کتب طب اوادن چیقان فارسی

کتاب اختیارات بدیعی در طب

عدد ٩



قد وقف هذه النسخة الجليلة سلطاننا الأعظم والخاقان المعظم
مالك البرين والبحرين خادم الحرمين الشريفين السلطان
ابن السلطان السلطان الغازي محمود خان وقفا صحيحا شرعيا
لمن طالع واستنسخ وأنا الفقير أحمد شيخ زاده
المفتش بأوقاف الحرمين الشريفين غفر لهما



بسم الله الرحمن الرحيم

امّا حمد بی عد و اعداد سپاس بی قیاس مبدعی را که آثار ابداع او بر هر ورقی از
اوراق شجری از اشجار رسمت وضوح یافته است و بر هر ثمری از اثمار و زهری از
ازهار انوار ایجاد یافته بیت برگ درختان سبز پیش خداوند هوش
هر ورقی دفتریست معرفت کردگار بی امر کن فکان او هیچ نبات از دریچه وجود
لب بشکر خنده نشو و نما نمی‌گشاید و بی حکم فرمان روای او سلطان صرصر قضای
برگ گلی از هیچ نهال نمی‌رباید تا سحاب قدرتش آبیاری بستان نکند روزنگار از کرد تصویر
نگارخانه قدرتش بر صفحات اوراق ظاهر نگشته تا خورشید حکمتش شکوفه الوان
بر چهره نباتات و حیوانات نکشیده و عروس اشکال و الوان بر منصه ظهور جلوه
ننمود شعر ففی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد و درود فراوان و صلوات
بی پایان حضرت خواجه را که غرض از تکوین موجودات وجود مبارک او بوده و
موجب خلق آفرینش طفیل دین او علیه من الصلوة افضلها و من التحیات اکملها
شعر فیا ایها الراجون منه شفاعة صلوا علیه و سلموا تسلیما
اما بعد بر ارباب فطنت و اصحاب حکمت مخفی و مستور نماند که هیچ چیز از
انواع مخلوقات و اصناف موجودات از حکمتی ربانی خالی نباشد و هر چیز را
خاصه منفعتی و وجودی هست مضرتی مزاجی هست و هر چند معرفت ادویه تمامها
بغیر از خالق بر هیچکس ظاهر نگشته و خود در تحت اختراع و ابداع خالق که راه
نتوان یافت اما بعضی که کاهی مزاج و خاصیت و منفعت و مضرت آن از روی
از تتق خفا و حجاب ستر نموده با الهام تعالی و با علامه تقدس بوده و نیز بعضی
از علما معرفت ادویه بحسب تجربه خود خلافی کرده و بحث و بعضی از یکدیگر جدا
نهاده‌اند و چون بنده کمترین علی بن الحسین الانصاری المشتهر بحاجی زین عطار
در این قسم بحسب المقدور و قدر الامکان شروعی نموده میخواست که قول اصح و تجربه
ارجح بازنماید تا جماعتی که نائره اشتیاق این علم داشته باشند بزلال معرفت
این کتاب تسکین آتش نزاع و التیاع کنند ان شاء الله بر ارباب بصیرت و اصحاب
حکمت مبارک باشد بدانکه این کتاب مشتمل بر دو مقالتست اول در ادویه
مفرده و اسامی بلغت هر طایفه و ابدال و اصلاح و منفعت و مضرت آن و مقاله
دوم در مرکبات مستعمل و این کتاب را اختیارات نام نهاد فصل

بباید دانست که ادویه یا نباتی یا حیوانی یا معدنی بود اما نباتی مستعمل از وی بزور
یا اوراق یا قضبان یا ازهار یا عصاره یا ثمار یا صمغ یا لحا یا خیار بود که جمله وی
مستعمل بود اگر مستعمل از نبات اوراق بود همچون ساذج و بادرنبویه و مانند امثال
آن واجب بود که وقتی گیرند که در حجم خود تمام شده باشد و بغایت خود رسیده
بود پیش از تغیر لون و اگر بزور بود مانند انیسون و کرویا و کمون و امثال آن
باید که وقتی گیرند که در نضج مستحکم شده باشد و فضله و مایه از وی تمیز شده باشد
و اگر اصول بود مانند عاقرقرحا و خطیانا و بهمنین و امثال آن وقتی گیرند که اوراق
افتادن گیرد و اگر ازهار بود همچو بنفشه و نرگس و اقحوان و امثال آن بعد از
تفقیح تمام پیش از تبدیل گیرند و اگر قضبان بود همچو زرنب و اسطوخودوس و حاشا
و امثال آن بعد از ادراک تمام پیش از ذبول باید گرفت و اگر ثمار بود مانند قاقله
و قرنفل و بلادر و امثال آن بعد از ادراک تمام پیش از استعداد سقوط باید گرفت
و اگر جمله وی مستعمل بود مانند دخر و قنطوریون و قیصوم و امثال آن پیش از آنکه
و بعد از ادراک تخم گیرند و اگر تخم آور نبود و هر ادویه که در اصول نشیج و در قضبان
ذبول کمتر بود و در ثمور امتلا و سمن و در فواکه اکتناز و رزانت بیشتر بود
بهتر و مشکورتر بود و که من ادویه نباتی در هوا صافی اولیتر از آنکه در هوا متعفن
یا نزدیک بهوا تر و بری از نباتات قوی‌تر از بستانی بود و نباتات جبلی
اقوی بود از بری و هر کدام از نباتات که در لون خود اصبغ بود و بطعم اظهر
و رایحه وی اذکی در باب خود اقوی بود و اکثر قوت حشائش بعد از دو سال
تا سه سال ضعیف شود اما وقت گرفتن صموغ همچو بارزد و اشق و جاوشیر و حلتیت
و مانند آن بعد از انعقاد مثل از غایت جفاف گیرند و اکثر صموغ را قوت
بعد از سه سال باطل شود خاصه فرفیون اما گرفتن لحا همچو شیطرج و ماهیزهره و سلیخه
و امثال آن وقت رسیدن نتیجه وی پیش از نقصان گیرند و گرفتن عصارات
مثل اقاقیا و افیون و حضض و مانند آن بعد از رسیدن نبات وی گیرند اما آنکه
اقوی بود از هر طبقه مدت بقاء وی بیشتر بود اما وقتی که یکی از اینها تازه و قوی
نیابند اولی آن بود که ضعیف همین نوع را بجای وی خرج کنند و اگر نیابند بکار
و بدل کنند اما حیوانی مانند قرون و مرارات و اکباد و اجزاء آن بود که از
حیوانات جوان گیرند و در زمان ربیع و از اصح المزاج و در رسیده‌تر و اجزای وی
گیرند بعد از کشتن گیرند و حیوانات میته التفات نکنند و از ایشان ادویه نگیرند
اما معدنیات مانند قلقند و قلقطار و زرانیخ و امثال آن اولی آن بود که از

معادن معروف کیرند وان اختیار کنند که جوهران پاک بود ودر لون تفاوت
نبود وبر همان طعم مخصوص بود امانگاه داشتن قوی ادویه بر پنج وجه بود
اول جمع آوردن اجزاء ان دارو وبقرص ساختن ودر سایه خشک کردن نحو
دارصینی دوم خلط ان دارو باچیزی که حافظ وی بود بخاصیت نحو خلط کافور
با چشمیزج یا فلفل با جو وخلط فرفیون با سلت یا باقلا با پوست بادام تر وخلط
فلفل سفید با باقلا وامثال ان بسبب قطعه اجزا سیوم ظروف چنانکه بعضی
ادویه را واجب بود که در ظرفی کنند که سر وی تنگ بود وسر ان بموم استوار
کنند تا قوت وی ساتر هوا تحلیل نیابد مانند مشک وکافور وعنبر ومسک
اولی ان بود که در ظرفی ابزنی کنند واگر یافت نشود آبگینه وکافور در ظرفی
آبگینه کنند واگر یافت نشود در دبه کنند وبعضی ادویه در کوزه کنند وسر
کوزه محکم دارند تا بخور ورا وراق وبعضی در انبانه کنند مانند حریفص وبسد وکربا
وامثال ان وبعضی را کیسه کرباس کافی بود مانند اقیا ولوش وعصارات
چهارم انکه جایگاه ان چنانکه خازن ادویه در موضعی بود معتدل در حرارت
وبرودت وخالی از رطوبت ودر موضعی که نیک گشاده بود ومر ریاح
ودخان بود پنجم نهادن ادویه لازم بود که هر یکی را جای خود بعنی نگاه
دارد تا ادویه حاده مانند سقمونیا وافیون وادویه که اقوی بود مانند حلتیت
وسکبینج وامثال ان در مجاورت ادویه که استعداد قبول ان روایح داشته باشد
وبسبب ان جاذ قوت وی ساقط گردد مانند بنفشه ونیلوفر وامثال ان ننهند
چون این معنی مقرر شد که ادویه از این سه قسم بیرون نیست وهر چه از این
سه قسم بیرون است از ادویه نیست وقول کلی که دوا ان غیر تمیز کنند باید دانست
اکنون که هر انک انچه ماکول ومشروب آدمیست از پنج قسم بیرون نیست یا غذاء مطلق
یا دواء مطلق یا غذاء دوایی یا ادویه غذایی یا سم وانچه خورده شود تا آلت
الاستحاله بود وقوت بدن را یا بر وی غالب بود وانرا بدل ما یتحلل سازد
ان غذاء مطلق بود نحو نان وگوشت یا چنان بود که اول بدن وی را متغیر
کند باز وی بپذیرد این را دواء مطلق گویند مانند زنجبیل وقرنفل وسنبل وامثال
ان یا چنان بود که اول وی در بدن اثر کند تاثیری ظاهر باز بدن در وی اثر
کند وانرا بدل ما یتحلل سازد این را غذاء دوایی کنند نحو کسوکر وخشخاش وکاهو
وامثال ان واگر قوت دوایی غالب بود انرا دواء غذایی گویند مانند کون
وناخواه وکرویا وامثال ان یا چنان بود که قوت وی ثابت بود ودایما کیفیت

وی بر بدن غالب بود ومفسد بدن باشد انرا سم خوانند مانند بیش وسنگ وشوکران
وامثال ان والله اعلم چون کلیات معلوم شد روی بمفردات اریم تا پایان هر یک
چنانکه التزام کرده ایم کرده شد والله الموفق والمعین ۞

باب الالف اطریلال

نباتیست که تخم وی مستعمل است ومانند تخم کرفس بود به بزرگی وبلون کبود بود
وبشکل زیره بود وبغایت تلخ بود وانچه سبز بود قدری از ان بزرگتر بود وانرا
تخم خلال دان گویند وان اطریلال است غیر مصری وانچه کبود رنگ بود اطریلال
مصری بود وحشیش وی را رجل الطیر ورجل الغراب خوانند وحرز الشیاطین
نیز گویند وگفته شد وطبیعت اطریلال گرم وخشک است در آخر درجه دوم ودر
مداوای بهق وبرص بغایت سودمند بود وبعضی تنها استعمال کنند وبعضی بکدام
ازان با داکی عاقرقرحا بسایند وبعسل بسرشند ولعوق کنند ویک ساعت یا دو
ساعت در آفتاب نشینند چندانکه عرق بکنند وگاه باشد که تمام زبان آبله بزند
وگاه باشد که روز دیگر یا شبانه آبله بزند وبعد از ان آب زرد بسیار از ان
روانه شود بتقدیر حق جل وعلا لون ان موضع باز لون اندام گردد خاصه
که این رحمت در موضع گوشت مند بود زود تر واسان تر زایل گردد واین
مجربست ومکررات جامع این کتاب امتحان کرده واین سری عجیبست اما بشرط
انکه اول تنقیه کرده باشد بعد از ان این دوا استعمال کند وباید که در تابستان
باشد ووقتی که افتاب در غایت گرمی باشد وبعضی گویند یک جزو تخم اطریلال
وپوست ان یک جزو وورق سداب یک جزو مجموع کوفته وبیخته هر روز
روز سه درم با شراب انگوری بیاشامد از برص شفا یابد باذن الله تعالی خاصه
که در افتاب هر روز نشیند چندانکه عرق بکند واگر بساید اطریلال تنها وبعسل
کف کرده نشد وهر روز ده مثقال با آب گرم بیاشامند تا نزده روز شود از
البته برص بکلی زایل گردد واگر اطریلال کوفته وبیخته در بینی زن دمند بچه بیندازد
اارغیس بزبان اهل دمشق ومصر عود ریح خوانند وان قشر اصل انبرباریس است
بپارسی پوست بیخ زرشک خوانند وطبیعت ان گرمست در اول درجه وخشکست
در دوم چون بجوشانند وبدان مضمضه کنند قلاع زایل کند در هر دهن که باشد و
نوع قلاع که بود واگر بکوبند وبیسانند در گلاب ودر چشم چکانند رطوبتی که باشد خشک
گرداند وسودمند بود جهه بقیه رمدی که در زمن شکره باشد واگر بیش از درد
چشم استعمال کنند صحت نگاه دارد واگر بطبیخ ان احتقان کنند سودمند بود جهه

ریشها رو ده واگر بشراب یا بسرکه بجوشانند و بیاشامند بغایت نافع بود
جهة درد جگر و ورم ان اما نرم کند و صاحب جامع که اطبا مصر در داروها چنین
بدل میران صینی و میران کمی ا ار ضیس میکنند **آبار** انک محقق است بپارسی سرب
سوخته گویند صنعه ان بستانند تا به آهنی و اسرب بر روی تا به نهند و قدری
گوگرد بران اندازد و در کوته نهند و کاسه گکاری سوراخی در بن ان کنند
و بر سر وی نهند و بدمند تا ان زمان که سوخته گردد بر دارد و استعمال
کنند و طبیعت ان سرد بود در دوم چون مغسول کنند نشف ریشها چشم
بکند و داغها و سودمند بود جهة ریشها مفاصل و ذکر و خصیه چون بران موضع
ذرور کنند و همچنین بواسیر و سرطان و ریشها رشت و بدل ان اثمد است
ابق: اکسیریان زیبق را خوانند و بزبان ایشان زیبق جبلی نام دارد و در
زاک کنند شود داغها و طبیعت و منفعت ان **ابکون** لباب القمح است و لباب
القوم و لباب البر نیز گویند و ان لباب الحنطه است بعربی نشا گویند و بپارسی
نشاسته و در نون گفته شود **ابقر** دنقو است و گفته شود **ابو خلسا**
انجوسا است و خس الحمار و عافرسیما و شجرة الدم و رجل الحمامه و حمرا و هو فیلوس
و شنقادو حلا و انقلیا گویند و لسان جالوما و بلفظ دیگر بالقس و کاهو خر
نیز خوانند و این جمله اسم است بپارسی شنگار گویند و هو جمعه گویند
بهترین آن بود که ورق ان سیاه رنگ بود و بیخ ان سرخ بود و ورق آن
بسیار بود و طبیعت ان گرم و خشک است در دوم چون با سرکه بر بهق طلا
کنند زایل کند و سپرز را نافع بود و جگر را پاک کند چون با سرکه بود خواه خوردن
و خواه ضماد کردن و به عکس ضماد کردن سودمند بود و چون با پیه بر
خنازیر نهند تحلیل دهد و ریشها را نافع بود و مرهم وی سوختگی را نافع بود
و شقاق مقعد و چون ورق وی بریان کنند و با شراب بیاشامند شکم ببندد
و چون بخایند و بر گزیدگان اندازند دان گزنده بمیرد و بیخ ان چون زن بخود
برگیرد بچه بیندازد و ورم صلب که در رحم بود تحلیل دهد و بیخ گرفتن و
در آب ان نشستن و حیض براند بقوه و مقدار مستعمل از وی دو درم بود
و بسیار از وی صداع آورد و مصلح وی روغن بنفشه بود دیلمی کرد و **ابریشم** چینی
نیکوترین آن بود که پاک و نیکو بود و طبیعت وی معتدل بود در گرمی و
و گویند گرم و خشک بود در اول و جزوی که گرم و تر بود در اول بلغم و سودا
پاک کند و بدنرا فربه کند و قوه بدن بدهد و خفقان زایل کند و ذهن را تیز کند

و روشنایی چشم بفزاید و چون در معاجین کبار کنند که شیرینی ان عسل بود مجامعت
را زیاده کند و بحفظ آورد و منی بیفزاید و در معاجین بعدا اگر سوخته باشد
مستعمل کنند و یا مقرص و صفت سوختن وی آنست سوختن صوف بود و در
صلاه کرده شود و اگر مقرص بود لطیفتر بود از بهر آنکه قوت وی زیاده بود
و چون سوخته بیاشامند مفرح تام بود و جهة تقویه دل بغایت نیکو بود
و خفقانرا سود دهد و مقدار شربتی از کیدرم بود و چون بعد از سوختن بشوند
جهة ریشها چشم سودمند بود و بو شنیدن وی اسحق بود مانند عنبر که معتدل
بود و گویند بو شنیدن وی غشی پیدا کند و معده را بد بود مخصوص حشی
وی و مصلح وی رب ریباس و اتبع بود **اهل:** جوز الاهل گویند و ثمرة العرعر
و بعض عجبه سر خوانند و ان ثمر سرو کوهی است بپارسی تخم مهل گویند و طبیعت آن
گرم و خشک است در دوم و جالینوس گوید در سیوم و بهترین ان سیاه رنگ بود
فربه و بعضی ورق آن سبز رنگ بود و اگر با روغن گنجد بجوشانند در ظرفی
آهنی تا سیاه شود و در گوش چکانند گرانی زایل کند و چون بکوبند و بپزند و
بر اکله افشانند نافع بود و اگر سه درم سفوف سازند کرمها مجموع بکشد و اگر
بیاشامند یا بعسل بسرشند سم ولعوق کنند حیض براند و بچه زنده بکشد و بچه
مرده بیندازد و اگر ثمره اهل ده درم سحق کنند و بیخ درم روغن کاو و بیخ درم عسل
باهم بسرشند و لعوق کنند ربو را نافع بود و اگر سحق کنند با سرکه بر داء الثعلب
طلا کنند زایل کند و اگر زن بخود برگیرد یا بخور کنند بچه بیندازد و وی مضر
بود بجگر و مصلح ان عود البلسان است یا خولنجان یا حماما و بدل ان جوز السرو است
و دارصینی مساوی و گویند بدل ان بیک وزن و نیم ان دارصینی است و گویند
بدل ان بوزن ان سلیخه و بوزن ان جوز السرو است **آبنوس** دو نوعست
سیاه و ملمع و درخت ان بدرخت عناب ماند و بهترین نوع چون در آب اندازند
فرو رود و بهترین ان سیاه است املس و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم
و این مولف که اگر آبنوس بر آتش نهند بگدازد و بوی خوش دارد و در
و بیرا گویند کس ندیده است و منابت وی بیابانست ابریابی آورد
و مردم انرا بگیرند و باطراف بی برند و چون حک کنند تا ب و کحل سازند
سپیدی چشم و سبکوری زایل کند و سودمند بود جهة سوختگی آتش و اگر بسوزانند
در دیکی کواربکی تا چون فحم شود و بشویند چنان که آبار غسل کنند بغایت نافع
بود جهة درد چشم که از بیرون بود و جهة خارش چشم و نشاره ان سوی به ویاند

واگر بپاشانند سنگ گرده ومثانه بریزاند واگر نشاره آن بغایت سحق کنند وبر
ریشهای زشت افشانند خشک گرداند وجامع این کتاب که در خشک بندها که از زخم
کارد وشمشیر بکار برند هیچ مجرب تر از نشاره آبنوس نیست و وی سنگ بریزاند
وبادها بشکند تحلیل دهد وگویند بدل وی چوب کنار است ومصلح آن صمغ عربی وشاهسفرم
بود **ابرکاکیا** وآنرا کاکیاب نیز گویند وآن نسج العنکبوت است بپارسی کره گویند
وبشیرازی کینه چون بر جراحت نهند خون باز دارد ورها نکند که آن جراحت
ورم کند وچون سرکه بدان حکانند وبر دل نهند ودر ابتدا ورها کنند تا خشک
گردد سودمند بود ورها نکنند که دل بزرگ شود وباز گردانند واگر نقره بد
بدان مالند جلاء تمام بدهد واگر کرتینه که در تابستان باشد وکثیف وسفید بود
در پوست بندند ودر بازوی کسی که او را تب ربع بود ببندند زایل شود **ابرون**
حی العالم است وگفته شد ومعنی ابرون الحی ابدا یعنی همیشه زنده وبرگ
وی همیشه سبز بود ونریزد ودر جا گفته شد **ابرار النظم** هم حی العالم است
وگفته شد **ابل** فاقله صغار است چون از غلاف بیرون کنند لاجی خوانند
وغلاف او مثلث باشد وآن دو نوعست یک نوع بمقدار جوز بوا بود مثلث
شکل ویک نوع مانند استخوان پیله گرد شکل بود وپوستی رقیق بر وی بود
وهر دو نوع فاقله کوچک است ومهیل وهال وخیربوا وهال بوا ومهیل بوا
وشوشمیر نیز خوانند وطبیعت آن گرم وخشکست در سیم وبهترین وی آن
بود که بوی بغایت تیز دارد وقوت وی مانند قرنفل است جهة معده سرد و
جگر سرد سودمند بود وقی باز دارد وگویند لطیفتر از فاقله بزرگ است
ابت شحم اتیع است بپارسی گوشت تیع خوانند وپیه بالنگ خوانند
وبهترین آن گوشت بالنگ دبه است که آنرا بتو خوانند وکرمیان آنرا
مرکب گویند وطبیعت آن گرم وتر است در اول بمخان خوردن دبه ضعیف بود
ومعده را زیان دارد وقولنج آورد ودواء آن بود که مربا کنند **ابوعلس** بپارسی
گل خری گویند وآن انواعست ودر جا گفته شد **ابن عرس** بپارسی راسو
خوانند اگر اندرون وی پشته پاکنند وخشک کنند سودمند بود جهة گزند
جانوران زهردار واگر بکسو دکنند وخشک کنند دو مثقال از آن دفع
ضرر بادسموم بکند واگر دماغ وی یا گوشت او با سرکه بخورند صرع را نافع بود
واگر گوشت وی ضماد کنند مفاصل را نافع بود واگر خشک کنند وبا آب
بپاشانند زهرها را نافع بود واگر بسوزانند در دیگی سفالین وخاکستر آن با سرکه

بر نقرس طلا کنند سودمند بود واگر خون وی بر خنازیر مالند نافع بود
واگر چشم وی خشک کرده مصروع را دهند نافع بود وبعضی گویند اگر کعب وی
بیرون از کنده آن زنان که زنده بود وبر زن بندند آبستن نشود ورازی گوید
اگر در طعامی زهر باشد وابن عرس ببیند فریاد کند وموبهای وی راست بایستد
ابرهیمیه اشیست مانند زیره باج اما عوض سرکه آب غوره کنند یا گر
مصعد وقند زیاده باشد وصحیحها آن عود در کرباس بندند ودر میان دیگ
اندازند وقند وگلاب بادام حل کنند ودر آن ریزند وطبیعت آن معتدل
بود ومانند زیره باج در خاصیت بود وموافق معده وجگر باشد ومفرح ومقوی
دل **اتان** خر ماده است وشیر وی جهة مسلول بغایت نافع بود **اتبج** بپارسی
تیع خوانند وپوست زرد آن گرم وخشکست در دوم وگوشت آن گرم وتر
در اول وتخم آن گرمست ودر وی اندکی رطوبت هست وترشی آن سرد وخشکست
در دوم کلف زایل کند چون طلا کنند وخفقان که از حرارت بود خوردن
سود دهد وصفرا بشکند واشتهاء طعام باز دید کند ومالیخولیا که از صفرا سوخته
بود سودمند بود وقوت دل بدهد ودفع خمار بکند ودر وی تریاقیست نافع
بود جهة گزندگی مار وحرارة وگزندگان موذی وجهة یرقان نافع بود اما سینه
وعصبها را زیان دهد ومصلح آن شراب خشخاش بود وبدل آب لیمو وبوییدن
آن دفع عفونت هوا ووبا بکند اما دماغ گرم را زیان دهد ومصلح آن بنفشه
است وقشر آن از ادویه قلبی است ومفرح وتریاقیه در وی هست وبوی دهان
خوش کند چون در دهان نگاه دارند وبر برص طلا کردن نافع بود واگر در طعام
کنند قوه هضم بدهد وعصاره وی سودمند بود جهة گزندگی افعی واگر بمخان آن
ضماد کنند همین عمل کند واگر در خرا اندازند زود درشت کند اما گوشت وی
بطی الهضم بود ومعده را بد بود وقولنج آورد وچون بعسل مربا کنند سالم بود
المداده وی سودمند بود جهة گزندگی عقرب چون دو مثقال بخورند و
با آب نیم گرم بپاشانند وشراب بخته واگر بکوبند وبر آن موضع طلا کنند نافع
بود وورمها را تحلیل کند واگر در میان جامها کنند بریزد وجامه را نگاه دارد
از خوردن ودیسقوریدوس که دانه وی جزوی باد وجرو فلفل سفید سحق
کنند ووزن بپاشانند در حال نکه منداد وبخور کردن وی بواسیر را نافع بود
اما قوه ورق آن مجفف ومحلل بود وطعام را هضم کند وسحج معده بود وسده
بلغمی بگشاید ومسکن وجع بود ومقوی معده واحشا وسفعت وی نزدیک

اما ورق و فقاح وی لطیفتر از تخم است **اثار** ابهل باریس است و اثار
نیز خوانند و امبرباریس نیز گویند و آن زرشک است بپارسی زرشک خوانند و زرچ
گویند و گفته شود **اثمد** کحل اصفهانی است بپارسی سرمه اصفهانی گویند و آن
معدنی بود بهترین آن بود که شفاف و بی سنگ بود آنرا بروغن گاو چرب
کنند و بسوزانند با اندکی نفط سیاه که بیان باشد بسوزد پس بسایند و بکار برند
طبیعت آن سرد است در اول و خشکست در دوم و گویند سرد و خشکست در
دوم اگر در چشم کشند آب رفتن باز دارد و صحت نگاه دارد و گوشت زیاده
بخورد و اگر با پیه برسوختگی آتش طلا کنند نافع بود و اگر بجان سوده بر جراحت
تازه برا کنند سودمند بود اما چون بنک شود اثر سیاهی بماند و همچنین ریش
قصب و اعضایی که مزاج وی بخشکی گراید و فلوس که چون با اقلیمیا و عسل کف
گرفته و مسق در چشم کشند صداع را زایل کند باید که در جانب مصدع کشند و اگر زن
بخود برگیرد خون حیض باز دارد و اگر در بینی دمند خونی که از غشای دماغ آید
باز دارد و بدل وی ابار است و وی مضر بود بشش و مصلح وی شکر و کتیرا
بود **اثرار** انزاراست و گفته شد **اثلق** ارتداست و ستبان و سرسا دو الحین
السراطین و سکنبویه و تخبیه و اغنس و حب الفقد و طاهره و قنطافلون و دو
خمسه اوراق این جمله اسم تخم بنجنگشت و بنجنگشت و بنجنگشت نیز گویند بپارسی
فلفل بری خوانند و بنزاول تخم دل آشوب در کنار رودها روید و تخم آن گرم و
خشکست در سیوم و حب وی باید که مستعمل کنند و منفعت وی در ذیل ادر
دو خمسه اوراق گفته شد **اثل** نوعی از طرفا است و در طا گفته شود
اجاص دو نوعست سیاه و سفید از آن سیاه عیون البقر خوانند و از آن
سفید شاهلوج و صفت آن گفته شود و از آن سیاه بپارسی الو سیاه خوانند
و بهترین آن بود که بغایت خود رسیده بود و بزرگ و شیرین بود و طبیعت
آن سرد است در اول درجه دوم و تر است در آخر آن طبع براند خاصه اگر آب
وی صافی کنند و نبات و ترنجبین در آن حل کنند بدرستی که مسهل صفرا بود و تشنگی
ساکن گرداند و حرارت دل بنشاند اما مرخی معده بود و مولد خلطهای بود و
دفع مضرت وی بگلقند کنند و گویند مضر است بسر و مصلح وی عناب است و صاحب
تقویم گه مرخی معده بود و مبردان و مصلح آن گلنکبین بود یا عسل و گویند بدل
وی تمر هندی است **احداق المرضی** اقحوان است و بهار و عرار و عین البقر و بهار
و عین اعلی و گاو چشم و کافوری نیز گویند بپارسی بابونه گاو خوانند و در اقحوان

٦

گفته شود **احریض** بهرم بهان است و خریع و عصفر و مریق و نقفر نیز گویند و
در عین در صفت عصفر گفته شود **احلب دیا** شبرم است و گفته شود **اخیون**
راس الافعی خوانند و آن نباتیست مشابه براس الافعی و بیخ آن از انگشت
باریکتر بود و برنگ سیاه بود چون با شراب بیاشامند گزندگی جمیع جانوران
نافع بود و اگر پیش از گزندگی بیاشامند اگر بگزد هیچ مضرت بوی نرسد و بیخ آن
و تخم و ورق مجموع این خاصیت دارند و اگر بیخ آن با شراب بیاشامند درد پشت
ساکن گرداند **اخینوس** اخیروس گویند و از اخذینه و خورد خوانند و بعضی
گویند آن گندم ناکشته است که در صحراها روید الخ محقق است نباتیست که برگ
ابهار زوان و ابهار ایستاده روید و ثمری سیاه کوچک دارد و گلی سفید و دانه
وی در دارو ها چشم و گوش مستعمل کنند و اگر دانه وی بمقدار ده درم با چهارم
عسل بیامیزند و در چشم کشند قطع سیلان رطوبه از چشم بکند و اگر عصاره وی
با گوگرد و نطرون بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش ساکن کند **اخریط**
طیطان است و گفته شد **ادادا** اشخیص است و گفته شود **ادرک** نسوق
است بپارسی العجو گویند و الوچیلی و الوکشته نیز خوانند و طبیعت آن سرد و
تر است در درجه اول مسکن حرارة بود و مسهل صفرا اما مرخی معده بود و مصلح
وی قند است **اداراقی** دوای هندی است و از جمله سموم است و در طلاها
استعمال کنند مانند کلف و جرب و قوبا و اگر بر عرق النسا ضماد کنند نافع بود
و بعضی در قولنج ریحی استعمال کنند و طبیعت آن بغایت گرم است و سم جمیع
حیوانات است که دنبال داشته باشند و آنرا بپارسی و هندی کچله خوانند و
اگر کسی بخورد مداوات آن بقی و شیر تازه و روغن بادام کنند و حرق اسفیداج
جرب و لعابات بروغن گل نافع بود و چه ملقه اسب نفید بود **اذریاس**
نافسیا است و تفسیا نیز خوانند و اهل مغرب دریاس خوانند و گفته شود در تا
اذناب الخیل گیاهیست که بعضی اذناب الخیل گویند و بروی [illegible] دا س
و باصفهان شنک و آن لحیة التیس است بپارسی اسبلغ گویند و در لحیة التیس گفته
شود **اذربو** اذربویه گویند و آن بیخ خاریست و گلی زرد دارد و آن بیخ
را فلار و بلار و قلار و کلیم کشوی و قصب شعی گویند و آن بیخ طبیعتا
و فیلاسوس نیز گویند و سطرنیون نیز خوانند شیرازی چوبک اشنان خوانند و بخور
مریم نوعی از آن است طبیعت آن گرم و خشکست در سیوم چون با سرکه بسایند
و بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و خاکستر وی با سرکه بر عرق النسا طلا

کند نافع بود و چون زن بخود برگیرد بچه بیندازد و ان ساسویه که سودمند بود جهة
زهرها کشنده خاصه گزندگی جانوران چون نانشلث با با شراب بیاشامند و اگر
زن که آبستن نگردد بخود برگیرد آبستن گردد و رازی گوید درد و رکش را سود
دهد و مفتح سده مصفاه بود و فواق زایل کند و بوی ان بغایت معطش بود
و اگر زن آبستن بوی ان بشنود از عطسه بیم ان بود که بچه بیندازد و وی مضر
بود باحشا و مصلح ان رب مورد بود و بدل ان بوزن ان جاتنج است
و چهار دانک وزن ان لبن الیتن و نیم وزن آن باذاورد **اذان الفار** اناعلیس
است و سمق و سمسون و ریحان داود و سمتدا و عیسوب و عیف و مرد قوش
این جا اسم مرزنکوش است و مرزجوش نیز گویند بپارسی مرزنکوش گویند و یونانی
مرزنجوش قل معنی ان اذان الفار بود و حبق الفتا نیز خوانند و طبیعت حشیش
ان گرم و خشکست در دوم و گویند در سیوم و این اسم نیز بر جل نهاده اند که طبیعة
ان سرد و تر است در اول چون بنهند بر جای بیرون آورد و جراحتها را نافع بود
و جهة لقوه سعوط کردن سودمند بود و جهة صرع اشامیدن و بهترین مرزنکوش
انست که گل وی لاجوردی رنگ بود و جهة صرع و لقوه بغایت نافع بود و جهة صرع
خوردن و جهة لقوه بعصاره ان سعوط کردن و جهة گزندگی افعی با شراب بیاشامند
و اگر با سرکه بر گزندگی عقرب ضماد کنند نافع بود و جهة وجعها که از سردی و تری بود
و صداعی که از ان باشند و مسخن معده و احشا بود و محلل نفخ و سده بگشاید و ادرار
بول کند بغایت و رطوبات معده و امعا خشک کند و دماغ را از اخلاط ببرد
پاک کند و تسخین کند و قتی که باب وی و انگبین غسل غرغره کنند و وی مضر مثانه بود
و مصلح وی بزرخرفه با بزر قطونا بود **اذخر** خلال المامون گویند و بسریانی تحلیلس
خوانند و یونانی سحویس و بلغت دیگر طوسلس و سحوقس نیز گویند و بتن مکی و گرمه
دشتی و گیاه مکی هم گویند بپارسی کورکیا خوانند و بهترین ان عربی بود سرخ رنگ
باریک خوشبوی و طبیعت ان گرم و خشکست در درجه اول و در همه کوهها باشد
و مرعا این نیز بود و طبیعت نوع اعرابی گرمست در اول و گویند در دوم و خشکست
در اول و اسحق گوید گرم و خشکست در دوم شکر کرده و مثانه بریزاند و ملطف و
ملین بود و ادرار بول کند و حیض براند و محلل نفخ بود و فقاح وی سودمند
بود جهة نفث دم و درد معده و ورم ان و شش و جگر و گرده و اختناق رحم
را نافع بود و در بعضی معاجین مستعمل بود اما اذخر جهة ورم صلب که در جگر و معده
بود ضماد کردن نافع بود و جهة دردها اندرونی خاصه رحم نافع بود و اگر با شراب بطبخند

بول براند و مسخن مثانه سرد بود و محلل جمیع نفخها که در بدن پیدا شود اما سحوق خوردن
فعل او زیاده از منزر و بسر بود اما نفخ وی سودمند بود و اگر در جلاب جهة مفاصل
سرد بدهند و جهة تبها بلغمی با سکنجبین در آخران بدهند و اگر بجوشانند و در ان
نشینند موافق بود و ورمهای گرم که در رحم زنان بود و در ریح فقض زیاده تر از
فقاح بود اما در فقاح تسخین زیاده بود اما حیض موجود است در همه اجزاء وی
و بدل وی قصب الذریره است و گویند مضر بود بگرده و مصلح ان گلابست
و گویند مصدع بود و مصلح ان صندل و گلاب بود یا عرق نیلوفر **اذان الفیل**
فیلگوش است و گفته شود **اذان الجدی** لسان الحمل است و گفته شد **اذان الکلاب**
اذان الشاه گویند و اذان الغزال نیز خوانند و ان نوعی از لسان الحمل است و گفته شود
انواع ان **اذان العبد** و اذان العنز نیز خوانند و ان فرنبار الراعی است و گفته شود
اذان الدب بیونانی فلومس گویند و ان بوصیر است و گفته شود و این اسم بدان
سبب نهاده اند که بشکل اذن وبیست **اذاماقیون** نوعی از کف دریا است و در
زبد البحر گفته شود **اذریون** از کون خوانند و ادم گویند و شنید قول صاحب
جامع انست که نوعی از اقحوان است و گل اقحوان زرد بود و سرخ بود و این
خلاف نیست گل اقحوان زرد و سفید بود و بهمه گویند نبات ان مقدار یک گز باشد
و معلف که نبات اقحوان یک گز باشد اما نبات اذریون از یک وجب زیاده
نباشد و برگ اقحوان مانند مطلق اما گل وی بغایت سرخ رنگ بود مانند آتش و
گل ... سیاه رنگ بود و از گل اقحوان کوچکتر بود اما گل اقحوان میان وی زرد
بود و برگهای کنار وی سفید و از کون کنار سرخ بود و میان سیاه و ان
نوعی از شقایق است بتحقیق و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم چون بار و عن
بیاشامند و بر ورمهای صلب ضماد کنند تحلیل دهد و سودمند جهة دردها که کهن شده
باشند و بر کلف طلا کردن نافع بود و در وی قوة تریاقیه هست و جالینوس گوید
النسا و نقرس و درد مفاصل و لقوه را نافع بود و دیسقوریدوس گوید گزندگی جانوران را
نافع بود و در ریشهاء شش و جگر و معده را و چون سحق کرده با روغن گل بسرشند
و بر مقعد طلا کنند بواسیر و شقاق را نافع بود و فولس گوید منی بفزاید و چون سحق
کنند با سرکه و بر داء الثعلب طلا کنند سود دهد و مقدار شربت از وی یکدرم باشد
و مضر بود بسپرز و مصلح وی عسل بود و بدل آن باذاورد **اذان القیس** فوطو
لیدون است و ان نوعی از حی العالم است و گفته شد در جای **اراطاط** درخت
کدر است و کادی نیز گویند و گفته شد در **ارال** جو بی نیز است خوشبوی و ارک

نیز خوانند مانند فندق است و بهترین آن بود که بوی آن میوه فندق ماند و طبیعت
ان شیخ الرئیس گوید گرمست در دوم و خشکست در اول و ارجانس گوید در وی قبض
و تخفیف بود بوی دهان خوش کند و قوت دل و دماغ بدهد و درد دندان را نافع
بود و قوت بیخ دندان بدهد و اعصاب را قوت دهد و اگر بر ورمهای گرم ضماد کنند
نافع بود و خوردن آن درد چشم را سود دهد و شکم ببندد و مصلح آن جلاب
با تخم قطونا بود و بدل آن چوب کادی **ارطاماسیا** اطیلیا گویند و آن
اطیلیا است و بلنجاسف و بنجاسف گویند و گفته شود **ارسطانیح** است
و گفته شود **ارزة** درخت صنوبر است که بر نمی دهد و از وی زفت سازند
و در زمین عرب بسیار بود و طبیعت آن گرم و خشکست **ارز** بپارسی
برنج گویند طبیعت آن سرد و خشکست در دوم و گویند معتدلست و گویند گرم
در اول و خشکست در دوم بهترین وی کربالی بود بعد از آن حواری بعد از آن
گیلانی شکم ببندد بسبب اعتدال اما برنج سرخ شکم را محکم ببندد اما برنج کربالی چون
بشویند و با روغن بادام یا دنبه یا شیر بپزند نیکو بود چه کرند که معده
و اگر باب خشک بپزند سده تولد کند و طبیعت را نرم دارد و اگر با پوست
برنج سرخ در وی جوشانیده باشند و با بعضی ادویه قابض حقنه کنند جهت روده
نافع بود اما برنج سفید لون روی را صافی کند و بدن را فربه کند اما مضر بود اصحاب
قولنج و مصلح آن شیر تازه است با روغن و صاحب تقویم گوید مصلح آن عسل و شکر
سرخ بود و جالینوس گوید شکم ببندد و چون با شیر بپزند منی بیفزاید و دیسقوریدوس
گوید برنج فارسی نافع بود جهت شکم خون ریس و علت کرده و مثانه و اختناق رحم و زحیر
را نفخات نافع بود و جالینوس گوید بدل آن ست جو است **ارید برید** دوائی
است مانند پارسنگ که از سیستان خیزد چون بر بواسیر طلا کنند نافع بود و اگر
بپاشند حیض براند بقوت **اراه** مصطکی است و حلال نیز گویند و آن علک رومی
است و کسی نیز خوانند و گفته شود **ارشه** حجر النور است و گفته شود **اردم** ارسطو
اذریون است و گفته شد **ارسطلوخیا** زراوند طویل است و این اسم مشتق از ارد
است و گفته شود در زا **اردقبامی** نباتیست صحرایی و در طلا بکار برند جهت گزندگی
جانوران خاصه زنبور و جهت درد چشم طلا کردن نافع بود و آن قثاء الحمار است
و گفته شود **ارمینا** طیا گویند و آن گیوشادر است و گفته شود **ارقان** رقون
است و رقان و ارقان و فعولیون و مبرنا و برنا این جمله اسم حنا است و در حا
گفته شود **ارند** المقل است و گفته شد **اردشیران** نوعی از امرود است و گفته شود
در میم **ارسیان** بلح درباپی است و از آن جاد البح خوانند و ماهی ریبان گویند اگرچه
صاحب جامع یک قول آورده است که آن بهار است و قولی دیگر آورده که بلغة
اهل شام نوعی از نابونه است و هر دو قول خلافست اما محقق است که سرشت
طبیعت آن گرم و خشکست و گویند ترست بهترین آن تازه بود و باه را زیاده کند
و طبع را نرم دارد و گویند غذا صالح دهد و اما اصح آنست که خلطی غلیظ بد از وی
حاصل شود و بسنود آن مولد سودا بود و مصلح آن روغن بادام بود و بدل
آن ریشا و باقی صفت وی در روبیان گفته شود **ارجان** لوز البر است
و گفته شد **ارجوان** بهار درختیست بپارسی ان را ارغوان خوانند و آن
بهار بمجان میخورند و طبیعت آن سرد و خشکست و پوست بیخ آن اگر بجوشانند
و آب آن بپاشند قی تمام آورد و این مجربست و اگر چوب وی ببوزند و برابر
بالندموی بر ویاند و سیاه و انبوه گرداند و اگر از بهار وی شرابی سازند منع خمار
بکند و نافع بود **اراقنا** تخمیست سیاه مدور شکل بغایت صلب و در میان عدس
و گندم می باشد بپارسی ان را سیهک گویند چون آرد وی با سرکه و آب بسرشند
و شش ساعت در آفتاب بنهند و بعد از ان با ب بنها دیگر بسرشند بیک دو بر
ورمهای گرم صلب ضماد کنند نرم گرداند و درد آن زایل کند **ارجیقن** نباتیست
که آنرا ارزید خوانند و گفته شد **ارمنیس** ابن حنظل که فلفل اسمر گفته شود
در قاف **ارنب بری** لاغوروس و لاغوس و لاغوی خوانند بپارسی خرگوش
گویند بهترین آنست که لون آن سیاهی زند و بیابانی بود که بسگ صید کرده باشند
و طبیعت آن گرم و خشکست خون وی چون گرم بود و بر بهق و کلف طلا کنند
زایل کند و خون وی بریان کرده رعشه که بعد از مرض حادث شود نیز نافع
بود و چون ضماد کنند دماغ وی بر جای دندان زود برویاند و در خواص آورده
اند که پای وی چون بر زن تعلیق کنند آبستن نگردد با دام که با وی باشد
و بقراط گوید سر وی چون بسوزانند و با پیه خرس با سرکه طلا کنند بر داء الثعلب
نافع بود و شیردانه وی چون با نمک یا روغن یا عسل حل کنند و با سرکه بپاشند
صرع را نافع بود و اگر زن بعد از طهر سه روز بپاشامد با سرکه منع آبستنی بکند
و اگر زنی که هرگز آبستن نشود بعد از طهر بخورد آبستن گردد و آن
با زهر مجموع زهرهای کشنده است خاصه گزندگی افعی و گویند چون بدبیاه بوی
وی بخور کنند از سرما دبیب بگریزند اما گوشت وی خونی غلیظ از وی حاصل
میشود و مرق آن در نقرس و مفاصل نزدیکست بفعل مرق ثعلب در آن لیستن

گوشت وی اولی آن بود که با روغنها بپزند مثل زیت و اگر بریان کنند بخار آب بهتر بود و
وی سپر آورد و مصلح وی ابازیر بود **ارنب بحری** حیوانیست دریایی کوچک
صدفی بشکل سرخ رنگ و بیخ وی سنگ بازی است اگر سر وی بسوزانند خاکستر آن
نافع بود جهت داء الثعلب خاصه که با پیه خرس طلا کنند البته موی برویاند و اگر در چشم
کشند آن خاکستر جلا بدهد و از جمله سموم قتاله است چون وی کرم سر بهق و کلف
طلا کنند زایل کند و خاکستر آن چون سنون سازند دندانها جلا دهد و علامه خوردن
آن ضیق النفس و سرخی چشم و سرفه خشک و دشواری بول و نفث دم و درد معده
و کرده و لول بول بعضی بود و گوشت را ریش کند و از آن جمله است کشنده بود
معالجات آن بلعابات و روغنها دائم شیرین و شیر زنان و خبازی و خطمی کنند جوشانیده
ارسانیقون زرنیخ زرد است و گفته شد **دارطی** اطلا است و گفته شود
ارغاموني نباتیست که بشکل اند خشخاش بری بود و بلون نزدیک بشقایق النعمان
و خرد باشد که فرق نکنند از شقایق و مولف که بسیرازی ان را میشا سیخ خوانند
ریشها چشم پاک گرداند و ورق آن چون ضماد کنند بر چشم ورم آن ساکن گرداند
و در وی قوه جلا و تحلیل بود **ازاد درخت** درختیست در کردکان و بر ازهر
زمین خوانند و در شهری درخت هلیله و در طبرستان طاخک بسیرازی درخت
طغک خوانند و بپارسی طاق گویند بهترین آن بستانی بود که بسیاهی مایل بود
طبیعت آن گرمست در سیوم و گویند در دوم و خشکست در آخر درجه اول و ورق
آن اگر بهایم بخورند بمیرد و حب وی نیز همین فعل دارد و عصاره وی نافع
بود جهت ذرع کسیم چون با عسل بیاشامند و جهت قولنج نافع بود اگرچه صاحب منهاج
و صاحب جامع آورده است که کشنده است اما چندانکه امتحان کرده شد
خلافست و تره وی اندک جلاوتی داشته باشد و صاحب منهاج که بغایت تلخ آ
و نه چنین است و ورق وی موی را دراز گرداند اگر بدان سر بشویند و بدل آن در
دراز کردن موی ورق شهدانج است **ازورد** چند قوتی است و گفته شود
اسفیداج بپارسی اسپیداب خوانند و نیکوترین آن پاک سپید خوشبوی بود و
طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و گویند خشکست در سیوم و حالکوس که از شتها
و سعفه و بثره و داء الثعلب و داء الحیه چون با روغن گل طلا کنند بغایه مفید بود
و دیسقوریدوس که مبرد جراحتهایی بود که در ظاهر بدن باشد چون در مرهم رفت
استعمال کنند و ملین اورام بود و دانها چشم را نافع بود و اسفیداج قلعی چون
بر کنند که عقرب بجوش و ننگین بجوش مالند نافع بود و جهت شقاق نافع بود و اسفیداج

9
اسرب وجهه درد چشم چون با دویها خلط کنند نافع بود و دیش انرا نیک گرداند
و مسکن ورم گرم بود و طلا کردن و خوردن اسفیداج کشنده بود و مداواه وی
بقی و مطبوخ تخم کرفس و انیسون و رازیانه و افسنتین و عسل کنند و صاحب
تقویم گوید اصلاح وی بقند و صمغ عربی کنند و بدل اسفیداج رصاص خبث الرصاص
بود **اسفنج** و بپارسی ابر کهن و ابر مرده گویند و گویند حیوانی دریایی است بدان
سبب که چون دست بر وی نهی خود را در کشد وقتی که بمیرد آب وی را بساحل
اندازد و گویند نباتی دریایی است و این محقق است باقی خلافست و بهترین وی
آنست که تازه بود و طبیعت وی گرمست در اول و خشک است در دوم چون
بسوزانند و خاکستر وی در زخمی که در ساعت زده باشند خشک کند نافع
بود و اگر بپاشانند خون حیض بازدارد و مجفف اورام بلغمی و ریشها بود و
خاکستر وی بشویند جهت درد چشم سودمند بود و جلای تمام بدهد و شیخ الرئیس گوید
چون بارفت بسوزند قطع نفث دم بکند و تازه وی مضر بود با حتیا و مصلح وی
رب غوره بود یا ریباس و از خواص اسفنج یکی آنست که اگر در شراب آب بود وی را
در آن اندازند آبها جمله برگیرد و اگر خواهند که همچنان مستعمل کنند بمقراضها بر کنند
بها و ان شوان کوفت و سبک و مخلخل باشد و بخانه زنبور ماند بلغه عرب بهشنه خوانند
بپارسی لشکر دکارزان و در مصر کاران ابرا در آب مینهند و آب بر کر دو بجای
میمالند **اسطوخودوس** یعنی ان سو قف الارواح است و آن جزیره که از آن جا خیزد
نام ان جزیره سنخادس است و انرا بشاهسفرم رومی خوانند و طبیعت آن گرمست
در درجه اول و خشکست در دوم و بهترین آن بود که تازه بود و لون آن بسرخی
مایل بود و در طعم وی تلخی و حراقه بود دماغ را از اخلاط پاک کند و صرع را نافع
بود و سده بگشاید و مرضهای عصبانی سودمند بود و مره سودا و بلغم لزج
براند و محلل و مفتح بود و طبیخ وی مسهل خلط سوداوی بود خاصه از سر و مفرح و
مقوی دل بود و مقوی جمیع احشاء باطن و همه بدن است و در تقویت دل و زندگی
فکر بغایتست و شربتی از وی مقدار سه بود و معده و احشا را از اخلاط پاک کند
و مغص را نافع بود و جهت زهری که خورده باشند و گزندگی جانوران سودمند بود
و اگر طبیخ وی بر مفاصل ضماد کنند درد ساکن گرداند و اگر دو جزو از وی و یک
جزو پوست بیخ کبر کوفته و بیخته با عسل سرشند و استعمال کنند جهت دی معده و
خلطهای بد نافع بود و بدل آن فراسیون بوزن آن و گویند بدل آن بوزن آن
مرو و گویند بدل آن افتیمون است و وی مضرست بشش و غثیان و کرب آورد

وصاحب منهاج که مصلح وی جلاب بود و گویند بازرد و صاحب تقویم که مصلح وی
صمغ یا کثیرا بود اسپیداج زریج سرخ است وگفته شود در زا اسیوس گویند
نمک صینی است وان سنگیست سبک که زود ریزان شود وا زنم دریا نمک بروی
می بندد وانرا زهره اسیوس خوانند وجالینوس گوید سنگ سست است و مانند سنگها
دیگر صلب نیست وسفید رنگ بود ونوعی سبز دی زند وجون نرد نمک زبان
برنم زبانرا اگر دجون باارد باقلا بر نقرس ضماد کنند نافع بود و جهت ورم
جون با کلس وسرکه طلا کنند مفید بود وجهت ریش سنش باعسل لعوق کنند
سود مند بود و قوه زهر وی از حجر زیاده بود و نیکوتر از وی آن بود که چشم را
قوه دهد وجلا بخشد وسفیدی که در چشم بود بکلی زایل کند جون در چشم کشند
اسموسا: اسموسا نیز گویند وان نوعی از مرواست وگفته شود در میم اسپیداج
سلیقون گویند واهل مغرب زرعون خوانند وسفالی سند وقس وآن سبج را
ودر سین گفته شود اسقولیس نحنست که انرا با سیاب خرد کنند وان اشراس است
وگفته شود وگویند نوعی از سریشم است اسطلس گویند قفر الیهود است وگفته
شود اسقنقور سقنقور است و سقنقس نیز گویند وگفته شود اسود سالخ حیة
السودا است وان نوعی از مار است بپارسی سیه مار خوانند اسقیل بصل الفار
خوانند و بصل القی وان بصل العنصل است و بصل الفار از ان خوانند که موش
را بکشد بپارسی پیاز دشتی خوانند ودر میان نرگس بسیار بود وجون از زمین
بر کشند خصیها بیگرد و داغ تا قوه وی باطل نگردد وخصی کردن وی خبانت
که نه او را از میان بر کشند و داغ خبا نکنند که سفالی از ربکون کنند و بر بن وی
نهند ومشوی کردن وی خبانست که در خمیر گیرند و بعد از ان در گل گیرند و در تنور
یا فرنی نهند تا پخته شود آنگاه پوست وی باز کنند و بکار دجون دو باره کنند و
در رسته کتان کشند جدا از یکدیگر دور باشند تا خشک گردد و طبیعت ان گرم
و خشک است در دوم و حنین گوید در سیوم بهترین وی آنست که نبات خود رسیده
بود و سر وی کشیده بود و در طعم وی تیزی بود با تیزی وتلخی و کسی جون با عسل
بر داء الثعلب طلا کنند نهایت نافع بود و درازی که جهه صرع و مالیخولیا نافع بود
و خوردن وی تیزی چشم زیاده کند وجهه ربو و سعال مزمن و صلابت سپرز و عرق
النسا و یرقان و استسقا مفید بود و شربت که جون بریان کنند و با سنجبین چندان
نمک خلط کنند و دو مثقال از ان بیاشامند تا شامند مسهل اخلاط غلیظ بود واگر
مقدار قیراطی از ریشه بن وی بیاشامند قی معتدل آورد و دل مغص و تشنه و جون م

۱۸
از وی با بسته روغن زنبق بجوشانند تا پخته گردد بعد از ان صافی کنند و قدری
از ان در بر د و کف پای بمالد و در جا بخوابد و دود و بخسبد بغوطی تمام آورد و آنا
باید که پای بر زمین ننهد و هفت روز چنین کنند که قوتی تمام بخشد و وی مقوی
معده بود و بول براند و صاحب منهاج گوید مضر بود بعصب سلیم و مصلح وی
جلاب بود و صاحب تقویم که مصدع بود و دوار آورد و مصلح ان سکنجبین سکری
بود و باید که مشوی کرده استعمال کنند و غیر مشوی قطعا استعمال نکنند بر تخت و مصلح
ان شیر تازه بود که بعد از ان بیاشامند و گفته‌اند مضر است بسفل و مصلح ان آرد گرسنه
است و سرکه وی در باب خاکفته شد و تخم وی جهه قولنج که سخت بود و دوا ان
بنو دنافع بود جون بکوبند خرد و با شراب بسرشند و حبها سازند هر یک بمقدار
نخودی و یک حب از ان استعمال کنند و از عقب ان آب گرم که بوده از منی در ان
جوشانیده بنوشند بیاشامند و از خواص وی آن یکی است که اگر کرک بر روی وی
بایستد و دو رنگ کند لنگ گردد و گفته‌اند باید که بمیرد فتبارک الله احسن الخالقین
و بدل ان طبوس بود و گویند اسقور دیون و گویند لوف و گویند قردمانا و درخ
آبین بنگه قیطس گویند و عکاره و اسمار ورند نیز خوانند بپارسی مورد گویند و بهترین
آن خسروانی بود دانه و طبیعت ان سرد است در اول و خشک است در دوم نکنم
بیند د عرق و خونی که از جمله اعضا رود باز دارد و سستی اعضا نطول کردن ان
نافع بود و جون بسوزانند بوی بدن خوش کند و جهه ورمها گرم نافع بود و سوختگی
آتش جون بریان بکشند نهایت نافع بود و جهه ورم جگر گرم و مقوی دل و معده بود
و خفقان زایل کند و تخم وی سرفه را نافع بود و سکم بیند د و جهه گزندگی عقرب و
رتیلا سودمند بود و بوییدن مورد نافع بود و جهه بخار گرم سر و اگر عصاره وی
در چشم کشند قوه چشم بدهد و آب رمد چشم زایل کند وجون بجوشانند و در ان نشسته
جهه بیرون آمدن مقعده و رحم نهایت نافع بود و خون رفتن رحم باز دارد و موی را
ببویاند خاصه روغن وی و قطعه معی بد هد و لون ان سیاه گرداند و اگر تخم
وی بجوشانند و پیش از شراب خوردن قدری بیاشامند منع خمار کنند و اگر زن سوتکا
را در شب خود بخور کنند خون رفتن رحم باز دارد و تخم وی تشنگی بنشاند و قی باز دارد
و بدل ان ورق توت است و گویند عصاره زرشک و ملی طبعیت بیند د و سر آرد د
و مصلح ان بنفشه تازه بود آس بری مورد بری است و در میم گفته شود
اسقولوقندریون اسقولوقندریون خوانند و حشیشة الطحال نیز گویند و در مصر کف
النسر خوانند و جنبا سیم دیگر دارد و در سین گفته شود اما اسقولو در لغت یونان

کاویت در دریا و قندریون ازا خوانند که طحال ببرد و بسبب تاثیر این دارو
در کنار انیدن سبز این را نام نهاده اند و گویند بیخ کبر رومیست و گویند نوعی از
اسقیل است و این هر دو خلافست انچه محقق است نباتیست صخری شیرازی
زکی دارو خوانند و در سین گفته شود **اسقوردیون** سقوردیون خوانند
و ثوم الحیه وان ثوم بری است بپارسی سیر مو خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است
در سوم حیض براند و از ادویه تریاک فاروق است و در ثوم الحیه منفعت آن
گفته شود و بدل آن ثوم الکراست و گویند عنصل کوچک **اسفید اسفیده** خردل
سفید است و حرف سپید نیز گویند و در حا گفته شود **اسارون** بیخ گیا هیست
برگ ان مانند برگ نبات لادن خردتر و شکوفه وی ارغوان رنگ بود و غلاف
تخم وی مانند غلاف تخم بیخ بود و بعضی شکوفه وی بعضی رنگ بود و تخم وی مانند
خسکدانه بود و در کوهها روم و در مصر و در سمنان نیز می باشد وان دو نوع بود
غلیظ و دقیق و از یک بیخ ریشهای بسیار بود و بشکل مار دین اما ریشه مار دین رنگیتر
باشد و رنگ مار دین زرد بود مانند میران اما اسارون انچه در میان باریکی و ستبری
بود نیکوتر بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و گویند اسارون بیخ سنبل
رومی است و این خلافست مار دین بیخ سنبل رومیست و گفته شود اما اسارون
سودمند بود جهه دردها اندرونی و ملطف و مسخن بود و اگر یک مثقال با شراب
بیاشامند جهه عرق النسا و وجع ورک و مفاصل نافع بود و سده جگر بگشاید و سیل
بلغم لزج بود که در معده و سپرز جمع شده باشد و باه را زیاده کند و بوی دهان خوش
کند و جهه نزول آب و سبل و داء الثعلب و جهه نافع بود و مقوی معده بود و نسیان
و امراض دماغی را سود دهد و شربتی از وی سه مثقال بود با ماء العسل و نافع بود
جهه استسقا و حیض براند و سودمند بود جهه صلابه سپرز و مثانه را قوه دهد و گرده
و در خواص آورده اند که چون بکوبند و با شیر تازه بیاشامند و ضماد کنند میان هر دو
ورک باه را برانگیزد و انعاظ تمام آورد و گویند مضر است بشش محقق اعصاب
بود و مصلح آن میویزج است و گویند مصلح آن مسوز است که در روغن بادام
خوسانیده باشند و بدل آن یک وزن و نیم فو و دانکی وزن آن حماما و جالینوس
گوید بدل آن زنجبیل است **اسغوم و اسپمار** هر دو اسم آس است و گفته شد **اسغیوس**
شبولیون است و سغون نیز گویند و یونانی فسلیون گوان بزر قطونا است و گفته شود
اسفاناخ بپارسی اسپاناخ گویند طبیعت آن سرد و تر است در اول و گویند معتدل
بعد میان حارة و برودة میل بود و سرفه و سینه را نافع بود و در وی قوة جلا

بود و از معده زود بگذرد و طبع نرم دارد و درد پشت و دموی را نافع بود و درد
سینه و شش که از گرمی بود سود دهد و مضر بود بمزاجهای سرد و مصلح وی مری و
فلفل و دارصینی بود **اسقوردیون** خبث الحدید است و گفته شود **اسطفین**
اصطفین است و اسطون نیز گویند وان جزر است و گفته شود **اسطون** باسطفین
است و گفته شد **اسد الارض** مازریون است مصاحب جامع که بحقیقه آن
حرباست و یونانی خامالاون اسم حرباست و خامالاون اسم مازریون است و این
سهو بدین سبب کرده اند و هم صاحب جامع که بعضی متاخران گفته اند اسد الارض
نباتیست که یونانی خامالاون مالیس گویند و معنی آن مازریون سیاه است و صفت
مازریون و حربا هر دو گفته شد **ایسجاره** بیونانی او سیمون گویند و آن تودری است
و گفته شود **اشکیل چشم** عوسج است و گفته شد **اشنه** شیبة العجوز خوانند
و بکسر ها به بغدادی گویند بپارسی دواله گویند و دوالی و دو المسک نیز خوانند
وان بر درخت صنوبر و جوز و بلوط و غیر آن تجیه شود و بهترین آن سفید خوشبوی
بود و آن نوع مصری بود و آنچه سیاه بود بد بود و آن هندی است و اشنه را
در کوفتن نرم باید کرد تا زود کهنه شود و طبیعت آن جالینوس گوید در گرمی و سردی
معتدلست و در وی قبضی اندک هست و حنین گوید گرم بود در اول و خشک بود
در دوم بجوزی سودمند بود جهه صرع و اختناق رحم و اگر بجوشانند و در آب آن بنشینند
حیض براند و وجع رحم را نافع بود و قی را ببندد و معده را قوه دهد و خفقان را
و قوه دل بدهد و سده رحم بگشاید و اگر بروغن گرم طلا کنند ساکن گرداند و تحلیل
صلابه مفاصل بکند و درد جگر ضعیف را سودمند بود و محلل اخلاطی بود که در
عروق جمع شده باشد و شهوه باه زیاده کند و منی مقابله و قوت قضیب بدهد و
زنان زیاده کند و چون بسایند و در چشم کشند جلا بدهد و اگر در شراب بپزند و آن
شراب بیاشامند سودمند بود جهه گزندگی جانوران و از جمله منومات بود و اگر
نیز در شراب تقیع کنند مقدار یک درم تا دو درم همین عمل کنند اما اشنه مضر بود بسر و
و مصلح آن انیسون است و بدل آن قردمانا **اشقلابیوس** دارشیشعان است
و در دال گفته شد **اشترغار** زنجبیل العجم خوانند و بفتح اشترغار شوک الجمال
وان بیخ الجدان خراسانی است وان نوعی از انگدانست و انجدان از بیابان خوارزم
از بلاد روم خیزد بهترین آن رومی است و صفت انجدان گفته شود و طبیعت آن
گرم و خشکست در آخر درجه سیوم و بعضی گویند در دوم و مصلح وی سرکه بود و بعد از
انکه در سرکه پرورده باشند استعمال کنند و شیخ الرئیس گوید سرکه وی جهه معده نافع

بود و قیت وی بد بود و اشتها بیاورد و هضم را قوه دهد و استعمال سخن معده
بود و دفع مضره سموم بکند و تب ربع که از عفونت بلغم سوخته بود نافع بود و حصات
و سنگ وی نزدیک بود بسرکه عنصل و بدل آن انجدان است و فلفل که جرم وی مغشی
بود و مصلح وی شراب عفص و ریباس بود **اشنان داود** زوفا خشک است و گفته
شود **اشموسنا** اسم و سنا است و گفته شد **اشقاقل** شقاقل و شقاقل و شقاقل
و شفیفل و شفیفل نیز گویند و آن جزرا قلیطی است بپارسی کزر البر گویند و بهترین
وی ستبر بود که لون آن بزردی زند و بوزن سنگین بود و طبیعت آن جالینوس گوید
گرم و تر است در سیوم و گویند گرم و خشکست و گویند گرم است در سیوم و خشکست
در دوم باه را زیاده کند و عضب را قوت دهد و ادرار بول کند و شیر زنان را زیاده
کند و اگر زن بخود برگیرد بچه بیندازد و ورق آن اگر بکوبند و با عسل بیامیزند و بر
ریش خورنده نهند پاک گرداند اما شقاقل شربتی از وی سه درم بود و مضر
بود بشش و مصلح آن غسل است و بدل آن جلغوزه یا نوزیدان و بابونج منفعت
آن در باب شین در شقاقل گفته شود **اشخیص** درخت کرمدانه است و آن
نوعی از بازریون است و آنرا خامالاون لوقس گویند و بتفسیر لوقس سفید بود و
بعضی اقسیا خوانند و در کوهستان شیراز بسیار بود و آنرا سیوزرانند و بتازی
و بیا با روشنی شش خوانند تا بهیزم آورند و خامالاون مالیس و بتفسیر مالس سیاه بود
و در بازریون صفت هر دو گفته شود **اشق** اشج خوانند و کیلانی نیز گویند و آن
لزاق الذهب است و صفت لزاق الذهب گفته شود اما اشق صاحب جامع گفته
صمغ طرثوث است و صاحب منهاج که صمغ طرثوث است مولف کتاب گوید صمغ نباتی
که آنرا انیراری بدران خوانند و طبیعت آن گرم است در آخر درجه دوم و خشکست در
اول و اسحق گفته گرم و خشکست در دوم بهترین وی آنست که سفید و دانه درشت
بود و دیسقوریدوس گفته مفتح سده جگر بود و سنگ گرده بریزاند و تحلیل صلابت
سپرز بکند چون بروی طلا کنند و اگر مقدار یکدرم با سرکه بخورند ورم سپرز بکدازد
و اگر با عسل خلط کنند و لعوق کنند مفاصل و عرق النسا و صرع را نافع بود و خنازیر
و کرم بکشد و اگر با ماء الشعیر خلط کنند و مانند ربو و دشخواری نفس را نافع
بود و سم شغال با عسل جهت صرع نافع بود و مسهل بلغم بود و استسقا را نافع بود
و مسهل بلغم لزج غلیظ بود چون با ادویه خلط کنند او با اصفر براند و اگر در چشم
بدان بالند جرب و سپیدی چشم و تاریکی زایل کند و جهت دشخوار [illegible] نفاخ بود
بود و جهت خناق که از بلغم و [illegible] بود نافع بود و بچه مرده و زنده بیرون آورد

اگر بخور کنند و بخود برگیرند و اگر با سرکه حل کنند و بر ورمهای بلغمی و صلابت و خنازیر
[illegible] و امثال آن طلا کنند تحلیل کند و چون با زیت بسرشند و بر کلف و بهق
بالند نافع بود و اگر با آب حل کنند و بدان غرغره کنند دماغ را پاک کند و حنک
را از بلغم و خوردن آن سودمند جهت درد پشت و فالج و خدر و بادهای شکنند
اما مضر بود بگرده و مصلح آن رب رفا است و بدل آن وزن [illegible] البحل و گویند بدل
آن سکبینج است و گویند خردل سفید **اشراس** اصل الخنثی است و قول صاحب
جامع است که نه اصل الخنثی است و سهو کرده است قول صاحب منهاج و صاحب
تقویم در این مغلق است بپارسی سریش گویند و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم
و جوان اسنو رانند گرم بود در دوم و خشک بود در سیوم سودمند بود جهت داء
الثعلب چون طلا کنند و چون خرد کرده بیاشامند بول و حیض براند لیکن مرخی
معده بود و مصلح وی گلقند بود و بر متق طلا کردن و بر ورمهای بلغمی نافع بود
و کماراند و مقدار شربتی از وی نیم درم بود **اشنان** حرض گویند و آن انواع
و آنرا غاسول خوانند و بهترین آن بارقی است سبز پاک و بارق موضعی است نزدیک
کوفه و لطیفترین آن سفید بود و طبیعت آن گرم است در دوم و [illegible] گرم و خشکست
در دوم محرق بود مفتح سده بود و [illegible] گوشت زیاده بخورد و نیم درم از وی [illegible] الاکول
بکشاید و یکدرم از وی حیض براند و سه درم مسهل استسقا بود و تلخ [illegible] داروی بچه
مرده بیرون اندازد و ده درم از وی سم قاتل بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی غسل
است با سکنجبین و گویند مصلح وی مغز [illegible] است و از عقب وی روغن نفشه
اشیاف مامیثا عصاره مامیثا است و گفته شود **اصابع صفر** بیاتی است مانند کف
البلق است از زرد و سفید و صاحب تقویم گوید نحیف است و این خلاف است
و نوعی هست که زرد بود و تیره رنگ [illegible] سفیدی و آنرا کف عایشه و کف مریم نیز خوانند
و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم محلل فضلها غلیظ بود و جهت سمها نافع بود و
گزندگی جانوران و جهت خون نغایت مفید بود و عصبها را پاک گرداند از فضلها و
دیسقوریدوس گفته اعضای عصبانی را نافع بود و درد [illegible] آن ساکن گرداند و جهت
وسواس سوداوی را نافع بود و درد مفاصل و رعشه و بدل وی در نفع یک
وزن نیم آن هزار چشان و چهار دانگ آن سعد و وی مضر بود بالات بول [illegible]
آن جلاب یا بلوط بود **اصابع هرمس** فقاح سورنجان است و زرد بود
و سفید بود و صاحب جامع گفته شنبلید [illegible] فقاح سورنجان است و صاحب منهاج
شنبلید ورق سورنجان است و قول صاحب جامع محفوظ است که شکوفه سورنجان است

وطبیعت ان گرم وخشک است در دوم وصحیح که در سیوم در درد مفاصل اسود ده
ودردهای کهن را نافع بود ونقرس را ضماد کردن وبقراط که تریاق درد مفاصل
بود خاصه در وقت نزول آمده وصاحب منهاج که در رقعه باشد سورنجان بود
ونوبیدن ان نافع بود در جهت صداع سپرد وبادها که در دماغ بود بشکند وسدهٔ
ان بگشاید وباه را زیاده کند خاصه با زنجبیل وزیره وفودنج اصابع الفتیات
انگشت است وگفته شود اصابع العذاری نوعی از انگور سیاه است دراز
مانند بلوط انرا انگور زیتونی خوانند وطبیعت ان گرم وتر است ودر صفت
عنب گفته شد انواع ان اصل السوسن اصل المنک است بپارسی بیخ پهک
گویند وباصفهانی آندوجه گویانی بیخ مدهٔ طبیعت ان معتدلست در گرمی وسردی
وتری وخشکی نافع بود جهت خشونت سینه وقصبه شش وحلق وتشنگی بنشاند و
دیسقوریدوس گفت چون عصارهٔ وی وقتی که تر باشد در چشم کشند ناخنه
ببرد وجهت دشخواری زادن وحرقت بول واختلاج ووجع عصب نافع بود واگر
بیخ پهک خشک کرده سحق کنند ودر چشم کشند همان خاصیت عصاره داده ناخنه
وگوشت زیاده ببرد وعصارهٔ وی جهت درد سینه وجگر وجرب مثانه ودرد
گرده نافع بود ورب وی وطبیخ وی انواع سرفه را بجمع نافع بود وبدل ان بیخ پهک
نیم وزن ان رب السوس است اصول الاربعه بیخ کاسنی وبیخ رازیانه وبیخ کرفس وبیخ
کرفس را خوانند وهریک بجای خود گفته شود اصل اللوف دعوا فیطس
خوانند وان بیخ فیلجوش است وبیونانی دراقیطون گویند وطبیعت ان گرم وخشک است
در سیوم اخلاط غلیظ لزج دفع کند وسده بگشاید از جگر وسپرز وگرده وجهت
ریشها بغایت نافع بود واگر با سرکه کهن بر بهق طلا کنند مفید بود اصل المرجان
بسد است وگفته شد اصل القصب بپارسی بیخ نی خوانند ودر وی قوة
جاذبه است اگر بکوبند وبر عضوی که آهن در وی باشد ضماد کنند بیرون آورد
وچون سحق کنند وبا سرکه بیامیزند وبر درد مفاصل طلا کنند سودمند بود و
اگر با ترمس بر کلف طلا کنند زایل کند واگر خاکستر ان با انگبین خاکستر کنند
وبر سر نهند موی را قوة دهد وبرویاند اصل الاس بیخ یاسمن است ورکان
انرا اندر خوانند وان نوعی از فیلجوش است ودر راسن گفته شود اصل النیلوفر
الهندی فل است وفاعیه نیز خوانند وگفته شد اصل السوسن الابیض بیخ سوسن
سفید است ودر روم در میان بنفشه می پرورند وبا طراف می برند وان
مشهور است بیخ بنفشه وان قسط شیرین است ودر قاف گفته شود اصل

السوس الاسمانجونی ایرسا است وگفته شد اصل اللفاح پرمع است بپارسی سابزک
خوانند وگفته شد در یبروح الصنم اصل الفلفل فلفلمویه است وگفته شود
اصل الخنثی اسراش است وگفته شد اصل الکرفس بپارسی بیخ کرفس است
ودر کاف گفته شود اصل الهندبا بپارسی بیخ کاسنی گویند ودر هندبا گفته شود
اصل الرازیانج بپارسی بیخ رازیانه خوانند ودر رازیانه گفته شود اصل الکبر بپارسی
بیخ کبر خوانند وطبیعت ان عیسی که گرم وخشک است در سیوم اگر بر خنازیر طلا کنند
با سرکه تحلیل کند وعرق النسا وبواسیر را نافع بود ومقطع وملطف بود ودر پوست
ان جهت درد دندان که از سردی بود نافع بود چون با سرکه بپزند وبدان مضمضه
کنند یا بپزند وانرا بخایند واگر با سرکه بسایند وبر کلف وبهق نهند طلا کنند نافع بود وجهت
سپرز بغایت سودمند بود خوردن با سرکه ویا با سرکه وعسل طلا کردن واخلاط
غلیظ لزج را قطع کند وبا بول بیرون آورد ووجع ورکین را نافع بود وحیض
براند وچون بدان غرغره کنند بلغم را قلع کند واگر بر ریشها بد باشند کوفته با ضماد
کند بطلاق آورد ودر مهار صلب گداز اند ومسهل بلغم بود ومضر بود بمثانه و
مصلح وی عسل بود وبدل وی در ادویه سبز نگیدرم حلفت یا سکنجبین بود والله اعلم
اصطفین اسطفین است وگفته شد اصل الوطیتا اذر بوا است وگفته شد
اصل الانجدان الاسود اشترغار است وگفته شد اصل اللوز المر بیخ بادام تلخ چون
بپزند ونیک بکوبند وبا سرکه وروغن گل بیامیزند وبر پیشانی ضماد کنند صداع ببرد
را نافع بود اصف اصل الکبر است وگفته شد اصطرک سطرکا گویند
وان صمغیست برنگ عناب جرجانی سرخی که بسیاهی زند بغایت خلوقی رنگ
دیسقوریدوس که نوعی از میعه است وگویند صمغیست که از درخت دوم حاصل
میشود وجالینوس که وغیروی که صمغ زیتون است ودخان وی قایم مقام دخان
کندر بود در همه چیز وانچه محقق است صمغ زیتون است وطبیعت وی گرم است در
سیوم وخشک است در اول ورازی که گرم وخشک است در دوم جهت سعال ونزله
سرد سودمند بود وحیض براند وصلابت رحم را سود دهد چون بپاشامند
یا بخور برگیرند وصاحب منهاج گوید مصدع بود ومصلح ان رازیانه است تخم ترشی
ازوی با نیکورم تابند وصاحب تقویم که مولد سبات وصداع بود ومصلح وی
سفش با شراب بیلوفر بود وبدل ان گویند خذ بید ستر است اصموط اطماط
است وگفته شد واطموط نیز گویند اضراس الکلب سفالج است وگفته شود
اطلیسا قیصوم است گفته شد اطماط صاحب جامع که اطموط واطماط واطموط

بهر به بندق هندیست که آنرا رته خوانند وصاحب منهاج گفته دوایی هندیست
نقوه بورنیان وسهو کرده بدرستی که گویند ان آکنکت است واین سهواست وخطا
وصاحب جامع که بعضی گویند فوفل است وسهو کرده خطااست ومولف گوید که انچه محقق
است نوعی از اقلا هندیست سخت بود ونقطها سیاه بروی ونصلبی شبیه بود
به بندق هندی وطبیعت ان گرمست در دوم وتراست در اول بهق را زایل
کند وباه را زیاده کند **اطریه** بپارسی رشته خوانند وازآرد فطیر سازند طبیعت
ان گرم وتراست در بعضی رشتند نافع بود جهت سینه وسرفه وخشونت حلق چون قند و
روغن بادام اضافه کنند یا نمک واگر با بقلة الحمقا سرند یا لسان الحمل سودمند
بود جهت نفث دم ومنفعت وبطی الانحدار بود ومصلح وی فلفل وسعتر وفودنج بود
وبعد از ان شلث یا عسل یا زنجبیل مربا خورند **اطاا** درخت غرب است وگفته شود
اطباء الکلبه خاطبه وببر نیز خوانند وان سپستان است وگفته شد **اظفار**
الطیب ناخن بویا گویند وناخن صدف وناخن بزبان شیرازی ناخن دیو خوانند
وطبیعت ان گرم وخشکست در دوم وبا سرجوبه که در سیوم چون در شب خود بخور
کند حیض براند واختناق رحم را نافع بود وخفقان ودرد معده وجگر ورحم را
سودمند بود ورازی گه اگر با سرکه بیاشامند شکم را نرم کند وبسیار وی سحج آورد
ومصلح وی گل مختوم با قبرسی بود وبدل ان قصب الذریره **اعین الرطین** سکبینه
است وگفته شد **اغیرس** حب زروی است وگفته شد **اغیس** [illegible]
وگفته شد **اغرسطس** ثیل است وگفته شد **اغبر** توتیای مرکب است از شیح
وتوتیا کرمانی ونبات مصری ودر مرکبات گفته شد **اغلیق** بزبان یونانی سحج
گویند بپارسی تخم کشوث ودر مرکبات گفته شد مسفعت ان **افاسون** دهن النحل
است ودر مرکبات گفته شد **افلاطون** مقل است وگفته شود **افرنجمشک**
افرنجمشک وبلنجمشک وفلنجمشک وفلنجمشک وبرنجمشک نیز خوانند وبپارسی
قرنفل بستانی خوانند وشیرازی بالنکو خود رو خوانند ودر بستانها روید ودر
کنار آب روان بسیار بود وطبیعت ان گرم وخشکست تا اخر درجه دوم وبوییدن
آن سده دماغ را بگشاید وجهت خفقان که از بلغم وسودا بود نافع بود وجهت سپرز
وجگر ودل ومعده سپرد وغذاهای غلیظ هضم کند وبوی دهان خوش کند ودندان
سخت کند وبوییدن ان مضر بود بدماغ گرم ومصلح ان بنفشه وبدل ان قرنفل
است **افربیون** فرفیون است وگفته شد **افسنتین** خترق خوانند وان انواع
خراسانی ورومی وسوسی وطرسوسی ونبطی وسوری وگویند نوعی از درمنه است

ومولف گوید نوعی از بنجاسف کوهی است وگل وی بشکل اقحوان بود که وجگر وبعات
بلی بود وگل اقحوان سفیدی دارد وان ندارد ونیکوترین ان رومی بود و
طبیعت آن گرمست در اول وخشکست در دوم در چشم که کهنه شده باشد سود
دهد وجهت معده سرد مفید بود ومسهل صفرا از معده بود وقوت بدن بدهد
ولون را نیکو گرداند واگر بر ورم صلب ضماد کنند نافع بود وبول وحیض براند چون
با عسل بجوشانند وبر گیرند وجهت گزندگی عقرب ورتیلا نافع بود در تقویه معده وجگر
نافع بود وجهت بهار کهن وبواسیر وشقاق مقعد وصلابات اندرونی ضماد
کردن واشامیدن نافع بود ودرد داء الثعلب وجهت همچنین اما جهت معده گرم
مضر بود ومصدع ومصلح وی انیسون است یا مصطکی وبدل ان جعده یا شیح
ارمنی بود ودر تقویه معده اسارون با نیم وزن ان هلیله اما صاحب جامع
آورده است که مقوی معده گرم بود وپاک کند از اخلاط حاده وجهت مفاصل نافع
نافع بود چون سبب ان خلطی گرم بود وچون با سرکه بزنند وبر سپرز ضماد کنند
نافع بود واگر با روغن بادام بیرشند واندکی زهره بر اضافه کنند بعد از ان در گوش
چکانند محلل ریاح بود وگوش را پاک گرداند از جراحت ونافع بود جهت کری
افیلون شیح جبلی است وگفته شود **افلنجه** ملنجه است وگفته شود **افیون**
عصاره خشخاش سیاه مصری است وانرا لبن الخشخاش خوانند باید که در آب گرم اندازند
زود حل شود ودر آفتاب گرم نهند نرم شود وانچه مغشوش بود انرا زرد کند
ودرست بماند وغش با میثا ولبن خس برگ کنند وانچه نبات براق بود وغش
آن بصمغ کنند اما طبیعت وی سرد است در درجه چهارم وخشکست در سیوم
واصح که سرد وخشکست در چهارم مخدر بود ومسکن همه اوجاع بود چون طلا
کنند واگر بیاشامند وشربتی از وی مقدار عدسی بود تا دو دانگ زیاده کنند
ودر بیها خشک گرداند وسودمند بود جهت درد بهار گرم واگر با زرده تخم مرغ بریان
کرده بر نقرس طلا کنند درد ساکن گرداند وخواب آورد واگر بجوشانند سکر
را سود دهد واگر با روغن گل وزعفران در گوش چکانند درد گوش زایل کند واگر
با شیر زنان در چشم کنند درد چشم ساکن کند واگر با روغن گل در سر مالند صداع زایل
کند وجهت سحج وحبس اسهال نافع بود ودو درم از وی کشنده بود ومصلح وی فلفل
است ودار چینی وجند بیدستر وفرفیون وبعد از ان قی وحقنه وشراب کهن
بسیار وبعد از ان حمام وبعد از حمام اشتهای حرب وصاحب تقویم گفته مصلح وی
عود هندی بود یا عود الصلیب وبدل ان سه وزن ان بزر البنج وبیکبا وزن ان

تخم لفاح است **افیتمون** ان بزری و زهری و قضبانی خرداست و بهترین
ان اقریطی بود یا مقدسی که تخم وی سرخ بود و تازه بود و طبیعت آن گرم
و خشک است در سیوم نافع بود جهت صرع و تشنج امتلائی و مسهل سودا و بلغم بود
و جهت مالنخولیا نافع بود اگر با افسنتین بیاشامند یا تنها و باید که در مطبوخ بیاز
بجوشانند که قوت وی باطل شود و غثیان آورد و دل پیچد و شربتی از وی
در مطبوخ از پنج تا هفت شاید و گویند تا ده درم و صاحب منهاج گوید شربتی از یکم
تا دوم بود و رازی گوید از چهار تا شش درم و محتاج مصلح نیست و صاحب منهاج
آورده است که به روغن بادام چرب کنند و اگر تنها استعمال کنند نه در مطبوخ
و ابن ماسویه گوید مصلح وی آنست که پیش از آن روغن بادام استعمال کنند و اگر تنها
خشک استعمال خواهند کرد شربتی از یک درم تا دو درم و اگر نقوع خواهند کرد از
دو درم تا چهار درم و بدل آن رازی گوید در اسهال سودا بوزن آن تربد و دو دانگ
از حاشا و گویند بدل آن یک وزن و نیم حاشا است و گویند بدل آن اسطوخودوس
است و بسفایج و مضر بود به شش و مصلح آن کثیرا بود و صاحب تقویم گوید مصلح
آن شراب صندل بود یا رب سیب **اقحوان** اصداق المرضی خوانند و گویند
و در مصر کرکاش خوانند و یونانی قرنایون و در موصل تبحه الکافور و بپارسی گاو
چشم خوانند و بعضی عین البقر و بشیرازی بابونه گاو و بهترین وی آنست که
برگ وی سبز بود و بیرون گل وی سفید بود و اندرون زرد و در طعم وی
تلخی بود و نوعی هست که برگ سفید ندارد و طبیعت وی گرم و خشک است در
دوم و حنین گوید گرمست در سیوم و خشک است در دوم و مسهل بلغم و سودا بود
و خشک کرده بریاند و عرق براند و محلل خونهای بسته بود و مفتح سده جگر
و محلل رطوبات و ناصور را نافع بود و صلابت رحم را تحلیل کند چون زن در
آب آن نشیند و زنی را که حیض بسته بود و درجه از وی تخم بر گیرد بگشاید
و اگر بمجان خشک کرده بکوبند و با سکنجبین یا با نمک بیاشامند مسهل بلغم و
سودا بود و صاحب جامع قول شریف آورده است که آب وی چون بگیرند
و بر اعضا نزدیک انثیین و ورکین طلا کنند قوت مجامعت بدهد تمام و اگر ادمان
بوییدن آن کنند سبات آورد و اگر تر وی ببویند خواب آورد و مقدار شربتی
از وی سه درم بود اما مضر بود بمعده و سپرز و مصلح وی افسنتین است و گویند
کشنیز و قند **اقیلاسمون** دهن البلسان است و گفته شود در بلسان
اقاقیا عصاره قرظ است و قرظ تخم خاریست که ادیم بوی دباغت میکنند

١٥

و جالینوس گوید صمغ اوست و بعضی گویند رب شجره خرنوب است و گویند عصاره
پوست انارات و این اقوال خلاف است ان عصاره قرظ است و در مصر سنط
و صنط خوانند و قرظ بپارسی کره گویند و آن مصری بود و قلقل نیز خوانند و طبیعت
آن سرد است در درجه دوم و مخفف است در سیوم و عیسی گوید سرد است در اول
و خشک است در دوم و بهترین وی آن بود که صلب و سبز و سیاه رنگ بود
با سرخی چون نخود برگیرند قطع چون رهن بکنند و چون بیاشامند جهت نافع
بود و اسهال دموی و استرخا مقعد و رحم و شکم ببندد و حقنه کردن و خوردن
و جهت آماله چشم نافع بود و اگر با داروها بود از روشنایی چشم بفزاید و در طلاها که
جهت سستی اعضا نافع بود و اگر بر ورمها گرم طلا کنند سودمند بود و بدل
وی حضض بود یا صندل و عدس مقشر بوزن ان **اقماع الرمان** الفیدی نار سنگ
است و گفته شده **اقسمس** گویند دبق است و گفته شده **اقاروم** عود الوج
است و گفته شده **اقلیمیا** قلیمیا گویند و در قاف گفته شده **اقوالی**
ما العسل است و گفته شود **اقط** بپارسی کشک گویند و بعضو خوانند و طبیعت
آن سرد و خشک است شکم را ببندد و خاصه بیان کرده اما دیر هضم شود و معده را بد
بود و مصلح آن بعد از خوردن انگبین بود **اقطی** خمان گویند و آن دو نوع
بزرگ و کوچک خمان بزرگ شبوقه گویند و کوچک خاما اقطی و گفته شد دیگر
صفتان و شیرازی بل گویند **اقطن** بلغة اهل یمن ... است و گفته شود **اقتاکوسی**
یونانی معنی شوکة البیضا است و آن بادآورد است و گفته شود **اقتا الرابیع**
یونانی معنی ان شوکة العربیه است و آن شکاعی است و گفته شود **اکحی** تفاح بری
است و آن زعرور است و گفته شود **اکرفس** کرفس است و گفته شود **اکرمنک**
انزروت است و گفته شود **اکشوث** کشوث است و شکوثا و رجول
نیز خوانند و در صفت نیز گفته شود **اکلیل الملک** گیاه قیصر خوانند بپارسی اکلیل
الملک گویند و بهترین وی آنست که تازه و رسیده بود و برنگ زردی بود
که بسفیدی مایل بود و چون بشکافند دانه وی زرد بود طبیعت آن گرم
و خشک است در اول محلل و ملین بود اورام صلب که در مفاصل و احشا بود
و اگر با افسنتین بر ورمها جگر و سپرز و احشا ضماد کنند نافع بود و چون با شراب
بجوشانند و بیاشامند درد معده ساکن گرداند و عصاره وی چون تر باشد
با میبختج بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش ساکن کند و چون با میبختج بپزند و بر
ورمها گرم که در چشم و رحم و مقعد و انثیین بود ضماد کنند نرم گرداند و چون

بپخته باشند اخلاط بگدازانند و شربتی از وی مقدار یک درم باشد اما مضر بود بششین
و مصلح وی عسل بود و بدل وی فراسیون است بوزن آن یا بوزن آن لبان ذکر
یا بوزن آن بابونج و نیم وزن آن ورق الخیر الکنکت صاحب منهاج گوید جوز
هندی و همو گوید بندق هندیست و گویند اخطوطاست و این قولها صاحب
منهاج همه سهو است و خطا و قول صاحب جامع درینجا معتبر است که از انجر العقاب
و جز الکند و جز الولاده خوانند و بیونانی اناطیطس و معنی این اسم آنست که آن سنگ
که زاییدن آسان می کند و مولف گوید مانند جوزی مقدار جوزبوا تیره رنگ بود و چون
بجنبانند مغزی در اندرون وی بجنبد و بغایت املس و صلب بود و دشوار شکن
باشد خایه پندارند سنگیست و سبک بود و چون بشکنند مغزی در اندرون
وی بود سپید تلخ طعم و بشکل شاهبلوط بود و شیرازی انرا کف ابلیس خوانند یعنی
خصیه ابلیس زبان البکتری مجمع حیوانات چون در شب ایشان نهند آسان بزاید
و اگر در صره بندند و بر ران زن آبستن بندند زود بزاید و از خواص وی آنست
که چون در دم گیرند و بر ساق چپ بندند آسان بزایند و اگر سحق کنند و با شیر زنان
بشر را بدان بپالایند و زن که نزاید بخود برگیرد بفرمان خدای تعالی آبستن گردد و نفث
در خواص آورده است که چون در دست گیرند و با کسی مخاصمت کند خصم بروی غالب
نیاید و اگر بر درختی بندند که بر می اندازد دیگر بر نیندازد و بدل آن انجرة سوسیه که
فاوانیا است الکوبران رعی الحمام است و گفته شود اکل نفسه فرفیون
است و گفته شود اپا اموکیل است و بعضی نیز گویند و ساسم و ان مانخواه
است و گفته شود البطوط کشت بر کشت است و گفته شد الاطلینی لبلاب
و گفته شد السنة العصافیر لسان العصافیر خوانند و گفته شد البیع نوعی از
نبات مخلصاست شیرازی کازریک گویند و در صفت مخلص گفته شود الط
نام است و نام و نام الملک نیز گویند و هو فولیدون و آن سیسنبر است پارسی
پیچل گویند و گفته شد در سیسن الایدن راسن است و گفته شود الیه
پارسی دنبه گویند و طبیعت وی گرم و تر است دیر هضم شود و غذا بد دهد گرم
و غلیظ از آن بود نافع بود جهت عصبها کوفته خورده چون بدان ضماد کنند و
ابن ماسویه گوید مفسد معده بود و محلل اورام صلب مصلح وی زنجبیل و فلفل و دار
چینی بود و بعد از خوردن وی جوارشات خوردن نافع بود اماموان
حماما است و گفته شد امدیس و اثیوس نانخواه است و گفته شد امعاء
الارض نعار گرم خوانند و آن خراطین است و گفته شد امعاسین بلغة

١٦

رومیان عصیر حصرم است پارسی آب غوره گویند و در صفت حصرم گفته شود
امبارپس انبرباریس خوانند و گفته شود آمله پارسی آمله گویند و بهترین
آن سیاه بود و طبیعت آن سرد است در دوم و گویند سرد است در اول و خشک
در دوم و بعضی گویند گرم است بهر حال خشک است بخلاف مقوی معده و مقعد
و اعصاب و دل بود و اشتها طعام باز دید کند و جهت بواسیر سودمند بود و سودا
و بلغم براند و بغایت مقوی دل بود و حفظ و ذهن زیاده کند و مقوی همه اعضا بود و
موی را سیاه کند چون با آب آن و حنا خضاب کنند و اگر دوم از آن نیم کوفته کنند
و در آب شیرین بجوشانند و ساعت بعد از آن صافی کنند و پیه نوبت در چشم چکانند
سپیدی که در چشم باشد سود دهد و این مجربست و شربتی از وی سه درم بود تنها اما
مضر بود بسپرز و مصلح آن عسل است و بدل آن شیر آمله امغیلان درختیست
بیابانی و معروف بود بشوکة المصریة و طبیعت آن سرد و خشک است و قابض منع خون
و اصناف سیلان از رحم بکند و ورق آن ورم اهاة و سفل را نافع بود و چون
به بندد انجبار نباتیست که در کنار جویها روید و سرخ رنگ بود و گویند در
میان اسپست روید و وی رومی بود و تخم آن شدخ خوانند و شلخ خوانند و
انجبار از ادویه شریفاست خاصه عرق النسا و عصاره آن مانند آب پوست بود
بغایت سرخ رنگ اگر یک مثقال از بیخ آن نیم کوفته بجوشانند و با قدری قند و بیخ
بیاشامند جهت نفث دم نافع بود از هر عضو که باشد و قصبه شش و حجاب
و بیخ امعا و بواسیر و گشودگی سر رگها و قرح امعا جهت و شکم ببندد و بی اکه
رحم رساند و ریش شش پاک کند و قطع قی بکند و تشنگی اعضا را نافع
بود و خاصیت وی بسیار است انجل عسل است و کل وی را کثیر المنفعه خوا
پارسی خطمی خوانند و گفته شد انبرباریس پارسی زرشک خوانند و زراج
خوانند و زرشک هم خوانند و بهترین آنست که بغایت سرخ رسیده بود و لون
وی سرخ بود که سیاهی مایل باشد شیره دار و طبیعت آن سرد و خشک است در دوم
صفرا بشکند و تقویت معده و دل و جگر بدهد و قی باز دارد و تشنگی بنشاند و بیخ را نافع
بود و بر ورمهای گرم ضماد کردن سودمند بود و قطع نزف دم بکند و مقوی
جگر گرم بود چون با ادویه گرم مثل سنبل خلط کنند و شکمی که از سردی جگر روانه
بود ببندد و جهت معده که ضعیف شود بسبب تب بلغمی نافع بود اما مضر بود
کسانی را که طبع ایشان بسته بود و مصلح آن جلاب بود و بدل آن بوزن آن
تخم گل و چهار دانگ وزن آن صندل انجرک مرزنجوش است و در ادان الفار

گفته شد انقون رازی که در دمشق است ودر واو گفته شود انخطینا
بلوسیطون گویند وسطبوس عنم وحد گویند وان ثمره شوک مصری خوانند
بپارسی گلنار گویند وبعضی جلنار وشیرازی گل صدبرگ ودر جیم گفته شود انجیه
حشیشة الکلب خوانند وشربت نیز گویند وصوف الارض وان فاسیون است
وگفته شد انیسون بپارسی رازیانه رومی خوانند وان دو نوع است انچه
رومی بود بشکل انجاه بود وانچه عزروی بود بقدرها ماند بهترین وی رومی بود
وطبیعت ان گرم وخشک است در سیوم ودر وی قبضی اندک بود وبول براند وبادی
که در شکم بود تحلیل کند وادرار مجموع بدن وقطع سیلان رطوبات بکند وحیض
وعرق براند وشکم مثانه وشکم ببندد وچون در شب بخور کنند صداع ببرد
وبله ببرد ونافع بود وسده جگر بگشاید وشهوت جماع برانگیزد ودفع مضرت سموم
جانوران بکند واگر سحق کرده با روغن گل خلط کنند ودر گوش چکانند درد گوش
را نافع بود وجهت استسقا ونفخ معده وعراقر بنات سودمند بود وچون در
چشم کشند سبل ببرد ونافع بود بتها کهن را وسده جگر وسپرز ومثانه ورحم بگشاید
واگر سحق کرده سنون سازند کند دهن که سبب ان از عفونت بن دندان باشد
نافع بود ولیکن مضرت بامعا ومصلح ان تخم رازیانه است وبدل ان تخم شبت
وگویند بدل ان کرویا است انارکیل گویند جلقی ... است وگفته شود انفاث
زبیب الجبل است وانرا میبعج گویند وگفته شود انجدان دو نوع است
بپارسی انگدان خوانند وانگدان گویند وان درخت حلتیت است ومحروث
اصل انست وحلتیت صمغ آن وورق ان سفید بود وسیاه بود وبهترین آن
سفید طیب بود واز ان سیاه منتن بود وحلتیت طیب صمغ انجدان طیب است
وحلتیت منتن صمغ انجدان منتن وانجدان رومی سیسالیوس است وتخم ان کاشم
خوانند وگفته شد وانجدان خراسانی تخم ان ... حار است وگفته شد اما طبیعت
ان گرم وخشک در سیوم سودمند بود جهت زهرها کشنده وبر خنازیر ضماد کردن
تحلیل کند وچون با سعتر ... روغن زیت بود ویا روغن سوسن جهت عرق النسا نافع
بود واگر با سرکه سرشته در پوست انار ضماد کنند بر بواسیر نافع بود واگر بیاشامند
باد نهرا ... گشنده بود اما ... الهضم بود ومضر بود بمثانه وسودمند بود
باسر البول ... معده وحیض براند ورطوبات معده خشک کند ونقوط آورد
وسنجن کرده ودوده بود وچون با سرکه بود لطیف کند وغذا بود وزود هضم
کند بدل ان تخم ان باد وداتکی زن ان حلتیت طیب بود وگویند بدل آن روک است

وگویند تخم کرفس انفاق زیت است وان از زیتون نارسیده گیرند ودر زا گفته شود
انجسا انجوسا گویند وان شنجار است وگفته شود انومیا شقایق است گفته
شود انطونیا کاشنی شامی است وطبیعت ان سرد وتر است در اول نافع
بود جهت جگر گرم انب حدق است ودر غده ... وحصول خرخوانند
وان بادنجان است وگفته شد انزروت صمغ خاریست که انرا غایکه
خوانند وسپید وسفید بود وهر دو از یک خار حاصل شود وچون حرارت
آفتاب بروی اثر کند وکهن گردد سرخ شود وانرا عزروت وکنجده خوانند
بشیرازی کور گویند وازکه ... ولعویه جان ... بهترین ان سفید
بود که بزردی مایل بود وطبیعت ان گرم است در دوم وخشک در اول ونفاث
بلغ بود واگر با سفیده تخم مرغ یا با شیر سحق کنند ودر چشم کشند درد چشم را نافع بود
وبخاصیت مسهل بلغم لزج بود وصفرا وشربتی از وی از نیم تا یک درم باشد ومضر
بود بریه ومصلح ان صمغ عربی است ونافع بود جهت درد چشم ... جرب چشم وریش
که در چشم آید وآب آمدن چشم باز دارد ... بود ومحلل واگر سحق کنند
با قدری قطرون وبر ورمها اگر ... بود مانند خنازیر طلا کنند تحلیل دهد
اگر فتیله بعسل بیالایند وبا انزروت سوده بگردانند ودر گوش که ریم آید درکش
بود نهند چند روز صحت یابد واین مجربست وبدل ان نیم وزن ان صبر است
ومصلح آن صمغ عربی انتله سرودا جد وار است وگفته شود انالیقی انجره است وگفته
شود انجمج عود است وگفته شد انفحه بپارسی پنیرمایه گویند وطبیعت پنیرمایها
گرم وخشک ولطیف ومحلل ودر مجموع تریاقهاست مفصل گفته شد انفحه
الارنب بپارسی پنیرمایه خرگوش گویند چون با سرکه بیاشامند صرع را نافع بود
ونیم مثقال پادزهر گزندگی جانوران بود وباسرچه کمتر یک قیراط از وی چون
با شراب کهن بخته بیاشامند نافع بود جهت گزندگی مار وعقرب ومجموع گزندگان
واگر زن آبستن پنیرمایه خرگوش نر یا خصیه وی با شراب ... بیاشامند فرزند
نر آورد واگر پنیرمایه ماده خورند ماده آورد واگر مقدار باقلا با شراب تحت
بیاشامند تب ربع را نافع بود واین مجربست واگر کودکان بیاشامند از
صرع ایمن شوند همه پنیرمایها این خاصیت دارد خاصه خرگوش واگر بآب گشنیز
وبربینی مالند خون رفتن باز دارد واگر بجای شیر خواره قی کند وشیر در شکم وی
بود چون قدری بوی دهند نافع بود واگر زن بعد از طهر بیاشامد بسه روز ...
ابستنی کند وامساک سیلان رطوبه رحم کند وشکم ببندد وسحج روده ونزف دم را

نافع بود و اگر با خطمی و زیت بر عضوی نهند که خار یا پیکان در آنجا باشد بیرون آورد
انفحة الفرس سودمند بود جهت اسهال زنان و ریختن روده و درد آن انفحة
الجدی والظبا والحمر الوحشیه والخشف والعجل و مع الجاموس سودمند بود جهت دفع والابل
زهر شوکران و قطور و شربتی از وی نیم مثقال بود و چون با سرکه بیاشامند موافق
بود جهت بستن شیر در معده وانفحه خشف که آن بچه ایل بود و چون زن بعد از
طهر سه روز بخورد بر گیرد آبستنی باز دارد وانفحة الجمل صاحب جامع آورده است
که اگر به آن به مقدار نخودی با آب نیم گرم پیش از مجامعت بیاشامند قوه
باه زیاده تر از حد او و بهایم بدهد بغایت و نیز انفحه خرگوشی و آهو و گوسفند
کوهی چون با سرکه بیاشامند نافع بود جهت شیر که در معده ببندد و انفحه قوقی از
قعه مانند جبن بیشتر بود و اگر بیاشامند جهت صرع و اختناق رحم نافع بود و مجموع
انفحها الجسته بود بگذارد و آنچه که تازه بود ببندد انفحة الدب ابن زهر در
خواص آورده است که نیمه آن حس فربهی آورد چون بیاشامند انقردیا
برومی بلادر است و معنی وی آنست که مانند دل است و آنرا تمر البلادر گویند
و در باب الف گفته شد انارمشک نارمشک است و گفته شد انجره صفت
آن در بزر الانجره گفته شد اوربالی واومالی نیز گویند و بیونانی معنی آن
دهن العسل و عسل داود علیه السلام نیز خوانند و آن روغنی است که از ساق درخت
حاصل میشود و مانند عسل است بسطبری و شیرین طعم بود و بهترین آنست که کهن
و غلیظ بود و صافی و طبیعت آن گرم و تر است سودمند بود جهت جرب تر چون
طلا کنند و درد مفاصل را سود دهد و جهت تاریکی چشم چون در چشم کشند نافع بود
و اگر بسه با چهار یکی آب بیاشامند اخلاط خام براند اما خوردن آن اسباب و
استرخا آورد و باید که آن کس که خورده باشد تا عمل تمام نکند نخسپد البته اومادا
اونوذیا خوانند و آن عصاره قثاء الحمار است و در قاف گفته شد اوسید
نوعی از نیلوفر هندی است و طبیعت آن گرم و خشک است محلل ریاح غلیظ بود و رطوبات
بلغمی و شربتی از وی یک درم بود اومواسالیون کرفس جبلی است و داسیونانی جبلی است
وسالیون کرفس و آن فطرا سالیون است و گفته شد اوقیمن بیونانی باذروج
است و گفته شد اوقطاریون غافت است و گفته شد اوز بپارسی رجالی
گویند و آن نوع بزرگترین مرغها آبی بود و طبیعت آن گرم و تر بود و فربهی آورد
لیکن بدنرا از فضلها غلیظ بکند و اقلال آن بود که از پیش از کشتن قدری نوره
در حلق وی دهند و اما زیر گرم برند و اگر بریان کنند اولی آن بود که بزیت بریان

کنند تا سهو که نبرد اوذر بیونانی آب را گویند و در میم گفته شود اونومالی
بیونانی شراب عسل است اهلیلج اصفر بپارسی هلیله زرد گویند و بهترین آنست
که فربه بود و طبیعت وی سرد است در اول و خشک است در دوم جهت چشم که آب
ریزد در چشم کشیدن نافع بود و خوردن خفقانرا سود دهد و اگر کوفته و بیخته
در بیخ دندان افشانند خون آمدن باز دارد و بیخ دندان محکم دارد و گوشت
برویاند و مجربست و آزموده و مسهل صفرا بود و اندک بلغم نیز براند و شربتی از
وی از نیم مثقال تا ده درم بود و جهت استرخاء معده نافع بود و مضر بود بسفل و
مصلح آن اگر کوفته با آب گرم خورند قند بود یا ترنجبین و اگر در مطبوخ بود عناب
و سپستان و آلو سیاه مصلح آن بود و بدل آن پوست انار است اهلیلج اسود
بپارسی هلیله سیاه خوانند و شیرازی هلیله مویزک و بهترین وی هندی است
و طبیعت وی سرد است در اول و خشک است در دوم سردی وی کمتر از کابلی بود
و گویند گرمست لونرا اصلاح کند و آن جذام را سودمند بود و در دسپرز و وی مسهل
سودا بود و بواسیر را سود دهد و اگر بریان کنند شکم ببندد و اگر در چشم کشند قوة
باصره بدهد و شربتی از وی منقوع از پنج درم تا ده درم بود و غیر منقوع از سه درم تا پنج درم
و خوردن آن مضر بود بجگر و مصلح آن عسل است و بدل آن اهلیلج کابلی اهلیلج کابلی
بهترین وی آنست که فربه بود و اگر در آب اندازند فرو رود و طبیعت آن سرد و
خشک است باعتدال عقل و حفظ بیفزاید و درد سر و استسقا و تبهای کهن زایل کند
و اگر بریان کنند شکم ببندد و بریان کرده مسهل بلغم و سودا بود و قولنج را نافع بود و
شربتی از وی منقوع از پنج تا ده درم بود و غیر منقوع از دو درم تا پنج درم و بدرستی که مسهل
صفرا بود اما نه چنانکه مسهل خلطها غلیظ مثل بلغم و سودا و خفقان را نافع بود اما مضر
بود بسپرز و مصلح آن عسل است و مربای آن مقوی معده بود و هضم طعام بکند و خمل معده
محکم دارد و بواسیر را نافع بود و سده بلغمی را بگشاید و بیخ دندان و دندانرا قوة دهد
و اگر یکسال هر روز یک هلیله مربا بخورند سیاهی مویرا نگاه دارد ایدع شیان
است و معطا و دم الاخوین نیز گویند و در دال گفته شود ایرقان جرجیر صحرایی
و در جیم گفته شود ایل چهار نوع است یک نوع در جنگلها و کنار رودها
گردد و آن نوع زرد رنگ بود و لطیفترین انواع ایل است و یک نوع در کوهها
عمان و بحرین باشند و آنرا یحمور خوانند و یک نوع دیگر وعل خوانند و در کوهها
بسیار باشد و یک نوع دیگر بقر الوحش خوانند در دامن کوهها و میان درختان
گردند و همه در طبیعت مانند یکدیگرند و نر ایشان چون خسته شود و مار بخورد صحت یابد

وبقر الوحش بپارسی گاو کوهی خوانند و وی بینی بر سوراخ مار نهد بنفس مار را جذب
کند و مار بتعجیل بیرون آید تا نهایتی که بمغناطیس جسبد و از دنبال مار را خوردن
گیرد و مار اضطراب کند تا جایی از اعضاء وی بگیرد و چون تمام خورد حدتی
در وی و سورشی در چشم وی پیدا گردد و آب از چشم وی روان گردد و در کنج چشم
وی گویی هست و آنجا جمع میشود و وی نبرد بروز را در کنار و سخت گردد چنانچه
در گوش پیدا شد چون ویرا بکشند آن و سخت برگیرند و در دفع سم عمل تریاق فاروق
میکنند مصنف صاحب منهاج گوید که دنبال ایشان چهارگانه سم آنجا جمع میشود خاصه گاو
کوهی که دنبال وی سم قاتل است اولی آن بود که در وقت سختن دو مرد باید
تا هر دو با هم چون یکی بکشند یکی دنبال بیندازد جالینوس گوید خونی که از گوشت ایشان
حاصل شود غلیظ بود و گوشت ایشان دیر هضم شود و شیخ الرئیس گوید گوشت
ایشان با وجود غلیظ زود از معده بگذرد و بول براند و رازی گوید بهترین آنست
که مانند بود و در زمان گرم صید کرده باشند باید که در نخستین مهرا شود و با روغن
بپزند و بعد از آن شراب انجیر و ماء العسل بیاشامند اما قرن ایل دیسقوریدوس گوید
چون بسوزانند و دو مثقال از آن با کثیرا بیاشامند جهت نفث دم و قرحه امعا و اسهال
کهن و یرقان و درد مثانه سودمند بود و جهت زنان حایض که سیلان رطوبات
از رحم ایشان آید و مزمن شده باشد نافع بود چون با ادویه که موافق این
رنجت بود بیاشامند و صفت حرق آن است که شاخ وی درد یکی گوارش کنند
و در گل گیرند و در تنور حمام یا در شب آتش نهند تا سفید گردد و باشند اما فیا
بشویند موافق بود جهت چشمی که ماده ریشی در وی بود و اگر سنون کنند دندانها
جلا دهد و اگر بخور کنند گزندگان بگریزند و چون بپزند بسرکه مضمضه کنند درد
دندانها نافع بود و در خواص این زهراوی آورده است که قرن ایل سوخته سفید
با سرکه بسایند و بر برص و بهق طلا کنند در آفتاب برد و اگر بیاشامند سپرز را
نیرو دفع کند و اگر با روغن گاو بسرشند و بر شقاق دست و پای طلا کنند زایل
کند و اگر بر دهان کودکان که قلاع داشته باشند طلا کنند نافع بود و چون بر
پستان و زهار طلا کنند حیض براند و گویند چون قرن ایل بر زن آبستن بندند طفل
در رحم بزاید و دیسقوریدوس گوید سفیدابه نروی چون زن بعد از طهر سه روز بخورد گیرد
منع آبستنی کند و گویند پیه وی چون بر تشنج مالند نافع بود و این زهره که اگر با آن بود
وی با خود نگاه دارد هیچ مار گرد وی نگردد البته و دیسقوریدوس گوید خون وی
چون بریان کنند جهت قرحه امعا و قطع اسهال نافع بود و چون بیاشامند جهت سم سهام

ارمنی نافع بود و قضیب وی چون خشک کنند و سحق کنند و بیاشامند باه را
برانگیزد و نعوظ آورد و اگر بر بازو بندند از هیچ مار نترسند و هیچ گزنده گرد وی
نگردد و این زهر در خواص آورده است که چون دنبال وی با جان با پوست
و گوشت و استخوان بسوزانند و سحق کنند با شراب و بر قضیب طلا کنند و در آن
در حال نعوظ آورد و به هر حیوان که طلا کنند همین عمل کند و عمو که ایل را زهره
نیست و اگر تیری بوی رسد و پیکان در وی بماند مشک طلا شیع بجهد و پیکان برآرد
و گویند قرن ایل محرق درد قولنج را نافع بود تا حدی که گویند در ساعت ساکن
کند ایرسا بیخ سوسن آسمانگونی است و نام وی ایرسا از بهر آن کرده اند یعنی
قوس و قزح و گل وی زرد و سفید و لاجوردی بود و بهترین بیخ آن سیاه صلب
بسیار گره بود و خوشبوی و طبیعت وی گرم و خشک است در دوم و فالج و تشنج و صداع
مزمن را نافع بود و مفتح لطیف بود و اگر بر کلف و نمش طلا کنند زایل کند و سینه و
شش را از اخلاط غلیظ پاک کند و بول و حیض براند و سرکه که با او بر موضع
زخم ضماد کنند نافع بود و جهت فتق بلغمی بغایت مفید بود و اگر با سرکه بیاشامند جهت
گزندگی جانوران و مطحولان نافع بود و اما روغن که سودمند بود جهت زهرها
کشنده و ادویه سمیه و اگر حقنه از وی با ماء العسل سازند بلغم غلیظ و صفرا
براند و خواب آورد و جالینوس گوید عرق النسا و فالج را بغایت نافع بود و خاصه روغن
که از وی گرفته باشند و اگر با عسل فرزجه کنند و زن بخود برگیرد جنین را در رحم
مسلول کند و بر خنازیر و دمل صلب ضماد کنند نرم گرداند و اگر سحق کرده بر ریشی
که ناصور شده باشد گوشت برویاند و اگر با روغن گل و سرکه بر سر ضماد
کنند درد سر را سودمند و چون در بینی چکانند عطسه آرد و اگر بطبیخ وی مضمضه
کنند درد دندان و ملاحه را نافع بود و اگر در آن نشینند صلابت رحم و درد آن که
از سده بود نافع بود و روغن وی چون در گوش چکانند با سرکه درد گوش
ساکن کند و منع نزلات بکند و روغن وی مفتح افواه بواسیر بود و رازی گوید
بدل وی در اسهال آب دو دانگ وزن آن مازریون باشد و قیه لبن لقاح است و
اسحق بن حنین گوید ایرسا مضر بود به شش و مصلح آن عسل است و ایرسا پارسی
بیخ سوسن صحرایی خوانند و در دشت روم بسیار بود و مؤلف کتاب گوید که بیخ وی
از منومات مجرب است و اگر بیخ وی قدری بر دندان نهند که درد کند بر براند البته
و باید که بر دندانی دیگر نرسد والله اعلم والحکم بالصواب

باب الباء با خ

رانج گویند و ان نار رحیل است و گفته شد **باقلا** جرجر خوانند و قول طبیعت
وی سردیست باعتدال و گویند سرد است در اول و خشکست در دوم و در وی رطوبتی
فضلی هست خاصه تر وی و بهترین وی آنست که فربه و بزرگ و خشک بود و تر
بد بود کلف را زایل کند و بقراط گفته غذا نیکو دهد و ضخت نگاه دارد و چون
مقشر کنند و بد و نیمه کنند و بر زخم که خون آید نهند خون باز دارد و از خواص
وی آنست که خون از مرغ بیاویزند مرغ از جای باز ایستد و چون بکوبند و بر
زهار کودکان ضماد کنند موی رستن باز دارد و همچنین اگر تکرار کنند بر موضعی که
موی ستده باشند همین عمل کند و بهق را زایل کند خاصه با پوست و باقلا سینه
و سرفه و نفث دم را نافع بود اما بغایت نفاخ بود و دشخوار هضم شود و خوابها
آشفته نماید لیکن ضماد کردن بر ورم بهق و ورم انثیین و پستان که شیر در وی بسته
بود بغایت نافع بود و قطع ادرار بول بکند و چون با آرد حلبه و عسل تا بپزند
محلل دمامیل بود و ورمها بن گوش و ورمها خشم و اگر با شب یمانی و زیت
عتیق بر خنازیر ضماد کنند تحلیل ها بدهد و چون با سرکه و آب بپزند و با پوست بخورند
اسهال که از قرحه امعا بود و اسهال مزمن قطع کند و اعلی آن بود که چون یک
دو جوش بر زند آن آب بریزند و آبی دیگر بار جای کنند تیغ آن کمتر بود و باقلا
کهن رایع کمتر بود که تازه و گوشت بدن زیاده کند و آرد وی چون رقیق
بپزند و روغن بادام و قند اضافه کنند و بیاشامند سرفه و خشونه سینه و حلق
را سودمند بود و آنچه با پوست بپزند نفخ وی زیاده بود و خارش بدن باز
دید کند و مصلح وی آنست که مقشر کنند و بپزند و در روغن مطبخ کنند و با نمک
و سعتر و زیره و دارچینی و فلفل و انجدان و فودنج بخورند و بعد از آن زنجبیل پرورده
یا بعضی از جوارشات نافع بود **باقلا قبطی** جاسیاست و گفته شد **بازرد**
قنا است بپارسی برزه گویند و شیرازی برزوان سه نوعست بری و بحری و جبلی
و گویند دو نوعست یکی سفید سبک و آن خشک بود و یکی نرم بود زرد رنگ
مانند عسل صافی تر بوی و این نوع بهتر بود و طبیعه آن گرمست در سیوم و خشکست
در دوم و گویند تر است جهه عرق النسا و نقرس بغایت مفید بود و مقدار دو درم
و چون زن بخود برگیرد و در شب خود نیز بخور کند حیض براند و بچه بیندازد و چون
با شراب و مرصافی بیاشامند بچه مرده بیندازد و دفع زهرها بکند خواه مار و خواه
عقرب و اگر در مرهم کنند و بر خنازیر ضماد کنند نافع بود و گویند اگر دو درم با آب
بیاشامند بواسیر برد و چون سه نوبت بیاشامند دیگر هرگز عود نکند البته و رازی

گوید محرور را نشاید که استعمال کند و شیخ الرئیس گوید سودمند بود جهه صداع
سرد و درد گوش که از سردی بود و ورم آن تحلیل ها بدهد از اذی و جهه جرب و حشم
نافع بود و رازی گوید محلل ریاح و منبت لحم بود و شیخ الرئیس گوید مفسد لحم بود
و اگر حل کنند بعسل و لعوق کنند سده گرده بگشاید و سنگ بریزاند و زاید آن
اسهال کند اما مضر بود به سر و مصلح آن انشو است و جالینوس گوید بدل آن دو وزن
آن سکبینج است و اسحق بن عمران گوید بدل آن بوزن آن سکبینج است و نیم وزن
آن جاوشیر **باقلا مصری** ترمس است و گفته شود **بادرنجبویه** بادرنبویه
گویند و بادرنگ و ترنجان و بقله اترجیه نیز گویند بپارسی بالنگو گویند و بهترین
آن تازه بود و طبیعه آن گرم و خشکست در دوم سودمند بود جهه علتها بلغمی و
سوداوی و بوی دهان خوش کند و نافع بود جهه جرب و سعه دماغ و قوة
دل و جگر بدهد و مفرحی تمام بود و در تقویت دل و تفریح آن نظیر ندارد و خفقان
زایل کند و ذهن صافی گرداند و مقدار شربتی از آب وی ده درم بود و اسحق گفته
مضر بود به رگ و مصلح آن صمغ عربی است و اگر با شراب ورق آن ضماد کنند
بر گزندگی عقرب و رتیلا و سگ دیوانه نافع بود و اگر بیاشامند همین عمل کند
و اگر طبیخ آن مضمضه کنند جهه دندان نیکو بود و اگر با نمک ضماد کنند بر خنازیر
تحلیل ها بدهد و همچنین بر درد مفاصل ضماد کنند ساکن گرداند و از خواص وی
آنست که چون قدری از ورق و تخم و بیخ آن مجموع خشک کرده در خرقه کنند و با
بریشم محکم ببندند و در جیب نگاه دارند یا دام که با خود داشته باشند هر کس
که و را ببیند دوست دارد و محبوب خلق گردد و دایم شادمان بود و مولف
گوید بغایت مجربست و کرات امتحان کرده و خوردن وی مقوی دماغ و جگر و دل
و معده بود و جهه خفقان سوداوی و خفقان که از بلغم سوخته بود بغایت
نافع بود و از آن مفرح قلب المحزون خوانند و بدل وی در تفریح بوزن آن ابریشم
و چهار دانگ وزن آن پوست اترج **باذرهج** تخم الترس است و گفته شود
باذاورد شوکه البیضا گویند و نبات وی در زمین ریگ بوم و دامن کوهها
بهتر روید و ساق وی بستبری انگشت بود و قد آن مقدار یک گز یا بیشتر
و کمتر بود و بیشتر در روی زمین پهن باشد و در اول که برگ بیرون کند گیاه
بود و بآخر خار گردد و سفید شود و گل وی بنفش و سفید رنگ بود و
بیخ وی سفید نیز بود و تخم وی مانند خسک دانه بود و نبات وی خارناک بود و
انبوه خار با سفید دراز و بهترین آنست که ورق آن سفید بود و تازه و طبیعه

ان گرم و خشکست در اول و گویند سرد است در اول و بیخ وی سپید و خشک بود
مسهل بلغم لزج بود و در وی قوه تحلیل و نفخ هست خاصه بیخ وی و نافع بود جهت اورام
بلغمی و نفث الدم و بهق بلغمی کهن و ضعف معده و درد دندان چون بطبیخ آن مضمضه
کنند و گزندگی جانوران و عقرب چون بر وی ضماد کنند نافع بود و دیسقوریدوس گوید که
بیخ وی چون بجوشانند جهت نفث دم و درد معده و اسهال کهن نافع بود و بول
براند و مر اورام بلغمی ضماد کردن نافع بود و اگر بیخ وی بپاشانند گزار را نافع
بود و گزندگی جانوران و اگر داء الثعلب به بیخ ان حک کنند بغایت سودمند
بود و شربتی از وی یکدرم نیم بود اما مضر بود بجشش و مصلح وی افستین بود
و شیخ الرئیس که بدل وی در بهق بلغمی شاهتره بود روستاییان شیراز ازآذورد
خوانند و شیرازی نیم **بادنجان**: ان مغد و مغد و حدق خوانند بهترین
وی فارسی شیرین تازه بود و طبیعت وی گرم و خشکست در دوم اگر در روغن
بریان کنند شکم براند و اگر در سماق یا سرکه پزند امساک کند درد معده و خاصره
آورد و بواسیر و لون را سیاه گرداند و خون سیاه از وی حاصل شود و مولد
سودا بود و سده آورد و شیخ الرئیس که کهن وی بد بود و تازه سالم تر بود
و جذام و صداع و [illegible] آورد و مولد کلف و سرطانات و سده جگر بود و اگر
با سرکه پزند سده جگر بگشاید و بواسیر آورد لیکن گل وی در سایه خشک کنند و سحق
کنند طلاء آن نافع بود جهت بواسیر و اگر بادنجان را با روغن بزر بپزند و از آن
روغن شمع روغن سازند بر شقاق کعبین و میان انگشتها طلا کنند بغایت
نافع بود و اگر گل وی با روغن بادام تلخ بمقدار ان بکوبند و بر [illegible]
بسرشند و بر بواسیر طلا کنند ببرد بفرمان خدای تعالی و اگر بادنجان بسوزانند
و خاکستر آن با سرکه بسرشند و بر ثآلیل طلا کنند ببرد البته و ثآلیل شیرازی گوک
خوانند و گویند مقوی معده بود و قطع نزف دم بکند بخاصیت خوردن وی و
اولی آن بود که در آب و نمک بجوشانند یا مسلوق کنند و با روغن بپزند یا بادام
بریان کنند یا با سرکه و گرو یا **بابونج**: بپارسی بابونه گویند بهترین آن بود که
گل وی زنه و بزرگ بود و طبیعت وی گرم و خشکست در اول نضج و تلطیف
بود و تحلیل و جذب بود و ورمهای صلب نرم گرداند و جهت صداع سرد نافع
بود و همه تبها را خاصه که از عفونت سودا و بلغم بود و ورمها احشا را و اگر بجوشانند
و در آب آن نشینند سنگ گرده بریزاند و حیض و بول براند و بچه بیندازد و اگر
بپاشانند بول و حیض براند و بچه در وقت زادن سهل بیرون آید و بدین باک

ادویه

گرداند تنقیه تمام و اگر بر جرب تر ضماد کنند ببرد و قوه اعصاب و دماغ بدهد
و بر ورم جگر ضماد کردن نافع بود و بخار وی در آخر تبها [illegible] سود دهد
و اگر با سرکه بپزند و در آخر رمد سر بر بخار آن دارند چشم را پاک گرداند
و درد زایل کند اگر ادمان کنند و اگر چشم را به آب بابونه بشویند درد ساکن
گرداند اما اسحق بن حنین که مضر است بحلق و مصلح وی عسل است و بدل آن
در تقویه دماغ و زایل کردن صداع سرد بر نجاسف است **بادروج**: حوک خوانند
و آن نوعی از ریحان کوهی است و در دامن کوهها باشد طبیعت وی گرم
در دوم و خشکست در اول و گویند رطوبتی فضلی در وی هست و بهترین وی
آنست که خوشبوی بود و از قلبی است و اگر عصاره وی در چشم کشند چشم را جلا
دهد و رطوبتی که از چشم روانه بود خشک گرداند و اگر بسیار بخورند تاریکی چشم
آورد و شکم نرم دارد اما باه را بر انگیزد و مولد ریاح بود و بول براند اما دیر گوار
هضم بود و اگر بر گزندگی زنبور و عقرب ضماد کنند نافع بود و اگر با روغن گل و
سرکه و نبیذ چون بر ورم گرم ضماد کنند نافع بود و خوردن وی گویند کرم در شکم
پیدا کند و چون بخایند و در آفتاب نهند کرم از آن تولد کند و شریف که چون
آفتاب بحمل نزول خواهد کرد چون وی را بخایند بیان در آن سال از درد دندان
ایمن باشند البته و اگر بخایند و در گوش نهند درد گوش ساکن کند و صاحب
کامل آورده است که در خوردن وی هیچ منفعتی نیست ضماد کردن منضج و محلل
بود و از خوردن وی خلطی سوداوی بد تولد کند و چشم را تاریک کند و مصلح وی
بقله الحمقا است و بدل آن دو وزن آن شیشبر **بان**: درخت حب البان است و صفت
حب البان گفته شد **بارزد**: [illegible] است و در [illegible] گفته شد
باری: بیونانی فلفل سیاه است و گفته شود **باطس**: نوعی از علیق است و در
عین شود **بارسطاریون**: فرسطاریون گویند و آن نوعی از رعی الحمام است و گفته
شود و معنی بارسطاریون بیونانی حمامی است **بیراند**: زراوند طویل است و
گفته شود **بتع**: شراب ست کننده است و صاحب منهاج که نبید العسل است
و صاحب جامع که نبید خرمایی است که از خرما تر سازند و در نون صفت نبید
گفته شد **بجم**: ثمره الطرفا است و گفته شد **بحنجاش**: عصی الراعی
است و گفته شود و بر شاغار و بر شانداد و بطباط و جنجر و شبطباط و
هرچه و هو قفنیداس نیز گویند بشیرازی گسته خوانند و [illegible]
بخور مریم: شجره مریم است و آن حشیشی است و بیخ ان عرطنیثا است و صفت آن در

ازو بو کور شود و بخور مریم فعیلا سوس کویند و طبیعت ان کرم است در سوم
وخشکست در دوم مقطع و محلل و مفتح بود و طبع را براند جون با پشم پاره
بخود بر کیرد یا بر شب ناف طلا کنند و جون بیاشامند کرم دراز و کدودانه
بیندازد و حیض براند و بچه مرده بیندازد و یرقان نافع بود و کلف ببرد
و بر بسر ریخت شده طلا کنند نافع بود و اکر با عسل در چشم کشند نافع بود
جهت نزول آب و ضعف چشم و اکر با شراب بیاشامند زهرها را نافع بود و
ادویه کشنده خاصه ارنب البحری و جون با شراب بیاشامند مستی زیاده
کند **بر لیون** مقل است و کفته شود **بد اسقان** بد سکان و بد کنان و
بد شغان نیز کویند و قاتل ابیه و کف الکلب هم کویند و ان حشیشی است کرم
وخشک اما ملطف و محلل بود و نافع بود جهة اصحاب بلغم و رطوبة و رازی که
بدل وی نیم وزن ان درونج و نیم وزن ان [illegible] بوزن ان بود **بز** خطمی است
و کفته شود و قوم نیز کویند و [illegible] هم خوانند **برنج کابلی** ابرنج کویند و برق خوانند
بپارسی بنک کویند و طبعت وی کرمست در اول و خشکست در دوم و ان
دو نوعست بزرک و کوچک و بهترین ان کوچکست که لون ان بسرخی زند
و دوم از وی مسهل بلغم لزج بود و از قاتلات دود [illegible] ادویه بوی می رسید
و مفاصل را نافع بود و حبش اورده است که [illegible] ازوی با شیر تازه دو درم
بود جهة حب القرع لیکن مضر بود به دل و مصلح ان کثیرا است و بدل ان نیم وزن
آن ترمس و بوزن ان فلفل و ابن ماسویه که بدل ان بوزن ان ترمس و دو
دانک انیسون فلفل **برهلیا** بزر الرازیانج است و کفته شود **برشیاندارو** عصی
الراعی است و کفته شود **برغشت** تملول و غملول و فوهل کویند و ان قباری
است و بنجه البلق نیز خوانند و در قاف کفته شود **برسج** قطن است
و طوط و عطب و کرسف نیز کویند و شحم الارض و کفته شود در قاف
و نوان فوو کویند و کهن ان قضم **برنجسک** [illegible] است و کفته شود و حبق
القرنفل نیز خوانند **برو و سلام** لسان الحمل است و کفته شود **برغونی** بزر قطونا
است و کفته شود **برداسا** فاشرا است و کفته شود **برنجاسف** بیونانی
شویلا خوانند شیرازی برنراسک کویند و جند اسم دیکر دارد و کفته شود
شود بهترین وی زرد بود و طبیعت وی کرمست در دوم و خشکست در آخر
درجه اول جهة صداع بپر ضماد کردن با نطول بغایت نافع بود و ملطف و مفتح
بود منضاج دمامل و سدد را نافع بود و سنک کرده بریزاند و اکر در طبیخ ان

نشیته حیض براند و ریش رحم را پاک کند و بچه بیندازد و مشیمه بیرون آورد
و ورم رحم را نافع بود و اکر سه درم ازوی بیاشامند همین عمل کند و اکر بسوزانند
و خاکستر ان بر ریش فیج افشانند خشک کرداند و اکر با عسل بیاشامند کرم
بکشد و حب القرع و سده بینی و زکام را نافع بود و اکر بطبیخ وی بشویند و حوران
وی مضر بود دیکر ده و مصلح ان انیسون است و رازی که بدل ان در درد سر
سرد بابونج است و کویند بدل ان افسنتین است **بردی** نباتیست که در
آب روید و در مصر ازوی کاغذ سازند و مولف که شیرازی آنرا کاغذ
خوانند و شاخ میان وی پیزر کویند و در قوة مانند کاغذ بود و در سوخته وی
تجفیف زیاده بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در دوم و اکر بر جراحتها
پاشند خشک کرداند و اکر در سرکه خیسانند و خشک کنند و ناصور کنند
نافع بود و خاکستر ان اکله که در دهن بود سود دهد و حبس نفس دم بکند و کچ
مضر بود و غذا دهد جون برشند و بکند مانند نی شکر **برطانیق** صاحب منهاج که
کویند لبستان افروز است و کفته شود **برسیاوشان** شعر الجن و شعر الجبار و شعر
الارض و لحیة الحمار و شعر الخنازیر و ساق الاسود و الوصیف الاسود و کزبرة
البیر نیز خوانند و ان شعر الغول است بپارسی برسیاوشان کویند و بکربانی کورسو
خوانند و بهترین وی انست که جوب وی سیاه بود و ورق ان سبز و کویند
بهترین انست که جوب وی بسرخی زند طبیعت وی معتدلست در کرمی و سردی
و کویند میل بکرمی و خشکی دارد و سه درم ازوی مسهل بلغم بود و سودا و شش
و سینه از فضول غلیظ پاک کند و بکداراند و یرقان و سپرز را نافع بود و
بول و حیض براند و سنک بریزاند جون بیاشامند شکم ببندد و مشیمه بیرون
آورد و کزیدکی سک دیوانه و مار نافع بود و دیکر جانوران موذی جون
با شراب بیاشامند و ملطف و محلل بود و داء الثعلب را نافع بود و موی
برویاند و خنازیر و ثیلات تحلیل کند و اکر بیاشامند ربو و یرقان و عسر
البول را نافع بود و اکر با لادن و روغن مورد یا روغن سوسن و زوفا
و شراب بر سر و بر موی که ریزد طلا کنند دیکر نریزد و بیخ ان محکم دارد و اکر
بسوزانند و [illegible] مانند موی برویاند و جهة جرب چشم نافع بود و اسحق که مضر
بسپرز و مصلح ان مصطکی است و رازی که بدل ان در سنک دمشدی ربو بوزن
ان حشیشة یا نیم وزن ان رب السوس **برشوم** بلغة اهل نجد قسب است و کفته شود
بزر قطونا بپارسی اسفیوش و بیونانی فسلیون و معنی ان بر عوی الشیرازی بکو

كويند وان دو نوعست سفيد وسرخ بهترين ان سرخ است كه ميل بسياهي
دارد وفربه بود وچون در آب كنند در بن آب نشيند اما سفيد سرد وتر از سياه
بود بغايت وطبيعت ان سرد وتر بود در دوم وكويند در سيوم وكويند
معتدلست در كرمي وخشكي حرارة بنشاند وتشنكي ساكن كرداند واكر بريان ناكرده
دو درم بكلاب كرم بياشامند طبيعت براند واكر بريان كرده بود با روغن كل
شكم ببندد وسحج را نافع بود وبر ورمهاي كرم ضماد كردن نافع بود وجهت نقرس
با سركه وجهت صداع با كلاب سودمند بود وكسانيكه كوفته استعمال كنند كشنده
بود وكشنده از وي مقدار دو درم بود ومداواي كسي كه بكوفته خورده باشد
باسفيداج وفلفل وحلتيت ومثلث كنند ودواء المسك وبدل وي در تليين
طبيعت بهدانه بود وبا تخم مرو ودر تبريد وترطيب تخم توركك **بزر الكرفس البستاني**
تخم كرفس بستاني طبيعت ان كرم وخشكست در دوم بول وحيض براند وسده
كرده وجكر بكشايد وفواق كه از امتلا بود سود دهد وكشنده از وي سيوم
بود وجهت كزندكي جانوران نافع بود ودرد پهلو را اما مضر بود بشش ومصلح
آن حاما است وشريف در خواص آورده است كه تخم كرفس كوفته با انجدان
قند با روغن كاو چرب كنند وسه روز بياشامند باه را زياده كند بغايت اما
بايد كه بعد از آن كوشت خروس فربه خورد وبدل تخم كرفس فطراساليون است
وكويند دو يك ان افسنتين ونيم وزن ان فطراساليون است **بزر الكرفس**
الجبلي فطراساليون است وكفته شد **بزر الجزر** بپارسي تخم زردك كويند و
بكرماني نيزك خطمي وطبيعت ان معتدلست در حرارة ورطوبة در عمل اقوي بود
وبهتر از تخم خطمي خشونة سينه زايل كند وسحج وريش روده بغايت نافع بود
وجهت كزندكي رتيلا وسموم نافع بود وچون درآرد وبه حقنه كنند دفع مضرة ادويه
حاده بكند وبدل وي تخم خطمي است **بزر الخطمي** بهترين آن بود كه سياه وسپيده
بود وطبيعت وي بيسه كرم وخشك بود وكويند معتدلست در حرارة ورطوبة اكر
باسركه بر بهق طلا كنند ودر آفتاب نشينند نافع بود وجهت كرم نافع بود
وخون رفتن شكم ببندد ودر ضمادات كه جهت ذات الجنب سازند نافع بود وشكم
ببندد وسنك كرده بريزاند وبدل وي تخم خبازي بود **بزر الرطبة** بزر القداح
وبزر القصفصه وبزر الفت وبزر القتادا وبزر القتب كويند وان بزر العلف
است بپارسي تخم اسپست كويند وبهترين وي زرد فربه بود وطبيعت ان كرم
وتر بود در دوم نفخ بود باه را زياده كند ومجامعت را فعة دهد وشير زياده

كند وبدل وي در معاجين تخم شلغم بود **بزر الجرجير** بپارسي تخم كيكيز خوانند وكيكيز كويند
وبشيرازي كلدك كويند وبهترين وي بستاني فربه بود وطبيعت ان كرم وخشكست
در سيوم وكويند در دوم سودمند بود جهت عسر البول وبرعشه طلا كردن نافع بود
وباه را برانكيزد ودرد ساقين را نافع بود مقدار يكدرم واكر با سكنجبين وآب
كرم بياشامند قي بلغمي آورد اما مصدع بود ومني زياده كند وبول براند وتاريكي
چشم آورد واكر سحق كنند وبر كلف روي طلا كنند زايل كند واكر بكوبند وبعوض
نمك بر زرده تخم مرغ نيمبرشت كنند وبياشامند مجامعت را قوه دهد اما اكل
خوار بود ومضر بود بمثانه ومصلح وي كثيرا است وبدل وي رازي كه نبات
وي است وكويند بدل وي تودري است ومجهول كه بدل وي تخم كندنا است
وديسقوريدوس كه در طبخ بدل خردل است **بزر المط** حب القلقل است
وكفته شد **بزر الحمحم** حبه است بپارسي شفترك كويند وباصفهاني كشتي و
تبريزي سوار ون وبتركي دراشوه ودر باب حا كفته شد **بزر السرمق** بزر
القطف بود وصفت ان در قاف كفته شد وطبيعت ان معتدلست
در حرارة وبرودة وخشك بود در اول وكويند كرمست ودر وي جلا وتليين
بود ومضر بود بسفل ومصلح وي قند وكلاب بود **بزر الخرفه** بقلة الحمقا است
ورجله وفرفخ وبقلة المبارك وبقلة الزهرا وبقلة لينه ودندان سا وكف مريم
وفرفين وحقحق نيز كويند بپارسي تخم توركك كويند وباصفهاني تخم برهن وبكرماني
تخم بكرك وبتبريزي تحكان وبهترين وي آنست كه فربه بود وطبيعت ان سرد است
در درجه سيوم سودمند بود جهت درد جكر كه از كرمي بود وتب حاد مقدار
نيم درم از وي بكوبند وشيره بكيرند وبانبات بياشامند واكر بكلاب خورند جهت
سرفه كه از حرارة بود نافع بود وجهت لذع فم معده نافع بود اما مقطع شهوه بود و
مني كه افراط كند ومضر بود بسپرز ومعده بلغمي مصلح وي قند است وبدل ان بزر
قطونا **بزر البان البري** حب القلقل است وكفته شد **بزر الجزر البستاني** بپارسي تخم
كزر كويند نافع بود جهت ريشها خورند وچون بكوبند وبران ضماد كنند واكر بخورند
باه برانكيزد وبول وحيض براند وريشها عفن پاك كند واستسقا را نافع بود و
كزندكي جانوران وبولس كه در دسا فيون يكدرم تخم كزر با يكدرم قند بياشامند
نافع بود وبدل ان بوزن ان انيسون بود **بزر الجزر البري** دوقو است وكفته شود
بزر السداب بپارسي تخم سداب كويند وبهترين ان سياه فربه بود وطبيعت آن
كرم وخشكست در سيوم نافع بود جهت فواق بلغمي اكر يكدرم تا دو درم بياشامند واكر با آب

بیاشامند جهت دفع زهرها نافع بود و گزندگی جانوران خاصه که با انجیر خشک و مغز گردکان
استعمال کنند و جهت عرق النسا نافع بود اما مقطع منی بود و مصلح آن کثیرا است
یا عسل و بدل آن سداب **بزر الخس** بپارسی تخم کاهو گویند بهترین وی بستانی
سیاه فربه بود طبیعت آن سرد و خشک است و مخدر و منوم بود و شهوه جماع را ساکن
گرداند و جهت کسی که وی را احتلام بسیار افتد چون بیاشامند نافع بود و قطع شهوه
بکند و تقطیر منی و خشک گرداند و مقدار یک تا دو درم مستعمل بود و ضماد کردن جهت
صداع سودمند بود و منع سیلان که از چشم آید بکند و چون بر پیشانی ضماد کنند
وی را سبات آورد و مصلح وی مصطکی است و بدل وی دم الاخوین **بزر البنج**
بپارسی تخم بنگ گویند و بلغتی دیگر خداع الرجال و آن سه نوعست سیاه و سرخ
و سفید بهترین آن سفید بود و بعد از سفید سرخ اما سیاه کشنده بود و طبیعه
آن سرد و خشک است در آخر درجه سیوم و از آن سفید سرد است در اول درجه
سیوم و خشک است در دوم عصاره وی درد گوش را نافع بود و جهت نفث دم
با اوساط سود دهد و دردها ساکن گرداند و بر نقرس طلا کردن نافع بود و خوردن
وی مضر بود و سبب تخدر و تباه کننده عقل و خناق و جنون آورد و ورم
زبان و ضیق النفس و تاریکی چشم و گرانی گوش باز دید کند و مداواه وی قی کنند
به آب گرم و روغن و عسل بعد از آن شیر تازه و مرق اسفیدباج بخورد و گوشت بره فربه
و بدل آن افیون است بوزن آن و صاحب تقویم گوید مصدع بود و مخدر احشا
و مصلح آن عسل است و انیسون و اگر بر برص طلا کنند بغایت نافع بود و مقوی
اعضا بود و چون در حمام طلا کنند بر بدن و درد جگر مزمن را نافع بود **بزر البقل**
بپارسی تخم تره خرفه خوانند بهترین وی آنست که فربه بود طبیعت وی گرم است در
سیوم و خشک است در دوم جهت کلف و بهق سفید و آثار زخمها نافع بود و چون
با سرکه طلا کنند بر بهق سیاه و سفید پاک کندش و سرکه در حمام بغایت نافع بود
و بقی که در شکم بود تحلیل کند و تحلیل قوی بود و مقدار دو درم مستعمل کنند اما مضر بود
بجگر و مصلح وی سکنجبین است و اگر با سرکه بیاشامند قی آورد و بول براند و ورم
سپرز را تحلیل دهد و اگر با سکنجبین بپزند و بدان غرغره کنند بخناق گرم خناق را نافع
بود و در دفع زهرها و گزندگی جانوران تمام مقام تریاک بود و صاحب تقویم گوید
مصدع بود و مضعف جگر و مصلح وی کثیره و سکنجبین بود و جهت درد سپرز کهنه
چهار روز هر روز دو درم کوفته و بیخته با سکنجبین بیاشامند بغایت نافع بود و مجرب
و بدل آن حب الرشاد بود **بزر المرو** بپارسی تخم مرو گویند و شیرازی مرو رشنک

بهترین وی آنست که تازه و فربه بود که لون آن بسرخی زند طبیعت وی گرم و تر است
باعتدال و تری وی در قوه مانند بزر قطونا بود و اگر بریان کنند نافع بود جهت دو
سنطاریا و پیچ و شکم ببندد و منضج ورمها و دنبلها بود و بریان ناکرده مسهل
بلغم بود و مقدار دو درم مستعمل کنند و مضر بود بشش و مصلح آن حلوا است و بدل
آن بزر قطونا و در انضاج بدل وی بزر الکتان بود **بزر الکاکنج** حب الکاکنج است
و گفته شد **بزر الهوه** بلغة اهل خراسان تودری گویند و گفته شد و بلغتی
دیگر شفدله گویند و قصیصه نیز خوانند **بزر بلاسقین** حرف آنست و گفته شد و
بزر القنب شهدانج است و گفته شد و **بزر الخندقوقی** بپارسی تخم انده قوقو گویند
و دیواسبست خوانند و حباقا و ورق نیز گویند بهترین وی آنست که فربه بود
و تری و طبیعت وی گرم و خشک بود معده را پاک کند مقدار نیم درم و نافع بود
جهت گزندگی جانوران چون با سکنجبین بیاشامند و از او دو بهایی بود و مهیج باه بود
و تخم و گیاه وی نیز لیکن حرب آورد و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی شیلم است
بزر لسان الحمل بپارسی بارتنگ گویند و تبریزی تخم ترو شه و طبیعه آن سرد و خشک
است بهترین آنست که فربه بود و سیاهی که بسرخی مایل بود و نافع بود جهت سده جگر
و گرده و عرق النسا و قابض بود و مقدار سه درم مستعمل بود و چون بیاشامند نفث
دم که از سینه بود قطع کند و مصلول که از شکم روانه بود و اسحق گوید طبیعت آن
گرم و خشک است و مضر بود بشش و مصلح آن عسل بود و ابن مولف گوید این قول
دور است و بدل آن گویند تخم حماض بستانی بود **بزر الحماض** حب الترشا گویند
بپارسی تخم ترشه گویند و شیرازی تخم ترشینک بهترین آن بود که فربه بود و سیاهی
که بسرخی زند طبیعت آن سرد و خشک است بغایت قابض بود و مره صفرا اسهال دهد و
پاک کند و شکم ببندد و اسهال قطع کند خاصه که سبب خلطی گرم بود اما مضر بود بگرده
و مصلح آن قند بود و در خواص آورده اند که تخم حماض اگر در خرقه ببندند و زن ببازوی
چپ بندد مادام که با وی باشد آبستن نشود و رازی گوید که تخم حماض بری اگر کسی را کژدم
عقرب خورده باشند و عقرب بگزد هیچ مضرت نرساند و تخم حماض بستانی بهترین
آن بود که بسیاهی مایل باشد و طبیعت آن سرد و خشک است در دوم سودمند بود جهت
ماده صفرا و تب غب و دموی و مقدار دو درم مستعمل بود و مضر بود بسپرز و مصلح
آن تخم رازیانه و کرفس است **بزر الکتان** بپارسی تخم کتان گویند و کشک ...
و شیرازی بزرک گویند بهترین آن بود که تازه و فربه باشد و طبیعت وی گرم است
در اول و معتدلست در تری و خشکی و گویند معتدلست در گرمی و سردی و خشکست در

اول منفعت ریشها ودردها بود خواه ورم گرم وخواه سرد اندرونی وبیرونی کلف
وبرص را نافع بود ودخان وی زکام را سودمند بود واگر بریان کنند شکم ببندد
واگر خام بیاشامند شکم براند ومقدار مستعمل از وی سه درم بود ومادر ادرار بول کند واگر
بپزند وزنان در آب آن نشینند ورم جاسیه که در رحم بود تحلیل یابد ومعده را بد بود
ودشوار هضم شود وغذا اندک دهد ومضر بود با شش ومصلح آن سکنجبین بود
یا عسل وجالینوس گفته سودمند بود جهت شقاق مقعد ودیگر ریشها وهر جراحتی
که از خارج بدن بود بصلاح آورد ومقوی اعضا بود ودیسقوریدوس گفته
فولس که چون بسوزانند وسحق کنند وبر ریش مقعد افشانند خشک گرداند وزایل
کند وبدل وی عصارهٔ باقلا بود وگویند حلبه ودر خواص آورده اند که چون
با موم وعسل بر برص ضماد کنند البته ببرد وچون بخورند منی زیاده کند وادرار
حیض را نافع بود **بزر النمام** بپارسی تخم سیسنبر گویند بهترین وی بستانی بود سیاه
رنگ طبیعت وی گرم وخشک است حیض براند وزائیدن آسان کند ومقدار
مستعمل سه درم بود وجهت باد که در شکم بود نافع بود وفواق امتلائی نهایت سودمند
بود اما مضر بود بشش ومصلح وی کثیرا بود وبدل آن تخم نعناع وتخم بالنگو مساوی
بزر الرشاد الاسود جبلهنک است وگفته شد **بزر الهلیون** بپارسی تخم مارچوبه
گویند ومارگیا خوانند بهترین وی بستانی بود وطبیعت آن گرم وتر بود در دوم
منی بیفزاید وشهوت جماع برانگیزد ومفتح بود وشیر زیاده کند ومقدار دو درم مستعمل
بود اما مضر بود بسپرز ومصلح آن عسل است وحبس البول را نافع بود ووجع النسا
وقولنج بلغمی وریحی وگرفتگی رگها را نافع بود وبدل آن جنجل است **بزر العصفر**
قرطم است وگفته شد **بزر الکشوث** بجول خوانند بپارسی تخم کشوث گویند
وبستانی دیناری وشکوتا نیز خوانند وطبیعت آن معتدلست در گرمی وسردی
وخشکست سده جگر بگشاید وسپرز ومعده را پاک کند وخلطهای عفن از
عروق بیرون آورد وتبهای مرکب از بلغم وصفرا را نافع بود واگر با سرکه
بیاشامند فواق را ساکن گرداند وچون بخورانند شکم ببندد وقوه معده بدهد
وبعلت حیض با نفع وسیلان رحم را نافع بود وعصارهٔ وی چون تر بود با قند
جهت یرقان مفید بود واگر طبیخ وی یا عصارهٔ وی پای را بشویند نقرس را سود
دهد ومقدار دو درم مستعمل بود وطعم نهایت تلخ بود در منفعت مانند تخم کاسنی
بود در اکثر حالات وگویند مضر بود بشش ومصلح آن عسل است وگویند صمغ
عربی وبدل آن گویند چهار دانگ وزن آن افسنتین است **بزر البنج** بپارسی

تخم کاسنی گویند وبهترین آن سیاه رنگ فربه بستانی بود وطبیعت آن معتدلست
در گرمی وسردی وخشک است نافع بود جهت تبهای صفراوی وسده جگر وسپرز
ومقدار دو درم تا سه درم مستعمل بود وگویند مضر بود بسپرز ومصلح آن سکنجبین است
وبدل آن تخم کشوث **بزر الانجره** قریض وسیاسار گشت گویند وآن گزنه است
بپارسی تخم انجره گویند وطبیعت آن گرم وخشک است در دوم بهترین آنست که
فربه بود ودر وی لطیفی هست وگویند تر است ودرها بن گوارش صلب نرم
گرداند وباه را زیاده کند چون با سلیخا یا با شیر گاو تازه بیاشامند واگر بکوبند
وبر ریشهای خورنده وسرطانات افشانند نافع بود وچون بیاشامند با اصفر
وبلغم وقولنج واستسقا را نافع بود ومقدار نیم مثقال با آب گرم وعسل واگر بکوبند وقدر
سه درم با شراب یا شیر گاو تازه بیاشامند مجامعت را قوه دهد وشربتی آورده اند
که چون بکوبند وبا عسل بیامیزند وبر عضو طلا کنند ستبر گرداند زیاده واگر با سرکه
بیاشامند جهت درد گرده وسپرز نافع بود واگر کوفته با عسل بسرشند ولعوق کنند تنگی
نفس را نافع بود وصاحب تقویم گفته مقیء گرده بود ومصلح آن صمغ عربی وکثیرا
است وبدل آن حرف است وقردمانا وگویند بدل آن تخم کندنا است وگویند تخم
جرجیر وبسیار خوردن وی سر فاسد کند ومداوای آن شراب سیب وخواب
بود **بزر الرازیانج الرومی** انیسون است وگفته شد **بزر الرازیانج** در رازیانه گفته شد
بزر الفنجنکشت حب الفقد خوانند بپارسی تخم پنجنگشت گویند وشیرازی تخم دل اشوب
خوانند وفلفل کوهی هم خوانند ودر کنار رودها روید بهترین آن بود که بوی وی
تیز بود وطبیعت آن گرم وخشکست در دوم اگر دو درم از وی با ده درم سکنجبین
بیاشامند جهت ورم سپرز واستسقا را نافع بود واگر بکوبند وبخورشانند وبر سپرز
ضماد کنند نافع بود واگر بیاشامند مفتح سده جگر بود اما مصدع ومجفف منی بود
مصلح آن شیر وسکنجبین بود **بزر الکراث** بپارسی تخم گندنا خوانند بهترین آن شامی
تازه فربه بود وطبیعت آن گرم وخشکست وگویند سرد است وچنین که گرم
وخشکست در سیوم اگر بخور کنند با قطران در شب دندانی که کرم داشته باشد
کرم بکشد وبیندازد واگر در شب مقعد بخور کنند بواسیر زایل کند ودو درم از وی با دو
درم تخم مورد نافع بود جهت نفث دم که از سینه بود ونیز جهت کسی که بولش منقطع
شده باشد وبول را نافع بود وسنگ گرده بریزاند واگر با حب الرشاد بریان کنند وبخورند
که از سردی وبلغم بود نهایت نافع بود ومضر بود بشش ومصلح وی عسل است و
گویند مجفف منی است ومصلح آن لعاب به دانه است وبدل آن تخم جرجیر واز

خواص وی آنست که اگر در سر که اندازند ترشی ببرد و اگر کسی خواهد که مجامعت بسیار
کند و هیچ آفت به بوی نرسد تخم کندنا با شراب بیاشامد **بزر اللفت** بزر الشلجمات
بپارسی تخم شلغم گویند بهترین آنست که سرخ رنگ بود و طبیعت ان گرم و تر است
باه را زیاده کند و نفاخ بود و جون در معاجین بود دفع سموم وادویه قتاله کند
و شریف در خواص آورده است که جون تخم شلغم برگردن بندند نافع بود جهت زرم
ارپه و مجربست و اگر بیاشامند بغوط آورد و جهت دردها که از سردی بود
و قولنج سخت شده نجات مفید بود اما مضر بود بسپرز و مصلح وی تخم خربزه است
و مقدار مستعمل ازوی دو درم باشد و مولف گوید که از خواص وی یکی آنست که جون
کهن شود و بکسر در میان ان بنود و بکارند کرنب بروید و این مجربست **بزر**
البصل بپارسی تخم پیاز گویند طبیعت ان گرم و خشکست و در وی رطوبتی فضلی
هست باه را تحریک دهد در مزاجهای سرد **بزر السلق** بپارسی تخم چغندر گویند
وان دو نوعست و گفته شود در سین و طبیعت وی سرد است و در وی اندکی
خشکی بود معده را بد بود و شکم براند منع و مقطع بلغم بود و بدل وی تخم خطمی بود
بزر القثاء بپارسی تخم خیار زه گویند و بعضی تخم سکبار بهترین ان بود که فربه
بود طبیعت ان سرد و تر بود و بهتر از تخم خیار بود بول براند و مقدار مستعمل
بود تا ده درم و جون بکوبند و بر بدن طلا کنند لون اندام نیکو گرداند و اسحق گوید
که مضر بود بسپرز و مصلح وی سکنجبین بود و بدل ان بزر القثد **بزر القثد** بپارسی
تخم خیار گویند و بشیرازی خیار بالنگ بهترین ان بود که از خیار زه گیرند و فربه
بود و طبیعت ان سرد و تر بود نافع بود جهت احتراق صفرا و ورم گرم که در جگر
و سپرز بود و در کشمش گرم و در بیش آن **بزر البطیخ** بپارسی تخم خربزه گویند
بهترین ان بود که شیرین باشد طبیعت ان گرم و تر است روده را پاک کند و
مجامعت را زیاده کند و منی بیفزاید و شیره وی جهت تب گرم نافع بود و درد
سینه که از ورم گرم تولد کرده باشد و خشونت دهن و حنجره و حلق را نرم گرداند
و تشنگی بنشاند و تبهای حاده و تبی که سبب ان صفرا سوخته بود و ورم جگر گرم
نافع بود و سده ان بگشاید و بول براند و مجاری گرده و مثانه پاک کند و سنگ
ان قطع کند و نفث و رمها گرم که باشد تحلیل دهد و اسحق گوید که مضر بود بسپرز و مصلح
ان عسل است و مقدار ده درم تا بیست درم مستعمل بود و صاحب تقویم گوید بسیار وی
مضر بود با حشا و مصلح ان عصاره زرشک است و وی شیر زیاده کند و منی
بیفزاید و بغوط آورد **بزر الورد** تخم گل بهترین آن بود که از گل فارسی گیرند طبیعت

آن سرد و خشکست و قابض بن دندان محکم کند و قلاع زایل کند جون کوفته در دهن
گیرند و درد جشم را نافع بود و معده و روده پاک کند و مقدار مستعمل ازوی دو درم
بود و نافع بود جهت اسهال مراری و درد نفخ را سود دهد و خوردن ان سینه را مضر
بود و مصلح ان کثیرا **بزر الریحان** تخم شاهسفرم خوانند بهترین وی آنست که سیاه
و فربه و کوجک بود و خوشبوی طبیعت ان گرم و خشکست و گویند معتدلست
در گرمی و سردی نافع بود جهت دوار و رعاف و قیام صفراوی مقدار نیم درم بریان
کرده تخم را نافع بود و شکم ببندد و جون یک مثقال با آب سرد یا گلاب تر کرده
فرو برند و اگر یک مثقال بریان کرده با آب یا با آب به ترکرده فرو برند قطع اسهال
مزمن بکند و گویند مضر بود بگرده و مصلح ان مرزنگوش است و بدل ان تخم مرو
بزر الشبت بپارسی تخم شبت گویند بهترین آنست که فربه بود طبیعت آن
گرم و خشکست باعتدال شیر را براند و بواسیر قطع کند جون بسوزانند و بر بواسیر
ضماد کنند مقدار دو درم مستعمل بود لیکن معنی بود و معنی و مضر بود بمثانه و مصلح وی
عسل است و بدل ان دو وزن ان شبث **بزر الکرنب** بپارسی تخم کرنب گویند و بشیرازی
تخم کلم بهترین آن تازه فربه بود و طبیعت ان گرم و خشکست جار را نافع بود و
اگر بخورند منع مستی شراب بکند و دیر مست شوند و منی زیاده کند مقدار یکدرم
مستعمل بود و مضر بود بشش و مصلح ان عسل است و ابن ماسویه گوید که هر کس که دو درم
تخم کرنب با آب گاوزبان بیاشامد و شراب خورد دیر مست شود و گل وی جون
فرج اران بسازند و زن بخود برگیرد بچه در شکم بکشد **بزر الاسفاناخ** بهترین آن بود
که بسرخی مایل بود و طبیعت ان سرد و تر بود نافع بود جهت درد دل و تب و مقدار
یکدرم مستعمل بود و مضر بود بسپرز و مصلح وی طین مختوم **بزر بقلة الحمقا** بزر الخرفه
است و گفته شد **بسر** غوره خرما است بشیرازی خرک گویند و طبیعت
ان سرد و خشکست در دوم و شیرین وی میل بحرارت دارد و در وی قبضی بود
طبیخ وی شکم ببندد و انجه سبز بود حبس از وی زیاده بود و دشوار هضم شود
و مضر بود بدهن و دندان و مولد ریاح بود و سده و مصلح ان سکنجبین ساده بود
بسج لبان است و گفته شود **بسباسه** جسک است و گفته شود **بسفایج**
بشتیوان گویند و اضراس الکلب نیز خوانند و بشهد و ثاقب الحجر و کثیر الارجل
نیز گویند و بهترین آن فربه تلخ طعم سبز بود و جون بشکنند اندرون وی فستقی
بود طبیعت وی گرمست در اول و معتدلست در تری و خشکی و گویند گرمست
در دوم و خشکست در سیوم مسهل سودا و بلغم لزج بود و مقدار سه درم در مسهل سودا

مستعمل بود و بامرق خروس نیم مسهل بلغم بود و اسهال وی بغیر کرب و مغص بود
و تشنگی ازوی از دو درم تا نیم درم ابود و قولنج بگشاید و محلل نفخ و رطوبات بود
و منفع نه بدات بسبب آنکه ماده سوداوی از جوهر دل و دماغ و جمیع بدن مستفرغ
کند و از خواص وی آنست که نیز را به نبند و اوران بسته حل کند و اسحق که مضر بمعی
بکرده و مصلحان هلیله زرد است و بدل آن افتیمون بوزن آن و داکتیم ان نیم هند
بسد اصل المرجان است و آن سه نوع بود سیاه و سفید و سرخ بهترین آن سرخ است
باریک بپارسی ازا خسک گویند و طبیعت آن سرد است در اول و خشک در سیوم
و باید که سوخته مستعمل کنند و صفت سوختن وی آنست که در کوزه کواری نو کنند و گل
حکمت گیرند و در تنور جار نهند شب و بامداد بیرون آورند و در وی قبضی و تخفیف بود
اما تخفیف وی زیاده از قبض بود نزف دم قطع کند و چشم را قوت دهد چون در چشم
کشند و آب رمص ازوی باز دارد و باید که بعد از سوختن بشویند و گوشت زیاده
بخورد و اثر ریشها زایل کند و مقوی دل بود و ریش روده را نافع بود و عسر
البول و مقدار یکدرم مستعمل بود و در سنون دندان را جلا دهد و در انی در کتاب حاوی
آورده است از قول اسکندرانی که بسد اگر برگردن مصروع بندند یا بپای متوسس
نافع بود و هر موضعی که خون ازوی روانه بود و بر آنجا سوده بسد سان باشند باز دارد
و بدل آن در حبس خون دم الاخوین است و اسحق که مضر بود بگرده و مصلح وی کثیرا
بستان افروز و بستان ابروز نیز گویند بهترین آن بود که در سایه خشک کنند طبیعت
وی سرد و خشکست معده و روده پاک کند و حرارت معده و جگر ساکن گرداند
و چون طبیخ وی با سکنجبین بیاشامند و مقدار دو درم مستعمل بود و اسحق که مضر
بود بمثانه و مصلح وی کندر است **بسباسه** بشیرازی بزبار خوانند بهترین وی
آنست که زردی بود که بسرخی مایل باشد و خوشبوی بود و طبیعت وی گرم و
خشکست در اول و گویند در دوم و در وی قبضی بود و گویند معتدل است و گویند
سرد است و لطیف و اندک حرارت در وی هست محلل نفخ و صلابات غلیظ بود
چون در قیروطی کنند و بوی دهان خوش کند و شکم ببندد و معده را قوت دهد
و سپرز و رحم را نیکو بود و سیح را و نفث دم و سلس البول که از سردی بود و
ریش روده را نافع بود و جهت سلس البول استعمال کنند ضماد کردن بهتر بود که خوردن
و بر ناف ضماد کنند و بر فقار و و سقور یقوس که مقوی معده و سینه و شکم
بود و منی بغواند و باه را قوت دهد و نعوظ آورد و حضور صاکسی مزاج وی سپرد بود
و وی مصدع بود و مصلح وی صندل و گلاب بود و بیا دوق که بدل آن چهار دانگ

وزن آن جز بوا بود و گویند بوزن آن **بشم** تشمیع است و گفته شد
بشلیون بزر قطونا است و گفته شد **بشلشک** حنظیا است و گفته شد
بشبش ورق حنظل است و در حنظل گفته شد **بصل** بپارسی پیاز گویند
بهترین وی سفید بود و طبیعت آن گرم و خشکست در چهارم و در وی رطوبتی
فضلی هست و گویند گرم و خشکست در سیوم و گویند تر است در دوم و گویند
در سیوم و چنین که گرمست در چهارم و تر است در سیوم ملطف و مقطع بود و خون
را بکشد به بیرون بدن و باه را زیاده کند و شهوه برانگیزد و آب گردش را نافع
بود و چشم را جلا دهد و طبع را نرم دارد و اشتها باز دید کند و اگر آب وی از
گوش چکانند طنین را نافع بود و نزول آب و سفیدی چشم چون عصاره وی در
چشم کشند نافع بود و چون بکوبند و با عسل بسرشند و بر قوبا و بهق طلا کنند
زایل کند و اگر با خون ستبر طلا کنند سنگ کند و بر داء الثعلب و سگ گزیدگی سگ
دیوانه و افعی سودمند بود و حیض براند و اگر آب وی تنها در گوش چکانند
گرانی گوش ببرد و اگر بپیاز سفید بریان کرده با پیه یا روغن با زرده تخم مرغ کوفته
بر مقعد ضماد کنند و رم آنرا تحلیل دهد و درد ساکن کند و بوییدن و خوردن دفع
باد سموم بکند و چون بسرکه نهند معده را قوت دهد و حرافه وی کم کند و چون از خوردن
مسهلات ببویند منع غثیان بکند و بوی دارو نشنود اما خوردن وی مصدع بود
و بسیار خوردن وی سبب بود و مضر بود بعقل و لعاب بسیار آورد و افواه
بواسیر بگشاید و مصلح وی سرکه بود و ماست و یا با شیر خورند **بصل الزیر** بلبوس
است و بصل الکول نیز گویند و آن پیاز لیز است بشیرازی پیاز تلکه خوانند و بترکی
زی طبیعت وی گرم و خشکست در اول و در وی رطوبتی فضلی هست و جالینوس
گوید گرم و خشکست در دوم بسیار خوردن وی فربهی آورد و باه برانگیزد و قوه بشت
بدهد که هضم طعام بکند و نعوظ آورد و بر بهق و کلف طلا کنند زایل کند و با زرده
تخم مرغ ثالیل طلا کنند زایل کند و در درد که از سردی بود ساکن گرداند و سودمند
بود جهت بهای گزندگی عقرب و رتیلا خوردن و ضماد کردن چون با انجیر بود و اگر
با فلفل سحق کنند و بر معده ضماد کنند درد معده ساکن گرداند و اگر با سرابی بریان
کنند و بر ریش ریح امثال نهند نافع بود و خار و ریش سر را سودمند بود و بسیار
خوردن وی بحلق خشک و زبان بود و مضر بود بعصب و مغص آورد و نفاخ بود
و مصلح وی کاشی بود و بعد از ان شربانه و صاحب تقویم که مصدع بود و مصلح
وی بپد و کافور و گلاب بود و بدل آن عنصل است **بصل العنصل** اسقیل است

وكفته شد **بصل الذئب** بصل الزيز است وكفته شد **بصل الفار** بصل العنصل
است وكفته شد **بصل النرجس** بپارسي پياز نركس خوانند وطبيعت وي كرم بود
چون با سركه بر داء الثعلب طلا كنند نافع بود وچون چهارم از وي با ماء الجبيل
بياشامند بچه مرده وزنده بيندازد وچون دو مثقال بعسل بياشامند قي آورد
وكرم را در شكم بكشد ومنضج ورمها كرم بود وشريف آورده است كه اگر كسي
بوي بمالند تنها واد مان كنند قضيب ستبر وقوي كند واگر سه عدد پياز نركس
در شير خر بياشامند يكشبانروز وسحق كنند وبر قضيب طلا كنند بغير از شير و
بدان ادمان كنند اگر عنين بود بحال صحت باز آيد وفعلي عجب از وي بيند
بصاق القمر رغوة القمر وزبد القمر كويند وان حجر القمر است وكفته شود در
بطيخ: بپارسي خربزه كويند بهترين وي سمرقندي بود شيرين وقول اكثر آ
كه سرد است در اول درجه دوم وتر است در آخر آن وبعضي كويند كرم است وخفيف
چون شيرين بود كرم وتر بود ادرار بول كند وسنك كرده ومثانه بر آيد وكلف
وبهق ووسخ زايل كند ودر تخم وي جلا بيشتر بود كه چرم وي چون بر پيشاني جسبانند
منع نزول آب بكند وخوردن كوشت وي سنك بر آيد خاصه از آن كرده ومخ
وي دوم چون بخورند وبياشامند بي زحمت آورد وخربزه مستحيل كردد بدان
خلط كه در معده زياده بود ودر حي احشا بود ومعده وهيضه آورد واگر در معده تباه
شود سم كردد ومصلح آن سكنجبين ساده بود كه بعد از وي بخورند وبايد كه ميان دو
طعام خورند واگر در معده تمام شود البته قي كنند ودر معده رها نكنند واگر پوست
وي در حمام بر جسد بمالند اندام را پاك كرداند خاصه لون روي واگر خشك كرده عوض
اشنان بدان دست بشويند كه هنوز زايل كند واگر پوست وي با كوشت كاو بپزند
زود از معده بگذرد واگر پوست وي خشك كرده در ديكي كه كوشت غليظ بود اندازند
زود بپزد ونهرا كردد **بطيخ زقي**: بطيخ هندي است وبطيخ سندي نيز كويند بپارسي
خربزه هندي خوانند وبشيرازي خيار كند وبتبريزي هندوانه بهترين آن بود كه
آبدار وشيرين بود وطبيعت وي سرد وتر است در دوم نافع بود جهت مرضهاء كرم
وتبهاء محرقه ومزاجهاء كرم ودفع تشنكي بكند واگر با سكنجبين بياشامند بول براند ومثانه
بشويد وآب وي با قند چون بياشامند تبريد زياده كند ومضر بود به پيران ومزاجها
سرد وضرر بدار وي حاصل شود در جگر وبلغم انكيز بود واخلاط را خام كرداند
ومصلح وي قند بود يا عسل يا با وي خورند يا بعد از وي **بط** كوشت وي بسيار رطوبت
وحرارت بود وزنتر از مرغها بود اما دير از معده بكذرد وپيه وي مسكن وجعها

ولذعها كه در عمق بدن بود وفضلها از پيه جميع مرغها بود وكوشت وي لون را
صافي كرداند وآواز را زياده كند وفربهي آورد وچون هضم شود غذا بسيار دهد
ليكن دير هضم شود وثقيل بود وخون نيك از وي متولد شود وخلط نيك ومصلح
وي است كه با سركه وابازير كرم بپزند واگر بريان كنند بروغن زيت چرب كنند
وپياز در اندرون وي كنند ويك دو شاخ سير خشك واگر با سفيدباج بپزند نخود و
كندنا ودارصيني در وي كنند واندرون وي كشنيز وكرفس وسداب ويك دو دانه
سير خشك بپاكنند **بطم**: بپارسي بن خوانند ودر حبة الخضراء كفته شود **بطاساليون**
فطراساليون است وكفته شد ومعني آن كرفس جبلي بود وبطراهونانی كوه است
وساليون كرفس **بطارس** بلغت يونان سرخس است وكفته شد **بطالادين**
بلغت يونان دهن الحجر است وان نفط بود وكفته شد **بطباط** عصي الراعي است
وكفته شد **بعر الضب** بپارسي سركين سوسمار كويند ونيك سوسمار هم خوانند
بهترين وي سفيد بود وكرم وتيز بود وبرص وكلف را نافع بود وسفيدي كه در چشم
بود زايل كند وچشم را جلا دهد وسعفه با سركه دهد وحكه را نافع بود وبشيرازي ازا
سركين بارنك كويند **بعر الماعز** بپارسي سركين بز كويند وبشيرازي پشكل بز و
طبيعت آن كرم وخشك بود خنازير را تحليل دهد بنقعه وورم سپرز وورمهاء صلب
وچون خشك بود ووزن بيست بار بچوشانند بر كيرد سيلان رحم را باز دارد واگر سحق كرده
با عسل بسرشند وطلا كنند بر درد مفاصل را نافع بود وباشراب بركزندگي افعي ضماد كنند نافع
نافع بود وخاكستر آن با سركه بسرشند وبر كزندگي سگ ديوانه طلا كنند سود دهد وسركين
بركوهي داء الثعلب را نافع بود ومحلل صلابات مفاصل وورم آن بود وسحق را در
آفتاب ضماد كنند سود دهد وبا سركه بر كزندگي زنبور وجانوران نهند هم آن جذب
كند **بعر الضأن** بپارسي سركين كوسفند وپشكل خوانند وبشيرازي پشكل كوسفند اگر با سركه
بر ثآليل ضماد كنند سود دهد وبر سوختگي آتش طلا كنند نافع بود وبا موم روغن كل
زياده نهند نافع بود **بعر الجمال** بشيرازي پشكل اشتر خوانند چون بر ثآليل بندند وبجور كنند
قطع كند وخون رفتن بيني باز دارد چون خشك كرده بسايند ودر بيني دمند و
كويند چون با ادويه جهة صرع بياشامند نافع بود ومحلل خنازير وداءها بود چون
تر وي ضماد كنند و درد مفاصل وورم آن **بقم** چوب درختيست كه از طرف
هند خيزد ورنكبار وصباغان استعمال كنند وطبيعت آن كرم وخشك است در دوم
كوشت بر جراحت برويانند وقطع خون از هر عضو كه باشد بكند وريشها خشك
كرداند **بقيس**: يوناني بقسيس خوانند واهل شام شمشار كويند بپارسي درخت شمشار

خوانند و ورق آن مانند ورق مورد بود و تخم آن هم مانند تخم مورد بود و قابض
بود چون بیاشامند شکم ببندد و این مؤلف گوید شمشاد انواع است نشابوری و
هرویه و بغدادی و روغن شمشار نشابوری و هرویه گرم و تر است و شمشار بغدادی
برگش بزرگتر از انواع شمشار بود نزدیک برگ انار بود و چون از زمین برآید سخت
سرخ بود و بر بالا رنگ باشد و اول که سر تا به پیوند برگش سیاه شود و شریف که
نشاره چوب وی چون با حنا بسرشند و بر سر ضماد کنند صداع را نافع بود و اگر با سفیده
تخم مرغ و گرد آسیاب بسرشند و بر عرق ضماد کنند سود کند **بقلة الحمقاء** بقلة اللبانة که
است و اسمهای دیگر وی در بزر الحرفه گفته شد الرازی تورک گویند بهترین وی
تازه بود طبیعت وی سرد و تر بود در سیوم و گویند در آخر دوم صفرا بشکند
و قی باز دارد چون ده درم آب وی بیاشامند و منع نزف بکند و ثالیل بعی
حک کنند زایل کند و اگر بر ورمهای گرم که مخوف بود ضماد کنند نافع بود و آب
وی چون بیاشامند کرم را بکشد و گزندگی جانوران سود دهد و اگر با روغن گل
بر سر کنند جهت درد سر که از آفتاب بود نافع بود و سوزش مثانه و درد آن
سود دهد خوردن وی جهت درد چشم که از گرمی بود ضماد کردن نافع بود و عصاره
وی جهت نفث دم و معده و جگر گرم سود دهد خوردن و ضماد کردن وی جهت
سحج روده و اسهال حرارتی حقنه کردن با نافع بود و تنها حاده سود مند بود لکن
باه را مضر بود و بسیار خوردن وی تاریکی چشم و شبکوری آورد و مصلح وی کرفس
و جرجیر و نعناع بود و گویند مضر بود به روده و مصلح وی مصطکی بود **بقلة**
خراسانیه بقلة حامضه خوانند بپارسی تره خراسانی گویند طبیعت آن سرد و خشک است
در وسط دوم و گویند در اول شکم را ببندد و مره صفرا سود مند بود و اشتها طعام
باز دید کند چون نقصان شهوه از حرارت بود محرور مزاجان را نافع بود و بلغمی مزاجان را
مضر **بقلة مبارکه و بقلة الزهرا و بقلة اللینه** بقلة الحمقاء است و گفته شد **بقلة الغزال**
مشکطرامشیع است و گفته شود **بقلة الملک** شاهتره است و گفته شود **بقلة اترجیه**
بادرنبویه است و گفته شد **بقلة بارده** لبلاب است و گفته شود **بقلة الانصار**
کرنب است و گفته شد و **بقلة الضب** بادرنبویه بری است و گفته شد صنف بادرنبویه
بقلة الخطاطیف صاحب جامع گوید عروق الصفر است اما آنچه محقق است دواء الخطاطیف
است و گفته شد **بقلة العدس** فوتنج بری است گفته شد **بقلة الذهبیه** قطف
است و گفته شد **بکبر** بلغه اهل هند خیار خیار است و گفته شد **بلوط الارض**
یونانی کما ذریوس را گویند و گفته شد **بلوط الملک** شاهبلوط است و گفته

شود **بلوط** در وی قبض بیشتر بود که در شاهبلوط و در قشر وی که آن را جفت
خوانند قبض زیاده تر بود که در بلوط و بهترین وی تر فربه بود نزدیک رسیده
طبیعت وی سرد و خشک بود در دوم و گفته‌اند در اول و گویند خشکی وی در سیوم
است و گویند گرم است در اول منع نزف دم و نفث بکند خاصه جفت وی و غذا
بسیار دهد و جهت صلابات با پیه بز کوهی نافع بود و اگر بسوزانند جهت ریشها و قلاع
نافع بود و سحج را سود دهد و چکیدن کمیز و جهت زهرها نافع بود و شکم ببندد و اگر طبیخ
وی کسی را که اسهال مزمن و قرحه امعا بود بیاشامد سود مند بود و اگر از طبیخ
وی یا از وی فرزجه سازند و زن بخود برگیرد سیلان مزمن که از رحم آید باز دارد
لیکن بلوط غذای ثقیل بد بود و دشخوار هضم شود و صداع آورد و آنچه گو
از مسو زیاده نباید خورد و مضر بود به مثانه و مصلح وی آنست که بریان کنند و
با قند بخورند و بدل بلوط بوزن آن خرنوب نبطی است **بلیلج** بپارسی بلیله
گویند بهترین وی آنست که زرد و رسیده بود و طبیعت وی سرد است در
اول و گویند در دوم و خشک است در سیوم و در وی قوه ملطف و قابض بود و
معده را قوه دهد و استرخا و رطوبت آن را نافع بود و معده را دباغت کند و گویند
شکم ببندد و بعضی گویند ببیند فقط بود و روده را نافع بود و مقعد و چشم را قوه دهد
و اگر در چشم کشند آب رفتن باز دارد و در طبیعت نزدیک به آمله بود و هلیله کابلی
و مقدار شربت از وی سه درم بود و مغز وی نزدیک بفندق بود و اسحق گوید مضر است
بسپل و مصلح وی عسل بود و بدل وی اسحق بن عمران گوید آمله است و گویند بدل وی
فانیذ خشک وه و دو دانگ وزن آن آس و شش یک آن هلیله سیاه **بلادر**
انقردیا خوانند و تمر البلادر نیز گویند و بهترین آن سیاه فربه بود و چون بشکنند بسیار
عسل بود و طبیعت آن گرم و خشک است در چهارم سودمند بود جهت کسی که بلغم
و رطوبت بر وی غلبه کرده باشد و استرخاء عصب و نسیان و فالج و لقوه بعاشق
نافع بود و قوه حافظه بدهد و ذهن را تیز گرداند و هر مرضی که در دماغ باز دید آید
که از سردی و تری بود نافع بود و مقدار مستعمل نیم درم بود و خطر بود و اگر از رب
بواسیر دود کنند خشک گرداند و عسل وی برداء الثعلب بلغمی بمالند نافع بود و از
جمله سموم است بود و سوزنده خون بود و خلطها و جنون و برسام باز دید کند و قطع
در حلق و اندرون و سوزش دهن و لذع در معده و روده و تبهای حاده باز دید
کند و دو مثقال این عمل کند و سم بود و گاه باشد که کشنده بود و اگر با مغز گردکان
بخورند مضرت نرساند و این از خواص است و اگر شکر بر آن اضافه کنند بهتر بود و این سخن لطیف که

من دیدم کسی که بلادر خورده بود چند نوبت همه پوست اندام او بیا کرد و عاقبت
دران تلف شد و مداوای کسی که بلادر خورده باشد بدوغ گاو و جلاب و روغن
بادام و لعابها دوا کنند و در آب برف نشانند و عسل وی مستعمل بود در تحقیق حکیمی
و عسل از وی چنان گیرند که ابزاری آهن گون کنند و بن بلادر بر آن نهند و بلادر در آن
گیرند تا عسل از وی بیرون آید بعد از آن با روغن گاو و جو شانیده بیامیزند و
کودکان و در معجون کنند و بدیعور سیس که بدل وی نخ وزن وی مغز فندق و دانم
وزن آن روغن بلسان و گوشش تکان نقط سفید بود **بلسن** عدس است
وگفته شد **بلس** تین ابیض است وگفته شد **بلنجاسف** برنجاسف است
وگفته شد **بلوسیطون** جلنار است وگفته شد **بل** میوهٔ هندی است
مانند فتاکبر وگویند مانند انار است وگویند نار هندیست وگویند نارکشتی است
وگویند فتا هندی سی است مبوست ویرا شل خوانند و تخم ویرا بل وجب ویرا
نل خوانند و محمد بن زکریا گوید بل میوه از هندوستان است و درخت ویرا خاما قطعی
گویند وگفته شد و طبعت وی گرم و خشک است در دوم وگویند در سیوم قابض
بود احتباس قیء دهد و صلابه عصب و رطوبت آن نافع بود و مرضها سرد مانند
فالج و لقوه و استرخا سودمند بود و قی باز دارد و در جراحات نیکو بندد و
باد بشکند **بلنمنک** فرنجمشک است و او فرنجمشک بر گویند وگفته شد **بلح** چون سبز
بود و بلح خوانند و جدال نیز گویند و آن چون سبز بود بشکافند و بیرون آورند
و آن بپارسی غوره خرما خوانند و چون در غلاف بود طلع گویند و صفت طلع گفته
شود و طبیعت بلح سرد و خشک بود در دوم شراب وی شکم ببندد خاصه که با نظر
کرعفص بود و یا شاشد و سیلان رطوبات رحم باز دارد و خون که از بواسیر
آید باز بندد و معده را دباغت کند اما سینه و شش را بد بود سبب خشونت که
در وی هست و دیر از معده بگذرد و غذا اندک دهد و سده جگر آورد و بسیار خوردن
خلطهای غلیظ در شکم باز دید کند اما ممسک بول بود و مصلح وی خیره بنفشه بود که
بعد از وی بخورند **بلبوس** بصل الزیر است وگفته شد **بلسان** شجرهٔ مصری
است و برگ وی برگ سداب ماند اما سفیدتر بود و در موضعی که آنرا عین الشمس
خوانند بیش نبود و روغن وی بهتر و فاضلتر از حب وی بود و حب وی بقوه
نا زکو دوی بود و صفت عود در عین گفته شود و حب در حا و روغن
در دهن البلسان **بنفسج** بپارسی بنفشه خوانند بهترین وی لاجوردی بود و
طبیعت وی سرد است در دوم و تر است در سیوم و گویند سرد و تر است

۲۱

در اول مسکن اورام حار بود و چون بروی ضماد کنند با آرد جو و صداع که از گرمی
بود ساکن گرداند بوییدن و ضماد کردن و سرفه گرم را نافع بود و سینه را نرم
گرداند و مسهل صفرا بود و شربتی از وی از دو درم تا چهار درم بود و ابن مولف گوید
بنفشه چهار نوع است یک نوع را بنفشه کارزی گویند اول بنفشه وی در رسد
اگر از کنار آب گرم بر کنند و در باغ بکارند زرد شود و بر آب گرم باید یک
نوع را بنفشه طری گویند و اندر ماه اسفندار و فروردین بشکفد و یک نوع را بنفشه
اصفهانی گویند و این نوع سفید باشد و در بهار تا آخر فروردین بشکفد و یک
نوع را مرعزی گویند و هیچ نوع در بسیار بهتر از وی نیست و اندر بهار گاه بشکفد
و چون بخرداد ماه رسد تمام رسیده شود و اگر بنفشه با آب بپاشند خناق را و صرع کودکان
که آنرا ام الصبیان گویند نافع بود و جهت درد مقعد و شقاق و ورم آن ضماد کردن
بغایت نافع بود و مسهل بود بقوه حاده و بعضی گویند مسهل بود بلزوجه و خون
معتدل صالح از وی حاصل شود و اگر بر ورم معده و جگر گرم ضماد کنند نافع بود
و چون با بابونج بپزند و آب آن بر سر ریزند جهت صداعی که از حرارت بود نافع بود
و خوردن وی مضر بود به بول و مصلح وی آنست که با انیسون خورند و بوییدن
وی زکام سرد را مضر بود باید که با خیری و مرزنگوش ببویند و زکام گرم و نزلات
که در سینه ریزد نافع بود خوردن و بوییدن و حرقه مثانه را سودمند بود و ورق
وی چون بکوبند تر و آب وی بگیرند و با فتله بکودکان که مقعد شان بیرون آید
دهند بغایت نافع بود و شریف که ورق وی طلا کردن بر جرب صفراوی و دموی
بغایت نافع بود و بدل وی ورق خبازی است یا نیلوفر یا گاو زبان و گویند بدل
وی بسیار و شان است **بنجنکشت** ذو خمسه اوراق خوانند و ذو خمسه اصابع هم گویند
و درخت وی در کنار رودها روید و ورق آن ... بود و ورق شهدانه بود و مستعمل از وی
گل وی بود پس ورق و تخم وی و حب وی نشاید که استعمال کنند بهترین آن تازه
بود طبیعت آن گرم است در اول و گویند در سیوم و خشک است در سیوم و در وی
قبضی هست با تفتیح و محلل و ملطف بود و جهت صداع بپزد ضماد کردن نافع بود
و سده جگر و صلابه سپر را با سکنجبین نافع بود و اگر در شب بشب بخورند منع
احتلام و نعوظ کند و زنان چون شهوت برایشان غلبه کند در شب بخورد دود
کند ساکن گرداند و از دود وی گزندگان بگریزند و خوردن وی گزندگی مار
را نافع بود و برگزندگی سگ دیوانه مرهم ضماد کردن سودمند و مقدار شربتی
از وی یک مثقال بود لیکن مصدع و مسبت بود و چون بریان کنند در دیگ کمتر

کمتر آورد و مضر بود بمجامعت و اسحق که مصلح وی صمغ عربی است **بناست** صمغ البطم است
و گفته شد **بنج** بنج گویند و بعربی سیکران و بپارسی منگ گویند و صفت آن در بزر
البنج گفته شد **بنطافلون** بنجنکشت است و گفته شد **بندق** بپارسی فندق
خوانند بهترین وی بزرگتر بود طبیعت وی گرمست باعتدال اندکی خشکی و گویند
گرمست در سیوم و ترست در اول پوست وی قابض بود اما مغز وی باه را زیاده
کند و گویند که جانوران خاصه عقرب چون با انجیر و سداب بخورند و ضماد کنند و
گویند عقرب از وی بگریزد و اگر پیش از طعام بخورند سموم را نافع بود و اگر
بعد از سم فندق با انجیر و سداب بخورند نیز بغایت نافع بود اما فندق معده را بد بود
و اگر سحق کنند و با ماء العسل بیاشامند سرفه کهن را نافع بود و اگر با پوست بسوزانند
و سحق کنند و با پیه کهن یا پیه خوک یا پیه خرس بیامیزند و بر داء الثعلب طلا کنند
موی برویاند و بعضی گویند فندق سوخته چون با زیت بیامیزند و بر میان سر
طفل که چشم وی ازرق بود طلا کنند ازرقی ببرد و سیاه گرداند و موی نیز سیاه کند
بقراط گوید خوردن فندق دماغ را قوت دهد و پوست وی شکم ببندد و مغز وی منفخ
و مولد ریاح بود در معده و مصدع بود و مصلح وی فانیذ است و بدل آن مغز جوز
و گویند جلغوزه **بندق هندی** رته خوانند و آن تری است بمقدار فندق اما گرد
بود و لون آن تیرگی زند و بغایت املس بود و جوز الرته نیز خوانند طبیعت آن گرم و
خشکست در اول اگر با سرکه بر خنازیر طلا کنند تحلیل دهد و لقوه را چون سه روز
سعوط کنند و در خانه تاریک بنشانند رطوبه از بینی وی روانه شود و صحت یابد
و صرع و سدر و مالیخولیا را نافع بود و در جهت نزول آب کحل کردن و سبل و شبکوری سعوط
کردن با بدر رنکوش سودمند بود و با اثمد کحل کردن احلی ببرد و دود از
وی ربو را و حیضه را نافع بود و اگر حک کنند و فرزجه سازند و زن بخود برگیرد
حیض براند و بچه بیرون آورد و عصاره وی مسهل سودا و بلغمهایی و صفرا بود
آن اگر امی و برص و کلف و یرقان را نافع بود و با سکنجبین قولنج را سود دهد و
ربع و وی تریاق گزندگی عقرب و رتیلا بود و وجع زهرها و قوت اعصاب بدهد
و فالج و لقوه را بغایت نافع بود و معده سرد را موافق بود و قوت هاضمه بدهد و اگر
بر اعضا سست طلا کنند سخت گرداند و اگر بیخ وی دو درم با شراب بیاشامند ذات
الجنب و ربو و سرفه کهن و نفث دم که از سینه بود سود دهد **بنک** مانند
قشور ریست که از بیخ امغیلان در زمین خیز نشیند و زرد بود بهترین وی زردست
سبک خوشبوی و گویند فربه بود طبیعت وی گرم و خشکست در اول قوت اعضا

بدهد و جلد را پاک گرداند و تنشف رطوبات که در شب جلد بود بکند و بوی بد
خوش کند و قطع بوی نوره بکند و معده و جگر سرد را قوت دهد چون از بیرون
ضماد کنند یا بمالند و بوی وی دماغ سرد را قوت دهد **بنات الرعد** کماه است و گفته
شود **بنات النار** انجره است و گفته شد **بُرم** بپارسی ابکامه گویند و مردی ابکامه
بخاری خوانند و ابکامه رقیق گویند و در میم گفته شد **بنق** در قوت مانند عدس
است و طبیعت آن معتدلست در پوسته و قابض بود مانند عدس بر قبیل و دبیله
کودکان ضماد کردن نافع بود و شکم ببندد و مولد سودا بود و مصلح آن روغن
بسیار بود و شیرازی آن را مشو گویند **بنبر** سبستان است و گفته شد **بنجکردان**
لسان العصافیر است و گفته شد **بوزیدان** بوزی ستجل خوانند صاحب
جامع که در مصر ستجل بعوض بوزیدان مستعمل کنند و این سهو است بوزیدان بتحقیق
ستجل است و هم صاحب جامع که از نقل ابن رضوان که بوزیدان نوعی از ستجل
است و صاحب منهاج که حبشی هندی است و صاحب جامع همین که و این هر دو
سهو است بوزیدان بغیر از مصر هیچ جای دیگر نمی باشد بهترین وی آنست که سفید
و ستبر بود و خطوط بسیار بروی بود و تازه باشد طبیعت وی گرم و خشکست
در سیوم و در وی رطوبتی فضلی هست و جالینوس گه گرمست در سیوم و خشکست
در اول و گویند بقوت بهمن بود و وی ملطف بود مفاصل و نقرس را نافع بود
و باه را زیاده کند و زهرها را سود دهد و گویند درم ازوی مسهل بلغم اصفر بود و نافع بود
جهت خلطهای سرد و بلغم و عصب را پاک گرداند و منی بیفزاید و زنان جهت فربهی استعمال
کنند و فربه کننده است چون با شیر یا آرد برنج حلوا سازند فربه کند و لون را
نیکو گرداند بغایت و منافع وی در درد مفاصل و نقرس مانند سورنجان بود
و اسحق که مضر بود بانثیین و مصلح آن خردل است و گویند مصلح آن تخم گزر است
و قند و شربتی ازوی مقدار دو درم بود و در معاجین بدل وی دو وزن وی بهمن
بود و اگر یافت نشود بوزن وی وج و نیم وزن آن زرنباد و وی حب القرع و
کرمهای دیگر بکشد و شیر بیفزاید و معده پاک کند و اشتها بیاورد و استسقا را نافع بود
و سده جگر و سپرز **بورق** انواع آن بسیار است بهترین آن ارمنی بود و آنرا نطرون
خوانند و افریقی از ایشان بقوه تر بود و ارمنی تنک و سفید بود یا وردی طبیعت
آن گرم است در آخر درجه دوم و خشکست در اول سیوم و عیسی گه گرم و خشکست
در دوم جلا بقوه دهد و اخلاط غلیظ قطع کند و مغص را ساکن گرداند اگر بکوبند
بازیره و با سکنجبین بیاشامند و طبع را نرم دارد و بادها را بشکند و بر حکه و برص طلا کردن

سود دهد و دملها را بضج دهد و چون با آب خلط کنند و در گوش چکانند درد گوش
ببرد و باد که در گوش بود و رطوبتی که از گوش آید مجموع را نافع بود و اگر با سرکه
بیامیزند و در گوش چکانند چرک گوش را بیرون آورد و پاک کند و چون سحق کنند
با سرکه و بدان غرغره کنند علق که در حنجره باشد بیفکند و با ادویه قابلات دود
کرمها را بکشند و بیرون آورد و همچنین اگر بر شکم و ناف بمالند و نزدیک آتش بنشینند
همین عمل کند و اگر با شراب در گوش چکانند کری را سود دهد و ابن مولف که
در خواص آورده اند که اگر بعرق با صدف سوده و در بینی زنی دمند و آن زن عطسه
کند دوشیزه بود و اگر عطسه نکند نه دوشیزه باشد و زنانی که اگر دو درم از وی با پیه
روغن رستق بسایند و بر قضیب بمالند انعاظ تمام آورد و مجهول که چون بغایت
سحق کنند و با عسل بسرشند و بر مقعد طلا کنند و خصیه و گرداگرد آن بخصل تمام آورد
و فلس که بواسیر و ناصور که در مقعد بود چون سحق کرده با روغن گل بسرشند و بر آن
نهند زایل کند و بحال صحت آورد و جهت استسقا با انجیر ضماد کردن نافع بود و اگر
با عسل در چشم کشند سفیدی چشم ببرد که کهنه شده باشد و ارسطاطالیس گوید نافع
بود جهت زنانی که رطوبت بسیار در وی بود نشف رطوبت بکند و قوت بدهد و زهر
را نافع بود و داء الثعلب و داء الحیه را سودمند بود و برص را نافع بود و چون
سه روز هر روز دو درم از وی بعسل معجون ساخته بیاشامند و چون با روغن
بنفشه سحق کنند و در گوش چکانند جهت کرم گوش بغایت مفید بود و در حقنه بهل
مقدار مستعمل از وی یکدرم بود تا دو درم و بسیار خوردن وی لون را سیاه گرداند
و مفسد معده بود و مصلح آن صمغ عربی است و گویند گلنگبین با فانید و بدل آن
نمک تلخ یا نمک اندرانی و گویند بدل وی بوزن وی شبت و بوزن وی نمک
اندرانی و بغورس که بدل وی یک وزن و نیم نمک بود **بوریطش** درخشیشاات
و گفته شد **بوقیصا** درد است و گفته شد **بوشاد** شبلج است و گفته
شود **بوطانیه** کرمة السودا است و آن فاشرستین است و گفته شود **بولوبو**
دیون بیونانی یعنی انگشت الارجل است و آن بنفایج است و گفته شد **بوغلصن**
زبان بیونانی یعنی لسان الثور و آن گاو زبان است و گفته شد **بورنگ**
بادرنجبویه است و گفته شد **بوجا** حشیشیست که با بیش روید تریاق بیش است
و آن جمله زهرها و شیخ آن جدوار است که از ابغولی ها و دین خوانند و گفته شد
درجیم **بولوطیکون** بیونانی یعنی کثیر الشعر و آن پرسیاوشان است و گفته شد
بول الناس گمیز آدمی چون با گستر در هر جایی که خون آید ضماد کنند خون

٢٢ بازدارد و سودمند بود جهت حکه و سعفه و خارش و برص خاصه با بورق و آب
حماض طلا کنند و جهت سطحولان عجب سودمند بود و نافع بود جهت گزندگی افعی خاصه
صحرایی آشامیدن و بدان بجنبین و بانطرون جهت گزندگی سگ دیوانه و هر گزندگی
که باشد نافع بود و جهت مجموع زهرها و چون بسایند در پوست انار و در گوش چکانند
کرم که در گوش بود بیرون آورد و مولف گوید چون گمیز گشنه و کف که بر روی آن
باشد بر ثالیل مالند قلع کند **بول الصبیان** گمیز کودکان چون در ظرف مسین عسل
بپزند نافع بود جهت سفیدی چشم و دانه و ریش و رمد و تاریکی ببرد و ورد بول که در
بر طرف نشسته باشد چون چند روز بران بگذرد بر جمره بنهند ساکن گرداند
و چون با روغن خاسحق کنند وزن بخود برگیرد درد رحم را ساکن گرداند و اختناق
آن را نافع بود جهت گزندگی افعی و عقرب بحری و صحرایی و گزندگی سگ دیوانه با بورق
وجه حکه و برص و جرب و جذام نافع بود و جهت ماده گوش که روانه بود و چون با بوره
انار بیامیزند و در گوش چکانند نافع بود و جهت گزندگی همه حیوانات نافع بود **بول الدواب**
گمیز چارپایان سودمند بود جهت درد مفاصل چون نطول کنند یا در آن بنشینند
بول الابل گمیز شتر بهترین بول جمل اعرابی آن بود که از انجبه خوانند طبیعت آن گرم
و خشک بود و در وی قبض بود نافع بود جهت خارش چون بدان بشویند و تریف
سودمند بود جهت ورم جگر و باه را زیاده کند چون بیاشامند و چشم را نافع بود و
استسقا و صلابت سپرز را سودمند بود خاصه چون با لبن لقاح بیاشامند و مفتح
سده مصفاه بود و معده و اگر در گوش چکانند ریش گوش را نافع بود **بول الکلاب**
گمیز سگ چون بگیرند و رها کنند تا منعقد شود و موی را بدان بشویند سیاه گرداند
بهترین خضابات بود و بر ثالیل استعمال کردن قلع کند **بول المعز** گمیز بز نافع بود جهت
درد اعصاب همچنانکه بنوشند و استسقا و سقوط کردن و جهت استسقا آشامیدن آن مفید
بود **بول البقر** بهترین گمیز گاو نر بود بهق را زایل کند و خارش را نافع بود و اگر
با مرکب دارند و در گوش چکانند درد گوش که از سردی بود زایل کند و چون از آن
بنشینند در معده بپرد که از بواسیر بود سود دهد **بول الجاموس** گمیز گاومیش
چون مو و صبر بدان بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش که از سردی بود ببرد
بول الخنزیر البری گمیز خوک صحرایی سودمند بود جهت سفیدی چشم و سنگ مثانه بریزاند
بول الحمار گمیز خر گویند چون بیاشامند درد گرده زایل میکند **بوکش و رشیدا** شاعیت
که از ارمن می آورند و آن نباتیست که بجبال آن می گویند و شیلف سایر غطا کردن
بر ورمهای گرم و بواسیر نافع بود و دیلم و مبرد بود و بر بثرها طلا کردن سودمند بود

وطبیعت وی سرد وخشکست در آخر درجه اول رازی گوید چون با آب عنب الثعلب
بر نقرس طلا کنند منفعتی عظیم بدهد و بدل آن حضض بود یا شیاف مامیثا **بهار**
اقحوان است و گفته شد **بادرنج** رنف گویند و ضوبران و عطفل نیز خوانند
و آن گل بید بلخی است بپارسی بیدمشک خوانند و بتازی گلکوش و بکرمان گربکو
طبیعت آن معتدلست تطویل کردن محلل نفع بود از هر عضو که باشد و بوییدن
آن محلل ریاح غلیظ بود از سر و شکم برآید و محرور را نافع بود و در کسر کار
بجارسه صفرا بود زایل کند و اگر با گنجد بپرورند با دام نفشه و روغن
از وی بگیرند روغنی خوشبوی بود و در صنعت ادهان سفعت وی گفته شود
و اگر بعوض گنجد با دام کنند لطیف بود **بابونج** بابونیان است و گفته شد **بادام**
بلبان عصفر است و گفته شد **باقلی الحجر** حار الضفادع است و گفته شود
بهمن دو نوع است سرخ و سفید بهترین آن سفید بود و طبیعت آن گرم و خشکست
در دوم و شیخ گوید گرمست در دوم و تر است خفقان را نافع بود عظیم و دل را قوت دهد
و منی بیفزاید و باه را برانگیزد و فربهی آورد و سنگ مثانه بریزاند و در تقویت
دل نظیر ندارد و مقدار شربت از وی یک درم بود و اسحق گوید مضر بود بسفل و مصلح وی
انیسون بود و بدل وی بوزن وی تودری و نیم وزن وی لسان العصافیر **بنفسج**
بنفشه است و گفته شد **بیض** بهترین وی تازه بود از مرغ خانگی و زرده
وی فاضلتر بود و باید که نیمبرشت کنند و صنعت نیمبرشت آنست که اگر با پوست
در دیگ آب جوشان اندازند سیصد بار بشمارند و اگر بی پوست بود صد بار
بشمارند و بعد از آن بردارند و زرده آن گرم و تر بود و سپیده آن سرد و
تر و با هم معتدل بود در گرمی و سردی و تر بود و غلیظ نیمبرشت زود تر هضم
شود و غذا بهتر دهد جهت حلق و سینه و سیل نافع بود و باه را زیادت کند و زرده
وی بریان کرده قابض بود و چون با عسل بر کلف طلا کنند زایل کند و سوختگی
آتش را نافع بود و منع ورم بکند و در حقنه جهت قرحه امعا سودمند بود و سوختگی
که از آب گرم بود به نشم بدان بمالند نافع بود و جراحت خصیه و مقعد نافع بود و اگر
در سرکه بپزند [illegible] دهد قطار را نافع بود اما دیر هضم شود خاصه
منعقد آن و اگر ادمان خوردن وی کنند کلف آورد و مطبخ وی بد بود
سنگ کرده تولد کند و تخمه آورد و قولنج و اصلاح آن بود که فلفل و زیره با آن
خلط کنند و بعد از آن انجبیل بر بالا خورند و سپیده آن اگر در گوش چکانند که
ورم گرم بود [illegible] و درد ساکن کند و اگر بر سوختگی آتش بمالند سود

دهد و اگر صوف بدان ترکنند و بر چشم نهند درد چشم که از گرمی بود ساکن گرداند
و چهار درد چشم بغایت نافع بود در چشم چکانیدن و اگر تخم مرغ نیمجان خام بیاشامند
گرفتگی آواز را نافع بود و نیم گرم آشامیدن قرحه مثانه و امعا را و خشونت سینه
و نفث دم و نزله را سودمند بود **بیض الاوز والنعام والبط** خایه مرغابی و شتر
مرغ و بط بهترین آن تازه بود نیمبرشت معتدل بود در گرمی لیکن غلیظ بود و
مضر بود بمعده و ریاح و دوار و مصلح آن سعتر و نمک بود **بیض العصافیر** بیضه
گنجشک باه را زیاده کند بیشتر از همه بیضها این عمل کند **بیض الحجل** نیکوترین
بیضه کبک تازه بود و لطیفتر از بیضه مرغ خانگی بود نافع بود جهت [illegible] و بیضه
تذرو و مرغ خانگی و کبک مقوی دل و [illegible] اوصاف ثلاثه باشند و مضر بود
باصحاب کبد و مصلح آن شلث بود **بیض الحباری والقلق** خایه [illegible] بغایت نیکو
بود **بیش** بدترین زهرهاست و در غایت گرمی و خشکی بود و بیرونی
نافع بود برص طلا کردن و جذام با ادویه دیگر و وی سم قاتل هلاک بود
بمقدار دانگی کشنده بود و تریاق وی بیش موشست و فادزهر با مسک و جدوار
و وی از سم افعی زود تر نفوذ کند و قرون سنبل نوعی از آنست و گفته شود
بیش موش بیشا بدجاست و گفته شد اما بیش موش حیوانیست مانند موش
که معروفست بفارة البیش و در زیر درخت بیش جای دارد و نافع بود جهت برص و جذام
و تریاق بیش بود و افعی و هر زهر که باشد والله اعلم واحکم بالصواب

باب التاء **تانبول**

تانبول نیز گویند و تنبول گویند و آن ورقی است مانند ورق نارنج و در دریابار بسیار
باشد و بسیار خورند و در طعم بنزدیک قرنفل بود جهت درد دهن سودمند بود و بوی
دهان خوش کند و اشتها طعام باز دید کند و باه را قوت دهد و دندان را سخت کند
و نشاط آورد و بدن را قوت دهد و خون بن دندان باز دارد و معده و دندان
و بن دندان را قوت دهد خاییدن وی و صاحب منهاج گوید طبیعت وی سرد است در اول
و خشکست در دوم قابض و مجفف بود و شریف گوید گرمست در اول و [illegible] در دوم
قوت جگر ضعیف بدهد و چون بخورند و بعد از آن آب بیاشامند نفس
را خوش کند و وحشت زایل کند و اهل هند بعوض خمر بعد از طعام تانبول خورند
نفع بود و غم زایل کند و باید که با کلس صدف و [illegible] داکی و باره فوفل خورند
و اگر بی کلس که در هیچ طعم وی ننمایند و نفع نبخشد و تنبول خمر اهل هند است و رازی
گوید بدل وی قرنفل خشک بود **[illegible]** حاضر است بزبان اهل بربر و درانح

گفته شد تالسفیس حرف است و گفته شود تاکوب بزبان بربری فرفیون
است و گفته شد تاغندست بزبان بربری عاقرقرحا است و گفته شود
تبن مکه اذخر است و گفته شد تبر ذهب است و گفته شود تخ کباب
و گفته شود تدرج بپارسی تذرو خوانند گوشت وی بهترین گوشت مرغها
بود در منفعت مانند دراج بود و گوشت وی گرم بود دماغ و فهم را زیاده کند و در
خواص ابن زهر آورده است که زهرهٔ وی چون بدان سعوط کنند خبل و وسواس
زایل کند و چون گوشت وی بریان کنند و سه روز گرم بخورند ان زحمت زایل
کند ترمس باقلا مصری خوانند و شامی گویند و بهترین وی سفید فربه بزرگ
بود طبیعت وی گرم است در اول و گویند در دوم و خشک است در دوم کلف و
بهق و برص زایل کند و ریشها و دانها که بر روی پیدا شود و خنازیر و صلابات
بعسل و سرکه طلا کنند نافع بود و آرد وی چون با عسل بیامیزند و بلیسند یا با سرکه
بیاشامند کرم را بکشد در شکم و آرد وی چون با سرکه ضماد کنند بر عرق النسا سودمند
بود و آرد وی بگدازد چو باب بر ورمها گرم طلا کنند نافع بود و چون با سرکه بپزند
و بر آتش فارسی ضماد کنند سودمند بود و ریشها که در سر بود و ریشها پلید و چرک
و در ابتدا بهق و آثارها که در بدن پیدا شود و دانها نافع بود و چون با مر و عسل بیامیزند
و وزن نخود برگیرد و بیاشامد حیض براند و بچه بیندازد و آرد وی نشسته را اصلاح
گرداند و هر اثری که بود از زخم و غیر آن ببرد و سده سپرز بگشاید و جگر خاصه
چون با عسل و سرکه و سداب بپزند و چون بکوبند و با سرکه بیاشامند غثیان
ساکن کند و مقدار شربتی مستعمل بود و طبیخ آن کرم را بکشد و بر ناف کودکان طلا کردن
همین عمل کند و اگر با تخ بادزیون بجوشانند و گویند که جرب داشته باشد بدان
بشویند البته زایل کند و اگر آب بجوشانند و بیاشامند بول براند و شکم ببندد
و ابن ماسویه گفته که شرب آن نه شکم براند و نه ببندد و بد بود و دشخوار هضم شود و خلطی
خام از وی حاصل شود در عروق چون تمام هضم نشده باشد و چون تلخی از وی بیرون
کنند غلیظ بود و دیرتر نفوذ کند و آنچه تلخی داشته باشد زودتر از معده بگذرد
و باید که با سرکه یا سکنجبین یا نمک و صعتر یا انجدان خورند و جالینوس گفته بدل آن
در طلا دو وزن آن باقلا بود و گفته شد بدل آن مودی است و گفته اند بدل آن
تخم ارمنی است و چون با سرکه بپزند و بر مفاصل سر ضماد کنند نافع بود و ورمهای
بلغمی تحلیل دهد و در خواص ابن زهر آورده است هر دانه که فرد آن بسیار داشته
باشد و فرد آن بسیاری کند خوانند چون بطبیخ ترمس بشویند زایل کند و جرب

چارپایان و شریف که چون بستانند و بلغور کنند و پوست وی جدا کنند و در دیگی
مسین شیر تازه بران ریزد چندانکه از آن بپوشاند و بجوشانند تا شیر نشف کند پس آن
مانند وی روغن گاو بر سر وی کنند و بجوشانند تا منعقد گردد و از آن ضماد
کنند مسهل مره صفرا و مره سودا و خلط خام لزج بود پس اگر خواهد که مسهل مره صفرا
بود در خرقه کنند گرم کرده و برابر پستان ضماد کنند اسهال صفرا کند و اگر سودا خواهد
بر دل ضماد کنند و این ضماد از اسرار طب نکوست و این معالجه جهت طفلان و پیران
که تحمل داروی مسهل نداشته باشند کنند و مجرب است تربد بهترین آن صلبی بود
سپید مدور مصمغ مجوف و در سودن سپیدتر گردد و زود کوفته شود و بر سر
وی صمغ بود و کهن و باریک نبود و سطبری میان خنصر و بنصر بود چون بکوبند
و بپرند هیچ ریشه بر سر وی بر وی بزن نماند و سنگ سوراخ نبود و باید که بوقت سحق
کردن اول بتراشند و بروغن بادام چرب کنند آنگاه بکوبند طبیعت وی گرم
و خشک است در سیوم نافع بود جهت مرضهای عصبانی و مسهل بلغم بود تمام و اندکی
از خلط سوخته از بهر دو ورک و ماسرجویه گفته که مسهل اخلاط غلیظ لزج بود و واضح
است که تنها مسهل بلغم رقیق بود و اگر تقویه کنند مسهل بلغم غلیظ بود و استعمال
کردن وی پیوسته که جفاف در بدن پیدا کند و مضر بود بامعا و بعد از آنکه خرد
کرده باشند و بروغن بادام چرب کرده کثیرا اضافه کنند و اگر تقویه وی بزنجبیل
کنند مسهل بلغم غلیظ و خام بود اما تنها مسهل غلیظ نبود و تربد زرد و سیاه زهر
بود مانند خربق سیاه و غاریقون سیاه و مداوای کسی که آن خورده باشد
مانند مداوای کسی که خربق سیاه خورده باشد کنند و بهترین شکر کنند و تربد سپید
مجوف خالص مصفی کرده شد نافع بود جهت درد مفاصل که بلغمی بود و رحم را
پاک گرداند تنقیه تمام خوردن و حقنه کردن نافع بود جهت درد آن نزدیک
حیض آمدن و نافع بود جهت درد پشت و دماغ را پاک کند از بلغم لزج و مفلوج و مصروع
را نافع بود و سپرفه که از رطوبات معده بود سود دهد و علامت این زحمت
آن بود که خداوند سپرفه بباید که قی کند با خلط لزج بباید بعد از آن ساکن شود
و اگر با هلیله کابلی خلط کنند و ابی نافع بود مصروع را و بدل آن نیم وزن آن
غاریقون و دو انگیزان صبر و دانگی از آن حنظل و گویند بدل آن مس است و صاحب
جامع در مفرده آورده است که بدل آن پوست بیخ درخت توت است بوزن
آن و شده تی از تربد از نیم یا کدرم بود ترنجبین بهترین وی تازه سفید بود
طبیعت وی معتدلست در حرارت و گفته اند میل بحرارت دارد و لطیف است

بود و در وی رطوبتی بود و لین بود نافع بود جهت بهار گرم و سپید فه و سینه را نرم
گرداند و تشنگی بنشاند و مسهل صفرا بود برفق بخاصیت و گشنیزی از وی آنده
درم تا بیست مثقال شاید و اسحق گوید مضرات سپرز و مصلح وی آب تمر هندی
بود و گویند بدل آن ها الحاج با قند بود و گویند جو آب و قند و گویند بدل آن
شیرخشت است **تراب الیق** کنگر رواست و گفته شود **ترنجان** بادرنجبویه
است و گفته شد **تریامان** غافت است و گفته شود **ترفاس** کماه است
و گفته شود **تراب الهالک** شک است و گفته شود **تریاق روستاییان**
ثوم است و گفته شود **تریاق ترکی** مومیایی است و گفته شود
تریاق الحیة در کنج چشم گاو کوهی و بز کوهی پیدا شود و از آن گاو کوهی نیکوتر باشد
و در صفت ایل گفته شد و شیرازی انار ... برام خوانند **تریاق فارسی** حجر
البقر است و گفته شود **تشمیزج** بپارسی چشمیزج گویند و چاکسو خوانند و
ابل حجار شمه گویند و شیرازی چشمک و بلفظ دیگر اطریلبس گویند و جهه الیهود
نیز خوانند اما جهه الیهود اسم سونیز است و طبیعت تشمیزج گرم و خشک است و قابض
بعقه درد چشم را نافع بود بغایت و ابو سهل آورده است که چون بغایت سحق
کنند تنها و بجریر بندند و بر ریش قضیب کنند زود نیک شود و مجرب
و بهترین وی آن بود که فربه بود و بغایت سیاه و براق بود **تشتیوان**
دشتیمز نیز خوانند و آن بسفایج است و گفته شد **تفاح** بپارسی سیب خوانند
و معتدلترین وی شامی بود بعد از آن اصفهانی پس توقاتی و ملیطی و آنچه نفخ بود
بد باشد و همچنین نارسیده و نفخ سرد و تر بود و آنچه ترش بود و قابض سرد
و غلیظ بود و آنچه شیرین بود میل بگرمی دارد و آنچه ترش بود و نه قابض بود سرد
و خشک بود و شیرین که رسیده بود معتدل بود در حراره و برودة و بصری گوید
شیرین گرم و تر بود در اول و ترش سرد و خشک بود و آنچه مز بود معتدل بود در
سردی و تری منع فضول بکند خاصه ورق آن و تفاح مقوی دل بود و منفخ بغایت و
ربع را لطیف گرداند خاصه شامی و قوه معده ضعیف بدهد و اگر در میان خمیر پیاز
کنند سودمند بود جهت قلة شهوة طعام و نافع بود جهت گرم و درد و سطاریا و سوییق
وی مقوی معده بود و منع اسهال کند و سموم را نافع بود و تفاح شیرین چون تجربه کنند
و بر چشم نهند که درد کند ساکن کند و تفاح ترش تشنگی بنشاند که از صفرا بود و وی
باز دارد و طبیعت ببندد و رازی گوید تفاح مقوی معده بود و مجرور را نافع بود
اما بطی الهضم بود و منع و اول آن بود که چون از وی نفخی در معده یابند آب سرد و

و طعام ترش بر سر آن بخورند بلکه شراب خورند و ورق اسفیداج و طبیخات خورند
و اطبا گویند بخاصیت نسیان آورد و سیب ترش خلطی سرد لطیف از وی
حاصل شود و سیب مز خلطی معتدل و آنچه عفص بود خلطی غلیظ از وی حاصل
شود و شریف که چون ورق وی بکوبند وزن ده درم از آن ماشا منو زهرها
گرم و گزندگی جانوران بکند و شراب وی جهت گزندگی عقرب و هر زهر گرم که باشد
نافع بود و تقویت معده تمام بدهد و سیب نارسیده مولد عفونات و تبها بود
و آنچه بر درخت رسیده شود نیک بود و آنچه نه بد بود و مجموع میوه‌ها چنین باشد
و ادمان خوردن وی درد اعصاب احداث کند خاصه آنچه ریعی بود و آنچه ترش
بود و دفع مضرت آن بجوارش نعناع و گلقند کنند و در خواص ابن زهر آورده است
که بوییدن وی سودمند بود جهت موسوسان و منبولان و قوه دماغ بدهد و اما
خوردن وی ریاح در عروق احداث کند و اوجاع در عضلها و باشد که ابل کشند
از بهر آنکه چون هضم شود و چیزی که از وی حاصل شد بعضی منحل شود بریاحی
لطیف در عروق و بعضی در عضلها و چون تندی در عروق پیدا شود اگر آن بود
که بشکافد و چون شکافته شود در عضلها ریزد و سبل پیدا کند و محال ...
تفاح الارض بابونج است و گفته شد **تفاح بری** زعرور است و گفته شود
تفاح الجن ثمر یبروج است و گفته شد **تفاح ارمینی** مشمش است و گفته شود
تفاح فارسی خوخ است و گفته شد **تفاح ماهی** اترج است و گفته شد
تفسیا تافسیا است و گفته شد **تقدة** کزبره و کسبره خوانند و گفته شود
تقده زیره رومی است بپارسی کرویا خوانند و گفته شد **تملول** قنابری است
و گفته شود **تمتم** سماق است و گفته شود **تمر** بپارسی خرما گویند طبیعت آن
گرم و تر است در اول و گرمی وی زیاده از تری بود و منی بیفزاید و صداع آورد
و دعانا و بن دندان تباه کند و خونی غلیظ از وی حاصل شود سینه و شش و
روده را نیکو بود و بسیار خوردن صداع و سده و قلاع و خناق و درد دندان
آورد و مصلح آن بادام و خشخاش بود و بعد از آن سکنجبین ساده خوردن و چون
در شیر تازه خیسانند و بخورند بغوطی تمام آورد و اگر ادمان کنند در زمستان خاصه
دارصینی قدری کوفته در شیر اندازند بدن را فربه کند و باه را زیاده کند و لون نیکو
گرداند بغایت و خراجهای سپید را خراجه در دشت و ورک نافع بود **تمر**
هندی حمر خوانند و صبارا هم گویند لطیفتر از اجاص بود و رطوبه کمتر و بهترین وی
زرد تازه بود و بغایت ترش طبیعت آن سرد است در سیوم و گویند در دوم و خشک

الرئیس که سرد و خشک است در سیوم و ماسرجویه که سرد است و در وی رطوبتی بود
مسهل بود و جهت قی و تشنگی و تب و غشی و کرب نافع بود خاصه چون خواهند که
طبیعت نرم دارد و شربتی از طبیخ وی نیم رطل کتابت بود و گویند مسهل اخلاط محترق
بود و حکه را نافع بود آشامیدن و جهت قلاع مضمضه کردن و خفقان را سودمند
بود چون از گرمی بود و دانه وی جهت جرب مستعمل کنند اما تمر هندی مضر بود به سرفه
و سینه و مصلح وی شراب بنفشه و خشخاش بود و بدل وی آلو سیاه **تمساح** به پارسی
نهنگ خوانند سرگین وی جهت سفیدی کهنه و نو که در چشم بود به غایت مفید بود و پیه
وی جهت گزیدگی وی ضماد کردن در ساعت درد بنشاند و چون بگذارند و در گوش
چکانند درد گوش را نافع بود و اگر بدان ادهان کنند گری زایل کند و در خواص
ابن زهر آورده است که اگر بر صاحب تب ربع ببندند نافع بود و شریف که پیه
وی چون بگذارند با دهن گل در پشت و گرده را نافع بود و باه را زیاده کند
و چون وی را با بلیله و آمله خلط کنند و بر سفیدی طلا کنند لون آن باز لون اندام گردد
و بر پیشانی طلا کنند و صداع عتیق در دو شقیقه را نافع بود و گوشت وی چون با سفیداج
برند و کسی که لاغر بود بخورد فربه شود اما غلیظ بود و زهره وی چون در چشم کشند
سفیدی زایل کند و جگر وی چون بخور کنند در سبب مجنون جنون از وی زایل شود
و اگر دندان وی که از جانب راست بود برگیرند و بر بازوی راست بندند مجامعت
را قوه دهد و محرک تمام بود باه را و در خواص ابن زهر آورده است که همه حیوانات
فک زیرین ایشان در حرکت باشد الا تمساح که فک زیرین و پیه وی با موم چون
گرم کنند و فتیله سازند و برافروزند در نهری پیش ضفادع قطعا آواز نکنند مادام
که آن افروخته باشد و چون طوف کنند با پوست وی در بیرون قریه بسیار آیند
بر سطح و دهلیزان قریه دران دیه تگرگ نبارد و اگر پیه وی در پیشانی گیلی بمالند که
شرابی گیرش با غوغ گویند هر غوغ که برابر وی آورند از وی بگریزد و اگر چشم
وی بگیرند وقتی که زنده بود و بر مجذوم ببندند نافع بود و آن علت زایل کند و را
نگیند که زیاده شود **تنبول** را تنبول خوانند و گفته شد **تنکار** دو نوعست
معدنی و مصنوع طبیعت آن گرم و خشک است لطیف نافع بود جهت درد دندان و
کرم آن بکشد و از خوردن باز دارد بخاصیت و جلا آن بدهد و آنچه مصنوع بود صنعت
آن چنین نوعست یک نوع که بکنند شود یک جزو و یک جزو ملح و بوره سه
جزو و اگر نطرون کنند بهتر باشد و شیر گاو یا گاومیش آن مقدار که در آن بپوشاند
بر آن کنند و بجوشانند تا بسته شود بعد از آن با آفتاب بیاویزند تا خشک

شود و آنچه معدنی بود از چشمه بیرون آید و آن دو نوعست یک نوع بنمک ماند
و یک نوع به برف آنچه بریده باشد آن را نمک خوانند و آنچه نبریده باشد آن را تنگ
خوانند و باید که به روغن چرب کنند و در جایی که باد در راه نیابد نگاه دارند تا نبرد آن را
تنگ خوانند و آن نیکوتر بود **تنوب** صنوبر کوچک است و گفته شود و از وی
قطران گیرند و رفت و تخم آن را قصم قریش خوانند و مبوش نیز گویند و گفته شود
توث حلو فرصاد خوانند به پارسی توت سفید گویند و قایم مقام انجیر بود در
انضاج الا وی غذا بد دهد و معده را بد بود و خون فاسد از وی متولد شود
و بهترین وی بزرگ شیرین بود و طبیعت وی گرم است در اول و تر است در دوم
و گویند سرد است در اول و چون بخورند زود از معده بگذرد اما دیر از روده بیرون
رود و بول براند و معده را بد بود و بهترین آن بود که پیش از طعام بخورند و بعد از آن
سکنجبین بیاشامند و ورق آن و ورق انجیر سیاه و ورق انگور با آب باران بخیسانند
و موی را بدان بشویند سیاه گرداند و چون بکوبند و با زیت بیامیزند و بر سوختگی
آتش ضماد کنند نافع بود و اگر بطبیخ ورق وی مضمضه کنند درد دندان را ساکن گرداند
و طبیخ پوست وی همین عمل کند **توث حامض** معروفست بشامی بهترین وی سیاه
بزرگ بود و نارسیده وی خشک کند قایم مقام سماق بود و طبیعت وی سرد و
خشک بود در دوم و گویند تر است و گویند خشکی وی در اول است و در وی قبضی
بود و ورم دهان و حلق را نافع بود و ورق وی حناق را نافع بود و عصاره
وی خشک کرده ریشها بد را نافع بود و خشک کرده وی شکم ببندد و دوسنطاریا
را نافع بود و پوست درخت وی تریاق شوکران بود و آب ورق وی مقدار
یک درم چون بیاشامند جهت گزندگی رتیلا را نافع بود و خوردن وی مغص آورد
و مصلح وی اطریفل کوچک بود و اسحق گفته مضر بود به شش و مصلح وی انار بود
توث وحشی توث العلیق است بشیرازی توت سیه گل خوانند و در علیق گفته
شود **تودری** تودریج گویند و بزرالهوه و مقیصه نیز گویند بشیرازی تدری
خوانند و باصفهان قداحه و گیلان ماز درخت و به تبریزی ورینه طبیعت آن گرم
در دوم و خشک است و عیسی گفته تر است در اول و تودری چهار نوعست زرد و
سفید و سرخ و گلگون بهترین آن زرد بود و سودمند بود جهت سرطانات که ریش
شده باشد با عسل و آب طلا کردن و اگر با آب بیامیزند و بر سرطان باطن ضماد
کنند و ورمها صلب و ورمها بن گوش و صلابه نقرس نافع بود و ریشها که در
چشم بود پاک گرداند چون با عسل در چشم کشند و چون در شراب ریزند و بیاشامند

وپاشامند باه را زیاده کند واکر در لعوق کنند نافع بود جهة خلطهای غلیظ لزج که
در سینه وشش بود **توتیا** انواعست بهترین ان هندی بود بعد ازان زرد بعد ازان
کرمانی سنک طبیعت ان سرد است در اول وخشکست در دوم وچنین کویند دوست
وانچه شسته بود فاضلترین مجففات بود ریشها را نافع بود حتی سرطانات ودرد
چشم را نافع بود ومنع فضول بد که در عروق چشم ار ینفود در طبقات بکند خاصه مغسول
وی که صحت چشم نکاه دارد ودر مرهم جهة ریش قضیب وخصیه بغایت نافع بود
ومقعده وزخمهاء ان وکویند بدل ان بودن ان شادنه ونیم وزن آن توبال
بود وکویند بدل ان سرطان بحری بود صفت غسل ان بکیرد توتیا کوفته
وباب ساییده ودر صره بندد که تنک باشد نه تخانت ودر ظرفی کنند وآب
باران برسران کنند ودراب بجنبانند بس انچه رقیق لطیف بود باآب بیرون
آید وانچه غلیظ ورمل وسنک بود در خرقه بماند بعد ازان آبرا در ظرفی دیکر کنند ودیکر
اب برسر توتیا کنند همچنان اول ودیکر همان عمل کنند بعد ازان آبها برکیرد وتوتیا
ادوی بکیرد واکر رملی در بن آن باشد بیندازد وتوتیا خشک کنند واستعمال کنند
تودریتون تخم کویی است ودر سفرکران کفته شد **توبال النحاس** لطیف ازمس
سوخته بود وان جون مس تافته کوبند ازان میدر فتد وبهترین ان قبرسی بود
سیاه که میل بسرخی داشته باشد ورقیق بود مانند کستی واولی آن بود که بیش از
سحق چند نوبت بشویند جون خواهند که در دارو چشم بکار برند وطبیعت ان
کرم وخشکست در سیوم قابض بود کوشت زیاده بخوارد وخشونة اجفان سودمند
بود وتاریکی چشم زایل کند وجلا بدهد واولی ان بود که حدة وی بنشاسته بشکنند
وخاصیت وی در اسهال بلغم وآب زرد است وآن چنان مستعمل کنند که نیم مثقال
سحق کنند ویا یک مثقال علک البطم حب سازند وفرو برند مسهل بلغم بود وبقیه
وکویند یک مثقال ماء العسل بدهند همین عمل کنند اما بعد ازان قدری سکر که بیاسایند
تا در اندرون نماند **توبال الحدید** اقوی ترین توبالها بود وجون آهن سرخ شده
کوبند ازان در فشند وان مجفف مقبض بود ونافع بود جهة ریشها بد **توبا ملون**
نوعی از تیوعاتست وانرا عنقا خوانند وورق وی مانند ورق کبر بود کرد شکل
وشاخها داشته باشد وجون بشکنند شیر بسیار ازوی روانه کردد وبغایت تلخ
بود **تین رطب** انجیر تر بهترین آن وزیری بود بوست باز کرده بعد ازان
انجیر میل بسفیدی دارد بعد ازان سرخ بعد ازان سیاه وطبیعت آن کرم بود
اندکی وکویند کرم است در اول یا در ابتداء درجه دوم وتر است در دوم وخام وی

بروی مایل بود ودروی جلایی بود وبرثالیل ضماد کردن وبهق نافع بود و
انجیر رسیده غذا بهتر از جمیع میوها دهد وزود ترکذرد ونفخ آورد وصرع را
نافع بود وخشونة حلق وسینه را نیکو بود وتشنکی که از بلغم شور بود ساکن
کرداند وکرده ومثانه را سود دهد وازریک وهرچه باشد باک کرداند وخاکستر
چوب وی در وسطار نافع بود واسهال را خوردن وحقنه کردن مقدار یک حبه
درم ولبن وی سودمند بود جهة کزیدکی سک دیوانه ودر ریشها که رطوبه ازوی روان
بود نافع بود وهمچنین ورق ان با کرسنه وشراب بر کزیدکی ابن عرس طلا کردن
سودمند بود وخوردن انجیر ایمن باشند از سموم وقضبان وی جون با کوشت
کاو صلب بپزند مهرا شود وانجیر طبیعتی دارد وورق ان طبیعتی وچوب آن
طبیعتی ولبن ان طبیعتی وورق ان سخنی قوی بود ولبن وی حادی لطیف
ولبن وی خون که بسته شده ببندد وآن بسته بکشاید مانند انفحه واکر بر
صوف نهند ودر بن دندان کیرند از خوردن باک کند ودر چشم کشیدن با عسل
جهة ابتداء نزول آب نافع بود وانجیر در وی نفخی بود ومولد شپش بود ومعده را
بد بود ومصلح وی سکنجبین ساده بود که بعد ازان بپاشامند یا شراب اترج یا
ریباس وغذایی که خورند باید که تری در وی بود وابن مولف که کویند که بروزکار
نوح علیه السلام همه درختها تباه شد مکر انجیر وازهمه میوها چیزی بقیه مکر انجیر وورق
ان کویند زهری قاتل است ودر خواص آورده اند که اکر شاخ درخت انجیر سیاهی
در مکه آب نهند بس بکارند انجیر بغایت شیرین بار آورد **تین یابس** انجیر خشک
بهترین وی زردی بود وطبیعت ان کرمست در آخر درجه اول ومعتدل بود در تری
وخشکی لطیف بود ومنضج ومحلل بود ورمهاء صلب ضماد کردن نافع بود ودیابیق
را نفخ دهد وصرع را سودمند بود وخشونة حلق وسینه وقصبه شش را موافق بود
وشراب وی سرفه کهن را نافع بود وسده جکر وسپرز بکشاید وکرده ومثانه را
سودمند بود وخورنده وی ازسم ایمن باشد وجون باب وی جوشانیده غرغره
کنند خناق را تحلیل دهد ونضج ان بدهد وبکشاید وخوردن وی خونی بد ازوی
متولد شود وادمان خوردن وی شپش در بدن بیدا کند وسر در زاج را نافع بود
ودرد پشت وتقطیر البول را نیکو بود وسحق کرده بود وانعاظ آورد وشکم براند
وسینه وشش را از اخلاط باک کند ومضر بود جهة جکر وسپرز که متورم بود وادویه
آن بود که با مغز کردکان ومغز بادام خورند وجون با فوتنج وسعتر وحاشا بخورند
کرده ومثانه وسینه را باک کند وجون یک رطل ازوی با بر که شراب خرنوب بیاشامند نزد ر

بعد ازان بر سبز ضماد کنند نافع بود و اگر هم با ماد جهار انجیر در رسد که خو بسایند
جا بجه دکر رفت نخورند سبز را بکدازاند وضماد کردن نافع بود بغایت و جالینوس که
بدل وي در انضاج حب صنوبر است والله اعلم بالصواب

باب الثاء تافسیا

تفسیا نیز کویند و ننتون هم خوانند وان صمغ سداب کوهی است و کویند صمغ سداب
بری و سداب بری حرمل است و کفته شود و سداب کوهی برک ان بحرمل ماند
لیکن درازتر و بهن تر بود و شاخ وي دراز بود و بوي عظیم منتن دارد و تخم ان
بشکل تخم سداب بود و طبیعة وي بغایت کرم بود و محرق و تلخی قوی بود و
مجفف و در وي رطوبتی فضلی بود و کویند کرمی وي در سیوم بود و مسهل و منضج
و منقی بود و جذب بغایت کند از عمق بدن و موي بر وياند و بوست بیخ وي تر در داء
الثعلب مالند بغایت نافع بود و استرخاء نقرس و مفاصل سرد بغایت سود مند
بود و حقنه کردن جهة عرق النسا نافع بود و برعث دم و فضول طلا کردن و
مقدار شربتی از وي در استسقا نیم درم بود با ماء العسل و مسهل و مقی بود و اگر زیاده
ازاین بود نعل مطبع بیند و ورم زبان و قراقر و سوزش حلق و معده کند
و وي و باشد که غشی و ضیق النفس بیدا کند علاج وي قي کنند بس شیر و شکر و جلاب
بدهند و غرغره شیر تازه و روغن کل و ازادو به تخم سداب نغایه نافع بود و این از
خاصیت است و جالینوس که بدل وي در داء الثعلب حرف است و وي مضر بود
بثانه و الات بول و مصلح وي حب الاس و بلوط بود تامر دحرج خوانند وان لوبیا
و کفته شود ثالسقیس حرف بابلی است و کفته شود ثاقب الحجر بسفایج
است و کفته شد ثدی بپارسی بستان کویند و ضرع بستان جهار بایان بود و
ثدی ازان ادمی کوشت و کلی بود و شیر بود و طعم وی شیرین بود بهترین ان بود
که از حیوان معتدل کیرند طبیعت ان کرم و تر بود و کویند مزاج وي بسردی مایل بود
و غذایی صالح بود و شیر زیاده کند اما مولد بلغم بود و در وي علك بود و مصلح وي
سعتر و نمک بود ثعلب بپارسی روباه کویند جون باب بزند و بر مفاصل
طلا کنند بغایت نافع بود خاصه بجنان زنده بپزند و زمانی نیک در آب ان نشینند
اما بعد از سقیه این عمل کنند و پیه وي در مفاصل را سود مند بود و درد کوش
جون در کوش چکانند و اکر بدان ادهان کنند کری زایل کند و درد کوش هر دشمن
وي خشک کرده و ساییده بیاشامند بود و سرفه را نافع بود و پیه وي جون در
دهن کیرند درد دندان زایل کند و در دجشم را نافع بود و شریف که پیه وي جون

با بوست تخم مرغ سوخته بیامیزند داء الثعلب را نافع بود و زهره وي باب کرفس
و اشق بکدازند مساوي و سعوط کنند در بینی کسی که ابتداء جذام بود در هر فرو روز
یکبار سعوط کنند بغایت کمال نافع بود و جون اذبی دندان وي در دست کیرد
ایمن باشد از بانک کردن سک و پیه وي جون با زیت انفاق کهن بکدازند
و بر نقرس و مفاصل بمالند نافع بود و بوست وي بغایت کرم بود از همه بوستها
سخن تر بود و مرطوب مزاجرا شاید بوشیدن و محرور مزاجرا نشاید و کسی که سرما
بروي غالب بود شاید و هرچند که موی بروي زیاده بود سخونه در وي بیشتر
بود و ان لباس زنان و بلغمی مزاج و بیران باشند و در خواص ابن زهر اورده است
که پیه وي جون طلا کنند بر بازیانه با جرل و در اندرون هر خانه که بنهند مجموع کیکان
بران جمع شوند ثغادیه در داب است و کفته شود و بلغة اهل شام شام خوانند بپارسی
دستنبو و باصفهان دستنبویه ثفاء حرف است و کفته شود ثمثان لطوابیدون
است و فنا نیز کویند و ان عنب الثعلب است و کفته شود ثلج بپارسی برف
کویند و صفت جمد و جلید در جیم کفته شد ثلج صیني سنکی سفید است که در زرها
بکار برند جهة جلاء جشم و بت دوکی را نافع بود و طبیعت وي سرد و خشک است
ابن بیطار که زهره اسیوس است و در الف صفت ان کفته شد ثمرة العرعر
جوز الابهل است و در ابهل کفته شد ثمرة الطرفا عذبه است و جرنانخ نیز کویند
و کفته شد ثمرة الشوک المصری جلنار است و کفته شود ثمر شجرة الدوم مقل
مکی است و کفته شود ثمرة العلیق توت علیق است بپارسی ار کویند و بیرازی
توت سه کل و در علیق کفته شد ثمرة الکبر شفلح خوانند و ثمرة اللصف و ثمرة
الاصف نیز کویند بشیرازی کورک کویند و شفلح قثاء الکبر کویند و طبیعة ان کرم
در سیوم و کویند در جهارم مشهور جون با سک و سرکه بپزند لطیف بود سده
جکر بکشاید و سپرز و معده را باک کند و طعم را نرم دارد و در کبر منفعت همه کفته شود
ثوم بپارسی سیر کویند و بستانی و بری و کراثی بود ثوم بری اسقوردیون
است و کفته شد و ثوم کراثی مرکب بود بقوة از ثوم و کراث و طبیعة ثوم
کرم و خشک بود در جهارم و کویند در سیوم و در حرارت و بوسته از بصل اقوی
بود و محلل نفخ بود و اب کردش را نافع بود و خاکستر وي با عسل طلا کنند
نافع بود و بر داء الثعلب با عسل و روغن حب البان بیا تیر نفخ و بدان بمالند موی
بر وياند و جرب و قوبا را سود دهد و خوردن وي خام یا بریان کرده یا بجته
حلق را صافی کند و سرفه کهن که از سردی بود سود دارد و خوردن وي

کرم را بکشد مجموع وعلق از حلق بیرون آورد وچون بکوبند وبا سرکه بدان غرغره کنند
وچون در طبیخ ورق وی وساق وی نشینند حیض براند ومشیمه بیرون آورد ونافع
بود جهة گزندگی جانوران وسگ دیوانه ورتیلا وابن عرب عقرب قاطع باشد جهت شرب خوردن
وضماد کردن مطبوخ را نیز نم دارد وبول براند ودرد روده را نافع بود ومقوی کبد
تب بود وفولس گوید معاون باه بود ومنی بیفزاید وقولنج وعرق النسا را نافع بود واما مصدع
بود ومضعف چشم وچون پخته بود حرارت وحدت وی کمتر بود ومصلح وی سرشیر
وروغن بود وگوشت فربه وصاحب تقویم گوید مصلح وی سفته وهلیله بود
وبدل وی ثوم بستانی ثوم بری بود **ثوم الحیه** ثوم بری گویند وآن اسقوردیون
است وگفته شد بعضی از منافع وی ودیگر منفعت وی آنست که مرضها پیدا
وفالج ولقوه وجذام وبرص وبهق را سودمند بود چون با عسل کف گرفته
بیاشامند ودیسقوریدوس گوید برص وجرب وبهق را زایل کند چون بدین صفت
استعمال کنند بگیرند ثوم بری وخرد بکوبند وآب رازیانه تر بگیرند وتخم رازیانه
کوفته وبیخته وعسل کف گرفته ودر حمام مثل نوره طلا کنند در هر سه روز یک بار
وبها کنند تا با عرق فرود آید وبعضی گفته جذام را زایل کند چون بیاشامند
در هر سه روز چهار مثقال با عسل وباقی منفعت وی در سیر در شقردیون گفته شود
ثومشی جاشا است وگفته شد **ثیل** بجیل ونجیر ونجمه خوانند بپارسی پنگیا
گویند وآن نوعی از حشیش است وطبیعت وی سرد وخشک است در اول وگویند
معتدل است نافع بود جهة جراحتها تازه ومنع نزله بکند وبیخ وی وتخم وی منع قی بکند
وادرار بول بکند تمام واسهال باز دارد وتخم وی لعوق سازند سنگ گرده بریزاند
وطبیخ ان ریش مثانه را نافع بود ان شاء الله وتعالی

باب الجیم جادی

کرکم وقرقم ورهقان وخلوق گویند وشعور الصقالبه وآن زعفران است
وگفته شد **جاورس** سه نوع است یک نوع دخن گویند بپارسی ارزن وشیرازی
الم ویک نوع جاورس هندی خوانند وآن ذرة است بپارسی زرت خواه
ویک نوع جاورس گویند بپارسی گاورس وشیرازی کال خوانند طبیعت آن
سرد است در اول وخشک است در سیوم لطیف بود ودر همه جاها بهتر از ارزن
بود وگویند سرد وخشک است در سیوم قابض بود ومجفف معده که سنگ بندد
بول براند وخون بد از وی متولد شود ودیر هضم شود وغذا اندک از مجموع
حبوب دهد وازیشان نان بزنند وبچه بپندارد ومصلح وی آنست که با شیر یاره

برند یا آب سبوس وروغن بادام وروغن گاو یا روغن کنجد وحلوای چرب از بس
آن چون وبدل وی در شکم نشستن سنج بود **جاوزهرج** گاو زهره گویند و
آن حجر البقر است وگفته شد گاو **جاوشیر** بپارسی جواشیر خوانند وگاوشیر
نیز گویند وشیرازی جاخشی گویند وآن صمغ درختیست که ساق کوتاه دارد و
برگ آن برگ انجیر ماند گرد تر وگو جگر وگویند ورق آن برگ زیتون ماند
وقول اول صحیح است که برگ آن گرد است وبرگ زیتون دراز است وساق
وی مانند خیار زه سبز بود وگل وی زرد رنگ بود وتخم وی چون شنبلیه
وتیز بود وصمغ از وی چنان گیرند که ساق وی شق کنند تا صمغ بیرون آید وبهترین
آن بود که بلون زعفران بود وتازه وتیز بوی بود وزود در آب حل شود
واول که از ساق بیرون آید سفید رنگ بود وچون خشک شود زرد گردد
وچون با بسیار بگذارند رنگ شیر بود واگر سیاه رنگ بود مغشوش باشد وغش
آن با شق ومقل کنند وطبیعت جاوشیر گرم وخشک بود در سیوم وگویند
در دوم وجالینوس گوید گرمست در سیوم وخشک است در دوم عرق النسا ودرد
زانو ومفاصل سرد طلا کردن سود دهد وبر دندان خورده بنهند درد ساکن کند
وصداع وصرع را نافع بود ودر چشم کشیدن جلا بدهد وچشم را روشن کند واستسقا
وچکیدن کبد وصلابت رحم را نافع بود وچون با عسل بگدازند وزن بخود برگیرد
حیض براند وبچه بکشد وبگدازد وجرب مثانه وبر ذات الجنب ضماد کردن
نافع بود وبا سوسن بر نقرس ضماد کردن سودمند بود وقولنج را نافع بود و
گزندگی جانوران وسدّه کهن که از خلط غلیظ لزج بلغمی بود سود دهد وبیخ
درخت وی چون بخایند وزن بخود برگیرد بچه بیندازد وترمس چون با آب
بیاشامند حیض براند واگر با زراوند بیاشامند گزندگی جانوران را نافع بود
واگر با شراب بیاشامند درد رحم که سبب آن اختناق بود سودمند بود ومقدار
شربت از وی مابین نیم مثقال تا یک مثقال بود وبعد از آن که در مطبوخ خرنوب
باشند وابن جزله گوید اگر بچه سه ماهه یا چهار ماهه بود ودر شکم بمیرد فتیله از جاوشیر
بسازند وبخود برگیرد زود بیرون آید وجهة صرع ام الصبیان نافع بود واز
وی مضر بود با عصاب صحیح واشتین ومصلح وی جوز بود وبدل وی کبیر
التین بود بوزن وابن جزله گوید بدل آن بوزن آن قنه وگویند یک وزن وی نیم
آن قنه است وگویند بدل آن دو وزن آن صمغ زیتون بود وشیخ الرئیس گوید
ظن من آنست که آتش نرسیدست بوی **جار الکهنه** گویند سنگ الالهات وآن

باشد
نباتیست که در آب روید و نیلوفر ماند و اندکی از آب پیدا شود و طبیعت وی
سرد و قابض بود حکه و جرب و ریشها بلید و ریشهای کهن را نافع بود و بدل آن
بطباط بود **جاشوس** خشخاش زبدی است و گفته شد **جارکون** بسباسه است
و گفته شد **جامسه** باقلا قبطی خوانند و در مصر بسیار باشد و در آبها ایستاده
روید و ساق وی بسطبری انگشت بود و بدرازی یک گز باشد و گل وی مانند
گل سرخ بود و باقلا آن کوچکتر از باقلا بود و چون خشک شود بسیار تر بود
و چون تر باشد بخام و بپخته خورند و پخته آن از خام لطیفتر بود و قابض بود
معده را نیکو بود و آرد وی چون بپاشند بجهت اسهال کهن باز بندد و در
ورش روده را نافع بود و پوست وی قوی تر بود در این فعل **جاکسو** تشنج
است و گفته شد **جبن رطب** بپارسی پنیر تر گویند و بهترین آن شیرین لذیذ
بود که میل بحلاوت داشته باشد و آن شیری معتدل از حیوان صحیح البدن گرفته
باشند و طبیعت آن سرد و تر بود در سیوم و گویند در دوم غذای نیکو دهنده بود
طبع را نرم دارد و منع ورم جراحت بکند و دفع مضرت کسی که مرداسنگ خورده
باشد لیکن سنگ گرده و مثانه پیدا کند و سده و مصلح آن عسل بود باقند و صاحب
تقویم گوید مصلح آن [illegible] است **جبن عتیق** پنیر خشک بهترین آن روغن دار و شیرین
بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم مصلح ریشها بد بود و چون بازیت سحق کنند
سودمند بود جهت تحجر مفاصل ضماد کردن و بیرون آید [illegible] کهنه و چون
بریان کنند شکم ببندد و نیز مولد خلط مراری بود و بدن را لاغر کند و معده را بد
بود و دشخوار هضم شود و تشنگی آورد و سنگ گرده پیدا کند و باید که میان دو
طعام خورند و اگر با مغز گردکان خورند نیکوتر بود **جبسین** جص است و گفته
شود **جلبهنگ** و جیلاهنگ و جلبهنگ و جلهنگ نیز گویند بپارسی چراهنگ
گویند و آن تخم زرد خار است و بیخ وی تیره زرد است و گفته‌اند تخم و ندسیاه است
مغفل وی مانند ثفل خربق بود و بهترین وی هندی بود و خلوق رنگ بود رنگ
شعر گون بغایت خرد بود و دراز قدمقی بود بقیه بلغم و اخلاط غلیظ لزج را
و خطر بود که مقلعه را نافع بود و شربتی از وی از نیم درم بود تا یکدرم و اگر
از این زیاده بود کشنده بود و از خوردن وی غثیان عظیم پیدا شود تا [illegible]
که خفقان آورد و عرق سرد و معالجه آن بقی و آب گرم و حقنه قوی که در وی
شحم حنظل بود و بعد از آن شیر تازه بپاشاند و اگر تشنج پیدا کند [illegible] روغن موم
بمالند و در آب زن نیم گرم نشانند و بدل وی خربق بود **جدوار** بپارسی

ژدوار گویند و بمغولی [illegible] قرفین و بهندی نربسی و آن بیخ است مشابه بسعد هندی
اما بوزن صلبتر و ثقیلتر از وی بود و بهترین وی آنست که چون بشکنند رنگش
بنفشی باشد و آن هندی است اما آنچه ختائی است بزرگتر و بهتر می باشد و اگر رنگش
بنفشی و آنچه هندی است اگر بسیاهی گراید و در زمین هند کوهیست که آنرا قراجل
میخوانند کوهی عظیم است و در این طرف کوه اهل هندی باشند و آن طرف مغول
از جمله خطاییست این بیخ آنجا می روید و آنرا نربسی از بهر آن میخوانند که
زهریست که آنرا بس میخوانند و این بیخ پازهر ویست هر دو در یک موضع می رویند
و چون این بیخ بپهلوی وی میروید قوت زهر آن بس باطل می شود و اهل آن
موضع آن بس میخورند زیان نمی دارد و اگر این بس جایی دیگر میروید که جدوار
این بیخ جدوار نیست زیان کشنده است و بس را بمغولی بیش میخوانند
بدترین مجموع زهرهاست تا بحدی که تریاق فاروق با سمیت آن مقاومت
نمی تواند کرد و در شهر ملتان شخصی بمقدار نیم مثقال بیش بخورد فی الحال لبهای
وی آماسیدن گرفت و چشمهاش از جای بخاست و بی خود شد مقدار نیم مثقال
جدوار صلایه کردند و با یک کاسه شیر بوی دادند بعد از یک ساعت قی کردن
آغاز کرد با نواع رنگها چنانچه حاضران از بوی آن مصروع می شدند باز بخود آمد
دیگر بار نیم مثقال جدوار صلایه کردند بشراب انگوری و بوی دادند باز قی
کردن آغاز کرد بعد از آن خواب بروی غلبه کرد چون در خواب رفت
عرق بسیار کرد چون بیدار شد غذا طلب کرد و از آن زهر قاتل خلاص یافت
باذن الله تعالی و خواص این دارو بسیار است اولا با زهر آن بیش است
که ذکر کرده شد دیگر در اعمال سجستان که از زمین گرمسیر است مار قاتل می باشد
شخصی را مار بگزند بمقدار نیم مثقال با شراب بسایند و بخورد وی دادند
از زهر آن خلاص یافت بفرمان باری تعالی و عقرب و رتیلا گزنده را مقدار دو
دانگ بدهند با شراب نافع بود و در مفردات ابن بیطار و در منهاج ابن جزله
می گوید هو تریاق السموم بأسرها حتی البیش والافاعی و از منافع دیگر وی آنست
که مجموع دردها را بنشاند اگر در اعضاء ظاهر باشد بسرکه یا بگلاب یا باب طلا کنند
درد بنشاند و اگر در باطن باشد مقدار دانگی یا دو دانگ بسایند بعد از آن بشراب
یا باب گرم یا گلاب بحسب مزاج بدهند درد بنشاند چون درد قولنج و درد گرده
و درد معده و سنگ گرده و مثانه را و عسر البول را با شیره تخم خیارین بدهند
سود دارد و نیز مجموع اورام بلغمی و صفراوی و دموی و سوداوی در ابتدا و

اشها طلا کنند و در ابتدا ماده باز گرداند و در انتها تحلیل کند و اگر محتاج نضج باشد
نضج بدهد خصوصا اورام مغابن چون زیر بغل و بن ران بسرکه بسایند و طلا
کنند ورم را تحلیل کند و اگر کسی را خیارک بیرون آید همین دارو طلا کنند
تحلیل دهد بی آنکه خیارک بپزد و بکشد و هیچ زحمتی بوی نرسد دیگر در ایام مرض
وبا هر کس که طاعون برآرد این دارو با سرکه بسایند و بران موضع طلا کنند
خلاص یابد باذن الله تعالی دیگر دل را قوه دهد و در ابتداء زحمت خنازیر طلا
کنند بغایت مفید باشد و بر ریشها پاشند و ریشهای کهن قدری بکوبند و بران
پاشند گوشت مرده را بخورد و جراحت بصلاح آورد و مجربست دیگر کسی را
که دل ضعیف باشد و خفقان داشته بود هر روز مقدار نیم درم بگلاب یا با آب
به هندی دل را بغایت قوت دهد و در نفع نظیر ندارد و در ایام وبا چون تریاق
فاروق ذکر کرده اند که تناول کنند منع عفونت کند و تقویت دل بدهد و دفع
ضرر وبا کند این دارو مفرد همان خاصیت دارد بلکه زیاده تر تجربه آنکه برها
دروی هست و چندان گرم نیست دیگر مولانا اصیل الدین که از شاگردان مولانا
نجم الدین محمود بن الفقیه الیاس شیرازی علیه الرحمه بود مردی فاضل بود و در اکثر
علوم ماهر و متقی و کلیات شیخ الرئیس را او شرح نوشته و نمود که هر خاصیتی
که در تریاق فاروق هست درین دارو مفرد هست و همو فرمود که مرا درد معده
بلغمی بود هر معالجه که کردم مفید نیفتاد چند عدد از این جدوار هر روز کار صلایه
میکردم و بگلاب گرم میخوردم از زحمت زایل شد و شخصی را سده جگر بود و باستسقا
خواست انجامید چند روزی این دارو با سکنجبین بخورد سده گشاده شد
و رنگ وی که زرد بود برنگ اصلی خود آمد دیگر شخصی قرحه مثانه داشت و چهار
روز بول وی گرفته بود از این دارو بسایند و بر مثانه وی طلا کردند و قدری
در احلیل وی چکانیدند همان ساعت بول وی بگشاد و ریم بیرون آمدن گرفت
و شفا یافت باذن الله تعالی دیگر زحمت بواسیر از این دارو بدان موضع طلا
کنند درد ساکن گرداند و ورم را تحلیل دهد دیگر آنکه دشخواری زادن را نظیر ندارد
بسایند قدری بگلاب گرم بخورد وی دهند و قدری بر شکم مالند بخود بردارد
در حال وضع حمل شود دیگر صرع صبیان را نافع باشد در مقدار نیم دانگ یا دانگی بخورد
وی دهند نافع بود و بارها ازموده است و مجرب بوده دیگر صداع و ندبه نافع
را هر روز مقدار دو دانگ بگلاب گرم بدهند هفت روز پیاپی نافع بود و انشاء الله
اما سعفه بین باید کرد دیگر درد دندان را مفید بود مقدار عدسی از این دارو

بر بن دندان گیرد یا بر دندان طلا کنند در حال درد ساکن کند و درد چشم که بلغمی
باشد در میان چشم چکانند درد بنشاند و اگر صفراوی باشد بر پشت چشم طلا کنند
درد بنشیند و اما آنکه ... کم شود و فرق میان بلغمی و صفراوی آنست که بلغمی
را درد ساکن تر باشد و صفراوی درد و سوزش و چکیدن آب چشم باشد و در
تقویت باه اثری عظیم دارد مقدار نیم درم یا نیم مثقال با شراب انگوری بخورند
نعوظ تمام آورد و حکماء هند میگویند که مردم لاغر را فربه کند و میگویند که اگر بر
برص سفید و بهق طلا کنند سود مند بود و حکماء هند میگویند که درین دارو صد و
بیست منفعت است و کسی را که خناق گرفته باشد بر حلق طلا کردن بغایت
نافع بود حالیا آنچه بتجربه معلوم شده بود ثبت کرده شد و صاحب منهاج که
طبیعت وی گرم و خشک بود و لطیف و صاحب تقویم که از قول مسیح طبیعت
وی گرم و خشک در سیوم و هم صاحب تقویم که قرحه امعا آورد و مصلح وی
شیر حلیب بود که آهن تافته دران انداخته باشند و صاحب منهاج که بدل وی
در تریاق سه وزن آن زرنباد بود **جدب** جار است و گفته شد در **جرجیر** بری
بود و بستانی بود بری را ایهقان گویند و بستانی را کف عایشه بپارسی کیکیز گویند
و شیرازی کازک و بهترین آن بستانی بود که تیزی وی کمتر بود و طبیعت وی گرم
در سیوم و گویند در دوم و خشک در اول و تر وی تر بود در اول و یوحنا گوید
گرم و خشک در دوم آب وی ریشها ببرد و جرجیر مدر لبن بود و مسخن و منفخ و
مهیج باه اما مصدع بود و سدد و تاریکی چشم آورد و مصلح وی کاهو و کاسنی و بقله
الحمقاء و چه که بود و وی منی زیاده کند و نعوظ تمام آورد و چون با شراب بیاشامند
تریاق گزندگی ابن عرس بود و طبع براند و در خواص آورده اند که چون جرجیر بکوبند
و آب آن در بیخ درخت انار ریزند انار شیرین گردد و جرجیر بری خردل
بری خوانند و ادرار بول بغایت کند و تیزتر از بستانی بود و تخم وی بعوض خردل
مستعمل کنند **جرجیر الماء** قره العین است و سیسنبر خوانند و گفته شد در **جرمانق**
و جرمانق کردانه است و کردمانه نیز گویند و گفته شود در کاف **جرجر** باقلا
و گفته شد **جرجر المصری** ترمس است و گفته شد **جراد** بپارسی ملخ گویند بهترین
وی فربه بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم چون بخور کنند عسر البول را
را نافع بود خاصه زنان را و گویند دوازده عدد از وی پیه بپندارند و اطراف آنها
وی و با قدری مورد خشک مسحوق بیاشامند شفا یابد و تقطیر البول را نافع بود و
بخور کردن بدان بواسیر را سود دهد و بریان کرده چه گزندگی عقرب خورند

نافع بود و اندرون وی و خایهٔ وی چون بکلف طلا کنند زایل کند و گویند پنج دراز
بای چون بر صاحب تب ربع آویزند نافع بود خوردن پنج حب آورد و حکه
و مصلح وی بعله لطعقا بود یا بزر قثا **جراد البحر** اربیان است و گفته شد **جروان**
فار است بپارسی موش خوانند چون بشکافند و بر گزندگی عقرب نهند درد
ساکن گرداند و گویند بریان کرده و گویند بر ثاليل و خار زیر شکافه طلا کنند
نافع بود و چون بشکافد بر موضعی که خار یا چیزی رفته باشد طلا کنند بیرون آورد
و سر وی چون خشک کرده بسوزانند و بگویند بغایت خرد و با عسل بیامیزد
و بر داء الثعلب بالند نافع بود **جراسیاء** قراسیا است و گفته شد **جزر**
بپارسی گزر گویند و بهترین وی زرد شیرین بود و گویند سرخ ترتر بود و ریشه
غلیظ بود و غذای وی کمتر از غذای شلغم بود و طبیعت وی گرم است از آخر
دوم و تر است در اول باه را تحریک دهد و مسهل و ملطف بود و بول براند اما
دیر هضم شود و نفخ و مولد خون بد بود و باید که بغایت پخته بود و مصلح
وی انگبین و سرکه و خردل بود و بصری که جزر مقوی معده بود که در وی لزوجت
و بلغم غلیظ بود و سده جگر بگشاید و مقوی پشت بود و شهوه جماع برانگیزد
و چون بعسل مربا کنند زود هضم شود و رطوبت وی کمتر بود و حرارة زیاده
تر و باه زیاده کند و منی بیفزاید و چون ببرگ نهند و تخم معده و جگر و سپرز
را نافع بود **جزر البری** اشقاقل است و گفته شد **جزر اقليطى** هم جزر بری
است **جزمازج** ثمره الطرفا است بپارسی گز مازک خوانند و طبیعت وی
گرم است در اول درجه اول و خشک است در آخر آن و گویند سرد است در اول
قطع رعاف بکند و چون بپزند بآب و سرکه و بر سپرز ضماد کنند نافع بود
و ریش سستش را سود مند بود و مقدار دو درم مستعمل بود و چون بپاشند
نفث دم را نافع بود و اسهال کهن و زنانی که رطوبات از رحم ایشان روانه
بود و یرقان را نافع بود و بر گزندگی رتیلا ضماد کردن نافع بود و اسحق که مضر
بود به سپرز و مصلح وی دوقو بود و گویند بدل وی نیم وزن آن پوست انار و
نیم وزن آن [illegible] بود **جسر دارو** خسرودارو است و گفته شد
جبسی حنک است و گفته شد **جساد** زعفران است و گفته شد
جبسمه نشنیج است و گفته شد **جص** جبسین است بپارسی گچ خوانند
و طبیعت آن سرد و خشک است چون بسرکه بسرشند و بر پیشانی کسی که رعاف داشته
باشد طلا کنند خون باز دارد و چون بر شکستگی استخوان طلا کنند نافع بود

جعده فولیون خوانند و کیسه کونه و کیسو نیز خوانند و آن دو نوع است
کبیر و صغیر کبیر وی بپارسی عنبر بید خوانند و صغیر وی بشیرازی گل اربه گویند و بهترین
آن صغیر بود شامی بری با نه سفید و طبیعت وی گرم بود در سیوم و طبیعت
عنبرینا گرم بود در دوم و هر دو خشک بود در دوم مفتح و ملطف بود و چون
تر بود جراحتها را نافع بود و خشک آن ریشهای بد را نافع بود و با سرکه
بر سپرز ضماد کردن سود مند بود و بول و حیض براند و یرقان سیاه را
نافع بود و کرم دراز و حب القرع بیرون آورد و گزندگی عقرب و جانوران را
نافع بود و چون در خانه بخور کنند یا بپندارند گزندگان بگریزند و نسیان را نافع
بود و یک درم از آن و عصاره وی با عسل در چشم کشند تاریکی ببرد و چشم تاری
کند و اگر در شیاف مرارات کنند و با بی رازیانه و آب پیاز بر بسایند که در
چشم کشند در ابتداء نزول آب نافع بود و وی مضر بود بمعده و مصدع بود
و اسحق که مصلح وی حاما است مصاحب تقویم که بنفشه و بدل وی در اخراج
دود ما در از حیض و بول پوست جوب انار تنز و چهار دانگ وزن آن
پوست بلیخه و گویند بدل آن فودنج جبلی است **جفنی** کفی گویند و گفته
شود **جفت البلوط** پوست بیرون بلوط است و طبیعت آن سرد و خشک است
در دوم و قابض بود خون رفتن باز دارد خاصه از زنان و ریش روده
و شکم ببندد مطبوخ بشد مستعمل کنند و بر فتق ضماد کنند نافع بود و بدل آن
بوزن آن مورد و سیم وزن آن پوست انار و نیم وزن آن گل سرخ نیم جانی
با دنبال و گویند بدل آن جلنار است **جل** ورد است و گفته شد و **جلبهب**
لبلاب است و نیز گویند عشقه و جل المساکین دو در لام گفته شد و **جلنار**
بپارسی گلنار گویند و بشیرازی گل صد برگ و آن گل انار است که بغیر [illegible]
ثمر نی دهد و بهترین آن فارسی بود و گویند مصری طبیعت وی سرد و خشک است
در دوم خون شکم ببندد و ریش روده و ریش کهن و فتق را نافع بود و دندانها
محکم کند و زنانی که خون زیاده از ایشان روانه بود ببندد و اگر با سرکه و مغز
ورم لطع کنند باز گرداند و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند جوشش دهن
را نافع بود و عصاره وی در طبیعت مانند عصاره لحیه التیس بود و مقدار مستعمل
از وی از یک درم و نیم تا دو درم بود اما مولد سده بود و مضر بود به سپرز و مصلح
وی کتیرا است و بدل وی اقماع رمان بود یا حقت بلوط و تیا دوق که بدل
وی پوست انار است بوزن آن و گویند بدل آن طراثیث نیم وزن آن

جلنسرین ورد صینی است و گفته شود **جلبهنک** جلبهنج است و گفته شده
جلجلان صاحب مفرده که سمسم است و صاحب منهاج یک قول دارد که سمسم است
واین هردو خلاف است تحقیق کزبره یابس است بپارسی گشنیز خشک گویند و گفته
شود **جلبان** خلر خوانند و خرفی و گفته شود **جلیه** ثلج است بپارسی برف
گویند و سرد است بطبع و خشکست بعوض مزاج اصلی وی تر است و خشکی وی
عارضی است و آب وی درد دندانها که از گرمی بود نافع بود و هضم را قوت دهد اما
اعصاب و معده را زیان دارد و پیران را بد بود و سرفه آورد خصوص کسی را
که خلط سرد در معده وی بود و تشنگی آورد خوردن برف و آب وی علق که
در حلق چسپیده باشد نافع بود و آبی که از وی حاصل شود بد باشد بسبب
آنکه هر چه لطیف وی است در بستن بتحلیل رفته است و صفت جمد گفته شود
جلوز صاحب منهاج که گویند بندق است و صاحب جامع که بندق است مطلق
و هردو سهو کرده اند در لغت جلوز جلغوزه است و صاحب تقویم که جلغوزه
هندی است و مولف که انچه محقق است جلغوزه لوز البر است و روغن وی را
زیت الرجان خوانند و اهل مغرب الاقصی ارجان و ارقان خوانند و ان بادام
کوهیست بشیرازی نجوکی خوانند و قایم مقام جلغوزه بود در منفعت و طبیعت
وی گرمست در درجه اول و گویند در دوم و خشکست در اول و در وی اندکی رطوبت
هست باه را قوت دهد و منی بیفزاید و درد پشت را نافع بود و گزندگی عقرب
و رتیلا را نافع بود اما دشخوار هضم بود و دیر از معده بگذرد و مضر بود بسر و
مصلح وی سکر بود و بدل وی جلغوزه **جلغوزه** حب صنوبر کبار است
و در جا گفته شود **جلجان مصری** بیش است و گفته شد **جلجلان الحبشه**
خشخاش سیاه است و گفته شود **جلنجبین** فرنج بری است و گفته شود
جلما ثاء فند است و گفته شود **جمار** شحم النخله خوانند و قلب النخله نیز گویند
و ان لب نخل است بپارسی مغز سر درخت خرما گویند و پیه خرما و دل خرما گویند
و بهترین ان شیرین بود و طبیعت ان سرد و خشکست در اول و گویند در دوم
و قابض بود سودمند بود جهت خشونت حلق و اسهال و خون شکم و گزندگی زنبور
ضماد کردن بغایت مفید بود و وی قوت احشا بدهد و جهت مره صفرا نافع بود
و مضر بود سینه و حلق و دیر از معده بگذرد و مصلح وی خرما بود یا عسل و گویند
بدل وی حاض بود **جار النهر** جار النهر است و گفته شد **جان** جیلدارو است
و بعضی گیلدارو نیز گویند و ان سرخس است و گفته شد **جد** بپارسی

بخ گویند و ان بعضی بر بعضی فضیلت دارد و بهتر بود بسبب آبی که از ان بسته
شود اگر آبی نیک بود ان یخ نیک بود و اگر بد بود آن یخ بد بود منفعت
وی و برف نزدیکست بیکدیگر اما یخ لطیفتر بود **جمسفرم** حماحم سلیمانی گویند
و ان ریحان سلیمان علیه السلام است و در را گفته شد **جم صینی** بخ صینی
است و گفته شد **جیت** سنگیست سبز که بسرخی مایل بود و معدن ان
بیرون مدینه رسول الله صلی الله علیه وسلم است اگر ازو ظرفی سازند و از وی شراب آشامند
مستی نکند و اگر چه ظرف بزرگ بود و انکس که با خود دارد از نیش ایمن بود و اگر
در شب جامه خواب نهند از احتلام ایمن باشند باذن الله تعالی **جیر** نوعی از انجیر
است بیونانی سیقوموری گویند و ابیاسو قاسین نیز گویند و معنی ان تین احمق
است و ورق ان بورق توت ماند و بغایت بی طعم بود و درخت وی بسیار
شیر بود و در وی قوت جاذبه بود از عمق بدن و تشنیج وی نافع بود جهت اورامها
که دشخوار تحلیل یابد و خنازیر و طبیخ وی نرم کردن را نافع بود و عصاره و ورق وی
بر ورمهای صلب با آرد جو ضماد کردن و در مایل نضج دهد و با اشق بر سپرز ضماد
کردن نافع بود و گزندگی جانوران خوردن و طلا کردن سود دهد و معده را بد بود
و شکم براند و غذا اندک دهد و اولی ان بود که بعد از ان سکنجبین یا گلنگبین خورند
جحجم بیخی است که بشقاقل مصری ماند برنگ و گویند از زمین زرجیرد و گویند
ابزا ابکسوری زرین از زمین بر کشند و در میان اهل چین عزیز باشد و گویند
از ترکستان خیزد و معروف بود بنجم خطای نافع بود جهت ربو و ضیق النفس و خفقان
را سودمند بود و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود **خطیانا** دو نوعست یک
نوع رومی و یک نوع جرمقانی و ان تخمیست از رنگست باندازه انگشت سطبرتر و
بزرگتر و گویند ویرا بنام پادشاهی خوانند که ویرا شاه جنطیانا نام بود و گویند جنطیس
الملک و بهترین وی رومی است که بغایت سیخ و حشبوی بود و طبیعت وی گرم
در سیوم و خشکست در دوم سده جگر و سپرز بگشاید و حیض و بول براند و چون با عسل
نیم مثقال یا شراب بیاشامند تریاق گزندگی عقرب و همه گزندگان بود و چون با
ابکشند و آب نیم گرم و بر موضع گزندگی ضماد کنند نافع بود و اگر فرزجه از وی
زن بخود برگیرد بچه بیفکند اما درد و تریاق گزندگی مار و سگ دیوانه بود و زهرها
کشنده و درد جگر و معده و ذات الجنب را نافع بود و درد اورا عصارها جهت بعوض
افیون مستعمل بود و بهق را زایل کند و اسحق که مضر است بسینه و مصلح وی اسقولوفندریون بود و بدل وی زراوند طویل است
که یکی از ان و نیم اسارون و نیم وزن ان بو

بیخ کبر و گویند بدل آن زراوند مدحرج است و ابن زهر در خواص آورده است که
هر زنی که خون حیض زیاده بود و بازبه نبندد بستانند جطبیا رومی و بکوبند
و با خاک سرشند و بر دست بندد خون باز ایستد و این مجربست و امتحان کرده
بکرات **جندبیدستر** قسطوریون گویند و خرسیانش هم خوانند بپارسی قندس
قیری گویند و خایه سگ آبی هم گویند و آن خصیه حیوان بحری که هم در آب زندگانی
تواند کرد و هم بی آب و آن حیوانرا قندر خوانند و بهترین آن بود که هر دو خصیه
بهم چسبیده بود و معشوش بود و غش آن بجاوشیر و صمغ کنند و اندکی جندبیدستر
و بچون اندر سرشند و در مثانه گوسفند کنند و خشک کنند و طبیعت جندبیدستر گرم
و خشکست در سیوم و گویند در دوم و وی لطیفتر از همه مسخنات بود و نافع بود
جمله عصب سرد و فالج و رعشه و خدر و نسیان و صداع که از سردی بود و بخور
کردن و حمول بیخ بود و حیض براند و بچه مرده بیندازد و مشیمه بیرون آورد و صاحب
منهاج گوید شربتی از وی زیاده از یکدرم نشاید و صاحب مفرده گوید دو مثقال
جندبیدستر و قدری صعتر بری بیاشامند حیض براند و بچه و مشیمه بیرون آورد
و چون بکوبند و ببیزند و بغایت سحق کنند و در چشم کشند جلا چشم دهد و چون
با سرکه بیاشامند بمقدار دو درم مغص و فواق را نافع بود و چون به پشم پاره زن
بخود برگیرد در باد نارسد که از رحم بود سود دهد و سرگزندگی عقرب طلا کردن
نافع بود و با سرکه آشامیدن دفع سموم و ادویه کشنده بکند و سده که در اعضا باطن
باشد بگشاید و کری که سبب آن از سردی بود سودمند بود و چون مقدار
عدسی بروغن نار دین بگدازند و بر سر طلا کنند مصروع را نافع بود و چون در
روغن حل کنند جهت خدر و استرخاء اعضا و فالج و لقوه سرد بغایت سودمند
بود و اگر بیاشامند تریاق سمها است سود بود خواه حیوانی و خواه نباتی خاصه
افیون و خربق و قولنج سرد خواه بلغمی و خواه ریحی خوردن و طلا کردن و حقنه کردن
نافع بود و خفقان که از سردی بود سود دهد و اگر در مصنف حکاکند عسر البول
که از خلطی بلغمی بود سود دهد و کندی در کتاب سمات آورده است که جندبیدستر
که لون آن سیاهی زند یکدرم کشنده بود بعد از یک روز و ابن جزله گفتست
و صاحب منهاج گوید اغبر وی کشنده بود در روز و مداوا آن بقی کنند بشبت
و فوتنج و سبستان و عسل بعد از آن حماض اترج بدهند که پادزهر ویست باریها و اگر
بیش هر که ماهیزهره و بدل وی نیم وزن آن و بیخ و هم وزن آن فلفل و گویند بدل
آن سگست **جنبخ** عصی الراعی است و گفته شود **جنغوریه** قنطوریون

است و گفته شود **صنجل** در دمشق بسیار باشد و طبیعت آن گرم و تر است
در اول طبیعت را نرم دارد و گرم مزاجرا موافق بود و خون اندک نیک از وی حاصل
شود و بدل آن هلیون است **جنبد الیان** گل انار بستانی است شیرازی گلنگ
نار خوانند و منفعت وی نزدیکست بجلنار **جناح البیش** حشیشی است و گفته شود
جناح سطلق راسن است و هم گفته شود **جناح النسر** باقلا است و گفته شود
جنبید صعتر است و گفته شود **جوز** خسف خوانند بپارسی گردکان گویند
طبیعت آن گرمست در سیوم و خشکست در اول درجه دوم و گویند گرم و تر است
در دوم و صحیح که گرمست در دوم و خشکست در اول بهترین وی آن بود که پوست
وی تنک بود و ورق وی و پوست وی قابض است و پوست اندرون که بر
مغز چسبیده است رقیق از وی قبضی بود و شکم ببندد و پوست سوخته وی
مجفف بود بغیر لذع و مغز جوز چون بخایند و بر ورم سوداوی که ریش شده باشد
ضماد کنند نافع بود و صمغ وی بر ریشها گرم نافع بود و چون بریان باشند و مغز وی
مغص را ساکن گرداند و شکم ببندد و چون تازه بخورند شکم براند و اگر بسیار
خورند کرم دراز و حب القرع بیرون آورد و اگر با انجیر و سداب بخورند پیش
از ادویه قتاله پادزهر آن بود و اگر بعد از آن بخورند همین سبیل و چون با عسل و نمک
و پیاز بیامیزند و بر گزندگی سگ دیوانه و گزندگی آدمی نهند نافع بود و چون با
شراب و زیت بسوزانند و بر سر کودکان مالند موی سیاه کند و برویاند و بر
داء الثعلب نیز بغایت سودمند بود و پوست اندرون وی چون بسوزانند
و سحق کنند و با شراب بسرشند و زن بخود برگیرد منع خون حیض بکند پوست
درخت وی و ورق وی چون دو مثقال بیاشامند تقطیر البول را نافع بود و سر شوی
کنند پوست گردکان سبز بکوبند و چند پاره خبث الحدید در آن اندازند و یک
هفته رها کنند و هر روز چند نوبت بجنبانند بعد از آن خضاب کنند موی سپید
سیاه گرداند صبغی عجب بود و چون خارا و قوبا بدان مالند منفعتی تمام دهد
و ابن مولف گوید چون جوز در اعلی دیگ زنند که بجوشد در آنجا ریزه شود
حبابها که ازوی کشیده بود و چون با آب بخورند و با آن مضمضه کنند
لثه را محکم گرداند و استرخاء آن زایل کند و خوردن گردکان گرم مزاجانرا مصدع بود
و مغص و مصدع بود و زبان گران کند و دهن و حلق را زیان دارد و مصلح
وی سکنجبین بود یا خشخاش و بادام و گردکان کهن نباید خوردن که بد بود
غثیان و قی و کرب آورد و نزدیک بود بکسی که عنصل خورده باشد و مداواه وی

همچنان کنند که کسی که عنصل خورده باشد بر سر فوا که ترشش مانند رب غوره و ریباس
و سبب کند و بدل آن بوزن آن حب الخضرا بود و گویند جوز هندی **جوز هندی**
نارجیل است و گفته شد **جوز جندم** گوز گندم خوانند و خرو الحمام گویند بشیرازی
کل گندم گویند رازی گوید گرم و تر است منی بیفزاید و فربهی آورد و باه برانگیزد و
قطع رعاف دم بکند و قی را زایل کند و منع از وی کل خوردن بکند و فولس گوید در
وی قوه مبرد مطفی بود و اندکی مجفف بود **جوز بوا** جوز الطیب خوانند بهترین
وی سنگین فربه بود طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم نمش را نافع بود و بوی
دهان خوش کند و قوه جگر و معده بدهد خاصه فم معده و سبل را سودمند بود
و قوه باصره بدهد و شکم ببندد و عسر البول را نافع بود و منع قی بکند و درد
سپرز کهن شده نافع بود و باستسقا لحمی سودمند بود و مقدار مستعمل از وی
تا دو درم بود و بدل وی یک و نیم وزن و نیم سنبل الطیب بود و گویند بدل وی بوزن
وی لسان بره بود و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی عسل بود و صاحب تقویم
گوید طبیعت ببندد و ممسک بود و مصلح آن جلاب کرم بود **جوز الابهل**
ثمره العرعر است و گفته شد **جوز القی** مانند فندق سپید بود در قوه و طبیعت
وی گرم و خشک بود مقی بلغم بود و رطوبت مقدار دو درم و در فالج و لقوه
مانند آن نافع بود و بدل آن بوره و خردل بود **جوز ماثل** و جوز ماثم نیز گویند
و جوز ماثا و جوز ماهل و جوز مقاتل و جوز رب هم خوانند بهندی دتوره گویند
و داتوره نیز هم گویند و بشیرازی گوز کنا خوانند و آن دو نوع است یک نوع
بشکل جوز القی بود و یک نوع خارناک بود مانند جرب سد خشخاش و لون بعضی
سیاه بود و زرد رنگ و سپید رنگ نیز بود و دانه وی ارجح بادنجان برگ تر
بود و از تخم لفاح کوچکتر و زرد رنگ بود و اندرون جوز وی تخم بود و پوست
وی رقیق بود و مانند بادنجان لفاح بود و طبیعت وی سپید دا
در چهارم و تر بود نافع بود حرارت مفرط ملتهب چون قیراطی از وی بخورند
دماغ را نجح بود و سکر آورد و دانگی از وی صاحب منهاج که مضر بود و بدل و
یک درم از وی کشنده بود در روز و مغثی و مقیئ و منوم و سبب مخدر بود
و مداوا وی مثل کسانی که نطرون در وی جوشیده باشد با روغن بعد از آن
شیر تازه بدهند با سرکه که صعتر و الحدان و فقیع کسی در وی جوشیده باشد
و گویند یک مثقال از تازه وی البته کشنده بود و نیم دانگ در شراب بکسی دهند
مستی زیاده آورد **جوز الکوثل** جوز القی است و گفته شد **جوز المرج** جب

جب کاکنج گوهی است و گفته شد **جوز البرو** بهترین وی بانو بود و بشیرازی گوز
کلاغ خوانند طبیعت وی سرد و خشک بود و قابض و اسحق گوید گرمست در اول
و خشکست در دوم بسحیق ضماد کردن نافع بود با ابریشم و اسراش قطع خون بکند
و قوه اعضا بدهد و گوش بجوشند با انجیر و فتیله سازند و در بینی نهند گوشت زیاده
بخورد و با شراب سودمند جهت عسر النفس و سرفه کهن و بلغم و نسیان و مقدار
مستعمل از وی نیم درم تا نیم مثقال بود و اگر بجوشانند و در آن آب نشینند زنی
که رحم وی بیرون می آید یا مقعد نافع بود و صاحب تقویم گوید مضر بود بدل و
اعصاب و مصلح وی عسل و روغن بادام بود و جالینوس گوید بوی دهان
خوش کند و سده بگشاید و قوه معده بدهد و صداع سرد نافع بود و چون با عسل
و گلاب بر سر طلا کنند و دیسقوریدوس گوید مقوی جگر و معده و سپرز و امعا
بود و درد شقیقه را نافع بود و ذهن را تیز کند و فولس گوید طبیعت را
ببندد و از خون و صفرا و قوت بدن زیاده کند و نشف رطوبات از عروق
بکند و اسحق گوید صفرا آورد و مصلح وی عسل بود و بدل وی صاحب منهاج
گوید نیم وزن آن ابهل و نیم وزن آن گوز دپسغ و گویند بدل آن نیم وزن آن
کرمازک و نیم وزن آن پوست انار بود **جیلدارو** رتفا خوانند و آن ترحس است
و گفته شود **باب الحا حاشا**
ما مون گویند و نومس خوانند و صعتر الحمار هم گویند رو فس که بودنه کوهی است
و گویند ورق خردل سایانیست و گویند برگ سنبمان و شی لحیة التیس محقق
است نوعی از بودنه کوهی است گلها کوچک بسیار دارد مانند خامک زیر خی ال
بود و قصبه باریک دارد مانند قصبه اذخر و برگها دارد بشکل برگ صعتر و
بیشتر در کوه بود و در دامن کوه نیز باشد و طبیعت آن گرم و خشکست در سیوم
و گویند در دوم محلل و مقطع بود و مسخن و حیض و بول براند و سده در سینه
بگشاید و با عرق النسا با شراب و سویق ضماد کردن نافع بود و سینه و شش را پاک
گرداند و منع نفث دم بکند و اگر با نمک و سپر که بپاشانند مسهل کیموس بلغمی بود
و اگر با سرکه بر ورم بلغمی ضماد کنند تحلیل دهد و نمش و اگر در طعام کنند و بخورند
ضعف چشم را نافع بود و قوه باصره نگه دارد و معده و جگر را پاک کند و چون
سحق کنند و با آب و عسل بنوشند و مقدار دو مثقال بیاشامند قولنج را نافع بود و
قی کرده بدهد و مجامعت را نیکو بود و درد دهن و حلق را نافع بود و مقدار
دو درم مستعمل بود و جالینوس گوید فالج و لقوه و نسیان را نافع بود و اندرو ماخس که

جون بکوبند وسحق کنند وبعسل بسرشند وبر سرطان طلا کنند نافع بود وتحمیس
اکر مجذوم در حمام طلا کنند سودمند بود واسحق کوید مضر بود بشش ومصلح وی نعناع
است وبدل آن یک وزن ونیم سعتر کوهی وکویند یک وزن ونیم افتیمون وشربت وی اسهال
بیاورد وهضم کند ومسهل کرم وبلغم بود حافر المهر سورنجان است وکفته شد
حاج خاریست که ترنجبین از وی حاصل شود ونبات کشوث بر وی پیچیده
شود وشیرازی خار ار خوانند عصاره وی جون در چشم کشند سفیدی ببرد
وتاریکی زایل کند وکحل وی جهة بواسیر بغایت سودمند بود حالوما شنجار است
وابوخلسا کویند وکفته شد حافظ النحل حافظ الاطفال هر دو اسم فرفیون است
وکفته شد وافرسون نیز کویند حالق الشعر فاشرا است وکفته شد حافر الوحش
سم خر کور است جون بسوزانند وبپاشانند صرع را نافع بود وجون بازیت بیامیزند
وبر خنازیر طلا کنند تحلیل کند وداء الثعلب را نافع بود حافر البرذون سم استر
است جون بسوزانند صرع را سودمند بود وجون بازیت بیامیزند وبر داء
الثعلب وخنازیر طلا کنند نافع بود حافر الحمار سم خر است جون از سم راست
وی نکینی سازند ومصروع با خود دارد صرع از وی زایل شود ودیسقوریدوس کوید
سمهای خر جون بسوزانند وبپاشانند خیلی روز متواتر هر روز بوزن ملعقتان از ان
مصروع را نافع بود وجون بازیت بیامیزند وبر خنازیر طلا کنند بکدازاند وبر داء
الثعلب طلا کنند نافع بود وبر شقاق که از سرما بود ضماد کنند زایل کند حب
النیل قرطم هندی است طبیعت آن کرم وخشک است در دوم وکویند در اول
وکویند در سیوم وکفته شد سرد است این مؤلف کوید نبات وی مانند لبلاب
بر درخت پیچیده شود وکل وی آسمانکونی بود وبعضی آنرا لبلبی خوانند اکر
بسنک خطی بر برک وی بنویسند در حال سیاه کردد نافع بود جهة برص وبهق سفید
ومسهل خلطهای غلیظ بود وسودا وبلغم وکرمها وحب القرع وکشتن از لکم
بانضج بود بادها دیکر وعرق النسا ونقرس را نافع بود واکر از در مفاصل
جمع شده باشد مجموع براند وامعا را بشوید وقوة معده بدهد وسده جکر بکشاید
وورم سپرز ومسهل براز اسود بود ووی کرب وغثیان آورد واول آن
بود که بروغن بادام چرب کنند وهلیله با وی خلط کنند وبدل وی در اسهال مدع
سقمونیا وزن آن تخم حنظل ودانکی وزن آن حجر ارمنی بود حب الیاسمین
بیلسانست وکفته شد حب الفراط بازریون است وکفته شود حب اقا
دتق کویند وان حنه فوفل است وکفته شد حبق فودنج است وکفته شد

اخلاط

حب عزیز حب الزلم است وکفته شد حب اللهو حب الکاکنج است
وکفته شد حب جنکلا حب السمنه است وکفته شد حب لوز کیان
العصافیر است وکفته شد حب الیمن حبیست سیاه رنک از نخود
کوجکتر وخراسانیان آنرا نقل خاجه خوانند وطبیعت آن کرم وتر بود در اول
وکویند در دوم فربهی آورد ومنی زیاده کند وباه برانکیزد ومقدار ده درم
اکر بکوبند ودر آب بمالند وصاف کنند وقدری آرد وقند وروغن [illegible]
شیرین با کنجد بپزند وبیاشامند بغایت لاغر را فربه کند جون سبب لاغری آن
سردی وخشکی بود ووی دیر از معده بکذرد ومضر بود بشش ومصلح
وی قند بود وبدل آن نیم وزن آن مغز پسته ونیم وزن آن کنجد وکویند
بدل آن حب محلب است حب الزلم کویند نیز حشف است ودر شیراز
حب الحشف مشهور است بحب الزلم پارسی تخم کنک کویند وآنچه محقق است
آن حبیست بلون هیل ومثلث شکل بود وبجتان با پوست بتوان خایید
ومنبت وی در شهرزور بود وفلفل السودان خوانند وابن ماسویه کوید که
در سیوم وتر است در اول عیسی که تر است در اول وصاحب منهاج کوید کرم و
خشک است ودر وی رطوبتی فضلی بود منی زیاده کند بغایت وتحریک شهوت
جماع بکند وبدن را فربه کند وقوه ذکر بدهد وشریف که جون بخایند وبر کلف
روی طلا کنند زایل کند ووی مولد صداع بود ومصلح وی بنفشه بود وبدل
وی شقاقل حب الخروع پارسی تخم بید انجیر خوانند وشیرازی کنتو در باب
خا در صفت خروع منافع وی کفته شد حب البلسان تخم بلسان مصری بود
وان بغیر از مصر هیچ جای دیکر نروید وصاحب منهاج سهو کرده است که آن را هو
فاریقون است وصفت هوفاریقون کفته شد در ها وطبیعت حب بلسان
کرم وخشک بود در دوم نافع بود جهة بلغم وسودا وورم کرم که در شش بود
وسرفه وعرق النسا وصرع وسدر وحصر البول وکفته که حالبوزرا نافع بود
جون بیاشامند واکر بجوشانند وزن در آب آن نشیند رحم را بکشاید و
جالینوس که در دسته کهن ونو سود دهد ودرد معده ودرد نفس که ببرودت
معده را نافع بود ووی بر داء الثعلب وداء الحیه برویاند وبیخ موی را قوه
دهد ودیسقوریدوس که قوه معده بدهد واشتهای طعام باز دید کند ومهر بلغمی که
در معده بود زایل کند ودرد پهلو وربو وضیق النفس را نافع بود ومقدار
مستعمل از وی دو درم بود وکویند مضر بود بمثانه ومصلح وی کثیرا بود وبدل

ان عود بلسان بود بوزن آن وگویند یک وزن نیم وگویند بدل ان نیم وزن
ان پوست بلیخ وده یک ان لسان په حبن وحبین نیز گویند وان دفلی سک
وگفته شود جب حلوه انیسون است وگفته شد جب الاثل گزمازک
خوانند وگز بازرق گویند وان جانی است وگفته شد جب الکاکنج جوز المرج
خوانند وان بزر الکاکنج است وان دو نوع بود یک نوع را بشبازی عروس
در پرده خوانند و یک نوع دیگر کهمن گویند و بهترین ان بزرگ سرخ کوهی بود
وگویند بستانی وطبیعت ان سرد است باعتدال وخشک وعیسی گوید سرد و
خشک است در آخر درجه اول تا دوم وگویند درسیوم مغص را نافع بود وبول برآ
ورد وریش گرده ومثانه را نافع بود واریباسیوس گوید صرع را نافع بود واغما که عارض
شود در پیچ جون دانکی ازوی با دانکی شعر تر حق کنند وبا روغن بنفشه یا سرکه
دو وبار بدان سعوط سازند یا سه بار زایل کند وفولس گوید یک جزو ازوی خشک
کرده سحق کنند با جزوی از شیح ارمنی و پاشامند کرمها که در شکم بود بیرون
آورد و وی مضر بود بگرده جون بسیار مستعمل کنند سبب شده ادرار
وخدر در سر پیدا کند ومصلح وی کل ارمنی بود وجالینوس گوید بدل وی عنب
الثعلب بود جبة السودا شونیز است وگفته شود جب النفجل بپارسی
به دانه گویند بهترین آن بود که از به نرسش کنند وطبیعت وی سرد وتر بود
در دوم مینی بود در قبض نافع بود جهت خشونت حلق وقصبه شش ولعاب وی
ترطیب کند و پوسه زایل کند وحرارة ساکن گرداند ومقدار دوم از معونی
جون بکوبند با نبات وجب سازند بالعاب وی با نبات وروغن بادام بجورش
سرفه گرم را سودمند بود واسحق گوید مضر بود بگرده ومصلح وی نبات بود وبدل
وی بزر قطونا جب الرشا بزر الخاص است وگفته شد جب الفقد بزر
سنجکشت است وگفته شد جب القطن حب سفیع خوانند بپارسی پنبه دانه
گویند بهترین وی بزرگ مغزدار بود وطبیعت وی گرم وتر است در دوم و
گویند سرد است نافع بود جهت ربو وسینه را نیکو بود وسرفه را نافع بود وطبع نرم
دارد ومقدار مستعمل ازوی هفت باشد وگویند مضر بود بگرده ومصلح ان جوهفه بود
وبدل آن تخم کنگر بود جب الرعد ثمرة الرعا است وگفته شد جب المنتشم
جبیست بمقدار فلفلی ولون وی میان زردی وسرخی بود وبغایت املس وخوش
بوی بود و زود شکن ومغز وی بغایت سفید بود ومعطر واهل یمن وحجاز در عطرها
بکار برند وطبیعت ان گرم وخشک است در دوم اسپرخا معده پیرد را بغایت مفید بود

وقوه تمام بدهد وهضم را یاری دهد ونشف رطوبات بکند ومقوی احشا
سرد بود وبا عسل اعصاب را نافع بود وباه را زیاده کند جب القلقل بزر
القلقل بری است بپارسی بار دانه دشتی خوانند ومغاث بیخ وی است وبمقدار بزرگ
بلوبیا بود ودر طعم وی اندکی تلخی بود وخوشبوی بود وبلون سفید بود وطبیعت
وی گرم وتر بود در دوم وگویند خشک بود وقوت بدنها فربه بدهد وفربهی آورد
وجون بکوبند وعسل طبرزد اضافه کنند باه را زیاده کند وبریان کرده نیکوتر بود
اما مصدع بود ومصلح وی روغن گل وسرکه بود واگر بسیار خورند هیضه
آورد ومعده را بگرداند واولی ان بود که با قند یا عسل خورند وبدل آن بوزن ان
تودری سفید وجهار دانگ وزن ان مغز تخم خیارزه ونیم وزن ان اباهل بود
وگویند بدل ان بوزن ان مغاث وبوزن آن حب صنوبر بود جب الغار
مانند فندقی کوچک بود وپوست وی بغایت سیاه وتنک بود ومغز ان بدو
نیمه بود بغایت سخت ولون ان بزردی مایل بود واندکی عطریه در وی بود وطبیعت
وی گرم وخشک است در سیوم دو مثقال جون با سکنجبین بیاشامند ومقاطر که یک مثقال
نافع بود ودشواری زادن وجکیدن بول وحیض براند وگویند که مجموع جانوران را
نافع بود وفولس گوید تریاق مجموع زهرها بود واز خواص وی انست که جون نقیع
در خانه بیفشانند مگس نگریزد ووی سودمند بود جهت سرکه از رطوبه بود وجون
با رأس ها شامند ودر کسیه که از سبب بلغم ورباح غلیظ بود نافع بود واگر در لعقه
سحق کنند وبیاشامند در ساعت مغص را ساکن گرداند ووی مضر بود بجگر وحوالی
آن ومصلح ان زرشک مانه بود وبدل وی حب محلب بود یا مغز بادام تلخ جب
الصنوبر الکبار جلغوزه است ودرخت ان کوهی از درخت حب صنوبر صغار
بود واز سیستان خیزد ودرخت وی را دوس خوانند وطبیعت جلغوزه گرم بود
در اول وگویند در دوم وگویند معتدل است ودر وی اندکی حرارة هست ورطوبة
وجالینوس گوید گرم وتر بود وسودمند بود جهت درد پشت ودرد اعصاب و
رعشه وعرق النسا و استرخا وسینه را پاک کند از خلط که باشد وباه را زیاده کند
ومنی بیفزاید وسنگ گرده وسنگ مثانه بریزاند وسودمند بود جهت گزندگی عقرب
بالخیر خصوصا با کلنکبین وشریف که جون بکوبند وبا عسل بسرشند وهر روز
ناشتا سه درم بخورند از فالج خلاص یابند واسحق بن عمران گوید جون با عسل بخورند
مجامعت زیاده کند وگرده ومثانه از سنگ ورمل پاک گرداند وگویند طبیعت
وی گرم است در دوم وتر است در اول وابن ماسویه گوید گرم است در دوم وخشک

در اول و وی مصدع بود و مصلح وی خشخاش و شکر بود و بدل آن حب المحلب
مقشر بود بوزن ان و نیم وزن آن بادام سفید کرده و ابن ماسویه که بدل
آن مغز تخم خربزه بود و کویند مغز هندی و کویند قایم مقام جلغوزه بادام
کوهی بود کی انرا شیرازی تخمک خوانند **حب الصنوبر الصغار** بپارسی تخم کاج
کویند و آن تخمیست مثلث شکل درمیان غلاف جوز کاج بود و در طعم وی
بود و طبیعت آن کرم و خشکست در دوم منضج و محلل بود و نافع بود در امراض خام
مضعف بدن و فربهی آورد و رطوبات فاسده که در شش بود خشک کرداند
و فقه معده بد بود جون با افسنتین ضماد کنند و جهارم از وی سی مثقال حاجت
کرباکنجد و قند بود و مثانه و کرده را قوة دهد اما مضر بود بر معده را کرد
و بسیار خوردن مغص آورد و تریاق وی حب الرمان بود و مصلح کزیدن
معده در آب کرم خوسانند و با عسل بخورند و مخموری مزاج با قند و بدل وی حب
المحلب مقشر با نیم وزن آن بادام سفید بود و کویند بدل حب صنوبر صغار
حب صنوبر کبار بود **حب الزلم** صاحب مفرده که میوه است سهو
کرده است و صاحب منهاج ماهیة ان راست کفته است که ان زرد رنگ بود
و طعم آن تلخ بود و کرد شکل بود و مانند تخم مخلصه و از کوهستان فارس خیزد و
از کردستان همدان و انرا فانج و بر خوانند و وی دو نوع است جبلی و بستانی
این تخم جبلی است و آن بستانی در باب را در صفت ... کفته شود و این نوع
کفته شده معده بد بود و از آفات نکاه دارد جون بکوبند خرد و بدان ...
و اکر طلا کنند شاید **حب الفلت** ماش هندی است و در فلت کفته شود
صفت آن **حب العصفر** قرطم است و کفته شد و **حب الآس** بپارسی
تخم مورد خوانند بهترین وی بستانی بود فربه رسیده تازه و طبیعت وی سرد و خشک
بود و قابض و بقراط کوید سرد و خشکست در دوم و کویند کرمست شکم ببندد
و منع نفث دم بکند و معده و احشا را قوة دهد و بول براند و سرفه را نیکو بود
و مقدار ماخوذ از وی سه درم بود و صاحب تقویم کوید نرم رشتها اندرونی را نافع
بود و کزیدکی رتیلا و عقرب جون با شراب بیاشامند و سا... نافع بود و در
مثانه را سودمند بود خواه تر و خواه خشک و جون بپزند با شراب و ضماد کنند
بر ریشها کفین و مقعدین زایل کند و جون تر بود و بکوبند و با شیر بر ورم ضماد
کنند تحلیل دهد و عرب و بواسیر و ورم مقعد را نافع بود و جون بدان طلا کنند
با عسل و جون سحق کنند و بر کلف رومی طلا کنند تا ب... ببرد و قلاع را نافع بود

و اسحق که بسیار وی مضر بود بمثانه و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل وی آب
ورق وی بود با نیم وزن ان صعتر و کویند بوزن آن **حب الرمان** بپارسی
انار دانه کویند بهترین وی ترش فربه بود و طبیعت وی سرد و خشک و قابض
بود و ترش وی جون خشک بود شکم ببندد و منع مواد صفراوی بکند و غثیان
ساکن کرداند و قی باز دارد و فم معده کرم را قوه دهد و عصاره وی خاصه ترش
جون بپزند و با عسل بیامیزند نافع بود جهت ریشها که در دهن بود و در معده و کوش
بلید و کوشت زیاده و در کوش و اندرون بینی که ریش شده باشد و بدل وی
سماق بود **حب الانبرباریس** انبرباریس است و کفته شد **حب البان** دانه
است بشکل فستق اما پوست وی تنک بود و سهل شکن باشد و انرا فستق البان
خوانند و در طعم وی تلخی بود و با قبض و بهترین وی بزرک خوشبوی بود و طبیعت
وی کرم و خشکست در دوم و کویند کرمست در سیوم و کویند سرد است در اول
سوداوی و بلغمی را نافع بود و مقدار مستعمل از وی تا دو درم بود و جلا دهد و ثالیل
و کلف و داءها که بر روی پیدا شود و جرب و حکه را نافع بود و سده جکر و سپرز
بکشاید و صلابه ان نرم کند جون با آرد کرسنه ضماد کنند و اسحق که مضر است بجکر و
مصلح وی رازیانه است و دیسقوریدوس که بدل وی بوزن وی قشور السلیخه بود و
کویند بدل آن بوزن ان فقاح و نیم وزن ان قشور ... و ده یک ان بسباسه و انرا
شیرازی تخم غالیه خوانند **حبة الملوک** ماهودانه است و کفته شد و انشاء الله
حب القنا عنب الثعلب است و کفته شد و **حب المحلب** بپارسی ...
میم خوانند بهترین وی فربه بود و طبیعت وی کرم و خشک بود و کویند معتدل
و کویند سرد است و قلاع صح انست که در وی حرارة بود و جلای قوی و بعضی
کفته کرمست در دوم و خشکست در اول محلل بود و بول براند و جون بکوبند و بر
کلف طلا کنند نافع بود البته و کرم بکشد و حب القرع بیرون آورد و سده جکر
و سپرز بکشاید و نقرس را سود دهد و سنک کرده و مثانه بریزاند و حیض
براند و درد پشت را سودمند بود و قولنج بکشاید و درد های اندرونی ساکن کرداند
و در طعنی که در سینه و شش بود پاک کرداند و کویند مضر بود بدماغ کرم و احشا
و مصلح وی رب اترج بود و ریباس و بدل وی کویند مغز بادام تلخ سفید کرده بود
حب الریباس بپارسی تخم ریباس خوانند بهترین وی تازه بود و طبیعت وی
سرد و خشک و قابض بود و نافع بود جهت حرقه صفراوی و جرب و حکه و بدل
ان تخم حماض بستانی بود **حب القرع** بپارسی تخم کدو کویند بهترین آن بود

که آب شیر بن خورده باشند و طبیعت ان سرد و تر بود در درجه دوم سودمند
بود جهت تبهاء صفراوی و مقدار مستعمل از وی سه درم بود و نیز گرم و خشک را
نافع بود چون با نبات بخورند و تشنگی بنشانند و عسر البول که از حرارت بود
زایل کند و اسحق گوید مضر است بمثانه و مصلح وی تخم کرفس بود و جالینوس گوید بدل
ان در سرعت ادویه کثیرا بود **حب الرشاد** حرف است و بهترین وی
بابلی بود و طبیعت ان گرم و خشکست و گفته وی حرارت کمتر دارد از سیوم ترنج
و مغص بلغمی را نافع بود چون باب گرم و روغن گل بیاشامند و عرق النسا را
نافع بود چون بکوبند و برورک ضماد کنند و صلح را بهم بکوبند و بیاشامند و بدل
ان در ضماد عرق النسا شیطرج بود و باقی منفعت وی در حرف گفته شود
حبة الخضرا ثمر درخت بطم است شیرازی بن گویند و ان دو نوعست یک
نوع را شاه بن گویند و یک نوع بن و شاه بن خردتر بود و مغز ان با پوست توان
خورد و درخت شاه بن را صرو خوانند و ازان بن بطم و بهترین ان سبز بزرگ
دانه بود و طبیعت ان گرم و خشکست در سیوم و گفته‌اند در چهارم و گرمی وی
قوی‌تر بود از خشکی و خوردن وی معده را بد بود و دیر هضم شود و غذا بد
دهد و گرم مزاجان را زیان دارد و سحج سینه و گرده بود و بول براند و شهوت جماع
برانگیزد و چون با شراب یا با سرکه بیاشامند گزندگی رتیلا را نافع بود و حکه را پاک
گرداند و درد سپرز که از سردی بود و بلغمی مزاجان را نافع بود و سعال و فالج و لقوه
را سودمند بود خوردن وی و از روغن وی مرهم سازند و بالیدن و داء الثعلب
ضماد کردن سودمند بود و حب وی چون بسوزانند و بر داء الثعلب طلا کنند
موی برویاند خاصه موی سر و ورق وی چون خشک کرده بکوبند و بپزند و علاج
سازند موی را برویاند و دراز کند و نیکو گرداند و صمغ وی در منفعت مانند مصطکی
بود و در باب صاد گفته شود و بن مصدع بود و دهن را بجوشانند و شهوت
طعام ببرد و مصلح وی سکنجبین و ربوب فواکه ترش بود و صاحب منهاج گوید مصلح
وی کثیرا بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی حمیر سفید بود و در کتاب ابدال اورده
است که بدل وی منو حوز است و گویند بوزن ان مغز بسته و نیم وزن ان مغز بادام
و گویند بوزن ان **حب البطیخ** تخم البطیخ است و گفته شد **حب الکلخی**
بپارسی دانه انزود گویند و بهترین ان بزرگ بود که بزردی مایل بود و اسحق گوید
گرم و خشکست نافع بود جهت دردسر و مقدار چهارم مستعمل بود و گوید مضر بود
بگرده و مصلح وی عناب بود یا بزر قطونا **حب الزلم** بپارسی دانه میوه

حب بان گویند طبیعت وی سرد بود در اول و خشک بود در دوم سنگ را بیندود
مقدار یا خورد از وی با نیم درم بود و مضر بود بامعاء و مصلح وی کثیرا بود **حب**
جب قاقلا است و گفته شد **حباری** علوفس خوانند بپارسی جرز
گویند و ان نوعی از کلنگ است و گوشت وی سبکتر از گوشت بط بود
از بهر انکه وی بری است و ذرو وی غلیظ بود و صاحب منهاج گوید گوشت
وی گرم و تر بود و میان مرغ خانگی و بط بود در غلظ ریاح را ساکن گرداند
و مضر بود بمفاصل و قولنج و دشوار هضم بود و مصلح وی ان بود که با زیت
و سرکه و دارچینی بپزند بعد از ان حلواء عسل و زنجبیل مربا خورند پیه وی چون
با اندکی نمک و سنبل بکوبند و حب سازند مانند نخود و در سایه خشک کنند و نگاه
دارند چون یک حب از ان با اب نیم گرم بیاشامند ناشتا زهر را بغایت نافع
بود و اگر پوست اندرون سنگدان وی خشک کنند و سحق کنند و باندکی نمک
اندر ان سحق کنند یکسان و در چشم کشند در ابتدای نزول اب هیچ دوا نیکوتر از این
نبود و اگر دل وی در خرقه بندند و بر کسی اویزند که خواب بسیار میکند خواب
از وی زایل شود و در سنگدان وی سنگی باشد چون بر کسی بندند که رعاف
داشته باشد در ساعت ببندد و تا ان با خود داشته باشد عود نکند و این بجای
که در وی است این عمل میکند و خون وی ربو و عسر النفس را نافع بود و
گوشت وی گویند بغایت گرم و خشکست و اول ان بود که باب و نمک بپزند
و بعد از ان روغن بادام بروی ریزند و اگر چه سرد مزاج بود در روغن گردکان
و زیت و دو سه پاره دارصینی و صعلبان و فرق ان مریض را نافع بود **جبق**
الفیل مرزنجوش است و در باذان الفار گفته شد **جبق الراعی** برنجاسف
است و گفته شد **جبق البقر** بادرنج است و گفته شد **جبق الفیل** جبق
القنا نیز خوانند و ان مرزنجوش است بپارسی مرزنگوش گویند **جبق قرنفلی** فرنجمشک
است عبر فرنجمشک نیز گویند بپارسی قرنفل بستانی خوانند و گفته شود در فا
جبق ترنجانی بادرنجبویه است و گفته شد **جبق الما** فودنج نهری است و جبق
التمساح نیز خوانند و در فا گفته شد انواع فودنج **جبق نبطی** حاحا است و گفته شود
و ان نوعی از فودنج بستانی است **جبق صعتری** و جبق کرمانی شاهسفرم است و گفته
شود **جبق خراسانی** بقله خراسانی است و گفته شد **جبق الشیوخ** و ریحان
الشیوخ نیز گویند و ان مرو است و در میم انواع ان گفته شد در اشاه **جبق تیس**
بسیار نعناع است و گفته شد **جبق التیس** بادزهر است و در تریاق فاروق

طبیعی خوانند وان مانند بلوط بود دراز وگرد نیز می باشد و بر زبر یکدیگر طبقات
دارد و در میان ان چیزیست گویا مغزیست وان چوب مخلصه با دانه وی بود
ولون **حجر التیس** اغبر بود سیاهی که بسرخی زند وانچه نیک باشد چون با شیر بسنگ
بسایند سرخ رنگ شود وانچه بد بود چون با شیر بر سنگ بسایند سبز رنگ شود
وان از شکم بز کوهی گیرند در شیردان وی وصاحب مفرده آورده است
که از طرف خراسان حاصل میشود واین خلافست بغیر از شبانکاره در هیچ موضع
دیگر حاصل نمی شود وگویند غذای ان کوسفند مار باشد ومخلصه وسبب این
سنگ در شکم وی بینند وبدین سبب وی را تریاق فاروق طبیعی خوانند وگویند
در زهره وی باشد واین خلافست انچه محقق است در شیردان وی بود وتریاق
بغایت عزیز بود وباطراف برند وگویند چون بسایند پنج رنگ سبز رنگ
وزرد رنگ می باشد واین رنگها بسودن معلوم شد ولون ان چون سیاهی
زند سرخی امیز نیکوتر بود ودر شام مانند این سنگ می سازند از انک داناما
شکل فرق نتوانند کرد وامتحان وی آنست که سوزن را بآتش سرخ کنند وبروی
نهند اگر مصنوع بود چون سوزن در وی فرو رود دودی سیاه ازوی برآید
واگر حجر التیس بود دودی زرد که نوک سوزن را زرد کند وچون وی را باب
رازیانه بسایند وسر گزندگی مار طلا کنند در حال درد بنشاند وازردن امن شود
وسودمند بود به همه گزندگی جانوران وسمها نباتی وحیوانی ومعدنی خوردن وطلا
کردن بغایت نافع بود وجهت ضعف دل وبدن ومعده وباه بغایت نافع بود
ونشوی جهت گزندگی جانوران ودفع سمها دوازده جو بود وجهت ضعف دل وقوت اعضا
داکلی وهر کس که هر روز نیم دانگ بخورد ایمن باشد از همه افعیها وزهرها ومحروری مزاجرا
نیز سودمند بود بسبب انکه وی بخاصیت عمل میکند نه بطبیعت وطبیعت وی بغایت
گرم بود **حجر الحیه** دو نوعست یک نوع حجر بود معدنی ویک نوع حیوانی
بود واشنا از مار افعی گیرند وانرا بازهر وبازهره ومار مهره خوانند انچه از مار گیرند
مانند دستنبوی بود که در قفار افعی بود ودر همه افعی نبود وچون از گوشت جدا
کنند نرم بود واثر هوا بروی رسد میبندد ومانند حجر النرد خطوط بروی بود و
ان باشد که بلون مار بود خاکستری وان باشد که سیاه رنگ بود ومولف گوید
امتحان وی چنان کنند که بر جامه صوف سیاه بمالند سفید گرداند وچون بعاج
بمالند سیاه شود وسفیدی بماند وان نوع که حجر بود لون ان زبرجدی وسیاه
رنگ وخاکستری رنگ بود وبشکل کمی بزرگ مربع بود واز یک مثقال تا دو مثقال

بود وزیاده تر بود ومولف گوید امتحان وی آنست که چون در میان آب لیمو
اندازند در ضمن صبی بحرکت آید وروانه گردد وهر دو نوع بگزندگی مار نافع بود
خوردن وبا خود داشتن وبر موضع زخم نهادن ومار مهره گزندگی افعی را نافع
بود تعلیق کردن وجالینوس گوید چون بسایند وبپاشند نافع بود وگویند
هر دو نوع بر سر زخم بخسبد **حجر هندی** نوعی از شادنج است بپارسی
شادنه هندی خوانند خون که از مقعد آید قطع کند وبواسیر را سود دهد وچون
بپاشند گزندگی عقرب را نافع بود **حجر البلوط** سنگ بلور چون بر کسی
ببندند که در خواب بترسد دیگر نترسد **حجر حدیدی** خماهان است وصندل
حدیدی خوانند وان دو نوع بود نر وماده وصفت ان در خماهان گفته شود
حجر الرحا بپارسی سنگ اسیاب خوانند خشک بود چون گرم کنند وسرکه بر
سر وی ریزند بخاران منع خون رفتن نکند ودر بهار گرم **حجر الدیک** سنگیست که
در شکم خروس پیدا شود ومقدار باقلا بود وگرم جگر بود وبلون ابگینه شفاف بود
نزدیک بیلور واگر باب بشویند وان آب بکسی دهند که سخت تشنه باشد سود
دهد وغم واندوه ببرد **حجر المثانه** سنگیست که در مثانه آدمی باز دید میشود
گویند سنگ مثانه بریانند وجالینوس منکر انیست وگویند سنگ گرده بریزاند
وگویند چون سحق کنند ودر چشم کشند سفیدی زایل کند **حجر النار** حجر الاسم
خوانند وحجر الزیاد گویند وان انواعست سفید وسرخ وبلع بود وطبیعت
وی پیه وبود بغایت خشک ارسطاطالیس گوید اگر زنی دشوار زاید در جوف
بسته بران زن ببندند سهل زاید بفرمان خدای تعالی وچون سحق کنند مانند
غبار وبر خنازیر پاشند خشک کند وپاک گرداند وهمچنین بر جراحتی دشوار
وهر دملی که باشد وبر هر عضوی که بود بحال صحت آورد و وی را بپارسی سنگ آتش
گویند **حجر الحمام** سنگیست که در دیگ حمام حاصل میشود وچون در ابتدا بر اسپ
طان ضماد کنند نافع بود وبهترین معالجه سرطان که در رحم پیدا شود انست
حجر البقر ودر مصر خرزة البقر خوانند وان جاورز گهره وگاو زهره
خوانند ودر میان زهره گاو بود وگویند در شیردان گاو هندوستانی
باشد وان مانند پادزهر است در عمل وبلون هم پادزهر ماند اما انچه در زهره
گاو وگوسفندی باشد ان مانند زرده تخم مرغ بود پخته وبیشتری انرا اندر
زراخانند چون سحق کنند وباب بعضی از بقول طلا کنند بر جره ونمله نافع بود
وریشها وچون مقدار عدسی بسعوط سازند با ب سلق جهت دفع نزول آب

بغایت سفید بود و چون سحق کنند و با شراب بیاشامند و بر موضعی که سفیدی بود طلا
کنند موی بسیار بیرون آورد و اگر سبب آن از علت داء الثعلب و برص بوده باشد
اما موی سفید سیاه نکند و مولف گوید بغایت گرم بود و باد ها پیر در اسود مند بود
طلا کردن و خوردن **حجر اللبنی** غالاقطیطش خوانند یعنی حجر لبنی و این
اسم بدان سبب بوی نهاده اند که چون با آب بسایند مانند شیر از وی بیرون آید
و لون وی خاکستری بود و طعم وی شیرین بود چون با آب سحق کنند و عصاره
وی در حقنه قلق کنند هر زمان که خواهند مستعمل کنند و طبیعت وی معتدل بود و
در قوه مانند شادنه بود و چون در چشم کشند منع سیلان فضول از چشم بکند و در ریش چشم
را نافع بود و در ابتداء ورم گرم طلا کردن سودمند بود و نفث دم و خشونت حنجره را
نافع بود **حجر عسلی** سنگیست که چون بسایند رطوبت آن بغایت شیرین بود
و بقوت شادنه بود و منفعت وی مانند حجر لبنی بود در همه حالاتی **حجر**
شنقق سنگیست که بلون زرد بود و از بلاد مغرب خیزد و بهترین آن بود
که زعفران رنگ بود و زود بریده شود و شکافته تو بر تو بود و قوه آن
مانند شادنه بود اندکی ضعیف تر و حجر لبنی و شنقق و عسلی در قوه مانند یکدیگر
اند اما عسلی در وی حرارتی هست که در ایشان نیست و حجر شنقق چون
بشیر زنان بسایند و در چشم کشند ریش چشم زایل کند و خشونت مژه و سوزش
چشم و بهترین مداواة این زخمهاست که گفته شد **حجر قبطی** سنگیست مصری
بغایت سپید و زود در آب حل شود و گازران مصر کتان بدان شویند
و جامها و در موم روغن کنند جهت دملها و ریشها که در بدن پیدا شود و در شیافها
چشم مستعمل کنند و جهت نفث دم و اسهال مزمن و درد مثانه چون با آب بپاشانند
نافع بود و چون زن بخود برگیرد نافع بود جهت خون رفتن دایم و لون این سنگ
سبز بود و تیره رنگ بود **حجر الیهود** سنگ جهود خوانند و آن سنگیست
مانند زیتون و آنچه بزرگ بود نزدیک بجای کبوتر بود و خطوط بسیار بر وی
بود موازی یکدیگر و حجر الزیتون نیز خوانند و گویند از ملک شام خیزد و بعضی
دراز بود و گرد نیز بود و بهترین وی زیتونی شکل بود نافع بود جهت سنگ گرده
نیم مثقال با آب گرم و جهت رنگ مثانه همین سبیل و اگر با آب برگ ترب تر لعق
کنند عمل کند همین و علت البول را نافع بود لیکن مضعف معده بود و موافق وی
نبود و اشتها ببرد و اسحق که مضرت نیز بزد و مصلح وی عسل است و هرمس
حکیم گفت حجر یهودی چون با خون خفاش سحق کنند و در چشم کشند موی مژه که در چشم

باشد برویاند و موی ابرو همین سبیل چون بر وی طلا کنند و جالینوس گوید طبیعت
معتدل بود و معده سپرد را بد بود و مصلح وی تخم کرفس بود و قولس که حون
مقعد قطع کند **حجر الیشب** حجر الیشف خوانند و اهل مشرق ابو قلمون خوانند
و بیونانی اسپطریونس و معنی آن کوکبی بود و نوعی از وی طهمسیون خوانند
و آن چند رنگ بود و بهترین وی سبز بود معده را نافع بود بغایت جالینوس گوید که
اگر قلاده از وی بسازند که موازی معده بود و در گردن اندازد معده وی را
را نافع بود و دیسقوریدوس گوید بر ران بستن جهت دشخواری زادن و بر بازو
بستن جهت تعویذ نافع بود **حجر الرخام** طین قیموليا است و گفته شد **حجر**
الدم شادنج است و گفته شد **حجر ارمنی** دو نوعست یک نوع لاژ
وردی بود و یک نوع سپید بود بغایت و چون دست بر وی مالی غباری
جرب است و طبیعت آن گرم و خشکست در اول مسهل سودا بود و مسهلی
قوی تر از حجر لاژورد و معده را بد بود و چون مغسول بود دق و غثیان
نیاورد و اگر نه مغسول بود مقی و مغثی بود و مفرح و مقوی دل بود و مغسول را
خاصیتی که در وی است که بدن را از خلط سودا پاک گرداند و رفع را از دود سودا وی
و دفع بلغم بکند و احشا را پاک کند اما معده را بد بود و مصلح وی انیسون بود و
بابسبحه و مقدار مستعمل از وی نیم درم تا نیم مثقال بود و بدل وی جهت دفع اخلاط سودا وی
یک وزن و نیم حجر لاجورد بود **حجر النمر** مهره است که از شکم ماده حامله
بیفتد و در باب نون در صفت نزوک گفته شود **حجر الخطاطیف** دیسقوریدوس گوید که
اگر نخستین بچه پرستوک چون بگیرند در افزونی ماه و شکم وی بشکافند دو پاره سنگ
یابند یکی یک رنگ بود و یکی برنگها الوان و در پوست ایل یا پوست گوساله
بندند پیش از آنکه خاک بوی رسد و بر بازوی مصروع بندند و گردن بفرمان
خدای تعالی صرع از وی زایل گردد **حجر البغد و حجر الرخشای** هر دو مرقشیثا
است و گفته شود و در شین نیز گویند و گفته شد **حجر اللاژورد** لاژورد
است و گفته شد **حجر المغناطیس** بپارسی سنگ آهن ربا خوانند و چون
بسوزانند مانند شادنج بود در عمل و منفعت و بهترین وی سیاه بود که به سرخی
مایل بود و هیچ خلطی در وی نبود و جذب آهن بقوت کند هر چند زیاده تر بود
نیکوتر بود و جالینوس گوید گرم و خشک بود بغایت اگر کسی راخت الحدید
در شکم مانده باشد چون با شراب بیاشامد جذب آن بکند و بصحبت خود بیرون
آورد و او مسهل کیموس غلیظ بد بود و مقدار مستعمل از وی از نیم مثقال تا یک درم بود

وگویند چون در دست گیرند در دستها و پایها و تشنج یابس که انزار گزار خوانند
ساکن کند و اگر بر جراحتی که از نیش زهردار بود بافشنند سودمند بود بغایت
و بحال صحت باز آورد و مغناطیس چون بوی سیر بدو رسد سست شود در ربودن
آهن و بار دیگر چون در خون کشند یا بر وی اندازند تیز گردد حجر الاحمر سنگیست
بلون بسد گویند بوزن دانگی کشنده بود و از جمله سموم قتاله است مانند بیش و
گویند نوعی از الماس است حجر مشویه کلس است و گفته شد حجر بحری
بسد است و گفته شد حجر النسر حجر العقاب است و حجر الیسر نیز خوانند
و آن الکست است و گفته شد حجر الطور حجر الدم است و گفته شد حجر
الهت حجر النار است و گفته شد حجر القمر بزاق القمر و زبد البحر خوانند
و افروسالینن گویند یعنی زبد القمر و بیونانی سالیفطس خوانند و افروسالینن از
بهر آن خوانند که بشب در افزونی ماه در بلاد عرب و آن سنگی سفید شفاف سبک
بود و چون بسایند و بمصروع دهند نافع بود و اگر از درختی بیاویزند که بر نمی دهد
بار آورد و اگر بر مصروع بندند شفا یابد و زنان تعویذ با خود نگاه دارند ❊
حجر حبشی دیسقوریدوس گوید این سنگ سبز باشد و چون بسایند مانند شیر از
وی بیرون آید و زنان را بغایت بکار آید ... بکوری و ورم چشم و درد آن و قرحه آن را زایل
کند و ناخنه و تاریکی ببرد و جلای تمام بدهد و مولف گوید پارسی این را سنگ یاسم
خوانند حجر الاسفنج سنگیست که در میان اسفنج ها باشد و صاحب الاسفنج گوید
و دیسقوریدوس و رازی گویند چون با شراب بسایند سنگ مثانه بریزاند
و جالینوس گوید سنگ گرده بریزاند و قوه آن ندارد که از آن مثانه بریزاند حجر
اناغاطیس سنگیست که چون بسایند مانند خون بود بلون و با شیر زنان چون
در چشم کشند ورم آن و بسیاری آب آمدن را نافع بود حجر اعرابی سنگیست
مانند عاج و چون سحق کنند و بر موضعی بافشنند که خون روانه بود باز بندد و اگر
ضماد کنند شاید و چون بسوزانند و سنون سازند دندانها را جلا دهد پارسی شکر
سنگ خوانند و شیرازی سنگ ... حجر العاج حجر اعرابی است و گفته شد
حجر الکرک سنگیست بغایت سفید و در ساحل بحر هند یابند و ساحل بحر
سند نیز باشد و مهره که از وی حکاکان و خیاطان سازند از عاج سفیدتر و
خوبتر بود و طبعت وی سرد و خشک بود در آخر درجه دوم و اهل هند و
اتراک نگین سازند و نشان گردن بندند و معتقد اند که خاصیت این سنگ آنست که دفع
سحر و چشم زخم میکند و بر دشمنان ظفر یابند و اگر نگینی از آن با خود دارند در دفع از قبل

بکانه

انکس نگویند و هر کس که وی را ببیند دوست دارد و پادشاهان هند و سند از وی
ظرفها سازند و از آن اکل و شرب کنند و مدعی ایشان آنست که در هر صحبتی که آن
بود جنگ و فتنه نبود و فتح و شادی زیاده بود و اهل هند و سند مهرها از آن
در موی کنند و گویند که موی دراز میکند و مهره وی مانند مروارید بزرگ براق
بود و چون سحق کنند و در چشم کشند سفیدی که در چشم بود خواه قدیم و خواه جدید
ببرد و اگر سنون سازند دندانها را بغایت سفید گرداند و جلای تمام بدهد حجر
اسیوس اسیوس است و گفته شد حجر القیشور حجر المشو گویند و قیشور
نیز گویند و در قاف گفته شد حجر الموت مانند سنگی بود و در سرپای نهند
مقام دباغ وی و سخت و سفید چون پا شامند سنگ گرده بریزاند حجر
شفاف قیشور است و گفته شد حجر لماغیطوس حجر غاغاطیس خوانند
و از وادی شام آرند و آن وادی را در قدیم غاغا خواندندی و این زمان وادی
جهنم گویند و چون بر آتش نهند بوی سیر سوخته کند و لون وی سیاه بود و بوی
قیر کند و سبک بود و صفحها بر روی یکدیگر بود و قوه وی در غایت سوخت بود
بخور وی صاحب نفرده که مصروع را صرع آورد و صاحب منهاج گه بخور وی
مصروع را نافع بود و اختناق رحم را سود دهد و گزندگان از وی بگریزند و با ادویه
دیگر جهت نقرس ضماد کردن سود دهد و در جراحتها عظیم گوشت برویاند و نافع بود
حجر الشطریط حجر الشطریط خوانند و آن سنگ مرمر است و در مرمر گفته شود
حجر الکلب شریف که در خواص و این حجر است نوعی از سنگ است که چون
سنگ بوی اندازند بدهن بگیرد و نگه دارد و در دشمنی عجب میکند چون خواهند
با سم انکس هفت سنگ برگیرد و یک یک آن سنگ بی اندازند بعد از آن دو سنگ
از آن برگیرد و در آب اندازد و از آن آب بخورد انکس دهد در دشمنی چیزی عجب
مشاهده کند و گویند اگر در برج کبوتر اندازند مجموع بگریزند و اگر در شراب اندازند
و جماعتی که از آن بیاشامند جنگ و عربده و بدمستی در میان ایشان پیدا شود
حجر الروشنائی حجر النور است و گفته شد حجر البرام بپارسی سنگ برائی
خوانند و بهترین که بدان سنگ آب دهند چون بر سنگ زنند قطعا آواز کند
و در سنگها مانند گل فرو رود و اگر این سنگ سحق کنند و سنون سازند دندانها را
بغایت سفید گرداند حجر خزف سنگیست که در مصر بسیار باشد و مانند خزف
بود زود دانه شکافد و صفحها بر یکدیگر بود و بجای قیشور مستعمل کنند در ستردن
موی و چون دو دم از وی حل کنند و بر ورم پستان نهند و بر ریشها بهید ورم

بستان ساکن کرداند و ریشها بصلاح آورد و بغایت غایت خشک بود **حجر**
الافروج و حجر افروی کویند وان از بلاد روم خیزد و سبک بود و بر روی
آب بایستد و مجفف بود و قبض در وی باشد چون حک کنند و بپاشانند کزندکی
عقرب را نافع بود **حجر الاپاکفه** سنکیست که کفشکران افزار بدان تیز کنند
نافع بود جهة ورم لهاة و ریش ان بغایت و لهاة بپارسی ملازه خوانند **حجر**
المسن در سیم کفته شود و مسن **حجل** قبج است بپارسی کبک کویند و در قاف کفته
شود **حدید** بپارسی آهن کویند وان سه نوع است شابرقان و نرم آهن و فولاد
مصنوع و فولاد معدنی بود و بولاد طبیعی معدنی شابرقان است و شابرقان نیز
کویند وان بولاد نر است و بولاد مصنوع از نرم آهن کنند و زنکار از زعفران
الحدید خوانند قابض بود و اکال و منفعت ان در باب زا کفته شود و خبث
الحدید ضعیفتر از زنکاران بود و صفت خبث الحدید در خا کفته شد و صفت
توبال نیز در باب تا کفته شد و آهن سرخ کرده اکر در آب اندازند یا شراب و
بپاشانند شکم ببندد و ریش روده و ورم سپرز و حیضه و استرخاء معده
و سلس البول و کرد مقعده را نافع بود و باه را قوة دهد خاصه آن که آهنکران آهن
تافته در وی می اندازند و انرا دوص خوانند و بار الحدید کویند و بکزیدکی سک دیوانه
بغایت کال ... بود و حتی که نمانند و براده آهن چون در شراب که زهر باشد
اندازند مجموع زهرها بکشد وان شراب چون بخورند زیان نده و براده آهن چون
بخورند درد شکم سخت و خشکی دهن و درد پدا آورد و مداوای ان شیر تازه با ...
ادویه مسهله قوی کنند بعد از ان مسکه و روغن بپاشانند و روغن بنفشه و روغن
کل و ... که بر سر مالند و بمقدار یک درم مغناطیس بخورند و امراق دسمه و روغن
کاو و در خواص آورده اند که براده آهن بر کسی بندند که در خواب دندان خاید
دیکر نخاید **حدج** حنظل نارسیده بود که هنوز سبز باشد **حداة** مرغیست که شکاری
کوز کور کویند کوشت وی نباید خورد که عفونه در بدن پیدا کند و خون وی چون
با اندکی مشک و کلاب خلط کنند و ... بپاشانند و بو و ضیق النفس را نافع بود
و چون ... بسوزانند ... و خاکستران با آب بپاشانند نقرس را نافع بود
و زهره وی در سایه خشک کنند و چون خواهند که استعمال کنند با عسل کنند و ...
و اکه حیوانی موذی کزیده باشد مانند عقرب و افعی و دیکر کزندکان اکر زخم از طرف
راست بود میل از ان در چشم چپ کنند و اکر از طرف چپ بود در چشم راست
کشند بغایت نافع بود و از مردن خلاص یابد باذن الله تعالی **حرمل** ابن سمجون کوید که

٥٢

دو نوع است سرخ و سفید نوع سفید حرمل عربی خوانند و یونانی مولی و بپارسی
صندل دانج و ورق ان مانند ورق بید بود و کل ... و کل وی مانند کل یاسمین سفید
بود مطلق و خوشبوی باشد و بسریانی بساتما خوانند و نوع سرخ حرمل غاری خوانند
بپارسی اسفند کویند و شیرازی ... و ... اسفند نیز کویند و مولف کوید که ان
نوعی از سداب کوهی است و طبیعت حرمل کرم و خشک است در سیوم و کویند در
چهارم نافع بود جهة درد مفاصل طلا کردن و چون سحق کنند و با عسل و زهره مرغ
و زهره کبک و زعفران و آب رازیانه تر در چشم کشند قوة باصره بدهد و اکر بخورند
با ادویه قاتلات دود حب القرع را بیرون آورد و قولنج را نافع بود و عرق النسا
و وجع ورک چون نطول کنند با آب ان سودمند بود و سینه و شش را از بلغم
لزج پاک کند و باد که در روده بود تحلیل دهد و نافع بود جهة درد دماغ و بدن
لیکن سدر و صداع آورد و مغثی بود و مسکر و مصلح وی صاحب منهاج کوید
ازان ربوب فواکه ترش خورند و صاحب تقویم کوید مصلح وی قرفه و دارصینی
بود و جالینوس کوید نافع جهة فالج و لقوه و تشنج ... علت کرده و مثانه و مسهل
مرارا سود و بلغم لزج بود و حیض و بول براند و تنقیه وی سودا را نیک بود و
تحلیل کند و خون سوداوی صافی کند و طبیعت ... دارد و حیش کوید
وی مانند ... خمر بود و مجهول که لون را صافی کند و محرک جماع بود و فربهی آورد
و بول و حیض براند بقوة و ابن وافد کوید سودمند بود جهة عاشقان ... که
دارد و کویند که اکر دوازده شب بپای هر شب یک مثقال تخم سفوف سازند
ناسوده عرق النسا را نافع بود مجربست و دیسقوریدوس کوید در ... و
ورانها و عرق النسا و نقرس و فالج را عظیم نافع بود و بدل ان بوزن آن ...
یا تخم سداب بود اما حرمل عربی سفید که انرا بیونانی مولی خوانند بیخ وی مانند بلبوس
بود و چون سحق کنند و با روغن ایرسا فرزجه سازند و زن بخود برکیرد افواه رحم
بکشاید **حرشف** عکوب خوانند بپارسی کنکر کویند و ان انواعست و طبیعت وی
معتدل بود در حرارة و تر بود تا درجه دوم و مسیح کوید کرم و تر بود در اول و کویند سرد است
و کویند کرم و خشک است در دوم چون بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند و اکر موم
روغنی سازند که آب کنکر بخوردان داده باشند و بر ریش که بر روی پیدا شود
بمالند زایل کند و بیخ و ورقهاء صلب چون بدان طلا کنند زود تحلیل دهد و بول را
و ریش روده سود دهد و بلغم بیرون آورد و اکر ... آب کنکر بشویند ...
را بکشد و خارش سر زایل کند و چون بخورند و رهها را تحلیل دهد و چون بر ...

آنش ضماد کنند نیکو بود و طبیعت نرم دارد و چون با شراب بیاشامند شکم
ببندد و رازی گوید باه را زیاده کند و گرده و مثانه را تسخین کند و کند بغل زایل
کند و باد و ادرار بول آن نیز بیرون آورد بخاصیتی که در وی است و مصلح وی است
که در بجنین اثار را کنند و توابل و با زیره لطیف بروی ریزند و صاحب منهاج گوید که مغثی
بود خاصه که بی وی گویند مولد سودا بود و مضر بود بدماغ و مصلح وی روغن
بود و صاحب تقویم گوید که مغثی بود و مصدع و مصلح وی مصطکی بود یا سکنجبین **حاشا**
خردل بری است و گفته شد **حرض** اشنان است و گفته شد **حریر** ابریشم
است و گفته شد **حرض الشیاطین** اطریلال است و گفته شد **حرف** حب
الرشاد گویند و سریانی معلیانا و بعضی ثفاء و پارسی تخم سپندان گویند و تره
تیزک و شب حیرک نیز خوانند و یونانی قردامون و حرف ابیض اسفند اسپید خوانند
و خردل سپید گویند و حرف بابلی بزر بلاسقس خوانند و حرف دو نوع است
یک نوع ورق آن با سفیداج ماند و یک نوع برگ خرد دارد و تخم یک نوع سپید
رنگ بود و تخم یک نوع سرخ رنگ بود و آن سپید اسفندا سپید و خردل
سفید و حرف سپید گویند و حرارت وی کمتر از حرارت سرخ بود و بهترین وی
فربه بود و طبیعت حرف گرم و خشک بود در سیوم و گویند در اول درجه
چهارم منضج و محلل بود و موی که ریزد نگاه دارد خوردن و طلا کردن با ما
آن پیشتی و ورم بلغمی و ذبها نافع بود و وجع عرق النسا خوردن و ضماد
کردن وجع ربو و غلیظ [illegible] خوردن و با عسل طلا کردن و ریشی که آنرا
شهدیه گویند و استرخاء جمیع اعضا نافع بود خوردن وی و چون بر گزندگی
جانوران ضماد کنند نافع بود و بچه بکشد و بیندازد بقعه البته اسفایدن
بخور بر گرفتن و چون دود کنند گزندگان بگریزند و حب رنینی شده و قوبا
باب و نمک مالیدن نافع بود و چون تخم وی سحق کنند و با آب گرم بیاشامند طبیعت
براند و قولنج بگشاید و حب القرع بیرون آورد و بادی که در روده بود بشکند
و بریان کرده شکم ببندد و تر چرب نافع بود خاصه سحق ناکرده و سردی کرده
را نافع بود و بریان ناکرده شکم براند و بلغم لزج از معده قطع کند و چون سحق کرده
سفوف سازند برص را نافع بود و چون با سرکه بر بهق سپید مالند سود دهد
و چون با عسل بیامیزند و لعق کنند سرفه که از خلط غلیظ بود سود دهد و درد
پهلوها که سبب آن از خلطی غلیظ بود و چون سحق کنند و با عسل بر نمش طلا کنند
یا با صابون نمش را زایل کند و بشره را بحال اول آورد و چون بر گزندگی عقرب

ضماد کنند نافع بود و ورق آن چون خشک کنند بقعه تخم بود و چون تر بود
از قوه تخم کمتر بود بسبب رطوبتی های که در ویست و وی معده را بد بود و
سینه را مضر بود و بچه بیندازد و مصلح وی صاحب منهاج گوید شکر است و صاحب
تقویم گوید مصلح وی نبات نیکو بود و جلاب و بدل وی خردل و تخم خربزه بود
یا تخم جرجیر و خردل **حردون** مانند سوسمار است طبع آن نزدیکست بطبع ورل
و بیونانی آنرا سالامندرا خوانند و از جمله سموم قتاله بود خوردن آن و هرمس
در خواص آورده است که دل حردون چون در خرقه سیاه بندند و بر صاحب
تب ربع بندند البته شفا یابد و جالینوس گوید خون وی چون در چشم کشند
روشنی بیفزاید و دیسقوریدوس گوید سرگین حردون معصابه چون ریزان بر
روی مالند شده را بغایت نیکو و صافی گرداند و مانند صیقلی بود و بهترین
رنگ وی سپید بود و سبک و مانند نشاسته بسپیدی و شیرازی آنرا مرکیم
باریک خوانند **حرباء** خامالاون خوانند بیونانی و بپارسی آفتاب پرست گویند
و کرباسه نیز گویند و خون وی چون طلا کنند بر موی که در چشم باشد بعد از آن که
برکنده باشند دیگر نروید و گوشت وی سم قاتل بود مانند فار عنوو بیضه وی
سم قاتل بود که در حال بکشد و مهلت ندهد که دوا بدید ببود و معالجه کسی که گو
وی خورده باشد مانند معالجه کسی کند که ذراریح خورده باشد و در صفت
ذراریح گفته شد اما معالجه کسی که بیضه وی خورده باشد باید که در حال
سرگین بار در شراب بدهند و قی پاک بکند و بدبال روغن گاو مالند و سیر وی
بمک [illegible] کنند و با انجیر خشک و مسکه و خطیا نا روی بدهند تا بخورد **حرب**
طلع است و گفته شد **حرفقان** سبح الفار است و بشفار گویند و آن
سنگ است و گفته شد **حرف الماء** سیسنبر [illegible] است و قردامینی نیز
خوانند از بهر آنکه بطعم قرداموس بود و آن حرف است و این نباتیست که در
آب روید مانند قرة العین چون تر بود گرم و خشک بود در دوم و چون
خشک شد گرم و خشک بود در سیوم و ورق وی پخته و خام خورند بول براند
و اگر بر بثور لبنیه شب ضماد کنند و بر ورتشو بینند زایل کند **حرجان** حرحل خوانند
و آن ملحی است که بالا ندارد و سبز بود و چون بگیرند و تا بجت نکند و کنند و خشک کرده
بشراب بیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود و باید که کهن نبود **حنا** و حنا نیز
و آن زوفرا است و دینار و به و حلیفه نیز گویند و آن دو نوع است بری و بستانی
بری مولف گوید نوعی از سداب بری است شیرازی آنرا کوهی گویند و طبیعت آن

گرم و خشکست مسخن معده بود و طعام هضم کند و بادهای غلیظ بشکند و بلغمی مزاج را نافع
بود و گزندگی جانوران را سودمند بود خاصه عقرب و بول براند و تخم وی مشهور
زوفا بود شیرازی انرا مریک کازرونی خوانند و در زاکفته شد اما خار در چشم
آمده قاطع منی بود و تشنگی آورد و مضر بود بسر و مصلح وی بادرنبویه بود
و بدل وی سداب **حماة** بستانی و برگ آن مانند کرفس و جزر و کمون ازین جنس
خرمانند و طعم ان نزدیک بطعم رازیانه بود و تخم وی سبز رنگ بود و خوشبوی و
طعم نزدیک تخم کرفس بود بشکل [illegible] بحسفد و بشیرازی انرا [illegible] شنکر خوانند
بادها بشکند و معده را نیکو بود و گرمی وی از خار ابری کمتر بود و غذا هضم کند
و خمار زایل کند و سده جگر و سپرز بگشاید و مسخن گرده بود و مسمن و مثانه و مجاری
بول پاک کند و جهة بواسیر هیچ ادویه و دوائی از ان بهتر نبود خوردن و ضماد
کردن و اگر ادمان اکل ان کنند از بواسیر ایمن باشند **حنبل** سخیست که از طرف
شام و بیت المقدس می اورند و سفیدی تیره رنگ بود و خایجه بسیار نافع بود
و دانگی از وی نافع بود جهة گزندگی عقرب و جهة گزندگی مار از یکدرم تا یک مثقال
با شهد بیاشامند یا با ماء العسل یا شراب بغایت نافع بود و میافلمی نیز گویند
و گفته شود در میم **حجار الصخر** زهر الحجر است بپارسی گل سنگ گویند و ان چیزی
بر مثال طحلب که بر روی سنگ پیدا میشود و خار از بهران میگویند که حرارت
جرانکه ان قوباست زایل میکند و طبیعت ان سرد و خشکست بر ورمهای گرم
طلا کردن نافع بود و اگر بر موضعی که خون آید ضماد کنند باز دارد و بر قوبا
ضماد کردن بغایت نافع بود و ورم زبان و یرقان را سودمند بود **حسک**
شکوهنج و شکرهنج گویند شیرازی خار سه‌گوک گویند و بپارسی خار خسک و باصفهانی
هروا و در مغرب حمص الامیر خوانند و بری بود و بستانی بود بهترین وی بستانی
بود سبز تازه و طبیعت وی سرد است باعتدال و خشکست در اول
و گویند گرمست در اول و گویند معتدلست در گرمی و سردی و عیسی گوید گرم
و خشکست در دوم منضج و ملین بود و بر ورمهای گرم ضماد کردن نافع بود و ریش
بن دندان و عفونت ان زایل کند چون با عسل خلط کنند و عصارهٔ وی در داروها
چشم سودمند بود و درد مثانه و عسر البول و قولنج را نافع بود و سنگ گرده
و مثانه بریزاند و باه را زیاده کند و منی بیفزاید و دوم از حسک بری جهة گزیدن
افعی چون بیاشامند و ضماد کنند بغایت نافع بود و طلای او با شراب جهة دفع
ادویه قتاله نافع بود و طبیخ وی جایی که براغیث بود بفشانند بکشد و گویند

مضر بود بسر و مصلح وی روغن بادام بود یا روغن کنجید تازه **حشیشة الزجاج**
بپارسی گیاه آبگینه خوانند رازی گوید قابض بود مع رطوبه مسکن اورام
بلغمی بود و عصارهٔ ان بواسیر را زایل کند و سرفه کهن را نافع بود و عصاره
ان با اسفیداج بر حمره و نمله طلا کردن نافع بود و بر سوختگی آتش همچنین
و [illegible] غره بعصاره ان کردن ورم لوزتین را نافع بود و در سموم روغن
کردن جهة نقرس نافع بود و بسیار وی محروری مزاجرا صداع آورد و مصلح
وی نبات و خشخاش بود **حشیشة البرص** اطریلال است و گفته شد
حشیشة الطحال و حشیشة دوده نیز گویند و ان اسقولوقندریون است
و گفته شد **حشیشة الغافت** غافت است و گفته شود **حشیش بزرقطونا**
بپارسی ورق بنگو گویند و در قوه نزدیک بکشنیز تر بود و بهترین وی تازه
تر بود و طبیعت وی سرد و تر بود حرارة بنشاند و بر ورمهای گرم طلا کردن
سود دهد و عصارهٔ تر وی جهة نفث دم نافع بود **حشیشة خراپاینه** و خنیدبزن
است و گفته شود **حشقیقل** شقاقل است و اشقاقل نیز گویند و گفته شد
حصا الکلیه حجر الاسفنج است و گفته شد **حصرم** بپارسی غوره گویند
و بلفظی دیگر کجب و کج خوانند و طبیعت وی سرد است در اول و خشکست در دوم
و گویند سرد است در دوم و خشکست در سیوم و چنین که سرد است در اول
و خشکست در سیوم جهة دفع طغیان صفرا نافع بود و حرارت بشکند و معده و جگر را
نافع بود اما مولد ریاح و مغص بود و شکم ببندد و مصلح ان سکنجبین بود و صاحب
تقویم گوید مضر بود بالات منی و مصلح ان المسوس و عسل بود و بدل ان ریباس
یا حماض اترج بود **حص** ورس است و گفته شود **حضض** شیرازی
هلل کنند و ان انواعست مکی و هندی و مشهدی بهترین ان جهة ورمها مکی
بود و جهة موی هندی و نوعی هست که در شیراز از ورق روباه ترک سازند
و روستاییان شیراز اهلل مشک خوانند و ان مستعمل ایشانست لیکن طبیعت
حضض مکی معتدلست در گرمی و سردی و خشک بود در دوم و گویند سرد است
در اول و در هندی تحلیل و قبض کمتر از مکی بود و صاحب مفرده گوید هندی
اقوی بود در همه حالات و حضض هندی عصاره فیلزهر است و مکی عصاره
نباتیست مکی و گویند مصنوعست نافع بود جهة مجموع نزف الدم چه از روده و چه
خون که از زبان اید بغیر قاعده و مجموع ورمها خبیثه و کلف و در ریشها دهن و دبر
و گوش را نافع بود و در چشم کشیدن روشنی فزاید و تاریکی زایل کند و شقاق

مقعد و سیج را بغایت مفید بود مالیدن و خوردن و حقنه کردن اسهال کهن
و ریش روده را سودمند بود و چون بدان غرغره کنند خناق را زایل کند
و چون زن بخود برگیرد قطع سیلان رطوبات از رحم بکند و نفث دم و سرفه
چون باب بیاشامند سودمند بود و حضض هندی که چه کرند که سگ دیوانه
طلا کردن و آشامیدن بغایت سود دهد و یرقان سیاه و درد سپر ضماد
کردن و خوردن نافع بود و بدلان بوزن ان فیلنهج است یا فوفل و صندل
مساوی و صاحب تقویم که سپرزرا غلیظ کند و مصلح ان حاما و مصطکی بود
و مقدار شربتی نیم بود **حفاء** بردی است و گفته شد **حلبه** و نیقه
خوانند بپارسی شملیز گویند و طبیعت ان گرمست در آخر درجه اول و خشکست
در اول و گویند گرمست در دوم و خشکست در اول و از رطوبتی فضلی خالی نبود
و گویند گرم و خشک بود در دوم منضج و ملین بود و آرد وی ورمها صلب
بلغمی آمدن وی و پزردنی تحلیل دهد و سینه و شکم و حلق را نرم دارد و سرفه و ربو
و ضیق النفس را سود دهد و باه را زیادت کند و بادها بشکند و بلغم لزج از سینه
بیرون آورد و بواسیر را سودمند بود و آرد وی با نطرون بر سپر ضماد
کنند نافع بود و اگر پیش از طعام با مری بخورند شکم براند و چون با عسل بیاشامند
شکم براند و خلطهای بد که در روده ابود و چون پخته ابود غذا اشش دهد و
آواز صافی کند و چون سر بدان بشویند حاز زایل کند و لعاب وی با روغن
گل شقاق سر درا نافع بود و سوختگی آتش و آرد وی دملها را نرم کند و در طلا کردن
با ادویه جهت کلف بغایت سود دهد و چون طبیخ ان بیاشامند حیض براند و
حشیش وی چون بخورند درد پشت و جگر و سر وی مثانه و چکیدن بول
و درد رحم که از سردی بود سودمند بود و صاحب تقویم که محلل قوی است عین
بود و مصلح ان روغن قسط بود **حلزون** نوعی از صدف است و در
صفت سیخ و سیح و صدف گفته شود انواع ان **حلتیت** صمغ محروث
است و محروث را انجدان خوانند و را قه گویند و حلتیت را بپارسی انگردخوانند
و بهندی هنگ و شیرازی انگشت گنده و ان دو نوعست منتن و طیب و منتن
سخت تر بود و بهتر و طبیعت ان گرمست در اول درجه چهارم و خشکست در دوم
و بهترین ان صمغ رنگ صافی بود و چون بگدازند لون ان سپید زند و انچه
مغشوش بود سبز رنگ بود و انچه بوی تیز دارد منتن خوانند و انچه بوی ان
تیزی کم دارد طیب خوانند و چون با عسل بیامیزند و در چشم کشند روشنایی

٥٦

بیفزاید و در ابتدا از نزول کشیدن ایمن باشند از نزول آب و تب ربع را بغایت
مفید بود و بادها بشکند و خون بسته که در اندرون بود تحلیل دهد و بیرون از عقب
با سرکه طلا کردن نافع بود و ثالیل مسماری و غددها چون با موم روغن خلط کنند
و بمالند نافع بود و با سرکه بر قوبا طلا کردن بغایت نافع بود و چون با آب بگدازند
و بیاشامند علق را اصلاح کند و با انجیر خشک یرقان را نافع بود و مقوی باه بود
و چون با سرکه غرغره کنند علق از حلق بیرون آورد و بر گزیدگی سگ دیوانه نهادن
یا با سیر یا با خطیا نا اشامیدن بغایت سود دهد و چون با زیت بگدازند
و بر گزیدگی عقرب و رتیلا مالند سودمند بود و اگر با شراب و فلفل و سداب
بیاشامند کزاز را نافع بود و چون با سکنجبین بیاشامند شیر که در اندرون سینه
بود بگدازد و صرع را بغایت مفید بود و دفع زهرها حیوانات بکند و زخم تیر
و تیغ زهردار و مقدار نیم مثقال مستعمل بود و بول و حیض براند و بچه بیندازد
و اگر اندکی در سوراخ مضب نهند نعوظ تمام آورد و اگر با روغن زنبق از پیشه
کنند و چند روز بگذارند بعد از ان در قضیب مالند زن و مرد لذتی عجب یابند
و اگر در سوراخ دندان نهند درد ساکن کند و بپراند و اگر نیم درم از وی با آب
لسان الحمل حل کنند و با ادویه که ممسک طبیعت بود بیاشامند فعل وی قوی
تر بود و قطع اسهال که از رطوبه بود و خلطهای لزج بکند و اگر نیم درم از وی و نیم درم
سکبینج بیاشامند و بدان اومان کنند فالج و خدر را بغایت سودمند بود و درد
مفاصل سرد و بواسیر و مغص را نافع بود و حب القرع را بکشد و مضر بود بجگر
و معده و اسحق که مصلح ان اشق است و صاحب تقویم که مصلح ان جوز بوا بود
یا قرفه و بدل ان محروث بعد از انکه با آب بجوشانند چند جوشش و صافی کنند بوزن
ان بود **حلیف** زوفا است و خزا نیز گویند و گفته شد **حلبلاب**
لبلاب است و گویند لاعیه و هردو گفته شد **حلم** قراد است و بشیرازی کنه گویند
و گفته شد در قاف **حلیمی** بیخ حماض بری است و در حماض گفته شد **حلاق**
الشعر نوره است و گفته شد **حلحل و حلاحل** بلغت بربر است گفته شد
حلبیب سورنجان هندی است و طبیعت ان گرم و خشکست در دوم
و گویند در سیوم نافع بود جهت نقرس و درد مفاصل و درد زانوها و زانها و مقوی
بدن بود و مسهل بلغم و خلطهای غلیظ بود و حب القرع و کرمها بکشد اما سپرز
را غلیظ کند و مصلح ان کاشنی و کثیرا بود **حاما** اما مون و اموس گویند و بشیرازی
اهلو گویند و طبیعت ان گرم و خشکست در دوم و گویند در سیوم و ان دو نوع است

یک نوع مشهور است که شیرازی ماهیلو خوانند و نوعی دیگر مانند پر سیاوشان است
چوب وی زردی بود که بسرخی مایل بود و برگ آن سبز بود و خرد و گل وی
زرد بود و کوچک و نبات وی بمقدار یک وجب بود و بهترین آن ذهبی
رنگ بود و ارمنی خوشبوی منضج ورمها گرم بود و چون بر پیشانی ضماد کنند
درد سر زایل کند و چون با ذریح بر گزندگی عقرب ضماد کنند سود دهد و ورم
چشم که از گرمی بود و ورم احشا چون با زیت ضماد کنند بغایت سودمند بود
و در کورمج چون فرزجه از وی بخود برگیرند و در طبیخ آن بنشینند سود دهد و بول
را نافع بود و کسی که گرده وی یا جگر وی معلول بود چون طبیخ آن بیاشامند نافع
بود و سده جگر بگشاید و بول براند و مقدار مستعمل از وی دو درم بود و لیکن مصدع
بود و منوم و مسکر و از جمله مسکرات بود و صاحب تقویم گوید مصلح آن صندل
و گلاب بود و اسحق گوید مضر بود بمعده و مصلح آن تخم کرفس بود و بیادوق گوید
بدل آن بوزن آن اسارون یا بوزن آن وج یا بوزن آن حوب و نفل و گویند
بدل آن بوزن آن وج و بوزن آن حب قرنفل و گویند بدل آن بوزن آن وج
و بوزن آن زیره سبز **حمر** ثمر هندی است و گفته شد **حاض الاتبع** در صفت
اتبع گفته شد **حاض** بری بود و بستانی بود و بری را سلق بری خوانند
و آن پشد جبلی بود اما از خاک ریشه و زمین سست بود و آنرا بیونانی طوطاق
اغریون گویند و شیرازی تخ آنرا حلیمو خوانند و در نقرس و درد مفاصل طلا کردن
بغایت نافع بود و سپید و صفراوی را سودمند بود و بستانی را شیرازی شنبک
گویند مانند کاشنی بود و ورق آن و در وی حموضتی بود و رطوبت فضلی لنج و بهترین
بستانی بود ترش و طبیعت آن سرد و خشک بود در درجه دوم و تخم آن سرد بود در
اول و در وی قبضی تمام بود و در باب با در صفت بزور گفته شد و اگر تخم وی بعش
ابرکنند کی عقرب پاشا کند و عقرب بگزد هیچ زحمتی بوی نرسد و ورق آن چون
بپزند سلم باشد و چون بپزند و با زیت بریان کنند و کمی خشک و اندکی زیره و آب
انار دانه بروی ریزند شکم بندد و غیر بریان کرده هیچ کرا ز روده و مرة صفرا بود نافع
بود و تشنگی بنشاند و قطع قی بکند و غثیان صفراوی ساکن گرداند و خار دفع کند
و از وی گل خوردن ببرد و گزندگی عقرب نافع بود و چون با شراب بپزند و بدان
مضمضه کنند درد دندان ساکن گرداند و چون با شراب بپزند و بر خنازیر ضماد کنند
و ورمها که در بن گوش بود سود دهد و اگر با سرکه بپزند و بر بثر ضماد کنند بغایت
نافع بود و چون بجرب الذحت یابد و اگر بیخ وی در گردن بندند خنازیر دفع کند

و چون سحق کنند و زن بخود برگیرد قطع سیلان رطوبتهای کهن از رحم بکند و اگر با شراب
بپزند و بیاشامند یرقان زایل کند و سنگ مثانه بریزاند و حیض براند و اگر یک مثقال
بیخ وی بکوبند و با رب سیب بسرشند و بلیسند بیخ را و اسهال دموی را بغایت
مفید بود **حاض الماء** در آب روید و ورق آن بدرازی انگشت بود
نزدیک بورق کاشنی و ساق وی کوچک بود و بر سر وی تخمی سیاه رنگ بود
که بسرخی زند و طعم وی مانند طعم حاض بود و شکم براند چون پخته بخورند و تخم وی
چون سحق کنند و با شراب بیاشامند غم ببرد و نفس را خوش دارد و توحش زایل کند
و خفقان گرم را بغایت سود دهد و غثیان دفع کند و مقعده مسترخی باصلاح آورد
و چون بپزند و بر اعضا مالند خارش زایل کند و تخم آن و ورق آن چون بخایند درد
دندان ساکن گرداند و بن دندان محکم دارد و اگر ادمان اکل آن کنند یرقان زایل
کند **حاض الارنب** اکشوث است و گفته شد **حاض البقر** حاض بری
است و گفته شد **حاض نذی** حاض بستانی است و گفته شد **حمار الارض**
اسعار الارض گویند و آن خراطین است و گفته شد **حصی الامیر** حسک است
و گفته شد **حمص** بپارسی نخود گویند سپید و سرخ و سیاه و کرسنی بود و بری
بود و بستانی بود و بری گرم تر بود و اندکی بتلخی زند و بستانی غذا نیکو دهد و
سیاه بقبضه تر بود در انفعال و بهترین آن سفید بزرگ بود و طبیعت آن گرم
و تر بود در اول و گویند خشک است در اول طبیعت بنم دارد و بول براند و منی
بیفزاید و باه برانگیزد و حیض براند و منفخ بود و لون را نیکو و صافی گرداند و درد
پشت را سودمند بود و کرمش ببرد و ورمهای گرم را سود دهد و روغن آن قوبا
را زایل کند و آرد آن ریشهای پلید و سرطان و خارش بدن را نافع بود و نقیع وی
درد دندان و ورم بن دندان را سودمند بود و آواز صافی کند و غذا از بسیس دهد
زیاده از همه حبوب چون آرد وی و شیر حسابی سازند و طبیخ نخود سیاه سنگ گرده
بریزاند و ادرار بول از همه نخودها زیاده کند و فالج و مرضهای سپید و درد مفاصل که
از رطوبت بود نافع بود و باه را زیاده کند بغایت تا حدی که چهارپایان مثل گاو و
و اسب زچون نخود سیاه بجای علف بدهند قوه باه ایشان زیاده شود و سده
گرده بگشاید و چون ببرکه خیسانند یکشب و بامداد ناشتا بخورند و صبر کنند تا نیم روز
گرم بکنند و اگر در آب خیسانند و بیجان خام بخورند و آب آن ناشتا منند ناشتا انعاظ
تمام آورد و قضیب را قوه دهد و در نخود سه خاصیت موجود است که مجامعت
کردن محتاج به این سه خصلت است اول آنکه طبعش ملایم طبع منی بود دوم آنکه کثیر

الغذا بود و سیوم آنکه مولد ریاح و نفخ بود و هر غذای و دارویی که جهة تقویت باه
خورند باید که این سه خصلت در وی جمع داشته باشند و آن نخود است و در زرده تخم مرغ نیم
برشت اما نخود کسی که قرحه مثانه و گرده داشته باشد بغایت مضر بود و سیاه نخود
بیندارد و جذام را نافع بود و گزندگی جانوران را و داء و بهاء گشنده و اولی آن
بود که میان دو طعام خورند و مضرت وی کم شود بکنجاس و جرم نخود ثقیل بود
بمعده و مصلح وی سکنجبین یا گل بود **حمیرا** ابو خلیبا گویند و آن نشنجی راست و
رجل الحمامه نیز گویند و گفته شد در الف **حمحم** بلغه اهل شام لسان الثور است
از قول صاحب مفرده و صاحب منهاج که حمحم حجر است که آن انبات جراحت است
وصف هر دو گفته شد **حمض** حرض گیاهند و آن اشنان است و گفته شود
حاط نوعی از حمیر است و گفته شد در میم **حاحم** صاحب منهاج و صاحب تقویم
گویند بستان افروز است و صاحب جامع گفته از قول اسحق عمران که حبق بستانی است
و در شام حبق سنبل گویند و نبات وی بغایت سبز بود و گل وی سفید و تخم وی
تخم حبق بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم اصحاب بلغمی را نافع بود
و سده دماغ بگشاید که از بلغم بود و زکام تر را نافع بود و صاحب تقویم گفته که حبق
ارشا هسیعی بود و غذا که مقوی دل بود و تخم وی بریان کرده با روغن گل و آب
ببرد جهة اسهال کهن نافع بود و صاحب منهاج گفته و صاحب تقویم گفته خشک بود
در اول حرارت معده و جگر ساکن گرداند چون طبیخ وی بیاشامند یا با جلاب
یا با سکنجبین معده و جگر از اخلاط بد پاک گرداند و بسیار وی مثانه زاید بود
و مصلح وی کندر و حماما بود **حمام** بپارسی کبوتر گویند طبیعت وی جالینوس گفته
گرمست و رطوبت بسیار و گوشت وی گرده را نیکو بود و منی بیفزاید و خون
و شریف که چون زنده بچگان بر باروی مجمع بکشند و پاک کنند و بر موضع گزیدگی
عقرب بهند بغایت نافع بود و سرگین بچگان نابرسوزانند و سحق کنند و در چشم
کشند تاریکی و سبل را ببرد و در خواص ابن زهر آورده است در هر خانه که کبوتر
بود از صرع و فالج و سکته و جذام و سبات ایمن باشند و این خاصیت از وی است
و دیسقوریدوس گفته که خون ورشان و شفانین و حمام چون گرم بود و در چشم گشند
جراحتی که در وی بود زایل کند و خون حمام خاصه قطع رعاف که از حجب دماغ بود
بکند و شوربای وی بغایت گرم بود و کبوتر از کبوتر بچه گرمتر بود و اولی آن بود
که با آب غوره و کشنیز و سرکه بپزند و چون بخورند سفوف خیار از پی آن بخورند یا تخم خیارین
حمار اهلی صاحب منهاج گفته گرم و خشک بود در سیوم و صاحب تقویم گفته از قول

اسحق که گرم و تر بود و خاکستر گوشت و جگر وی چون با زیت بر شقاق که از سرما
بود بمالند نافع بود و خاکستر جگر وی با زیت بر خنازیر بهند نافع بود و جذام
را سودمند بود و گوشت وی و جگر چون بپزند و در طبیخ آن بنشینند گرانی که از
خشکی بود بغایت سود دهد و جگر وی بریان کرده ناشتا بخورند صرع را نافع بود
و بول وی درد گرده را سودمند بود و در خواص آورده اند که پوست پیشانی وی
چون بر کودکی که ترسد ببندند دیگر نترسد و گویند چرک گوش وی چون بخورد کودک
دهند که گرید دیگر نگرید و در خواص آورده اند که کسی را که عقرب گزیده باشد باواز
بلند در گوش حمار گوید که عقرب مرا گزید و واژگونه بر خر نشیند درد از وی زایل
شود و خر را درد کند و اگر پوست پیشانی وی با مصروع با خود نگاه دارد تا
یکسال تمام و چون سال نو شود با پوست پیشانی نو دیگر با خود نگاه دارد تا
یکسال دیگر صرع از وی زایل شود ابداً و در خواص ابن زهر آورده است که چون
خر درشنگ را عطفه ناخوش می آید **حمار وحشی** بپارسی خر گور گویند عبد الملک
بن زهر گفته نظر بر چشم وی کردن صحت چشم نگاه دارد و منع نزول آب بکند و این
از خواص است و جالینوس گفته گوشت وی چون فربه و جوان بود نزدیک بگوشت
ایل بود و بغایت غلیظ بود پیه وی چون بر کلف طلا کنند سود دهد و چون
با روغن قسط بجوشانند جهة درد پشت و گرده که از بلغم بود و باد غلیظ نافع بود
زهره وی جهة داء الثعلب و داء الیدین سودمند بود و گوشت وی چون سر
باب و نمک و دارصینی و زنجبیل و مرق آن بیاشامند و گوشت چرب آن بخورند درد
مفاصل و بادهای غلیظ سودمند بود و گوشت وی بسیار خوردن تب در معده
و بطی هضم و ثقل پیدا کند و اولی آن بود که از پی آن جوارشات مسهله چون اطریفل شهریارا
و تمری بخورند و امثال آن **حنظل** علقم خوانند و تخم وی عبید خوانند و بغولی گفت
و بشیرازی کبست گویند و بگرمانی خرزهره و بگیلکی خربزه روباه خوانند و نر و
ماده بود ماده سفید و سست و زود شکن باشد چندانکه سفیدتر بود بهتر بود و
پوست وی باید که زرد بود و سفیدی مایل بود اگر کبودی زند بد بود و اگر
بر درخت حنظل یک حنظل بیش نبود آن کشنده بود و آن بزرگی و حنظل بود
و بهترین وی ماده سفید رسیده هندی بود که وصف کرده شد و طبیعت آن گرمست
در سیوم و خشکست در دوم و بوحنا گفته گرم و خشکست در دوم و گفتی که سیم دو تر
بود و ابن مولف که این قول که دور است و وی محلل و مقطع بود درد مفاصل و
اعصاب و عرق النسا و نقرس ببرد را بغایت نافع بود و دماغ را از اخلاط پاک کند

شحم وي مسهل بلغم غليظ بود از مفاصل و اعصاب و مسهل مرار اسود و اصفر بود و قولنج
ريحي بگشايد و ورق وي صرع و ماليخوليا و وسواس و داء الثعلب و داء الحية و جذام
را سودمند بود خاصه چون با ادويه خلط كنند مانند انيسون و افتيمون و نمك هندي
و صبر سقوطري و ايارج فيقرا و حنظل و اگر در طبيخ حقنه كنند همچنان درست از دوم تا
چهارم شايد قولنج را بگشايد و مره سودا خام بيرون آورد و شحم ان … نيم
بود با عسل و با ادويه داخل بود و بايد كه بغايت سحق كنند و اصلاح وي بكثيرا كنند
و بيخ وي سودمند بود گزندگي افعي و عقرب خوردن و طلا كردن و حكايت كنند
اعرابي كه عقرب چهار موضع وي بگزيد و دوم از وي … بياشاميد در حال صحت يافت
و در حقنه جهت كسي كه قولنج داشته باشد سود دهد و بخور كردن بواسير را نافع بود
و چون بخود بر گيرند بچه بيفكند و اسحق بن عمران گه چون بگيرند حنظلي و ميان بر گيرند و
تخم ان بينداز ند و از روغن زنبق بر كنند و سوراخ ان بخمير بگيرند با گل و در آتش نهند
تا جيد جوشش برند بعد از ان بر گيرند و بر موي ماليند سياه گرداند و رها نكند كه زود
سفيد گردد و بيخ دمشقي كه اصل وي چون بجوشانند جهت استسقا بغايت نافع بود
و گزندگي افعي و حنظل بايد كه در گرما گرم و سرما سرد مستعمل نكنند كه اسهال دموي آورد
و مضر بود بمعده و مصلح ان كثيرا بود و مصطكي و مبدل ان گويند حب الخروع بود و
گويند بوزن ان حرمل بود و چهار دانگ وزن ان قثاء الحمار و گويند بوزن
ان حرمل و چهار دانگ وزن ان قند **حنا** بهترين آن بود كه بغايت سبز بود و در
حال خرد كرده باشند و طبيعت ان گرم است باعتدال و گويند معتدل است در گرمي
و سردي و عيسي گه سرد است در اول و خشك است در دوم طبيخ وي سودمند بود جهت
ورمهاي گرم و سوختگي آتش و نافع بود جهت شكستگي استخوان و ريش دهن و در ورمها
جهت خناق كنند و نيم مثقال چون بياشامند قولنج بگشايد و از خاص وي انست كه چون
كسي را ابتداء آبله كنند حنا را آب بسرشند و بكف پاي وي نهند ايمن باشند از انكه
در چشم برآيد و اين مجربست و اگر تخم وي يك مثقال با عسل بسرشند و لعوق كنند دماغ را بغايت
سودمند بود و در خواص ابن زهر آورده است كه چون حنا بسركه بسرشند و بر
ناخن نهند و بدان ادمان كنند نيكو گرداند و اگر پاي را بوي خضاب كنند بسبب
باماد بول الكلب سبز رنگ بود و مضر بود بحلق و چون بياشامند و مصلح ان كثيرا
بود **خندقوقي** شيرازي انرا قوقو گويند و بپارسي ديوا سبست و بري بود و
بستاني بود و خندقوقاي بري را ذرق و جاقا خوانند و بيوناني لوطوس اغريوس
گويند و معني ان خندقوقا بري بود و اران بستاني طريفلن خوانند و بهترين وي

بستاني بود و طبيعت ان گرم و خشك است در آخر درجه دوم و گويند در آخر درجه اول
و گويند در سيوم تخلف را نافع بود و روغن وي در مفاصل را سودمند بود و
درد اشيين و عصاره بستاني با عسل سفيدي كه در چشم بود زايل بود و بري و
بستاني صرع را سود دهد و استسقا و بول و حيض براند و روغن وي جهت بادها
كه در اعضا بود و اگر طفل دير بحركت آيد چون بروي بمالند زود حركت كند
و اگر در طبيخ ان بنشينند همين عمل كند و تخم وي مهيج باه بود و اگر آب وي بر گزيدگي
عقرب ريزند ساكن كند در حال و چون بر عضوي سالم ريزند لذع و وجع پيدا كند
و چون بعصاره وي سعوط كنند صداع آورد و خندقوقي خناق آورد و درد حلق
و ملاوا ان بكشند و كاهو و كاشني كنند **حناء الغول** اسفنجار است و ابو خلسا خوانند
و گفته شد **حنا قريش** خار الضفا است و گفته شد **حنا مجنون** و سمه است
و گفته شود **خطه روميه** حندروس خوانند و خالاون نيز گويند و گفته شود
خطه گندم بهترين آن بود كه ميان صلابه و لين بود و فربه باشد و ميان سرخي
و سفيدي بود و سياه بد بود و طبيعت ان گرم بود و معتدل بود در تري و خشكي
و چون بكوبند و بر گزندگي سگ ديوانه نهند نافع بود و چون بخايند و بر دماميل نهند
بگشايد و روغن وي قوبا را زايل كند و وي بهترين غداها بود انسان را **حوك** بادروج
است و گفته شد **حزهندي** مرنج است و گفته شود **جوز رومي** اگر و نيز
خوانند و تنوز گويند و ان درختي است كه بوست وي زرد بود و گل وي گرم بود و در
درجه سيوم و خشك در اول و ورق وي ضعيف تر از گل وي بود و صمغ وي كهربا
بود و تخم وي لطيف تر از صمغ وي بود و انزا سپرو خوانند و ورق وي چون با سركه بر تن
ضماد كنند بغايت سودمند بود و ثمر وي چون با سركه بياشامند صرع را نافع بود و
و تقطير البول را سود دهد و ثمر وي منع آبستني ميكند و شيخ الرئيس گفته كه وي لطيف است
و سخت گرم نيست و يك مثقال از وي عرق النسا را نافع بود و اسحق گفته يك مثقال از
ورق وي بعد از طهر با سركه سود مند بود جهت آبستني **حرمر** و حرمز گويند و ان
تره هندي است و گفته شد **حواري** آرد گندم سفيد بحير بحت بود **حرج** و رد احمر
است و گفته شود **حران و حرفان** اين هر دو اسم طرخون است و گفته شود
حرمانه بغلي گويند و بسرياني طريفلن گفته شود **حرم سنذار** بستان افروز است
و گفته شود **حيه** مار است و انواع ان بسيار است و انچه در ترياق مستعمل بود و قرص
افعي بود كه از گوشت افعي سازند و صفت وي و منفعت ان در مركبات گفته شود
حياة الموتي قطران است و گفته شود **حي العالم** ازرون خوانند و معني ازرون

الحی ابدا یعنی همیشه زنده و هرگز ورق ان نیفتد و همیشه سبز باشد و پیش بهار سبز خوانند
و بعضی گویند بستان افروز است و بعضی گویند تخم انست و این هر دو خلافست انچه
محقق است نوعی از ریاحین است که در سبزی بسیار باشد و دایم سبز بود و حی العالم
دو نوع بود کوچک و بزرگ و دیسقوریدوس گوید سه نوعست یک نوع کوچک
خودرو بود و در جایها سایه و بن دیوارها و کوهها و قضبان وی کوچک بود و یک
شاخ بیش نبود و ورق بسیار بدان بود و بقدر یک وجب بود و گل وی زرد
بود و در قوه مانند نوع بزرگ بود و ازان بزرگ بستانی بود و کوهی بود و قد وی
بدرازی یک گز بود و ستبری انگشت بود و بهترین بستانی بود و طبیعت ان سرد
است در سیوم و خشکست در اول و هر دو نوع کوچک و بزرگ نافع بود جهة ورمهای
گرم و جگر و سینه گرم طلا کردن و چون تنها یا با سویق بجره و نمله ضماد کنند و ریشهای
بلید و ورم گرم که در چشم پیدا شود و سوختگی اتش و نقرس بغایت نافع بود و آب
وی مقدار [illegible] بیاشامند سود مند بود جهة سده که در جگر و زهره باشد و مسهل
صفرا بود و بهر دو جهة کردن کی رتیلا بغایت نافع بود و چون آب وی با روغن
گل و سرکه بر سر نطول کنند درد سر را نافع بود و جهة اسهال و ریش روده و خون [illegible]
بیاشامند کرم دراز بیرون آورد و چون زن بخود برگیرد قطع سیلان رطوبه [illegible]
از رحم بکند و اگر در چشم کشند درد چشم را سود مند بود و فولس گوید آب وی
با سکنجبین چون بیاشامند حده دم را ساکن کند و صفرا و قوة بدن بدهد و دیسقوریدوس
گوید نوع سیوم بقلة حمقا بریه خوانند و بعضی طیلافون خوانند و اهل روم [illegible]
خوانند و ان نوع میان شکستهای روید و طبیعت وی گرم بود و مقرح جلا بود
و چون باپیه کهنه بر خنازیر ضماد کنند تحلیل دهد و حی العالم مضر بود بسپرز و مصلح وی
طین ارمنی بود حیصل حدقل است و گفته شد والله اعلم بالصواب

باب الخا خانق النمر

صاحب منهاج گوید خانق النمر و الذئب و یسمی قاتل النمر و الذئب وی حشیشه و در صفت
قاتل الذئب گوید قوته کقوة خانق النمر و هو ثمره پس بدین تقدیر این اسم و ماهیة
ان یکی سهو باشد انچه محقق است گفته شد خانق النمر نباتیست که چون پلنگ
و یوز و گرگ و [illegible] و خوک و غیران بخورند خفقان بگیرد و بدان سبب خانق النمر
و قاتل النمر خوانند که مخصوص است به پلنگ که وی را زود تر میکشد و ان نوعی از ازربون
است تحقیق اگرچه بعضی گویند اسقیل است و بعضی گویند خربق سیاه است و این هر دو
قول خلافست و انرا اقونیطن گویند و طبیعت ان گرم و خشکست در چهارم خانق

٦٠ الذئب قاتل الذئب هم خوانند و در قوة مانند خانق النمر بود اما مخصوص است
بگرگ که وی را زود تر میکشد همچنانکه خانق النمر مخصوص است به پلنگ خانق الذئب
مخصوص است بگرگ و ان تحقیق خربق سیاه است و طبیعت ان گرم و خشکست
در آخر درجه سیوم و چون بکوبند و بر گوشت خام افشانند و گرگ بخورد بمیرد خانق
الکلاب قاتل الکلب هم خوانند و در عمل همان فعل میکند بلکه زیاده تر انا سگ را
زود تر میکشد و وی اسم حیوانی بود که دنبال داشته باشد و ان از هندوستان
خیزد و ان را دارافی گویند و گفته شد خاتم الملک سادوران است و گفته
شود خامالاون صاحب جامع گوید حرباست صاحب منهاج گوید نوعی از ازربون
سیاه است صاحب جامع گوید خامالا اسم ازربون است و انکه گفته اند اسد الارض
اسم ازربونست سهو کرده اند اسد الارض حرباست و گفته شد و خامالا اسم ازربونست
و بسبب اشتراک اسم سهو کرده اند و صاحب جامع گوید از قول بعضی از متاخران که اسد
الارض خامالاون مالیس است که ان ازربون سیاه است پس بدین تقدیر قول
صاحب منهاج معتبر تر بود و خامالیون و کامالیون نیز گویند خامالاون لوقس یعنی
لوقس یونانی سفید بود و بعربی اشخیص گویند و ببربری ادادا و در الف گفته شد
اشخیص ابیض و اسپود خامالاون مالیس ادادا اسپود است و ان خامالیون
و کامالیون نیز گویند و ان خانق النمر است و گفته شد خامالا یونانی یعنی زیتون
الارض و ان مازریون است و گفته شد و انواع ان خالیدونیون و خالدونیون
نیز گویند و ان دو نوعست گویند بزرگ ان عروق الصفر خوانند و کوچک آن ماميران
و معنی خالیدونیون دواء الخطاطیف بود و بدان سبب این اسم بوی نهاده اند که
پرستوک چون بچه وی در اشیانه نابینا شود برود و شاخی ماميران بیاورد و در
اشیانه نهد بچه نابینا بینا گردد بفرمان خدای تعالی و این از خواص است فتبارک
الله احسن الخالقین خالاون حنظل رومیست و گفته شد و بپارسی کاکل خوانند
و در ضد روس طبیعت و منفعت وی گفته شد خامانیطس معنی ان یونانیست
صنوبر الارض بود و ان کمازریوس است و گفته شد خامادریوس معنی ان یونانی
خان الارض بود و ان خان کوچک است و اقطی خان بزرگ و گفته شد خاما اقطی
خامازریون نیز گویند و معنی ان یونانی بلوط الارض بود و ان کمادریوس است
و گفته شد خامالنجان خسرو دارو گویند و ان خولنجان است و گفته شد
خامشه شیطرج است و گفته شود انواع ان در شین خبه [illegible] بشیرازی [illegible]
خوانند و باصفهانی هاکشی و بتبریزی سوارون و بترکی [illegible] و [illegible] آن [illegible]

خلوق رنگ بود خرد شیرین وطبیعت آن گرم وتر بود وشش را سودمند بود
وحصبه واصحاب سودا چون با شیر ونبات بیاشامند بدن را فربه کند ولون نیکو
گرداند **خبازی** بپارسی خره گویند وشیرازی نان کلاغ وآن نوعی از ملوکیه است
وگویند ملوخیا بستانی است وملوکیه بری ونوعی از ملوخیا نقله بود وبه خوانند وملوکیه
گویند وآن خطمی است وبری لطیفتر وخشکتر از بستانی بود وطبیعت وی سرد
وتر بود در اول وگویند معتدل بود در گرمی وسردی وگویند بلینس در وی نخست
ومعتدل بود وفولس گفته گرم وخشک است واین قول دور است وورق وی
چون بر گزندگی زنبور وکژدم ضماد کنند نیکو بود ووقتی که خام بود وورق بری نافع
بود با زیبن بر سوختگی آتش وحمره طلا کردن وطبیخ وی چون زنان در آن نشینند
صلابه رحم نرم گرداند ومقعد وورق وی چون با بیخ وی بجوشانند نافع بود جهت
زهرها وداروهای کشنده وبر گزندگی رتیلا ضماد کردن نافع بود وبول براند وتخم
وی چون خلط کنند با تخم خندقوقا بری وبا شراب بیاشامند درد مثانه ساکن گرداند
وچون ورق وی برند وبر دابیل نهند وورمها که احتیاج بشکافتن بود بگشاید
وماده بیرون آورد وبدان حقنه کردن گزندگی روده ومقعد ورحم سودمند
بود واگر بستانی بود معده را بد بود وچون تر بود مثانه را نافع بود وتخم وی جهت
خشونتی که در سینه وشش ومثانه حادث شود سودمند بود واگر بپزند با روغن
وضماد کنند ورمها که در مثانه وگرده حادث شود سود دهد واگر ضماد کنند بر
ورمهای گرم ساکن گرداند ووی نافع بود جهت سرفه که از خشکی بود وخشونت
سینه وبول براند وشکم نرم کند وورق وی چون بخایند بخایان خام وباندکی نمک ضماد
کنند بر ناصور که در چشم بود پاک گرداند وگوشت برویاند وچون ضماد کنند
با کمی بر سر ریشی که سبب آن از تری بود [illegible] سودمند بود وچون برگ وی بکوبند
عقرب ضماد کنند خاصه چون با زیت بود وگل وی نافع بود جهت قرحه کرده ومثانه
آشامیدن وضماد کردن ومضبان وی نافع بود جهت روده ومثانه وشکم نرم دارد
ونوعی از خبازی بری بود که مسهل [illegible] خام بود تا حدی که گاه باشد که خون بیاید
خبز بهترین آن بود که از گندمی افتاده باشد پاک فربه صلب بود ونان
سمید وحواری دشوار از شکم بیرون آید ونفخ در وی زیاده بود ومولد ریاح بود
وسده جگر وسنگ گرده تولد کند وشکم ببندد ونان خشکار سبز غلیظ کند وخون
که از وی حاصل شود میل بسیاری داشته باشد ونان حواری بدن را فربه کند ونان
که نخاله بسیار داشته باشد زود از شکم بیرون آید وغذا اندک دهد واگر نخاله اندک

سیلان فضول از معده وشکم بکند اما خشک وی دیر هضم شود واگر تر بود ورسیده
اشتها طعام باز دید کند وگرم وخشک مزاجان باه زیاده کند وتنها محرقه را سودمند
بود وحرارت بنشاند وتشنگی زایل کند وفساد وی چون فساد زردالو نبود
ولذیذتر از وی بود اما غذای وی غلیظتر از غذاء زردالو بود ورطوبت وی زود
متعفن شود ومولد بلغم بود واولی آن بود که بعد از خوردن وی زنجبیل مربا خورند
یا عسل یا شراب ریحانی اگر ورق وی با بهار وی بکوبند وبا سرکه بیاشامند حب
القرع وکرمها بکشد **خرّ اقرع** گویند ساذج هندی است وگفته شود **خربلیق**
اسنه قاقله است وگویند هیل بوا است که آن قاقله کوچک است وگفته شود
خون سیاوشان دم الاخوین است وگفته شد **خرزهج** سم الحمار است بشیرازی
خرزهره گویند وبپارسی خرزهره وآن دفلی است وگفته شد **خوص** ورق مقل است
ونخل ونارگیل وامثال آن خوانند **خاتم الملک وختم الملک** طین مختوم است وگفته
شود **خیشفقیج** حب القطن است وگفته شد **خیار** قثد خوانند بشیرازی
خیار بالنگ وصاحب منهاج گفته لطیفتر از خیار زه بود وسردتر ودر وی اندکی
قبض بود واسحق بن عمران گفته سردتر وغلیظتر از خیار زه بود وطبیعت وی
سرد وتر بود در دوم سودمند بود جهت تبهای محرقه وبول براند وتشنگی بنشاند
ومرد اختیار محروری بود وآب وی چون بگیرند سی مثقال با جلاب ده مثقال
باده درم شکر سلیمانی بیاشامند مسهل مرار اصفر بود واز خوردن وی قولنجی
بد متولد شود وبهترین وی کوچک بود که تخم وی رقیق بود واصل وی لب
وی بود وموافق جگر ومعده گرم بود وحافظ گفته لب وی لطیفتر از لب خیار زه
بود اما جرم خیار دیر هضم شود وبغایت سرد بود وخوردن وی تشنگی
آورد وورم معده وخاصره ومصلح وی عسل بود یا میویز یا جوارشی که ناگواه
وکندر در وی بود اما اگر بسرکه پرورند بغایت [illegible] بود وحراره بنشاند
اما در معده دیر ماند واولی آن بود که بعد از طعامها غلیظ نخورند مانند آش
ماست وآش غوره وامثال آن باید که بعد از اسفیدباج خورند وپوست وی
خشک کرده مقدار چهار درم چون زن بیاشامد دشواری زادن بر وی آسان
گردد **خیارشنبر** بپارسی وهندی خیار چنبر خوانند ووی هندی وکابلی و
مصری بود بهترین وی هندی بود که فربه وسیاه رنگ بود رسیده وفلوس
وی براق رنگ بود وپوست وی رقیق وبهترین آن بود که در زمان که خواهند
مستعمل کردن در خلط از قلم بیرون آورند واستعمال کنند طبیعت وی معتدل

بود در حرارة و برودة و گویند گرم است و گویند سرد است محلل و ملین بود جهة
ورمهای گرم نافع بود که در احشا یا خاصه در حلق بود چون بدان غرغره کنند و با
آب گشنیز تر و لعاب بزر قطونا خناق را نافع بود غرغره کردن و طلا کردن
بعکس و ورمهای صلب و مفاصل را سود دهد و درد جگر را نافع بود و چون
و چون با تمر هندی بیاشامند مسهل مره صفرا بود و چون با تربد بیاشامند مسهل
بلغم و رطوبة بود و چون با آب کاسنی یا آب عنب الثعلب بیاشامند یرقان را
و درد جگر گرم بغایت نافع بود خاصه چون آب کشوث اضافه کنند و اسهال
وی بی زحمت و اذیت بود بالجمله که اگر زن آبستن بخورد هیچ زیان نکند
بلکه تصلیح وی بود و زادن بر وی سهل شود و مره محترقه و بلغم براند و شکم نرم
گرداند و سینه و قولنج بگشاید و شربتی از فلوس وی از پنج درم تا با جهد درم
بود و اسهال وی بقوه جاذبه بود و گویند ملزج است و هر کس که امعاء وی ضعیف
بود و اولی آن بود که پیش از استعمال بر وغن بادام خوب بیالایند تا بر سر ... ریزند و
... که مضر است بسفل و مصلح وی آب عناب بود و صاحب تقویم
گوید مضر بود بمعده و غثیان آورد و مصلح آن مصطکی و انیسون است و بدل
وی صاحب منهاج گوید نیم وزن آن ترنجبین است و سه وزن آن مویز بی دانه
و قدری تربد **خیری** انواع است یک نوع خیری سیاه است و آنرا خیری
خطایی گویند و یک نوع بنفش است و آنرا خیری مردینی خوانند و هفت رنگ
خوانند و یک نوع سفید است و یک نوع سرخ و آن بری بود و آن جابجا رست
و گفته شد و یک نوع زرد است و بهترین آن زرد بود که بپارسی خیری شیرازی
خوانند و در بغداد و موصل آنرا عصیفر خوانند و طبیعت وی گرم بود و گویند
گرم و خشک بود در اول و گویند در دوم و بوییدن گل وی محلل بادهای غلیظ بود
از دماغ و سردی دماغ و رطوبة آنرا نافع بود و گل وی چون خشک بود و قوه
وی زیاده بود از تر و طبیخ وی حیض براند و ورم رحم را سود دهد و چون در آن
نشینند بچه مرده و مشیمه بیرون آورد و اگر بیاشامند بچه بود و سبب حرارتی
که در وی هست و قوه تخم وی و گل وی یکسان بود و اگر دو مثقال از تخم وی بیاشامند
حیض براند و باد معده و امعا را نافع بود و فواق را سود مند بود و اگر با عسل
بجوشانند بچه زنده تباه کند و بچه مرده بیرون آورد اما بیخ وی در قوه مانند السنان
بود لیکن غلیظ تر بود و طبیعت نیز نزدیک بود و برگ وی چون خشک کرده
با سرکه بر ریخته شده ضماد کنند سود مند بود و نگاه دارد و نقرس را و ورم

که در مفاصل پیدا شود و بغایت صلب بود چون ضماد کنند نافع بود و طبیخ
وی بسرکه درد دندانرا سود دهد و گل وی چون در موم روغن کنند شقاق
مقعد و انگشتانرا نافع بود و چون با عسل بیامیزند قلاع را زایل کند
و خیری سیاه که آنرا شیرازی خطایی خوانند طبیعت وی معتدل سود مند
بود جهة بادی که در سپر بود و بغیر از نوع زرد و سرخ که صفت آن گفته
شد که در طب مستعمل است و منفعت آن بسیار است اما در انواع دیگر خیری
چندان منفعتی که مشهور بود نیست که از آن یاد کنیم مگر کسی خیری تجربه معلوم
کرده باشد و صاحب تقویم گوید بوییدن وی مصدع بود و مصلح آن عنبر رو
گل و سپید که بود **خیروع** خباری است بپارسی خرو گویند و قرع الملک نیز
خوانند و در جای دیگر گفته شد **خیربوا** هیل بوا خوانند و هال بوا گویند و
بهترین آن تازه فربه تر بوی بود و رازی گوید در معده مانند قرنفل بود و لطیفتر
از قاقله بزرگ بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم معده و جگر سرد
را سود مند بود و جهة معده نیکوتر از قاقله بود و قی ببندد و غذا را هضم کند
و ابن ماسویه گوید معده را از اخلاط بلغمی پاک کند و اشتها طعام باز دید کند و نافع
بود جهة وجعها ... خاصه در دماغ و قوه بدهد و ارسطاطالیس گوید جهة
بهق که در همه بدن بود بغایت سود مند بود چون یک جزو از وی و یک جزو
کندش و یک جزو تخم تربزه کوفته و بیخته با عسل سرشته کنند و طلا کنند و گویند مضر
بود با حشاء جوری و مصلح آن شبیه تخم خرفه و سکنجبین بود و بپارسی هندی
الاجی خوانند **خیزران بلدی** آس بری است و گفته شد صفت آس بری در
الف و صفت آس بری که آنرا مورد اسفرم خوانند در میم گفته شد ان شاء الله

باب الدال

... الراس است و گفته شد **داغ ابرمج** داغ ... و بنیر گویند شیرازی
انگلک خوانند و از کوه کیلویه که از ولایت پارس است خیزد و در هیچ موضع
دیگر نبود و طبیعت وی گرم است و معتدل بود در تری و خشکی منی بیفزاید و
شهوه جماع برانگیزد **دادی** حبستان شد جای دیگر و در ترتیب ... نیز بود
و طبیعت وی گرم و خشک است در دوم و گویند سرد است و بو خانه گرم است
در اول و خشک است تا دوم و بهترین وی سرخ رنگ بود گویی خوشبوی تازه
و وی قابض بود و بند خرمانی را از ترشی نگاه دارد و لیمن صلابات بود
و شکم ببندد و درد معده را سود مند بود بغایت و استرخاء آن چون در طبیخ وی

نشیند واگر دو درم از وی بکوبند و بزیت چرب کنند و سفوف سازند بواسیر را
بغایت نافع بود و دفع زهرها بکند واگر در طبیخ وی نشینند مقعد و رحم که بیرون آمده
باشد با جای خود رود و صحت یابد واگر بعسل بسرشند ولعوق کنند کرمها بزرگ
وکوچک بکشد و بسیار خوردن وی کشنده بود و بداوا می بق و اسهال و شدید
بانه و چیزهای جرب بود و صاحب تقویم گوید سده آورد و بواسیر و دوار و
مصلح آن حب بنفشه بود یا هلیله بنفشه و بدل وی در تحلیل صلابات چهار دانگ
وزن آن بادام و نیم وزن آن اهلیلج الملک در ابستی بشاید که اهل مستعمل کنند
داذی رومی هو اغاریقون است وگفته شود **دار شیشعان** قندول خوانند
و بزبان بربری ازوری و بلغتی دیگر اسفالابوس و آن درختی ست خاردار ناکست و
در پوست وی حرافتی و در گل وی حدتی و در چوب عفوصتی بود و بعضی گویند بیخ
سنبل هندی است و گویند چوب سنبل رومی است و این خلافست انچه محقق است
پوست وی مانند قرفه بود بشکل اما بسیاری خیلی از وی ستبرتر بود و سرخ تر
مانند خون و بهترین آن بود که گران وزن بود و انچه بسرخی زند و چون بپوسد
بارنگی بلون خون بود و خوشبو و کوستبر بود و در طعم وی اندکی تلخی باشد و بعضی
از دار شیشعان بود که املس باشد و تابان و بغایت تلخ و سفید رنگ بود و بوی
نداشته باشد و طبیعت وی گرمست در اول و خشکست در دوم و گویند سرد
محلل ریاح بود و مصلح عفونت و قطع خون بکند و شکم ببندد و چون طبیخ وی بیاشامند
و چون بشراب ببرند و بدان مضمضه کنند قلاع را زایل کند و ریش بد که در دهن باشد
و دندان نگاه دارد و استرخاء عصب بغایت نافع بود و اگر در آب و بیخ فرزجه
کنند بچه بیندازد و عسر البول را سودمند بود و رطوبات غلیظ را نشف کند
و مقدار مستعمل از وی یکدرم بود تا دو درم و سودمند بود جهت نفخ معده و چون سحق
کنند و بروغن چیری بسرشند و در گوش نهند کرم گوش بکشد و چون سحق کنند و بسرکه
بسرشند و بر دندان نهند درد ساکن گرداند و جالینوس گوید عفونات و نزلات
و وسواس سوداوی را نافع بود و معده را پاک گرداند و اسحق گوید مضر است
بجگر و اصلاح وی بدو قو کند و صاحب تقویم گوید مخفف اعصاب بود و مصلح
وی صمغ عربی و کثیرا بود و بدل وی بدیعورس گوید در سودمندی استرخاء عصب
بوزن آن اسارون و چهار دانگ آن زراوند و نیم وزن آن درونج بود و
شابورکه بدل آن کرناز کاست **دار فلفل** جالینوس گوید بار فلفل سفید است
و گویند درخت وی غیر درخت فلفل است بتحقیق بهترین وی آنست که ستبر

بود و بطعم فلفل بود و طبیعت وی گرم و خشکست در سیوم و گویند در دوم
و گویند سرانگشت در اول محلل بود و مرضهای سپرز زایل کند و چون در میان
جگر بریان کنند تاریکی چشم و شبکوری زایل کند و هضم طعام بکند و قوة
معده بدهد و باه را زیاده کند و قایم مقام زنجبیل بود و جهة کرمی که جانوران
خوردن و بار و غن طلا کردن نافع بود و جالینوس گوید معده را پاک کند
از رطوبات لزج و سده جگر و سپرز بکشاید و دیسقوریدوس گوید عرق
النسا و نقرس و فالج را نافع بود و فولس گوید قوة پشت بدهد و شهوة را
زیاده کند و اندروماخس گوید نافع بود جهت زهرها کشنده و گویند کی افعی و صرع
را نیز مفید بود و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود و مضر بود بسر و مصلح و
صاحب منهاج گوید مصلح وی صمغ عربی بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی صندل
و گلاب بود و بدل آن بوزن آن فلفل و گویند بوزن آن زنجبیل و بوزن
آن زرنباد **دار صینی** بهترین وی سیلانی بود خوش بوی سرخ رنگ
تیز طعم که در طعم وی شیرینی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم و گویند
در دوم و روغن وی گرم بود و دارصینی در غایت لطافت بود و مصلح
عفونت بود و زکام را سودمند بود و خوردن وی و کحل کردن تاریکی
چشم زایل کند و مفرح قلب بود و در وی تریاقیت هست و چون با مصطکی ببرند
و آب آن بیاشامند فواق زایل کند و دارصینی بحوط تمام آورد و هضم طعام بکند
و در معده کار سعدی بود زایل کند و بادها بشکند و غشی را نافع بود و سینه
را پاک گرداند و سده جگر بکشاید و قوة معده بدهد و استسقا را سودمند
بود و درد رحم را با زرده تخم مرغ نافع بود و زهرها گزندگان را و گزندگی
بانجیر ضماد کردن نجاعت سودمند بود و چون سحق کرده باشد بر قوبا طلا کنند
سود دهد و چون با عسل بر کلف مالند زایل کند و سده که بینی را و درد گوش ده
و عسر البول را نافع بود و اولی آن بود که بکوبند و با شراب بسرشند و قرص سازند
و در سایه خشک کنند قوة وی تا بجده سال بماند و بقراط گوید قوة انسانرا نگاه دارد
خدا که در حیوة باشد و ذهن را تیز کند و جالینوس گوید معده و دماغ را از فضول پاک
کند و نسیان ببرد و دیسقوریدوس گوید چشم را روشن کند و حیض براند و سپرز درد
را نافع بود و مسام را قوة دهد و تپها را نافع بود و فولس گوید لقوه را نافع بود و استرخاء
عضله و نقرس که بر آنرا نافع بود و صرع و وجع ... و مقدار مستعمل از وی یکدرم
بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی اسارون بود و گویند مضر بود بسر و مصلح وی

خیره سفید بود و بدل وی پوست بلیله بوزن ان و نیم وزن ان کبابه یا ابهل
یا زرنب وگویند بدل ان دو وزن ان کبابه بود و بنادوق که بدل وی بوزن ان
وی خولنجان بود وگویند بدل وی دو وزن وی ابهل بود و روغن دارصینی
رعشه را بغایت نافع بود **دارنک** نوعی از مرواست وگفته شد در ترتیب
انواع ان **دار برنیان** بقم است وگفته شد **دار رومی** سولان است
وگفته شد **دبق** افسوس خوانند وان چیست بشکل زرشک و دانه مورد
وعطاران شیراز و دیامیو سع عیسلی خوانند وچون بشکنند عسل لعابی چسبنده
در اندرون وی بود و بهترین وی انسه املس بود که لون اندرون وی کرائی
بود و لون بیرون وی سیاهی که بسرخی زند وطبیعت وی گرم وخشک است در
سیوم وگویند در دوم و در وی رطوبتی فضلی بود غیر نضیج و اسحق گه گرم و تر
بود ومحلل وملین بود و چون با زرنیخ بر باحی ساه شده نهند قلع کند و برو
سرد و برشری بلغمی ضماد کنند نافع بود و چون با زاج و موم خلط کنند اجزا
میباوی و برورم بن گوش نهند و مجمع ورمها را نافع بود و اگر با کندر بیامیزند
و بر ریشهای کهن نهند زایل کند و اگر با بوره برسیر نهند بگدازاند و بلغمی عرق
النسا و نقرس را نافع بود و چون نیم درم از وی مسهل کنند و جذب رطوبت غلیظ
از عمق بدن بکنند و دیسقوس گه خلطها را از اعضا بگدازاند و قوه اعضا بدهد و
رطوبه زایل کند و قوریوس گه مجلل اخلاط فاسد بود که در ورکین جمع شده
باشند اما مضر بود بقلب و از خوردن وی قی و اقراو در شکم پیدا شود و مغص
آورد و دوار و اولی ان بود که با اب و عسل قی کنند و حقنه کنند و سکنجبین تناول
وگویند مصلح وی بالنگو وگاوزبان بود و بدل وی نیم وزن وی عاقرقرحا
بود و در تحلیل ورمهای صلب چهار دانگ وزن آن بجور السرو و نیم وزن
ان ابهل **دبس** بپارسی دوشاب خرما گویند و بهترین ان بصری بود
که انرا سیلان خوانند و ان اتش ندیده باشد و انچه از رطب فارسی گیرند
دوشاب خوانند وطبیعت ان گرم و تر بود و کلف زایل کند چون با قسط
و نمک بمالند بیان وطبع نرم دارد و غذا دهد لیکن خلط غلیظ و خون تیره
متولد شود و مصلح وی بادام و خشخاش بود و بعد از ان سکنجبین ساده یا سرکه
کاهو خورند **دباقیع** است وگفته شد **دباب** سپیستان است وگفته شود
دبرداد و بودارو بیدا گویند وگفته شد **دجاجه** بپارسی ماکیان
گویند و مرغ خانگی خوانند و طبیعت وی معتدل بود و در گرمی دماغ را زیاده کند

[illegible]

وعقل بیفزاید و دماغ وی چون با شراب بیاشامند خونی که از حجب دماغ روانه
بود باز دارد و اواز صافی کند و گزندگی جانوران بلیه را نافع بود و چون
بشکافند و همچنان گرم بر موضع گزندگی جانوران نهند و زبان ریان بمل کنند
بغایت سودمند بود و منع سریان سم بکند و صرع غذا را ناقهان بود و نشاید
که ادمان خوردن وی کنند ضعفا و بندان ریاضت وکد و اولی ان بود که بعد از
خوردن وی سکنجبین بخورند و دماغ وی منی زیاده و دماغ را بیفزاید و تشریف که
چون جوانمرغ فربه با مسکه بپزند چندانکه تجه شود و کسی را که سرفه خشک بود ولی
خون چون بخورد زایل گردد و اگر مرغ بچگکدانه فربه کنند دوازده روز بعد از ان
بکشند و پیه وی بیرون آورند و بجذوم در اعضا حود بمالند بغایت نافع بود و خاصه
چون سه نوبت بیال طلا کنند و چون مرق مرغ پیه دار بیاشامند کسانی که لون ایشان
زرد بود که سبب ان معلوم نشود هفت روز در هر روز یک مرغ با نان حواری
بخورد لون وی بحال صحت رود و بغایت کمال نافع بود **دج** رو فس که ما ضلیکن
مرغ بری بود و بعد از وی شیح و دستمان بس حجل و دراج وطیهوج و شفنین و فرخ
الحمام و ورشان و فواخیت وطبیعت ان گرم و خشکست **دجر** لوبیا است
س وگفته شد **دخن** بپارسی ارزن گویند و بشیرازی الم وان نوعی از جاورس
است وطبیعت ان سرد و خشکست در دوم وگویند در سیوم وگویند گرم
شکم ببندد و بول براند و غذا اندک دهد و اگر بشیر تازه بپزند خشکی وی کمتر
شود و غذا بسیار دهد لیکن سده و سنگ گرده پیدا کند و مصلح وی قند بود
و ستوم وی قطع قی و اسهال که از صفرا بود بکند و اسحق که مضر است شش
مصلح وی مصطکی بود و شاید که بدل ان برنج است **دخان** بپارسی
دود گویند مجموع دخانها مجفف بود و در وی اندک قبضی یاری بود و بقیه یک
دخانها دخان قطران بود و بس رقت بس سیعه بعد از ان مر بعد از ان کندر و
دخان کندر در ادویها جهه ورم چشم استعمال کنند که در وی قرحه بود وان قرحه
را پاک گرداند و گوشت برویانند و در کحلها نیز مستعمل کنند جهه منع موی زیاده که
در چشم میروید و دخان بطم سودمند بود جهه رطوبتی که در چشم بود الا انکه زیده بود
و دخان عوابر گرم بود و قطع سبل بکند و روشنایی چشم بیفزاید **دراج**
گوشت وی معتدلتر از گوشت مرغ بود و فاخته و فاضله و لطیفتر و خشکتر از
گوشت تدبیح بود و حرارت کمتر منی را زیاده کند و شکم ببندد و دماغ و فهم را
زیاده کند و مصلح با قهان بود و دراج را بشیرازی کبک کر خوانند **دراجن**

و دراقن نیز گویند بلغه اهل شام خوخ است و گفته شد **دردي الخمر** بهترین
وی دردی شراب کهن بود و طبیعت وی گرم و خشک بود محلل اورام بود
و کلف و نمش زایل کند و اثرهایی که مانند عدس بر روی پیدا شود چون طلا نمایند
و با اشنان خلط کنند و هر روز روی بدان بشویند روی پاک گرداند و جلا
دهد **دردي الخل** دردی سرکه چون خشک کنند و بسوزانند مانند زبد البحر
یا دردی که کاری نو کنند و بر سر آتش نهند و غایت سوختگی وی آن بود
که سفید گردد و بشویند مانند توتیای سوخته و وی محلل و معفن بود و حکاک
و مجفف گوشت زیاده که در ریشها بود بخورد و با زاج بر سفیدی ناخن طلا
کنند زایل کند و چون با روغن مصطکی یا رازقی بیامیزند و بر موی مالند و گیسوها
کنند موی سیاه گرداند و آنچه شسته بود آثار دنبامیل و ریشها آن ببرد و تاریکی چشم
زایل کند و آنچه سوخته بود با مورد تازه بر شکم و معده ضماد کنند محکم گرداند
و منع سیلان رطوبات از ایشان بکند و چون ضماد کنند بر شیب شکم و بر ریشها
قطع خون رفتن بکند و بر ورم پستان ضماد کردن نافع بود و اگر بر بیرون رحم
ضماد کنند حیض باز دارد و سکین ورمها گرم بود **درونج** صاحب منهاج
گفته دو نوعست فارسی و رومی و آنرا درونج عقرب خوانند از بهر آنکه بشکل عقرب
بود و صاحب جامع که در کوهستان شام و اندلس بسیار باشد طبیعت وی گرم
و خشک است در سیوم و عیسی گوید گرم و خشک است در دوم بادهارا بشکند و گزیدگی
جانوران زهردار را نافع بود و درد رحم که از سردی بود سود دهد و خفقان
که از سردی بود زایل کند و بادهای غلیظ که در معده و امعا و رحم بود لطیف
گرداند و تحلیل دهد و بر گزیدگی عقرب و رتیلا با انجیر ضماد کردن و همچنان خوردن
نافع بود بغایت و تقویه دل دهد و مفرح بود و تریاق همه زهرها بود و مقوی
دل و ملال آن بود که با شراب سیب ممزوج کنند تا سحرنه وی کم شود و جهت
خفقان با قرص کافور خلط کنند بغایت نافع بود و خاصیت وی باقی ماند
و کیفیت وی بشکند و ابن زهر در خواص آورده است که چون قطعه از وی
در اندرون خانه بیاویزند طاعون در آنجا نبود و اگر سوراخ کنند و در ریسمانی نو
بندند و از میان هر دو ران زن حامله بیاویزند فوری محکم و بیا نگاه دارد از همه
آفتی و محفوظ ماند و اگر دشخوار زاید زاییدن بر وی سهل شود و زود بزاید
و اگر بیاویزند بر علی و سر وی بر ریسمان بسته باشد و بن وی سوراخ کرده با
بعیادتی ایمن باشند از خوابهای بد و از ترسیدن در خواب و این از خواص است

٦٥
و سفیان اندلسی گوید سخن دل و معده و جگر بود و بهضم طعام بکند و سودمند بود
جهالیخولیا معایی تحلیل ریح و ملطف غلظ اخلاط و مقدار مستعمل از وی یکدرم
بود و اسحق گوید دو درم و عموک مضر بود بسر و مصلح آن رازیانه و قند بود و واری
که بدل وی اردو فع مضره بادها که در رحم پیدا شود بوزن وی زرنباد و دو دانگ
وزن آن و فلفل و نشا بور که بدل وی عاقرقرحا بود و گویند بدل وی دو وزن
وی سورنجان بود **دروقینون** از جمله مخدرات بود و نبات وی بدرخت
ریوند ماند لیکن از یک گز کوتاه تر بود و ورق وی برنگ ورق ریوند بود
اما دراز تر بود و تنگ تر و بغایت خشن بود و گل وی سفید بود و تخم وی
بمقدار کرسنه کوچک بود و بغایت صلب و لون وی مختلف بود و بیخ وی
بدرازی یک گز بود و ستبری انگشت و در کوهها روید و در طبیعت مانند بزر
البنج و لفاح و بیخ وی سیاه بود و مسکر بود و اگر زیاده خورند کشنده بود
و غثیان سخت و فواق و مغص آورد و اسهال چون و غش و سبب کشنده
بود از چهار روز تا هفت روز و مداوای آنکس که آن خورده باشد بقی کشته
تا معده را پاک کند و همان معالجه که در خوردن بزر البنج گفته شد **دردار**
شجرة البق خوانند بپارسی درخت پشه خوانند و بتازی اسفیدار و بشیرازی قیقی
گل گزم و در صعدان گنجک و در اندلس شجرة النمر و در بخارا لامشکر و غرب بر
از وی است و صفت غرب گفته شود اما ورق دردار در وی قبضی بود و جلا
و پوست وی قابض تر و سرد تر از ورق وی بود و طبیخ اصل وی چون بر
استخوان شکسته نطول کنند سود دهد و پوست ستبر وی چون بکشک شعال
با آب سرد بپاشانند با شراب سهل بلغم بود و ورق وی چون سحق کنند و با سرکه
بر جرب ریش شده مالند سودمند بود و پوست وی چون بر جراحات تخته
بصلاح آورد و اگر بکوبند و با سرکه بسرشند و بر برص طلا کنند زایل کند و صمغ وی
چون بر آتش نهند و بسوزد رطوبتی که از وی بیرون آید بگیرند و در گوش چکانند
کری که از رطوبتی در آن حادث شده باشد زایل کند و عصاره ورق وی چون
در گوش چکانند نیم گرم ورم گوش را نافع بود و اگر با عسل بیامیزند و در چشم کشند
تاریکی چشم زایل کند و رطوبت شروی چون بر روی مالند جلای تمام دهد و گفته
که ورق وی سرد و خشک بود در درجه اول **دَرّ** ثمرة العلیق است و گفته شود
درمیطارس دو دمیطارس نیز گویند و معنی آن بلوطی بود یا سرخس بلوطی و آن
چیزیست که بر درخت بلوط کهن پیچیده میشود مانند سرخس اما کوچکتر بود و دراز

حلاوتی بود باندکی تری و تلخی اما اصل وی با وجود شیرینی و تری و تلخی عفص
بود و قابض بود و مغص و در غایت حرارت بود و چون با پیه تمحان و برموی
ضماد کنند موی را بسترد و فالج و لقوه را سودمند بود **دراب** دستنبویه
است و گفته شود **دراسج** گویند بعضیها است و گویند نوعی از لبلابست
و این صحیح تر است و صفت هر دو گفته شد **دستنبویه** بلغة اهل شام
خوانند بپارسی دستنبو و آن نوعی از بطیخ کوچک است بوییدن وی و ادبال
بدان نمودن دماغ را گرم کند و سده وی بگشاید و بادی که در وی بود بشکند
و گوشت وی بطی الهضم بود و بوییدن وی سودمند بود و اگر خشک کنند
و رو بیرا بدان بشویند پاک گرداند و جلا دهد **دفلی** حبن است و آن دو
نوع بود بری و نهری و هر دو نوع را سم الحمار خوانند بپارسی خرزهره و بشیرازی
خرزهره و بهری وی سبز بزرگ ورق بود و بغایت تلخ بود و گل وی مانند گل
سرخ بود برنگ و ثمر وی صلب بود و طبیعت وی گرم و خشک است در سوم
و گویند خشکی وی در دوم بود و گفته اند در اول و بغایت مخدر بود و اگر طبیخ وی
در خانه بپفشانند قمل را عیث و ارضه بکشد و وی محلل ورمها صلب بود و
حکه و جرب و درد پشت و زانو ضماد کردن خاصه چون ورق وی بپزند و با
مرهم برورمها صلب نهند بگداراند و تحلیل دهد و آب ورق وی چون بر جرب
و حکه طلا کنند سودمند بود و چون با شراب و سداب بجوشانند و بیاشامند
سودمند بود چه گزند کی جانوران زهردار و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود
و مفاصل را نافع بود و فقاح وی و ورق وی سم حیوانات بود از آدمی و سگ
و اسب و خر و گوسفند و غیره مجموع حیوانات و آنچه ضعف بود از حیوانات
مثل بز و میش و اگر دفلی در آب خیسانند و از ان آب ایشانرا دهند کشنده
بود مانند کی از وی کرب آورد و سحت و باد که در شکم پیدا کند و آبی که دفلی در
وی رسته باشد بد بود و فقاح وی بغایت معطش بود و ورق وی چون
با آب بپزند و بپالایند و بهر یک رطل نیم رطل زیت کهن بر سر آن کنند و بجوشانند
تا آب بسوزد و روغن بماند بعد از ان ثمن رطلی موم سفید بر آن روغن نهند
مانند مرهم و آن مرهم بر جرب و حکه طلا کنند بغایت کمال مفید بود و اگر ورق
وی خشک کنند و بکوبند و بر ریشها افشانند خشک گرداند و وی رنگ بشش
گرداند و حرارت آن و بداوا کسی که دفلی خورده باشد با شهار جرب و خیصها و
لعاب بزر قطونا و روغن گل و کتیرا و ثمر شهریر عجب مفید بود و ترنجبین الحجر

بعسل و قند و حلاوتها و جلاب و رب عنب یعنی دوشاب انگوری اضافه چیزها
جرب کنند **دقطانانون** سنگ طلامیع است و گفته شود **دقاق الکندر**
در صفت کندر گفته شود **دلب** بپارسی چنار گویند و بشیرازی چنار
پوست وی و جوز وی بغایت خشک بود در درجه اول سرد بود و چوب
وی سپید و تر بود و ورق وی چون تر بود با شراب بپزند و بر چشم ضماد
کنند آب رمص چشم باز دارد و ورمها بلغمی و ورمها گرم که در زانو باشد
سود دهد و اگر خشک بکوبند و بر ریشهای تر افشانند خشک گرداند و سوختگی
آتش را سود دهد و پوست وی چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند نافع بود
جهه درد دندان و سوختگی آتش و پوست وی جهه برص نافع بود و طبیخ ورق
وی درد چشم را نافع بود و خاکستر وی ریشها چرکین زایل کند و ثمر وی چون تر
بود با شراب بیاشامند گزند کی جانوران را سود دهد و چون با پیه بر سوختگی
آتش نهند نافع بود و غباری که بر ورق و ثمر وی نشسته باشد بغایت مضر بود
بحواس و چشم و آواز و باید که بسیار نزدیکی آن نخورند و صاحب تقویم گوید
مصلح آن عود بود یا قرفه دارصینی و جوز وی با پیه برکنند کی جانوران صما کو
کردن نافع بود و پوست وی چون بسوزانند جلایی تمام دهد با نجوی که برص را
شفا دهد و چون ورق و ثمر وی بخور کنند در خانه حشرات بگریزد **دلبوث**
نوعی از سوسن بری است و آن معروفست بسیف الغراب و بدان سبب این
اسم بوی نهاده اند که ورق آن مانند سیف است و بشکل ورق ایرسا بود اما
ورق ایرسا باریکتر و کوچکتر بود و ساق وی مقدار یک گز بود و گل وی سرخ
رنگ بود و ویرا اسقراغانیون خوانند و بعضی خاریون و کسیقون نیز گویند
و اصل وی مانند دو پیاز کوچک بود زبر یکدیگر آنکه در شب بود لاغر بود و بالای
فربه بود و در وی قوه جاذبه بود و ملطف و محلل بود و در بغداد آن بیخ را نافوخ
خوانند و زنان بغداد جهه فربهی مستعمل کنند و جهه جلا روی چون بدان بشویند
بغایت لون را نیکو گرداند و در بغداد بسیار بود و ارزان بها و بیخ بالای وی
چون زن بخور برگیرد حیض براند و چون با شراب بیاشامند شهوه جماع برانگیزد
و بیخ شیبی وی چون زنان بیاشامند قطع شهوه ایشان بکند و زهراوی گوید چون
بیخ وی در شراب خیسانند و صاحب بواسیر هر روز مقدار یک رطل از آن شراب
بیاشامد بواسیر را خشک گرداند و اگر خشک کنند بیخ وی و هر روز یک درم با ماء
العسل بیاشامند همین عمل کند **دلیک** ثمر گلی است چون گل سرخ و آن ثمر حاصل

شود مانند تخم پنبه کل سفید رنگ و چون پخته شود در طعم وی شیرینی بود و در شام
بعرف الدیک خوانند **دلینس** نوعی از صدف کوچک بود که بنجان خام
نمکسود میخورند و در صادکعه شود **دلق** صاحب منهاج گوید که قاقوی مانند سمور
بود و در همه حالتی و بالیس که کری وی کمتر از سمور بود و سخونت وی معتدل بود از
بهر آنکه طبیعت حیوان وی گرم و تر است **دلفین** ماهی بزرگست سیاه رنگ
و پیروی مانند سر خوک بود و دندان دارد و آنرا خنزیر البحر خوانند و در چون
خوک آبی خوانند و گوشت وی فربه بود و چون پیه وی بگدازند در حنظل که تخم وی
بیرون کرده باشند و در آن بجوشند و در گوش چکانند کری کهن و آواز [illegible] را زایل
کند و گوشت وی سپید و غلیظ بود و دیر هضم شود و تمیمی گوید گوشت وی مانند گوشت
سگ آبی بود در غلظ و در هضم و تولید سودا و کیموس بد و دندان وی چون بر کودک
آویزند [illegible] و چون پیه وی بخور کنند درد مفاصل را سود دهد **دماغ** بهترین مغزها
مغز [illegible] بود خاصه که [illegible] و بهترین مغز مواشی بره و گوساله بود و شیخ الرئیس گوید
مصلح کسی بود که زهر خورده باشد یا [illegible] باشد و بقراط گوید مجموع مغزها سرد
و تر بود و [illegible] سرد لیّن و خلط غلیظ از وی متولد شود و چون هضم شود بدن را فربه
کند و دماغ را زیادت کند و مرطب امعا کرده بود و باه را زیادت کند اما مولد بلغم
بود و اشتها ببرد و معتدی بود نزدیک هضم شدن و بر معده ثقیل شود و غثیان
آورد و شکم نرم دارد و آنچه بریان کرده بود دیرتر از معده بگذرد از آنچه پخته
بود و مصلح وی نعنع و صعتر و فلفل و خردل و دارچینی و سرکه بود **دماغ الدیک والدجاج**
مغز خروس و مرغ چون بخورند بگزند کی [illegible] نافع بود و چون [illegible] کرده
و مقدار باقلای بخورند خون زدن بینی باز دارد خاصه دماغ مرغ مخاصمه گران
خون [illegible] دماغ [illegible] بود **دماغ البعیر** مغز شتر چون خشک کنند و با سرکه
بیاشامند صرع را سود مند بود **دماغ البط** مغز بط ورم مقعد را سود دهد
دماغ ابن عرس مغز راسو چون خشک کنند و با سرکه بیاشامند صرع را بغایت
مفید بود **دماغ الخیل** مغز اسب [illegible] و معفن بود **دماغ الخفاش** مغز شب
پره با عسل چون در چشم کشند در ابتدا نزول آب نافع بود و خاکستر [illegible] شب
چشم بیفزاید و مغز وی [illegible] چون بر کف پای مالند باه را برانگیزاند **دم الاخوین**
شیان خوانند و [illegible] و دم التنین و دم الثعبان بپارسی خون سیاوشان گویند
و بعضی قاطر الدم خوانند و مؤلف گوید که آن سه نوع است چکیده و حشی و [illegible] بهترین
آن چکیده بود صافی که قطعا چوب [illegible] بود و طبیعت وی سرد و خشک

و قابض و خشکی وی در دوم بود و مسیح گوید [illegible] وی از [illegible] بود و [illegible]
که گرمست در اول و خشکست در دوم قوت معده و جگر بدهد و شقاق مقعد را
و مسیح امعا بغایت نافع بود و قطع خون رفتن بکند از هر موضع که باشد و چون
[illegible] از وی بر روی [illegible] تخم مرغ نیمرشت بیاشامند شکم ببندد و مسیح [illegible] نافع
بود و درد [illegible] چشم قوه بدهد و جراحتهای تازه را سود مند بود [illegible]
که ریشها و دملها و داغها را نافع بود و چون بر آن افشانند و جالینوس گوید
بر جراحتها که در امعا بود و ظاهر بدن بروید و وی [illegible] را بد بود و مصلح
وی صمغ بود یا کثیرا و بدل وی در همه فعلی کاهو بود یا عصاره کاهو و گویند
[illegible] و مؤلف گوید وی صمغ بقم است و از حربه سقوطره خیزد از مواضع
دیگر **دم** خون گرم و تر بود و گفته شد در هر یک بجای خود **دم الارنب**
بپارسی خون خرگوش گویند نافع بود جهت بهق و کلف چون گرم بدان طلا کنند
و منضج ورمها گرم بود [illegible] و چون با نمک بریان کنند جهت قرحه امعا نافع
بود و قطع اسهال کهن بکند و چون با شراب بیاشامند سموم را نافع بود
دم الایل خون گوسفند کوهی و گاو کوهی چون بریان کنند سودمند بود
جهت سمها که بر پیکان کرده باشند و دوسنطاریا را سود دهد و اسهال کهن
و کسی که زهر خورده باشد **دم ابن عرس** خون راسو چون طلا کنند بر خنازیر
و مفاصل تحلیل کند **دم السلحفاه** خون سنگ پشت آنچه بحری بود چون با کندر
بیاشامند صرع را سود دهد **دم الانسان** خون آدمی چون وقتی که حجامت
کنند بگیرند و با آرد شلیم بسرشند و با سداب تر و عسل طلا کنند بر هر ریش
که بر اعضا باشد خاصه در ساق و ریشها که آب از وی روانه بود بصلاح آورد
دم القراد بپارسی خون کنه گویند چون در میان شراب کنند مستی زود آورد
و این از خواص است **دم البقر** خون گاو ماده چون بر جراحت ریزند خون
ببندد **دم الحلم** دم القراد است که گفته شد منع موی زیاده که در چشم باشد
بکند وقتی که بکنند و بر موضع آن طلا کنند و وی اقوی بود از دم صفدع در
منع رستن موی **دم الحمام والورشان والشفنین والدجاج** خون کبوتر و خون
ورشان که بپارسی [illegible] گویند و خون شفنین که بپارسی [illegible] خوانند و خون
مرغ خانگی بهترین آن بود که از حیوان سلیم گیرند آن گرم بود جهت منع ورمها که
تولد کند بسبب سقطه یا روغن گل نافع بود و جهت جراحات چشم در چشم چکانیدن
سودمند بود خاصه خونی که از بال وی بگیرند و چون فاخته و کبوتر قطع خون [illegible]

رفتنی که از حجب دماغ بود بکند **دم الثور** خون گاو نر چون تر بود از جمله
سمومات بود و از خوردن وی عسر النفس و وجع حلق و مری و سدّ خنق زبان
و غثیان سخت و کرب و اضطراب پیدا کند و دندان خاییدن و خناق کنند
و کمار آورد و مداوا از وی بحقنه و اسهال کنند و قی در آنجا خطرناک بود که خون
آورد و بعد از حقنه و مسهل ادویها که نافع بود جهت فسردگی خون مانند انفحة الجدان
و بوره و حلتیت و خاکستر چوب انجیر در سرکه و فلفل و انگها در سرکه دهند و
خاکستر ... و تخم کرنب و عصاره عوسج و علامات خلاص وی آن بود که از
وی مانند زعفران چیزی بیرون آید و اولی آن بود که بر شکم و معده وی آرد جو
با ماء العسل ضماد کنند و اگر خون وی بجای گرم بر ورمهای صلب با سوسن
ضماد کنند تحلیل دهد **دم الضفدع** خون وزغ که شیرازی بک گویند بهترین آن
خون صفدع زرد و سبز بود منع موی رستن بکند و موی زیاده که در چشم
بود بکشند و خاکستر وی در بینی دمند خون رفتن باز دارد و علی بن العباس
المجوسی گوید چون طلا کنند بر دندان برویاند و غیر او گویند که صفدع و خون وی
چون بر دندان نهند بیفکند دندان و این مجربست **دم الحرباء** خون آفتاب
پرست که آن نوعی از عضایه است منع موی زیاده که در چشم بود بکند چون بکنند
و بر موضع آن طلا کنند **دم الخفاش** چون بر پستان طلا کنند بر حال خود نگاه دارد
و نگذارد که بزرگ گردد **دم الحایض** گویند مسکن وجع نقرس بود و چون بروی
چکانند و چون بر جمره مالند نافع بود و چون زن بخود برگیرد منع آبستنی بکند
دم الکلب الکلب خون سگ دیوانه سودمند بود جهت گزندگی وی و سم سهام
ارمنیه و گویند بچه بیرون آورد و منع موی زیاده که در چشم بود بکند و حالیسو
که در روغنست **دم الدب** خون خرس چون گرم بر ورمها نهند زود تحلیل کنند
و ابن زهر در خواص آورده است که خون وی چون در چشم کشند بعد از آنکه موی
زیاده بر کنده باشند دیگر نروید و شریف که خون وی چون دیوانه بیاشامد
نافع بود **دم الورل والحردون** خون ایشان چون در چشم کشند قوه باصره بدهد
و ایشان نوعی از عضایه اند صفت حردون گفته شد و ورل گفته شد
دم البوم خون بوم سودمند بود جهت ربو و همچنین مرق وی و گوشت وی
دم التیس خون بز نر بود که شیرازی دکه خوانند بهترین آن بود که از بز کوهی
گیرند چهار ساله و می گیرند که انگور رنگ خواهد گرفت دیگی سنگین بیاورند و حلق
وی ببرند و خون اول رها کنند و آخر و اول میانه بگیرند در دیگ و رها کنند تا ببندد

شود بعد از آن قرصها سازند و رها کنند تا خشک شود و از غبار نگاه دارند
و در جایی نهند که نم بود و چون خواهند که استعمال کنند جهت سنگ کرده و مثانه
سه درم از وی در کاسه شراب شیرین حل کنند و بیاشامند یا در آب کرفس کوهی
در وقتی که وجع ساکن بود سنگ کرده بریزاند عجایب و این از جمله مجربات و چون
گرم بود بر ورمها گرم طلا کنند نفع دهد **دم المعز** خون بز چون با عسل بیاشامند
دوسنطاریا را نافع بود و چون بریان سودمند بود جهت سم سهام ارمنیه چون
با شراب بیاشامند **دم الحمل** خون بره گویند سودمند بود کسی را که صبیت صرع
با **دم الفاره** خون موش چون بر ثآلیل و مسامیر طلا کنند قلع کند **دم الخنزیر**
خون خوک گرم و تر بود مانند خون آدمی و گوشت وی مانند گوشت آدمی بود
بطعم و قطعا فرق نتوانند کرد کسی که آدمی خوار بود **دم الدیوک والدجاج** خون خروس
و مرغ سودمند بود جهت خونی که از غشای دماغ روانه بود **دم الحمار** خون خر منع
رعاف که از حجب دماغ بود بکند **دم الخرفان** خون خرفان چون بیاشامند
صرع را نافع بود **دم الثعبان** دم التنین نیز گویند و آن دم الاخوین است و
گفته شد **دنقر** انقر خوانند و طبیعت وی گرم و خشک بود و در قوه مانند
نمک بود بلکه اقوی بود از وی چون سحق کنند و با سرکه بر حکه اعضا طلا کنند زایل
کند و چون سحق کنند و بر موی غلیظ نهند رقیق گرداند و نرم بپارسی شوره گویند
دند شیرازی باتو گویند و آن خروع صینی است و حب خطایی خوانند و حب السلاطین
نیز گویند و آن سه نوعست صینی و هندی و سنجری صینی بقدر فستق باشد و سنجری بقدر
انجیری بود و میل بسرخی دارند و نقطه سیاه بر آن باشد و هندی از صینی کوچکتر باشد
و از سنجری بزرگتر و مغز آن میل بزردی دارند و بعضی گویند حب الملوک دند است
و این خطا است و خلاف حب الملوک هو دانه است و گفته شد و طبیعت دند
گرم و خشکست در چهارم و بهترین وی صینی بود پس سنجری پس هندی و شربتی از
وی یک حبه و نیم بود تا دو حبه و گویند از دو دانگ با تمام مسهل رطوبات و سودا
و بلغم که در مفاصل بود و نشاید که در شهرهای گرمسیر مستعمل کنند الا در شهرهای سردسیر
و طبیعتهای سرد و مصلح وی آن بود که پوست وی باز کنند بگذارد و باید که آب دیگ
وی بریزند اگر لب پوست رسیده سرخی لب زایل شود و سفیدی مانند برص پیدا
گردد مغز وی را بگیرند و درون وی مانند زبان گنجشکی بود آنرا بیندازند و بادام
نرکشته و ورق گل سرخ و زعفران و کثیرا و رازیانه بکوبند و اگر خواهند که با او
مسهله کنند یا تربد و عصاره غافت و عصاره افسنتین و مانند آن که همان مزاج دارند

خلط
باشد و نباید که دهند در ترکیبی که افیون و فرفیون باشد مسهل سودا و بلغم و مسهل خلط
خام بود و درد مفاصل را الکلیل دهد و سیاهی موی را نگاه دارد و رها نکند که زود
سفید گردد و عیسی بن علی گوید که وی بیخ امعا آورد و باید که بعد از آن نشسته تا نه
خورند و غذا آبگوشت با سبب غوره و قدری نبید بدان افشانند و اگر بایی
خورند شاید و اگر حسوی سازند از بیخ و جو مقشر و روغن گل نافع بود **دنقه**
زوان است و شیلم نیز گویند و گفته شد **دوالحیه** خطیا است و گفته شد
دوسپید زن خوانند و ان حشیشی است که در میان گندم روید شیرازی تخم آنرا
گرگاپس خوانند و طبیعت آن گرم است در اول و خشک است در دوم و گویند سرد است
وی یمن ... ها بود که در ابتدا بغایت صلب بود و چون بر داء الثعلب ضماد کنند
سود دهد و چون با آرد برعوت ضماد کنند سودمند بود و عربا ضوری بود که
نزدیک چشم پیدا شود در کنج چشم و دوم از وی مسهل گرم بود و وی مضر بود بانثیین
و مصلح وی کثیرا بود و بهترین وی سیاه رنگ بود و عصاره که از حشیش وی گیرند باید
که با آرد وی آمیزند و خشک میکنند و بعد از ان استعمال کنند **دوم** درخت مقل است
و در مقیم گفته شد تخم خزبی است و بیخ ان شاهل است و گیاه وی خرس
گیاه خوانند و گندگیا نیز گویند و بغایت خرس وی را دوست دارد و گویند دوقو
تخم کرفس بری است و خلاف است و سوبانی دوقس خوانند و دوقس نوعی از ان است بیزران
بدران گویند و صفت ان در قاف در قوقالیس گفته شد و دوقوا غربا و دوقو
بری و دوا یا اغربا نیز گویند و در قوقالیس گفته شد و صفت همه و بهترین دوقو تازه
زرد رنگ بود و طبیعت ان گرم است در سیوم و خشک است در اول و گویند گرم
و خشک است در دوم و عیسی گوید گرم است در سیوم و خشک است در دوم مغص را ساکن
را ساکن کند و بول و حیض براند و بیخ اطفال را نافع بود و مقدار شربتی یکدرم بود
و منفعت سینه بود و مضغها بلغمی غلیظ از سینه پاک کند و سرفه که از سبب ان بود زایل
کند و گزندگی عقرب را نافع بود و چون بپزند و آب آن بپاشند یا بر موضع گزندگی
ریزند و روغن که قوه معده بدهد و هضم طعام بکند و منی زیادة کند و جالینوس گوید
شهوه باه را برانگیزد و نغوط قوی آورد و اگر بپالیس گوید اسهال مفاصل را نافع
بود و سنگ مثانه بیراند و فولس گوید که ها ... القیع را بکند چون با بیخ ازیی
یا ترمس بپاشند دو وزن ان و دیسقوریدس گوید مهیج شهوه جماع و مدر طمث
و صاحب تقویم گوید وی مضعف مثانه بود و مصلح ان تخم مورد بود و یا بلوط مصلح است و صاحب
منهاج گوید مضر بود بمثانه و شهوه جماع ببرد و مصلح ان مصطکی بود **دول** گویند طا... است

و گفته شد **دوبارج** گویند کاکنج است و گفته شد **دود القرمز** دود
الصباغین خوانند و ان کرمی سرخ است که در درخت بلوط یابند و وی صدفی
شکل بود و کوچک باشد جلزون و جالینوس گوید چون از درخت بگیرند و تر بود سرخ و
خشک بود زرد بود و صفت وی و منفعت وی در باب قاف در قرمز گفته شود
دود الحریر بپارسی کرم ابریشم گویند چون بگیرند و خشک کنند و سه درم از وی بر
حسوی که از آرد گندم بود اضافه کنند و بیاشامند چند روز پیاپی لون رو را باصلاح
نیکو گرداند و بدن را فربه کند و اگر یکی از وی خشک کنند و در خورد او غذا بی نهند و بر
محموم آویزند بغایت سودمند بود **دوغ** مخیض بقراست و گفته شد **دوقص**
بصل است و گفته شد **دورحلی** نوعی از سوسن بری است که یونانی کسیقون
گویند و ان دلبوث است و گفته شد **دود شجر الصنوبر** کرم درخت صنوبر در قوه
باشد در اره بود و در فعل همان عمل میکند و ان سبز رنگ بود و چون بکوبند و بر موضع
ضماد کنند گوشت را تباه کند و اگر بر ورمی و دملی که محتاج شکافتن بود نهند بشکافد
دوص اپیست که ابن نافه در ان اندازند و از مقویات باه بود و منفعت وی
در صفت حدید گفته شد **دواء النمر** نج نزوک است و در نزوک گفته شد
دواء الخطاطی خالد و مسون است و گفته شد **دهنج** سنگی سبز است بپارسی
دهانه گویند و ان دو نوع است کرمانی و فرنگی و بهترین ان فرنگی شیرین بود و
تیشی و نشیبی وی بجبان امتحان کنند که وی را بسایند و بر روی آینه کنند و رها
کنند تا خشک شود اگر آینه زنگ برآورد دهنج بود و اگر نه شیرین بود و طبیعت
ان سرد و خشک است و در طبیعت نزدیک سوبیا بود و سودمند بود جهة
چشم با مروارید باشند و سوبیا هندی از هر یک مساوی کوفته و بیخته بر
انبساط در چشم کشند و وی از جمله سمومات بود و اگر حک کنند و کسی که زهر
خورده باشد بیاشامد دفع زهر بکند و اگر کسی که زهر بخورده باشد و بخورد بیم
هلاک بود و اگر بر موضع گزندگی عقرب مسح کنند درد ساکن کند و اگر سحق کنند
و قدری با سرکه بگدازند و بر قوبا که از غره سودا بود بمالند زایل کند و منفعت
که در ریه و جمیع اعضا بود و سود دهد **دهمست** درخت غار است و صفت
ان گفته شد **دهن الحل** شیرج است بپارسی روغن کنجد خوانند و شیرج
گویند و روغن شیره خوانند شیرازی روغن جوشش خوانند و در شین گفته
شود در شیرج منفعت ان **دهن الخلوق** روغن زعفران است و صفت
ادهان در مقالت دوم در مرکبات گفته شد **دهن عیسلی** اوبالی است

وگفته شد **دهن البلسان** روغن بلسان از درخت بلسان گیرند بعد از
طلوع شعری نشتری از آهن ساخته اند زیر هر ساقی شق کنند چنانکه بدان جایگاه
که روغن است برسد و سر شاخ بنیاد کند و روانه گردد و گویند بر شب حاصل شود
وگویند شیشها ساخته اند که هر یک سی مثقال از آن بگیرد در شب هر برگی که شق
کرده باشند بیاویزند و بهترین آن بود که تازه باشد و بوی وی قوی بود
و امتحان وی چنان کنند که چون بر صوف چکانند و بشویند هیچ اثر بر صوف
نماند و اگر اثر ماند مغشوش بود و اگر بر شیر چکانند شیر ببندد و اگر در آب
چکانند و حل کنند مانند شیر سفید شود و اگر برابر نیم چکانند و ابریشم را بسوزد
و خاکستران بپزند و در آب امارند در بن آب نشینند و از آن شیر بلسان ... جای
وضع بلسان خوانند و حقیقت آن روغن نیست بلکه صمغی است و آن موضع که بلسان
از آنجا خیزد در قدیم باغ فرعون بوده است و آن را عین الشمس خوانند و بلسان
از معجز عیسی علیه السلام است و تخم آن را نیز روغن نیست و آن را حب بلسان خوانند
و گفته شد و صفت عود گفته شود و حب آن بقعه تر از عود آن بود و امتحان
آن بکنند با و جوال دور کنند و مولف که این دو امتحان معتبر نیست که بر روغن بلسان مغشوش
کنند و سوزن افروخته بی شود و غش آن به روغن صنوبر بیشتر کنند و روغن
مصطکی و روغن حنا و شمع گداخته کنند و بر اسمع جهه آنکه چون کنند با بدان حرب کنند و
با تش دارند برافروزد و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و لطافت
وی از حب و عود زیاده بود و در چشم کشیدن جهه نزول آب نافع بود و روشنایی
چشم بیفزاید و سدد وی رحم را سود دارد و چون زن تخود برگیرد با موم و روغن
گل و ... بچه بیندازد و چون بپاشند بول براند و عسر البول را نافع بود
و دفع سموم بکند مثل خانق النمر و افیون و کسی که قطر خورده باشد و گزندگی جانوران
چون دود آنکه از وی با آبی که با گلاب در وی جوشانیده باشند بیاشامند ...
سودمند بود و سنگ گرده بریزاند و مرضهای بلغمی را نافع بود و مولف که جهة
رعشه بغایت نافع بود و مجرب و بدل آن بوزن آن دهن ... با نیم وزن آن
روغن بارگیل و ... آن زیت کهن و بدل آن روغن رازقی است و نیم وزن آن
آب انگور و ابن ماسویه بدل آن یک وزن آن روغن زیت بود و ابی ریحان در صیدنه
که بدل آن دو وزن آن زیت خالص بود و گویند حب بلسان چون نیکو نبود در
روغن رازقی بجوشانند بدل آن بود و گویند بدل آن روغن کادی است که در او مر
پخته باشند **دیودار** دیپدار گویند و معنی دیودار شجر الجن بود و آن نوعی از

۷۱ ابهل است یا مقل و از آن صنوبر هندی گویند و عیدان وی مانند عیدان زرنباد بود
شیر دیودار لبن وی بود و گرم و تیز و محرق و معطش بود و گرمی وی کمتر
از خشکی بود چنانکه بوست وی در سیوم بود و استرخاء عصب و فالج و لقوه را
نافع بود چنانکه هیچ بهتر از وی نبود و مرضهای سپرد که در دماغ بود و سکته و صرع
را نافع بود و سنگ گرده و مثانه بریزاند و طبیعت ببندد و در طبیخ وی نشستن
استرخاء مقعد را نافع بود و دیودار نیز گویند **دیواسبست** خندقوقی است
وگفته شد **دنجارویه** خراست وگفته شد **دیوانیطس** اصل اللوف
است وگفته شد **دنیار** بسریانی بزر الکشوث است وگفته شد **دیاقودا** اسب
خشخاش است که با بوست بپزند **دیفروجس** دیفروجاس گویند و دیر خانی
هم خوانند و آن سه نوعست یک نوع معدنی بود که در جزیره قبرس از جایی بیرون
آورند و آن نوعی از طین است لیکن بصلبی سنگ بود چون با قتاب خشک
کنند و نوعی دیگر ثقلی است که از مس می گیرند چون نحاس بگدازند و آب بروی
ریزند چون از بوطه بیرون آورند در شب آن یابند و نوع سیوم مرقشیثا است
که بسوزانند مانند کلس و لون وی مانند نقره بود و جالینوس که طعم وی و قوة
وی مرکب بود و قبض وی زیاده از حرارة بود و بغایت مجفف بود سودمند بود
جهة ریش که در دهن بود و چون تنها استعمال کنند و اگر با عسل کف گرفته بود جهة خناق
سودمند بود و جهة ریشی که در دبر و عانه بود و دهن بغایت نافع بود و گوشتها
زیاده بخورد و ریشها ... که در بدن بود و چون با صمغ البطم یا ... با موم و روغن
کنند و استعمال کنند باصلاح آورند و چون با ... سحق کنند و بر حکه طلا کنند زایل
کنند و چون سحق کنند و بر موی غلیظ افشانند رقیق و نرم گرداند **دیک** بتازی
خروس گویند خصیه وی زود هضم شود و گوشت وی گرم و خشک بود و بقراط
که مرق وی رعشه و درد مفاصل را نافع بود خاصه چون با شبت و سبفانج و پیاز
بپزند و صاحب منهاج که با شبث تنها بپزند تا دانگی آب بماند و آن مرق ... مانند
و مرق خروس پیر ربو را سودمند بود چون بسفانج و شبت اضافه کنند قولنج را
سودمند بود و با حسکدانه مسهل بلغم بود و چون با چیزهای قابض بپزند سحج را نافع
بود و چون با شیر بپزند قرحه مثانه را نافع بود و چون بشکافند بعد از آنکه
کشته باشند و گویند چون زنده بود و بر گزندگی افعی و مار و ... نهند ...
نافع بود و بوست که در اندرون سنگدان وی بود ... سنگ کی می اندازد
اگر خشک کنند و سحق کنند و با شراب بیاشامند درد معده را بغایت نیکو بود

و مولف گوید که با نبات قدری سحق کنند و سفوف سازند همین عمل کند و مجربست
دیبساقوس آنرا خس الکلاب خوانند و جامقه نیز گویند و مشط الراعی
هم خوانند و ان نوعی از خار است شیرازی و یاطوسک خوانند و ساق وی دراز
بود خارناک و ورق وی مانند ورق خس است و خارناک بود و معنی دیبساقوس
عطشان بود و چون خشک کنند لون ان سفید گردد و چون بشکافند درمیان
وی کرمهاء کوچک بود و طبیعت وی و بیخ وی خشک بود در دوم بیخ وی چون
با شراب بجوشانند و بکوبند تا بقوام مرهم شود و بر مقعد ضماد کنند شقاق
زایل کند و اگر بر ناصور نهند سود دهد و کل وی خواه خشک و خواه تر اما تر نیکوتر
بود و چون بکوبند و در خرقه پاک کنند و سر خرقه ببندند و در میان شیر نهند و
بمالند چندانکه هیچ در خرقه نماند و ان شیر بر شیری دیگر کنند مجموع یکباره گردد
و ببندد و اگر در آب بمالند همچنانکه گفته شد و سه بامداد ناشتا بیاشامند سپر
را دفع کند و چون بجوشانند و بخورند مسخن بود و بول براند و اگر جوشانیده ضماد
کنند بر موضعی که قطع خواهند کرد منع حس کند دیک بردیک شیرازی مرگ موش
خوانند و مولف گوید ان زرنیخ مصعد است و کسی که ان خورده باشد مداوای ان
در صفت زرنیخ گفته شد ان شاء الله اکله را سودمند بود و هر ریشی که عفن شده باشد
و گوشت زیاده بخورد بواسیر را قطع کند و بوی کند ان نیز دود وی از جمله سمیات بود

باب الذال ذاقی الاسکندرانی

یعنی ان سپهانی غار الاسکندرانی بود دیسقوریدوس گوید ورق ان از ورق مورد
بزرگتر بود و نرم تر و بغایت سفید بود و ثمر وی در میان ورق بود بمقدار نخود
و در کوهستانها روید و بیخ وی مانند بیخ سورنجان بود لیکن بزرگتر و خوشبوی
بود و چون بیخ وی بگیرند بمقدار شش درم با طلا بیاشامند سود دهد جهة دشواری
زادن و مکیدن کمیز و جهة کسی که بجای کمیز خون ازوی آید و جالینوس گوید طبیعت
وی بغایت گرم بود و در طعم وی تلخی بود و مجربست که حیض و بول براند ذاما
خاماذاقی یعنی ان غار الارض بود دیسقوریدوس گوید ورق وی مانند ورق
غار بود و لون وی سبز بود و قضبان وی مانند یک گز بود و ثمر وی گرد بود و
سرخ رنگ سوخته بود ورق و ورق وی چون نیک بکوبند و ضماد کنند صداع ساکن
گرداند و التهاب معده و چون با شراب بیاشامند مغص را ساکن گرداند و عصاره
وی چون با شراب بیاشامند بول و حیض براند و چون زن بوزجه کند و بکند در کرد
همین فعل کند و جالینوس گوید قوه وی مانند قوه ذاقی الاسکندرانی بود و غیداه

داشته باشد ضد آن بود و نان فطیر نفخ در وی زیاده بود و ازانچه خمیر داشته باشد
و نان خشک کهن شکم ببندد و نان نرم خشکار چون با آب تر کنند و نمک و بورق با
کهن ضماد کنند زایل کند و شکم نرم دارد و اصحاب قولنج را سود دهد و غذا اندک
دهد و بدتر از انواع نانها بود که از گندم برند و جرب و حکه و بواسیر تولد کند
و مصلح وی ادهان و حلاوات و البان بود و بهترین نان سمید بود و غذا
بیشتر دهد و دیر هضم شود بسبب اندکی نخاله و در گرمی معتدل بود و بدن را
فربه کند و شکم ببندد و سده پیدا کند و اول ان بود که نمک و خمیر تمام داشته باشد
و با اسفیدباج و طعامهای شور خورند و بعد از وی جوارش و گندم وی میان
سمید و خشکار بود و متوسط بود در کثرت غذا و قلت ان و سرعت هضم و
بطء ان و نزدیک سمید بود در بیشتر احوال و شکم ببندد و اصحاب کبد را سودمند
بود و معده قوی و دیر هضم شود و مولد ریاح و نفخ بود و سده و سنگ گرده
احداث کند و مصلح وی زنجبیل و اطریفل بود و بعد از ان ماء العسل خوردن
و بحمام رفتن و خوابهاء دراز کردن مناسب بود نان فرنی تر بود و دیر هضم
شود و مزاجهاء خشک را سود دهد و مصلح وی چیزهاء شیرین بود و نان
قطایف شکم ببندد و مولد خلط غلیظ بود و مصلح وی شیرینی بود نان برنج
بهترین ان بود که از برنج سفید خوب برند و طبیعت ان سرد و خشک بود
غذاء ان رودتر دهد و شکم ببندد و دیر هضم شود و مصلح وی روغن بادام بود
نان جو بهترین آن بود که از جو تازه فربه برند و طبیعت ان سرد و خشک بود
شکم ببندد و غذا اندک دهد و بد و مصلح وی چیزهاء چرب بود خبز الغراب
اقحوان است و گفته شد خبز القرود لوف است و گفته شد خبز الملائکه بخور
مریم است و گفته شد خبث الحدید بپارسی ریم آهن گویند و شیرازی رطاهن
و قوی تر از همه خبثها بود و انرا قنجوش خوانند و بهترین وی بولادی المس بارها
کوچک سنگ بود که بروی خشونت نبود و طبیعت ان گرم و خشک بود در سیوم
مجفف رطوبات بود و محلل ورمهاء گرم و سودمند بود جهة خشونة جفن و مقوی
معده بود و چون با شراب کهن بیاشامند و خون بواسیر قطع کند و منع ابستنی
بکند و چون بجوشانند و بگیرند بپشم باره خون رفتن باز دارد و قطع سلس البول
بکند و سفل را محکم دارد طلا کردن و چون بیاشامند جهة شیر که در پستان بسته
بود سود دهد و مقدار دانگی مستعمل بود و خبث الحدید بقوه مانند زنجار الحدید
بود و چون با سکنجبین بیاشامند منع مضرت دوایی که کشنده بود بکند تا تند

بادزیون وانخوردن خبث الحدید همان عارض شود که از خوردن براده الحدید
وعلاج وی همان کنند که کسی که براده خورده باشد واول آن بود که مدبر کنند صفت
آن بگیرند خبث الحدید وسحق کنند ودرسرکه انگوری خیسانند چهار روز شبانروز
بعد از آن خشک کنند وسحق کنند وبا روغن بادام بریان کنند بعد از آن مستعمل کنند
ومنفعت وی آنست که باه را زیاده کند وورم سپرز را تحلیل دهد ومعده وجگر
وسپرز تر واعضایی که محتاج تجفیف بود ومفید تقطیر بول وقرحه امعاء ومثانه
مغافات نافع بود وبدل خبث الحدید مدبر اطریفل کوچک بود وبدل غیر مدبر حجر
بود خبث الفضه نقل بقعه بهترین آن بود که سبز رنگ بود وقابض
بود وبغایت وروی جذب وتجفیف بود وجرب وسعفه وریش را نافع بود
وچون در مرهم کنند منع خون از ناصور وبواسیر کند خبث النحاس در قوه نزدیک
بخبث الحدید ومس سوخته اما ضعیفتر از مس سوخته بود خبث الرصاص قوة
وی مانند رصاص محرق بود وطبیعت آن سرد وخشک بود نافع بود جهت ریش
چشم وبدل آن اسفیداج رصاص بود خرق [?] المستین است وگفته شد ختم
الملک خاتم الملک گویند وآن طین مختوم است وگفته شود خثار البقر زبل
البقر است بپارسی سرگین گاو گویند چون بر ورمها غلیظ نهند تحلیل کند وچون
بسوزانند وبر سوراخ بینی نهند با پنبه که خون رفتن باز دارد ومجموع زهرها را
نافع بود چون بخورند وگرم بر بدن نهند ورها کنند تا خشک شود بعد از آن
برگیرند ودیگر باره نهند چند نوبت وچون بر پای مقعد [?] نهند با خاکستر و
رب سود دهد وبر گزندگی زنبور ونحل بغایت نافع بود ومستسقی را بدان طلا
کردن سودمند بود وبهترین وی آن بود که در فصل بهار باشد وچون خشک
کنند وبسوزند ومستسقی بیاشامد بغایت بغایت نافع بود واگر زن بدان
بخور کند زادن بروی آسان گردد وبچه مرده بیندازد وبچه زنده بکشد ودر حال
ابن زهر آورده است که چون بر ثآلیل نهند قلع کند خدرنق عنکبوت
وگفته شود خداع الرجال زر البیح [?] است وگفته شد خبز الابیض اسفند
اسفید است وگفته شد خرء الحمام جوز جندم است وگفته شد خرفی
خلاست وگفته شود خروع بپارسی بیدانجیر خوانند وشیرازی کنتو
ابن جریر [?] بود وطبیعت وی گرم وخشک بود در دوم وگویند تر است
که گرم وخشک است در سیم مسهل بلغم بود وقولنج بگشاید وفالج ولقوه را نافع بود
وصاحب منهاج گوید که شربتی از وی ده دانه مقشر بود وصاحب تقویم گوید که بلغی

بانجه جب بود واعصاب را نافع بود وهر صلابتی که بود چون ضماد کنند یا بیاشامند
نرم گرداند وسی حب از وی سفید کرده چون سحق کنند وبیاشامند مسهل بلغم ومره
ورطوبت مائی بود وقی آرد ومعشاان [?] زدیه کند وورق وی چون بکوبند وباسرکه
خلط کنند وضماد کنند بر ورمهای بلغمی وورمهای گرم که در چشم بود سود دهد خواه
پخته وخواه خام ونقرس ودرد مفاصل چون ضماد کنند بغایت نافع بود اما خوردن
وی مضر بود بسینه ومصلح وی کثیرا بود خراطین زعار [?] کرم گویند وآن امعاء
الارض است وحمر الارض نیز خوانند وآن کرمی سرخ بود که در زمین نمناک یابند
در شب کل وطبیعت آن گرم وخشک بود وخشکی وی در درجه سیوم بود وچون
بکوبند وبر جراحت اعصاب ضماد کنند وسه روز رها کنند بغایت سودمند بود
وگویند در ساعت سود دهد وبا پیه مرغابی جهت درد گوش نافع بود وچون باشراب
بیاشامند بول براند ویرقان را نافع بود وسنگ گرده بریزاند اما مضر بود با
عصاب ودماغ ومصلح وی روغن بادام بود ودر بزرگ کردن قضیب اثری تمام
دارد خاصه چون بشویند وخشک کنند وسحق کنند وبا روغن زنجبیل طلا کنند خیری
عصفر است وگفته شد وصاحب مفرده گوید نوعی از حشیش است که بزبان
بربری تاغیب خوانند وگفته شد خرنوب نبطی خرنوب گویند وخرنوب السوک
وضرس العجوز نیز گویند بپارسی کورخرانند واهل شام معول گویند ومعنی
گویند وگفته شود خرنوب شامی بپارسی کور زه گویند وشیرازی کچ کار
گویند وآنچه خشک بود بهتر از تر بود وطبیعت وی قابض بود وسرد وخشک
وخشکی وی در دوم بود وگویند گرمست در اول شکم ببندد با وجود شیرینی و
معده را نکو دارد وادرار بول کند خاصه چون عقید العنب پرورده باشند وجالینوس
که چون تر بود شکم نرم کند ومعده را بد بود وهضم نشود وچون خشک بود
شکم ببندد وبول براند لیکن دیر هضم شود وچون نارسیده بود ثآلیل را
بدان بمالند بحکم البته زایل کند ومقدار مستعمل از وی نیم درم بود ودر وقتی که غذا بد
بدهد وطبیعت ببندد وریش معده را نافع بود ودر ریاسوس که سودمند بود
چهار ... با فراط وقوه بدن بدهد وامعا را پاک گرداند از اخلاط بلغمی فاسد اما
مجفف اعصاب بود ومصلح آن لعاب به دانه ونبات بود وصاحب منهاج گوید که
فایده ضرر وی کم کند وگویند مصلح وی بار العسل بود وجلاب وبدل خرنوب
بار زدن سورنج بود بوزن آن وگویند ظلامش وگویند قرط بوزن آن خرنوب
هندی خیار چنبر است وگفته شد خرنوب مصری تخم سنط است وگویند خرنو

بنطی بود و گویند قرطاست و گفته شد **خردل** بهترین ان بستانی بود تازه
و فربه سرخ رنگ و چون بکوبند زرد بود و طبیعت ان گرم و خشک است در چهارم
و از خواص وی آنست که چون در عصیر انگور اندازند بحاله خود بماند و نگندد
و چون بکوبند و بر دماغ بدارند عطسه آورد و چون بر موی پیش ضماد کنند نافع بود
و برداء الثعلب همچنین سبیل خاصه بری و بر عرق النسا و درد سپرز و هر دردی
مزمن که باشد چون خواهند که جذب آن از عمق بدن کنند بظاهر بدن ضماد
کردن سود دهد و از بخور وی گزندگان بگریزند و خوردن وی قطع بلغم کند
و چون با عسل یا با موم گداخته با زیت بیامیزند و بر روی بمالند روی را پاک
گرداند و ورمها مزمن و خنازیر را تحلیل دهد بغایت چون با کبریت و سکنجبین
بر وی طلا کنند و بر جرب و قوبا طلا کردن بغایت سودمند بود و مولف گوید که
اگر کسی قوبا داشته باشد که هیچ چیز زایل نشود دیگر خردل کوفته وقتی که از حمام بیرون
آمده باشد و کرباس پاره بر انگشت پیچد و بر قوبا مالد چندانکه خون آلود گردد
بعد از آن خردل کوفته بر آن مالد و روز دیگر آب بسیار از وی روان شود و صحت
یابد و این مجربست و رازی گوید اگر کسی درد دندان دایمی داشته باشد که بی ورم
بود چون سحق کرده بر دندان نهند عجایب بیند و چون بر برص طلا کنند سود دهد
و ضماد کردن بر سر جهة زحمت لیثرغس بغایت نافع بود و سده مصفا بگشاید
و در داروهای چشم جهة شبکوری سود دهد خاصه چون بکوبند و در آب بپزند و با
عسل در چشم کشند و چون با بوره یا شراب بیاشامند کرم بکشد و اگر آب وی
در گوش با دهن آن چکانند درد ساکن کند و سبز ربکدارانند و اختناق رحم سودمند
بود و باه را زیاده کند و تبهای کهن زایل کند و مقدار مستعمل از وی دو مثقال
بود و خردل بری خلطی بد از وی حاصل شود و بزرکی آنرا قی خوانند و بمه
معطش باشند و درد سر آورند و مضر بود بدماغ و مصلح وی آن بود که با
بادام و سرکه بپرورند و باید که در خوردن نمک هندی بوی اضافه کنند و
بیاشامند و صاحب تقویم گوید مصلح وی صندل و کافور و گلاب بود و بدل
آن دو وزن آن حب الرشاد بود و گویند دو وزن آن تخم شلغم **خردل**
بری لبسان است و گفته شد **خردل فارسی** نوعی از حرف است
که آنرا اسفند اسفید خوانند و خردل سفید گویند و گفته شد در الف **خردم**
خربوع خوانند و آن حجازی است و گفته شد **خمفق** بزبان اهل دمشق
خردل فارسی است و گفته شد **خبق ابیض** بیخی است که پوست وی مستعمل

و بیخ کبر باشد و گیاهش بلسان الحمل ماند و درازی ساق وی چهار انگشت
بود و مجوف بود و بطعم از خربق سیاه تلخ تر بود و بیخ وی ریشها داشته
باشد مانند اسارون و نوعی هست که آن ریشه ندارد و املس بود و بغایت
صلب بود و بهترین آن بود که سفید بود و زود متفتت شود و لعاب
داشته باشد و در حال زبان را بگزد بعد از آن بگردن سخت و طبیعت آن گرم
و خشک است در وسط درجه سیوم و فولس گوید گرم و خشک است در دوم فالج و
صرع و درد مفاصل را سودمند بود و منقی بلغم و اخلاط سوداوی بود و معده
را پاک کند از اخلاط مختلف مثل بلغم و سودا و چون زن بخود برگیرد حیض
براند و بچه بکشد و لیکن وی بر بهق و جرب و قوبا طلا کردن نافع بود و وی
در شیافات جهت تاریکی چشم مستعمل کنند و روشنائی چشم بفزاید و اولی آن بود
که یک رطل از وی پاره کنند و در سه رطل آب باران خوابانند سه روز بعد از آن
بر آتش نهند تا دو دانگ بماند و صافی کنند و خربق بیندازند و دو رطل عسل مصفی
بر سر آن کنند و بجوشانند و کف آن بگیرند و چون بقوام اشربه رسد فرو
گیرند و شربتی از وی ملعقه بود با آب گرم و آن سالم بود و ایمن کسی که بیاشامد
و اگر سحق کرده بود و بوی وی بدماغ رسد معطش باشد و سرفه پیدا کند
و اگر سحق کرده بیاشامند خطر بود و تشنج پیدا کند و کرار و قی آورد و بفوة
و خناق باز دید کند و افراط کردن در آن آدمی را بکشد و مقدار مستعمل از وی
نیم تسو بود و کسی که وی خورده باشد تدارک وی چون مرغ بخورد بمیرد و صاحب
تقویم گوید مصلح وی دوغ تازه و حلیب بود و صاحب منهاج گوید مصلح وی مصطکی
بود و مداوای کسی که خربق خورده باشد بقی دوغ کنند و بویها خوش ترکی
که آن بیاشامد نشاید که معده وی خالی بود و از خواص وی است که چون با سویق
و عسل بسرشند و موش بخورد بمیرد و وی سم کلاب و خنازیر بود و بدل وی
جوز القی بود با یک نیمه **خربق اسود** جرافه وی زیاده از جرافه ابیض بود
و ورق وی بورق حنا ماند اما شکافته تر بود و سیاه تر و ساق وی کوچک
بود و گل وی سفید بود اندکی بسرخی مایل بود و تخم وی مانند خسکدانه بود
و بیخ وی سیاه بود و ریشها داشته باشد و برگره بود و پوست بیخ وی مستعمل
بود و وی در میانها خسک وید و چون وی را بشکنی از اندرون وی چون
غباری بیرون آید و بهترین آن بود که میان فربهی و لاغری بود و بسیار
گره بود و اندرون گره مجوف بود و لون بیرون وی سیاه بود مانند سعد

واندرون نه وبن وی اندک ریشه باریک داشته باشد و انرا خال زنگی
خوانند و رجل الزاغ خوانند و بالیناذیون و بالیغس نیز خوانند وطبیعت
وی گرم وخشک است در سیوم گوشت مرده بخورد و با سرکه بر بهق طلا کردن
نافع بود و وسواس و مالیخولیا را نافع بود و چون با موم و کندر و آب زفت
با روغن قطران بیامیزند و بر جرب الند نافع بود و چون با سرکه بپزند و بدان
مضمضه کنند درد دندان را ساکن کنند و بخور کردن همین عمل کند و اگر نزدیک درخت
انگور بروید اگر از ان انگور شراب سازند مسهل بود و چون در دارو ها چشم
کنند قوه باصره بدهد و دفع سودا بکند از جمیع بدن و مسهل بلغم وصفرا نیز بود و
صفرا علط مستعمل کند زیاده از سقمونیا و در علتها مزمن که محتاج بدارو مسهل
بود ما نند مالیخولیا و صداع وشقیقه بغایت نافع بود و مره صفرا و مره سودا براند
باسان و شربتی از وی نیم درم بود و با سکنجبین مشقال با فود نج و صعتر و ادویه ملطف
گرم که معده را سود مند بود و بعضی در سکنجبین خیسانند با شراب شیرین بعد از ان
بخواب بر ند و عرق ان بیاشامند مسهل بلغم وصفرا و سودا بود اما مضر
بود بگرده و اسهال بسیار بود باشد که خناق آورد و مقدار دو درم شیح احداث
کند ومصلح وی را استعمال کردن دو قوا و کثیرا و قطر اسالیون و سعتر بود
و بدل وی نیم وزن ان کنکرش و نیم وزن ان بابونج و گویند بدل ان گندش
است و پوست بیخ کبر مساوی و گویند بدل ان نیم وزن ان با زر نبوی است
و چهار دانگ وزن ان عاقر قرحا و گویند بدل ان کبیکج است **خردل ابیض** **خردل سفید**
خردل فارسی است و گفته شد **خرنوب** ذفلی است و گفته شد **خرو الدیک**
والدجاج سرگین خروس و مرغ بود مجموع سرگینها مسخن و مجفف بود و مصلح
قولنج بود و چون با شراب با سرکه بیاشامند و تریاق قطر خانق بود و اسهال
و چون بیاشامند بوزن یک مثقال با سکنجبین قی بلغم آورد و سرگین خروس
چون سحق کنند و بر گزیدگی سگ دیوانه نهند سود دهد **خرو الفار** سرگین
موش بود گرم بود بداء الثعلب طلا کردن سود دهد خاصه چون با سرکه
بود و اگر با کندر و شراب بیاشامند سنگ گرده بریزاند و اگر از وی شیاف
سازند و کودکان بجهت بر گیرند شکم براند و چون بریزند و در آب انشسته عسر
البول را نافع بود و اگر در چشم کشند سفیدی ببرد و موی برویاند و رطوبت چشم
پاک کند **خرو الصفادع** طحلب است و گفته شد **خرنیز** بطیخ است و گفته شد
خامقان نباتیست بشکل سنبل اما لون وی سبزی مایل بود و بیخ ان سنبل بود

خرگوشک لسان الحمل
خطاف پرستو

و بوی آن هم سنبل ماند و در طبعیت و خاصیت نزدیک است بسنبل و در طعم وی اندک
حلاوتی بود **خرفه** بقلة الحمقا است و گفته شد **خرباس** دریاحوز است و گفته
شود **خرفع** تخم عشر است و گفته شد **خرفطان** خیتوعه است و گفته
خرمیان جند بیدستر است و گفته شد **خزف** لطیفترین خزفها خزف
سرطان بحری بود و طبیعت خزف سرد و خشک بود و جلا دهنده بود خاصه
خزف تنور و خزف سرطان خشک چون سحق کنند و با تخم تره تیزه کو
بهق و کلف و نمش زایل کند و جرمی که از ان بسازند جراحتها را و فی الصلاح
آورد و جرب و قوبا بغایت سود دهد و خزف تنور بر بوس طلا کردن
نافع بود و با سرکه طلا کردن بر قوبا و جرب و حکه و سعفه و حصف سود مند
بود و خزف عضارصینی دندانها را جلا دهد و خزف مضر بود باعصاب دماغی
و مصلح ان روغن بنفشه بود و مقدار مستعمل از وی دو درم بود **خزامی** جریی
بری است شیرازی ار عانه گویند و طبیعت وی گرم و لطیف بود و مسخن دماغ
سرد بود و چون بیاشامند سوء المزاج را نافع بود و جگر و سپرز و چون بدان بخور
کنند هر بوی گنده که باشد زایل کند و مسخن رحم بود و مجفف رطوبات که از ان
روانه بود و رحم را پاک گرداند و نیکو و چون زن فرزجه از وی بکند بر گیرد
کرد و جوست و چون سحق کنند و با آرده کشته و بر جراحات ضماد کنند تحلیل
دهد **خشف** جز است و گفته شد **خس** بپارسی کاهو گویند بستانی بود
و بستانی بود بهترین وی بستانی بود و تا نه بهن و طبیعت ان سرد و تر بود در سیوم
و گویند در دوم حرارت معده را نیکو بود و خواب آورد و بول براند و خونی که از وی
متولد شود نیکوتر از خونی بود که از بقول دیگر حاصل شود و میل بسردی دارد
باشد و جهت آب گردش نافع بود و آنچه با شسته بود در وی نفع کمتر بود و آنچه شسته
بود نفاخه در وی زیاده بود و اگر در میانه شراب بدان نقل کنند مستی کمتر کند
و وی زود هضم شود و تشنگی نشاند و با سرکه اشتها طعام باز دید کند و یرقان را
نافع بود و جهت ورمهای گرم و بر جمره طلا کردن و بر ورق ضماد کردن سود دهد و
بحران زایل کند خواه خام خوردن و خواه پخته و قطع سیلان منی بکند و درد چشم
که از گرمی بود ضماد کردن سود دهد و تخم وی چون بیاشامند سود مند بود جهت
کسی که احتلام بسیار افتد و قطع شهوت جماع بکند و کاهو بری لبن وی در قوت
مانند لبن خشخاش سیاه بود و قطع سیلان منی بکند مانند بستانی و نیم درم از لبن
بری مسهل کیموس مایی بود و جهت گزندگی عقرب و رتیلا نافع بود و چون بیاشامند

وگاه بود بسیار خوردن چشم را ضعیف گرداند و تاریکی آورد و حواس را تیره گرداند
و مصلحان هلیله مربا بود و اولی آن بود که بجهت قوت یا سقیه کند و آب بازیانه
در چشم می چکانند و گاه بود مضر بود به باه و مصلح وی کرفس و نعناع بود **خس**
الحمار سنجار است و هو فیلوس و ابو خلسا نیز گویند و در الف گفته شد **خسرو**
دارو خولنجان است و گفته شد **خشخاش سفید** بستانی بود و بهترین وی
تازه فربه بود و طبیعت وی سرد و تر بود در دوم و گویند در سیوم و عیسی گوید
سرد و خشک است در دوم سودمند بود جهت سرفه گرم و نزله سینه و رطوبات معده
و نفث دم و بادها، تر که فرو داید از سر و با عسل منی زیاده کند و مقدار دو درم
با نرخ مستعمل گرد و حب وی شکم ببندد و آب وی شکم براند و وی منوم بود و
غذا اندک دهد و مصلح وی عسل بود یا قند و صاحب تقویم گوید بسیار از وی مرخی
شش بود و مصلح ان مصطکی و سلیخه بود و اسحق گوید پوست وی مضر بود بشش
و مصلح ان مصطکی بود و پوست وی از دانه منوم تر بود چون بپزند و آب آن
بر سر ریزند و وی چون ضماد کنند بر پیشانی بیخوابی را نافع بود و بیخ وی چون
باب بجوشانند تا نیمه باز آید نافع بود جهت جگر معلول و کسی که در شکم وی خلطی غلیظ
بود **خشخاش سیاه** صاحب تقویم گوید بری بود و بستانی بود و صاحب منهاج
گوید مصری بود و بهترین وی فربه تازه بود و طبیعت ان سرد و خشک است در
سیوم و گویند در چهارم و گویند تر است در چهارم و صاحب کامل گوید آنست که
ریشها چشم مواشی زایل کند و خشخاش سیاه چون بکوبند خرد و با شراب بیاشامند
جهت اسهال و سیلان رطوبات مزمن که از رحم آید نافع بود و چون با آب غلیظ
کنند و بر پیشانی و صدغین ضماد کنند بیخوابی زایل کند و چون ضروری بود در دارو
چشم استعمال کنند سودمند بود و جهت حرارت جگر بغایت نافع بود و مقدار مستعمل
از وی نیم درم بود و دسقوریدوس گوید چون بسوزانند و خاکستر آن با روغن گل
و سرکه بر جرب طلا کنند و بحمام روند و بنشینند تا عرق فرو آید بغایت نافع بود
و چون سحق کنند و با سرکه تر کنند و بر صدغین طلا کنند در درد سر که از گرمی بود و
از حرارت آفتاب بغایت سود دهد و وی منوم و مخدر بود و مضر بود بریه و
شش و مصلح وی تخم رازیانه بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی روغن زنبق
و نرگس بود **خشخاش زبدی** سقن افرودس خوانند و یکی از خشخاش بری
بود و بدان سبب بدین اسم خوانند که چون زبد سفید بود و بعضی از اطبا گویند
و نبات وی و ورق وی و ثمر وی مجموع سفید بود و تخم وی مسهل بلغم بود و

در قوه و طبیعت نزدیک به بلهنگ بود **خشخاش مقرن** خشخاش بحری خوانند
و غلاف ان مانند شاخ گاو بود بدین سبب وی را مقرن خوانند و نبات
وی در کنار دریاها روید بر نقرس طلا کردن با شیر نافع بود و چون بیخ وی
بجوشانند باب تا نیمه باز آید و طبیخ ان بیاشامند سودمند بود جهت علت جگر
که از خلطی غلیظ بود **خشخاش بحری** خشخاش مقرن است که گفته شد **خشکنجبین**
عسلی خشک است که از کوهستان فارس خیزد از حدود گازرون در میان
حصی و طبیعت وی گرم و خشک بود گرمی و خشکی وی زیاده از عسل بود و
فعل وی اقوی بود از عسل در همه حالتی و بدل وی بوزن ان عسل و نیم وزن
ان گزانگبین و گویند یک درم و نیم عسل **خشل** مقل است و گفته شد و انشا
خشکار آردی بود که نخاله از وی نگرفته باشند **خشب السوز** سیسارون است
و گفته شد **خصیه** بهترین ان خایه خروس بود فربه و سپید و بدل خصیه جمیع
حیوان بود و طبیعت وی گرم و تر بود و بعضی گویند سرد و خشک بود و عدل انثی
نیکو دهد خاصه خایه خروس فربه و منی زیاده کند و وی دشوار هضم بود خاصه که از
حیوان پیر بود و مصلح ان انجدان و فودنج کوهی و نمک و سعتر بود **خصی الثعلب**
بهترین وی تر شیرین فربه بود که از وی بوی منی آید و طبیعت وی گرم و تر بود
در اول تشنج و تمدد و فالج را نافع بود و شهوت جماع را برانگیزد و انعاظ تمام آورد و معوذی
باه بود عظیم و قایم مقام اسقنقور بود خاصه با شراب و مقدار شربت از وی
یک مثقال تا دو مثقال بود و صاحب مفرده گوید شربتی دو مثقال آورده است
و صاحب منهاج و صاحب تقویم گویند بری است و صاحب مفرده گوید این
بیطار است در جامع آورده است که ان بلخی است و در اینجا قول صاحب
جامع معتبر است و بدل ان بوزن ان بوزیدان است و بوزن ان تخم ترتیزک
و گویند بوزن تخم جرجیر و بوزن ان بوزیدان و نیم وزن ان تخم انجره و گویند
بوزن ان تخم اسپست و دو وزن ان تخم جرجیر و صاحب تقویم گوید معده
را موافق نبود و مصلح ان عصاره لسان الحمل و شکر بود **خصی الکلب** بحقیقت
مانند خصی الثعلب و ان دو نوع بود کوچک و بزرگ و مانند بلبوس بود
بشکل اما بدرازی مایل بود و ان زوجی بر فوق زوجی بود و یکی فربه بود و یکی
لاغر و گویند نوع بزرگ چون مرد بخورد فرزند نرینه آورد و اگر نوع کوچک
زن بخورد فرزند مادینه آورد و طبیعت ان گرم و تر بود و در نوع بزرگ
رطوبتی فضلی بود و محلل ورمهاء بلغمی بود و ریشها بلیغ خورنده را نافع بود و قلاع

را سودمند بود و نحلو و ناصور و گویند چون تر بخورند باه را زیاده کند و چون
خشک بخورند قطع شهوه بکند و جالینوس گوید اگر نوع بزرگ بخورند باه را
زیاده کند و اگر نوع کوچک بخورند منع آن کند بر خلاف یکدیگر و وی مسخن
سمن و سمین بود و مصلحش صمغ عربی و جنجاش سیاه بود **خصی هرمس**
جلبوت است و گفته شد و بیونانی لسورسطیس خوانند **خصی العجاجیل**
خایه گوساله چون خشک کنند و بکوبند و بیاشامند نعوظ تمام آورد و مقوی
باه بود **خصی الایل** خایه بزکوهی چون خشک کنند و بکوبند و بیاشامند
با شراب نافع بود جهه گزندگی افعی **خصیه البحر** جندبیدستر است و گفته شد
خصف خرنبه نارسیده بود بشیرازی کیک گویند **خضلاف** درخت
مقل است و گویند مقل مکی است و گفته شد **خطمی** بهترین وی سبز کوهی
بود که گل وی سفید بود و آنچ بستانی بود بورد الزوانی خوانند و بری را
بنجم الملح و بیونانی الیا و گل وی را کثیر المنفعه خوانند و طبیعت وی سرد و
تر بود و گویند گرم بود با اعتدال و در وی تلیینی بود و انضاج و ارخا و تحلیل
و برتق طلا کردن با سرکه سودمند بود و چون که آفتاب گشنیده و ورمهای
ظاهر نرم کند آنچه در بن گوش بود و خنازیر و دنبلات و ورم پستان که از
کبیل بود و ورم مقعد که نم ازکری بود و درد مفاصل با پیه مرغابی طلا کردن
نافع بود و عرق النسا را سودمند بود و رعشه و طبیخ بیخ وی چون بیاشامند
سودمند بود جهه عسر البول و قرحه امعا و سنگ گرده و خلطهای خام غلیظ
و عرق النسا و رعشه خاصه چون با شراب پخته باشند و چون با پیه بط
یا مرغابی بکوبند و صمغ البطم و دن بخورد برگیرد جهه ورم رحم و انضمام آن بغایت
سودمند بود و طبیخ وی لهاهن علل کند و بیخ وی چون با سرکه بجوشانند و
بدان مضمضه کنند درد دندان را ساکن گرداند و تخم آن خواه خشک و خواه
تر چون بکوبند و با سرکه بسرشته النمزرا زایل کند و چون خطمی بجوشانند و طبیخ آن بر گزیدگی
نحل النند سودمند بود و چون با زیت و سرکه بر اعضا طلا کنند دفع مضره گزندگان کند
و دیسقوریدوس گوید مجرب اعضا منکسر بود و منقی آن و سپرم آن وی قولنج را نافع
بود چون بیاشامند و خون حیض فرود آورد و بول براند و جهه اخلاط سوداوی
بغایت مفید بود و صداع و شقیقه را ضماد کردن نافع بود و با آرد جو و عسل جهه
ذات الجنب ضماد کردن سودمند بود و اگر ورق وی با اندکی زیت ضماد کنند
بر گزندگی جانوران نافع بود و بر سوختگی آتش همچنین و خطمی جهه خرقه کهن گرم سودمند

بود خاصه چون با آب گرم لعاب وی بگیرند و با قند بیاشامند و ورق وی از ضمادات
ذات الجنب و ریه سودمند بود و پوست بیخ وی چون با آب بپزند مفاصل
و اعضای صلب نرم گرداند و ورق وی چون خشک کنند و بکوبند و بدان
سر و ریش بشویند نیکو گرداند و پاک و تخم وی یک جزو و آرد اسبحان خیار دو
جزو با سرکه بسرشند و بر ورم قضیب ضماد کنند تحلیل دهد و صاحب منهاج
گوید یک مثقال از وی قولنج را نافع بود چون بیاشامند و مولف گوید تخم خطمی
کدوی جهه نقرس گرم ضماد کردن با گلاب بغایت مفید بود و جهه سرفه صفراوی
بغایت نافع بود با کثیرا سفوف ساخته یا جلاب گرم خوردن و اسحق
گوید مضر است بشش و مصلح از عسل است و صاحب تقویم گوید مضر است بمعده
و احشا و مصلح آن عصاره زرشک است و بدل آن گویند خبازی است و گویند
بدل خطمی سفید نیلوفر است **خطر** وسمه است و گفته شد **خطاف** بپارسی
پرستوک خوانند و طبیعت دماغ وی و خاکستر وی دو قسم که پر دو خشک
باشند اختیار از آن دهد و مصلح از عود هندی و قرنفل بود دیسقوریدوس
گوید چون بگیرند بچه نخستین وی وقتی که ماه در افزون بود و شکم وی بشکافند دو
پاره سنگ در شکم وی بود یکی یک رنگ بود و یکی مختلف رنگ از هر رنگی چون از پوست
گوساله بندند یا پوست گوسفند بگردنی یا کتف و گوی پیش از آنکه خاک بر وی
نشیند و بر بازوی مصروع بندند یا بر گردن وی صرع از وی زایل شود و خوردن
وی روشنایی چشم بیفزاید و اگر بسوزانند و خاکستر وی در چشم کشند باصره
را قوه دهد و اگر با عسل بیامیزند و در چشم کشند بهتر بود و اگر با عسل بسرشند
و سرکه و کسی که خناق داشته باشد یا درد حلق بر اعضا در حمام طلا کنند و بنشینند
تا عرق فرود آید بعد از آن آب بریزد بغایت نافع بود و اگر بکشند و گشته
و خشک کنند و دو درم از وی بیاشامند خناق را نافع بود و دماغ وی چون
با عسل در چشم کشند در ابتدای نزول آب بغایت سودمند بود و چشم وی چون
سحق کنند بروغن زنبق و بر ناف زن بمالند نزدیک نفاس سودمند بود
و در خواص آورده است که چون بگیرند دو پرستوک یکی نر و یکی ماده و
باتش بسوزانند و در شراب اندازند هر کس که آن شراب بخورد مست نشود
و خون وی چون بخورد زن دهند چنانکه نداند شهوه وی زایل گردد و شیخ
الرئیس گوید سرگین وی چون در چشم کشند سفیدی را زایل کند و ارسطاطالیس
در منافع اعضای حیوانات گوید زهره پرستوک چون بدان سقوط موی ستور

که سفید شده باشد سیاه گرداند و دندان نیز سیاه گرداند چون خواهند سعوط کردن
دهن پر از شیر تازه کنند تا دندانها سیاه نکند و سرگین وی چون بزهره گاو
بیامیزند و بر موی سپید طلا کنند پیش از هنگام سپید شود **خطبان** خطبان است
و گفته شد **خفاش** و طواط خوانند بپارسی شب پره گویند و بشیرازی موش
کور و شریف که چون بکشند و بر زهار کودکان پیش از بلوغ طلا کنند منع موی
رستن بکند و چون او را در روغن بخیند بجوشانند آن روغن عرق النسا را نافع بود خاصه
چون چند نوبت مکرر کنند و گویند چون ببرند و مرق آن بیاشامند شکم براند
و درد و رگ را سود دهد و خاکستر وی روشنایی چشم زیاده کند و ابن
زهر آورده است که چون پیه وی در ظرفی سیمین یا آهنی با روغن زنبق بپزند
چنانکه مهرا شود و صافی کنند و روغن بردارد بر نقرس و البیدن و فالج قدیم
و رعشه و ورم در احشا و درد سرو بغایت نافع بود و درد رحم زایل کند و اگر
زنی دشوار زاید زهره وی در فرج زن مالند در حال بزاید و اگر دماغ وی در شب
پای مالند باه را برانگیزد و اگر با آب بجوشانند تا مهرا شود و بر سوراخ قضیب
چکانند بول براند و اگر طبیخ وی در آب زن کنند و در آن نشینند صاحب فالج
را بغایت مفید بود و دماغ وی چون بسوزند و سحق کنند و در چشم کشند سپیدی
زیاده که در چشم بود زایل کند و سرگین وی چون بر قوبا طلا کنند سود دهد
و دماغ وی با لک بسیار در چشم کشیدن سودمند بود خاصه نزول آب و اگر
سر وی در شب جا محواب پنهان کنند و کسی بر آن خسپد و باید که نداند نخواب
نرود و خواب بر وی شوریده شود و اگر دل وی چنین کنند همین عمل کند و اگر
سر وی در برج کبوتر پنهان کنند هر چند کبوتر که بود از آنجا بروند و الفت گیرند و
اگر در سوراخ موشان نهند همه موشان بگریزند از آنجا **خفج** خردل بری است
و در لبان گفته شد **خلال ماموني** از خواست گفته شد **خلاف**
بپارسی بید گویند و خلاف بلخی بهرامج است و گفته شد و خلاف نوعی
از صفصاف است و صمغ وی از ورق بیرون آید و بهترین بید آن بود که در
کنار چشمها رسته باشد و طبیعت وی سرد و خشک بود ثمر و ورق وی
سرد و قابض باشند ای اگر بکوبند و در دیگ بخیسی بپزد و خاکستر وی در غایت
تجفیف بود و در بستن خون خونی بر وی ضماد کنند تنکرده و صمغ ورق وی بغایت
جلا دهنده بود و خاکستر وی با سرکه ثالیل و بثله ضماد کردن نافع بود و ورم
بستان و غلبه حرارة که در ورم گرم بود و کسی را بلد چون با بستان در حمام بشویند

77 بغایت نافع بود و آب وی صداع را زایل کند و آب ورق وی بغایت نافع بود
جهت یافته که از گوش گشوده بود و روانه باشد و ثمر وی مهزول که بر حد قد زده
باشند نهادن نیکو بود و قطع خون رفتن بکند و صمغ وی جهة ضعف بصر سود مند
بود و آب وی جهة سده جگر نافع بود و برقان و مقدار مستعمل از وی بسته
بود و استحکی که مضر است بشر اسیف و مصلح وی گلاب بود **خلباتي** قنه
است سوبانی و گفته شد **خل** بپارسی سرکه گویند و وی مرکب بود
از دو جوهر مختلف گرم و سرد و سردی وی غالب بود و از گرمی و بهترین وی
خمری بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در سیوم و گویند سرد است در اول
و خشک است در سیوم معده گرم را نافع بود و اشتها باز دید کند و قطع خون رفتن
از هر عضو که باشد بکند چون بیاشامند و یا آن عضو که از وی خون روانه بود
بدان بشویند و یا بریزند و یا در آنجا نشیند قطع خون رفتن بکند و چون بر سپید
نهند در دسپید را نافع بود و خوردن وی هضم را قوه دهد و اشتها طعام باز
دید کند و صفراوی مزاجان را نافع بود و بدان مضمضه کردن دندانها محکم کند خاصه چون
با شب یانی بود و بن دندان محکم کند خاصه چون با گلاب نیم گرم مضمضه کنند و چون
صوف نا شسته بدان تر کنند یا اسفنج و بر جراحات نهند منع ورم ها بکند و ریشها
که در بدن پیدا شود از حمره و نمله و جرب تر و سوختگی آتش و قوبا و بواسیر و داء الثعلب
چون با بعضی ادویه موافق این نخستها استعمال کنند بغایت نافع بود و ریشها
پلید و خورنده چون دایم بیه که بشویند زایل کند و چون بشم نا شسته بدان تر کنند
و با روغن گل بر سر نهند در دسری که از حرارة آفتاب بود زایل کند و بخار وی
استسقا را تحلیل دهد و گران گوش و کری که در گوش بود بیرون آورد و طنین
زایل کند و اگر در گوش چکانند کرم آن بکشد و بر گزندگی جانوران بر موضع زخم گرم
کرده وقتی که بدن سرد گشته باشد بسبب سم آن و اگر بدن گرم باشد سرد کرده
بدان موضع نهند بغایت سود دهد و جهة دفع مضره ادویه کشنده گرم کرده بیاشامند
خاصه مضرت افیون و شوکران و خانق النمر و شیر که بسته بود و خون در شکم و چون
با نمک بیاشامند نافع بود جهة مضره قطر کشنده و چون بدان غرغره کنند قطع
فضول از حلق بکند و خناق و لهاة را سودمند بود و علق که در حلق چسپیده باشد
بیرون آورد و بلطف اخلاط غلیظ بود و سنگ خشک کند و تشنگی بنشاند و سپرز
را نافع بود و معده را دباغت کند و باده تیر دافع کند چون بر وی ریزند و جهة
درد دندان که از گرمی و سردی بود سود دهد آنچه از گرمی بود بسبب سردی

وانچه از سرد وی بود بسبب تلطیف که در وی است واین خاصیت که در وی است
در غیر وی نیست و سرکه که از انگور رخش گیرند با نمک سودمند بود جهت گزندگی
سگ دیوانه اما سرکه مضر بود سوداوی مزاج و بسیار خوردن وی بصر را ضعیف
کند و عصب را زیان دارد و اگر ادمان خوردن وی کنند باستسقا انجامد و چون
با آب و قند ممزوج کنند مضره وی کمتر بود و صاحب تقویم گوید که مصلح وی روغن
بادام مقشر بود **خل العنصل** بپارسی سرکه عنصل خوانند سودمند بود جهت
عرق النسا و تنگی نفس و ربو و چون بدان مضمضه کنند بن دندان محکم گرداند
و گندی دهن زایل کند خاصه چون هر بامداد ناشتا دو جرعه از وی بیاشامند
و چون در گوش چکانند گرانی گوش را نافع بود خاصه که ریگی در وی نبود و چون
ناشتا بیاشامند چشم را روشن گرداند و دندانها را محکم کند و او را اصلاح کند
و درد معده را نیکو بود خاصه چون طعام در معده وی هضم نشود و مصروع را سودمند
بود و کسی که مرة سودا بر وی غلبه کرده باشد و سنگ مثانه بریزاند و اختناق
رحم و صلابت سپرز و درد ورکین بغایت نافع بود و لون را صافی کند خاصه در زنان
نقاط و در [illegible] و عصب زایل کند و از دو درم ابتدا کند تا بیست هر روز قدری
می افزاید صنعت آن بستانند اسقیل سفید پاک و بکارد چوبی پاره کنند و در ریسمان
کشان کنند و چهل روز در سایه بیاویزند و بعد از آن یک من از وی و هشت من سرکه
انگوری انبارند و شصت روز در آفتاب نهند در تابستان از اول سرطان تا آخر
اسد و اگر ضرورت بود در سرکه بجوشانند در دیگ سنگین تا عنصل مهرا شود
و فرو گیرند و صافی کنند و بعضی یک من عنصل در پانزده من سرکه یا شانزده من کنند
و در آفتاب نهند و بعضی یک هفته در آفتاب نهند اما آنچه دو ماه در آفتاب
بود قوه وی غالب بود و خاصیت وی زیاده بود **خلال** سیابست بلغه
وادی القری و بلغه اهل مدینه سبعی خوانند و وی چون سبز بود در اندرون
طلع وی صالح تر از نخ بود و آنچه رسیده بود مسهل بود و آنچه نارسیده بود ممسک
بود **خلد** بپارسی موش کور خوانند و بشیرازی انگشت برک و آن جانوریست
کور و در شب زمین باشد و گویند کر نیز است و بیخ نباتات و اشجار خورد و در
شب بیابع کند و شم وی تیز باشد و بطلب بوی پیاز و گندنا از سوراخ بیرون
آید و اگر خواهند که وی را بگیرند پیاز و گندنا بر در سوراخ وی نهند بیرون آید و
بگیرند و وی از جمله سموم قتاله است و این زهر در خواص آورده است چون که در
گوشت وی بود و چون بر خنازیر طلا کنند بغایت نافع بود و خنازیر زایل کند و اگر پیه وی

و اگر سر وی بسوزانند و با قلقطار سحق کنند و کسی را که بینی گندیده بود در بینی وی
دمند گندی بینی ببرد و کسی که گرفت ریح دارد و چون بر وی بندند شفا یابد و مهره [illegible]
که دماغ وی چون بر [illegible] کلف بگذارند و بر برص و بهق و قوبا طلا کنند شفا
یابند و هر خنزیری که از بدن بیرون آید چون بمالند زایل کند **خلر** جلبان
خوانند و خرفی گویند و آن حبیست نزدیک بکرسنه و در نجد و نواحی کرمان
و کوهستان و ولایت لرستان بسیار خورند و بیان نزنند و همچنان نهاها مانند عدس
و باقلا برند و خورند و در بهار چون تر بود همچنان ناپخته خورند [illegible]
و بزبان آن قوم کرو خوانند و بشیرازی مشغو و این مولف گوید که هر کس که
ادمان خوردن آن کند لنگ شود و طبیعت آن سرد و خشک است و غذا
اندک دهد و خونی بد از وی حاصل شود و مولد سودا بود و اعصاب را مضر
بود و بغایت نفاخ بود و چون طبیخ وی بعسل بیاشامند خلطهای بد از اعضا براند
و حیض و محلل و ملین و منضج سینه بود و اگر گاو خورد [illegible] گرسنه بود زود
فربهی و نوعی از وی هست که از وی بزرگتر بود و آن لحیه شاید خورد و وی را
بسیله خوانند و آن نوع بری بود و چون زنان بخورند شیرشان بیفزاید
خمر ماء العنب است و مدام و راح و مل و صهبا و طلا و عقار و قهوه و
قرقف و رحیق و نبید خوانند بپارسی شراب گویند و می گویند و بشیرازی مکی
خوانند و بهترین آن بود که قوام آن معتدل بود و لون آن زرد بود و خوشبوی
بود و بی آنکه ادویه در وی کنند و متوسط بود میان نوی و کهنی و انرا ریحانی
خوانند و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم اما آنچه سیاه بود غلیظ
بود و دشخوار هضم شود لیکن گوشت زیاده کند و آنچه سفید بود رقیق غذا
کمتر دهد و محرورین مزاج را موافق بود و ادرار بول کند و شکم نرم دارد اما
شراب سرخ متوسط بود میان سیاه و سفید و قوت وی میانه بود در هر دو
حالت اما آنچه شیرین بود غلیظ بود و نفخ در معده پیدا کند و شکم براند
اما مثانه و گرده را موافق بود اما آنچه در وی عفوصت بود در وی ادرار بول
زیاده بود و مصدع و مسکر بود و آنچه عفص بود شکم ببندد و در وی موافقت
اتصال غذا زیاده بود و قطع سیلان مواد بود و آنچه کهن بود مضرت وی
با عصاب کمتر بود و ادرار بول کمتر کند و آنچه کهن بود مضر بود با عصاب
و حواس اما لذیذ طعم بود لیکن چون بغایت کهن بود و رقیق و سفید بود بول
براند اما مصدع بود و اگر بسیار خورد مضر بود بمعده و آنچه تازه بود بادانگیز

بود و دشخوار هضم شود و بول براند بهترین آن بود که گفته شد و اول سودمند
بود جهت شهوة کلبی و رید بلغمی و غشی و شقاق زهرها بود و هضم را نیکو گرداند
و چون نمکند تشنگی ساکن کند و بول براند و طبع نرم دارد و ابن مولف که
چون شراب بقدر اعتدال خورند طبیعت بدن بروی مستولی شود لاجرم
حرارت غریزی در دل زیاده شود پس آن حرارت در همه تن پراکنده شود
و معلومست که همه قوتهاء جسمانی که در تن کار کننده اند بواسطه حرارت غریزی
کار توانند کردن پس چون حرارت غریزی زیاده گردد قوت جاذبه کاملتر
شود و جذب غذا بهتر کند و قوه هاضمه در هضم کردن غذا نیکوتر گردد و چون
حرارت غریزی قوی گردد بادهاء غلیظ را لطیف کند و قوه دافعه بر دفع آن قادر
تر شود و چون قوت دافعه آن بادهاء غلیظ را دفع کند رگها از بادها و از بادهاء
غلیظ خالی شود و بلغم از معده زایل گردد و بادها که در امعا باشد شکسته شود
و بادهاء فاسده که در گذرگاههاء عصب بود زایل شود لاجرم حواس صافی
تر گردد و رنگ روی خوب شود پس از آن بواسطه قوه جاذبه هاضمه غذا
بعمق تن برسد و فربهی در تن پدید آید و رگها فراخ شود و روح حیوانی
و طبیعی و نفسانی در همه اجزاء تن ساری شود و اگر افراط کنند در وی مضر
عقل بود و سپرز و جگر ضعیف و مبطل باه بود و شهوة غذا ببرد و نسیان آورد
و رعشه و درد سر و بخر و ضعف بصر و اعصاب و صرع و سکته و مرگ مفاجاة آورد
و تنها و اگر ناشتا خورند بعد از رنجوری و کارها سخت خناق آورد و التهاب
و اوجاع و مداواء وی بفصد یا قی بود و ابن مولف که اگر در شراب افراط کنند
رگها پر شود پس حرارت غریزی را نفس زدن ممکن نبود یا فرو میرد و مرگ
مفاجاة از آن پدید آید و یا کم شود همچنانکه چون چراغ را بیش از حاجت روغن
پر کنند یا فرو میرد یا ضعیف شود و چون حرارت غریزی ضعیف شود آن
شراب ناهضوم ماند و بلغم گردد و مضرت آن در همه تن پراکنده شود و اما آنچه
از آن فضلها در دماغ جمع شود آن دماغ یا گرم بود یا سرد و اگر دماغ گرم بود آن
فضلها سوخته شود و از وی دیوانگی و وسواس پدید آید و درد سر و درد گوش
و سرسام گرم ظاهر شود و اگر دماغ سرد بود بسبب آن بلغمها سکته پدید شود
و زیادت گردد و از وی صرع و سکته و لقوه و فالج و سرسام سرد و فراموشی
و رعشه و کابوس و ترسیدن در خواب و بیداری بی سببی پدید آید و در صدر طب
و سبل و ضعف حواس ظاهر شود و اما آنچه از آن فضلها در دیگر اندام بازماند از

وی تنها سخت و اماسها بزرگ و ضعف دل و معده و جگر پدید آید و آنچه از آن
بادهای خاسای افتد از وی نقرس و ضعف اعصاب پدید آید و اما آنچه از آن
در جگر جمع شود اگر جگر گرم بود بسبب گرمی شراب گرمتر شود و خون را بسوزد
و مایه صفرا و سودا زیادت گردد و سپاهی صفراوی و سوداوی پدید آید و اگر
جگر در اصل سرد بوده باشد چون شراب خورده شود و بسیار حرارت غریزی
ضعیف شود و جگر سرد گردد و شراب را هضم نتواند کردن و فعل خود تمام نتواند
کرد بدین سبب فضلها گرد آید و در تن پراگنده شود و سعفه پدید آید و بلغمها
انجامد و از آن تفصیل که یاد کردیم معلوم شد که هیچ اگر در شراب اندک خوردن
منفعت است در بسیار خوردن صد چندان مضرت است و نیز سخن بقراط است
که در بسیار شش مضرتی اندک نیست در اندک او منفعتی بسیار است
و اگر خواهند که مستی کمتر کند رب غوره یا لحم کرنب نقل کنند و غذا کم خورند و فالوده
قندی خورند و نیلوفر ببویند و اگر محرور مزاج بود نقلها نار کنند و سیب
مزو کاهو و خیار و طلع و غذا پیشتر در شراب خوردن آش غوره و آش سماق
و انار دانه خورند و دفع مضرت وی بشراب اترج یا ریباس کنند خمیر ترش
و خشکی وی بقدر نمک بود در کثرت و قلت و مایه وی گرم بود در دوم
و گرمی وی گرم و خشک بود در سیوم و در وی قوه متضاده بود مرکب از
سرد و گرم و اما در وی حموضه بود و گرمی وی جهه عفونت و گرمی طبیعی
از جهه نمک دارد و در وی قوه جلا بود و جذب ماده بلغمی کند از عمق بدن
بظاهر آن و محلل بود و منضج همه ورمها بود خاصه دمامیل چون با نمک بیامیزند و اگر
ضماد کنند بر ورمی یا دملی که در سبب آن بود دافع بود و چون معتدل بود و
در آب خیسانند و بعد از آن دو ساعت صاف کنند و دانگی طباشیر و تسعی از زعفران
و دانگی قند در مقداری درم از آن آب حل کرده بیاشامند تسکین خمار کند و تشنگی
بنشاند و چون خمیر در آب حل کنند و دانگی مرزنجوش و روغن بنفشه با آن بیامیزند
و بدان غرغره کنند سودمند بود جهه ورم اندرون حلق و چون در آب حل کنند
و از آن صافی کنند و قطره چند در بینی چکانند و بیاشامند قطع اسهال کند
خل سرکه است و گفته شد خمار دو نوع است بزرگ و کوچک خمار کوچک
سریانی خامالقطی گویند و نطیفیس ندقه و گفته شد در باب با در صفت ثمران کرانا
بل میخوانند هم گفته شد و خمار بزرگ شبوقه خوانند و گفته شد و جهه هر دو نحف
بود و مدمل و محلل تحلیلی معتدل و قوه خامالقطی سرد بود و مسهل سبب رطوبتی بی

که در وی هست لیکن معده را بد بود و ورق وی چون بپزند مانند تره ماهی دشتی مسهل
بلغم بود و مره و ساق وی چون بانه بود و بجوشانند همین عمل کند و اصل وی چون
با شراب بجوشانند و با طعام بخورند مستسقی دهند سود دهد و اگر کسی را افعی زده
باشد بیاشامد بغایت نافع بود و اگر با آب بپزند و زن در آن بنشیند صلابه رحم نرم
گرداند و بحال صلاح باز آورد و ثمر وی چون با شراب بیاشامند همین عمل کند و اگر
چون بر موی بمالند سیاه گرداند و ورق وی چون تر بود با بست جو بیامیزند
و بر ورم گرم ضماد کنند و سوختگی آتش و گزندگی سگ دیوانه بغایت نافع بود و
چون با پیه بز بر نقرس ضماد کنند نافع بود **خمخم** حجر است و گفته شده در جا
خمسه اوراق پنجکشت است و گفته شد و در باب دال درباذ و خمسه اوراق گفته شود
خاماهان صندل حدیدی خوانند و آن حجری سیاه رنگ بود و آن دو نوع است
نر و ماده از آن نر بغایت صلب بود و تیره رنگ و چون با آب بسایند محک
آن زرد بود مانند زرنیخ و آنچه ماده بود صلبی آن بغایت نبود و جوهر آن پاک
بود و اگر با آب بسایند محک آن چون زعفران بود سرخی بغایت و طبیعت آن
سرد و خشک بود و آن نوعی از آهن است بپارسی خماهن گویند و محکوک
وی چون طلا کنند بر ورم و جرب سودمند بود و حرارت آن بنشاند
رضعان ساکن کند و هر دو نوع این خاصیت دهد در ورمهای دموی و صفراوی
خاصه نوع ماده که تبرید و تسکین در وی زیاده بود از محک نوع نر **خندیل**
نوعی از کاسنی بری بود اما بغایت تلخ بود و آن را تعضید خوانند و ورق وی بکاسنی
صحرایی ماند و تره وی و گل وی و ساق وی همین سبیل لیکن قدری کوچکتر بود و بر
وی صمغی پیدا شود مانند مصطکی بمقدار باقلایی و قوه وی مانند کاسنی بستانی بود
اما بسبب تلخی وی که زیاده است تجفیف در وی زیاده بود و صمغ وی چون سحق
کنند و با مر بیامیزند و در خرقه بچند بمقدار زیتونی و زن بخود بر گیرد حیض براند
و اگر نبات وی تخمان با هم بکوبند و با عسل سرشنند و قرص سازند چون با آب
بگدازند و با نطرون بیامیزند و بر بهق بمالند سودمند بود و صمغ وی موی زیاده که
در چشم بود زایل کند و بیخ وی همین عمل کند چون تر بود و بیشتری از وی برند و در طوی
که بدان آغشته شود و در بن موی زیاده که در چشم بود نشفانند موی زیاده زایل
کند و چون با شراب بیاشامند گزندگی افعی را نافع بود و آب وی چون با شراب
بپزند و بیاشامند شکم ببندد و صمغ وی چون با آب کاسنی حل کنند و در چشم کشند باد
سبل که در چشم بود زایل کند و شفا دهد و اگر دو درم از وی با خمر بیاشامند بر موضع

گزندگی افعی طلا کنند نافع بود و اگر آب ورق وی بر بواسیر طلا کنند قلع کند و لیکن
وی در موی چشم همان عمل صمغ میکند **خندروس** خالاون گویند و آن حنطه رومی
خوانند بپارسی گاگل گویند و طبیعت آن گرم و تر بود و لزج و غذای وی بیشتر بود
تا از غذای گندم بود و کمتر اما غذایی نیکو بود و از بیخ غذا نیکوتر دهد و طبیعت نیکو بود
و معده را نیکو بود و چون با سرکه بپزند و جرب تر را بدان ضماد کنند قلع کند و اگر
بطبیخ وی حقنه کنند نافع بود جهت قرحه امعا **خنثی** برواق خوانند و بزبان بر
بری سقلیلس و ورق وی مانند ورق گندنا شامی بود و ساق وی املس بود
و آن را اشناریقن هم خوانند و بر سر وی گلی سفید بود و بیخ وی دراز بود و گرد
شکل بطریقه بیخ نیلوفر و حریف بود و گفته شد در اصل الخنثی و طبیعت آن گرم
و خشک است و گویند سرد و تر بود و دیسقوریدوس گوید چون بیاشامند بول و حیض
براند و چون دو درم از وی با شراب بیاشامند نافع بود جهت درد پهلوها و سرفه
و بیخ وی چون بسوزانند و خاکستر وی ضماد کنند بر داء الثعلب موی برویاند
بعد از آنکه بصوف پاره موضع از آن مالیده باشند و اگر مجوف کنند و روغن در
وی آنجا کنند و بر آتش نهند تا بجوشد و بر شقاق که از سرما بود بمالند نافع بود و بر
سوختگی آتش همین سبیل و اگر آن روغن در گوش چکانند درد گوش زایل کند
و گرانی وی ببرد و اگر ورق وی و گل وی و بیخ آن بر موضع گزندگی جانوران ضماد کنند
سودمند بود خاصه چون با شراب بیامیزند و اگر بیخ وی با دردی شراب بجوشانند
و بر دملها و ریشها بلید و ریشها بد و ورمها که در پستان پیدا شود و ورم خصیه ضماد
کنند نافع بود و چون با سویق بیامیزند سودمند بود جهت ورمهای گرم در ابتدای آن
ضماد کردن و اگر آب وی بگیرند و در گوش مخالف چکانند درد دندان زایل کند
و اگر بهق سفید در آفتاب بخرقه پاره بمالند نیک و آن بیخ طلا کنند بغایت سودمند
بود و اگر ثمر وی و گل وی با شراب بیاشامند بغایت نافع بود جهت گزندگی عقرب
و شکم براند و بیخ وی چون مرفوع طلا کنند زایل کند و اگر برنبت بجوشانند و در گوش
مخالف چکانند درد دندان ساکن گرداند و اگر سحق کنند با عسل و بر شکم مستسقی ضماد
کنند نافع بود و ساق وی چون تر بود بپزند و با پیه که و زیت بخورند یرقان را بغایت
کال نافع بود و استسقا را نیز هم نافع بود و بسیار وی بار آورد و مصلح وی لب
ترهندی بود یا غوره **خنفسا** بپارسی خبزدوک تیس کن خوانند و اگر بار سبز بجوشانند
و در گوش چکانند در حال درد ساکن کند و مخنس اگر سحق کنند و در خواص ابن زهر
آورده است که خنفسی چون در شب گل کنند مرده شود و چون باز در شب

بركن كنند زنده شود واگر سرهاء حنفسی در برج کبوتر نهند میان کبوتران اجتماع
پیدا شود ومتفرق نشوند وشریف گوید اگر موخوری با بو کنند ومیل بدان فرو
برند وان رطوبة در چشم کشند قوه باصره بدهد وتاریکی را زایل کند واگر با زیت
بجوشانند ودر گوش چکانند وبدان ادهان کنند کری که نو بود زایل کند وچون با ز
برنج چندانکه قعر بار روغن دهد وازان روغن در بواسیر مالند بغایت سودمند
بود واگر بدان ادهان کنند دانه بواسیر را قطع کند واگر حنفسی را نیم کوفته کنند وبر موضع
گزندگی عقرب نهند درد زایل کند **خرنجان** بهترین وی آن بود که سرخ رنگ وسطبر
وکم گره بود وان بیخ است که باز از وی آشیانه سازد بر لب دریا در وقت بچه کردن
وانرا در خانه باز یابند و وی از زمین یونان خیزد وزمین یونان آب برانده است
کس انرا نیابد الا در خانه باز انرا بگیرند وبشویند وپاره پاره سرند وانرا خیر و دارو
خوانند وبعضی انرا قره عات خوانند وطبیعت وی گرم وخشک است در دوم وگویند
در سیوم معده را نیکو بود ودرد قولنج ودرد گرده را نافع بود وباه زیاده کند وبوی
دهان خوش کند وطعام را هضم کند وعرق النسا را سودمند بود وبول بگشاید وچون
از سردی گرده ومثانه بود وصرع را وصداع که از سردی بود وسرطان وخنازیر
ودردهاء بلغمی وسوداوی بدن را نافع بود وبادها بشکند وبلغمی خام را نافع بود ودرد
که در معده بود نشف کند وتحریک منی کند وهیجان ان واگر قدری در دهان
گیرند نغوظ آورد وصاحب جامع گوید درم از وی چون سحق کنند وبر سر چهار
نیم گانی افشانند وناشتا بیاشامند در قوه باه بغایت سودمند بود واز خواص
وی آنست که در هر دیگی یا کاسه که بود مگس گرد ان نگردد وجهة معده وجگر سرد
بغایت نافع بود وقوة اعضاء باطن بدهد وگویند مضرست بدل ومصلح وی کتیرا
بود وچیزهای چرب وصاحب تقویم گوید مضرست بحجاب سینه ومصلح وی صندل
وطباشیر بود وبدل وی قرفه قرنفل واسحق بن عمران گوید بدل وی دارچینی صینی بود
وگویند بدل ان قرنفل بود **خرلان** حمض است وگفته شد **خوخ** بپارسی
شفتالو گویند وبهترین ان بود که استخوان سهل از وی جدا شود و وی زود در
هضم شود وان نوع را آلو خوانند واز معده زودتر بگذرد وانچه صلب بود واستخوان
بر گوشت چسبیده بود غلیظ بود ودیر هضم شود وطبیعت وی سرد وتر است
در آخر درجه دوم وگفته اند در آخر درجه اول ملین بود ودر وی قبضی بود وانچه
ملین بود ومعده گرم را نیکو بود وانچه عفص بود قابض بود واگر خشک کنند
قبض در وی زیاده بود وانچه خشک بود بجوشانند وطبیخ وی بیاشامند قطع

۸۱

بن صالح گوید فرق میان داذی الاسکندرانی وخاما داذی انست که ورق داذی
الاسکندرانی اول پهن بود وبا قضبان بود وخاما داذی ورق وی کوچکتر
بود واز قضبان جدا بود وباقی همه مانند یکدیگر اند **داقنوبداس** بیونانی [illegible]
مانند غار خاصه ورق وی وانچه محقق است نوعی از بادزرون است که ورق
آن پهن بود وبادزر نیز گویند وببربری ادادا گویند وگفته شد واستعمال کردن
وی به بود **ذبل** جلد سلحفاه هندی بود وگویند بحری چون بسوزانند وخاکستر
وی بسفیده تخم مرغ بسرشند وطلا کنند بر شقاق کعبین وانگشتان سودمند بود
وجهة شقاق که زبان را در شود ونیک حیض آمدن پیدا شود بغایت نافع بود
ذباب ابن زهر گوید مگس الوان بود هر حیوانی را مگسی معین بود چون گاو
وشتر وشیر وسگ وامثال ان واصل ان کرمی بود ومگس آدمی از سرگین
حاصل میشود واصل ایشان کرمی کوچک بود که از بدنهاء ایشان بیرون آید
از هر حیوانی که باشد وان کرم بار مگس شود ومر سبور وهمه که چون مگس
بزرگ وسر وی بیندازند وبه بدن وی شعیره که در مژه باشد حک کنند
حکه سخت زایل کند واگر مگس بگیرند وبا زرده تخم مرغ سحق کنند نیک وضماد کنند
بر جبهی که گوشت سخت در اندرون وی حسفیده باشد وبیونانی کراسیس
خوانند در ساعت ساکن کند واگر حک کنند بر داء الثعلب حکی سخت داء
س الثعلب را زایل کند واگر بر گزندگی زنبور بمالند سخت درد ساکن کند وبیفورنیوس
گوید گزندگی عقرب وزنبور ونحل چون بمالند سخت چند نوبت بر موضع
گزندگی بغایت نافع بود واین بخاصیت است مجرب وچون بسوزانند وبا عسل
بر داء الثعلب وداء الحیه طلا کنند موی برویاند وخاکستر وی گرم و
خشک بود **ذراریح** حیوانیست از مگس بزرگتر بقدر زنبور سرخ اما باریکتر بود
وبغایت سرخ رنگ ونقط سیاه بران وان سم قاتل است ومولف گوید در حوالی
همدان وکره وکرهرود وان نواحی بسیار باشد هر یک بمقدار زنبوری بزرگ
ودر نبات شبرم نشسته باشد وغذاء ایشان شبرم بود ووی صید کنند ودران
صحراها واین مولف که در ولایت را بجد بسیار باشند وچون خواهند که استعمال
کنند در کوزه نو کنند وسر ان محکم ببندند وبالای سرکه دیگی که سرکه
دران جوشد نهند تا بخار سرکه بایشان رسد وخناق شان بگیرد بعد از ان
مستعمل کنند وبهترین وی ذهبی رنگ بود وطبیعت وی بغایت گرم بود ودر
خشک وگویند گرم وخشک بود در دوم وچون بر ثالیل طلا کنند قلع کند واگر

در موم روغن کنند برص ناخن زایل کند و ناخن تباه شده بیندازد و بر رود وی
و بر برص و بهق با سرکه طلا کردن نافع بود و با خردل سحق کرده طلا کنند موی
بر رویاند و ورم سرطان بگدازاند چون با زیت بپزند تا غلیظ شود
و بران طلا کنند و بر جرب و قوبا طلا کنند نافع بود و اندکی از وی چون
با ادویه که دفع مضرت وی بکنند مدر بول بود و گویند اگر در زیت بجوشانند
موی بر داء الثعلب برویاند و اگر گزندگی عقرب بروی حک کنند نافع بود
و اگر در روغن کنند و یک هفته در آفتاب نهند و بعد از آن قطره در گوش
چکانند درد گوش زایل کند و کری ببرد و روغن وی محلل ورمها بلغمی صلب
بود و هر کس که در رایح بخورد گویند کشنده بود و علامت وی آن بود که
ورم قضیب و زهار و نواحی آن پیدا کند و قرحه مثانه و بول بند و بعد از آن
خون و گوشت پاره بعرض بول بیرون آید و سوزش سخت و اسهال نحیح و غشیان
و اختلاط عقل و سوزش حلق و افتادن در وقت برخاستن و غشی و تاریکی چشمها
و طعم دهن مانند طعم مطالی بامس و سر بیع از وی قرحه مثانه پیدا کند بخاصیت با وجود
آنکه سنگ مثانه بگدازاند و اگر خواهند که در مداواتی مستعمل کنند یک طسوج با ادویه
که مصلح وی بود مانند کتیرا و مداوای کسی که آن خورده باشد قی و حقنه و شیر
تازه آشامیدن و لعاب و روغنها و آب شیرین و جلاب و مثلها و حب و بیض نیم
برشت کنند و صاحب تقویم گفته مصلح وی حب کاکنج و طین مختوم بود و بدل وی
گویند طیوثا است و گویند کرم درخت صنوبر **ذرة** جاورس هندی است
بپارسی زره خوانند و آن دو نوع است سفید و سیاه بهترین آن سفید فربه
بود و طبیعت آن سرد و خشک است و مجفف قطع اسهال بکند و اگر استعمال کنند
ضماد ... گردانند و جفاف پیدا کند **ذرق** خند قوقا است و گفته شد **ذرق**
الخطاطیف بپارسی سرگین پرستوک خوانند چون در چشم کشند سفیدی که در
چشم بود زایل کند **دیگر** فطراسالیون است و گفته شد **ذفرا** نوعی از سدا
بری است و بوی بد دارد و شکل وی زردی خوش رنگ بود چون بکوبند دوا
آن بپاشند جهت درد اندرون و تب ربع و درد جگر سودمند **ذنب الخیل**
نباتیست که در خندقها و کوهها روید و قضبان وی مجوف بود و بسرخی مایل بود
و صلب بود و بکره و بزدیک که ورق بود مانند ورق اذخر بارکیتر و اطراف
وی بسیار بود مانند ذنب الخیل و بیخ وی صلب بود و طبیعت وی سرد بود در اول
و خشک بود در دوم و گویند سرد و خشک بود در دوم قابض بود خصوص عصاره

وی مجفف بود بغیر لذع و قطع خون رفس کند و جراحتهای عظیم چون بر وی
ضماد کنند باصلاح آورد و اگر چه عصب بود و فتق را نافع بود و او قروح امعا
و مجموع انواع شکم رفتن چون با آب بیاشامند سودمند بود و عصاره وی رعاف
را نافع بود و بیخ وی کی و جنبش وی سرفه و عسر النفس را نافع بود و ورم معده
و جگر و استسقا را سودمند بود و وی نوعی از لحیة التیس است و بسیار مستعمل
کردن مرخی اعصاب بود و مصلح وی حمیر بعث بود **ذنب الفاره** لسان الحمل
و گفته شد و بدان سبب بدین اسم خوانند که خوشه وی بر ذنب موش ماند **ذو**
خمسة اوراق و ذو خمسه اصابع پنجنگشت است و صاحب جامع سهو کرده است
که میگوید فطا فلون غیر پنجنگشت است و در این باب قول صاحب منهاج معتبرا
و ذو خمسه اقسام و ذو خمسه اجنحه نیز گویند و در باب با در صفت پنجنگشت گفته
و در باب الفا در صفت الثلق و چند اسم دیگر که دارد هم گفته شد **ذو ثلاث**
حبات زعرور است و گفته شد **ذو ثلاث شوکات** شکاعی است و گفته
شود **ذو ثلاث ورقات** این اسم بر چند چیز واقع است بر چند قوقا و خصی الثعلب
و بر فصفصه و بر حوانه و هر یک در باب خود گفته شد **ذو ثلاثة الوان** و ذو ثلاثه
اوراق نیز خوانند و آن طریفلن است و طریفولیون هم گویند و گفته شد **ذهب**
بپارسی زر گویند طبیعت وی معتدل و لطیف بود و فوفلس که گرم و لطیف
بود نافع بود جهت درد دل و خفقان و تقویه آن و در ادویه داء الثعلب و
داء الحیه طلا کردن نافع بود و سحاله وی در دهن گرفتن گند دهن زایل کند
و در چشم کشیدن قوه باصره بدهد و در روشنایی بیفزاید اگر میلی زرین بر تابند
و در چشم کشند مفعات نافع بود و سحاله وی یعنی آنچه بسوهان زده باشند از وی
جهت رفع سودا بغایت مفید بود و محلول وی لطیف تر بود و اقوی نزار سحاله و صاحب
منهاج گفته مقدار مستعمل از وی قیراطی بود و گویند مضر است بمثانه و مصلح آن سنگ
است و عسل و صاحب تقویم گفته مضر بود بمثانه و آلات بول و مصلح آن حب
الآس بود و شاهبلوط و گفته بدل وی دانکی بود و دسقوریدس گوید سود
مند بود جهت حزن دل و اندوه و غم و بادی که در دل بود و عشق و فزع که از غلبه
سودا بود و خاصیت وی آنست که نافع است عظیم درد دل را و فوفلس گفته نرا
فربه کند و سر گردش را نافع بود و خدام را بغایت سودمند بود چون سحاله
وی در ضمادات مستعمل کنند و عرق النسا و نقرس و فالج را نافع بود چون با ادویه
بیاشامند مثل سفایج و کاذریوس و سودمند بود همه دردهای سودای و مقوی

اعضا اصلی بود و در خواص آورده اند اگر زهره گوس بسوزن زرین سود را کنند
دیگر فراهم نشود و اگر پاره زر خالص بر کودکی آویزند نترسد و صرع گرد وی نگردد
و کسی که دل خوش داشته باشد و دل خوش سرای خوی در دخانند انگشتری
زر در انگشت کند بر و ساکن گردد و مجربست و هم در خواص آورده اند که اگر
نیم دانگ زر سرخ در ده رطل زیبق اندازند غوص کند و اگر هر جسم دیگر که باشد یک رطل
در اندازند غوص نکند **ذئب** پارسی گرگ گویند سر وی چون در برج کبوتر نهند
هیچ حیوان موذی گرد آن برج نگردد البته و دماغ وی چون بگدازند با آب سداب
و روغن زیت و در چشم کشند نافع بود جهة هر علتی ظاهر و باطن که در بدن باشد
از سردی و اگر چشم وی بر کودک بندند نترسد و اگر کعب وی دفن کنند نزدیک ده
هیچ گرگ نزدیکی آن دیه نگردد و اگر سرگین وی در پوست بزی کنند که پاره از وی
گرگ خورده باشد و بر خاصره صاحب قولنج بندند بگشاید و این مجربست و سرگین
وی چون بر ران صاحب قولنج بندند بریسمانی که از پشم گوسفندی بود که بعضی از وی گرگ
خورده باشد بغایت نافع بود و اگر بعضی پشم غنم در پوست ابل بندند و از ران
وی بیاویزند همین عمل کند و اگر انبوبی کوچک از کعب بیارند و انبوب بشیرایی مسمه
حرانه و باید که دو گوشه داشته باشد و مقدار باقلایی در وی کنند و صاحب
وجع از خود بیاویزد نافع بود مجرب و برکات امتحان کرده و گویند سرگین خشک
وی سحق کنند و در انبوبی کنند و بر حلق صاحب خناق بپاشند که سبب آن رطوبه
بود نافع بود و این زهر در خواص آورده است که گرگ خاک بخورد و گیاه الا وقتی
که رنجور شود و همچنان سگ و همه حیوانات عصب ایشان از عضل و عصب بود
بغیر از روباه و گرگ که از استخوان بود و اگر دنب وی در جایی که علف ایشان کاو
بود بیاویزند یا دام که آویخته باشد اگر چه گاو گرسنه بود قطعاً گرد آن نگردد
و اگر در موضعی سرگین آن بخور کنند موشان آنجا که جمع شده اند و اگر زن بر سر
بول گرگ نشاند هرگز آبستن نشود و اگر خصیه راست وی بکوبند با زیت و پاره
صوف بدان بیالایند و زن بخود برگیرد شهوه وی منقطع شود و اگر زهره وی
بوزن دانگی با عسل یا شراب بیاشامند بتهای کهن زایل کند و چشم وی کسی که با خود
دارد منع صرع بکند و هیچ سباع و گزنده گرد وی نگردد و از راه گریزان دزد آن
ایمن باشد و این از حاکمی است و شیخ الرئیس که زهره وی منع تشنج و کزاز بکند و در شهایه
عصب خاصه که از سردی بود و چون سعوط کنند بدان بنهایت نافع بود و در
خواص این زهر آورده است چون گرگ اسبی را بگزد و از وی جدا شود آن اسب

مجموع اسبان در رفتن سبق گیرد و پیه وی داء الثعلب و داء الحیه را سودمند بود
چون بدان بمالند و جاحظ که اگر آدمی خون آلوده بود و گرگ بوی خون بشنود
قصد وی کند اگر چه سلاح تمام داشته باشد و در شجاعه و پهلوانی نظیر نداشته باشد
تا بحدی از آن وی کند که بخورد و همو گوید اگر سر گرگ در موضعی که گوسفند بود دفن کنند
مجموع بمیرد و اگر نکاح نامه بپوست بزی که بعضی از وی گرگ خورده باشد بنویسند
قطعاً در میان زن و شوهر موافقت نباشد البته و پوست وی و چشمهای وی
چون جمع کنند و آدمی با خود دارد بر خصم غالب آید و محبوب خلایق گردد والله اعلم

باب الرا راوند

پارسی ریوند گویند و مولف گوید ریباس است و صاحب منهاج گوید دو نوع است
صینی و خراسانی و خراسانی معروف بود براوند الدواب و آن جهه چارپایان
مستعمل کنند و صینی جهه آدمی و بهترین آن صینی بود که چون سحق کنند رنگ زعفران
بود و چون بشکنند اندرون وی بطریقه گونان کاو بود و آنرا ریوند طی خوانند و باید که
سمهای بزرگ بود مانند سم اسب و باید که قطعاً سوراخ در وی نبود و طبیعت آن
گرمست و گویند معتدل است و مسیح گوید گرمست در سیوم و خشکست در اول و گویند
گرم و خشکست در دوم چون سحق کنند و با سرکه بر کلف طلا کنند زایل کند و چون پلیناتح
بادها را نافع بود و ضعف معده و درد گرده و مثانه و رحم و درد جگر و مغص و ورم
سپرز و عرق النسا و نفث دم که از سینه بود و زحیر و فتق و فواق و خفقان و قرحه
امعا و اسهال و تبهای دایره و سموم و گزندگی جانوران و شدیتی از وی از نیم درم بود
تا دو درم و گویند دانگی با یک درم و اگر با سرکه بر قوبا طلا کنند زایل کند و چون با آب
ضماد کنند بر ورمهای گرم مزمن نگذارند و جالینوس گوید سودمند بود در درد جگر
و سپرز و سده جگر و امعا بگشاید و خاصیت وی در جگر و وجع آن اگر چه مزمن شده
باشد و ورم و صلابت آن و معده و جگر زیاده از همه چیز بدهد و اریباسیوس گوید نافع بود
با سهال که از ضعف معده بود و شیخ الرئیس گوید چون روغن وی بمالند جهه تشنج
که در عضله حادث شود و درد آن و امتداد آن نافع بود و مجهول گوید چون طلا کنند
میان هر دو شانه خوف از دل ببرد و سفین اندلسی گوید مقوی اعضا باطن بود
و سده بگشاید و رطوبتهای فاسد خشک گرداند و طبیعت پاک کند از بلغم لزج و
خلط خام و استسقا را سود دهد و سنگ گرده و مثانه بریزاند و بغایت نافع بود
جهه درد مثانه و بول براند و انواع اسهالی که از سده بود و باسار یقا و جگر با از رطوبت
بسیار بود سود دهد و چون با صبر بود فعل وی اقوی بود و همچنین با هلیله کابلی

جهت نقیه دماغ سفیذ نام بود و ذهن را نیکو گرداند و صداع زایل کند و اگر ایارهٔ
لوغاذیا کهن یا فیقرا اضافه کنند فعل وی قوی بود و سودمند بود خواه بادی و
خواه تنها تحذر و فالج و علتها که از سردی دماغ بود و نافع بود جهت قولنج بلغمی و ریحی
اطلاق طبیعت و تحلیل ریاح بکند و تپ ربع و تپ صفراوی را نافع بود و فولس که
بدن را پاک گرداند از همه حرارتها و وبرها کرم را سود دهد و درد جگر و سپرز و بوجاعها که
و ورم معده را و در دستن جگر را نافع بود و بواسیر و ناصور که در مقعد بود چون
سحق کرده بران پاشند خاصه با ارزوت و گویند مضر بود بسفل و مصلح وی صمغ عربی
بود و بدل آن نیم وزن آن زراوند مدحرج و بعدون آن ورق گل سرخ و سنبل و ربارتی که
بدل آن در ضعف جگر و معده یک وزن و نیم آن ورق گل سرخ و نیم یک وزن آن
سنبل رازیانج ترکیبی است و گفته شد **رازیانج** بری بود و بستانی بود و بستانی
را بادروج خوانند و بری را اقوماریثون بهترین آن بستانی بود تازه و بری گرم و خشک
بود در سیوم و بستانی در دوم و بری را بشیرازی خرللوخ خوانند و بستانی و ورق وی
گرم بود در اول و تخم وی گرم بود در سیوم و بقراط گه گرم بود در دوم و خشک
بعد در اول سده بگشاید و روشنایی چشم بیفزاید خاصه صمغ وی و سودمند بود جهت
نزول آب چشم و در نزدیک فرود آمدن آب و دارایانه چون بخورند شیر زیاده کند
و تخم وی همین فعل کند چون بیاشامند یا بخورند و اگر طبیخ وی با شراب بیاشامند
گزندگی جانوران را نافع بود و طبیخ وی حیض براند و بول و محلل ریاح بود و چون با
سرد بیاشامند […] عطش و التهاب معده ساکن گرداند و بیخ وی چون بکوبند
و با عسل بیامیزند و بر گزندگی سگ دیوانه ضماد کنند سود دهد بغایت و آب رازیانه
چون خشک کنند و در کحلها کنند جهت روشنایی چشم بغایت نافع بود و آب رازیانه
چون بجوشانند و سه جوش و کف وی بگیرند و با عسل و سکبینه در چشم کشند یا با
سکبینه منع نزول آب بکند و روشنایی بیفزاید و بیخ وی در معالجه از تخم و ورق
اقوی بود و مسیح گوید سده جگر و سپرز بگشاید و بول سنگ کرده و مثانه بریزاند
و تقطیر البول را نافع بود و بتهامی من و شریف که از قول فلاحه نبطی از قول آدم
علیه السلام که تخم رازیانج مقدار یک درم با یک درم قند هر روز سفوف سازند از ابتدای
[…] تا آنکه […] سرطان […] و مداومت بدان نماید در سال
این سه ماه که گفته شد قطعا مریض نشود البته و اگرچه بسن طبیعی برسد و حواس وی
بصحت باشند تا آن زمان که بمیرد و شیخ الرئیس گوید بطی الهضم بود و غذا بد دهد و سود
بود جهت بتهامی من و اسحق بن عمران گوید رازیانه دافع معده ابود و تخم وی خشک کرده

٨٤
سده مثانه و گرده بگشاید و بادها بشکند و درد پهلوها و سینه که تولد از سده کند
یا ریاح غلیظ نافع بود و مسخن معده بود و در طرستان نزدیک و دیقوریدس گوید
گنجشکان تخم رازیانه چرا کنند تا چشم ایشان قوت گیرد و افعی و مار بعد از زمستان
چون از سوراخ بیرون آیند و چشم ایشان ضعیف شده باشد چشم خود را بدان
بمالند جهت روشنایی و تقویه آن فسبحان الذی الهمها بها و ارشدها الیه و رازیانه
محرور را صداع آورد و مصلح آن صندل و کافور بود و بدل رازیانه تخم کرفس
بود و انا بری وی اقوی بود و سنگ گرده بریزاند و یرقان و استسقا و بهق و بول و حیض
براند و شکم ببندد و طبیخ وی با شراب گزندگی جانوران را نافع بود و بر گزندگی سگ
دیوانه طلا کردن سودمند بود **رازیانج شامی** انیسون است و گفته شد
و رازیانج رومی نیز گویند **راسن** و بیراز جبل شامی خوانند و بلغت اهل اندلس خانجها
و کلوخ نیز گویند و آن دو نوع است یک نوع بستانی بود و آن میلهوش است و گفته
شود و یک نوع دیگر جبلی بود و آن نه بر شکل میلکوش بود و آنرا بترکی انذرا
خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و گویند در سیوم و در وی رطوبتی
فضلی بود و بهترین آن بود که سبز و تازه بود و سودمند بود جهت ورمها و درد
و عرق النسا و درد مفاصل که از رطوبت بود و چون با روغن بسرشند و بدان طلا
کنند و اگر در لعوقات کنند نافع بود جهت دفع اخلاط غلیظ لزج که در سینه و شش
بود و اثری تمام دهد و چون طبیخ وی بیاشامند بول و حیض براند و اگر بیخ وی در با
کنند با شراب بغایت معده را نیکو بود و مثل خیار کنند که اول خشک کنند
اندکی و بعد از آن در آب چند خیسانند پس از آن در شراب نهند و
شیخ الرئیس گوید نافع بود جهت همه المها و دردها که از سردی بود و مفرح دل و مقوی
آن و غافق گوید مقطع اخلاط و بلغم بود و باه را برانگیزد و سودمند بود جهت اختلاج
مفاصل که از رطوبت بود و ابن ماسویه گوید سودمند بود جهت تقطیر البول که از سردی
بود و مقوی مثانه بود و […] گوید که گزندگی جانوران را نافع بود و […]
مصری آن مقدار دو درم و لعوق وی سرفه و عسر النفس را نافع بود و […] که
با عسل بود و چون با شراب بپزند و ضماد کنند عرق النسا را سودمند بود و […]
که اگر زن در شب […] کند ترک حیض کند و اگر بکوبند و با عسل بسرشند
و یک مثقال بیاشامند مسخن اعضاء متألم بود که سبب آن از سردی بود و منصوری
گوید سده جگر و سپرز بگشاید و بسیار خوردن وی خون را تباه کند و منی کم کند و شیخ
الرئیس گوید مصدع بود و لیکن در دستیقه بلغمی ساکن کند خاصه نطول کردن و مصلح وی

سرکه بود و گویند مصلح وی مصطکی و جاما بود و گویند حمر بنفشه و بدل وی ارسا بود
رامک مرکبیست از مازو و پوست انار و زاج سیاه و صمغ و دوشاب یا عسل و
طبیعت وی سرد و خشک بود و گویند گرم بود و این مولف که خلافست
و وی قابض و لطیف بود و صفت وی در مرکبات گفته شود راطینج سریانی
صمغ کها را بدین نام خوانند راتینج و راتیانج و رتیانج و رخینه و رتینه نیز گویند
و آن صمغ صنوبر است و این سه نوع بود یک نوع سایل بود که منعقد نشود و یک
نوع صلب بود ساده و نوع سیوم صلب بود بعد از آنکه باتش پخته باشند و آنرا
قلقونیا گویند و بشیرازی زنگباریی خوانند بهترین وی آن بود که سفید بود و اندکی
بزردی زند و بوی آن مانند بوی صنوبر بود و طبیعت آن گرم و خشک است و عیسی گوید
گرم است در سیوم و خشک است در اول مخفف و محلل بود گوشت برویاند در زخمها
لیکن مهیج الم بود و ریشها را باصلاح آورد با گلنار و عروق و امثال آن و وی مسحج
اعصاب بود و مصلح وی موم روغن با آب حی العالم بود و بدل آن علک البطم [illegible]
و [illegible] و گویند بدل آن زفت کهن رازقی صاحب جامع گوید که رازقی سوسن سفید است
و چند قول دیگر هم آورده است که رازقی قطن است و دیگر که رازقی کتان است
و هم گوید روغن رازقی از [illegible] انگور رازقی گیرند و دیگر که روغن بزرکتان است و گویند
روغن سوسن سفید روغن رازقی است و مولف گوید که رازقی گل زنبق است و صاحب
منهاج گوید زنبق سوسن سفید است و صاحب جامع گوید زنبق یاسمین سفید است و هر دو
خلافست اما اگر گویند که زنبق نوعی از سوسن سفید است دور نباشد راس الفار
سر موش چون خشک کنند و بسوزانند و بکوبند نیک و با عسل بیامیزند و بر داء الثعلب
طلا کنند نافع بود راس الارنب سر خرگوش چون بسوزانند و خرد بکوبند و با پیه خرس [illegible]
داء الثعلب طلا کنند نافع بود رانا سریانی زبان است و گفته شد ذ ربیثا [illegible]
ماهی کوچک است که از طرف هرموز می آورند و در که سیر و پیاز ماهی آشنه خوانند و از
وی ماهیابه سازند و همچنان خشک نیز میخورند و طبیعت وی گرم است از ... بود و ملح
باه بود و معده را نیکو بود لیکن تشنگی آورد و مصلح وی سرکا [illegible] بود ربق عنب
الثعلب است و گفته شد رب السوس عصاره سوس است و در عین گفته شود
در عصارات ربل نوعی از افسنتین است لیکن کوهی بود و گفته شد صفت افسنتین
رته بندق هندی است و گفته شد رتیلا مولف گوید که حیوانیست مانند عنکبوت
و در یزد و آن نواحی بسیار بود و آنرا خایه گیرک گویند و بپارسی دلمه و بترکی [illegible]
جانوران زهردار بود و لون وی زرد بود و نباتی هست که آنرا فالنجین خوانند

و نافع بود و گویند که رتیلا و آن نبات را هم رتیلا خوانند و در فا گفته شد رجل الجراد
شیح الریئس که بقلهاست که قایم مقام بقله یمانی بود و سودمند بود جهت سل و طبیخ وی
نافع بود جهت ربع و [illegible] و بثور مطبقه و سیح که زرنب است و مولف گوید که تحقیق زرنب
است و آنرا سرو ترکستانی گویند و گفته شد رجل الغراب در شام رجل الزاغ
گویند و از جمله حشایش بود و بشکل پای کلاغ و چون سرند نافع بود جهت اسهال زحیر و درد
شکم خاصه اصل وی و بولس که اصل وی چون بخورند قولنج را سود دهد [illegible] مضرتی
بوی رسد و در دبیت و ران و را [illegible] نافع بود اما اصل وی گرم بود
در آخر درجه اول و خشک بود در اول درجه دوم و شربتی از وی [illegible]
تنها بود از دو درم تا نیم درم باشد [illegible] و اگر [illegible] که جهت مفاصل مستعمل کنند [illegible]
یک مثقال شاید [illegible] رجل الحمامه سنجار است
و گفته شد در الف در صفت ابو حاسا رجله بقله الحمقا است و گفته شد رجل
العقاب و رجل العقعق و رجل الزرزور رجل الغراب است که گفته شد و در [illegible] را
رجل الغراب خوانند و گفته شد صفت هر دو رجل الفروج رجل القلقوس نیز گویند
و آن قاقلی است و گفته شد رخبین نوعی از مصل است بشیرازی قره قروت
و این [illegible] که طبیعت آن گرم و خشک است در دوم معده گرم را نافع بود و خلطی [illegible] از
وی حاصل شود و اگر شاف از وی بسازند [illegible] رخمه [illegible] که وی را
مردار خوار خوانند و [illegible] بشیرازی خر [illegible] زهره وی با گلاب [illegible]
کشند سفیدی ببرد و اگر زهره وی در گوش [illegible] بچکانند [illegible] با روغن بنفشه یا [illegible]
جانب مخالف [illegible] وجع گوش [illegible] زایل کنند و اگر کودکان را سعوط کنند [illegible]
ایشان بچکانند [illegible] که کودکان را بود نافع بود و اگر [illegible] وی [illegible]
کنند [illegible] و اگر با زیت خلط کنند و در گوش بچکانند گرانی گوش ببرد و زهره
وی [illegible] بر عقرب و زنبور بمالند نافع بود و [illegible] گوشت وی چون با
خردل خلط کنند و خشک کنند و بخور کنند هفت نوبت [illegible] کسی که بر زبان بسته
بود گشاده گردد باذن الله تعالی و چون [illegible] و در میان پای زن
آبستن نهند سهل بزاید و در خواص [illegible] زهر آورده است [illegible] چون بخور کنند در
خانه گزندگان زهردار بگریزند و [illegible] وی چون [illegible] حل کنند و در برص بمالند
لون آن [illegible] شود و سودمند بود و جگر وی چون بریان کنند و سحق کنند و [illegible] که
حل کنند و کسی که جنون داشته باشند بیاشامد هر روز سه نوبت سه روز چنین کنند [illegible]
صحت یابد و پوست زرد که در اندرون سنگدان وی بود چون خشک کنند و سحق کنند

وبا شراب بیاشامند سودمند بود جهت سمی که باشد و اگر سر فیل بر زنی که دشخوار
زاید بیاویزند آسان بزاید **رخام** نوعی از احجارست والوان بود زرد و سیاه
و حجری رنگ و سفید و زرد وری بود بهترین وی سفید بود و شریف که طبیعت
ان سرد و خشکست چون سه روز هر روز یک مثقال سحق کرده با شند هبا بعسل
بسرشند و بخورند منع دلها بکند که اعضا همچنان خون پیدا کرده و چون بسوزند و
سحق کنند و بر جاهی که خون از وی روانه بود باشند قطع خون بکنند و بطلاء او ورد
و منع تورم بکند و چون خلط کنند جزوی از وی با جزوی شاخ بر سوخته و بر آهن
طلا کنند و در آتش برند تا سرخ شود بعد ازان بیرون اورند و در آب و نمک اندازند
ان آهن نرم بود و اگر از رخامی که تواریخ بران نقش کرده باشند بر سر قبرها بستانند
و سحق کنند و کسی که عاشق بود با سم معشوق بیاشامد معشوق را فراموش کند
ابن مصاحب منهاج که گرم بود در دوم و خشک بود در اول سودمند بود جهت
سعفه و داء الثعلب **رشاد** حرف است و گفته شد بپارسی سپندان گویند
و تره تیزک گویند و طبیعت ان گرم و خشک بود و لطیف که بهارا بکشد و بادها را
تحلیل دهد و قطع بلغم بکند و مضر بود بمعده و مثانه و تقطیر البول احداث کند و
اصلاح ان بود که تحو ورکزاج با کاشنی و کاهو خورد **رصاص قلعی** بپارسی ارزیز
خوانند و شیرازی قلع و بهترین وی ان بود که صافی بود و طبیعت وی سرد
و تر بود و گویند خشک بود و محرق ان و اسفیداج ان لطافت در وی زیاده
بود و تلیین و تحلیل و صفت حرف ان در باب الف در صفه ابار که ان اسرب
سوخته است گفته شد و اسرب رصاص اسود بود و سردی وی زیاده از قلعی
بود و قلعی با قسطر و قصدیر هم خوانند و اگر صحیفه سنگ بسازند از اسرب و بر جای
بندند یا اگر گاه منع احتلام بکند و اگر ان صحیفه بر شور که بر عصب پیدا شود نهند
زایل کند و هر ماده که پیدا گردد در ابتدا مثل خیار که چون بروی بندند نگذارد
و ورمها مقعد که با ریش بود و بواسیر و ورمها قضیب و زهار و پستان و
ریشها مثل سرطانات با عصاره که در غایت سردی بود و روغن زیت
یا روغن گل یا روغن به یا روغن مورد چون بوی اضافه کنند و ان صحیفه بدان
روغن حک کنند و بالنده نافع بود و براده ان چون بیاشامند هم ان علت
حادث شود که از خوردن مرداسنگ از حبس بول و غایط و ثقل معده و معا
و نفور ایشان و ضیق النفس یا حدی که بخناق کشد و ایلاوس پیدا کند و لون وی
رصاصی بود و مداوا وی بقی کنند بطبیخ تخم کرفس و شبت و انجیر و بوره و ماء

٨٦ العسل و غذا اسفیدباج و نشان خلاص وی آن بود که ادرار بول و اطلاق طبع حاصل
شود و شیخ الرئیس گوید چون حک کنند رصاص بشراب باریک نافع بود جهت ورمهای
گرم و این بهر جهت خاص آورده واست اگر پاره رصاص در دیگ اندازند قطعا گوشت
وهرکس که انگشتری رصاص در انگشت کند بدن وی لاغر گردد و اگر رصاص
در روغن بمالند تا زنگ برآورد و بعد ازان ان روغن بر آهن طلا کنند هرگز زنگ
نگیرد و صاحب فلاحه که اگر طوقی از رصاص بر درختی کنند که ثمره ار بود ثمر وی
بیفتد هیچ و ثمر وی زیاده گردد **رطب** گرم بود در دوم و تر بود در اول و گویند
حرارة وی کمتر از رطوبة وی بود و هرچه حلاوة وی زیاده بود حرارة زیاده بود و تحقیق
گفته گرم و تر است در دوم و غذا وی زیاده از غذا بسر بود و بهترین ان جنی بود
و بیرون و بعد ازان زرد و رطب نیم درستکم پیدا کند مانند انجیر تر و مثال انجیر
تر و خشک همچون خرما و رطب بود و رطب معده سرد را نیکو بود و منی بیفزاید
و طبع نرم دارد و سردمزاجان را و رطب حار مفسد دندان و گوشت بن دندان بود
و مضر بود بحنجره و اواز و خونی که از وی حاصل شود بد باشد و زود متعفن
شود و مصدع بود و مولد سده و مصلح وی با دام و خشخاش بود که با وی بخورند
رطبه فصفصه است و چون خشک شود قت گویند و علف گویند بپارسی اسبست
خوانند و در فا گفته شد **رعی الابل** سفانی گویند و ان حشیشی است که دانه وی
چون دانه مورد بود و در وی اندکی حلاوت بود و طبیعت ان گرم است در
اول و تر است در دوم و جالینوس گوید گرمست در اول و خشکست در دوم و لطیف
و شتر چون بوی چرا کند هیچ مضرت بوی نرسد لیکن سم جانوران زهر دار بود
و طبیخ وی موی را سیاه کند و تخم وی چون با شراب بیاشامند جهت گزندگی جانوران
سودمند بود و سیلان رطوبات رحم را نافع بود و وی مضر بود با حشا و اعضا
و مصلح وی قرفه بود یا سنبل الطیب **رعی الحمام** فسطاریون و فارسطاریون
نیز گویند و ان حبیست تیره رنگ بمقدار ماش اندکی بزرگتر و چون پوست از وی
باز کنند برنگ عدس مقشر بود و صلب و بطعم عدس اندکی شیرین تر و طبیعت
وی گرم و خشک بود و کبوتر وی را دوست دارد و گاو مشک نیز خوانند و گاو
نیز بغایت دوست دارد و هیچ چیز مانند وی گاو را فربه نکند و دیو مشک نیز
خوانند و مولف گوید نوعی از کرسنه است و در کاف گفته شد **رعاد** حیوانی
دریایی است و دیسقوریدوس گوید ماهی دریاییست مخدر بود چون بنهند بر سر کسی
که صداع مزمن داشته باشد ساکن کند و چون بجو دبر کسی نهند مقعدی که بیرون آید شفا یابد

و اگر بزیت بجوشانند وان زیت در مفاصل بمالند درد ساکن کند رعي الحمام گویند
رعي الابل است وگفته شد رغش جلنار است وگفته شد رغید ا دانه است
که در میان گندم می باشد وانرا از گندم پاک کنند ومضر بود خوردن ان و شیرازیان انرا
... خوانند و بپارسي حب ... رغوة التمر نبات التمر است وزبد التمر نیز خوانند وان تجمه
القمر است وگفته شد رغوة الحجامين اسفنج است وگفته شد رغوة الملح زبد الملح
گویند وقوه وي زیاده از قوه ملح بود ومحلل وملطف بود رغوة ماء الملح در حمایت
حارة وحافه بود وباشد که ببوراند رق سلحفاة بحري است وگویند سلحفاه بري و
گفته شد در سين رقاقس گویند جفت افریدا است وبعضی گویند لحیه بربری است
وبعضی گویند خصي الثعلب است وصفت هر یک در باب خود گفته شده است رقول
حنا است وگفته شد رقعا بهرخس است وگفته شود رقعه هر دارویی
که جبر کسر کند انرا رقعه خوانند مثل الجبار و ... اقطي و رقعه خاص اسم نخي است
سرخ رنگ صلب وطبیعت ان سرد وخشک است چون بکوبند ویک مثقال از ان در توت و بعضی
نیم برشت سه روز ناشتا بخورد هر روز این مقدار موافق بود وقی وخصوص که در بدن
پیدا شود وسبب افتادن یا زخم یا برداشتن چیز سنگین رقاع یمانی بجوز القی خوانند
اما سروی شکافته بود ومثلث شکل بود وبهترین ان بود که رسیده بود وطبیعة
ان گرم وخشک است مقی بلغم ورطوبات معده بود وخلطهای غلیظ لزج بیرون
آورد رمان حلو انار شیرین بهترین ان بزرگ شیرین رسیده ملیسی بود وطبیعة
ان سرد بود در اول درجه اول وتر بود در اخر ان وگویند گرم بود باعتدال ودر
وي جلا بود با قبض وتلیین بود ودانه وي با عسل درد گوش را نافع بود ووي
حلق وسینه را نرم دارد ومعده را جلا دهد وخفقان را سود مند بود وموافق
معده بود وبول براند وعصیر وي چون در شیشه کنند ودر آفتاب نهند تا غلیظ شود
ودر چشم کشند روشنایی بیفزاید وچندانکه کهن گردد بهتر بود ودانه وي بد بود
ونفخ ورياح در معده پیدا کند وگویند مصلح وي انار ترش وداري که اندکی نفخ دارد و
که باشد که نغوط آورد ومحتاج باصلاح نیست انها که نفخ وي زود بگذرد و ... وي
چون بسوزند جراحت را سود مند بود رمان حامض انار ترش بهترین ان
بزرگ ابدار بود وانواع انار غذا اندک دهد وقابض بود وقابض ترین آجار ... کی
کل وي بود وانار ترش سرد وخشک بود در دوم وگویند معتدل بود در تری
وخشکی صفرا بنشاند ومنع سیلان فضول بکند از احشا ودانه وي با عسل قلاع را نافع
بود ومعصاره وي ... را سود دهد ودانه وي چون در آب باران خیسانند منع

دم بکند ووي خفقان را سود دهد وجلا دهد دل والتهاب معده را نافع بود وجگر
گرم را سود دهد وبهتا را وسویق وي مصلح ارزوي زنان ابستن بود ودر وي
ادرار بول زیاده بود از شیرین وسویق وي جهة اسهال صفراوي سود مند بود
وقوه معده بدهد وجگر گرم را وآب وي نایست چو درد دل را ساکن کند وانار
سبز یا زه ترش وشیرین بپوست از وي جدا کنند ودر هاون سنگین نهند وبکوبند
بخیان یا به خود وسفشارند نیم رطل ازان نستنو شکر طبیعت براند ونقبض ... مزه
صفرا براند ومعده را قوه دهد وشراب وي ورب وي خمار را سود مند
بود وتشنگی نشاند وغشیان وقي باز دارد خاصه منعنع وي وبسیار خوردن
شیرینه را مضر بود وانار دانه خشک ترش شکم ببندد وصاحب تقویم گوید
انار ترش مضر بود بسینه وآواز وصاحب منهاج گوید دانه وي بد بود ومحلل
حلق وسینه ومضر بود بمعا ومعده ومصلح ان حلوای عسلی یا قندی بود وبهر
پیران باشد اولی ان بود که بعسل پرورده یا بشکر پرورده خورند رمان
البيعال خشخاش است وگفته شد رمان الانهار نوعی از هوفاریقون است
وگفته شد در باب ها ودر دمشق ابید وسامن خوانند رمان البر درختی است
که بدرخت انار ماند که حکم وجه فلفل از وي است ومغاث بیخ وي است
صفت حب فلفل گفته شد ومغاث گفته شد رماد بپارسي خاکستر گویند
مجموع مجفف باشند رماد المازریون جلا دهنده بود ومعفن روشنایی چشم بیفزاید
رماد خشب البلوط خاکستر چوب بلوط قابض بود وخون ببندد وچون با حریر
بپزند وبهر با مداد دو درم با شراب سیب بیاشامند سود مند بود
جهة بله معده ودر این رحمت بغایت نافع بود رماد حطب الکرم خاکستر چوب رز
بهترین ان بود که از درخت پیر بود وطبیعت ان سرد وخشک بود وگویند گرم
بود وریش روده را نافع بود ومقدار نیم درم وگویند مضر بود بشش ومصلح ان کثیرا بود
وچون با سرکه ضماد کنند بر گزندگی جانوران وسگ دیوانه سود مند بود واگر
سحق کنند ودر خرقه کنند وبر بواسیر ضماد کنند وچون کپه دشود ودیگر بدل ان
گرم نهند بیالی وبدان ادمان کنند بغایت سود مند بود وچون با نطرون وپیه گ
ضماد کنند نافع بود جهه گوشت زیاده که در پوست خصیه پیدا شود وچون با زیت
وپیه کهنه ضماد کنند جهه شنج عضله واسترخاء مفاصل ومعقد اعصاب نافع
بود رماد قصب خاکستر نی بهترین ان نبطی بود وطبیعت ان سرد وخشک
بود وگویند گرم وخشک بود در سیوم سده که در مرارة بود بگشاید مقدار ... یکی

وگویند مضر بود بشش و مصلح ان کثیرا بود و باقند رماد عش الخطاطیف خاکستر
اشیان پرستوک بهترین ان بود که اشیانه در موضع ساخته باشند که سیل بر هوا
بود و صفت سوختن آن چنان بود که در کوزه کنند و بگل حکمت گیرند و در تنوری که آتش
تیز بود بنهند یک ساعت و بعد از ان بیرون آورند و سحق کنند طبیعت ان سرد و خشک
بود و نافع بود جهت دشخواری زادن مقدار یک مثقال و گویند مضر بود بشش و مصلح ان کثیرا
بود رماد السرطانات صاحب منهاج که صفت سوختن وی چنان بود که در کوزه
کنند و در گل حکمت گیرند و در تنوری که آتش تیز بود بنهند و بعد از ان بیرون آورند
و سحق کنند و طبیعت ان گرم بود در اول و خشک بود در دوم منفعت ان در باب
سین در صفت سرطانات گفته شد و صاحب جامع که صفت سوختن وی چنان
بود که دیگی مسین سرخ بر سر آتش نهند و سرطان زنده در ان نهند و بسوزند تا چون
خاکستر گردد و بر دارند و استعمال کنند رماد تبن الباقلا خاکستر چوب باقلا و نی که تر بود
چون بسوزند و خاکستر ان ضماد کنند یا بمالند در حمام آثار جرب سیاه که در بدن باشد
ببرد رنف بهرامج است و گفته شد رند صاحب منهاج که آس است و صاحب جامع که
درخت غار است و صفة آس گفته شد و صفة غار نیز گفته شد روبیان بهترین سرها
ان بود که از حیوان معتدل در رطوبة گیرند و طبیعت ان گرم و تر و غلیظ بود غذا بسیار
دهد و منی بفزاید و مصلح اصحاب کد بود و سر وی چون بپزند و مرق ان حقنه کنند امعا
سفلی تر کنند و گرده و اعصاب و بدن را نیکو گرداند و باه را زیاده کند چون در وی اندک
حرارة و یبوسة بود و خوردن وی مضر بود بمعده از بهر انکه دیر هضم شود و اولی ان
بود که با دارصینی خورند و بعد از ان مصطکی بخایند و سر گوسفند تر از سر بز بود
و سر بز تر از سر آهو بود برین قیاس و فی الجمله غذایی بود که اندک سهو کنی دانسته نشود
و غذا بسیار دهد و قوه بدن ضعیف بدهد چون هضم بد وی مستولی شود و باه را زیاده
کند و سر ضعیف را گران کند و کسی که معده وی ضعیف بود نشاید که خورد که قولنج
آورد و قولنج سخت و گوشت زبان سبکتر بود و گوشت خدین غذا بسیار دهد و چشم گرمتر
تر بود و زود تر بگذرد و دماغ سرد و تر بود و زبان با نمک خورند و چشم نیز با نمک
زیاده خورند و گوشت خدین و بن گوش با سرکه و صعتر و انجدان و خردل و اولی ان بود
که پوستها و بعضی از وها چندانکه امکان بود نخورند و اگر ارزنو بود با سرکه و خردل خورند
و مصلح دماغ در صفت دماغ گفته شد راتیا سرها ماهی کوچک بگیرند و خشک کرده چون
بسوزانند جهت شقاق که در مقعد و پلانه و ورم کرده و ورم صلب دندان نافع بود و
سر سده را بکشاید و چون بسوزند و بر گزندگی عقرب بمالند سکون دهد نبات رواس

جو چرا الماء است و گفته شد روسختج راسخت گویند و ان نحاس محرق است پارسی
مس سوخته بود لیکن پارسی روی سوخته گویند و بهترین ان مصری بود و طبیعت
ان گرم بود در سیوم و قیل نضج مخفف و ملطف بود و مسهل اب زرد بود و در خضابات
معدی استعمال کنند و ریشها پاک گرداند و بصلاح آورد و چشم را جلا دهد و گوشت زیاده
بخورد و ریشها بد که در بدن بود منع کند روبیان از پیان انگشت و گفته شد صفة
ان و اهل مصر فرندیسی خوانند و اهل اندلس قمرون و ابن زهر در خواص آورده است
که چون بکوبند با نخود سیاف و بر ناف ضماد کنند حب القرع را بیرون آورد و گو
چون خشک کرده سحق کنند با فلفل و در چشم کشند شبکوری را نافع بود و با سرچه گرم
و تر بود با اعتدال منی را زیاده کند و شکم نرم دارد و بصری که پیش از انکه نمکسود کنند
باه را زیاده کند و غذایی صالح دهد و چون نمکسود کنند یا کهن گردد مولد سودا و حکه
بود و رازی گوید دشخوار هضم بود و معده را بد بود و اولی ان بود که اصلاح ان بکرو
وبری و کرویا کنند و بعد از ان جوارش عود یا جوارش سفرجلی مسهل خورند و اگر محرور
مزاج بود از عقب ان رب انار میخوش خورد و اگر چه باه خورند نشاید که بسرکه خورند
بعد از انکه نیک نخته کنند با روغن گردکان و زرده تخم مرغ و بیار کنند با قلیه سیار
و تناول کنند سخن کرده و رحم بود و باه را زیاده کند روث الحمار الاهلی سرگین خر
خواه سوخته و خواه ناسوخته قطع سیلان خون بکند خاصه چون با سرکه بیامیزند و اگر
سرگین تازه بیفشارند و ان آب در بینی کنند رعاف زایل کند و همچنین چون سرگین بر وی
افشانند و بپوشند همین عمل کند و چون تر بود و بیفشارند و آب ان بیاشامند سنگ
گرده بر بیاند و سرگین اسب نیز همین عمل کند و سرگین خر که در علف جریده بود چون
خشک کنند و با آب بیاشامند جهت گزندگی عقرب عظیم نافع بود و صاحب لطف که اگر
خشک کرده وی جهت جرب بکوبند و بیمرند و با گوگرد سحق کنند و در روغن گنجید حل بسایند
و بشب بمالند و بامداد بشویند و عدسیت که وی بحمام برند و مثل ارآب زنجبیل بمالند نافع بود
روث البرذون سرگین استر چون دود کنند در شب زن بچه مرده و مشیمه بیندازد روباه
عنب الثعلب است و گفته شد رهشی بیشزاری ارده حلاوة طبیعت وی گرم
و تر بود و غلیظ و مصلح وی عسل بود و یا دوشاب و در صفت سمسم گفته شد منفعت
ان رهج الفار حرمقان گویند و ان سم الفار است و تراب الهالک نیز خوانند
وان سنگ است و در شین گفته شد رهقان در لغه بعضی عرب زعفران خوانند
و گفته شد رتباخ رایبج است و گفته شد ریباس پارسی ریواج گویند و وی
مانند حماض اترج و عصاره بود و بهترین وی فارسی بود شاخهای دراز سبز آبدار طبیعة

ان سرد و خشکست در دوم حرارت بنشاند و مستی باز دارد و خمار را نافع بود و طاعون
و وبا را نافع بود و چون عصارهٔ وی در چشم کشند روشنایی بیفزاید و منع اسهال
صفراوی و حصبه و جدری را سودمند بود و بواسیر را نافع بود و غثیان تسکین
کند و قوه اشتها بدهد معده و جگر گرم و آب وی با آرد جو بر جمره و نمله طلا کرد
سود دهد و صاحب منهاج گوید مضر بود بسینه و قولنج و مصلح آن انیسون بود و مضر
بقضیب گوید مجفف اعصاب بود و مقطع باه و مصلح وی شراب عود با انیسون بود و بدل
وی حماض اترج است یا غوره ریه بپارسی شش گویند صاحب منهاج گوید گرم و تر
بود و سهل الانهضام و طبیعت ببندد و غذای وی اندک بود و میل بلغم داشته باشد
و مضر بود باصحاب کد و بقراط گوید مجموع ششها سرد و تر بود و هر شش که خشک بود و
دشوار هضم و اصلاح وی چنان کنند که بسرکه و گرد و با کلیا بپزند و بعد از ان بریان کنند
و بهترین ششها شش بره و گوسفند کوهی بود و شش بره چون بریان کنند لیکن رطوبتی
که از وی روانه بود بگیرند و بر ثآلیل خشک که بر اعضا رسته باشند طلا کنند و بدان
ادمان کنند البته زایل کند و سبب این رطوبت بر قوبا خشک مالند نرم گرداند و شش مضر
بود بمعده و آلات بول و مصلح وی جلاب آس و شکر بود ریة الثعلب شش
روباه با سرکه عنصل بخورند ربو و ضیق النفس را سود دهد ریة الخنزیر و ریة شش خوک الجمل
و شتر چون بسوزانند و خاکستر آن بر سحجی که حادث شود در پای بسبب موزه نافع بود
و اگر نسوخته همچنان گرم بران نهند نافع بود و شش خرس همین عمل کند و منع تورم ان نیز
بکند و خاکستر شش خوک چون بر جرب تر افشانند سودمند بود ریة الحمار الوحشی
شش خرگور چون خشک کرده بکوبند و بپاشانند سودمند بود ضیق النفس و سرفه
را ریة البحر قلومن بلاسیوس آن چیزیست که در سواحل دریا یابند مانند اسفنجه چون
تر بود و چون سحق کنند و بر نقرس ضماد کنند نافع بود و شقاق که در دست و پای باشد
بسبب سرما بران ضماد کنند بغایت نافع بود ریحان و ریحان الملک و ضیمران هم
گویند بپارسی شاهسفرم خوانند بواسیر را نافع بود و در شین یاد کرده شد ریحان
سلیمان جسفرم و جاجوسلیمن نیز گویند و نباتیست که در کوهستان فارس و اصفهان بود
مانند شبت تر و کوزه و برگ وی مانند ورق خطمی بود و مفقاح وی کوچک بود و مانند لبلاب
بر درخت پیچیده شود و وی مجفف و لطیف بود با سرکه بر جمره طلا کردن سود دهد و بر
ورمهای بلغمی طلا کردن و بر نقرس و بواسیر همین سبیل و جهة نقوه بغایت مفید بود و بر
کزندگی عقرب طلا کردن سود دهد و چون زن با روغن گل بخود بر گیرد جهة درد رحم
بغایت نیکو بود و ابن ماسویه گوید طبیعت وی گرم بود بواسیر ظاهر و باطن را سودمند

بود بغایت و این مولف گوید طبیعت وی گرم و خشکست تا چهارم اثر آنست
که سرها بر وی غلبه می کند و عمر وی دراز باشد و اگر بر و بر کنارها آب نیاید بشکنند و به
درخت که در پهلوی وی بکارند از بیخ وی آب بستانند و بسیار از وی صمغ آورد و
مصلح آن روغن نیلوفر و کافور بود و بدل آن مرزنگوش است و گویند بدل آن هم وزن
آن شیح است و هم وزن آن عنب الثعلب ریحان داود و ریحان دارو نیز گویند و
آن اذان الفار است و گفته شد ریحان الکافور و کافور یهودی و شیح الکافور
نیز خوانند بپارسی سوسن خوانند و آن نوعی از درختست و نبات وی بیشتر در خراسان
بود و گل وی مانند گل خرما بود و ورق وی مانند ورق کاشنی صحرایی بود و گل وی و ورق
وی بوی کافور کند قوی چون ببویند یا در دست مالند خواه خشک و خواه تر و طبیعت
آن گرم و خشکست در دوم و بوییدن بسیار وی و ادمان بدان نمودن رطوبات از
غشای دماغ بکشد و چون ادمان بدان نمایند اخلاط غلیظ که در سر باشد تحلیل کند
و بوییدن وی سده دماغ را سودمند بود و نه گرم مزاج ریحانی شراب صرف است خوب
خوش بوی وریبعت سعد است و گفته شد ریتنابخ صاحب منهاج گوید سنگی
است مانند سرطان و طبیعت آن سرد و تر است در دوم نشف رطوبه چشم بکند و جلا
دهد و روشنایی بیفزاید و مولف گوید آن نوعی از سرطان بحری است و در صفت سرطان
گفته شد ریش شریف که بر مرغها چون بسوزند و خاکستر آن بر جراحات افشانند خشک
گرداند و بسیار بزرگ یاری دهنده بود در ق و در علاج منی شکسته و منافع بر هر یکی
در موضع خود یاد کرده شد انشاء الله تعالی وحده

باب الزاء

زاج انواعست سفید و سرخ و سبز و زرد و زاج سفید قلقدیس خوانند و شوعار گویند و سوریانی
حلقنیس و زاج سرخ سوری خوانند و زاج سبز قلقنت و قلقند خوانند و قلقطار زاج زرد است
بپارسی زاج شتر دندان خوانند و بهترین آن مصری بود براق مانند زرنیخ سدخی و چون
در دست مالند زود ریزیده شود و پاک بود و کهنه نباشد و نوعی دیگر از زاج سوری است
بپارسی زاج کفشگران گویند و بشیرازی زاج سیاه خوانند و بیونانی مالیطریا و ملیطاریا گویند
و جالیکس که قلقطار چون کهن گردد زاج شود و وی معتدل ترین زاجات بود و
محرق وی الطف محرقات بود و زاج احمر و اخضر و اصفر در قوه مانند یکدیگراند لیکن
اختلاف در غلظ و لطافت است لطیف ترین سفید است و اقوی ترین سبز و غلیظ ترین سرخ
و قلقطار خیر الامور اوسطها بود و متوسط است میان غلظ و لطافت و زاجی دیگر هست
که یونان مسیق گویند و بهترین آن قبرسی بود که لون آن مانند زر بود و طبیعت قلقطار

گرم و خشک بود در سیوم و همه زاجات در طبیعت مانند یکدیگراند و وی قابض بود و محرق
و خشکریشه احداث کند و جرب و سعفه و ناصور و رعاف و ریش گوش و همه ان سودمند
بود خاصه چون فتیله بعسل بیالایند و بقلقطار بگردانند و در گوش نهند و اکله که
در دندان و بینی و دهن بود و ریش ان خاصه سوری سودمند بود و خوردن ان
مجفف سخت بود بالجمله که بکشد و از خوردن زاجات سخت فسحت ببایستود
بالجمله که بعسل کشند و باقی منفعت هر یک در باب خود گفته شود زاج در تحقیقت
کا زامران خوانند و گفته شود زاووق زیبق است و گفته شود زبیب
بپارسی میوز گویند و هر تری که خشک شود زبیب خوانند الا خرما که وی را تمر
الرطب خوانند و زبیب طائفی خوانند و زبیب عجم خوانند و بهترین ان خراسانی بود
بزرگ شیرین گوشت وی گرم و تر بود در اول و دانه وی سرد و خشک بود در
اول و جالینوس گوید سرد بود در اول و خشک بود در دوم و با دانه خوردن از ره
معا را نیکو بود و معده و جگر دوست دارند و گوشت وی گرده و مثانه را نافع بود
و یاری دهنده بود در ادویه مسهل چون ده درم از وی اضافه کنند و چون بی دانه
بود شکم براند و ان نوع که لاغر بود و قابض حرارت وی کمتر بود و معده را قوت
دهد و مطبوخ نبید و محرق دم بود و مصلح وی خیار سبز بود و گویند شیرخشک ترک و
اسحق گوید حدة دم بنشاند و قول اول اصح است و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی عناب
بود و میویز بدین آن کند و هیچ مضره و اذیه نرساند الا اگر بخوری مزاج و مصلح وی
سکنجبین بود یا از فواکه ترش چیزی بر سر ان خورند و دیسقوریدوس گوید که گوشت
وی چون بخورند موافق قصبه شش بود و سودمند بود جهت سرفه و اگر گوشت وی با اصل
خلط کنند یا با آرد جاورس و حمص بریان کنند بعسل و بخورند بلغم از دهن بیرون کشد
و چون بیامیزند با آرد باقلی و کمون و ضماد کنند بر ورم گرم که در عارض شود و بعانت
سود دهد و چون خلط کنند سحق کرده با شراب و ضماد کنند بر هرچه پیدا شود در بن
مثل جدری و ریشها شهدیه و عفونات که در مفاصل بود و سرطانات و چون ضماد
کنند با جاوشیر بر نقرس نافع بود و چون بر ناخن که جنبد چسبانند زود قلع کند
و سعید بر غذا زیاده از انگور دهد و جلا میویز کمتر از جلا انجیر خشک بود و اطلاق
وی کمتر از اطلاق ان بود غیر از انکه میویز موافق تر از انجیر خشک بود بمعده و بدل ان
کشمش است زبیب الجبل میویز است و گفته شد و صاحب جامع گوید حب الرأس
است و این هوا است حب الرس گفته شد و صفت میویز گفته شد و بشیرازی میویزک
خوانند زبد البحر بپارسی کف دریا خوانند و ان پنج نوع است یک نوع بشکل اسفنج

فربه و سطبر و بوی وی مانند بوی ماهی بود و در ساحل دریا بسیار یابند و نوع دوم بشکل
ناخنه چشم بود یا اسفنج و بسیار تجویف بود و بوی وی مانند بوی طحلب بحری بود و
سیوم بشکل کرم بود و ویرا املسیون خوانند بشیرازی کرم ایوب و نوع چهارم بصوف
چرکین ماند بسیار تجویف سبک و مولف که ان اسفنج است و گفته شد و نوع پنجم بشکل
مانند فطر بود و ویرا هیچ بوی نبود و باطن وی خشن بود مانند عشور و ظاهر املس و بهترین
ان وردی بود که بزردی مایل بود و طبیعت ان گرم و خشک بود در سیوم و گویند بربود
داء الثعلب را نافع بود چون بسوزانند و با شراب سرخ رنگ که قوام ان رقیق بود
بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند و جرب و حکه و قوبا و بهق و برص و علتی که در
جلد پیدا شود جمله را سودمند بود چون با سعم و روغن گل استعمال کنند و بشره را
صافی کند و کلف سیاه و اثری که در روی و همه اعضا پیدا شود زایل کند و نوع سیوم که
گفته شد عسر البول و سنگ گرده و رمل که در مثانه بود و درد گرده و استسقا و درد سپرز
را سودمند بود و حیض براند و باقی انواع ان منفعتهای دیگر که گفته شد در ایشان نا
و جلا دندان بدهند و موی بر داء الثعلب برویاند چون با نمک با شراب طلا کنند و
انواع زبد البحر موی بسترد و برویاند و یک نوع هست که سفید بود و طبیعت وی
گرم بود و نیز و خشک در دوم جلا چشم بدهد و با ادویه که مناسب بود سفیدی که در
چشم بود زایل کند البته و قلع ان بکند و مقدار مستعمل از وی از دانگی تا دو دانگ بود
و مضر بود بسپرز و مصلح ان کثیرا بود و گویند مضر بود بسپرز و حواس و مصلح وی روغن گل بود
بود و بدل وی بوزن وی حجر القیشور بود و اگر خواهند ویرا بسوزانند در دیگی گلی با ملح
نهند و سر وی بنهند و شکاف ان بگیرند و در تنور میان آتش بنهند پس چون بخته
گردد بیرون آورند و بردارند از دیگ و بوقت حاجت استعمال کنند و اگر غسل کنند
مانند اقلیمیا مغسول کنند زبد البحیره بیونانی اذاراقیون و ادرقی و ادرانیس نیز
گویند و بسیاری عافور و ان گرد برگردنی جمع میشود و در دریا سنج بود و در میان گیاه
یابند و لون وی مانند حجر اسیوس بود و بشکل زبد البحر است و بسیار سوراخ و طبیعت وی
در چهارم گرم بود و نشاید که استعمال کنند تنها باید که در ادویه با وی خلط کنند که کسر حدة وی
بکند و قوه وی و اگر محتاج باشند از جهة بیرون شاید که استعمال کنند لیکن انچه اندرون
احتراز واجب دانند بسبب شدة قوه که در وی است و دیسقوریدوس گوید جرب ریش
شده و کلف و قوبا و بثرها و مانند ان بغایت سود دهد و فی الجمله دوایی حاد بود و نقل مزاج بد که
عارض شود در اعضا باز مزاج نیک کند و عرق النسا را سود دهد و رازی گوید چشم را جلا
دهد و ورم بستان ساکن کند چون کو با آب طلا کنند زبد القمر حجر القمر است و گفته شد

زبد بپارسی مسکه گویند و بشیرازی نشک و بهترین ان تازه بود که از شیر میش گیرند و طبیعت
ان گرم و تر است در اول و تری وی زیاده بود منضج و محلل بود و اگر بر بدن طلا کنند
بدن را فربه کند و غذا وی بد بود و جراحات اعصاب را سودمند بود و ورم بن گوش
و ارتین و دهن و اگر بر لثه کودکان بمالند سودمند بود جهت زود رستن دندان و همه
ورمها که در دهن بود نضج دهد و چون با عسل خلط کنند سودمند بود جهت خونی که از سل
حاصل شود و ذات الجنب را و ورم سپرز را بغایت نافع بود و بدان حقنه کردن
ورمهای صلب که در رحم و امعا و مقعد باشد سود دهد و ریشها را زوده و اگر با ادویه
بود که نافع بود جهت جراحتهایی را که در اعصاب و حجب دماغ و مثانه باز دید اید [illegible]
پاک گرداند و گوشت ان برویاند و دفع زهرها بکند و چون بر گزیدگی افعی بمالند نافع بود
و سده فرو برد و خشک را بغایت نافع بود و منع خون و ماده بکند چون پانزده درم از
وی با عسل بخورند و بسیار خوردن وی مسهل بود و مغثی و مرخی معده و مصلح وی خرنوب
قابض بود و گویند مصلح وی فانید قندی بود و نافع بود جهت خشونت حلق و قوبا و سعفه
خشک و حشن چون بدان بمالند سودمند بود و خرقه مثانه را مفرد نافع بود و با پنجه
تخم [illegible] سرشته انجا تازه بود و در بعضی ادویه بدل زیت بود و در بعضی بدل شحم حنظل و دخان
وی یعنی دوده وی چون بگیرند از چراغ مانند دوده روغن بزر بدان طریقه در ادویه چشم
مستعمل کنند مجفف بود و قبضی اندک در وی بود و قطع سیلان ماده چشم بکند و ریش ان
پاک گرداند زود و بحال صحت آورد **زباد** نوعی از طیب است و ان عرقیست که از میان
هر دو پای جانوری گیرند بشکل گربه اما سر وی کوچک بود و انرا گربه زباد خوانند و طبیعت
وی گرم بود در سیوم و معتدل بود در رطوبت و یبوست و بوییدن ان و مالیدن صداع برد
و درد شقیقه و زکام را نافع بود و اگر یک قیراط از وی در ده درم شرابی که مفرح بود بگدازند و
بیاشامند خفقان زایل کند و منفعت دل را و در این عمل بغایت کمال بود و اگر زنی دشخوار
زاید یکدرم از وی با یکدرم زعفران در مرق مرغ فربه کند و بیاشامد زاییدن بروی آسان
گردد **زبل** بپارسی سرگین گویند و مختلف بود بسبب اختلاف حیوان و اختلاف
اشخاص یک نوع تنها خاصه انسان و مجموع زبلها محلل و مسخن و مجفف بود و هر یک مفصل گفته
شود **زبل الاطفال** انچه اول از طفلان بیرون آید بستانند و خشک کنند و سحق کنند با
هم چندان ورق میشا و هم چندان نبات و در چشم کشند سفیدی که در چشم بود زایل کند از چند
روز و بهترین زبل طفلان که از طفل گیرند که محفوظ باشد از تخلیط و نقل بستانند و بدان
خشک کنند و خناق و ذبحه نافع بود و یا در حلق دمند همین عمل کند و همچنین کسی که تورم
حلق پیدا کرده باشد و نزدیک مرگ بود و احتیاج بفصد باشد از خناق سخت چون زبل

91

کودک خشک کرده بعسل معجون کنند و بر حلق وی طلا کنند بغایت کمال نافع بود و مجرب
و باید که غذا کودک سه روز ترمس یا نان تنوری دهند که بنمک خوش کرده باشند و
شرابی که اندک مزاجی داشته باشد بوی دهند سه روز پیاپی و غذاهای معتدل و روز
چهارم زبل وی بستانند و خشک کنند و نگاه دارند تا وقت حاجت و همچنین اگر علت ای
وی گوشت مرغ و دراج و بخته یا آب بود سودمند بود و باید که از غذاهایی که رطوبت دارد
باشد نگاه دارند و اگر نگاه ندارند در فعل و قلت نمی باشد زبل کلاب بود و زبل
اطفال بزرگترین تریاق کسی را شد که پیکانی زهردار بوی داده باشند و زبل انسان
چون خشک کنند و با شراب و عسل بیاشامند سودمند بود جهت تبهای دایره و گزندگی
جانوران و ادویها کشنده تلف کننده و [illegible] را نافع بود و قطع اسهال بکند و چون
سحق کنند و بر موضع عقبه باشند زایل کند **زبل اللقلق** سرگین لقلق چون بیاشامند
مصروع را سودمند بود **زبل الجراد** سرگین ملخ بهق و کلف زایل کند **زبل الجردون** **والورل**
سرگین عضایه لون را نیکو گرداند طلا کردن **زبل الخطاف** سرگین پرستوک سفیدی چشم
زایل کند **زبل الکلاب** بهترین ان بود که از سگی گیرند که استخوان خورده باشد و ان
با عسل نافع بود جهت ریشهای کهن و خشک بدان کردن خناق را زایل کند و جهت دفع
اسهال آشامیدن با شیر سودمند بود خاصه چون دوسنطاریا بود و جهت قولنج بدان
حقنه کردن با آب گرم نافع بود و دیسقوریدوس گوید سرگین سگ چون بگیرند و در
تابستان بعد از غروب ستاره کلب خشک کنند در سایه و با شراب بیاشامند یا با سکنجبین
[illegible] و سرگین سگی که استخوان خورده باشد انچه سفید و خشک و گنده نبود انرا خشک
کنند و نگاه دارند و چون خواهند که استعمال کنند جهت ورم حلق و خناق بغایت سحق کنند با
ادویه که نافع بود بدین رحمت و اگر با ادویه که محلل بود خلط کنند و ورمها بگدازاند **زبل
الذئب** بهترین سرگین گرگ ان بود که از خار گیرند و سفید بود و در وی استخوان و موی
بود قولنج را نافع بود خاصه چون ان گرگ استخوان خورده باشد در غایت کمال نافع بود
و مجرب و مفید و اگر نزدیک خاصره بیاویزند همین خاصیت دهد و اگر در پوست
یا پوست گرگ گیرند و بپا ویزند بر بیماری که از پشم گوسفندی که بعضی از وی گرگ خورده باشد
نیکوتر بود این مرض را **زبل الزرازیر** سرگین گنجشک بهترین آن بود که از زرزوری
گیرند که برنج خورده باشد قوبا و بهق و کلف را سود دهد **زبل العصافیر** سرگین گنجشک پاک
کننده زایل کننده کلف از روی بود و چون بلعاب دهن بسرشند و بر ثالیل طلا کنند زایل
کند و ثالیل بشیرازی گوک خوانند **زبل الرخم** سرگین مردار خوار چون دود کنند رشتی [illegible]
بچه بیندازد و چون با زیت بیامیزند و در گوش چکانند گرانی گوش زایل کند **زبل الحمام** سرگین

کبوتر کمتر از همه سرگینها بود و سود مند بود بهر مرضی پیرد که باشد و با آرد جو چون
بیامیزند محلل بود و چون با سرکه بیامیزند خنازیر را سود مند بود خاصه چون بزرکتان
کوفته با وی اضافه کنند و چون با عسل و بزرکتان خلط کنند ورمهاء صلب سخت را بگداند
و خشکریشه که حادث شده از آتش پارسی و چون با زیت بیامیزند سوختگی آتش را سود
دهد و اما سرگین کبوتر که در خانها و برجها دارند بغایت گرم بود و سرگین کبوتر صحرایی
و کوهی حدة وی سخت تر بود و سرگین کبوتر در بسیار مرضها مستعمل کنند خاصه چون
با تخم حرف که سعفه و بخته یا خردل بیامیزند و مستعمل کنند در مرضهایی سرد که احتیاج بسخونت
بود و قوبا که در مفاصل و سعفه و درد شکم و درد گرده را نافع بود و چون با آرد جو بیامیزند
و در آب بر بندند و با سرکه و عسل سرشند و ضماد کنند و بر دنبل و خنازیر و ورمهای صلب
بگداند و بصلاح آورد و چون با آرد جو بیامیزند و باب سرشند و اندک قطران اضافه
کنند و با همه سحق کنند تا مانند مرهم گردد و بر برص نهند یکبار باشد و سه روز رها کنند
بعد از آن بر دارند و دیگر بار تازه نهند سود مند بود و چندان این عمل بکنند که زایل گردد
و اگر با آب بپزند و کسی را که عسر البول بود در آن نشیند بغایت نافع بود و جهت درد شقیقه
طلا کردن نافع بود و چون با سرکه بر شقیقه طلا کنند سود مند بود و همچنین اگر با سکنجبین
بیاشامند و سرگین کبوتر سرخ چون ده درم از وی با سه درم دارصینی بیاشامند سنگ
گرده بریزاند و چون بسوزانند در خرقه کتان تا مانند خاکستر شود و با زیت بیامیزند
و بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود و گویند سرگین کبوتر بری که بزرکتان خورده
باشند سنگ گرده بریزاند و این مجربست و سرگین کبوتر در حقنه قولنج نافع بود زبل
الفیل چون زن بپشم پاره بخود بر گیرد هرگز آبستن نشود و اگر بخور کنند صاحب تب
کهن را نافع بود زبل الفرس سرگین اسب همان عمل سرگین خر بکند زبل الدجاج سرگین
مرغ اگر دود کنند سود مند بود جهة درد دندان و موافق کسی بود که فطر کشنده و ادویهای
کشنده خورده باشد و اگر با سرکه بیاشامد خناق را عظیم نافع بود و اگر با سرکه یا آب
بیاشامد قولنج را بگشاید و مجربست زبرجد نوعی از زمرد است و طبیعت آن
سرد است در دوم و خشک است در اول باصره را قوة دهد و دیگر منافع در صفت زمرد
گفته شد زبد القوارير مستحق مینا است و گفته شد زجول کشوث است و گفته
شود زجاج بپارسی آبگینه گویند و طبیعت آن گرمست در اول و خشک است در دوم
سوی بروید چون با روغن بسق طلا کنند و در روی مخطی و لطافتی بود و سپیدی چشم را زایل
کند و ریشهای سفید اید و چون بسوزانند در عمل اقوی بود و آنچه سوخته بود سحق کرده
سنگ گرده و مثانه بریزاند چون با شراب بیاشامند و اگر غیر محرق مستعمل کنند باید که بغایت

سحق کنند و استعمال کنند و صفت سوختن وی آنست که در کوره آهنگران نهند و بدمند
تا نزدیک که آتش بس بیرون آورد و در آب قلی اندازد و بعد از آن سحق کنند و مستعمل کنند
و گویند سوختن وی چنان بود که سحق کنند و بر روی صفحه از آهن کنند که سر آن گشوده
بود و آتش نرم در زیر وی کنند مقدار سه ساعت و دایم تحریکان کنند بعد از آن
سحق کنند بغایت و مستعمل کنند زدوار جدوار است و گفته شد زرنباد بزبان
هندی نکور خوانند و بزبان اهل مکه عرق الکافور و وی بیخیست که از وی بوی کافور
آید چون تازه بود و بلفظی دیگر سطواک خوانند و در طعم وی تلخی بود و آنچه در بیخ تلخ کارد
پاره کنند و بجوشانند تلخی وی کمتر بود و آنچه پاره نکرده باشند تلخ تر بود و آن نیکوتر
بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم تا سیوم و گویند در اول محلل ریاح غلیظ
بود خاصه در ارحام و بدن را فربه کند و قطع بوی سیر و پیاز و شراب بکند چون در دهن
گیرند وقتی خایند و گزندگی جانوران را سود دهد با نجدی که نزدیک بجدوار بود و سکم
ببندد و مفرح و مقوی دل بود بخاصیت قوة قبض ملطیف و از ادویه تریاقات
کبار بود و مقوی روح بود که در جگر باشد و مسهل سودا بود شربتی از وی یک درم بود
و بول براند و سود مند بود جهة مرضهای سوداوی و خفقان دل و فساد فکر و غم و
و در شیر منافعها مانند درونج بود و معده تر را خشک گرداند و چون در دهن گیرند
و دهان ادمان کنند درد دندان را نافع بود و نگاه دارد و بوی بد از دهن زایل کند خواه
که از ریح بود و خواه از سبب غذا و این نسخه در خواص آورده است چون تر بود و بکوبند
و در شیافهای بمالند هر علتی که در سر بود زایل کند از صداع و شقیقه و امثال آن و دخان
در خانه بخور کنند مور بگریزد و بار نگردد و اگر صاحب داء الفیل طلا کند بر حقوی که کراری
کوه گوش موافق بود و اگر یک جزو درست بزرگ چون سوراخ کنند و بیاویزند
بر حقوی کسی که شهوتش منقطع شده باشد از علتی نه آنکه طبیعی بود بحال صحت آورد
و انتشار حاصل کند و دیسقوریدوس گفته که نافع بود جهت ترحر کودکان و عرق النسا و نقرس
و فالج و حب کودکان را دو درم با عسل بسرشند و طلا کنند چند نوبت که زایل کند
و جالینوس گفته که درد ورکین و حقوین و عرق النسا و فالج و صرع که سبب آن از رطوبات
بود با عسل بیاشامند نافع بود و صاحب منهاج گفته که بسیار خوردن وی مضر بود بدل
مصلح آن فلفل بود و صاحب تقویم گفته که مصلح وی سنبل الطیب و نبات بود و بدل آن ارزی
که در مداوای گزندگی جانوران و بادها علت سکبینه دو وزن آن دانه اترج و گویند بدل
آن شیطرج و راسن است زدین درخت گویند درخت ابهل است و مولف گوید که در
که در ولایت کازرون بسیار باشد خاصه در تنبادور و ورق وی مانند ورق زیتون

بود و گل وی مانند قصب آینه رزین بود و در رقت انگور بشکفد و ورق وی چون سبز
بود بکوبند و عصارهٔ آن بیاشامند یا مسخج عرق النسا و حبس البول و طمث را نافع بود
و خون بسته از مثانه بیرون آورد و گزندگی جانوران را سودمند بود و وی مضر بود
بمثانه و مصلح وی حب الآس و بلوط بود و بدل وی بوزن آن فطراسالیون با ربعت و بوزن
آن تخم خیار زه و بوزن آن حب الاتح و گویند بدل آن نیم وزن آن زعفران است
زراوند مدحرج زراوند مدور خوانند و معروف بود بشمال و وی ماده بود و یا رسمی
زراوند گرد خوانند و بهندی کچور گویند و زرنباد نیز کچور گویند و بهترین آن بود که
بلون زعفران بود و بغایت فربه باشد و طبیعت آن گرمست در آخر درجه دوم یا اول
و خشکست در دوم و گویند گرمست در دوم و خشکست در سیوم و وی اقوای
بود و الطف از طویل نافع بود جهت ربو و صرع و وسواس و صرع و فواق و نقرس چون
دو درم از وی بیاشامند و نافع بود جهت گزندگی جانوران و ادویه کشنده و جذب
سلی و شوک و سهام بکند چون ضماد کنند و از اعضا بیرون آورد و بهق را سود
دهد و دندانها را جلا دهد و دفع اخلاط بلغمی و مراری بکند و قوهٔ سمع بدهد و ریشهای بد
پاک گرداند و گوشت برویاند و چرک گوش پاک کند و ورم سپرز و وهن عضله و درد
پهلو چون بیاشامند نافع بود و دماغ و معده را از اخلاط بد پاک کند و درد سر و شقیقه
که از سردی بود سود دهد و یرقان صفراوی و بلغمی چون با عسل بیاشامند و درد
رکبتین و عرق النسا و نقرس و فالج و دردهای مزمن کهن شده را نافع بود و صاحب
منهاج گوید مضراست بسپرز و مصلح وی عسل بود و صاحب تقویم گوید مجفف اعضا بود و
مصلح وی روغن بنفشه و کدو بود و مقدار مستعمل از وی یک مثقال دو درم بود و بدل
وی بوزن آن زرنباد و دو دانگ آن بسباسه و نیم وزن آن قسط و اسحق بن عمران گوید
بدل زراوند مدحرج یک وزن و نیم طویل بود و گویند بدل آن دارشیشعان است و گویند بوزن
آن زراوند طویل و نیم وزن آن ریوند صینی **زراوند طویل** شجرهٔ رستم خوانند و ارسطلو
و ارسطولوخیا نیز گویند و اهل اندلس سمقار و سمقان نیز گویند و بیونانی دکر خوانند و
قطولیطس گویند و وی نر بود و بهترین آن بود که هم رنگ زراوند مدحرج بود و ستبر
بود و از انگشت ستبرتر و طبیعت آن گرمست در سیوم و خشکست در دوم و گوشت
برویاند جهت صرع و گزاز آشامیدن بغایت سود دهد و لون را صافی گرداند و سینه را پاک
کند و احشا را نافع بود و ریشهای متعفن شده با صلاح آورد و دندانها و بن آن پاک گرداند
از رطوبتی که در آن بود و اگر کوفته بیشند و بهر چه طلا کنند بسپرز بغایت سود دهد
و اگر با سکنجبین بیاشامند و ضماد کنند گزندگی عقرب و همه جانوران و ادویه قتاله بغایت سود

دهد و چون با فلفل و مر بیاشامند نفسا را پاک گرداند از فضول بسته که در رحم بود
و حیض براند و بچه بیرون آورد خواه مرده و خواه زنده و اگر فرزجه از وی بسازند
و زن بخود برگیرد همین عمل کند و کرم دراز و حب القرع بکشد و اگر با روغن بر بدن طلا
کنند شنج بکشد و جهت بهق نافع بود و معده را سود دهد و چون با ایرسا و عسل بیاشامند
و ریشهای عمیق را هموار کند و بصلاح آورد و اسحق گوید مضراست بجگر و مصلح وی عسل بود
و بدل آن اسطوخودس است و گویند بوزن آن زرنباد و نیم وزن آن فلفل و دو دانگ آن
سفایح و گویند نیم وزن آن فلفل و نیم وزن آن زرنباد و رازی گوید بدل آن در نفع از
ریاح و تحلیل آنچه در شکم و سپرز بود بوزن آن زرنباد و نیم وزن آن انزروت **زرنک**
وزرنک انبار یس است و گفته شد **زرنیخ** الوان آن انواعست زرد و سپید و
سبز و تیره و سرخ و سپید بهترین آن زرد بود ارمنی که صفحها بر روی یکدیگر بود و بلون
زر بود مانند طلق زرد براق و بوی کبریت از وی آید و بپارسی زرنیخ بدخشی خوانند
طبیعت آن گرم و خشکست در سیوم سوزنده بود و در وی قبضی متعفن بود و لذاع
و گوشت زیاده بخورد و در ریشها موی بسترد و با پیه بر جراحت بمقعد سود دهد و جرب
و سعفه تر و اگر با زفت بر موضعی که چون مرده بود بسبب ضرب طلا کنند نافع بود و
با زیت جهت شقاق و با روغن گل جهت بواسیر و اگر در موم روغن کنند خاصه زرنیخ سرخ نافع
بود جهت ریش پنجه و دهن و آکله که در وی بود و چیزی که زرنیخ پنج نوعست زرد و سرخ
و سپید نوع سپید کشنده بود و زرد بر موضعی که چون مرده بود بسبب ضرب چون
طلا کنند آثار آن ببرد و نوع سرخ در قلقطار نیکوتر بود و اسحق بن عمران گوید زرنیخ زرد
چون سحق کنند و در میان شیر کنند بر کسی که در آن افتد بمیرد و نوع سرخ چون سحق کنند
و بعصارهٔ پنج تر بسرشند و بر شب بغل طلا کنند بعد از آنکه موی برکنده باشند
هرگز دیگر نروید و دیسقوریدوس گوید قوهٔ زرنیخ سرخ مانند قوهٔ زرنیخ زرد بود و چون بوی آن را بیح
سایر بند داء الثعلب زایل کند و زرنیخ بر اعضا طلا کردن کلف آورد و مصلح آن
بود که بعد از وی بیخ وحشی طلا کنند و زرنیخ مصعد کشنده بود و از خوردن وی سکمان
عارض شود که از خوردن شک که آن سم الفار است و اکسیریان انبار زرنیخ سفید
خوانند و مداوای آن کس که زرنیخ مصعد خورده باشد بقی با آب گرم و روغن کنند بعد از
آب گرم و جلاب و روغن گیلید یا روغن بادام و شیره و لعابات دهند و رازی گوید
بدل زرنیخ سرخ نیم وزن آن زرنیخ زرد و صاحب تقویم گوید زرنیخ متعفن اخلاط بود و مصلح
وی هلیله زرد بود و مقدار ماخوذ از وی نیم درم بود و کشته کردن زرنیخ چنان بود که دیگی
نو گوارای بستانند و در پهٔ آتش نهند و زرنیخ در آن کنند و دایم تحریک کنند تا آن زمان که لون

ان تغیر کند و بریان شود و بعد از ان فرو گیرد و پس ازکرداند و سحق کند و بوقت حاجت استعمال
زرنب رجل الجراد خوانند و این اسم را بدان نهاده اند که شابه انست و بهندی تج
و بپارسی ... و ترکستانی گویند و طبیعت ان گرم و خشکست در آخر دوم بغایت مفرح
و مقوی دل بود مانند زرنباد و بسبب عطریتی که در وی هست و بلطیفی و بعضی بقوة و مفرح
زیاده تر دهد و چون با روغن گل یا با ب و روغن بنفشه سعوط کنند از درد سر که از سردی
بود سود دهد و از تری نیز و در موه مانند سلیخه بود و کبابه و معده سرد را و جگر ضعیف
را سودمند بود و اوجاع اعصاب را نافع بود و مجموع عصبها بدن و محلل ریحها بود که در
مجموع بدن پیدا شود و سنگ بشکند و مصلح وی جلاب نیم گرم بود و بدل وی دارصینی بود
و گویند سلیخه و کبابه و گویند بدل ان هیل است و گویند بقوة جوزبوا است لیکن ضعیفتر
ازوست زرنک و زرد که اب حق است و صفت ان در باب عین در عصفر گفته
شود زربیا بقله مبارک است بزبان سریانی و گفته شد زرقوری رجل الغراب
است و گفته شد زرنیلج دیباس است و گفته شد زراقون سلیقون گویند
و ان اسپیداج است و در سین اسپیداج گفته شود زرافه حیوانیست که وی را اشترگاو پلنگ
خوانند و در خواص حیوانات صفت وی گفته اند گوشت وی غلیظ بود و سودا انگیز
زردیر گل نباتیست که در کوهستان جرجان می باشد و شیرازی انرا اسبرک گویند و جهه
رنگ زرد صباغان استعمال کنند زعفران جادی خوانند و جساد و ریهقان و کرکم
و شعور الصقالبه و خلوق و بهترین ان تازه بود که بغایت سرخ رنگ و تربوی بود
و از ولایت فارس از کوه گیلویه خیزد ان نوع بهترین انواع زعفران است و بعد از ان
خراسانی که معروف بود ... بعد از ان ... و زعفران ... که ان مشهور
بصری بود ... بود و طبیعت زعفران گرم است در دوم و خشکست
در اول و فولپس گوید گرمست در سیوم و خشکست در اول و در وی قبضی بود و محلل و
منضج بود و مصلح عفونت و بلغم بود و مقوی احشا و لون را نیکو گرداند و چشم را جلا
دهد و تاریکی را زایل کند و آب ... ازدارد و چون با شیر زنان در چشم کشند
و چون با ادویه خلط کنند که مناسب بود و بیاشامند حجر در اندرونی نافع بود
و ضمادات ازوی چون مستعمل کنند در رحم و مقعد را نیکو بود و وی مقوی دل بود
و مفرح و منوم و باه را برانگیزد و بول براند و سده جگر بگشاید و چون با زرده تخم مرغ نیم برشت
که دشوار زاید بیاشامند مقدار درمی در ساعت بار بنهد و این بتجربت صاحب منهاج که
یکدرم تمام بود و چون با شراب بیاشامند بغایت مستی زیاده کند و تفریح بخشد تا بجدی
که گاه باشد که از غایت فرح بدیوانگی کشد و وی دابغ معده بود و بسبب عفوصه که دارد

و مقوی معده و جگر بود و مقوی آلات نفس و قوه نشت بدهد و درد و رکین را نافع
بود و مقوی دماغ بود و مثانه و گرده را پاک گرداند و بسبب ... بغایت سود دهد
و چون بپزند و اب ان ... ریزند بخیال را نافع بود که بسبب ان ... شور بود و و
کرم که در بن گوش باشد و جمره چون بدان طلا کنند نافع و اگر با ادویه خلط کنند نفوذ ان
ادویها در جمیع بدن بکنند و از درد سر که از سردی بود و شقیقه را سودمند بود و اصل
وی چون با شراب بیاشامند بول براند و شربتی ازوی از نیم درم بود تا یکدرم و اسحق
گفته است ... و مصلح انیسون بود و منصوری گوید مصدع و مغثی بود و مصلح وی
عصاره زرشک بود و صاحب منهاج گوید مظلم حواس بود و مصدع و منوم چون ...
مثقال ازوی با اب بیاشامند کشنده بود و ... که هضم طعام بکند و رازی گوید
اشتها طعام ببرد و مغثی بود و در خواص آورده اند که در هر خانه که زعفران بود سام
ابرص در انجا نرود و رازی گوید بدل ان بوزن ان قسط و بوزن ان دانه اترج و نیم
ان سنبل و ... صاحب منهاج گوید بدل ان بوزن ان قسط و دو ... نیم
ان ... بود و گویند بدل ان دو وزن ان خلط و ... روغن زعفران بود زعرور
جبلی ... خوانند و ... گویند و ... خوانند و در
دیلمک خوانند و زعرور شیرازی کیل خوانند و ... که انرا ... خوانند
است و بهترین ان سرخ بود و ان بستانی است و گفته شود و بعد از این انواع زرد
طبیعت ان سرد و خشک و قابض بود قابض تر از ... معده را نیکو بود و شکم ببندد
و بول ببندد و مسکن صفرا و خون بود و قی باز دارد و قوه معده و جگر گرم بدهد و صاحب
تقویم گوید غذا بدن بدهد و مقوی و ممسک بود و قوه نشت بدهد و دوا الفیل را نافع بود
لیکن مصدع و مرخی معده بود و مصلح وی گلشکر بود و صاحب منهاج گوید در مداوات
چهار درم مستعمل بود و مصدع بود و قولنج آورد و گرده را بد بود و مصلح وی انیسون بود
و اصل ان بود که بغایت رسیده بود زعرور بستانی ... خوانند شیرازی کیل
سرخ گویند و بهترین ان رسیده بود و طبیعت ان سرد و خشک بود و گویند ...
بلغم بود و معده و گرده را بد بود و مصلح وی رازیانه بود زعفران الحدید صدا الحدید
و زنگی را الحدید گویند شیرازی رنگ آهن خوانند و ان از آهن گیرند صنعت ان ...
... آهن را و آنرا بر روی صحیفه کنند و نرم کنند باب و بنهند تا خشک شود و بکوبند ...
باشد دیگر باره نرم کنند و بنهند تا خشک شود و بکوبند تا ان زمان که همه زعفران شده ... انواع
ساختن آن بسیار است این یک نوع که آسان تر بود و گفته شد و طبیعت وی قابض
بود و ... و چون کهن شد سرد و خشک بود در دوم و چون زن بخود برگیرد قطع

خون دفین بکند و چون زن بپاشد منع آبستنی بکند و چون با سرکه بپالایند و بر چهره و بثرها
بپیمایند سودمند بود و جهه داحس که بر ناخن برآید نافع بود و حشو نه احقان و بواسیر
که رسته باشد در مقعد سودمند بود و بن دندان محکم دارد و چون بر نقرس بپیمایند
و موی بر داء الثعلب برویاند **زغبر** مرو سفید است و در مرکب گفته شد و صفت
انواع مرو **زفت رومی** به نفعست بس و بجی و جلی بهترین آن که براق صافی بود
پاک ابلیس طبیعت آن گرم و خشک بود عرق النسا را سودمند بود و نقرس
و مفاصل و فالج و لقوه ها ببرد و درد ابانها و زانوها را نافع بود و جذام را طلا کردن
بغایت نافع بود و خاصه چون ادمان بران کند و مقدار یک درم تا دو درم مستعمل بود
و اسحق که مضرست بشش و مصلح آن کثیرا بود و بدل آن جاوشیر است و علک
البطم و گفته بدل آن قطران است **زفت یابس** زفت تر است که خشک شود
بطبیعت خود و آنرا ابو سعاس خوانند و بشترا از صنوبر ماده گیرند و صنوبر
خرنوب است ماده صنوبر تر است که بر نی دهد و طبیعت آن گرمست در اول
و گفته اند در دوم و خشکست در دوم و جالینوس گفته گرمست در سیوم و وی خشک
تر از زفت رطب بود قوباء را نافع بود و ریشها فاسد از رطوبه پاک گرداند و ریشها
و گوشت در ریشها برویاند و منضج و محلل و ملین جراحات بود و بر موضع ضرب
طلا کردن سود دهد و منضج ورمهای صلب بود **زفت رطب** زفت بر است
و آن روانه بود و در مرهمها کنند و آن از قبل قیر است و از تنوب و غیر آن از انواع صنوبر
گیرند و زفت نزدیک بقطران بود و روغن وی قبالان خوانند و آن چنان گیرند
که زفت را بجوش بر بالای وی صوف پاک بپاویزند و بخار که بدان صوف رسد شود
چون بسیار گردد آن صوف را بیفشارند در ظرفی یا در قدح ابیتق بنهند و آنرا
روغن زفت خوانند و چون با آرد جو بر داء الثعلب ضماد کنند موی برویاند و اگر
بخار بر نهند نافع بود و منضج اخلاط غلیظ بود و برص را حل ببرد و ملین ورمهای
صلب بود و قوبا را زایل کند و چون با شکر بخورند سینه را پاک گرداند و اگر بر ریش
چهارپایان و جرب ایشان بپیمایند سود دهد و اگر چند نوبت بر هر عضو که خواهند
طلا کنند فربه گرداند و بر شقاق پای طلا کردن سودمند بود و منع نفث دم بکند
و مسهل بود و شریف که چون بر زفت بر حقنه کنند کزندگی ها و عقرب را نافع بود
و چون میان بریزانند کسی که علق فرو برده باشد و بیان روغن با قطران جرب
کند علق بیرون آورد و از حلق و مصاجمع بنهاد که چون بکیرند از روغن وی ده
درم و با عسل بیاشامند تریاک زهرها بود و سر گزندگی افعی طلا کردن سود دهد دو ده

وی مه چشم را برویاند و ریش آن زایل کند و در قوه مانند دخان کندر بود **زفیر**
زبان اندلسی عنا بست و گفته شد و **زلابیه** شیرازی زلیبی گویند و حلقی نیز
خوانند و آن بسکرا از لوزینج و قطایف بود و زود تر هضم شود و سرفه تر سود
بود و رطوبه سینه و شش و مولد عفونه بود و مصلح وی آن بود که بعد از وی سکنجبین
خورند یا انار میخوش و سده جگر تولید کند کسی را که مجاری جگر وی تنگ بود **زمرد**
ارسطاطالیس گفته زبرجد و زمرد هر دو یک جنس اند و در معدن زر از مغرب زمین خرد
و طبیعت وی سرد و خشکست چون بیاشامند بوزن هشت جو از کندگی جانور آن
زهر دار و سمهای کشنده خلاص یابند و باید که پیش از آنکه زهر در وی عمل کند بیاشامد ار گزند
خلاص یابد و موی نریزد و پوست رها نکند و صحت یابد و اگر آویز کردن بندی ساند
با کسی و با خود نگاه دارند دفع صرع بکند چون عشق از آن رحمت نگاه داشته باشد و چون
بکودکان خرد بپاویزند خاصه در زمان که بزاید از صرع ایمن باشند و ابن ماسویه گفت نافع
بود جهه خون رفتن و اسهال چون بیاشامند یا بپاویزند و مجهول که زبرجد چون حک
کرده بیاشامند جذام را نافع بود و در خواص آورده اند که چون افعی نظر بزمرد فایق
اندازد آب از چشم وی روانه شود و آنکه گویند که کور شود خلافست و چون
سحق کنند و با ادویه که جهه ضعف استعمال کنند بغایت نافع بود و ادمان نظر بدان کردن
کندی چشم زایل کند **زنج** مرغیست که بدان صید کنند و بپارسی جح گویند و شریف که
گوشت وی خوردن و مداومت بدان نمودن ضعف دل و خفقان را نافع بود و زهره
وی چون در کحلها کنند تاریکی چشم و شبکوری زایل کند و سرگین وی چون بر کلف و نمش
طلا کنند زایل کند **زنجبیل** بهترین صینی بود که لون آن بزردی مایل بود اندکی و طبیعت
آن گرمست در آخر سیوم و خشکست در دوم و ابن ماسویه گفت گرمست در آخر سیوم و تر است
در اول سودمند بود جهه سده که در جگر پیدا شود از تری و مجامعت را قوه دهد و محلل ریاح
غلیظ بود که در معده و امعا باشد و جگر سرد را نیکو بود و جالینوس گفت نافع و لقوه
و اغمار را نافع بود و مجموع دردها که از سردی بود و چون بعسل بسرشند و با ادویه های
قوی بیاشامند و فولس گفت عرق النسا و نقرس و فالج و خدر و جمود و سده دماغ و
اخلاط بلغمی بد را نافع بود و دیوجالنس گفت کرمها بکشند و پیچ امعا را نافع بود و درد
و شقیقه که از سردی بود چون سحق کرده با روغن خیری بالند نافع بود و چون ده
درم از وی با قند یا آب گرم بیاشامند مسهل اخلاط لزج بود و در چشم کشیدن و خوردن
حفظ بیفزاید و رطوبه از نواحی سر ببرد و حلق بزداید و گزندگی جانوران زهردار
را نافع بود و تری معده را نشف کند و منی بیفزاید و بلغم و مره سودا بیرون آورد

ومقدار دو درم مستعمل بود و اسهال که مضر است بحلق و مصلح وی عسل بود و بدل وی بوزن
وی دار فلفل بود یا فلفل سفید و گویند بدل وی نیم وزن وی راسن بود و گویند
بدل آن عاقرقرحا **زنجبیل الکلاب** فلفل الماء است و ورق وی مانند ورق بید بود
اما بغایت زرد بود و قضبان وی سرخ بود و بطعم زنجبیل بود و زنجبیل الکلاب
از بهر آن گویند که سگ میکشد و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک است در اول
و چون تر بود بکوبند با تخم وی و بر کلف روی و نمش کهن طلا کنند زایل کنند و اگر بر
ورمهای صلب ضماد کنند بگدازاند **زنجبیل آبنجم** اشترخار است و گفته شد **زنجبیل**
شامی و زنجبیل بلدی راسن است و گفته شد **زنبق** گلیست سفید که اندرون
وی دو سه شاخک زرد باشد و قوت آن از آن شاخ که گل دارد بیکرباشد و زیاده بر آن باشد
و بهر شاخی چهار پنج و شش و زیاده و زیر گل بود و بوی عظیم خوش دارد و برگ که
بر بن شاخ بود مانند برگ مورد بود دراز تر و برگ اصل وی مانند برگ گلشنی بود لیکن
سبزتر بود و صاحب جامع گوید زنبق بود دهن اهل الیمن با یاسمین و خطا کرده است
و صاحب منهاج دیگر ترکیب است که زنبق هو السوسن الابیض و مولف اختیار حق
بود گفت و اگر گویند که زنبق نوعی از سوسن است شاید و مولف گوید از آن زنبق
است باقی همه اقوالها خلافست و خطا و طبیعت آن گرم است در اول و معتدلست
در تری و خشکی **زنجار** بپارسی زنگار خوانند و بیونانی قسیطوس و معنی آن مجید بود
و آن دو نوع است معدنی و عملی بهترین آن معدنی بود که در معدن مس حاصل شود
و آنرا بیونانی باسقا ولقس و معنی آن دوده بود و طبیعت وی گرم و خشک است تا
چهارم تیز بود و خورنده گوشت صلب بود و جرب و برص و بهق را سودمند
بود و در مرهمها استعمال کنند جهت ریشها بلید که در بدن بود و قوت زنجار مانند قوت
مس سوخته بود لیکن زنجار از وی بقوت تر بود و چون در بینی دمند گند بینی زایل
کند و ریش آن و باید که دهن پر آب کنند تا گرد آن بحلق نرسد و اگر با ادویه که نافع
بود جهت چشم بیامیزند ناخنه و سبل و سپیدی چشم و جرب و سلاق زایل کند و تیزی چشم
زیاده کند و گوشت زیادت و رطوبت آن خشک گرداند بغایت و بواسیر و ناصور که در مقعد بود و چون
با رازیانه و روغن گل بیامیزند سود دهد و چون با عسل بپزند تا با سرکه بپزند سودمند بود
جهت ریشها و اعصاب خشک فراخ مانند ریش دهن و استرخاء لثه و ریش بینی و گوش و نشر
و سودمند بود جهت غلظ اجفان چون با عسل در چشم کشند و غبار وی مضر بود بحلق
و مداوای وی شیر تازه و سکنگبین کند و وی از جمله سموم بود چون بیاشامند از بهر آنکه
چون بجگر رسد تقیح کند و مضر بود بمعده از بهر آنکه معده عصبی است و عضلی از درون

وی مغص سخت و لذع قوی در حلق و تقطیع در احشا و ریش پیدا کند و قی آورد و معالجه
وی آن بود که جلاب و آب گرم و روغن بادام و لعابات و مرهمها جرب بیاشامند
و بدل آن بوزن آن اقلیمیا و نیم وزن آن زنجفر **زنجفر** بپارسی شنجرف خوانند
و بشیرازی [illegible] و آن مخلوق بود و مصنوع بود آنچه مخلوق بود بیونانی سنفیون خوانند
و آن حجر الزئبق بود و آنچه مصنوع بود بیونانی قیناباری گویند و آن قیار بود و آن
از گوگرد و زیبق سازند و آنچه مخلوق بود از گوگرد چیزی بمعدن زیبق رسید و محلل
شود بشنجرف و قوت زنجفر مانند اسفیداج بود و گویند بقوت شادنج و طبیعت وی معتدل
بود در حرارت و در وی قوت محلل بود و گویند گرم و خشک است در دوم و گفته اند در اینها
برویاند و مبرد و رم حار بود و جالینوس گوید سرد است در دوم و خشک و رم جگر
و معده را نافع بود و چون با روغن گل و گلاب طلا کنند و فولیس که نافع بود و آنها
که در سر و لب پیدا شود و چون با اسفیداج رصاص بر روغن گل بسرشند و بدان طلا
کنند بغایت کمال مفید بود و نافع و چون در حمام کنند سوختگی آتش را سود دهد و
جراحتها با صلاح آورد و اگر ذرور کنند بر آنکه نافع بود بر ریشهای عفن و در داروهای
چشم استعمال کنند بقوت تر از شادنج بود از بهر آنکه قابض تر بود از شادنه و قطع خون
رفتن بکند و وی از سموم قتاله بود و چون بیاشامند همان عارض شود که از زیبق
مصعد و مداوای وی نیز همان بر جرب و نحیها و آنچه در مداوای زیبق گفته شد و گویند بدل
آن مردار سنج است و گویند بقوت شادنج است یا اسفیداج **زن** دو سر است و گفته شد
زوفرا شیرخشت است و گفته شد در حاصفتان لیکن طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم
محلل نفخ بود و گزندگی عقرب را نافع بود خوردن و طلا کردن و مجفف منی بود و جرب
و حکه را نافع بود و مقوی بدن بود و درد سینه و شش را نافع بود و چون با عسل کف
گرفته بیاشامند و چون سحق کرده با روغن گل بسرشند طلا کنند در حمام خار را نافع بود
و نبش بکند **زوان** شیلم است و گفته شد **زواووق** راوق است و گفته
زوفا یابس گیاهیست که به برگ صعتر ماند و جبلی بود و بستانی بعد و بهترین آن
بود که از کوه بیت المقدس خیزد و آن مشهور بود به زوفا مصری و طبیعت آن گرم و خشک
بود در سیوم و لطیف بخار طبیخ وی چون با انجیر بود جهت دوی گوش نافع بود و بادی
که در گوش بود تحلیل کند و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان ساکن گرداند
و چون با آب انجیر و عسل و سداب بپزند و بیاشامند نافع بود جهت ورم شش و گرم
و ربو و سرفه کهن و نزله که از سر ریزد بحلق و سینه و دشواری نفس و کرم بکشد و حب القرع
و اگر با عسل لعوق کنند همین عمل کند و مسهل بلغم بود و داء الثعلب و داء الحیه و ریش روده

وعرق النسا را سودمند بود و مفلوج را نافع بود و درد سینه و معده و درد پهلوها و ورمها
و سنج امعا و سده جگر و قولنج را نافع بود و چون طبیخ وی با سکنجبین بیاشامند مسهل کیموس
غلیظ بود و اگر با فودنج یا ایرسا خلط کنند مسهلی قوی بود و چون با انجیر و نطرون
بر سپرز ضماد کنند بگداراند و با شراب جهة ورمهای گرم ضماد کردن نافع بود و چون
با آب بجوشانند و ضماد کنند خون مرده که در شب چشم بود بگداراند و چون با طبیخ انجیر
بیاشامند خناق را نافع بود بغایت و اوبر (?) اسکو گرداند و چون با شراب بیاشامند
چند روز متواتر استسقا و گزندگی جانوران را نافع بود و چون با آب بپزند و بر
چشم بندند سودمند بود جهة نزول آب و مقدار مستعمل از وی چهار درم بود و اسحق گوید
مضر بود بجگر و مصلح وی صمغ عربی بود و گویند عناب و بدل آن بوزن آن اسارون
و نیم وزن مرزنجوش **زوفا رطب** وسخیست که بر دنبهای میش ارمنی جمع میشود
بسبب گیاهی که بسیار دارد و آن از [illegible] بود چون بخورند بسبب حده و قوه
آن شیر و وسخ بر دنبه ایشان جمع میشود و باشد که روان بود آنرا ببرند و بقوام آورند
و گویند که هر گاه که ایل افعی را بخورد قوه طبیعت ایل دافع سمیت است حرکت
کند تا دفع ضرر سم کند عرق بسیار بر پیشانی وی جمع شود و کثیف گردد آنرا
زوفا تر خوانند و این نوع بغایت قوة بود و طبیعت زوفا تر گرم است در سیوم
و گویند در دوم و تر است در اول محلل اورام صلب بود و دشبه چون بدان ضماد
کنند و با بوره و انجیر بر سپرز ضماد کردن سودمند بود و استسقا را نافع بود و
جهة ذی الحکر خوردن و طلا کردن سودمند بود و محلل صلابتی که در حوالی مثانه
و رحم باشد و نافع بود جهة [illegible] و [illegible] کرده و چون با اکلیل الملک و میسه
بیامیزند و زن بخود برگیرد حیض براند و بچه بیرون آورد و چون با پیه مرغابی بیامیزند
ریش گوش و ریش عصب و مقعد و رحم و پیرامون آن سودمند بود و شیخ را نافع بود
و صاحب تقویم گوید که مولد صداع بود و مصلح وی روغن گل و سرکه بود و مولف گوید
انچه مصنوع بود چنان بگیرند دنبهای که در میان ران گوسفند بود و [illegible] در دیگی
کنند و بجوشانند تا قدری آب چربیهای که بر سر آب آید با کف [illegible] سرد شود آنرا بردارد
و استعمال کند و گویند بدل آن خوشان گاو بود **زهر الحجر** خار الصخر است و گفته
نخ زر نبادا است و گفته ش **زهرة الملح** نباتیست که در نیل مصر بر روی آب بود
و در آنها ایستاده و نهرها نیز بود و در زمینهای شور نیز روید و بهترین آن زعفران رنگ
بود و گه نباتات منتن باشد و در طعم وی شوری و گندگی بود و محلل و ملطف بود و مصلح
ریشهای پلید بود و ریشهای چرکنده و رطوبتی که از گوش آید و چون با آب و شراب

بیاشامند شکم براند لیکن معده را بد بود و چون با سکنجبین بیاشامند صرع را نافع بود و نفخ
الجلد در حدة و بلغم را مانند نمک بود **زهرة النحاس** آن چربیست که چون مس بگدازند و
در گوی از زمین ریزند و آب بر آن ریزند تا به بندد و اجزاء مس جمع شده آن آب
چون گرم شده و کفی گردد مانند نمک و آنرا زهرة النحاس خوانند بهترین آن سفید بود
و وی اکال و لذاع و قابض بود و گوشت زیاده بخورد و گری کهن شده زایل کند چون
سحق کنند و در گوش دمند و مسهل آب زرد بود و بواسیر را خشک کند و ورمها را تحلیل
دهد و ریشها پلید عفن را صلاح آورد و چون با شراب بیامیزند نشر زایل کند و چون
با عسل بیامیزند و بدان بخنک کنند و رم ملازه بگداراند **زیتون** انچه رسیده بود
در حرارت معتدل بود و گویند گرم بود و انچه نارسیده بود بغایت سرد و قابض
بود و زیتون سبز بهترین آن بود که تر بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و زیتون
سیاه غذا زیاده تر دارد از انواع زیتون دیگر و طبیعت آن گرم و خشک بود و زود
تر از سبز هضم شود و چون با استخوان بخور کنند [illegible] بود و مرضهای [illegible] نافع بود لیکن
خوردن وی بخواب آورد و صداع و خلطی سیاه داوی از وی متولد شود و اولی آن
بود که در میانه غذا خورند و بیرون که کسر بعضی شری میکند و مقوی معده بود و اشتها
طعام بیاورد و مجامعت را زیاده کند و مقعده دگر بد بد و زیتون کوهی گرم و خشک بود
و آنرا غنم خوانند و زیتون الماء انچه نارسیده بود سرد بود و قابض و انچه رسیده بود
معتدل بود در حرارت و قوة اشتها بدهد و معده خاصه چون بسرکه بود و چون سحق کنند و ضماد
کنند بر ریشها چرکن پاک گرداند و سوختگی آتش و زیتون سبز طبیعت ببندد و معده را
دباغت کند و قوه شهوه غذا بدهد خاصه نکشود اما دیر هضم شود و غذا بد بد و چون
درسد که بهند زود هضم شود و شکم ببندد و معده نکشود و [illegible] کم چون [illegible] درم از آب وی
بیاشامند نافع بود جهة صفرا و که مضر است بشش و گویند اصلاح وی بعسل کنند و عصاره
زیتون چون زن بخود برگیرد سیلان رحم و خون آن بازدارد و مغز استخوان وی چون
با پیه و آرد بیامیزند و بر برص و خر نهند زایل کند و نمک آبی که زیتون در وی نهاده باشند
چون بدان مضمضه کنند بن دندان و دندانی که متحرک بود محکم گرداند و انچه تازه بود و بلوغ
نارسیده بود معده را نیکو بود و انچه سیاه بود و رسیده معده را بد بود و زود تباه
شود و انچه در نمک آب نهند لطیفتر از آن بود که در آب تنها نهند و ابن سولف گوید هیچ
درخت از زیتون دراز عمرتر نیست که گویند درختهای زیتون که در فلسطین است کشته
یونانیان است و حال آنکه یونانیان پیش از روم بوده اند اکنون سه هزار سال شده و زیاده
عمر درختی از آن **زیت** بپارسی روغن زیتون گویند انچه [illegible] بود از زیتون رسیده

کیرند طبیعت وی گرم و تر بود گرمی معتدل و آنچه از زیتون پخته کیرند متوسط بود میان
رسیده و نارسیده و آنچه از زیتون سبز کیرند انرا زیت انفاق خوانند و طبیعت
آن سرد و خشک بود در اول و گویند در وی رطوبتی بود معده را نیکو بود و آنچه
از زیتون بری کیرند مانند روغن گل بود در اکثر حالتها و سودمند بود جهه حمره و شری
و جرب و قوبا و صداع و دندان متحرک را محکم گرداند و سپیدی ناخن زایل کند و اگر هر
روز از وی بمالند رها نکند که زود سفید گردد و آنچه زیت کهن بود بقوه خروع بود
و آنچه تازه بود گرم بود باعتدال و میل برطوبه داشته باشد پس اگر بشویند معتدل
بود میان تری و خشکی و شستن وی چنان بود که در آب گرم شیرین کنند و بدست برهم زنند
چند نوبت و صافی کنند بعد از ان استعمال کنند و جالینوس گوید زیت کهنه گرم است در دوم
و کهنه وی چون در چشم کشند تاریکی چشم زایل کند و بر نقرس طلا کردن نافع بود و آنچه
شسته بود درد اعصاب و عرق النسا بود و با جلاب خوردن ده درم مسهل بود و
با آب گرم آشامیدن و قی کردن کرم زهرها بکند و زیت انفاق زیت الاصحا گویند و
آن شیرین تازه بود معده را نیکو بود و بن دندان و دندانها محکم دارد چون در دهان
زمانی نگاه دارند و منع عرق بکند و چون در دیگی مسین کنند و بجوشانند تا بقوام عسل آید
منفعت وی مانند حضض بود و مجموع زیتها منع سمها بکنند از بهر آنکه زود در بدن نفوذ کند
و تلیین طبیعت بکند و جهه قولنج که سبب آن از ورم امعا بود یا از سده که عارض شود
از رجیع یابس بدان حقنه کردن سود دهد و زیت کهن کسی که در چشم وی با کحیل یابد
یا در اجفان وی رطوبتی غلیظ یابس باشد چون در چشم کشند زایل کند و قوه باصره
بدهد و روشنایی بیفزاید و زیت یک سال کهن شود و هر چند کهنه تر فاضل تر بود
و اگر بر گزیدگی عقرب گرم کرده بمالند درد در حال ساکن کند و بدل زیت کهن گویند
روغن خروع است و گویند روغن فجل در ادویه قتاله و زبد البحر **زیتاد** ثفل زیت
است و سوپانی امورعی خوانند و بعضی عکر الزیت و پارسی دردی زیت و چون بریند
طبیعت او گرم و خشک بود در دوم و منفعت وی در باب عین در صفت عکر گفته
شود **زیت رکابی** زیت انفاق است و اهل عراق زیت الرکابی خوانند و بدان سبب
که بشتر می آورند از شام و اهل مصر زیت فلسطینی خوانند و گفته شد منفعت ان در زیت
زیتون الحبش و زیتون الکلبه زیتون بری است و گفته شد در زیت انواع زیتون **زیتون**
الارض مازریون است و گفته شد **زیرفون** یعنی از درخت غبیرا است در
دمشق که بسیار بود و گویند غبیرا است و صفت غبیرا در غین گفته شد **زیت السودان**
گویند زیت الهجان است و اهل مغرب الاقصی ارجان و ارقان خوانند و درخت آن دو نوع

یک نوع بزرگ بود خاردار و ثمر آن مانند بادام کوچک بود و روغن از آن می کیرند و بشیرازی
درخت و یبا ارحن خوانند و یک نوع دیگر بادام کوهی است و بشیرازی تحرک گویند و بعضی
لوز البربر خوانند و گویند زیت سودان غیر زیت هرجان است و آن زیتیست که از
بلاد سودان آورند و بغایت گرم بود سودمند بود جهه دردها و علتها سرد اما منفعت
لوز البربر در صفت حلوز گفته شد **زیر** کتان است و گفته شد **زیز** صر
صراست و آن حیوانیست کوچک مانند ملخ بشیرازی و یبا جرواسک خوانند و بشب آواز
کند و در صاد گفته شد منفعت ان **زیت الهجان** در زیت السودان گفته شد
صفتان **زیبق** بپارسی سیماب گویند و وی را نام بسیار است بلغه اکسیریان العیان
الغیط الزمزم الحی الما السحاب النور الزواوق الروحانی عین الحیوان
اللبن الحل الدهن الابن الفرار الروح النافذ الطیار این مجموع زبان اکسیریان
است و ابن مولف که لبان و عطارد و میدایق و برق و مقیل و رطب و حبه
مار حیات و عقبان و قیرلا و مار الشمس و ملک الارض و مار المواف والعبد الطیار
والحیه ولبن العذرا نیز خوانند چون نا مصعد باشد این اسمها دارد و چون مصعد باشد
طلق الحاجی و قندیل النجید و دم رکبه الاسد نیز گویند و بشیرازی جیوه گویند و بهترین
ان بود که زنده بود و مستعمل نکرده باشند و طبیعت زیبق گرم و محقق بود و گویند
سرد و تر است در دوم و وی مصعد و قابض بود و مقتول وی جهه قتل شپش و صئبان
دارد و قردان حیوانات همچنین بکشد و قردان بشیرازی کنه خوانند و با روغن گل جهه
جرب و حکه نافع بود و خاک وی چون با طعامی آمیزند موش را بکشد و چون با سرکه
بر جرب و حکه طلا کنند نافع بود و دخان وی رعشه پیدا کند مانند فالج و رعشه و کری
و عقل را زایل کند و چشم را تاریک کند و لون زرد کند و جنین اندامها پیدا کند و بوی
دهن و خشکی دماغ و در موضعی که دود وی برود مار و عقرب و گزندگان بگریزند و اگر
نگریزند بمیرند و زیبق مصعد کشنده بود و اگر زیبق در گوش کسی ریزند اختلاط عقل
پیدا کند و باشد که بصرع و سکته کشد و مداوای وی آن بود که میلی از رصاص در گوش
وی کنند تا زیبق بوی بچسبد و بیرون آورد و آنچه نه مصعد بود و نه مقتول چون بیاشامند
در حال از شکم بیرون آید و مضرتی زیاده نرساند چون زنده بود و علاج کسی که مرده
خورده باشد کنند و مولف که صنعت تصعید بسیار است این نوع گفته شد بستانند زیبق
و سایند با نمک و وزن آن اسرب یا قلعی و بسایند با چندان زاج سوخته و چندان خشت پخته
و بوزن مجموع نمک بریان کرده و همه را بر صلایه بسایند و آب حاضر آتش بر آن می ریزند
آهسته آهسته و می سایند تا بغایت سیاه گردد پس آنرا بریان کنند و در شیشه بگل اندوده

علاج کسی که زیبق مرده خورده باشد

کنند با دیگی نو بگل اندوده و سر بسته بالش نرم بریان کند و دیگر بسایند یک روز نیم بحاض
اتیج و دیگر بریان کنند بالش نرم هفت نوبت چنین کنند بعد از ان بسایند و در شیشه بگل حکمت
اندوده کنند و تصعید کنند پنج نوبت تا سفید گردد مانند دانه مروارید و آن سمی قاتل مهلک بود

باب السین

ساذج

صاحب منهاج که هندی و رومی بود و هندی را ماهیستان خوانند و بالاثیران و مالاثرو
نیز گویند و آن ورقیست مانند ورق گردکان و بر روی آب پیدا شود و وی را بیخ نبود
مانند عدس الماء و بهترین آن بود که تازه بود و یک روی وی زردی مایل بود و یک روی
دیگر سبزی و آنچه بوی وی قوی بود و لون وی سیاه بود برگ قرنفل بود و طبیعت
ساذج گرمست در دوم و گویند ترست و رازی گوید گرمست در سیوم و خشکست در
دوم و از خواص وی آنست که چون بر جامه بر اکنند از سوس ایمن باشد و اگر در شب
بای نهند بوی دهان خوش کند و معده و جگر سرد را سود دهد و درد جگر مزمن و درد
و روده را نافع بود و مقوی بدن بود و سستی و درد معده و بادی که در روده متولد شود
و دشخواری زادن را نافع بود و مشیمه محتبس را بیرون آورد و چون زن بخور کند و با سرکه بر
شکم طلا کند و حیض و شیر براند و مرهٔ سودا را سودمند بود و درد دل و خفقان را
نافع بود و بول براند و بوی بغل زایل کند و در قوه نزدیک بسنبل الطیب الا از وی نرم
تر بود و مقدار یک مثقال مستعمل بود و اسحق گوید مضر است بشش و مصلح ان مصطکی بود و مضر
بود بمثانه و مصلح وی شراب به بود و بدل وی بوزن وی سنبل الطیب و گویند سلیخه یا طالیسفر

ساداوران قنطار خوانند و معنی ساذوران بپارسی سواد القضاه بود و رخم الملک
نیز گویند شیرازی سپهک ساوران گویند و صاحب منهاج گوید صمغیست و صاحب جامع گوید
چیزیست مانند صمغ که در اندرون بیخ درخت گردکان که مجوف شده باشد یابند و مؤلف گوید
ان خزیست که در میان درخت بلوط کهن پیدا شود و آنرا آب بن خوانند و صاحب جامع از
درخت بلوط سهو کرده است و بهترین ان بود که بسرخی مایل بود و طبیعت ان سرد است
در دوم و خشکست در سیوم و گویند گرمست و خون را به بندد خوردن و از سرون ضماد
کردن یا بخود بر گرفتن و چون سحق کنند و نیم درم از وی با آب لسان الحمل بیاشامند خون
به بندد و هم قطع اسهال کند و اگر زن ابره که بسرشته و فرزجه بسازد و بخود بر گیرد قطع خون
رحم کند معده و عروق رحم و آورده ان بیند و همچنین اگر با آب لسان الحمل بیاشامد و چون
حقنه کنند بدان رحم را همین عمل کند و اگر حل کند در آب ورق مورد بسبر مقدار دو مثقال
و بیست درم تا سه درم و دهن مورد اضافه کنند و زن سعی مورد را بدان غلاف سازد و دن مویی
با آب مورد که آن در وی حل کرده باشند تر کند چندانکه بخورد قوت مویی بیفزاید و از تساقط

منع کند بخاصیتی که در وی است و اگر بیاشامند مقدار نیم مثقال معده و امعا را پاک گرداند
و اگر بر ورم خصیه و دیگر ابره که خری طلا کنند نافع بود و بد نخورس که بخاصیت معی
را قوه دهد و خوردن وی گویند مضر بود به بر و مصلح وی زعفران بود و بدل آن بوزن ان

ساج فیلزهج و دو دانگ آن بیخ نی شریف که درختیست در هندوستان و هیچ
درخت از وی بزرگتر نبود و چوب وی صلب بود و سیاه و طبیعت ان سرد و خشک
بود و چون بسوزانند و در آب میشا آغارد و بعد از ان سحق کنند و به بیزند و در چشم
قوت حدقه بدهد و ورم اجفان را نافع بود و چون چوب وی حک کنند با آب سیر در
سنگ و بمالند بر سر صداع گرم زایل کند و همچنین بر ورمهای صفراوی و دموی ایدن
بکدار اند خاصه چون بادی که طبیعت وی پسر بود و از ثمر وی روغنی سازند که معروف
بود بدهن الساج و عشر او فه سنگ بدان کنند و نشاره چوب وی چون بیاشامند کرم
از شکم بیرون آورد بقوتی که در وی است

سانقه ریسیا و نشان را است و گفته شد

سارسارگشت بندرالانجه است و گفته شد

سام ابرص صعارا خوانند صاحب
جامع گوید وزغ است و سهو کرده است وزغ سم مهلک است و سام ابرص مودی نیست و
شیرازی هزرنگ خوانند و اصفهانی الوانی و طبیعت ان گرم و خشک بود و بهترین ان
بود که بتابستان بود گزندگی عقرب چون بشکافند و بران نهند درد ساکن کند و گویند چون
خشک کنند و با زیت بیامیزند و طلا کنند موی بر سر کل برویاند و بول وی و خون وی
فتق کودکان را سودمند بود چون ببرند و در ان نشیند همچنین بول وی و خون وی
با قدری مشک در سوراخ قضیب کودکان چکانند بغایت فتق را سود دهد و جگر وی
چون بر سوراخ دندان نهند درد ساکن گرداند و چون بکوبند و بر موضع سهام نهند بیرون
آورد

ساساليوس پیپالیوس است و سیساليوس نیز گویند و گفته شد

ساطل
شاطل گویند و شل نیز خوانند و گفته شد

سابزج و ساپزک نیز گویند و ان لقاح است
و گفته شد

ساطريون سوفطیون است و گفته شد

سالامندرا نوعی از عضایاة
است و چهار پای دارد و در کان نوشادر بسیار بود و دنب وی کوتاه بود و ان
بزرگتر و بهن تر از سام ابرص بود و گردن وی باریک بود و لون وی ابلق بود از سیاه
و زرد و گویند چون در آتش اندازند کار گر نشود و از جمله سموم قتال است مانند ذراریح
و معالجه وی مانند معالجه ذراریح بود و علامات کسی که ان خورده باشد درد معده سخت بود
و ورم شکم و گذار و احتباس بول و ورم زبان و زایل شدن عقل و لون اندام سیاه گردد
مانند بادنجان و منفعت وی در باب حا در حردون گفته شد

ساق البقر چون بسوزانند
و بکوبند و بیاشامند نافع بود جهت شکم خون رفتن

سبستان مخاطه و مخیطا گویند و معنی سبستان

اطباء الکلبه و بول و دبق حا نند بهترین ان بجرنی بود که تازه و فربه و صمغی بود و طبیعت
ان معتدل بود و گویند سرد بود و گویند گرم بود و تر بامر بود جهت قه کار کو
و خشکی بود و سینه و حلق را نرم گرداند و شکم براند و تشنگی بنشاند و مسهل سودا بود و مقوی
بدن بود و مقوی ان و امعا را از اخلاط بد پاک گرداند و در ادویه مسهل نیکو بود و نفع
وی در تبهای گرم که سبب وی حرن یا صفرا بود و ا نجا از بلغم شور بود سود دهد و مقدار
مستعمل از وی سی عدد بود لیکن غذا اندک دهد و مولد بلغم بود و گویند مضر بود بجگر و مصلح
وی اب عناب بود **سبج** صاحب جامع که سکینه سیاه براق که از هندوستان
ارند و صاحب منهاج که ان چیزیست بلکه سکینه باشد که با درج لیکن سیاه و براق
بود و مولف که ان دو نوعست یک نوع از در بند فخاق ارند و ان ابست که بمرور ایام
منجمد گردد و سبج می شود بنابر شدت هوا و یک نوع از جیلان ارند و ان کانی بود که
بهترین ان در بندی بود و بپارسی شبه گویند و شب رنگ گویند و شیرازی شوق گویند
و طبیعت ان سرد و خشک بود و شریف در خواص آورده است که هر که ان با خود
دارد از چشم بد ایمن بود و اگر از جهت درد سر از سر بیاویزند درد سر زایل کند و نخ
و ارسطاطالیس که کسانی که مس باشند و در چشم ایشان ضعفی باشد تا ایشان خیالها بانند
بکسی ها همچون ابر چیزی برابر چشم ایشان آید و چیزی که اینه از وی بسازند و برابر نظر
خود دارد منظور نظر خود گرداند ان رحمت زایل کند و از نزول آب ایمن باشند
و هر که مهره از وی با خود دارد از علت ایشان ایمن بود و میل ان در چشم کشیدن روشنایی
بیفزاید و قوه باصره بدهد **سبع الارض** شعر الجن است و گزبرق البیر نیز گویند و ان
برسیاوشان است و گفته شد **سبع الشعرا** گویند افتیمون است و گفته شد **سجلاط**
یاسمین است و گفته شد **سحینوس** خلال المعل گویند و ان از اذخراست و گفته شد
سعتر گرم و خشک بود مقوی معده تر بود و سده جگر بگشاید تر تلخی که در وی هست
و هضم طعام بکند و بخاصیت قطع بلغم لزج غلیظ از معده بکند و سده بگشاید و باد بشکند
و مصروع را نافع بود و مضر بود بمحرور مزاج و تب آورد **سدی** بلغه اهل مدینه خلال است
و گفته شد **سدوس** نیل است و گفته شد **سدر** بپارسی کنار گویند و ان دو
نوعست یک نوع خار دارد و یک نوع نه انچه خار دارد انرا ضال گویند و انچه خار ندارد
عبری خوانند و در نبق گفته شد و بهترین ان بود که ورق ان سبز و پهن بود و طبیعت
ان گرم و خشک است و جالینوس گوید بغایت قابض بود و صاحب منهاج که صمغ وی خاز
زایل کند و موی را سیاه گرداند و لین ورم بود و محلل و اسحق که دو درم از وی مقوی امعا
بود و مضر بود بسر و مصلح ان کثیرا بود **سداب** مجن خوانند و سغابین نیز گویند و ان

بستانی و بری و جبلی بود بهترین ان بستانی بود سبزتر بوی که نزدیک درخت انجیر
باشد و طبیعت انچه تر بود گرم و خشک بود در دوم و خشک ان گرم و خشک بود
در سیوم و طبیعت بری در درجه چهارم و گویند در سیوم و بستانی مقطع و محلل اخلاط
غلیظ لزج بود و بوق را زایل کند و تالیل و چون بخایند بوی سیر و پیاز قطع کند و محلل
بود چون بران ضماد کنند سودمند بود و جهت صداع مزمن با سویق ضماد کردن نافع بود
و با سرکه ضماد کردن بر بینی جهت رعاف نیکو بود و خوردن ورق وی تنها یا با انجیر خشک
و گردگان دفع سموم قتاله بکند و موافق ضرر جانوران بود و چون با شبت خشک بپزند
و بیاشامند مغص را ساکن کند و چون استعمال کنند جاها که گرفت از دفع سموم ارد
سینه و دشواری نفس و سرفه و ورم گرم که عارض شود و در گشش و عرق النسا و درد
مفاصل را نافع بود و چون با زیت بپزند و بدان حقنه کنند نفع معا که انرا قولون گویند و نفخ
رحم و نفخ معا مستقیم را نافع بود و چون سحق کنند و با عسل بسرشند و بر فرج زنان یا مقعد بمالند سود
بود در درد رحم که انرا خناق بود و چون با زیت بجوشانند و بیاشامند کرم را بکشد و چون با
نمک بود و غیر نمک روشنایی چشم زیاده کند و در چشم کشیدن همین عمل و چون استعمال کنند
با سرکه و روغن گل صداع را سودمند بود و چون سحق کنند و در بینی دمند خون باز دارد
و چون با نطرون بهق سفید را بدان بشویند صحت یابد و با انجیر بر استسقا لحمی ضماد کردن
سودمند بود و چون ضماد کنند با ورق غار نافع بود جهت ورم گرم که در انثیین عارض
شود و چون با شبت و عسل بر قوبا بمالند سودمند بود و عصاره وی چون در پوست
انار گرم کنند و در گوش چکانند جهت درد گوش نافع بود و چون با آب رازیانه و عسل
در چشم کشند ضعف چشم را نیکو بود و اگر با سرکه و اسفیداج و روغن گل بر حمره و نمله و
ریشها که در سر بود بمالند نیکو بود و شریف که فالج و رعشه و تشنج را نافع بود و چون
هر روز یک درم از وی بیاشامند و اگر آب طبیخ وی مقدار سکره با پست عسل بیاشامند
فواق را زایل کند و مجربست و اگر بیاشامند یا ضماد کنند جهت گزندگی عقرب و مار و رتیلا
و سگ دیوانه بغایت سودمند بود و مویی دافع زهرها بود و روفس که منع استی کند
و طبری که تخم وی چون بکوبند و یک درم یا دو درم بیاشامند بعسل یا سکنجبین بغایت نافع بود
جهت فواق کاربله و سپندی در سر معده پیدا شده بغایت نفع و کابوس را سود دهند
بود و چون بیاشامند قولنج ریحی را سود دهد و چون بپزند در زیت و بر مثانه نکمید کنند و
البول را نافع بود و اسحق بن عمران که چون سحق کنند بغایت بوست سداب جبلی را و طلا
کنند بر موضع داء الثعلب زایل کند اگر چه کهن شده باشد و عصاره سداب جبلی با اصل
با موم بیامیزند و بر موضع داء الثعلب نهند موی برویاند و هیچ معالجه نیکوتر از این نبود و گر

آب ورق لبستانی بیاشامند و پینی بچگان طلا کنند سودمند بود جهت صرع بچگان که آنرا
ام الصبیان خوانند و سداب پینی را خشک گرداند و منقطع شهوت باه بود و مضر بود
بچشم بسیار خوردن وی مصدع و مولد شقیقه بود و مصلح آن انیسون بود و مقدار
مستعمل از بستانی سه درم بود و بزرگانرا از قیراطی بود تا دو قیراط و گویند بدل لبستانی
نعناع و فودنج بود و گویند سیسنبر و بری چون بکوبند و بر عضوی ضماد کنند ورمی گرم
حادث شود و از خوردن وی حرقتی و التهابی سخت پیدا شود و مداوای وی بقی
کنند و آنچه در مداوا دفلی گفته شد **سرمق** سرمج نیز گویند و آن قطف است و گفته شود
سریقون اسریقون است و آن زنجفر است و گفته شد **سرخس** جلبارو و
کیلدارو و حاجان و سعبر و کیلکان گویند و بیونانی بطارس گویند و بلفظی دیگر فلچون و آن
نر و ماده بود و قوه هر دو مانند یکدیگر بود بهترین آن بود که سیاه و بزرگ بود و چون
بشکنند اندرون وی سرخ بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم کرم کدو دانه و
کرمها دیگر بکشد و بیرون آورد و جالینوس گوید چهار مثقال از وی با ماء العسل بیاشامند
حب القرع را بکشد و بچه مرده بیرون آورد و زنده بکشد و چون بر جراحتهای تر نهند
خشک گرداند بغایت و دیسقوریدس گوید چهار درم از وی چون با شراب بیاشامند
حب القرع را بیرون آورد و اولی آن بود که پیش از آن سیر خشک بخورد و اگر سه درم
با شراب بیاشامند کرم دراز بیرون آورد و در روغن که ریش کرده و مثانه را نافع بود
و عرق النسا و نقرس و درد مفاصل را سودمند بود و چون با عسل بیاشامند و صاحب
منهاج گفته شربتی از وی دو درم بود و این مقدار با ادویهایی که قاتلات دود بود
خلط کنند عمل کند والا نکند و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی شیح ارمنی بود و گویند بدل
وی تخم شبرم بود و گویند مصلح وی شاهبلوط است و شکر سفید و بدل آن شیح ارمنی
سراد خلال است و گفته شد **سرباد** تمجنکشت است و گفته شد **سرطان نهری**
بهترین خرچنگ جوی آن بود که بزرگ بود و در آبهای شیرین باشد طبیعت وی سرد
و تر بود و مسلول را سودمند بود خصوص با شیر خر و چون هضم شود غذا بسیار دهد
و خاکستر وی شقاق پایها که سبب آن از سرما بود سود دهد و کلف را بهتر زایل کند
و بر گزندگی سگ دیوانه با سرکه استعمال کردن در غایت کمال سودمند بود و اگر با
خطمیا نامکند بود شاید کند یک جزو خطمیا نانخواه جزو خاکستر وی ده جزو
اگر با عسل استعمال کنند همین عمل کند و بر گزندگی عقرب و رتیلا خوردن و ضماد کردن
سود دهد و محلل اورام حار سخت بود و چون بر وی نهند و خاکستر وی شقاق مقعد
را نافع بود و مسرطانات چون خام بکوبند و سحق کنند و با شیر خر بیاشامند گزندگی

۱۰۱

جانوران و رتیلا و عقرب را سود دهد و چون بپزند و بخورند و مرق آن بیاشامند قرحه
شش را سودمند بود و چون بکوبند با آذریوج و نزدیک عقرب برند عقرب بمیرد و چه
اگر بیاشامند با شراب سفید اسر البول را نافع بود و سنگ بریزاند و بیرون آورد و چون
بپزند با رازیانج و کرفس و صافی کنند و آب آن بیاشامند مقدار سی درم بول و حیض براند
و اگر همچنان خام سحق کنند و با آب بشویند و غرغره کنند بدان مقدار سکرجه خناق و وجع لوزتین
سود دهد و ساکن گرداند و اگر چشم وی بیاویزند بر کسی که تب غب داشته باشد شفا یابد و
بصری گوید گوشت سرطان نهری و مرق آن باه را زیاده کند و مسلول را سود دهد و گویند
چون با حشیش شعیر بپزند سودمند بود جهت ابتدای سل که از خشکی سینه و شش بود و شیخ
الرئیس گوید دشخوار هضم شود و غذا بسیار دهد و مصلح وی آن بود که با آتش بپزند بجیی نمک
و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی طین قبرسی بود و بدل سرطانات خشک بوزن آن
صدف بود و ابن زهر گوید اگر بپزند سرطانات نسبت و ملسوع مرق آن غرغره کند صحت
یابد و اگر پای سرطان سیاه ورند از درختی میوه داران مجموع سفیدنی علتی و اگر بسوزانند
و طلا کنند بر پستان کسی که سرطان داشته باشد شفا یابد و مولف گوید صفت غسل وی چنانست
که پایهای وی بیندازند و شکم وی بشکافند و بجای گشته چوب زر و نمک بشویند و بعد از آن بپزند
یا با ماش یا جو بسیلولا سود دهد و صفت سوختن وی چنانست که دیگی سیمین یا مسین بر سه پایه
آتش نهند و سرطان زنده در آن نهند و آتش برافروزند تا سوخته گردد مانند خاکستر شد
و باید که در تابستان بود بعد از طلوع شعری عبور چون آفتاب در اسد بود و قمر
شب گذشته بود **سرطان بحری** نوعی از خرچنگ دریایی بحری بود و تمام اعضای وی
و محرق وی الطف محرقات بود صفت سوختن وی آنست که در کوزه نو کنند و گل حکمت
کرده کمتا از زور در تنور نهند و بر دارند و آن سرد و خشک بود در سوم سوخته وی چون
سحق کنند و بدان سنون کنند دندانرا جلا دهد و کلف و نمش زایل کند و ریشهای چشم زایل کند
و نشف رطوبات چشم بکند و در روشنایی بیفزاید و در کحلها مستعمل کنند جهت جرب چشم و ناخنه
آن نوعی از سرطان هست در دریای چین که چون از بحر بیرون آورند و هوا بوی
رسد صلب میگردد مانند سنگ **سرطان هندی** سرد و تر بود و گویند خشک مسلول را نافع
بود و باه را زیاده کند و سرطان نیز از کلکنج خوانند **سرخینوس** شیطرج است و گفته شود
سراج القطرب و سراج القطرب نیز گویند صاحب منهاج گوید آن خشم است و آن بنات
نزدیک بزرفاه مستعمل از وی تخم وی بود و بهترین آن تخم آن بود و طبیعت آن گرم بود
در اول و خشک در دوم قابض بود و قطع خون زخم بکند و ریش روده را سود دهد و چون
بدان احتقان کنند صاحب جامع گوید سراج القطرب بیروج الرقاد است و بخة الصنم نیز گویند

وهمو گوید شیخه سلیمان بن داود علیهما السلام است و گوید شیخه ذو القرنین الملک الاسکندر است
و اقوال دیگر بسیار آورده است و خود نیز گفته است که آن افافیوس است که آن
حدق گویند و قول رازی آورده است که آن نباتیست که یونانی لوسیماخیوس گویند
و دیگر گفته است که آنرا یونانی الملیس گویند و قول عافقی آورده است که آن نباتیست
که در میان کتان روید و قضبان وی مانند گل سرخ بود و اصل وی مانند جوزی بود و قول
شریف آورده است که آن نباتیست که در شب مانند شعلهٔ آتش بود و چون تر بود و چون
خشک شود فعل وی باطل گردد و قولی دیگر آورده است که شیخ سرو در خانه نهاده بود
و آن شخص از اصحاب بیدار شد مانند نوری پیدا بود و چون برخاست شیخ سرو را
دید و تا تر بود چنان بود و چون خشک شد فعلش باطل شد و فی الجمله اقوالهای مختلف
بسیار آورده است و محقق نکرده که حیث مصاحب منهاج مطلقا گفته است و آن خرم
است و صنف سرو دریا گفته شد بیرو در طبع وی صدفی و حراقی و مراری و عفوصی
و حاری بود و طبیعت وی معتدل بود در گرمی و خشک بود در دوم و گویند سرد است
و ورق وی قابض و محلل بود خون را قطع کند و چون بکوبند و با سرکه بیامیزند موی را سیاه
کند و چون ضماد کنند تنها یا با سویق جو بر جمره و نمله و ورمهای گرم که در چشم بود نافع
بود و چون با موم و روغن بیامیزند و بر مقعده نهند مقوی وی بود و طبیخ وی با سرکه
درد دندان را سود دهد و خاکستر وی چون بر سوختگی آتش افشانند و مجموع ریشهای تر
سود دارد و ورق وی و چوب وی و جوز وی چون دود کنند بچه بگریزد و ورق آن
بر رفق ضماد کردن سود دهد و منفعت جوز وی در رحم گفته شد و ازان علک وی در حین
گفته شد و بدل وی نیم وزن وی پوست انار بود و گویند آن از روسختج بیرو
جبلی عوعات و در عین کند شود بیرخ اسرنج گویند و آن اسفیداج سوخته بود و قوة
وی نزدیک است بشادنه بلکه بقعه ترازوی بود و طبیعت آن سرد و خشک و ناقص
بود و چون با پیه یا با آب لسان الحمل حقنه کنند قرحهٔ امعا را سود دهد و اگر با زیت تنها
تا چون مرهم شد گوشت در جراحتها برویاند و پاک گرداند از گوشت مرده و خون را
باز دارد و در مرهم جهت سوختگی آتش استعمال کردن نافع بود سیسالیوس سیسالی گویند
و ساسالیوس و سیسالیوس هم خوانند و مطر دیلون نیز گویند و آن انجدان رومی است
و کاشم رومی نیز گویند و مانند انجدان بود و لیکن ازان تر از وی بود اندکی و نبات
سفید بود انجدان رومی بود و بهترین آن رومی بود که ورق آن کوچک بود و بیخ آن خوشبوی
بود و صمغ آن حلتیت طیب بود و تخم آنرا کاشم خوانند و سیسالیوس هم گویند و طبیعت
آن گرم و خشک بود در دوم محلل و ملطف بود و فرزندهای اندرونی را پاک کند و بلغم بسته

بگذارانند و چون حبابیان بپاشانند نتایج ایشان زیاده شود و چون با شراب بیاشامند
منع ضرر سر با بکنند و در وثبت را سود دهد و مصروع را بغایت مفید بود
و مقدار مستعمل یک درم بود و ربو و ضیق النفس و سعال مزمن را نافع بود خاصه تخم وی
و بیخ وی چون با عسل سرشته کنند و لعوق کنند و وی معده را نیکو بود و مغص ریحی را
نافع بود و سده بگشاید و زائیدن آسان کند همه حیوانات را و عسر البول و اختناق
رحم و درد گرده و مثانه را نافع بود و ریاح خاصره و حالبین سود دهد و گفته بدل وی
خردل سفید بود و گفته انجدان طیب مثل آن و بسیار از وی مستعمل کردن ضعف
جگر بود و مصلح وی عصارهٔ زرشک بود سیسطیغون زوفا است و گفته شد سیسغند
عود بلسان است و گفته شد سطرونیون گفته کندس است و مؤلف گوید که آن نوعی
از کندش است و آنرا آذربو گویند و گفته شد در الف و اگر از آب بیخ وی در منقطه از
بینی چکانند درد دندان را سود مند بود و چون با جاوشیر و بیخ کبر بیاشامند سنگ بریزاند
و با بول بیرون آورد و ورم سپرز بگدازاند و چون زن بخود برگیرد بول براند و بچه بکشد
و چون با سویق و پیه که ضماد کنند بر جرب ریش شده نافع بود و وی محرک عطسه
بود و چون سحق کنند و با عسل بیامیزند و سعوط کنند فضول بلغمی از سر بکشد و با بعض طبیعة
وی گرم و خشک بود نزدیک بدرجه چهارم و بغایت معطش بود و در سفید کردن
کتان مصوف بغایت نیکو بود و بپارسی ازا الکلم شوی و قصب شوی خوانند و در
عطشنا نیز گفته شد و بشیرازی ازاجیک اشنان گویند و بدل آن در الف گفته شد
سطاطیوطس نباتی آبی است که وی را بیخ نیست و بر روی آب پیدا شود و ورق
وی مانند ورق بادرنبویه بود کوچکتر و از نعناع بزرگتر طبیعت وی سرد و تر بود و چون
بیاشامند خونی که از گرده آید ببندد و چون با سرکه ضماد کنند منع ورم از جراحتها بکنند
و حمره و ورمهای بلغمی را نافع بود سطراک سطواک نیز گویند و آن در زنباد است
و گفته شد سطاح هر نباتی که بر روی زمین گسترده بود آنرا سطاح گویند
و امثال آن سطرکا اصطرک است و اسطرک نیز گویند و گفته شد سیطار
یون و قسطاریون گویند بپارسی برابران خوانند و آن گیاهیست طبیعت آن
گرم و تر بود و ورم چه دکدارانند چون بکوبند و بران نهند و بر گزندگی عقرب ضماد کردن
سود دهد سطاخیس نباتیست که در کوهها و سنگستانها و زمینهای خشن روید و
مانند فراسیون بود دراز تر و ورق وی کوچکتر از ورق فراسیون بود و بسیار بود و
خوشبوی و قضبان وی بسیار بود و اصل وی یکی بود و قضبان وی سفید بود و قضبان
ورق فراسیون زرد بود و طبیعت وی گرم بود در سیوم بول حیض براند و بچه فاسد

کند و مشیمه بیرون آورد و مره سودا پاک کند و مالیخولیا و جمیع مرضهای سوداوی را سود
دهد و مقوی قلب و نفس بود و خواب زایل کند و گزندگی سگ دیوانه را سود دهد و چون
در زیت بجوشانند درد دندان را نافع بود و در اندلس بقباده خوانند سطیوس جلنار
است و گفته شد سپند انواعست بهترین آن کوفی بود فربه خوشبوی بستانی
سفید و بعد از آن هندی اگر سفید بود و باید که چون بشکنی از وی بجای سفید
و فربه بود و در شیراز یک نوع هست که آنرا سپند رنگی خوانند و در میان آن یک نوع سپید
گل زرد و در کنار رودخانها بود و آن نوع اگرچه کوچک بود اما بغایت اندرون
وی سفید و خوشبوی بود و آن نوع به از هندی بود که اندرون وی سفید نبود و سپند
را ترکی سلاق خوانند و قرقرن هم سپند است و طبیعت وی گرمست در اول و خشکست
در دوم مسحوق مخفف بود چون بکار برد و در وی قبضی بود و لون را نیکو گرداند و بوی دهان
خوش کند و چون سحق کرده استعمال کنند آکله را زایل کند و ریشها که مشکل بود علاج پ
سود دهد و ریش دهن را زایل کند و ریش معده و سنگ بریزاند و بول و حیض براند و گند
بینی و دهن و قلاع و استرخاء لثه را بغایت نافع بود و خفقان بنشاند و مسخن معده و جگر
بود و تقطیر البول و ضعف مثانه و گرده و سردی رحم و بثرهای کهنه و بواسیر را عظیم
نافع بود و دندان را سود دهد و اعصاب را قوه دهد و قطع قی بکند خوردن و ضماد کردن
و چون با برف بیامیزند دانها که بر سر کودکان بود سود دهد و مقدار مستعمل از وی
یکدرم بود و از وی موه مسهله بود کرمهای دراز و حب القرع بیرون آورد و چون
بشراب بپزند و مقدار ده درم از آن شراب بیاشامند و وی مضر بود بسرفه و حلق
و مصلح وی آن بود که با قند یا صندل بیامیزند و اسپی که مضر بود دشتی و مصلح وی اسپول
بود و سپند سوزنده خون بود و بسیار خوردن وی جذام آورد و نوعی از سپند هندی
هست که بر بجبل هند و چون برنگ زعفران بود و چون بر پوست لطوخ کنند در زمان
سوی ... سعتر سرخس است و گفته شد سغبین و صغبین نیز گویند و آن
سکبینج است و گفته شد و سفرجل بپارسی آبی گویند و به گویند و بیونانی قودونیا ملا
خوانند و این مولف گوید که از بهتر آن آن گویند که آب بسیار دارد و بهترین وی بزرگ رسیده
بود و طبیعت ملیسی وی سرد بود در آخر درجه اول و گویند در آخر دوم و گویند ترش وی
و شیرین وی سرد و تر بود و مکینین معتدل بود در گرمی و سردی و ترش قابض
تر بود که شیرین و شیرین بول براند و ترش مقوی و قابض بود و قطع قی کند همچنین
و سفرجل منع سیلان فضول احشا بکند و عصاره وی نافع بود جهت انتصاب نفس
و ربو و منع نفث دم بکند و قی و خمار را نافع بود و تشنگی بنشاند و مقوی معده بود

و آب وی فاضلتر از جرم وی بود در تقویت معده و بول براند و آنچه بعسل پخته باشند
ادرار در وی زیاده تر بود و دوسنطاریا را سود دهد و خون رفتن باز دارد
و نافع بود جهت حرقت بول چون عصاره وی در سوراخ قضیب چکانند و اگر بعد طعام
خورند شکم براند بقوت عصر و اگر بسیار خورده باشند طعام هضم نشده بیرون آورد
و اگر پیش از طعام بود شکم ببندد و بطبیخ وی حقنه کردن شقاق مقعده و رحم را سود دارد
و بوییدن وی مقوی دل و دماغ بود و قطع غثیان وی بکند و خوردن وی اگر بسیار بخورند
درد اعصاب و قولنج و مغص تولد کند و آنچه نارسیده بود و تنها خورند مضر بود و مصلح
وی رب العسل بود سفیداسفند خردل سفید است و گفته شد سفاقیکونیا
نوعی از سیاه بری است و طبیعت آن گرم و خشکست و مسهل بود و خام خورند
و پخته خورند سقندولاون کمون بری است و گفته شد سقن بپارسی سیلان
گویند و آن عسل رطب بود و بتولی دبس گویند و گفته شد سقولوقندریون
اسقولوقندریون خوانند و گفته شد در الف صفت آن اما منفعت وی
اینجا گفته شد و بیونانی اسقلینس گویند و سقلینون خوانند و ایمنون نیز گویند
و قطارنغا هم خوانند و مولف گوید شیرازی زنگی دارو خوانند و نباتی صحرایی
بود مشابه بکزبرة البیر و طبیعت آن گرمست در اول و خشکست در دوم
و گویند معتدلست در گرمی و خشکی و وی لطیف و محلل بود و عظم طحال را نافع
بود چون با سرکه بپزند یا با سکنجبین و چهل روز بیاشامند و مواتی و یرقان را
سود دارد چون سحق کنند و با شراب بیاشامند و تقطیر البول را نیز سود دهد
و سنگ گرده و مثانه بریزاند و مقدار مستعمل از وی دو درم بود و دیسقوریدس
نسیان و فالج و لقوه و وسواس سوداوی و صرع را نافع بود و فولس که صلابت
سپرز و غلظ آنرا سود کند و با روغن بنفشه سعوط کردن فالج و لقوه و
سکته را نافع بود و گویند چون از خود بیاورند منع آبستنی کند و اگر با سپرز
استر بود نیکوتر بود و وی مضر بود بدل و معده و مصلح وی مصطکی بود و
مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل آن دو وزن آن نکاد ریوس است
و گویند بوزن آن پوست بیخ کبر و نیم وزن آن تخم کرفس سقمونیا محموده گویند
و آن عصاره گیاهیست از یتوعات که برگ آن بلبلاب ماند و درازی نبات
وی سه گز تا چهار گز بود و شاخهای بسیار از یک بیخ بود و گل وی سفید بود
و بهترین آن بود که صافی و سبک و متخلخل بود و بلون ابریشم بود و چون از رد
بمالند زود حل شود و سفید بود و در آب زود حل شود و چون حل شده مانند شیر

بود ان انطاکی بود و انچه سیاه بود یا زرد که سخت بود و بدبو انکشت خرد
نشود ان نوع بد بود و نادر میان سبب وی مستوی نکنند نشاید که استعمال کنند و
مولف کوید مستوی کردن وی چنانست که در کیسه کتان کنند و با سبب خالی کنند
و در میان خمیر کنند و در تنوری که اهسته بود بنهند و رها کنند تا پخته شود بعد از ان
بیرون اورند و در سایه خشک کنند و بعد از ان استعمال کنند و طبیعت ان کرم
و خشک بود در سیوم و کویند در دوم و حرارت وی زیاده از یبوست بود برص
و بهق و کلف طلا کردن نافع بود و محلل خراجات بود چون با عسل بران طلا کنند
و جه [illegible] کهن شده با سرکه و روغن کل طلا کنند نافع بود و سقمونیا مسهل صفرا
بود و شربتی از وی از تسوجی تا دو دانک بود بر حسب مزاج و هوا و باد و [illegible]
از تسوجی تا دانکی بود و بر کزندکی عقرب طلا کردن و خوردن سود دهد و وی مضر
بود با حشا و معده و جگر و دل و کرب و غثیان و تشنگی آورد و [illegible] اشتها طعام ببرد و مصلح
وی ان بود که با کثیرا و افسنتین و دوقو و نانخواه و روغن بادام شیرین ممزوج کنند
بوزن ان و چون بیاشامند از وی مقدار بسیار روان [illegible] بود در اول امساک کند بعد از ان
کرب و غثیان آورد و عرق سرد و اسهال افراط آورد تا باشد که بکشد و اگر زن
نخود برکیرد بچه بکشد و دو درم از وی کشنده بود و شریف که یک جو از وی [illegible]
جو بود با شیر تازه بیاشامند تا بیاشامند کرم بزرک و خرد بیرون آید و بیخ بست
و اصل نبات وی چون با سرکه بپزند و نیک بکوبند و [illegible] ضماد کنند بر عرق
النسا نافع بود و رطوبت وی چون بپشم با نه زن نخود برکیرد بچه بکشد و چون با [illegible]
[illegible] بیامیزند و بر خراجات بنهند بکشاید و چون با سرکه بپزند و بر جرب
ریش شده بمالند سود دهد و [illegible] طلا کردن عظیم نافع بود و مداوای کسی
که سقمونیا بسیار خورده باشد [illegible] و سویق تفاح و رب سفرجل و رب سماق و رب
ریباس کنند و صاحب منهاج کوید بدل وی [illegible] بود و کویند [illegible] وزن آن
و مولف کوید هیچ ادویه [illegible] عمل نکند و بدل وی [illegible] بود در مسهل صفرا خدا اکر امتحان
کنند و [illegible] سقمونیا [illegible] باشد سقاقل اشقاقل است و کفته شد
سقور دیون [illegible] سقور دیون کویند و کفته شد و [illegible]
نیز کویند و کفته شد و طبیعت ان کرم و خشک بود در جهارم ملطف و مفتح بود
جراحتهای عظیم خبیث با صلاح اورد و [illegible] عصبه را نافع بود و باقی منفعت آن در
[illegible] کفته شد سقنقور ورل ابی است و سقنقس نیز کویند و کویند از نسل
تمساح است و ان چنانست که نهنگ بر لب رود نیل خانه بسازد و بچه برون آورد هرچه

در اب می افتد نهنگ بود و انچه در ریک می ماند سقنقور بود و وی هم در اب و هم در
خشک تواند زیست و وی از نر و ماده نیز متولد شود و صاحب جامع کوید که
وی [illegible] در جمله زمستان بود در شدت سرما از آب بیرون اید و در بیابان
نهد و صیاد بدو رسید و صید کند و این قول خاصه صاحب جامع است و [illegible] نقل از
ابن جمیع میکند که سقنقور در [illegible] کنار نیل باشد بیشتر در صعید در [illegible] و در اب نیل می
رود و بدان سبب ورل ابی خوانند و ورل از بهر ان خوانند که مانند ورل است
و ماهی از بهر ان خوانند که در آب می رود و فرق میان سقنقور و ورل انست که سقنقور
را در نیل و نزدیکی ان یابند و ورل در صحراها و [illegible] ورل پهن بود و دم سقنقور باریک
و کشیده و رنک ورل ازرق [illegible] و پوست وی خشن بود و [illegible]
وی املس بود و محمد بن احمد التمیمی در کتاب مرشد کفته که سقنقور دو قضیب دارد
باشد و ماده ان دو فرج و مولف کوید که یک سقنقور دیدم که قضیب وی سر [illegible] دو
شاخ بود اما بن ان یکی بود و نر ان دو خصیه دارد مانند خصیه خروس و بمقدار ان
بود و هم در موضع ان بود که از ان خروس ماده وی بالای بیست بیضه در ریگ
دفن کند و بحرارت افتاب تمام شود و بچه بیرون آید و غذای وی در اب ماهی
بود و در بیابان [illegible] و غیر ان و صاحب جامع کوید که از اهل صعید شنیدم
و در بعضی کتب خواص هم که چون سقنقور بصیاد رسید و عضوی از ان صیاد
کزید طلب آب کند اکر آب یافت در اب رفت و اکرنه شاشید و در بول
خود غلطید صیاد بمرد در حال و سقنقور سالم ماند و اکر کسی از وی در اب رفت
یا در بول خود غلطید سقنقور بر قفا افتید و بمرد در حال و صیاد سالم ماند و این
از خواص عجیبت و اختیار وی [illegible] بود که در وقت بهار صید کرده باشند
در موسم [illegible] ایشان و بهترین اعضاء وی ناف و [illegible] و کرده و بیخ ذنب و پیه
ان بود و کوشت که بر شانه بود هم نیک بود و بعضی بهترین ان بود که از سوی
ناف برکیرند که قوت ناف و کرده و پیه با وی بود و نیکو وی باید که [illegible] بود
که بسرخی مایل بود و [illegible] بود و انچه [illegible] بود [illegible] نیکو بود و سقنقور
چون تازه بود کرم و تر بود در دوم و چون نمک سود کنند و خشک کردد حرارت وی
زیاده شود و رطوبت کم و صاحب منهاج کوید کرم بود در دوم و خشک بود در اول
موافق کسانی بود که مزاج ایشان سرد و تر بود و کسانی که مزاج ایشان کرم و خشک
بود موافق [illegible] بود بلکه مضر بود و اکر تنها مستعمل کنند فعل وی اقوی بود از انچه در مرکبات
مستعمل کنند و شربتی از کوشت وی یک مثقال تا [illegible] مثقال بود بحسب مزاج کسی که مستعمل

[illegible] سقنقور [illegible]

کند و منی وی و شهوت وی و وقت استعمال او در کدام فصل بود و اولی ان بود که اگر
تنها استعمال خواهد کرد مسحوق کرده بر سر شراب کهن صافی یا بر ماء العسل یا نخیا نقیع
زبیب شیرین یا بر سر زرده تخم مرغ جوان نیمبرشت کند و بیاشامد و همچنین تمک
وی را طعمه‌های ارکو تا دو درم مستعمل بود بحسب مزاج کسی که استعمال میکند اگر بر سر
زرده نیمبرشت کند تنها یا با تخم جرجیر سوده بوزن ان این مستعمل را انجاییب مفید بود
و سقنقور سودمند بود جهت وجعهای عصبانی پیر و کسی را اگر در مجامعت ضعیف
و تقصیری بود و منی بیفزاید و قوه شهوت بدهد خاصه پیه گرده وی و گویند چون یک درم
با شراب بیاشامند از حوالی گرده وی شهوه باه بحیثی برانگیزد که ساکن نشود دیگر
مرق عدس یا عسل یا تخم کاهو با آب بیاشامد ساکن نشود و بدل وی جالینوس
که خصی الثعلب است و مولف که زرادویه‌ها بی‌حاجه دیگر رفت هیچ ادویه بخصی الثعلب
نمی‌رسد خاصه چون با شراب بیاشامند و گویند سقنقور در هندوستان پیدا شود و در
بحر قلزم نیز و گویند در بلاد حبشه نیز هم پیدا شود اما این نوعها مشهور نیست و گویند بدل
وی خصی الثعلب است یا خردل و مولف که اولی ان بود که بدل وی در معاجین
و تراکیب بوزن ان خصی الثعلب فربه و بوزن ان قضیب گاو خشک و چون
سوده و نیم وزن ان تخم گزر کنند **سکر** بپارسی شکر گویند و در منهاج مراد شکر
ابلوج است و بهترین وی انست که سفید و شفاف بود و از طرف هندوستان
اورند و صینی و انرا قند خام خوانند طبیعت وی گرم است در اخر اول یا در اول
دوم و تر است در میانه اول و چون کهن گردد میل بخشکی داشته باشد و وی ملین
بود و وی ملین بود نافع بود بمعده بجلایی که در وی است و در جلا نزدیک بعسل
بود و شکر سلیمانی ملین در وی بیشتر بود و عسل قصب ملین در وی بیشتر بود
که در فانید و عسل طبرزد ملین در وی بیشتر بود که در عسل نحل و ملین وی کمتر از ملین
عسل قصب بود و شکر مصلح ریاحی بود که حادث شود در امعا و بطن و محلل طبیعت
بود و مقوی معده و جگر بود و منفع سده جگر و مقدار شربت از وی ده درم باشد و
اگر با روغن بادام شیرین بیاشامند منع مغص کند و کهن وی سودمند بود جهت بلغمی
که در معده بود الا انکه تشنگی اورد و خونی دردی امیز از وی متولد شود و صفرا انگیزد
و مصلح وی رمان مز بود و شریف که چون با روغن گاو یا گوسفند بیاشامند احتباس
بول را سود دهد و مجربست در این زحمت و چون دو درم از وی گداخته در روغن
گاو و تازه نیم گرم بیاشامند در ذات الجنب و اندرون سود دهد و زنانی که زاییده باشند
پاک گرداند از مواد و مجربست و با آب گرم آشامیدن و ادمان ان کردن سرفه زایل

١٠٥

کند و اوراز بکشاید و نزله را سود دهد و سینه و شش را نیکو بود و نرم گرداند و خشونت
مثانه را زایل کند و موافق بود محرور و مبرود را باعتدالی که دارد و محتاج مصلح نبود و
سده بکشاید و گرده را نافع بود و اگر بخور کنند قطع زکام کند و سودمند بود جهت جرب
جفن چشم چون با نبات سکر حک کنند ناخن آلوده شده و اگر احتیاج بود دیگر باره مکرر
کنند و اگر در دارو چشم کنند سفیدی رقیق ببرد و چون ببرند و کف از موی بگیرند بنیکی
نشانند و اولی ان بود که کسی که در طبیعت لینی داشته باشد و هیچ امعا او بسیار خوردن
می حذر کند و گویند بدل وی آب الوسیاه است و گویند مصلح ان به است و طباشیر
و بدل ان مویز خراسانی **سکر العشر** صاحب منهاج که صمغیست که از درخت
عشر بیرون می آید در مواضع گلوی که چسبیده گردد و جمع میشود و انرا سکر العشر
خوانند و هم گویند طلیست که بر درخت عشر می افتد در خراسان و جمع می کنند
همچون ترنجبین می افتد بر خارها شده باشد که تنک و در وی جلا ولین بود و انکه عقو
و سفید بود و انچه خاکی بود و میل بسیاهی داشته باشد و مولف که زنبور خاکی
بزرگ اشیانه می سازد و ان کرم در میان اشیانه باشد ان کرم را بشیرازی خرزنگ
بیغال خوانند و اشیانه را بپارسی شغال خوانند و طبیعت وی معتدلست و میل بحرارت
داشته باشد و نزدیک بمزاج سکر بود و وی لطیفتر از وی بود و در وی رطوبتی بود و طبع
نرم دارد و چون در چشم کنند سفیدی که در چشم بود زایل کند و روشنی زیاده کند
و شنیف که بسی روز متواتر از وی بیاشامند هر روز ده درم با آب نیم گرم ربو و
نفس را سودمند بود و مجربست و با لبن لقاح چون بیاشامند استسقا را نافع بود
و معطش نبود باشد انواع سکر از بهر انکه حلاوه وی اندکست و وی معده و جگر
و گرده و مثانه را نیکو بود **سکبینج** صمغ نباتیست که بشکل انگشتان بود و صاحب
منهاج که نیکوترین وی ان بود که بیرون وی بسفیدی زند و اندرون وی بسرخی و
بوی بود و زود در آب حل شود و اصفهانی بهتر بود و صاحب جامع که نیکوترین
ان بود که صافی بود و بیرون وی سرخ بود و اندرون وی سفید و رایحه وی
متوسط بود میان رایحه حلتیت و قنه و حریف بود و طبیعت وی گرم و خشک
بود در سیوم محلل و ملطف بود فالج را نافع بود و مسهل ماده بود که در ورکین باشد
و عرق النسا را نافع بود و چون بیاشامند یا در حقنه کنند و اوجاع بواسیر را سود دهد
چون تنها بیاشامند و سنگ گرده بریزاند و سده که در معده بود و رحم و امعا
را نافع بود و حیض و بول براند و بچه بکشد و مسهل آب زرد بود و نشف تری معده
بکند و برکندگی عقرب و بناه طلا کردن سود دهد و چون سعوط کنند صرع را سود دهد

اصفهانی بود باه را زیاده کند و جگر را نیکو بود و شیخ الرئیس گوید سکبینج محلل صداع
بارد و ریحی بود و استسقا و مغص را سود دهد خوردن و طلا کردن با سرکه و چون
بگدازند بر جاری و صلابه مفاصل و سلعه بگدازاند و ضماد کردن جذب سلی و شوکه
بکند و کرم کدو دانه و کرمهای دیگر بکشد چون بیاشامند و گویند نقرس که سبب
ان از سردی بود سود دهد و درد مفاصل را سود دهد و سینه را پاک گرداند
بقیه و مسهل بلغم لزج و رطوبات غلیظ بود و عرق النسا که سبب ان از بلغم بود
و درد پشت و بادهای غلیظ که در اندرون بود سود دهد و تاریکی چشم و غلظ اجفان
را نافع بود و وی فاضلترین داروهایی بود که جهه دفع نزول الماء استعمال کنند و چون
در سرکه بگدازند و بر شعیره که بر چشم براید نهند زایل کند و شربتی از وی
از یکدرم تا یک مثقال بود و شاید که بغیر از اسپید و فراخ تا مرضهای سپید استعمال
کنند و علتهای سپید مزاج و علتهای بلغم سرد را سود دهد و محروری مزاج را
مضر بود و اگر با شراب بیاشامند گزندگی جانوران و زهرهای کشنده نافع
بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی اشق بود و صاحب تقویم گوید معده و امعا
را بد بود و مصلح ان مصطکی و انیسون بود و بدل وی فنه سفید بود و گویند
نیم وزن ان جاوشیر و گفته‌اند بدل ان مقل و صبر و اشق و جاوشیر است از
هر یک ربع وزن ان و صاحب منهاج اورده است که نوعی از قسم سجیل میشود
بسکبینج **سک** اصلی وی صینی بود و ان عصاره آمله بود و نوع دیگر مرکب
بود از عفص و بلیج مانند رامک ترکیب کنند و بهترین وی ان بود که بوی وی نیکو
و خوش بود طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم قابض بود و مقوی احشا
منع قی بکند که از رطوبات بود و شکم ببندد و چون بر شکم ضماد کنند و قوت اعضا
اندرون بدهد و باه را زیاده کند و سده بگشاید و درد مفاصل را نیکو بود و درد
اعصاب منع نشع بکند و درد دل را سود دهد و مقدار نیم درم مستعمل بود و بوئیدن
وی با اسپرغم صداع آورد و مصلح وی کافور بود **سک الملک** مرکب بود از ازارو
و فاغره و قلیح و بسباسه و صندل مقاصری و سنبل الطیب و عسل و در مرکبات گفته شد
صنعت ان **سکبینج** محمد طاغیطوس است و غاغاطیس هم گویند و گفته شد
سکی رغلا و سنی رغلا نیز گویند و معنی ان بسریانی کثیر الارجل بود و ان بسفایج است
و گفته شد **سکسنبویه** سکسبویه است و تجسبویه نیز گویند و ان تخم ریسیان
خوانند و جالقد هم گویند و گفته شد بکرر صنعت ان **سلق** دو نوع است یک
نوع بپارسی هم سلق خوانند و بهترین ان شیرین بود و طبیعت ان گرم و خشک است در

اول و گویند مرکب القوی بود و گویند ترست در اول و اندر وی قوه بورقیه هست
و ملطف و محلل و مفتح بود و در سیاه قبضی بود و در سفید جلا و تحلیل و کلف و داء
الثعلب و خارش و ثالیل را نافع بود چون با آب وی طلا کنند و ورق وی پخته سوختگی
آتش را نافع بود و بر قوبا با عسل طلا کردن نافع بود و اگر بسر با آب وی مالند شپش بکشد
و اگر آب وی در سموم روغن کنند و بر ورم نهند ساکن کند و شپش زایل کند
و بر داء الثعلب طلا کردن موی برویاند و قولنج را سود دهد با مری و بول و درد
را سود دهد و قطع بلغم بکند و آب بیخ وی اگر در بینی مصروع چکانند و او را بن گشته
اگر سبب ان از جمع شدن اخلاط لزج که در دماغ بود بغایت نافع بود و زایل
کند و آورده‌اند که چون آب ورق وی بر خمر ریزند بعد از دو ساعت سرکه گردد
و اگر بر سرکه ریزند بعد از چهار ساعت خمر گردد و اگر آب وی با ادویه مسهل بیاشامند
بلغم بیرون آورد و اوجاع نقرس و مفاصل را سود دهد و چون ده درم آب
وی با نیم درم غاریقون در وی حل کنند خلطهای غلیظ لزج بیرون آورد و وی محرق
دم بود و مولد نفخ و کیموس وی بد بود و مصلح وی سرکه بود و خردل و اصل وی معده را
بد بود و معنی و مصلح ان رب غوره یا شراب ترنج بود **سلق الماء** جار الکهرست
و گفته شد **سلق بری** سلق جبلی است و ان نوعی از حماض است گفته شد در حا
سلق جبلی سلق بری است و بشیرازی نخ از اصلیه خوانند و ان چقیاق است بپارسی
ازاد دارو خوانند و جلموت نیز گویند و طبیعت ان گرم و تر بود بر نقرس و مفاصل ضماد
کردن عظیم نافع بود و جهه قلع نباتات سعفه و ساختن بغایت مجرب بود و بر
عضوی که گوشت خورده باشد ضماد کردن با گلاب بغایت مفید بود **سلت**
بپارسی جو برهنه گویند و بیونانی طاغیس و ان مانند گندم بود و بی پوست و در صفت
شعیر گفته شد و **سلیخه** قسیا خوانند پوست درختی است که ان را درخت سلیخه
خوانند و سلیخ سلیخه بدان سبب گویند که از انواعست نیکوترین وی انست که سرخ
رنگ بود و ستبر و در طعم وی اندکی تلخی بود و عفوصتی تمام و چون بشکنند مانند ریوند تمی
بود و قصبه وی دراز بود و سوراخ وی تنگ و مانند قرفه تحیده بود و آنچه سیاه بود
بد باشد و آنچه رقیق بود و سیلا بود که تقلب سلیخه فروشند و صفت ان در کاف
گفته شد و گویند نوعی از سلیخه هست که تلخ بود بدار صینی و ان نیکو بود و طبیعت
سلیخه گرم و خشک است در سیوم محلل ریاح غلیظ بود و مقوی اعضا و حیض سده بگشاید
و بول براند و اگر با داروها چشم خلط کنند تیزی چشم زیاده کند و درد سینه و پهلوها
که تولد کند از اخلاط لزج یا از ریاح غلیظ سود مند بود و مسهل نفث الدم بود و شبه اش

وی جهة معده و جگر سود دهد و چون دود کنند بدان بچه را پاک گرداند از رطوبات
فاسد عفن و بوی آن نیکو گرداند و چون با عسل بیامیزند و بر رطوبتهای لبنی که در
وی باشند بپندانند زایل کند و گویند که افعی نافع بود چون بیاشامند و مجموع و رهای
گرم که عارض شد در اندرون و درد گرده را بغایت سود دهد و سده بگشاید
و بچه زنده و مرده بیرون آورد و مشیمه و مقدار مستعمل از وی یک درم بود و گویند
مضر است با معا و مصلح وی کثیرا بود و بجای سویه که بدل آن نیم وزن آن دار صینی
بود سلیط زیت است و گفته شد سلجم شلغم است و گفته شد سلخ
الحیة پوست مار بود و نیکوترین آن مار نر بود که لون آن سفید بود و مار سیاه س که
سرد و خشک بود و بغایت مجفف بود و اگر با شراب بپزند و در گوش چکانند
درد گوش را عظیم سود دهد و اگر بدان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و در
داروهای چشم خلط کردن سود دهد خاصه چون خشک کنند و سحق کنند و با عسل [illegible]
ملازم چشم کنند تیزی چشم زیاده کند و اگر در سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان
را عظیم سود دهد و اگر با ورق کبر بپزند و بدان مضمضه کنند همین عمل کند و اگر بسوزانند
و بر داء الثعلب لطوخ کنند موی برویاند و اگر مقدار یک درم از وی با پیه خر ما
بسرشند و بمالند و بخورند تا لیل را زایل کند و اگر مقدار یک درم پاره پاره کنند و
باده درم از دجو بسرشند و در شب آتش دفن کنند تا نجیه گردد و بخورد صاحب
بواسیر را خواه ظاهری و خواه باطنی بغایت سود دهد و اگر در زیت
بپزند و از آن موم روغنی سازند نافع بود جهة لبان و مقعد و چون در آتش بخور کنند
مار بگریزد از آن موضع و چون بر ورک زن حامله بندند آسان بزاید تا بچه در شکم
وی مرده باشد هر کدام که باشد بپندارد و مجربست و چون در زیت بجوشانند
و در گوش چکانند درد گوش که از پیه بود و ریش آن و ماده که از وی روانه
بود سود دهد و اگر در زیت اندازند و چند روز در آفتاب گرم بگذارند سود دهد
بود جهة خلط اجفان و رمص و بجهاکه در جفون پیدا شود و کحل کردن سلوی
سمانی است و گفته شد سلور جری خوانند ماهی است در نیل مصر و صفت
آن هم در این باب در صفت سمک گفته شد سلحفاة بپارسی سنگ پشت
گویند و بشیرازی لاک پشت خون سنگ پشت دریایی چون بیاشامند [illegible]
و نیز با شیر خرگوش و کمون سودمند بود جهة گزندگی جانوران و کسی که صفدع خورده
باشد و هر سمی که خورده باشد و زهره سنگ پشت چون در بینی مصروع چکانند
نافع بود و چون لطوخ کنند خناق را نافع بود و جهة ریشهای بد که عارض شود

اجابی

در دهان کودکان که آن را قلاع خوانند زایل کند و سفیدی که در بچگان را نافع بود
و سنگ پشت دریایی را اگر بسوزانند تا سفید گردد و با روغن گاو سحق کنند
و بر جرب طلا کنند و بر سرطان ریش شده نهند چرک آن پاک کند و گوشت
برویاند و دیگر عود نکند و مجموع ریشها و سوختگی آتش زایل کند و شریف گفته
سنگ پشت سه نوعست بحری و نهری و بری و چون سنگ پشت بحری را
بکشند و هرچه در شکم وی بود بیرون آورند و وی را بسوزانند و خاکستر آن
با اندکی فلفل بیامیزند و با آب عنصل بسرشند و معلول را بامداد و شبانگاه مقدار
ملعقه بدهند و ملعقه از مجون چهار مثقال باشد و آن داروییست دو درم و نیم
بود و ربو و لهث را [illegible] و چون خون سنگ پشت بحری با آرد جو و عسل بسرشند
و مانند فلفل حبها سازند و مصروع از آن هر روز ناشتا و هر شبانگاه بخورد
عجایب نافع بود و چون خون سنگ پشت در دست و پای بمالند از درد مفاصل و نقرس
را سود دهد خاصه چون بپای بمالند و چون پیه وی در تشنج و کزاز بمالند سود
دهد و گوشت وی چون بخورند همین عمل کند و خون وی صاحب تشنج چون
بیاشامند همین عمل کند و چون با [illegible] حقنه کنند تشنج را بغایت
کمال مفید بود و چون سنگ پشت دریایی بسوزانند و خاکستر آن با سفیده
تخم مرغ طلا کنند بر شقاق خاصه شقاق پایها شفا بخشد و زایل کند و گفته اند چون
سوخته وی بر دیگی که جوشان بود بنهند از جوشش ساکن شود و گویند چون
پای وی بر پهلوی مصروع بندند صرع وی ساکن شود و صاحب فلاحه گوید اگر در
موضعی تگرگ بسیار آید و زیان دهد بگیرند سنگ پشتی و وارگونه بر زمین بدارند
و دستها و پایها وی بر هوا کنند و همچنان رها کنند دیگر تگرگ در آن موضع نبارد
و این زهر گویند زهره وی چون خشک کنند و با عسل که دود ندیده باشد
سحق کنند و در چشم کشند سودمند بود جهة نزول آب و هرچه که سودمند بود
جهة سفیدی چشم و گفته اند نزول آب و گویند چون بپزند با آب و کودکانی را که فتق بود
در آن آب نشانند سود دهد سلد اینون درختیست که بالای وی از زمین
مقدار سه گز بر آمده باشد و گلی سرخ دارد و بجوار آن با دانه کنند بمقدار [illegible]
و آن نبات با جب وی جهة گزندگی [illegible] و مجموع گزندگان زهردار سود دهد و چون
بیاشامند سینه و حلق را از خشونت پاک گرداند و آواز را نیکو بود سلاحه
بغلی نیز گویند [illegible] که به هنگام تهیج بر سنگ کرده باشد و سنگ سیاه شده باشد تا
قیر بود سنگ [illegible] و به استعمال کنند که جذام را سود دهد سلمه شوکه قطنه

وگفته شد در **پیناق** دمتم خوانند و طرطم گویند و عرب سماق الدباغین خوانند
و نیکوترین وی مانند سرخ گون و طبیعت ان سرد بود در دوم و گویند در اول
و خشک بود در سیوم و بغایت قابض بود منع نزف بکند تا بجای که بعضی گویند
که اگر از خود ساویزند همین عمل کند و مغز و ورق وی قابض بود اما فقاع و
طبیخ ورق وی موی را سیاه گرداند و بدان حقنه کردن قرحه امعا را سود دهد
و دران نشستن و اگر در گوش چکانند چرکی که از گوش روانه بود
منع کند و ورق خشک وی چون با آب بپزند تا بقوام عسل آید مانند حضض
بود در عمل و فعل و ثمره وی اگر تحبب کنند همین سبیل بود و موافق بود و چون در طعام
اندازند جهت کسی که اسهال مزمن و قرحه امعا داشته باشد و چون با آب ضماد کنند
منع حمره و ورم از محف سر بکند و چون با عسل بیامیزند خشونت احشا را نافع بود
و قطع سیلان رطوبات سفید از رحم بکند و بواسیر را زایل کند چون با پیه چرب
بلوط سحق کرده بر بواسیر نهند و نقیع ثمره وی چون بپزند تا غلیظ شود فعل
وی نیکوتر بود از فعل ثمره و صمغ وی چون بر سوراخ دندان نهند درد ساکن
کند و چون بپزند و آب وی بر موی زیر ریزند تورم بکند و رازی که چون سماق
بشراب قابض بیاشامند قطع اسهال و نزف دم از رحم بکند و کثره بول را نافع
بود و بعضی گویند اگر بر بندند در فصول سرخ رنگ و بر کسی که چون از وی
روانه بود از هر موضع که بود بیاویزند قطع خون بکند و این خاصیه که اشتهای
طعام باز دید کند بخصوصی که دارد و طبیعت ببندد بخصوصیتی که دارد و اسهال
صفراوی که مزمن شده باشد سود دهد چون بخورند بامداد صبح کنند و اگر با گوشت
دراج یا مرغ بپزند شکم سخت دارد و اگر بر معده و شکم ضماد کنند همین سبیل
و چون بریان کنند شکم زیاده تر ببندد و چون در گلاب خیسانند و از ان گلاب
در چشم کنند سود مند بود در ابتداء درد چشم که از گرمی بود با باده و حدقه را
قوت دهد و سویق وی شکم ببندد و معده را نکو دهد و هیجان صفرا و اسهال
ان و آبی که اگر در چشم کشند از نقیع وی سلاق و سوزش چشم و خارش
ان زایل کند و اگر کسی که قی دایم کند هیچ در معده وی قرار نگیرد و از طعام و از
شراب سماق و کمون چون بخورند حرارتش و نبات سپید و بیاشامند قی باز دارد
و سماق دباغ معده بود و مقوی ان و تشنگی بنشاند و غثیان صفراوی ساکن
کند و هیچ را سود دهد و دو سنطاریا را بدان حقنه کردن و سیلان رحم و بواسیر
را بغایت نافع بود و شریف که اگر بپزند دو درم در هفتاد درم آب تا قوت وی

با آب دهد بعد از ان خرقه پاک دران آب فرو برند و بر چشمی که جرب بود و آکله
و سلاق بکید کنند نهایت نافع بود و مجرب و چون بگیرند نهایت سپید قطع سیلان
خون از هر موضع که باشد بکند و اگر در چشم مجذور چکانند چون سبح شده تا
ایمن شوند از انکه ابله در چشم وی براید و چون اگر د سماق با گلاب مضمضه کنند قلاع
را زایل کند و ورق وی همچنین و همچون ضماد کنند بر شکم بچگان طبیعت ایشان ببندد و
چون ورق وی بپزند و عصاره وی بگیرند چنانچه غلیظ بود و موت اعضا بدهد و در
شیافها که در چشمها بغایت تکال سود مند بود و چون حل کنند در آب لسان الحمل و
طلا کنند بر ریشها بلیه هر چه بود خشک گرداند و چون ضماد کنند بر ناف و بن
قضیب سود مند بود سلس البول که سبب ان استرخا بود و سماق مضر بود بجگر و سپرز
و گویند مصلح ان مصطکی بود **سمسق** مرزنجوش است و در اذان الفار گفته شد
سمین چربی گوشت نیکوتران بود که از حیوان مستکمل گیرند و طبیعت ان گرم و تر
بود شکم براند و زود هضم شود و باه را زیاده کند و غذایی بد بود بلغمی مطبوطعام
بود زود مستحیل شود بدخانی و مراری و اولی ان بود که اندک خورند بقدر
انکه لذت دهد و مصلح وی لیمو ترش بود در تحلیل و در اسن محلل **سمسم** بپارسی
کنجد گویند و بهترین وی ان بود که تازه و بزرگ حب بود و جرم وی آکنده
بود از روغن و طبیعت وی گرمست در میان درجه اول و ترست در اخر
ان و گویند در دوم ملین بود و محلل خون بسته بود و اب کبودی که از طی حادث
شود و نافع بود جهت شقاقها و خشکی که در بدن باشد و بر اعصاب ضماد
کردن محلل غلظ ان بود و بر ورمها و سوختگی آتش ضماد کردن سود دهد
و نقیع سمسم حیض براند و بچه بیندازد و چون مقشر کرده بریان کنند غذایی
صالح دهد و فربهی آورد و چون هضم شود در معده فربهی آورد و نیکو و حبا
و لعوق وی مرضهای سینه و سرفه کهنه را نافع بود و چون که از وی سیر
شود متوسط بود در نیکی و بدی و وی مسکن حرقتی و لذعی بود که در معده عارض
شود از خلطی تیز یا از شرب شراب یا از شرب داروی گرم و وی منی بیفزاید
و باه را زیاده کند و گرنگی را سود دارد و اگر با بزرکتان بخورند قوت باه
بیفزاید بغایت و مقدار با خود از وی نخ درم بود و معده را بد بود و بوی
دهان بد کند و مرخی معده بود و غثیان و تشنگی آورد و مولد خلطی غلیظ بود و
بطی الهضم بود و اولی ان بود که بریان کنند بریان کردنی سبک و با عسل بخورند و
جالینوس گوید که وی در تلیس خاصه بزرکتان بود و اگر وی همچنین خام بخورند و قدری

مکی ریه آن بیاشامند زود تر بگذرد و اگر بطبیخ ورق وی موی را بشویند نرم گرداند
و دراز کند **سمورنیون** سمورنیون بر گویند وان کرفس بری است وگفته شود حکمه
انواع کرفس از کاف **سمقسمون** سمق است وگفته شد **سمسم بری** را جلبهنگ
است وگفته شد **سماقیل** سماق است وگفته شد **سمنه** در جا گفته شد
صفت آن **سم الحمار** دفلی است وگفته شد **سم الغار** اهل عراق سراب
الهالک خوانند واهل اندلس رهج الفار گویند وان شک است وگفته شود
سم السمک ماهی زهره است وگفته شد **سمن** بپارسی روغن گوسفند
خوانند وفعل وی مانند زبد بود و در انضاج وارخا وتلیین اقوی بود از وی
وطبیعت وی گرم وتر بود در اول وحرارت وی بیشتر بود از زبد و خوردن
گویند روغن گاو منع استسقا بکند وزهر بکند که بدل رسید ورازی گوید شخصی از بادیه افعی
وی را بگزید مر روغن گاو کهن بیاشامید هیچ ضرر بوی نرسید و روغن چندانکه
کهن تر گردد حرارت وی زیاده گردد وقوت جلای محکم تر بود وشیر الدیس که
منضج ومحلل بود وبیشتر فعل وی در بدنها نیکو ومیانه بود و مزاجها را محکم ومنضج
ورمها بود خاصه ورم بن گوش وخاصه از آن کودکان از زبان وسینه را نرم گرداند
ومنضج فضولی بود که از وی باشد خاصه با شکر وبادام تلخ و هم شکم ببندد و هم براند
و وی تریاق زهرها بود که خورده باشند وشریف که چون بآب [illegible]
حقنه کنند ترحه روده امعا را نافع بود و چون بر عضو نهند وضماد کنند بر قرحه
وخشکریشه زایل کند واگر بر عصب نهند و بر دهان جراحتی نهند که خواهند که سر آن باز هم
نیاید منع گوشت رستن بکند وسر آن جراحت فراخ گرداند و چون حنا بروغن
کهن بسرشند و بر جرب کهن طلا کنند زایل کند و چون بیاشامند از وی مقدار
ده درم با پنج درم شکر بول براند در حال واین مجربست و چون بوزرجه بخور بر کنند
ریش زخم را سود دهد و چون خلط کنند ده درم از وی با شصت درم آب انار [illegible] را
نافع بود بغایت و چون بر چشم طلا کنند صلابت آن زایل کند و چون با زرنیخ بیامیزند
وطلا کنند بر اجفانی که جرب داشته باشد سودمند بود و چون در چشم چکانند با آب
عنب الثعلب نافع بود جهت ضربان چشم و ورم آن و درد گوشها را سودمند بود و چون
لعوق کنند سرفه خشک را تر گرداند و اوال آن بود که کسی که علتی باطنی داشته باشد اجتناب
نماید از وی و چون روغن بر روی طلا کنند هفت شب و بر آن [illegible] روی را پاک
گرداند وحسن وی زیاده کند وطلای تمام بدهد وزنی همین عمل کند در طلا روی
سمینون سمنه است وگفته شد و هر ترکیبی که بدن را فربه کند از اسمنه خوانند **سمی**

١٠٩

رتیر خوانند وان نورد الابیض است بپارسی گل سفید گویند و در صفت ورد گفته
شود **ساروع** فطراست وگفته شد **سپیک** بپارسی ماهی خوانند بعضی
مقیاس بعضی گرم بود همچو کوسج ومارماهی مشی بپاید و به کرده نیز و نیکوترین ماهی
صخری بود که پوست وی رقیق بود و فلوس وی کوچک بود و متوسط بود
در خردی وبزرگی و فربهی ولاغری و سهوکه نداشته باشد ولذیذ بود و فاضلترین
انواع آن شبوط بود و ماهی زنی بستی وشبوط در فرات و در دجله بغداد بسیار
بود و فاضلترین جایگاه ایشان جایگاهی بود که سنگ زیره بود یا ریگ و آبها
شیرین واگر بحری بود افضل آن بود که در لجه بود و افضل آنچه خورند رطب
باسفیدباج بعد از آن مشوی بر طبق وآنچه با نش بریان کرده باشند سکبر بود بر
معده از آنچه در روغن بریان کنند وآنچه در آرد ملوث کرده باشند و در روغن
بریان کنند بد بود و تشنگی بسیار آورد و دیر از معده بگذرد و طبیعت ماهی
سرد وتر بود در دوم باه را زیاده کند خاصه ماهی زنی و بدنی را که عرق کند فربه کند
ومرق وی نافع بود جهت زهرها که خورده باشند و گزندگی نیز و چون دوام کنند
بدان گزندگی مار [illegible] دارو سگ دیوانه را سود دهد و جنسی که از آن اسقلور خوانند
وان در نیل مصر بود و از آن مخصوص و در ریش بود و طویل والملس بود و سروی بدر را دی
ایل بود و دهن وی گشنده بود مانند خرطوم و دیقورینوس که وی را اسقلورس
خوانده است و وی فربه بود و سر در گوشت وی رخاوتی ولزوجتی بود و جهود آن
وی را نخورند و بروی وی را اسود ایس خوانند و چون تازه بود غذا دهد و شکم براند
و چون نمکسود کنند غذا اندک دهد و قصبه شش پاک کند و آواز صافی کند واگر گوشت
نمکسود وی کوفته ضماد کنند از پیرون پیکان از تن بیرون آورد و از عمق گوشت وطبیخ
نمکسود وی چون در آن نشینند در ابتدای علت قرحه امعا موافق بود و بسبب جذب
مواد که بظاهر بدن آورد و چون بدان حقنه کنند عرق النسا زایل کند واگر نمکسود
گشته ضماد کنند بر مفاصل و رحاج از بدن بیرون آورد بقوت جاذبه و خوردن
وی مولد بلغم غلیظ لزج بود و چون تازه بخورند غذایی فاسد بود و اگر ادمان خوردن
آن کنند برص آورد بسبب بسیاری رطوبت ولزوجتی که در وی بود مگر آنکه نمکسود
کنند و بسرکه خورند که بقوت نمک قطع فضول وی بکند و پاک گرداند و انواع ماهی مولد
بلغمهای باشند و مرخی اعصاب و موافق نبود الا بمعده گرم و شکوری آورد و مصلح
آن نمک بود یا عسل بسیار که وی را گرم کند ولطیف و زود بیرون آورد و جالینوس که
دشوار هضم شود و دشوار خون از وی متولد شود و چون متولد شود ملوا از لزوجات

بود و بلغمهای غلیظ بدار زوی متولد شود و از ان بلغم مرضهایی غلیظ متولد شود
وماهی که بیرون شده باشد و در موضع نمناک نهاده باشد از خوردن وی همان
عارض شود که از خوردن قطرماهی الجه نمکسود بود نیکوترین ان بود که
کهن نباشد و نزدیک بود که نمکسود کرده باشند و اولی ان بود که اب
بجوشانند و بعد از ان دران اندازند و بپزند و طبیعت ماهی شور گرم و
خشک بود بیشتر وی نافع بود جهت ورم بلاثه و شقاق مقعد و پیه ماهی شور که
که انرا اسماریس گویند چون بسورانند و بر گزندگی سگ دیوانه و گزندگی عقرب
نهند سود دهد و گوشت وی چون بخورند همین خاصیت دهد و ماهی شور بلغم
بگدازاند و بهق سیاه اورد و تشنگی بسیار اورد و مصلح وی ان
بود که بسرکه و سعتر و کرویا معمول کرده باشند و بعد از ان حلوا و روغن خورند
و سرد مزاج شاید که ماهی تازه خورد و معتدل مزاج را مضر بود بغایت و ادمان
خوردن ان مرضهای بد در اعصاب و دماغ پیدا کند و اولی ان بود که اگر ادمان
خوردن وی خواهد بروغن گردکان و روغن زیت بریان کنند و فلفل خورد
کوفته بران افشانند و بخورد و بعد از ان زنجبیل مربا و شراب صرف بحکم و اب
نخورد چندانکه تواند و اگر اتفاق اب افتد بود در معده پیدا کند و قی اورد
و نیکوتر ان بود که اب نخورد الا که روزی عزم قی کردن داشته باشد و اگر
بخورد و اتفاق قی نیفتد بعد از ان داروی مسهل بیاشامد تا از معده و بدن
بیرون اید و الا بلغم لزج زجاجی از وی حاصل شود بسیار و از ان سبب قولنج
سخت و فالج و لقوه پیدا گردد و مصلح وی عسل بود که از عقب وی بخورد بلغم را زداید
و تغیر از مزاج ان پیدا کند و سرکه نیز موافق بود در اصلاح ان و سمک ملوح مفقود
نیکوترین ان بود که تر و فربه بود و وی نمکسود کنند و در سرکه کهنه و کشنیز خشک
اضافه کنند و طبیعت ان سرد و خشک بود اشتها غذا پیدا اورد و تشنگی کمتر
ان نمکسود کنند و از انه بریان کرده و وی مضر بود بعرق النسا و سوداوی مزاج
و مصلح وی انبج مربا بود و سمک مسکیج نیکوتر ان بود که تازه بود و ان اش سرکه
است و اولی ان بود که سرکه بجوشانند با سداب و کرفس و درغوان بعد از ان
ماهی را کشته حر کنند و در ان اندازند و بپزند چندانکه مهرا شود و لذت وی
بود و باید که بعد از انکه صید کرده باشند زنده رها کنند چندانکه مسعر شود و تباه
گردد و طبیعت ان سرد بود و معتدل بود در رطوبت جگر گرم را نافع بود
و تسکین تبهای صفراوی و باصره را مضر بود و مصلح وی فالودج بود سمیکه صیدا

از شام سمیکه الرمله خوانند شریف که وی از جنبه بود نزدیک بدینه صیدا از
زمین شام و وی ملح شد و رلی بود کوچک و ویرا از زمان بهار صید کنند و از
هیچ فصل دیگر نتوانند کرد الا در بهار که وقت هیجان ایشان بود و بسیاری جفت
ایشان و نیکوترین نر بود و با دام که زنده بود فرق نتوان کرد نر و ماده
و چون مرده و خشک شد علامات وی پنهان شد و چون صید کردند نمکسود
کنند و خشک کنند و چون استعمال کنند نرم از وی سحق کنند و بر شراب
سفید کنند و بیاشامند و اگر در طعام کنند شاید و بجنبند شهوت مجامعت بر
انگیزد و نعوظ بنعوذی اورد و بعضی گویند فرق میان نر و ماده ان بود
که نر انرا سر کوچک و بدن دراز بود و ابن جمیع که در کتاب ارشاد نیکوتر ان
بود که بعد از منتصف شهر شباط صید کنند و تا ان مهیج باه بود مردانرا و باه ده
وی مهیج باه بود زنانرا و بدینه بیضه نیم برشت کنند و بخورند سمانی شریف که
مرغیست که از دریا خرد و ویرا قتیل الرعد خوانند بدان سبب که چون اواز
رعد بشنود بمیرد و زهره وی چون لعق کنند صرع را سود دهد و چون وی چون
در گوش چکانند درد گوش زایل کند و چون بخورند و ادمان اکل وی کنند دل
سخت را نرم گرداند و گویند این خاصیت در دل وی است و بس و ابن زهر که
سرگین وی مطلق سرگین گنجشک باشد بشکل نه بمزاج و در مزاج میان کبک و مرغ بود و وی
بجای مرغ کوچک نزدیک بود و لطیف از وی و میل بگرمی داشته باشد و کیموس
نیکو دهد و خوش طعم بود نافع بود جهت تب در زمستان و تابستان و گوشت وی
سنگ بریزاند و بول براند و صاحب منهاج که نیکوتر ان بود که بجا لیف و کله
نر بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و مفاصل سرد را سود دهد و شیخ الرئیس که
خوردن گوشت وی باشد کند و تشنج پیدا کند چون خربق خورده باشد بلکه
در جهت وی این قوه نیست و ظن ان بود که خربق خورده بود و مشاکلی
که میان ایشان است و مصلح وی ان بود که بسرکه و کشنیز بپزند شیرازی و ویرا
اروپی خوانند سمور جانوریست که در ترکستان بسیار بود و گرم و خشک
باشد و سخونه وی زیاده از همه حیوان پشمی بود و پوست وی زود نضج بوزد
از بهر انکه دباغه وی سخیان که همه نوعها بود و صاحب منهاج که وی و دلق نزدیک
یکدیگر باشند سخن و ضعف بود پوشیدن وی پیران و سرد مزاجانرا سود
دهد و غیر وی گویند پوشیدن سمور سینه و گرده را نیکو بود سپستان نیکوترین
وی حجازی بود که برگ وی بطریقه برگ مورد بود و طبیعت وی گرم و خشک بود

ازمسهل مره صفرا و مره سودا و بلغم بود و بعض در مفاصل کند تا عمق بدن و نقرس
و عرق النسا و درد مفاصل که حادث گشته از اخلاط مره صفرا و بلغم سودمند
بود و شربتی از وی در مطبوخ انجبار درم تا هفت بود و اگر کوفته استعمال کنند
تا پنج درم شاید و دیسقوریدوس که سودمند بود هیجان سودا را و مسهل آن بود
مسهلی محکم معوت بدن بد بود و اسحق بن حنین کم از قول فولس که وی سودمند
بود جهة وسواس سوداوی و شقاق که در دستها پیدا شود و تشنج عضله را نافع
بود و داء الثعلب و داء الحیه و شبش در بدن پیدا شود و صداع کهن را نافع بود
و جرب و حکه و بثرها و صرع را سودمند بود و شریف که چون با زیت الانفاق
بر [illegible] ساشامند درد پشت و ورکین را سود دهد و خلط خام بیرون
آورد و گویند مصلح وی بنفشه است و اسحق که مضر است بمثانه و مصلح وی هلیله
زرد بود و در مطبوخ صالحتر بود که مدقوق و ورق وی چون با حنا بیامیزند
موی را سیاه کند و ورق وی مستعمل کنند **سنبل** صاحب جامع که سه نوع است
هندی و رومی و جبلی و سنبل الطیب هندی بود و سنبل العصافیر نیز گویند
و رومی را ناردین اقلیطی گویند و در یونان گفته شد و [illegible] ان سوری
بود نافه سنبک خوش بوی بخور سعد و اشعر بود و خوشه وی کوچک بود
و مخفف زبان بود و بوی خوش وی در دهان دیر کند چون بخایند و ان
از کوهی خیزد که از ان طرف سوریا است و از طرف دیگر هند و انچه هندی
بود انرا عفیطس گویند و این اسم مشتق از اسم نهری بحری است که بجانب کوه
عفیطس [illegible] ان رویند و وی در قوت ضعیفتر از سوری بود
بسبب رطوبتی که در موضع رستن وی است و خوشه وی درازتر و بزرگتر بود
و جالینوس که سنبل الطیب گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند در
سیوم و وی مفتح و محلل بود و اولی ان بود که چون مستعمل خواهند کرد در بیخ وی
مانند گل خری بود ان خاک وی بگیرند و ان خاک جهة دست شستن نیکو بود و
خوشبوی و بعضی از ان سنبل مستعمل کنند در درد و وی منع عرق بکند و وی جگر را نافع
بود و معده را چون بیاشامند و چون از بیرون ضماد کنند و وی محلل اورام بود
و مقوی دماغ و اگر در کحلها کنند مژه برویاند و نافع بود جهة خفقان و چون
با آب سرد بیاشامند غثیان را ساکن گرداند و بعلل [illegible] مستحکم ببندد و چون فرزجه
از وی بسازند و زن بخود برگیرد و قطع نزف بکند و رطوبتی که از رحم بود از رحم
خشک گرداند و چون بپزند با آب و زن در آن نشیند و در آن آب بنشیند ورم گرم که

حادث باشد در رحم زایل کند و سینه و شش را پاک گرداند و یرقان را نافع بود و معده
جگر و معده بگشاید و قوت بدهد و بدبو و مسحق ایشان بود و همه اعضا و لون را نیکو گرداند
و ضیق النفس زایل کند و استسقا لحمی را بغایت سود دهد و ممسک طبیعت بود و قی
بلغمی باز دارد و تحلیل ریاحی بود که متولد شود در معده و مقوی فعل قوت ماسکه بود
در بیرون بدن مجموع و معده که در سنه بود بگشاید و بوی دهان خوش کند و درد سپرز
را سود دهد و مقدار ماخوذ از وی نیکو بود و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی کثیرا
بود و جالینوس که بدل ان اذخر خوشبوی بود دو وزن ان و گویند بدل وی ساذج
بود **سنبل هندی** صاحب منهاج که بپارسی که ان دارشیشعان است و صاحب
سنبل هندی سنبل الطیب است و گفته شد و دارشیشعان نیز گفته شد در دال
سبوت کمون است و گفته شد **سنبل الکلب** صاحب جامع که ثمر شجر در دار
که معروفست بالسنه العصافیر و سهو کرده است در دار بپارسی اسفیدار گویند و بعضی
شجر البق و السنه العصافیر ثمر درختیست که بپارسی انرا [illegible] خوانند و سنبل الکلب [illegible]
و [illegible] **سندروس** صمغی زرد است مانند کهربا لیکن سست تر از وی بود و در وی
اندکی تلخی بود و طبیعت وی صاحب منهاج که گرم و خشک بود در دوم و در وی قبضی
بود و صاحب جامع که از قول ابن ماسویه که گرم و خشک بود در اول چون نابند و بواسیر
را سود دهد چون بیاشامند و قطع فضول بلغم از معده و امعا بکند و کرمها و حب
القرع بکشد و سودمند بود جهة استرخاء عصب که حادث شود از افراط برودة
و رطوبة و امتلا و اگر روغن وی در ناصور بمالند خشک گرداند و دخان وی همین
عمل کند خاصه در جراحتها که در اسفل بود و نزله را نافع بود و اگر خرد کرده بر جراحت
افشانند خشک گرداند و چون بیامیزند با روغن گل [illegible] که علت شده و شقاق
درمن که در گوشت دست و پای پیدا شده باشد بمالند بغایت نافع بود و خفقان و
وسواس و ربو که از تری بود و سپرز و اسهال مزمن را عظیم نافع بود و چون با ماء
العسل بیاشامند حیض و بول براند و چون در چشم چکانند جلای تمام دهد عجب و چون
بیاشامند خون از هر موضع که باشد ببندد و دخان وی نزله و زکام را بغایت سود دهد
بود جهة درد دندان بغایت نافع بود و معتدلتر از وی نبود در این و مانند کهربا بود
در قوت و در ربودن کاه و در وی موتی بود که بدن را بغایت لاغر کند چون هر روز
از وی قدری با سکنجبین بیاشامند **سند وقتی** سرخ است و گفته شد **سنجد** در [illegible]
است و گفته شد **سپنبادج** ارسطاطالیس که طبع حجر وی سپید بود در معدن خود
بود در سموم و معدن وی در جایهای دریا چین بود و در وی جلای تمام بود و دندان را [illegible]

پاک گرداند و جلای عجیب دهد و چون با آتش بسوزند و سحق کنند و بر ریشها و نیزها
عفن که در از کشیده باشد و کهن شده بدان کنند زایل کند و سودمند بود جهت
استرخاء لثه و نقاشان جهت جلاء نگینها و ظرفها مستعمل کنند **سنجاب** گرمی
وی کمتر از سمور بود و گویند بقیاس سرد و تر بود و پوشیدن وی محرور
مزاج و جوانرا نیکو بود و کسی که شرب دایم کند **سندیان** درخت بلوط است
نزدیک اهل شام بخلاف **سندیان الارض** فراسیون است و گفته شد
سند بان عود هندی است طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم
نقرس را سود دهد چون بیاشامند و بدان ضماد کنند **سنور** فروی آنچه
هندی بود گرم و خشک بود و بغایت سخت بود و قایم مقام فرو ثعلب
بود و شریف که چون وی را بجای آن بسوزند در دیگی بگل گرفته تا آنچه خاک
گردد و با سرکه بسایند و طلا کنند بر مرغ بشقاق که در میان انگشتان دست
و پاها بود زود زایل کند و عاقلی که گوشت گربه گرم و تر بود سودمند بود در درد
بواسیر و مسخن گرده بود و درد پشت را نافع بود **سنکسبویه** سکسنبویه است
و گفته شد **سورنجان** در مصر عکنه خوانند و در عراق لعبه بربری و سیوبانی
خوانند و بعضی هوسا و بعضی ایبارون گویند و بهترین وی مصری بود که اندرون
و بیرون سفید بود و در شکستن صلب نبود و آنچه سرخ و سیاه بود بد باشد
و حبیش بن الحسن گوید طبیعت وی گرمست در اول از درجه سیوم و خشکست در
اول از درجه دوم و بعضی گویند خشکست در سیوم و گفته‌اند سرد است در دوم و از
وی قوی بود که مسهل بلغم باشد و بخاصیتی که در وی است تسکین درد مفاصل و نقرس
و خدر در بدن میکند و نافع بود جهت جراحهای کهن و بر نقرس ضماد کردن درد
ساکن کند در زمان و اگر بسیار ضماد کنند از وی ورم را صلب گرداند و وی
تریاق جمیع مفاصل بود و بعضی گویند وی را خاصیتی عجیب است در بواسیر باطن چون
سحق کنند و مرهم از وی بر روغن گوسفند کهن سرشند و بر پنبه بانه بجو بر گیرید
در مقعده دو شب نافع بود و محتاج نیست شب سیوم را و درد مفاصل را الطوع کردن
با بعضی ابها ازد ساکن گرداند و مضر بود که منی بیفزاید مجهول که سورنجان منی
باه را زیاده کند و صاحب منهاج گوید که خاصه با زنجبیل و فودنج و کمون و مقدار ماخوذ از وی
نیم مثقال بود و با قند و شیخ الرئیس گوید چون جهت مفاصل خورند اولی آن بود که با کمون
و فلفل بیامیزند و ابن ابی صلت گوید که مسهل بلغم خام بود و سودمند بود جهت درد مفاصل
و نقرس و ماده که در ایشان بود براند و پاک گرداند و شربتی تام از وی یک مثقال

بود با قند و اندکی زعفران و چون با ادویه بیامیزند نیم مثقال تا یکدرم شاید و
اسحق گوید مضر بود با ریه و معده ضعیف را بد بود و مصلح وی کثیرا بود با قند
و زعفران و آنچه سیاه و سرخ بود بغایت مضر بود و اگر با ادویه مسهل بیامیزند
ادویه مسهل را در معده بسنده و آفتی عظیم پیدا کند و از هر دو نوع نشاید که استعمال
کنند که در ایشان سمیت هست و بدل سورنجان سفید بوزن آن تربد بود و
دو دانگ وزن آن افتیمون و ده یک آن حبق سفید و گویند در درد مفاصل بدل
آن بوزن آن ورق حنا بود و نیم وزن آن مقل الیهود و گویند بدل آن بوزن
آن بوزیدان است و تربد **سوفطیون** خصی الثعلب است و گفته شد **سوس**
نوعی از زاج است و گفته شد **سوسن** مشک خوانند بپارسی مهک گویند و
کو منفعت در بیخ وی است و عصاره آن گفته شد در عین و اصل آن گفته شد
در الف و طبیعت سوس گرم و خشکست و گویند معتدلست و گفته‌اند سرد است
و صاحب منهاج گوید درد جگر را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و گو
مضر بود بسپرز و مصلح وی ورق گل سرخ بود و جهت بوی بغل و عرق آن و از آن
پای نیکو بود و چون استعمال کنند همچنان نافع **سوسن** چهار نوعست یکی سفید
و آنرا آزاد خوانند و یکی ازرق و آنرا کبود خوانند و یکی صحرایی بود و آن الوان رنگ
بود از ازرق و زرد و آنرا آسمانگونی خوانند و بیخ وی را ایرسا خوانند و یکی زرد بود و
آنرا خطایی خوانند و قد شاخ وی بغایت بلند بود و سوسن بری بود و بستانی بود
نیکوترین آن آسمانگونی بود و طبیعت آن گرمست در اول و معتدلست در خشکی
در وی تحلیل و تلطیف بود و گویند معتدلست و گویند سوسن سفید بستانی گرم و خشکست
در سیوم و گفته‌اند در اول و گویند معتدلست و سوسن بری گرمی و خشکی وی زیاده
بود و جلای دهد و کلف و نمش را سود دهد چون روی را بدان بشویند و پاک گرداند
و جرب ریش شده و حکه بثبات را سود دهد و بستانی فاضلترین ادویه بود که
جهت خشکی آب گرم استعمال کنند و درد سپرز و گزندگی جانوران را نافع بود خاصه عقرب
و بعضی گویند وی تحلیل صلابتهای دماغ بود و بیخ وی مسهل آب زرد بود چون با عسل
بیاشامند و شربتی از یک مثقال تا سه مثقال بود و بوییدن وی مضر بود بدرد سری
که از گرمی بود و مصلح وی کافور بود و شیخ الرئیس گوید سوسن آزاد طبع وی نزدیکست
بزعفران و حکم وی نزدیکست بحکم آن لیکن در گرمی و خشکی کمتر از آن بود و آزاد و هم
قلبی بود و نفخ از وی ببرد **سواد القضاه** عفص است و گفته شد **سواد الهند**
نوعی از سلیخه است و آنرا سلیخة السوداء خوانند و آنرا ادویه تریاق بود و صفت آن در

سلیخه گفته شد سولان شیخ الرئیس گوید داروی رومی است گرم و خشک بود تا چهارم
چون یک جو از وی با آب سلق سعوط کنند لقوه را نافع بود سواد الهند صاحب جامع
گوید کنجد برکشته است وگفته شد سودانیات در غیبت که بپارسی دار
بگویند و بشیرازی دارتنک و طبیعت وی گرم و خشک بود باه را زیاده کند و مضر
بود بدماغ و در گوشت وی حدتی بود از بهر آنکه حشرات می خورد و بوئی بد دارد
و وی بد بود خاصه چون لاغر بود سوریج نوعی از کف دریا است و در موضعها
که سنگ بود نزدیک دریا متولد شود و در قوه مانند نمک بود و مانند زهرة الملح
و لطیفتر از نمک بود نه بسیار و ملطف و محلل بود سویق ه بپارسی پست جو گویند
و نیکوترین آن بود که معتدل بریان کرده باشند و نخاله وی اندک بود و وی سردتر
تر از پست گندم بود و بسیار شکم ببندد و چون با آب انار بنوشند با سقف
کند همچنان تری معده را خشک گرداند و صفراوی باز دارد و درد سر را سود
و غثیان ساکن کند و قوه معده بدهد و اگر از وی حسو یا عصیده سازند با قدری
شیرینی و غذای اطفال از آن کنند بدن ایشان را فربه کند و وی مولد نفخ بود و مصلح وی
قند بود سویق الحنطه نیکوترین آن بود که معتدل بریان کرده باشند و طبیعت
وی گرم و خشک بود در اول و گفته‌اند نرم است و چون نقیع کنند طبیعت وی
سرد گردد و چون بیاشامند حرارت بنشاند و رطوبت حاصل کند و وی دیر از معده
بگذرد و کثیر النفخ بود و اولی آن بود که با آب گرم بنوشند و قند اضافه وی کنند
سویق النبق بپارسی پست کنار گویند معده را سود دهد سویق التفاح قی و غثیان
ساکن کند که از صفرا بود و معده را قوت دهد و شکم ببندد و تشنگی بنشاند سویق القرع
طبع را نرم دارد و سرفه را نافع بود و درد سینه که از گرمی بود سویق الرمان
سرد و خشک بود و تسکین صفرا بود و معده را نافع بود و طبیعت سخت دارد و اشتها
طعام باز دید کند سویق الخرنوب والغبیرا طبیعت ببندد سیسنبر بپارسی
سنبل گویند و نمام نیز خوانند و نمام الملک و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم
و وی حشیشیت میان نعناع و بادرنبویه و بوی نیز دارد و این مولف گوید وی
حشیشیت میان نعناع و بودنه و آن چنان است که بودنه در کرزه می نشانند
سیسنبر می شود و باز چون سیسنبر در بستان می کنند نعناع می شود و تخم وی نیز
مسخن بود و مدر و لطیف و محلل باشند فواق و مغص را نافع بود و تخم وی چون بکوبند با منه
با شراب تقطیر البول و سنگ گرده و مثانه را سود دهد و مغص و فواق را ساکن کند
و ورق وی چون بر سر و پیشانی ضماد کنند درد سر را سودمند بود و بر گزندگی زنبور

۱۱۲
ضماد کردن سود دهد و چون با شراب بیاشامند قی و غثیان ساکن کند باقی منفعتها
در باب نون گفته شد و بدل وی در تحلیل و تلطیف بادروج بود سیاب
بلغه وادی القری خلال است و گویند بلح است سیسارون صاحب منهاج
آورده است که رازی نیز در حاوی که چنین گفته است که سیسارون حب سوسنبر بری
است و در وی مرارتی و قبضی بود طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و دارو
تحلیلی بود و طبیخ بیخ وی معده را سود دهد و بول براند و صاحب جامع گوید که از
سخن دیسقوریدوس و جالینوس روشن می شود که سیسارون فلقاس است و
همچنانکه روشن نیست که چیست و جای بحث است سیبان صاحب منهاج
گوید حب الفقد است و گفته شد سیا صبا است و گفته شد سیبیا ماهی‌ای
معروف در ناحیه بیت المقدس و خزفی که در اندرون وی بود و آنرا لسان البحر خوانند
و در بعضی ساحل مغرب به قناطه خوانند و چون بپزند و حوصله وی بخورند دشوار هضم
شود و شکم براند و چون بسوزانند و سحق کنند بهق و کلف و نمش و جرب زایل کند و دندان
جلا دهد و لعابی سیاه که از وی بیرون آید موی بر داء الثعلب برویاند و مانند مداد
سیاه بود و اگر کتابت کنند بدان توانند کرد سیف الغراب نوعی از سوسن است
و آنرا دلبوث خوانند و گفته شد سیسنبرون حرف الماء است و گفته شد
سیکران بعضی بنج است و گفته شد سیکران الحوت ماهی زهره است و گفته شود
سپید جرجیر الماء است و کرفس الماء و قره العین و نهق نیز گویند و وی از آبهای ایستاده
بود و عطریتی از وی بود و مسخن و محلل بود حیض و بول براند و سنگ گرده را نافع بود
و براند خواه چون پخته بود و خواه خام و قسطاریا را نافع بود و مولف گوید که در آبهای
روان نیز می باشد و باقی از منفعتهای آن در باب قاف در قره العین گفته شده
سیال یاسمین است و گفته شد ان شاء الله تعالی وحده لا شریک له

باب الشین شاهلیج

نوعی از اجاص است و بپارسی آلو گرده گویند و آنرا اجاص ابیض و اصفر خوانند
و شاهلوک گویند و اسحق بن سلیمان گوید بهترین وی آن بود که زرد و بغایت رسیده
باشد و اسهال وی کمتر از نوع سیاه بود و سبب غلظ و قلت رطوبت و آنچه نارسیده بود بد باشد
و اجاص خشک کرده اشتهاء طعام ببرد و خوردن وی را نافع بود نه بیران و اگر بخورند در حال
باید که مصطکی و کندر استعمال کنند تا از معده بگذراند که آن بر معده انده شود و اسحق
بن عمران گوید چون ترش بود سرد و خشک بود و گرم مزاج را موافق بود و قطع قی کند و ساکن
گرداند و تشنگی ببرد و اختیار وی آن بود که صادق الحموضه بود و آنچه پخته بود تقطیع وی از

انواع پسته نافع بود همچنانکه که در انواع ان مضراست واب وی حیض براند وطبیخ
خشک وی چون با قدری قند بیاشامند نافع بود جهت تبهای صفراوی وشکم براند نافع بود
شاهنجیر نوعی از انجیر است ونیکوترین انجیر است بپارسی انجیر وزیری گویند
ودر تاء در صفت بین گذشت **شاهترج** وشقوبرسوس که ان را قفیص خوانده است
وجالینوس وی را قالیوس است وان را بیونانی قالیوس خوانند ومعنی ان دخالی
بود وحنین در کتاب خود ان را بسقیما خوانده است ووی کمون بری بود وی را
کزبرة الحمام خوانند وبقلة الملک گویند بشیرازی شاتره گویند ونیکوترین وی آن
بود که سبز وتازه بود وبطعم تلخ بود وورق ان نیکوتر از قضبان ان بود وطبیعت
ان معتدل بود در حرارت وخشک بود در دوم وگویند سرد وخشک است در سیوم وگو
سرد وخشک است در سیوم وگویند سرد است در اول خون را صافی کند وچون بیاشامند
جرب وحکه را بغایت سود دهد وبن دندان سخت کند ومقوی معده بود ودافع
ان ومنده جگر بگشاید وبول براند ومره محرقه وطبع نرم دارد وچون آب تر وی
بجان خام بیاشامند خلطهای سوخته وجرب وحکه که سبب ان از خون عفن
وصفرای سوخته وبلغم عفن بود همه را نافع بود واین خاصیت در آب تر وی بود وشربتی
از ده درم تا نیم رطل بغدادی بود با قندی آنکه بجوشانند وشربتی از خشک وی از طبیخ از
چهار تا ده درم واز جرم وی گویند وپخته تنها از سه درم تا هفت بود ومضر وی [illegible] بود
از وی در فعل واگر بعد از آن هلیله زرد اضافه کنند شاید واگر بسرکه بپرورند
وبخورند قی را ساکن کند وغثیان را زایل کند که سبب ان بلغم بود ومعده را وامعا را
از فضول تحبس پاک کند وشریف که اگر حیض وی در آب جو بیاشامند بعد از ان به
وریش بعان بشویند سبش بنشیند وزایل کند وچون بعصاره وی حنا بسرشند ودر
حلم در اعضا بمالند جرب وحکه زایل کند وچون با طبیخ وی مضمضه کنند بن دندان را
سخت کند وحرارت دهان وزبان زایل کند وچون آب تازه وی با تمر هندی بمالند
بیاشامند حکه وجرب زایل کند وسدت معده بدید وسده جگر بگشاید وزاری که
بعل [illegible] از جرب وحیات کهنه تم وزن ان سه مثقال وچهار دانگ وزن ان هلیله
زرد بود وگویند مضرست سپرز ومصلح وی هلیله زرد بود **شاهبلوط** قسطل خوا
وان شیرین تر از بلوط بود [illegible] وخشکی وی کمتر بود ونیکوترین ان بود که تازه
وتر بود وطبیعت ان معتدل بود در گرمی وسردی وخشک بود در اول وگویند
در دوم وگویند در وی اندکی حرارت بود وگویند گرمست در اول وگویند سرد است
در دوم غذا بیشتر از حبوب دهد ودر وی جلای بود وسموم را نافع بود [illegible] واسهال

که از رطوبات معده بود سود دهد ومثانه را نیکو بود وپاک گرداند از اخلاط بد
وروی را سرخ بود وچون بجوشانند در آب تلخی ان کمتر شود وطعم ان لذیذتر شود
وابو جریح گوید فربهی آورد وگویند مجربست در شهوت اما بطئ الهضم بود ونفخ آورد
ادویه را وحرکت را نافع بود ومصلح وی قند بود وگویند بدل وی بلوط بود وگویند
خرنوب **شاه صینی** گویند عصاره گیاهی است صینی وگویند تحقیق [illegible] سحق
میکنند وبسرکه بسرشند ولعوق می سازند طبیعت وی سرد بود صداع گرم [illegible]
گرم را سود دارد طلا کردن **شاهسفرم** حبق گیاهی است ونیکوترین ان سپید
بود وان را اسپرغم گیاهی خوانند وریحان خوانند طبیعت ان گرم بود در اول وخشک
بود در دوم وگویند سرد است محلل فضلات دماغ بود چون آب وی با سپید دبروی
ریزند وببویند مخمور را [illegible] نافع بود ودر ورق وی قبضی لطیف بود ونفعه
دماغ بگشاید ودماغ سپید را از بخار ممتلی گرداند وقلاع را بغایت سود دهد
ومقوی امعا بود وسینه وشش را از بلغم لزج پاک گرداند وبزر ان الفیل طلا کردن
نافع بود وچون با آب سپید بر کشند وببویند خواب آورد وگویند مصلح وی نیلوفر
بود وبا سرحرمه که سودمند بود جهت حرارة وسوختگی وصداع وخواب آورد نافع
شادنج بپارسی شادنه گویند وبعضی حجر الدم خوانند وان انواع است عدسی
وجاورسی وهندی نیکوترین ان عدسی بود دیگر جاورسی که ان را حشی [illegible] خوانند
بعد از ان هندی وعدسی باید که از عدس پهن تر بود وبغایت سرخ بود وچنانکه
بسیاهی مایل بود مانند کل بجبی وچون بشکنند اندرون ان سرخ بود ونرم وسنگین
باشند وانچه کوچکتر بود وگرد بود وچون در آب بمالند سرخی وی زایل شود وسفید گردد
وصلب بود مانند سنگ ان نوع بد بود وان را شادنه عبلی خوانند وشادنه حبشی سنگی
سرخ است ونقطها بر ان وشادنه هندی حجری صلب است یک رنگ وشادنه چون
شسته باشند گرمست در اول وخشک است در دوم وانچه شسته بود سرد است
در اول ارجه دوم وشستن وی چنان کنند که بستانند شادنه حرب وبکوبند بغایت
سحق کنند وبا آب در کاسه چینی کنند وآب اسپید وی بریزند در کاسه دیگر وانچه با آب
روانه شده باشند نگاه دارد ودیگر بار آب سحق کنند وچندان تکرر کنند که انچه شادنه
بود با آب روانه شود وریگ بماند بعد از ان ابها بنهد تا شادنه در بن ان بنشیند
اب از وی بریزد وشادنه را خشک گرداند ودر وی قبضی سخت بود وچون برکوبت
زیاده افشانند بگدازانند ودر [illegible] چشم را بغایت سود دهد خاصه چون با سفیده تخم مرغ بود
ودهد خشونت اجفان وورم گرم ان بغایت نافع بود هم با سفیده تخم مرغ یا بایی که جلبه از وی

بخته باشند و چون با شیر زنان خلط کنند در چشم و اسک که روانه بود و سوزش آن سود دهد چون طلا کنند و چون با خمیر ما شا منند عسر البول و سیلان طمث و خروج منی را نافع بود و منع گوشت زیاده بکند در ریشها و خون را قطع کند و بیند و صحت چشم نگاه دارد و چون با اسفاناخ بن ساشامند نفث دم را نافع بود و چون سازند و با اقاقیا بیامیزند و در چشم کشند ریگهای چشم و جرب انرا نافع بود و وی مضر بود بمعده و احشا و مصلح وی عصاره کزبره سبز بود و بدل آن سیم وزن آن روی سوخته بود و چهار دانگ توتیا و شابور که بدل وی بجهه مغناطیس است و گویند چون مغناطیس نبود بدل شادنج بود در عمل **شاهبانک و شاهبانج** و شاهبانک نیز گویند و شاهبانک و شاهبانج هم گویند و آن سفیح الکلاب است بعربی قسوة الکلاب گویند و صاحب جامع گوید بر نوف است و همو گوید شیخ ابراهیم کوچک است و هواز قول غافقی گوید نوعی از قیصوم است و از قول صاحب حاوی که حب شبرم بری است مؤلف گوید این جمله را خلاف است آنچه محقق است سفیح الکلاب شیرازی ازانس سک خوانند و گرم و خشک است در دوم صرع را سود دهد و قطع آب دفن از دهان بکند خاصه از دهان کودکان و محلل ریاح شکم ایشان بود و رحمها و قایم مقام مرزنجوش بود

شاطل و شامل نیز خوانند و آن دوائی هندی است مانند گیاه خشک و گویند عروق خشن برگ مانند سفایح و بقولها مانند قلاقی بود و مولف گوید که قول اول صحیح است که ازها مانند گیاه خشک بود و از هندوستان و ترکستان نیز آرند شیرازی اوراخ روشنک خوانند یعنی که طبیعت وی گرم و خشک است در آخر درجه سیوم مسهل کیموسات غلیظ بود و فالج و لقوه و دار الصرع و ارتعاش و تشنج مفاصل و علتهای دماغ که از رطوبت غلیظ بود را نافع بود و گویند مسهل کیموسات محرقه بود و شربتی از وی نیم درم بود باوزن آن نبات که با آب گرم بیاشامند **شاب رومی** فلفل سفید است و گفته شد **شادانق** شاهدانج است و شهدانج گویند و گفته شد **شبرم** نباتیست که در بستانها روید و کنار جویها و صحراها و مؤلف گوید که شیرازی وی را گاو منطوسک گویند و گاو منطوسک نیز گویند بدان سبب که اگر گاو وی را بخورد بمیرد و گوسفند هرچند که بخورد هیچ مضرت بوی نرسد و بهترین وی سبک بود که لون ساق آن بسرخی مایل بود و بدترین انواع آن پارسی بود و صاحب منهاج گوید گرم است در اول درجه دوم و خشک است در آخر سیوم و حبیش بن الحسن گوید گرم است در درجه سیوم و خشک در آخر دوم و وی از جمله مسهلات بود و لیکن وی گرم و خشک بود در چهارم و صاحب منهاج گوید لبن وی قلع دندان میکند باید که شبرم المصلح ناکرده مستعمل نکنند و اصلاح وی

چنان کنند که بستانند شیر تازه و شبرم ناکوفته بجنبانند در آن خوب بیامیزند یکشبانروز و زیاده رها کنند و در آن یکشبانروز دو نوبت یا سه نوبت شیر تازه کنند که مصلح وی بود و بعد از آن در سایه خشک کنند و قدری ناکوفته بیامیزند با دواهای مسهل که ملایم وی بود مانند افتیمون و رازیانه و کمون کرمانی و تربد و هلیله پس اگر در این ادویها در بعضی قبض بود و درستی کند خلاف حد شبرم بود از بهر آنکه درین ادویها جهات صالح است در دفع طبایع و ابدان خلاف آنکه در شبرم است از بهر آنکه ملطف اند و حده وی را زایل کنند و اگر در معالجه قولنج که سبب آن ریاح غلیظ بود و بلغم مستعمل کنند خلط کنند با مقل و سکبینج و اشق [illegible] حب سازند و اگر در معالجه اورام و سده و آب زرد و بلغم و سودا مستعمل کنند چون از شیر بیرون آورند و خشک کنند در آب کاسنی و آب رازیانه و آب عنب الثعلب صافی کرده خیسانند سه شبانروز بعد از آن خشک کنند و قرص سازند با اندکی نمک هندی و صبر و تربد و هلیله بعد از آن دوایی نیکو بود و لیکن وی نشاید که [illegible] البته که هیچ نیکی از وی نبود و کشنده بود و مقدار شربتی از اصلاح کرده وی یا دو کف گشته از دانگی تا دو دانگ بود بحسب قوه و صاحب جامع که تا چهار دانگ بحسب قوت و صاحب منهاج که شربتی از وی دانگی بود فی الجمله مضر بود و خاصه مزاجهای گرم و مضر بود بمعده و جگر و باه و منی و عروق سفل منتفخ گرداند و لیکن وی دو درم کشنده بود و معالجه مسکه و روغن گاو کنند و مؤلف گه اگر لبن وی بر قوبا نهند و خشک طلا کنند البته زایل کند و بکرات امتحان کرده و لیکن مجموع مسهلات این خاصیت دارد و بدل وی مازریون است **شبث** شیرازی شود گویند بهترین آن سبز تازه بود که گل وی شکفته باشد سخونت وی میان درجه دوم تا سیوم بود و جفاف وی میان اول و دوم بود و اسحق گه گرم و خشک بود در دوم و وی منضج اخلاط سرد بود و مسکن اوجاع و چون تر بود حرارت وی کمتر بود و رطوبتی در وی بود انضاج وی بیشتر بود و چون خشک بود تحلیل وی زیاده بود و شبث منضج ورمها بود و اگر در زیت بپزند آن روغن محلل و مسکن وجع بود و منضج ورمی که نضج نیابد و خواب آورد و چون شبث بسوزانند گرم و خشک بود در سیوم و خاکستر آن ریشها که حادث شود در سفل و دیگر ریشهای کهن چون بر آن افشانند نیکو بود و اگر بر بواسیر که رسته باشد ضماد کنند سود دهد و مقدار ماخوذ از وی پنج درم بود و بلغم لزج که در معده بود و در سینه و گشش را نافع بود و فواق امتلائی و مغص را نافع بود و شیر براند و عصاره وی در گوش سود دارد وی را سود دهد در رطوبتی که در وی بود و خشک گرداند و طبیخ وی با عسل بلغم مصفا را پاک گرداند و چون سحق کنند و با عسل بپزند تا منعقد شود و بر مقعد بمالند شکم آسان براند و طبیخ

وی ادرار بشت وباد را نافع بود لیکن منجم سر بود و محروری را موافق بود اکر بجته
بود وبخورند بعد از ان سکنجبین ساده بیاشامند اکر محروری بود وطبیخ جلاوی در زد
کرده ومثانه چون از سده بود و بارهای غلیظ نافع بود و سنک مثانه بریزاند و اوسان
خوردن وی مضعف چشم بود ومضر بود بمعده و کرده ومثانه ومصلح وی لیمو بود
وکویند مصلح وی عسل بود و صاحب تقویم کوید مصلح وی دارصینی بود یا قرنفل و
بدل وی تخم وی بود **شب** انواعست و انرا زاج تبور خوانند از کوه فرحلد
ونفسرد ماسیح الجه ار کوههای یمن خرد ولدن وی سپید بود که بزردی مایل بود و قابض
بود مزه وی حموضه بود نیکوترین انواع شب بود و انواع ان یمانی مشهور بود
و دیسقوریدوس که انواع شب بسیار است اما انچه مستعمل است در معالجه طبی سه
نوعست مشقق و رطب و مدحرج مشقق یمانی بود وطبیعت وی خشک بود در دوم
وسرد بود وکویند کرم وخشک بود در سیوم و کویند کرمی وی در دوم بود چون
با ارد وی سپید کم بود نافع بود جهت نزف دم از هر موضعی که بود و چون با سرکه و عسل
مضمضه کنند دندانی که متحرک بود محکم کرداند و چون با عسل بیامیزند قلاع را زایل کند
و اکر با عصی الراعی بیامیزند بهق را سود دهد و سیلان ماده که از کوش اید نافع بود
و چون با ورق انکور یا با بار العسل جرب ریش سده را موافق بود و چون با اب بیامیزند
جهت حکه و بثور مایخ و داخس و شقاق که از سرما بود سود دهد و چون یک جزو از
وی با یک جزو نمک بیامیزند سود منع جهه ریشهای بد که منتشر شده باشد در اعضا و
چون با اب رفت بسر بمالند سبوسه زایل کند و چون با اب بمالند شپش کشند و سوختکی
اتش را سود دهد و بثورهای بلغمی لطوخ کردن نافع بود و در شب بعلها البیدن کند
بغل زایل کند و چون اندکی از وی به پشم پاره بفم رحم نهند پیش از جماع نیکو بود جهة قطع حمل
و منع الحبل و بچه بیرون آورد و جهه ورم لثه ولهاه و بیماری فم و وجع اذنین و وجع
قبلها و ابیین نغابت نافع بود و رازی کوید در خواص وی که چون در آب تیره اندازند
براق و صافی کند و اندک زمانی زود و کویند که چون شب در شب جانخواب کسی نهند
در خواب بانک و فریاد کند نکند و خوردن وی مضر بود با کبدی که کشنده بود
و سرفه سخت پیدا کند و باشد که بول الجامد و مداوای وی شیر تازه و قند و مسکه کنند و بدل
وی نمک ابیض بود و نمک سیاه بوزن ان **شب الاساکفه** و **شب العصفر** شب القلی علی
و دن قاف کفته شد **شبطباط** عصی الراعی است و کفته شد **شبوقه** خان تبرک
است و کفته شد **شبوط** نوعی از ماهی است و در دجله بغداد و فرات بسیار بود و زهره
وی ادرار و ماء چشم استعمال کنند و منفعت وی در باب سین در صفت سمک کفته شد

شباب درخت باهو دانه است و کفته شد **شجره حره** ازاد درخت
است و کفته شد **شجرة الله** اهل هندی است بپارسی دیودار خوانند و کویند صنوبر
هندی است و در دال کفته شد **شجرة البق** درداراست و کفته شد **شجره اکله**
شجرة الله است و کفته شد **شجرة الحیات** درخت پیرو است و کفته شود در سین
و این اسم بدان سبب نهاده اند که جایکاه مار است **شجره بارده** لبلاب است و کفته
شود **شجره مستم** زراوند طویل است و کفته شد **شجره موسی** علیق الکلب است
و کفته شد **شجره الکتیبه** لوف الکبیر است و کفته شد **شجره الخطاطیف** عروق
الصفر است و کفته شد **شجره الطحال** صریمة الجدی است و سناقی است که به بهار دربی
کنند دیکر ان بود تحیده شود و ان نوعی از ماش است و کفته شد **شجرة الصفادع**
کبیکج است و کفته شد **شجره الدم** شیح است و کفته شود **شجره ابرهیم** غافق کفته
بخیلست است و بعضی کویند شاهبانج است و صاحب فلاحه که درخت برم است
کان امغیلان است **شجرة الکف** اصابع الصفر است و کفته شد **شجرة البق** قبا
بری است و کفته شود **شجره ابی مالک** در دمشق صابون القاق خوانند و ان
نباتیست که در موضع نمناک روید و در میان نهرها و در چاه پاک کردن و بیخ ان مانند صابون
است و مولف که این نوع از کلیم شوی است وصفت کلیم شوی در باب الف در اصل
الوطیشا کفته شد و بیخ ان مسهل مره سودا بود و اسهالی برفق سود مند بود جهت مجموع
زحمتها حتی الجذام **شجرة الدب** درخت زعرور است و باقی اقوالها دیکر که کفته اند خلاف
شجره الدبق درخت سپستان است **شجرة التیس** طراعیون است و کفته شود
شجرة البراغیث طباق است و کفته شد **شجرة مریم** صاحب جامع اقوال مختلف
یکدیکر بسیار آورده است و محقق نکرده و صاحب منهاج محقق کفته که ان بخور مریم است
و ان سه نوع بود یک نوع برنجی دهد و دو نوع بری دهد و بیخ ان عرطیثا است و کفته
شد صفت ان در بخور مریم **شجرة الغار** دهمست است و طبیعت ان کرم وخشک بود
در سیوم و منفعت ان در غار کفته شود **شجعدر** صاحب منهاج کوید مرغی بود
کوچک بود و کوشت وی کرم وخشک بود و دشوار هضم شود بصلبی که دارد و
غذایی بد بود و خونی کرم و خشک از وی متولد شود و روغن بسیار مضرة وی کمتر
کند و صاحب جامع از قول رازی که کوشت وی تر بود و کیموس وی محمود بود و زود
هضم شود و قراطس روحانی که بدرستی که فاضلترین غذا اصحاب التحلیل بود و سا
وی را کر خوانند و از مرغان وحش او از بود **شحم** نیکوترین پیه ان بود که از حیوان
فربه مستعمل کیرند و طبیعت ان کرم و تر بود و مختلف بود بسبب حیوان که از وی حاصل

شود و رطوبت وی کمتر از سمین بود از بهر آنکه چون بگدازند زود تر از وی بسته شود
و گویند خشک است سودمند بود جهت خشونت حلق لیکن مرخی و مغثی و مدحرج بود و دفع
مضرت وی بلیمو و نمک و زنجبیل و رازیانه کنند شحم البط گرم تر از پیه مرغ بود و بغایت
لطیف بود چون بموم روغن سازند و بر روی بمالند روی پاک کند و جلا دهد
شحم الدجاج گرمی وی کمتر از پیه بط بود و پیه خروس میانه بود و پیه مرغ خشونت
زبان و درد رحم را نافع بود شحم الاوز داء الثعلب را سود دهد و شقاق لب و درد
نافع بود شحم الارض صاحب منهاج گفته قطن است و گفته شد و صاحب جامع گفته
خراطین است و مولف گوید خراطین را امعاء الارض خوانند و آن گفته شد شحم
الفیل گرم بود چون از خود بمالند گزندگان بگریزند شحم الایل بغایت گرم بود
شقاق را سود دهد و چون لطوخ کنند گزندگان بگریزند شحم الاسد گرمترین شحمها بود و
رطوبت وی کمتر بود و خشکی وی زیاده بود و بقوت تر بود جهت تحلیل اورام غلیظ صلب
شحم الحمار نافع بود جهت اثرهایی که در پوست بود و سوختگی آتش شحم الحمار الوحشی
با روغن قسط درد پشت را سود دهد که از باد بود شحم المعز قابض ترین شحمها بود
و شحم تیس تحلیل در وی زیاده بود و نافع بود جهت لذع معا و در پیش آن و شحم عنز بقوت تر بود
از شحم خنزیر از بهر آنکه زود بسته شود و حقنه کردن بدان شحم معا ... و جرب را نافع بود
و کسی که ذراریح خورده باشد بغایت نافع بود شحم الخنزیر نیکوترین آن بود که از
خنزیر جوان گیرند و رطوبت وی زیاده از مجموع شحمها بود و فعل وی نزدیک بزیت
بود لیکن بتلیین در نضج قوی زیاده بود که در زیت و گرمی آن کمتر از گرمی شحم بز و میش بود
نافع بود جهت ورمها و قرحهاء ساکن گرداند و نافع بود جهت گزندگی جانوران و مقدار ما
از وی تا پنج درم بود و اولی آن بود که عوض وی پیه بز کنند و قایم مقام وی بود در این
زخمها وی حرام بود و گویند بدل وی شحم کلب الما بود شحم البقر گرم تر و خشک تر از پیه میش
بود و سرد و معتدل بود میان پیه بز و بدل وی گویند پیه بط بود و شحم العجل گرمی
وی کمتر از شحم البقر بود شحم الدب لطیف بود داء الثعلب را سود دهد و شقاق
که از پیه بود نافع بود و جهت خلع و وثی و تعقد ... و برص سودمند بود و شریف که
پیه وی چون در پوست انار گرم کنند و با همچندان زیت بیامیزند بعد از آن برابر و طلا
کنند موی بسیار برویاند و چون با صبر بمالند زایل کند و اگر پیه وی ... کنند و بر مفاصل
مقعد طلا کنند سودمند بود و چون در آفتاب در عصب غلیظ بمالند ... نرم گرداند اعصاب
و بیانجند و اعصاب لطیف گرداند و در غایت تلیین بود و بدل وی شحم الکلب بود
و این زهره که چون بر داء الثعلب بمالند موی برویاند و چون در چشم کشند بعد از آنکه موی

زیاده بر کشیده باشند دیگر نروید و چون گداخته کنند و در گوش کنند که از اسعیه باشد
از تمه افها ایمن باشد و حرزی عظیم بود و بیا شحم السمک البحری تیزی چشم را زیاده کند
و نزول آب را سود دهد با عسل کشیدن شحم الافعی گرم و تر بود و اکثر اطبا
متفق اند برآنکه منع نزول آب میکند از چشم و علی بن عیسی گوید منع موی زیاده که در چشم
بود کند و صفت آنکه بکنند و بدان بمالند و اسحق گوید مقدار دانگی از وی با دو دانگ زهرها
گزندگیها را سود دهد و مضر بود و بدل و منع مضرت وی بعسل الغار میکنند شحم قاوندی
قاوند گویند و در قاف گفته شد شحم الثعلب درد گوش را ساکن کند
چون در روغن سوسن بگدازند و بر پنبه پاره در گوش نهند و درد دندان را سود دهد
و گویند چون بگدازند و بر نقرس بمالند زایل کند و اگر طلا کنند بر خارش با جمل و در گوشه
خانه را کنند تا عنکبوت بر وی جمع شود و براعث پارسی کیک خوانند شحم التمساح
جالینوس گوید پیه وی چون بر گزندگی وی نهند در ساعت درد زایل کند شحم الحنظل چون
از حنظل بیرون آورند بعد از ماه قوت وی ضعیف شود و منفعت وی در صفت حنظل گفته
شد شحم المرج خطمی بری است شد شخار و شخیره قلی است و گفته شد در قاف
شربت فراسیون است و گفته شد شری شجره حنظل است و در صفت حنظل گفته
شد شربین درخت قطران است و آن از جنس شجر صنوبر بود و ثمر وی مانند ثمر
صنوبر بود لیکن کوچکتر بود و وی خارناک بود و آن دو نوع است دراز و کوتاه و در
پوست وی تلخی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود نزدیک بدرجه سیوم و چون
ورق وی بسرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان را ساکن گرداند و ثمر وی سرفه را سود
بود و جگر را و تقطیر البول را نافع بود و مشیمه را بیرون آورد و بدل باید با فلفل استعمال
کردن و وی شکم ... و ثمر وی چون با شراب بیاشامند کسی را که ارنب بحری خورده
باشد سود دهد و چون با شحم ایل بیامیزند و بدان بدن را مسح کنند هیچ گزنده نزدیک وی نگردد
و ثمر وی معده را بد بود و ملداع بود و درد سر آورد و ... از ... با صلاح وی ...
لسان الحمل و جلاب کنند ششقاقل اشقاقل است و گفته شد ششبندان
فاششتین است و گفته شد ششتره فه است و گفته شد شطریه نوعی از
سعتر است و ورق آن دراز بود و بستانی بود و تر زبان انزامرزه خوانند و در صفت
سعتر منفعت آن گفته شود شعور الصقالبه زعفران است و گفته شد شعر الجن و شعر الحیات
و شعر الارض و شعر الجبار و شعر الغول و لحیه الحمار و ساق الاسود و سانقه و ضفایر
الجن و شعر الخنازیر و گزنه البیر ان جمله اسم برسیاوشان است و گرمانیان ویرا گور سر
خوانند و زنان شیراز ویرا گیس بری خوانند شعاریعتا صعتر است و گفته شد شعر زوی

خندروس است وگفته شد **شعیر** نوعی ازوی بی پوست بود وانرا سلت خوانند
بپارسی جو برهنه گویند وفعل وی نزدیکست بفعل جو با پوست ونیکوترین جوان بود
که دانه وی سفید وبزرگ دانه وفربه بود وطبیعت وی سرد وخشک بود در اول وگویند
در دوم وخشکی وی بیشتر ازباقلا معتدل بود واندک حرارتی امادر همه خصلتها مانند وی
بود وچون ازپوست استعمال کنند وچون سخت خورند مثل ضماد ازباقلا بود ودروی
تحلیل وجلا بود وغذای وی کمتر ازغذای گندم بود وبکلف گرم کرده طلا کنند
سود دهد وبرجرب ریش شده باسرکه گرم کرده طلا کنند نافع بود وباسرکه وبه نقرس
گرم طلا کردن خوب بود ومنع سیلان فضول ازمفاصل بکند واردوی با پوست خشخاش
با اکلیل الملک ضماد کردن برذات الجنب نافع بود وباانجیر چون بپزند بهمان بلغمی رانافع
بود وچون مضمضه کنند بابش گرم کنند وبرجعی که ازحرارت بود ضماد کنند ساکن گرداند
واگر بورمهای گرم همین عمل کنند بگداراند ووی بادانجیر بود ومغص آرد وازبهر آن
وبا انجیر شاید وگویند مضر بود بمثانه ومصلح وی انیسون است وارد جو چون با انجیر بپزند
وبر ورم بلغمی و ورمهای گرم نهند بگداراند وچون با راتینج وروغن زیت وکمون کبوتر بیامیزند
وبر ورمهای صلب نهند نفع دهد وچون بارفت تر وموم وبول کودکان که محتلم نشده باشند
وزیت بیامیزند وبرخنازیر نهند نفع دهد وچون با عصاره سرخس بشنند مانند کاه گل ورور
وآب روباه بریک ضماد کنند برچشم ورم کرده ورگی که گرم بود ساکن گرداند وهمچنین
طلا کردن برهمه ورمهای گرم همچو حمره وحمره وبلغمونی وامثال آن وچون بسرکه بسرشند وبرشانه
طلا کنند ورد [illegible] گرم ساکن گرداند وهمچنین با [illegible] ادویه که موافق بود استعمال کنند قلاع
را زایل کند **شعر** جالینوس گوید اگر بسوزانند در قوت مانند پشم سوخته بود یعنی گرم
وخشک بود در سیوم واگر موی آدمی تنگ کنند بسرکه وبرگزیدگی سگ دیوانه ضماد کنند در ساعت
اثر زایل کند وگویند سحق کرده بسرکه برگزند وضماد کنند بران واگر بزاب صرف وزیت
وبر جراحتهای سر نهند منع تورم آن بکند واگر بدان دخان کنند خناق رحم وسیلان آن سود
دهد وموی سوخته چون سحق کنند بسرکه وبرثبورها نهند زایل کند وچون سحق کنند باعسل وبر
قلاع که عارض شود در دهان کودکان بمالند بغایت کمال نافع بود وچون سحق کنند
باکندر وبرجراحتهایی که در سر پیدا شود افشانند نافع بود وخاصه بارتیة واگر سحق کنند
بعسل وبرجراحتها نهند زایل کند وچون سحق کنند موی سوخته باسرکه [illegible] وبرچشمی که جرب
وحکه سخت داشته باشد طلا کنند ساکن گرداند وچون باروغن گل بیامیزند ودر گوش چکانند
درد دندان ساکن گرداند واگر طلا کنند بر سوختگی اتش سودمند بود وابن زهر گوید اگر سیاه
موی طفل [illegible] را که صلب شده برکسی که نقرس داشته باشد تعویذ کرده نافع بود ودرد

ساکن گرداند واگر موی آدمی بخور کنند بچیزی زرد گرداند وآب [illegible] مفطر وی چون بر داء
الثعلب مالند موی بررویاند وصفت سوختن وی چنان بود که دیگی نو بر کنند از موی وطبق
بر ان نهند که سوراخی درمیان ان بود بعد ازان بر سر آتش نهند تا بسوزد **شعر**
الجبار شعر الجن است وگفته شد **شفلح** ثمر اللصف است وانرا قثاء الکبر
خوانند ودرانجا گفته شد **شقنین بری** مرغیست که ویرا یمام خوانند وبپارسی بوبنار
صاحب منهاج گفته بهترین وی کوچک بود وطبیعت وی گرم وخشک بود وخشکی وی بیشتر
بود ومفلوج را سودمند بود وبی خوابی آورد ومصلح وی سرکه وکشنیز بود ونشاید که اگر
از یکسال گذشته باشد خورند که بغایت مضر بود ولیکن آن بود که بعد ازکشتن یک
روز رها کنند بعد ازان بخورند ورازی گوید انرا ونهاتها نیکو بود وارسطو گوید خاصیتی
قوی دارد در قوت باسکه ودرین باب ازکلنگ بالغ تر بود وابن زهر گوید گوشت نام حفظ
را زیاده کند وذهن را تیز گرداند وقوت حواس بدهد **شقنین بحری** جانوریست دریایی
است بشکل خفاش ودو بال داشته باشد مانند بالهای خفاش وبلون هم مانند وی ودنب
وی مانند دنب موش بود ودربن ان خاری بود بعد از نیشی وبدان بگزد ودرد وی سخت
پیدا شود وازکرندگی وی مصاحب جامع که در مدینه مالقه از بلاد اندلس ویرا برق خوانند [illegible] که
اگر زنی با مردی بول کند درموضعی ودران موضع خاریایه بحری فرو برند انکس که بول کرده
باشد سوزشی تمام ودردی سخت پیدا شود تا دام که خاری ازانجا فرو برده باشند و
مهارسین [illegible] که چون بنهند ازشب جامخواب کسی که خفته باشد تا دام که آن نهاده باشد
بخواب نرود تا آن برنگیرد واگر دفن کنند درین درختی بار فرو نشود وخشک گردد و
اگر دفن کنند در خانه یعنی بقعه گرد دان قوم واگر بسوزند وسحق کنند وان خاکستر در دو
کس افشانند ازیکدیگر پراکنده شوند ودشمن یکدیگر شوند وبعضی انراحوت الشر
خوانند **شقایق النعمان** شعر خوانند وسپوان ارامونی گویند وبری بود وبستانی بود و
گل وی بزرگ بود وبپارسی لاله گویند ونوعی دیگر هست ازشقایق که انرا ازبیون
خوانند وگفته شد وطبیعت هر دو نوع صاحب منهاج گفته گرم وخشک بود در اول
ومیگویند گرمست در دوم وتر وعیسی بصری گفته گرم وخشک بود در دوم ووی محلل ومنضج
وجلاء وجذب از وی بود واگر گل شقایق با پوست جوز تر بسایند بغایت سیاه
گرداند وخضاب نیکو بود واگر ازشیشه کنند ودرشب وبالای وی یک مثقال روغن
سوخته نهند ودرسر گین تر چهل روز دفن کنند چون بیرون آورند در ساعت موی را
خضاب کند بغایت سیاه گرداند وعصاره وی سفیدی چشم زایل کند خاصه از چشم
کودکان وچون کحلها مرکب با وی مرکب کنند قوه چشم بدهد وشریف که چون آب [illegible] در چشم

کنند حدقه را سیاه گرداند و منع نزول آب را ابتدا کند و تیزی وی زیاده کند و قوت
وی بدهد و اگر یک رطل شقایق و نیم رطل پوست گردکان تر در شیشه کنند و دفن کنند در
سرگین گرم دو هفته و موی را بدان خضاب کنند سیاه گرداند و چون ظرفی آبگینه پر کنند
و در میان آن چهار درم روی سوخته بنهند و در بالای آن بحلون و سر آن بگیرند و در
سرگین دفن کنند سه هفته بعد از آن بیرون آورد آبی سیاه غلیظ باشد موی را بدین آب
کنند سیاه گرداند بغایت و اگر دست را بان وی رنگ کنند خضاب نیکو عجب بود
و ابن رضوان گفته تخم وی چند روز متواتر هر روز یک درم با آب بپر دیبا شاشند از مرض
شفا یابد باذن الله تعالی و گفته بکرات تجربه کرده و مجرب بوده و دیسقوریدوس گفته
چون همچنان بکوبند و با سیان بگیرند و بدان سعوط کنند سر را تنقیه کند و چون بخایند
قلع بلغم کنند و چون سر بند [illegible] و بر ورم گرم چشم ضماد کنند زایل کند و آثار وجه که در
وی بود پاک گرداند و ریشهای چرکن پاک گرداند و چون زن بخود برگیرد حیض براند
و چون ورق و قضبان وی با حشیش جو بپزند و بخورند شیر را براند و شقایق نافع بود
جهت منع جرب ریش شده و قوبا شقاقل اشقاقل است و سقاقل نیز گویند و
گفته شد منفعت بعضی از آن در باب الف و اینجا نیز گفته شد تمامی منفعت آن و تصور آن که
مربا وی قوی گرم بود و مسخن معده و جگر بود و منی را زیاده کند بسیار چون ادمان
آن کنند و ابن ماسویه گوید گرم و تر بود در اول و رطوبه وی بیشتر از حرارت بود و مهیج
جماع بود و باه را زیاده کند و سعوط آورد و خاصه مربا بعسل و جالینوس گوید گرم و
تر بود در سیوم شیر بیفزاید و قوت باه بدهد و حیض فرود آورد و مقوی اعضا باشد
بود و دیسقوریدوس گوید در ابتداء استسقا نافع بود و مقوی امعا بود و بدن
و منی بیفزاید و سعوط تمام آورد و فولس و اریباسیوس گویند مقوی صلب بود و
ذکر و منی بیفزاید و لذت زیاده کند و بچه فرود آورد و اختناق رحم را نافع بود و گزند
سگ دیوانه و گزندگی سباع و گزندگی جانوران که زهر ایشان سرد بود سودمند بود
مقدار ماخوذ از وی دو درم بود و شیخ الرئیس گوید ظن آنست که شجرة وی لطیف
بود و تطیب وی قوت در روح زیاده کند و رازی گوید بدل آن بهمن آن بود بدل آن
بود و گویند بدل وی دارصینی و تخم گزر بود و بسیار خوردن وی مضر بود به شش
و مصلح آن [illegible] بود که جلاب سازند شقیقه شقایق است
و گفته شد شقاق بعواسه و شقه گویند بپارسی چاکینه گویند شیرازی کاسه
نکنک گویند گرم بود و در وی زهومتی بود [illegible] محلل ریاح غلیظ بود که در امعا باشد
خوردن وی و وی دیم بود شقردیون اشقردیون خوانند و آن اسقوردیون است

و گفته شد منفعت بعضی در الف و تمامی اینجا گفته شود و آن ثوم بری بود و حافظ الاجساد
و حافظ الموتی خوانند و بغایت گرم بود و بول براند و چون تر بود بکوبند و چون خشک
بود بپزند بشراب و بیاشامند گزندگی جانوران و ادویه کشنده را نافع بود و سینه را
از کیموس غلیظ پاک کند و مقدار دو درم با ماء العسل بیاشامند ترحرامعا و حبس البول
و لذع معده را نافع بود و چون با حرف و عسل و رانج بیامیزند چون خشک بود و لعوق
کنند سرفه مزمن را نافع بود و چون با سرکه بیامیزند و بر موضع نقرس نهند درد ساکن کند
و اگر با آب ضماد کنند همچنین و چون زن بخود برگیرد حیض براند شکربیخ سکوبیخ
نیز گویند و آن چیک است و گفته شد شکاعی صاحب منهاج گوید حشیشیست
در قوت مانند بادآورد و سکوترین وی سبز بود و گویند زرد و طبیعت وی گرم و خشکست
در سیوم و گویند گرمست در اول و خشکست در دوم محلل لطیف بود و بغایت گویند
چون از سبب جا بخواب کودکان نهند سودمند بود و جهت رفتن دهان ایشان
و سر [illegible] طلا کردن و سعوط کردن و با شراب آشامیدن نافع بود و رطوبت معده
و باد که در رحم بود سود دهد و مقدار مستعمل دو درم بود و جالینوس گوید سودمند بود جهت
مره سودا و مقوی بدن بود و معده و امعا را پاک گرداند از فضلهای بد و جذام
را نافع بود و فولس گوید جذام و برص و بهق را نافع بود و چون با قسطین روی باشا منفعه
و سخن بود و صاحب تقویم گوید مقدار مستعمل از وی پنج درم بود و گویند مضر است
بشش و مصلح وی صمغ عربی بود و نافع بود جهت ورم ملازه و ورم مقعد و [illegible] قطع
سیلان رطوبت مزمن از رحم و خون رفتن از سینه و مجموع سیلان رطوبات از بدن ببندد
و شیخ الرئیس گوید سودمند بود جهت تبهای کهن خاصه صبیان را و مولف گوید شیرازی آن را
خارهک خوانند و وی نباتی کوهی بود و در زمینی که سنگستان بود باشد و جهت
ربع و تب [illegible] با جلاب خوردن بغایت نافع بود شکوشا اکشوث است و گفته شد
شک تراب الهالک خوانند اهل عراق و اهل مغرب رهج الفار گویند و بعضی سم
الفار خوانند شیرازی مرگ موش کانی خوانند و صاحب منهاج گوید دو نوع است
که از خراسان می آورند و گویند دو نوع است که در خراسان در معدن نقره حاصل
میشود و مولف گوید آنچه محقق است از طرف دریا می آورند از کولکوت و ملکوند
وی کانی است و اکسیریان وی را زرنیخ سفید خوانند و وی سم قاتل بود و معالجه کسی که
آن خورده باشد همچنان کند که معالجه کسی که زیبق مصعد خورده باشد و مشکل خلاص
یابد از مهالکه بغایت مهلکست و اگر در میان خمیر کنند یا در چیزی دیگر و در میان
خانه نهند با موش بخورد هر موش که آن بخورد بمیرد و هر موش که بوی آن موش مرده

بشنود بپرد چنانکه خانه از موش پاک گردد **شلجم** وسلجم نیز گویند وان لغت است بپارسی شلغم گویند بری بود وبستانی بود وطبیعت وی گرمست در دوم وترست در اول غذا بسیار دهد ومولد منی بود وسینه را نرم گرداند وباه را برانگیزد وبول براند ومسهل بود واشتها طعام بیاورد وچون بپزند که ببود وخردل مقشر معده بود واب وی حصر را سودمند بود وان رجیع است که بسیار رطوبت کنند ودر وی غلظ ونفخ بود ومحرک جماع بود وچون بخورند ما حاصل نفخ در خود یابند بعد از ان جوارشی بیارند کنند مفید **شل** اسحق بن عمران گوید سنگ در هندوستان ست فلفل هندی خوانند وان تری مدور بود مانند زردالو وحدت وی چند دخبل بود وطبیعت وی گرم بود در سیوم وتر بود در اول لطف کیموس غلیظ بود وصلابه اعصاب را نافع بود وشیخ الرئیس گفته طعم وی تلخ بود وتیز وقابض بود بادها را بشکند ودر وی تحلیل عجب بود وعصب را نافع بود وگوش الفسا وتنفس وبادوق که نافع بود در بادی که عارض شود در رحم زنان وبچه را نگاه دارد در رحم وچون با عسل ناشتا استعمال کنند معده را پاک گرداند وقوه امعا بدهد ونشف رطوبت بکند ومقدار مستعمل ازوی یک درم بود وگویند مضر بود بشش ومصلح وی عسل بود وصاحب تقویم گفته صداع اورد ومصلح ان جلنجبین شناه وشکر بود وصاحب منهاج سهو کرده است که از خوردن وی سیان عارض شود که از ربیق مفتول وحق بر طرف صاحب جامع است که او از سنگ با شل سهو کرده است **شمع** بپارسی موم خوانند ودسقوریدوس گفته نیکوترین وی سپید رنگ بود وخوشبوی که بوی عسل از وی آید وبی خلط بود وطبیعت وی معتدل بود وگویند گرم بود وملین وماده مرضهای سپرد وگرم بود ودر وی انضاجی اندک بود وملین اعصاب بود وخشکیها وخشونه سینه را نافع بود وطلا کردن وبا روغن بنفشه لعوق کردن ومنع شیر بستن در پستان زنان بکند چون ده حب هریک بمقدار جاورسی بیاشامند وهمین مقدار چون در حسابی از جاورس بارخ کنند وبخورند قرحه امعا را نافع بود وجذب سموم بکند ودر جراحتهای که از سگان زهردار بود طلا کردن نافع بود وبغایت مشرف که چون با روغن زنبق یا روغن سوسن بر روی طلا کنند از اصابی نیکو گرداند وکلف ببرد ومنضج دملها بود واستنشاق رایحه وی در زنان ونافع بود وخوردن وی شهوة طعام را ضعیف گرداند **شمشاد** در بحر شراست وصفت ان در دار الفار گفته شد **شمار** رازیانج است بنزدیک اهل مصر وشام وگفته شد **شمشار** مقل است وگفته شد **شمنیز** شونیز گویند وان قاتله صفار بود وگفته شد **شمام** دستنبویه است وگفته شد **شنجار** بپارسی شکار گویند وان ابو خلسا است وگفته شد در الف

والقلیا نیز گویند ورق وی چون بازنب باشامند شکم ببندد وورق وی بورق کاهو ماند اما خشن بود وان کاورس تلخ است واز کمهای سپید سیر روید خاصه در کندمها **شنبلیله** تودری است وگفته شد **شنبلید** صاحب جامع از قول تمیمی گوید شنبلید نقاح سورنجان است وصاحب منهاج گوید ورق سورنجان است وقول اول اصح است که ان نقاح سورنجان است ونیکوترین ان سپید تازه بود وطبیعت ان گرم وخشک بود ببوییدن وی صداع سرد را سود دهد وبادها وغلظ که در دماغ بود بشکند وسده دماغ وبینی بگشاید وچون اول بهاران باشد که هنوز آفتاب بجدی نرفته باشد بشکفد **شنج** نوعی از حلزون است بپارسی گجک خوانند ونیز از وی فصیک وان کوچک بود وبزرگ بود وصاحب جامع گوید سپید وبزرگ وبحیره بود ولون ظاهر ان زرد بود وباطن ان سپید عطاران شیراز انرا بوتیا اکبر خوانند وان نوع است ودر واو گفته شد وبهترین شنج ان نه سفید املس بود وچون بسوزانند در داروها وچشم مستعمل کنند وصفت سوختن وی چنان بود که شنج را در گل گیرند گلی که سرگین باوی سرشته ودر سوزی نهند که اتش ها تنها بود تا بسوزد وعلامت سوختن وی ان بود که سفید گشته باشد واگر سفید نشده باشد دیگر در گل گیرند ودر آتش برند یا در کوزه گواری کنند ودر گل گیرند ودر آتش برند تا تمام سوخته گردد وسفید شده وبعد از ان با اب سحق کنند ونشویند وخشک کنند ودیگر بار سحق کنند ومستعمل کنند وطبیعت ان سرد وخشک بود وگویند منفعت وی انست که سفیدی که در چشم بود زایل کند ونشف رطوبه از چشم بکند واب رفتن باز دارد وجلایی تمام بدهد واگر نسوخته در چشم کشند جلا زیاده بدهد واگر سوخته در چشم کشند نشف رطوبت بیشتر کند وتخفیف از وی زیاده بود واگر بعد از سوختن غسیل کرده باشند نشف بلیغ کند وسحق کردن وانرا جلا دهد ومسکن وجع باکرم بود ومقدار نیم درم اما مضر بود بشش ومصلح وی عسل بود وبلبلان ودع **شنقاد** شنجی راست وگفته شد **شنان** فراسیون است وگفته شد **شونیز** شنیز است وحبة السودا گویند بپارسی سیاه دانه نیز گویند نیکوترین ان فربه بود طبیعت ان گرم وخشک بود در سیوم قطع بلغم بکند وجلا بدهد ومحلل ریاح ونفخ بود ودر رهای بلغمی کهن شده وورمهای صلب چون بکوبند وبا سرکه ضماد کنند بگدازاند وچون با سرکه وچرب صنوبر بپزند وبدان مضمضه کنند درد دندانرا سود دهد وچون بکوبند وباب ترکنند تا جوشانیده وبر ناف ضماد کنند حب القرع بیرون آورد وکرم واگر باب ارمینه بسرشند وطلا کنند گرهها مجمع بیرون آورد وچون سحق کنند بریان کرده ودر صره بندند ودایم ببویند زکام سرد را نافع بود واگر سحق کنند با قدری روغن جبة الخضرا بیامیزند وسه قطره در گوش چکانند نافع بود جهة دوی وبادی وسده که در گوش

بود و اگر بریان کنند و بکوبند و در زیت خیسانند و از آن زیت سه قطره در بینی چکانند
یا چهار قطره زکام را که عطسه بسیار آید سودمند بود و اگر بسو رانند و با روغن سوسن
یا روغن حنا که موم در آن کداخته باشند بیامیزند و بر سر کل طلا کنند موی برویاند و در
وی چون سعوط کنند خام و لقوه را نافع بود و چون بکوبند و بیزند و هر روز مقدار دو
درم با آب کرم بیاشامند کرده را که سنگ دیوانه را سود دهد و چون سحق کنند و با سکنجبین
بیاشامند تب ربع را نافع بود و اگر بیاشامند سنگ کرده و مثانه بریزاند و اگر با
بهق و برص طلا کنند سودمند بود و چون با عسل و روغن کاو بنوشند سودمند بود
جهار درد رحم و درد کرده و دردی که نفسا را بود در زمان امساک خون نفاس کنند و درد
آن ساکن کند و چون سحق کنند با بول و بر ریشها بنهند و بدان دهان بمانند ریش را
پاک کرداند و موی برویاند و چون در کحلها کنند و در ابتداء نزول آب بکشند یا بدان
سعوط کنند منع آن بکند و قلع ثآلیل و خیلان و بهق و برص و جرب و ریش شود بکند و بر پیشانی
طلا کردن درد سر که از سپیدی بود سود دهد و سده مصفاه بکشاید و چون بکشند
در سرکه خیسانند و با بادام سحق کنند و بدان سعوط کنند درد سر کهن و لقوه را زایل کند
و اگر آدمان خوردن وی کنند چند روز بول و حیض براند و چون با نطرون لعل
بیاشامند عسر البول را نافع بود و چون مقدار دو درم از وی با آب بیاشامند کرم
و پیلها را سود دهد و چون در خانه دود کنند کزندگان بگریزند و بخاصیت تبهای بلغمی
و سوداوی را زایل کند و حب القرع را بکشد از بیرون طلا کردن و چون روغن وی سعوط
کنند سودمند بود و کزاز و مطعوتی و سپیدی بکند که اگر جمع شود از آن اختلاج
حادث شود و چون سحق کنند با خون امی یا خون پرستوک و طلا کنند بر سفیدی که
بر اعضاء ظاهر باشد لعل آن بکرداند و چون بریان کنند با شی آهسته و بکوبند و بکلاب
بسرشند و طلا کنند بر ریشی که در ساق پیدا شود و داء الفیل که پیش از آنکه ریش بسته شود باشند زایل
کند و بحال صحت آورد و چون ضماد کنند درد مفاصل را سود دهد و چون بخورند حیض
براند و بچه زنده و مرده بیرون آورد و مشیمه بیندازد و شریف که چون هفت دانه
از وی بکیر زنان بخیسانند یک ساعت و سعوط کنند در بینی کسی که یرقان داشته باشد و چشمهاش
زرد شده باشد بغایت نافع بود و زود بحال صحت آورد و زایل کند شده نفیخ سپید و
کویند مضر بود بکرده و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی صمغ زیتون و کویند بسیار خوردن
از وی کشنده بود و نوعی از وی هست که خناق و غثیان آورد و اولی آن بود که
قی کنند و شیر بیاشامند و مداوا از وی چون مداوای کسی کنند که کندش خورده باشد تا آخر
شواصرا نوعی از بکاسف است و آنرا مسک الجن خوانند و طبیعت آن گرم و [illegible] است

در حقنها نیز کنند سودمند بود و جهت عرق النسا و اوجاع مفاصل سرد از بهر آنکه مسهل اخلاط
غلیظ لزج بود. شوخط خرشه ارزن است. شو بلا بریجاسف است و کفته شد
شوع درخت بان است و صفت بان و حب البان کفته شد. شو شنیز حبة السودا است و
[illegible] نیز کویند و آن قاقله صغار است و کفته شد. شوکة الدراجین
شط الراعی است و بیونانی دیبسافوس کویند و کفته شد. شوکة الدمن عکوب است
و کفته شد. شوکة العلک اشخیص است و کفته شد. شوکة عربیه شکاعا است
و کفته شد. شوکة قبطیه قرظ است و کفته شد. شوکة شهبا [illegible] است
و کفته شد. شوکة منتنه حنین که طباق است و کفته شد و طباق خار
نیست که آنرا شوکه خوانند. شوکة بیضا بادآورد است و کفته شد. شوکة مصریه شوکه
قبطیه است و کفته شد. شوکران جقطوطه کویند و بیونانی قونیون و میقونیون
و باربقون و طفسیقون نیز کویند و آن طجا است و کویند تخم [illegible] رومی است و [illegible] س که
ساق آن مانند ساق رازیانه بود و ورق آن مانند ورق خیار زه و کل وی سپید بود
و تخم وی مانند انیسون رومی بود اما سفیدتر بود و روفس که ورق آن مانند ورق [illegible]
زردی بغایت بود و بیخ آن باریک بود و تخم آن مانند ناخواه بود و شکل نه بطعم و لعابی
داشته باشد و مولف که آن بیخ کوهی است بپارسی دورپس کویند و بهترین آن یزدی
که از ولایت یزد از تفت خیزد و آنرا دورپس تفتی خوانند و تخم آن شوکران است و طبع
آن سرد و خشک است در سیوم یا چهارم و کشنده بود و اگر عصاره وی بکیرند پیش از آنکه
از آنکه تخم وی خشک شود و در آفتاب بنهند تا منعقد کردد بسیار منفعت داشته باشد
در اطلیه و در شیافها جهت درد چشم استعمال کردن نافع بود و چون ضماد کنند بر جمره و نمله ساکن
کرداند و اگر نبات وی تخجان با ورق بکوبند و بر انثیین ضماد کنند نافع بود جهت کثرت احتلام
و چون ضماد کنند بر قضیب سستی در وی پیدا کند و چون بر پستان دختران بکر ضماد کنند رها
نکنند که بزرک کردد و اگر بر پستان شیردار ضماد کنند قطع شیر بکند و اگر بر زهار یا موضعی که
موی بود طلا کنند منع موی رستن بکند و اگر بر خصیه کودکان ضماد کنند رها نکنند که بزرک
شود و اگر کسی بخورد علامت وی آن بود که عقل از وی زایل شود و چشم وی تاریک کردد
و فواقی که هیچ ننشیند و فواق آورد و اعضای وی سرد شود و در آخر تشنج الاعصاب آورد
و خناق از آنکی که در قصبه شش و حنجره پیدا کردد به سبب [illegible] و مضرت وی شنبدیل [illegible]
بالجمله که بکشد و مداوای وی بعد از آن شراب صرف کنند و فلفل بس شیر خر یا افسنتین و
جندبیدستر و سداب با شراب و قردمانا و میعه و فلفل و تخم انجره با شراب و ورق غار و
انجدان و حلتیت با روغن و مداوا بنوعی نیز کنند و اگر از تخم وی اندکی در شراب کنند بغایت

سموم بود و بدل ان دو وزن ان بزر البنج بود **شوعار** زاج سفید است و گفته شد
شوذانیق سوذانیات است و گفته شد و غذا اندک دهد و کیموس وی کدر بود
شهدانج بزر القنب است و ان بری بود و بستانی بود و در قاف گفته شود
شیطرج عصا سنخانند بزبان بربری و بیونانی لسیذیون خانند بدان انواع است
بهترین ان صاحب منهاج که هندی بود با لجری و مولف که خدا انکه امتحان کرده شد
بهتر از پارسی نیست که در لحظ البدن زند را طلیه و هندی البدنی زند بس محقق شد که جنه وی
زیاده از هندی است و این نوع نیکوتر است بدو وجه یکی انکه بانه بود دوم انکه
بود و فی الجمله طبیعت ان گرم و خشکست در آخر درجه دوم و جالینوس که گرم بود در
درجه چهارم و شیخ الرئیس که بر بهق سفید و برص موجب نفع شد با سرکه طلا کردن نافع
نافع بود و چون بپاشانند در مفاصل را سود دهد و بر سبز طلا کردن بکدار اند و
ورق وی چون بیک بکوبند و با بیخ راسن بعرق النسا ضماد کنند و داء الکیم ساعتی باز کنند
نافع بود و بر سبز نهادن سودمند بود و سبب ریش شده البدن بغایت مفید بود
و چون از خود بیاورید در دندان ساکن کند و مولف که که از خواص وی آنست که اگر
کسی را درد دندان کند شیطرج در کف دست مخالف نهد و بر شیب روی نهد درد
دندان ساکن گرداند و این مجربست و جهه قوبا با سرکه کهن طلا کردن بغایت نافع بود
و مجرب و مقدار مستعمل از وی شربتی یک مثقال بود و گویند مضر است بشش و مصلح ان مصطکی
بود و بدل وی فوه و گویند بدل ان بیخ کبر است **شیح** بپارسی درمنه گویند بهترین ان
ارمنی بود و انرا درمنه ترکی خوانند و شیح جبلی را افیلون خوانند و طعم وی تلخ بود و طبیعت
وی گرم و خشک بود در سیوم و گویند گرم بود در دوم و خشک بود در اول محلل ریاح
بود و مقطع و در وی قبضی بود دون قبض الکسنتین و چون بسوزانند و خاکستر ان
با روغن بادام بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و منع اکله بکند و عسر النفس را سود
دهد و کرمها و حب القرع را بکشد و بول و حیض براند و جهه گزندگی عقرب و رتیلا و زهرها سودمند
بود و مقدار دو مثقال و چون بسوزانند و بر ریشی که کوتاه باشد یا بر موضع ریش که ترسد باشد
طلا کنند موی برویاند و وی مضر بود باعصاب و مصدع بود و معده را زیان دهد و مصلح وی
ترمس بود و گویند مصلح وی شراب ریباس بود یا شراب اترج و بدل ان در قاتلات دود بر
کابلی بود و در علتها دیگر عرارنی بدل وی کنند **شیلم** زوان است و بهترین وی آن
بود که اذکی و فربه بود و طبیعت وی گرم بود در سیوم و گویند در اول و گویند در دوم
و وی لطیف و محلل بود و جلا دهد و با گوگرد بر بهق طلا کردن سود دهد و تحلیل ورم حار کند
بود تا بزرگتان و با سرگین کبوتر بر وی نهند سوراخ کند و با گندم بر قوبا و ریشها ذرور کردن

نافع بود و بخور کردن بدان آبستنی را یاری دهد خاصه چون با سویق و مر و زعفران و کندر
بود و چون بکوبند و بسرشند و بر عضوی نهند که سلی یا جار باشد بیرون آورد و وی مسکر
و مسدر بود و بشیرازی شلمک خوانند و اگر در میان گندم بود ان نان بغایت سدر و
سکر آورد و بدل ان چند قولی بود و اگر در میان شراب حو بیابند و بیاشامند بغایت
سموم بود و مستی و خواب گران آورد و روغن وی جهه قوبا از روغن گندم نیکوتر
بود و چون برص غیر الدخول معتدل آورد و داری که بدل ان فوه است **شیرج**
دهن الحل است بپارسی روغن کنجد گویند و شیره گویند و طبیعت وی گرم و تر بود و سود
بود جهه شقاق و خشونت سود داری خوردن و طلا کردن و چون مورد در روی بیزند موی را
نگاه دارد و فوه دهد و خوردن وی با آب سیر زحکه دموی و بلغمی را زایل کند و ضیق
النفس را نافع بود و معدل طبیعت بود و سموم را نافع بود و خشونت حلق و سینه را سود
دهد و سبوس که طبقها زایل کند چون در طبخ کنند و در وی علفی بود و معده را بد بود و مرخی
وی بود و اگر خواهند که غلظ وی اندک شود مصلح وی ان بود که بریان کنند و بعضی گویند
که سود داری را هیچ نفع ندهد **شبیه البحوز** اشنا است و گفته شد **شیان** دم الاخوین
است و گفته شد **شیرزق** و شیرنج نیز گویند و صاحب جامع که سرگین خفاش است
و گویند بول او و صاحب منهاج که بول خفاش است و گفته اند شیر اوست و مولف که انچه
محقق است شیر خفاش است که هیچ مرغ شیر ندارد الا خفاش و شیر مرغ که مردمان بلفعاه
گویند شیرزق است و طبیعت ان گرم و خشکست بغایت گرم و منفعت وی آنست که
شبانه بر بیاند و ناخنه و سپیدی که در چشم بود چون در چشم کشند زایل کند **شیرابه** خشخاش
است و گفته شد **شینیزه** شونیز است و گفته شد **شیخ حبشی** فلفل سیاه است
و گفته شد و **شیخ البحر** حیوان دریاییست که سر و بینی وی مانند گوساله بود و گویند
روز شنبه از دریا بیرون آید **شیاف خوری** بعش ارمنی است و گفته شد
شیر آملج آملج چون در شیر خیسانند انرا شیر آملج خوانند و قبض وی کمتر از آملج بود و
نیکوتر ان بود که چند روز در شیر خیسانند طبیعت ان سرد و خشک بود در سیوم و گویند
گرم و تر بود و بلغم لزج را پاک کند و قوت شهوه بدهد و قطع قی بکند و آب رفتن از دهان
بازدارد و حرارت خون را بنشاند و مقدار مستعمل از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود
بمثانه و مصلح وی شیر تازه و عسل بود **شیدار** بپارسی زنجار خوانند **شیر نجشیر** بیخی است
زرد رنگ که از هندوستان می آورند و طبیعت ان گرم و خشک بود و مسهل مره سودا
بود و بلغم و خلطهای غلیظ سوخته بیرون آورد و بادها را فاسد و شربتی از وی دانگی تا نیم درم
بود **شیر خشک** بپارسی شیر خشت گویند و طبیعت وی گرم بود با اعتدال و فعل وی اقوی

بود از تنجین و مانند وی و بهترین وی آن بود که شفاف بود مانند صمغ والله اعلم ما حکم

باب الصاد صابون

گرم و خشک بود در چهارم و مقطع اعضا بود محکم و قولنج بگشاید و مسهل خلط خام بود و چون
شافه از وی بجود بگیرند و ورمها را نضج دهد و شریف که چون در میان حرقه صوف
نهند و خاز و قوبا را بدان بمالند محکم زایل کند و اگر با تنجدان تنک بیامیزند و در حمام بمالند
حکه و جرب ریش شود را نافع بود و اگر با تنجدان خا بیامیزند و برزانو طلا کنند درد را
ساکن کند و اگر بر بهش طلا کنند زود زایل کند مجربست و چون بجوشانند با روغن گل
و بر ریش کودکان طلا کنند بیانی چند نوبت خشک گرداند و زایل کند و چون طلا
کنند بر ریشها شهدیه و هفت روز رها کنند بعد از آن بآب گرم بشویند هیچ ذو اهتر
از این شود و چون دو ورم از وی ها همچندان سلیقون که آن رنگ محقق است و همچندان
بوره ارمنیه و بر ریش خضاب کنند در حمام بعد از آنکه نشسته باشند پاک و
تم ساعه صبر کنند مو را سیاه کند و تغیری تمام پیدا کند و شریف که بغایت مجربست
و اگر سر را بدان بشویند در حمام شپش را بکشد و سر را پاک گرداند از سبوسه و گویند
اگر با ادویه بسرشند که جهت بهش و بهق مناسب بود فعل وی زیاده گردد و بهق و
بهش را زایل کند و چون با ورام بلغمی دشخوار نضج دهند تنها یا با ادویه که گشاید ورام
بود مانند حرف و سرگین کبوتر و اصل قثاء الحمار فعل وی قوی گرداند و گویند پیر را
چون بدان بشویند موی را جعد گرداند و بر سید جراحتها طلا کردن بگشاید و آب قی
اگر بخورند کشنده بود نزدیک بخوردن نمک و مداوا وی قی کنند بآب گرم و روغن
کنجد بعد از آن انگشت از مرغ بروغن بادام **صابون القاق** نیجه ای ملک است
و گفته شد **صابر** گویند قثاء الحمار است و گویند تحقیق نوعی از ... است
صاره لوف الصغیر است و گفته شد **صاجه** حزر است و گفته شد **صبار**
تمرهندی است و گفته شد **صبی** گویند عصاره سنا است و گویند سنا است
و گویند عصاره زرد رنگست طبیعت آن سرد است نقرس گرم را نافع بود **صبر**
سه نوعست اسقوطری و عربی و سمجانی بهترین او سقوطری بود و سقوطره جزیره ایست
نزدیک ساحل یمن و آن جزیره جای فرسنگست و اهل آن جزیره از ترسایان اند و ...
حکم و اصل ایشان از یونان است اسکندر ایشان را از زمین یونان بدان جزیره فرستاد
جهت ساختن صبر و زبان ایشان مجموع سیاه پوشند با حبس که اگر خصمی با کسی داشته باشند
اگر آن شخص حاضر بود و الا شکل وی در ضمیر خود دارد و قدحی بر آب پیش خود نهد و آغاز
سحر کنند تا آن زمان که نقطه خون در میان قدح پیدا شود بعد از آن قدح بر جگر و دل ...

کند و آن شخص در حال بمیرد و چون شکمش بشکافند جگر نبود در شکم وی شود ما بدین حد
مبالغه میکنند در ساحری ایشان و نیکوترین صبر سقوطری آن بود که لون آن مانند لون
جگر بود و بوی وی مانند مر بود و براق بود نزدیک بصمغ عربی و چون بر دست مالند
زود خرد شود و بلون مانند زعفران بود و از وی بوی روغن گوسفند آید و قطعها
سنگ ریزه در وی نبود و نوع عربی را عدنی خوانند و یمنی خوانند و وی میانه بود
و سمجانی بد بود و آن را صبر زردی خوانند و طبیعت صبر گرم و خشک بود در دوم و گویند
گرمی وی در اول بود و گویند در سیوم و جالینوس گوید خشکی وی در سیوم بود و گرمی
در اول جهه معده از همه دوایی سودمندتر بود و ریشهایی که مشکل نیک شود خاصه
در ذکر و دبر چون بآب بگدازند و طلا کنند و همچنین سودمند بود جهه ریشهایی
که در دهان و بینی و چشمها حادث شود و فی الجمله خاصیت وی آنست که منع ماده بکند
و اگر جمع شده باشد بگدازاند و مسخن معده بود و دماغ آن و بادها بشکند و مسهل صفرا
بود و رطوبه و بلغم از سر و مفاصل کند و سده جگر بگشاید با وجود آنکه مضر بود بجگر
و ریش چشم و جرب آن و درد و سوزش آن زایل کند و رطوبه آن خشک گرداند و سودمند
بود جهه نزول آب و سده معده و مجموع بدن از فضول که جمع شده باشد پاک گرداند
و عروق ما عصاب را از اوساخ پاک گرداند و ذهن صافی کند و حبیش بن الحسن گفته است
که صبر در سرما بسیار و گرما کم مستعمل کنند الا در زمان معتدل که اگر در سرما بسیار مستعمل
کند مضر بود بمقعده باشد که اسهال دموی آورد از بهر آنکه عروق مقعده
بود بس افواه آن بگشاید و خون روانه گردد و صبر عربی کرب و مغص آورد و قوت
وی در طبقات معده یک دو روز باقی بود و سقوطری چندان بود و چون ...
بخاری لطیف از وی متصاعد شده بسر و دماغ و فضول و بلغم که جمع شده باشد پاک گرداند
و بخاری که از معده متصاعد شده بسر قوت باصره بجهه بدان سبب که چون متصاعد
شود بسر از وی جوهری لطیف بعصب اجوف رسد و از فضول پاک گرداند و روشنایی
زیاده کند و بدین سبب است که صبر در ایارجات و معاجین میکنند و صبر چون شسته
باشد زیاده اسهال کند و چون منفعل کنند قوت دوایی بسیار نقصان کند و از طبیعت
دوایی بیرون رود و مصنف شستن وی صاحب جامع آورده است که بگیرند صبر
سقوطری یک رطل و سحق کنند و بمنخل صفیق ببیزند بعد از آن افسنتین ربع رطل و اذخر و
ایارج مصطکی و حب بلسان و دارصینی و سلیخه و عود بلسان و سنبل و اسارون از هر یک
سه درم این داروها در دو رطل آب شیرین بپزند تا بنیمه آید فرو گیرند و در دست بمالند و صافی
کنند و صبر کوفته و بیخته در هاون کنند و آن آب بدان ریزند و بشویند و در ظرفی کنند تا آب ...

آب انصبر صافی شده دیگر باز در هاون کنند و دوم بار بشویند تا ان زمان که هیچ باقی
نماند الا مانند خاک گردد بعد از ان آب از وی بریزند و صبر باقی ماند بس سه درم زعفران
بادی بیامیزند و بردارند و بوقت حاجت استعمال کنند و مقدار شربتی از وی یک نیم
یکدرم تا دو درم بود و صبر چون کهن شود سیاه گردد و شسته وی زود تر از تازه
ضعیف شود و گویند مسهل سودا بود و انچه معمول بود صاحب منهاج گه شربتی از
وی مغز ما بین نیم درم تا دو درم بود باب گرم مسهل بلغم و صفرا بود و اگر بادهٔ بود
شربتی از دو دانگ تا نیم درم بود و مضر بود بمعا مستعمل ان بکثیرا کنند و مضر بود بجگر و مقعده
و مصلح ان مصطکی و ورق گل سرخ و مقل بود و مضعودی گه شربتی از وی از یک مثقال
تا دو مثقال بود و نوع سمانی سیاه بد بود و صبر تنها مستعمل کردن نهایت مضر بود بمقعده
از بهر انکه خشکی وی در درجه سیوم است و مقعده عصبی است و مزاج وی سرد و خشک
بود چون بران بکدرد بشکافد و خشکی مضر بود بعصب و شریف که چون باب گشته با
سحق کنند و طلا کنند چند نوبت بر بواسیر که از مقعده رسته باشند منداز و گویند نیکو ترین
معالجه این زحمت بود و مجرب و باید که چون بینبارد روغن گل که در ظرفی اسرب تا ملتی
حل کرده باشند بالداریان و اگر در آب لسپان الحمل حل کنند و بر ریش بینی و گوش طلا
کنند زایل کند و چون بسرکه حل کنند و بر حمره و شری طلا کنند نافع بود و بدل صبر بوزن
ان حضض بود و در نفع معده بوزن ان افسنتین و گویند بوزن ان حضض و افسنتین
بود **صحناه** بپارسی ماهیابه گویند و طبیعت ان گرم و خشک بود در دوم و گویند
گرم بود در اول و خشک بود در دوم و انرا از ماهی سازند که انرا ماهی اشنه خوانند در
گرمسیر از و خلل بمرار وی حاصل شود و نشف رطوبه معده بکند و وجع ورک
بلغمی را نافع بود و مکند دهان که از فساد معده بود زایل کند و قطع بلغم کند و جرب و حکه
آورد و تشنگی و صداع و مصلح وی سکنجبین بود **صدف** بهترین ان سفید باشد که
در آتش سوخته بود و طبیعت ان خشک بود و صدف فیرونیس و صدف فرفوزا سوخته
شاید که استعمال کنند از بهر انکه نهایت صلب بود و چون بسوزانند قوت وی در
غایت لطیف بود و اولی ان بود که نهایت سحق کنند و این اهل علم است هرچه که جرم
وی بحجری بود بس چون تنها استعمال کنند نافع بود جهت جراحتهای خبیث از بهر انکه
مجفف بود و منع ... و چون با سرکه بسرشند و عسل ... نافع بود جهت جراحتهای متعفن
خبث و گوشت صدف بری چون سحق کنند و طلا کنند بدنها جسک کرداند بعده صدف
جذب سلی عظام کند و مسکن وجع نقرس و مفاصل بود و چون ضماد کنند و چون با سرکه سحق
کنند قطع رعاف کند و وی مسکن وجع معده بود و چون بر سر ضماد کنند و رها کنند بعات

نافع بود و چون زن بخور بکند حیض براند و گوشت وی سودمند بود جهت گزندگی سگ
دیوانه و مرق صدف کوچک شکم براند بدان بخور کردن اختناق رحم را نافع بود و مشیمه
بیرون آورد و صدف سوخته در تحلیل جلا دندان و در کحلها جهت ... استعمال کنند و در ریش
چشم را نافع بود و غلظ اجفان زایل کند و چون طلا کنند بر موضع موی زیاده که در چشم بود
بعد از ان که برکنده باشند دیگر نروید و سوختگی آتش را سود دهد و درد دل را نافع بود
و مقدار مستعمل از وی مثقالی بود و از آب وی سه درم و صدف سوخته بهق را زایل کند
و ریشها را پاک گرداند و اسحق که خوردن وی مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل
وی ودع **صدف البواسیر** نوعی از صدف است که در ساحل دریای قلزم بسیار باشد و در بحر
حجاز نیز باشد چون در شیب خود دود کنند بواسیر را سود دهد و بکشد و چون
بسوزانند و بعسل بسرشند قطع ثالیل کند و تنحر را سود دارد و شکل وی مانند حلزون
بزرگ بود الا وی طبقات داشته باشد و بوی وی کریه بود و لون وی فرفیری
بود که بسیاهی زند و در قلم مرکب معروف بود **صدا الحدید** زعفران الحدید است
وگفته شد **صمغه الجدی** انفحة الطحال است وگفته شد **صرو** شوکران است
وگفته شد **صرایه** حنظل است که زرد خواه شد **صرب** صمغ است وگفته شد
صربیا بادروج است وگفته شد **صرصر** زیر گویند و ان حیوانیست کوچک مانند
ملخ کوچک که شب آواز کند و بتازی ... خوانند و دیسقوریدس گه چون بریان
کنند و بخورند درد مثانه را سود دهد و جالینوس گه بعد از انکه خشک کنند کسی که قولنج
داشته باشد یک عدد با یک دانه فلفل بخورد و شیخ گه سه عدد از این حیوان بود یا پنج
عدد یا هفت عدد یا مثل وی فلفل در وقت هیجان درد و صعوبه ان و صاحب منهاج
گه چون در زیت بپزند و در گوش چکانند درد گوش ساکن کند **صرفان** اسرب را
صرفان گویند و نوعی از خرما سرخ فربه هست و انرا هم صرفان گویند و بپارسی ...
گویند و در ثمر گفته شد **صعتر** بتازی اوریشه گویند و بیونانی اوریغانس و ان
دو نوع است دراز ورق و گرد ورق و بری را ندع گویند و در قوه مانند حاشا بود
و دراز ورق اقوی بود از انکه گرد ورق و نیکو ترین ان کوچک ورق بری بود و طبیعت
ان گرم و خشک بود در سیوم ملطف و محلل بود و درد و رکین را نافع بود و درد
دندان که از سردی و باد بود و چون بخایند ساکن کند و طبیخ وی چون بآب
بیاشامند کرمها که در شکم بود ... و چون با میبختج بیاشامند دفع مضره شوکران
و افیون بکند و چون با سکنجبین بیاشامند دفع مضره بجیسن بکند و چون با خیارزه
بخورند نیکو بود جهت کوفتگی عضله و درد معده و جگر نهایت سودمند بود و اگر با روغن

ایرسا سعوط کند فضلها از بینی بیرون آورد و اگر با سرکه بیاشامند سطحی را نافع بود و حیض
و بول براند و اگر طبیخ وی بیاشامند شکم براند و فضول مراری بیرون آورد و اگر با عسل
لعق کنند ورم ملازه و شش گرم را نافع بود و خوردن وی عشا را بغایت نافع بود
و چون بپزند و آب وی بیاشامند کرم بکشد و حب القرع را بیرون آورد و کرمها طعام
بازدید کنند و بادها را تحلیل دهد و تاریکی چشم و شبکوری که از رطوبت حادث شود
زایل کند و مقدار شربت مثقال مستعمل بود و روغن وی سینه و شش را سودمند بود و اگر
با سویق در مرهمهای بلغمی ضماد کنند بگدازاند و خوردن وی هضم طعام بکند و معده و امعا
از بلغم غلیظ پاک کند و غذاهای غلیظ لطیف گرداند و سده معده و جگر را سود دهد
و سده بگشاید و چون قصب وی با عناب بپزند و آب آن بیاشامند خون غلیظ رقیق
گرداند و این خاصیت از وی معجوب است و اگر با انجیر خشک بخورند عرق برانگیزد و لون را
نیکو گرداند فقاح وی مسهل رطوبت سودا بود و بلغم و شربتی یک مثقال با نمک و سرکه بود
و صعتر قولنج و درد رحم و مثانه را نافع بود و چون با عسل و سرکه بپرورند و هر شب یک
مثقال بخورند و بران صبر کنند جهت دفع نزول آب بغایت مفید بود و از نزول آب
ایمن باشند و ذهن را نیکو گرداند و چون بیاشامند کزندگی عقرب را نافع بود و اگر
ضماد کنند بر موضع کزندگی همچنین نافع بود و صعتر نزدیک بقولی که مصعف چشم
بود منهد ضرران زایل کند و نوعی از صعتر بستانی هست که آن را میکارند آن ضعیف از
بری بود در قوت و فعل و در بربر بسیار کارند و آن را مرزه خوانند و صعتر مضر بود بارید
و مصلح وی سرکه انگوری بود **صغبین** سغبین نیز گویند و آن سکبینج است و گفته
شد **صفصاف** خلاف است و گفته شد **صنیفه** درخت ابهل است و آن عرعر
بود و گفته شد **صفاغون** مرغیست که آن را طغلو ولیس گویند و گفته شد
صقر مرغیست که گنجشک را صید کند و بپارسی باشه خوانند و بعربی تابینا و ابو
عکاشه نیز گویند گوشت وی گرم و خشک بود و چون بپزند و خشک کنند و سحق کنند و در
ورم ازوی بیاشامند با آب سپید و تا شش روز سرفه سپید و زرد را نافع بود و زهره
وی نافع بود جهت ابتدا نزول آب چون در چشم کشند و قوه باصره بدهد و سرگین وی
چون در کلف لند بعد زایل کند **صلون** خرنوب نبطی است و ثمر وی در مصر نجب
الکلی خوانند و آن را عودریس نیز گویند و صفت خرنوب گفته شد و در ینبوت نیز گفته شد
صلصل بپارسی عکه خوانند و آن عقعق است و گفته شد **صمغ** جالینوس گوید که جمیع
صمغها گرم و خشک بود لیکن بعضی از بعضی فاضلتر بود و صمغ شیرازی از دو گونه و بپارسی
زد خوانند **صمغ عربی** بهترین صمغها بود و نیکوتران بود که صافی بود و جب اندک آ...

باشد و سفید و شفاف بود و چون در آب نهند زود بگدازد و طبیعت آن معتدل بود
و گویند گرم بود و گویند سرد و خشک بود و در وی قبضی نبود و جفافی باعتدال و سرفه
گرم را نافع بود و آواز را صافی کند و قوت معده بدهد و اسهال صفراوی را نافع بود
و مقدار ما خورد ازوی دو مثقال بود و خشونت سینه و حلق و قصبه شش را نافع بود
و حقنه ادویه بشکند و اسحق گه مضر است بسفل و مصلح وی کثیرا بود و بدل آن صمغ بادام
و حب الآس و گویند مصلح آن شراب صندل و گلاب است **صمغ اللوز** بهترین صمغ
بادام آن بود که سفید باشد و از درخت جوان گیرند و طبیعت وی مایل بسردی بود و گو
گرم و تر بود و صمغ بادام شیرین درد حلق و سرفه و تب دق را نافع بود و ... آورد
و صمغ بادام تلخ قابض و مسکن بود و چون بیاشامند نفث دم را نافع بود و اگر با سرکه
بیامیزند و بر قوبا که بر ظاهر پوست پیدا گردد بمالند زایل گردد و چون با شراب ممزوج
کنند و بیاشامند سرفه کهن را نافع بود و سنگ گرده بریزاند و گویند صمغ بادام مضر بود
بسپرز و مصلح آن قند و خشخاش بود و بدل آن صمغ عربی و کثیرا **صمغ الاجاص** بهترین صمغ
آلو آن بود که از درخت کهن گیرند و در وی گرمی و خشکی بود و گویند گرم و تر بود و درد
شش و سینه را نافع بود و چون با شراب بیاشامند سنگ گرده و مثانه بریزاند و چون
با سرکه بیامیزند و بر قوبا کودکان بمالند زایل کند و جراحتها را باصلاح آورد و چون در چشم
کشند روشنایی زیاده کند و چون از پیه که حل کنند و بر تبرها مالند خارش و شری و حصف
طلا کنند سود مند بود و اسحق گه مضر بود بسپرز و مصلح وی قند بود **صمغ السماق** چون
در دندان گیرند درد ساکن کند و جراحتها را نافع بود و اگر در شیافات کنند روشنایی
چشم زیاده کند **صمغ المحروث** حلتیت است و گفته شد **صمغ الداینشا** نیکوترین
آن بود که صافی باشد و بسرخی مایل بود و در غایت حده و حرافه بود و تلخی تمام داشته باشد
و معلف که آن را شیرازی او وک خوانند و از حد و شبانکاره خیزد و در هیچ جای
دیگر نبود ملطف بود و جهت بادها غلیظ که در معده و امعا بود سود مند بود و بلغمی که در
معده بود لطیف گرداند و بگدازاند و در قوت مانند حلتیت بود و مولف گه جهت درد
دندان استعمال کردن مقدار شربت درم نافع بود و اگر سبب آن از نفخ بود **صمغ الپیناب**
گرم است در سیم و خشک است در دوم بادها را بشکند و ورمهای صلب بگدازاند و ریش
چشم را نافع بود و چون بران افشانند و خنازیر که در حلق و شب بعل بود بگدازاند چون
مقدار دانگی سعوط کنند و بدل آن دو وزن آن حلتیت است **صمغ الحنظل** سرد و تر بود
تشنگی ساکن گرداند و شکم ببندد نافع بود جهت صفراوی **صمغ اللوز الهندی** کثیرا است
و گفته شد **صمغ الطراثیث** اشق است و گفته شد در الف **صمغ العشاد** کثیرا است و گفته

شود صمغ السداب البري بافيسا است وگفته شد صمغ الكمثري گويند نيكوترين صمغ
امرود ان بود كه از درخت كهن گيرند وطبيعت ان گرم و تر بود در دوم شش و ريشها را ان
سودمند بود و مقدار مستعمل از وي دو مثقال بود وگويند مضر بود بسپرز و مصلح ان گل ارمني
بود صمغ البطم علك است بپارسي بناست گويند و شيرازيان كندر خوانند وطبيعت گرم
بود و محلل و ملطف بود و در خواص و منفعت نزديك مصطكي بود صمغ البيرو گرم و خشك
بود و در قوه مانند صمغ سداب و صمغ صنوبر بود و چون بدان سعوط كنند رطوبات دماغ
را پاك گرداند و چون بر ريشها بپراشند پاك كند و زايل كند و مجموع ريشهاء اعضا همين
سبيل صمغ الصنوبر راتينج است وگفته شد صمغ الدرشف كنگرزد خوانند و شيرازي كنگر
وان تراب القي بود و در كاف در كنگرزد گفته شد و منفعت ان صمغ الزيتون اصطرك
است وگفته شد و صمغ بسي ووي از ادويه قتاله بود و چون در چشم كشند سپيدي و تاريكي
چشم زايل كند و بول و حيض براند و بچه بيندازد و بدل ان عصاره طراثيث بود وگويند بدل
ان شونيز است صمغ البلاط صاحب جامع گويد كه بيوناني كيتو فلاحا نيز معني ان بپارسي
از سنگ ساخته وان چيزيست كه از رخام و سنگ مي سازند و صاحب منهاج گويد معدني
بود و مركب بود واجه مركب بود از صبر و مرخن سياوشان و علك و ارزوت و صمغ
عربي از هر يك جزوي اصل مرجان و لاجورد از هر يك نيم جزو كوفته و بيحته با صمغ بسرشند و بر
ديواري كه بگچ سفيد كرده باشند بزنند و رها كنند تا خشك گردد و هر چند كه كهن شود نيكوتر
گردد و وي مجفف بود جراحتها را نافع بود و منع خون و ورم بكند و ريشها را بصلاح آورد
صندل ابيض نيكوترين ان مقاصري بود زرد رنگ و طبيعت ان سرد بود در سيوم و خشك
بود در دوم و صاحب منهاج گويد كه سرد بود در آخر دوم و خشك بود در سيوم و در سپرگ
خفقان كه عارض شده از تبهاي حاده و مره صفرا و جگر گرم و محرور مزاج را با لعاب
نافع بود و ضعف معده را سود دهد و چون با آب طلا كنند و گلاب و اندكي كافور بسته
و بر پيشاني طلا كنند از درد سر كه از حرارت بود ساكن گرداند و چون در حمام با نوره از خود
مالند بوي ان زايل كند و چون با آب عنب الثعلب يا با آب حي العالم يا با آب برنج يا با آب
طحلب بسرشند و بر نقرس گرم طلا كنند سود دهد و بر ورم گرم همين سبيل و مقوي و مفرح
قلب بود و چون گلگونه كنند اندك حرارتي در وي پيدا شود بجايگاه از وا... و اگر خلط
كنند با ادويه جهت تقويه معده و جگر و سدهاي ان سود دهد و مضر بود به باه و مصلح وي جلاب
نبات است و بدل ان اشنه صندل احمر سرد و خشك است در دوم وگويند در سيوم
است وگويند سفيد سردتر از سرخ است ليكن سرخ خشكتر است از سفيد محلل اورام گرم بود و منع
ماده بكند و بر حمره طلا كردن نافع بود و درد سر را عظيم سود دهد و شريف كه چون سحق كنند

و با روغن زنبق بياميزند و بر اعضا بمالند تب از وي زايل شود و همچو كه صندل سرخ
بغايت سردتر از صندلها بود و بدل ان فوفل است صنوبر شيرازي كاج خوانند
وصفت جان در باب ج گفته شد اما باقي اجزاء وي گفته شود در نوبت ج صنوبر
صغار قبضي و قوي تمام بود سبح را نافع بود و چون بروي نهند مانند ضماد عظيم سودمند
بود و چون بياشامند سنگ بريزد و اگر دود كنند بر سوختگي آب گرم بغايت نافع بود و وي
معتدل بود در حرارت و گويند گرم است در دوم و خشكست در سيوم و گفته بود در اول و ورق
ان ... ان بود و جراحتها را نيكو گرداند و غرغره بطبيخ قشر صنوبر كردن بلغم را
جذب كند و بيرون آورد و دخان وي سودمند بود جهه كسي كه از رفته وي استرخايي بود
و بهر علتي و رحمي كه بود زايل كند و قشور و ورق وي چون بياشامند درد جگر و شش را نافع بود
و كرمي سنهست از درخت صنوبر وان بقعه ذرايع بود و قشور هر دو صنوبر چون
چون زنان در سبب خود دود كنند بچه و مشيمه بيرون آورد و ورق وي چون بكوبند و ضماد
كنند بر ورمهاي گرم درد ساكن گرداند و جراحتهاي تازه كه خون روانه بود سود دهد
و چون با سركه بپزند و بر دندان ضماد كنند درد ساكن گرداند و چون با آب باباالعسل ساب
مقدار يك مثقال موافق بود جهه كسي كه در جگر وي علتي بود و همچنين پوست وي و ورق
وي چون بياشامند همين عمل كند و چون چوب وي بشكنند و بارها كوچك كنند و با سركه
بپزند و طبيخ وي در دهن نگاه دارند درد دندان زايل كند و اگر بسوزانند و دخان وي سرمه
دراد بغايت خوب بود و اگر در داروها چشم كنند مژه چشم نيكو گرداند و موي برويد
و آب رفتن باز دارد و شريف كه ثمر صنوبر كبار كه ان جلغوزه است چون بكوبند با عسل
بسرشند و هر بامداد سه درم بخورند از فالج خلاص يابند و چوب وي چون بپزند با آب و
اعضاي كسي كه رعشه رسيده باشد بدان بشويند نافع بود و بدل ان زفت است
صناد دلب است وگفته شد صمغ و بر اسمي يمني است صمغي را كه از طرف يمن
مي آورند بلون مر بود و در جراحتها استعمال كنند و قطع اسهال كنند و از ين صمغ تشكيل مخصوص
بنجان قرص مي باشد و انرا بول الابل خوانند و جراحتهاي خبيثه را باصلاح آورد صوف
الارض فراسيون است وگفته شود صوف بپارسي پشم خوانند وطبيعت ان گرم
و خشك بود و نيكوترين ان نرم بود و پشم سوخته خشك بود در سيوم و مجفف بود وصفت
سوختن ان مانند ابريشم بود و بگيرند ديگي آهني يا گلي نو و اگر گلي بود نيكوتر بود و پشم را
بشويند و بتابانند و در ديگ نهند و بر سر آتش نهند و طبقي بر سر آن نهند كه سوراخ دارد
باشد تا ان زمان كه سوخته گردد و ريشها را نافع بود و گوشت زياده كه در ريشها بود بخورد
و پشم ناسوخته كه چركن باشد چون با زيت و سركه تر كنند يا با آب ضماد كنند بر جراحتهاي چركين

را ابتدا آن موافق بود و بجایی که ضربی داشته باشند یا استخوانی شکسته بود همچنین و چون
با سرکه و روغن گل برکنند صداع و درد چشم و مجموع اعضا را نافع بود بران ضماد کردن
و شریف که خرقه صوف چون گردن روی نکان بندند حسکی برایشان کار نکنند و هیچ رتیلا
نیپید و چون نیش زده بیاکنند میان انگشتان دست و پای کش کرده باشند شقاق آن
زایل کند و باید که گشنیز و ... بس بیرون آورد و دیگر بار کنند تازه و زایل
شود و رازی گوید چون بپوشند صوفی که گوشت آن گوسپند گرگ خورده باشد حکه درتن
انکس پیدا کرد و دیمقراطیس گوید ریسمانی بشمی در گردن گاوی بندند بیرون کرد و حاجز
صوطله نوعی از سلق است زرد رنگ و صفت سلق گذشته در سین والله اعلم و احکم

باب الضاد

ضال ثمر السدر خوانند بپارسی کنار گویند و در سین گفته شود صفت آن ضبع عرجا حیوانیست
مانند گرگ و چون براه رود لنگ نماید و از بهر این ضبع عرجا نام وی کرده اند بپارسی
کفتار گویند گوشت گرم و خشک بود در دوم مانند گوشت سگ و چون ادی ورد
وی خطلی بود کفتاران از وی بگریزند و چون یک دندان وی با خود نگاه دارند و سگ
گوار کنند سگ بانگ نزند و چون موسوسان خون وی بخورند سودمند بود و چون زهره
وی بگدازند با تخمدان روغن اقحوان و در ظرفی مسین کنند و سه روز رها کنند بعد از آن
طلا کنند بر چشمی که دانه داشته باشد و در بهاری دو بار سبلی زایل کند و دانه ببرد و بهر حد
که این روغن کهن گردد نیکوتر بود و چون زهره وی با پیه شیر بر وی طلا کنند کلف
ببرد و ملعونا اصلاح گرداند و چون زهره وی ناهار در چشم کشند تیزی چشم زیاده کند
و اگر طبیخ وی که با شبت و نخود با سبجه بکشند چه درد مفاصل دران نشیند بغایت
نافع بود و نقرس را زایل کند و بادها غلیظ ببرد و جمیع علتهای مفاصل با سپوده +
و منو ساق وی چون بازیت انفاق بکبازنند و بر نقرس طلا کنند بغایت مفید بود
و پوست وی چون بر شکم زن حامله ببندند بچه نگاه دارد و بیندازد و اگر از جلد وی
کیلی سازند و بدان کیل تخم جهة زرع کردن بپیمایند آن زرع از همه آفتها ایمن باشد
و اگر آن پوست را قدحی گیرند و دران آب کنند و بکسی دهند که سگ دیوانه گزیده باشد
هیچ زحمت بوی نرسد و صاحب جامع که صاحب مفرده است گفت که پوست پیرامون
خاصره وی چون بسوزانند و بازیت سحق کنند و مخنث در دبر خود بمالد ابنه ازوی زایل
شود و صاحب جامع اللذات گوید اگر مدبری که پیرامون دبر وی بود مصیبا که زن بود
بدین نوع که گفته شد استعمال کند این عمل کند و اگر از ضبع ماده بود بگیرند و بکوبند و سحق
کنند بزیت و طلا کنند بر دبر مردی که آن زحمت نداشته باشد ابنه بر وی غالب شود

و این از خواص است و گویند کفتار دنبال همه حیوانات بود و از بهر آن می گویند که هر
حیوان هم جنس وی که بر وی بگذرد البته بر پشت وی رود و در خواص حیوانات
آورده است که وی سالی نر بود و سالی ماده و سبب آنست که در شب دنب وی
خطی باشد که باندام نرین و ماده نرسیده باشد و دنب شکافته گردد و وی موافق خرگوش
بود و مخالف همه حیوانات و از عجایب خواص وی آنست که سگ بر بالایی ایستاده
باشد در ماهتاب و سایه سگ بر زمین افتاده باشد کفتار در شب سایه سگ برود
جا انجه سایه در سایه مستغرق باشد سگ خود را از بالا بشیب اندازد و کفتار وی را
بخورد و اگر زهره وی در چشم کشند که موی زیاده داشته باشند و موی که برکنده باشند
گل کنند دیگر نروید و کفتار در رنگ هیچ حیوان با وی بر نیاید ضب عضایاست
و بعضا نیز گویند و آن نزدیکست بود دل بپارسی سوسمار خوانند سرگین وی کلف
و نمش طلا کنند زایل کند و سفیدی که در چشم بود ببرد صجاج بکسر ضاد و اسم صمغ درختیست
مانند درخت بان وی در کوه قیوان از زمین عمان باشد و آن صمغی سفید بود که چون
جامه بدان بشویند پاک گرداند پاکتر از صابون و مردم سر را بدان بشویند و دانه
بار آرد مانند تخم مورد سیاه و زبان را بگزد و ضجاج بفتح ضاد نام بهر درختیست که دد
و دام ویرا بویند مانند خروع و تبخ عالیه ضرو درختیست در کوهستان یمن
مانند درخت بلوط بزرگ الا از وی نیکوتر بود و ورق وی بسرخی مایل بود و ثمر وی
مانند حبة الخضرا بود ولیکن حب وی بزرگتر بود و ورق وی چون ببرند و صافی کنند و دیگر
بر آتش نهند و ببرند نزدیک انعقاد بعد از آن بر دارند و استعمال کنند جهة حشو سینه
و سرفه که از سردی بود و درد دهان و گویند قلاع را ساکن کند در حال و صمغ وی
می آورند بمکه و بقعه مانند لادن بود و در بویها حرکس زنان مستعمل کنند و حرکس بوی
بود و طبیعت وی گرم بود در سیوم و گویند در دوم و تر بود در اول و گویند خشک است
در اول و بعضی گویند کنگام ورق شجر ضرو است و گویند لحا آنست یعنی پوست بیخ آن
و بصری گفته صمغ ضرو معروفست بکنگام و طبیعت آن گرمست در دوم و خشکست در اول
محلل و جذاب بود از عمق بدن و اسحق بن سلیمان گفته خاصیت صمغ حبة الخضرا آنست که
ریاح بلغمی را زایل کند و رازی گفته ضرو جهة دفع قلاع و استطلاق بطن در غایت نیکویی بود
و سودمند و شریف گفته روغن بسیار از حب وی بیرون آید و منفعت وی آنست که
بادها بشکند و مغص را شفا دهد چون بیاشامند یا بمالند از آن روغن در خود و محلل
و مجفف بود و چون ورق وی با روغن ببرند و در گوش چکانند درد گوش را نافع بود
و چون باب ببرند و طبیخ آن مضمضه کنند بن دندان محکم گرداند و بلغم زایل کند و چون

ورق تازه وتر همچنان بسوزانند تا خاکستر گردد و با آب بیزند بعد از ان صافی کنند
و بیاشامند مقدار سی درم درد خاصره را زایل کند و حب وی جهه جراحتها نیکو بود و قطع
خون بکند و نافع بود خاصه جراحت ختنه کودکان و اسحق بن عمران که بدل ضرو دمن خوز
اندلس است و بعضی گویند ضرو درخت حبة الخضراست **ضرب** صاحب منهاج گوید
عسل است و صاحب جامع از قول شریف که گوید حیوانی است بلغة همدان و بیاشهم خوانند
و بلفظ دیگر دلدل و ان نوعی از قنفذ بزرگست و خار دراز دارد و مانند تیر اندازد و چون خو[د را]
کشیند از دگر دگرد و چون راست شود نیز بینداز دگاه باشد که سه چهار بیندازد و اگر
با عضای ادمی اید مجروح شود گوشت وی گرم و خشک بود و وی مقدار سکی کوچک بود
و گوشت وی چون بخورند نقرس را نافع بود و همچنین خون وی و بعضی ضماد کردن نقرس
را زایل کند و چون خون وی در اندام مالند حکه زایل کند و کلف را جلا دهد **ضرع**
بهترین پستان آن بود که از حیوان گیرند که گوشت وی نیکو بود و در وی شیر بسیار بود و
طبیعت وی سرد و خشک بود و اولی آن بود که با ابازیر خورند تا زود از معده بگذرد
و شریف گوید زن شیر دار که شیر وی اندک بود چون بخورد شیر وی زیاده گردد **ضرم**
اسطوخودوس است و گفته شد **ضریع** نباتیست دریایی که در ساحل دریا باشد و طبیعت
وی گرم و خشک بود چون با آب بپزند و در آن نشینند درد مفاصل را عظیم نافع بود و چون
خشک بود و بدان بخور کنند زکام را زایل کند و همچنین چون خشک بود و در حمام بدن را بوی
بشویند حکه و جرب تر را سود مند بود **ضروع الکلبه** اسمی بنی عربی است درختی که در کوهستان
مکه بود و آن زقوم است و درخت آن بشکل درخت صبر بود اما وی مجموع شنیده بود **ضرس
العجوز** خسک است و در خا گفته شد **ضغابیس** قثاء الصغار است و گفته شود
و نباتی دیگر هست که ساق نبات مرتجع ماند هلیون بود آنرا ضغیبس خوانند **ضغبوس**
حصف است و گفته شد **ضغابیس الجن** گویند ریباس دشتی است و گفته شد **ضفدع**
بپارسی غوک خوانند و وزغ گویند و شیرازی بک خوانند و یونانی بطراخوا و گوشت آنکه
نهری بود چون با زیت و نمک بپزند نافع بود جهه گزیدگی جانوران و مار زهردار و مجموع
کنندگان بود و مرق وی چون بدان نوع بپزند و با موم روغن گل موم روغن بسازند
موافق بود جهه مرضهای مزمن که از ان ریشها عارض شده باشد و مدتها مانده باشد
و چون بسوزانند و خاکستر وی بر موضعی که خون روان بود بپاشند و بر عاف بدان افشانند خون
ببندد و چون با زفت تر بیامیزند و بر داء الثعلب مالند زایل کند و گویند چون یک سر جو[ن]
بر موضع موی زیاده که در چشم بود بمالند بعد از آنکه موی برکنده باشند دیگر نروید و چون
با آب و سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و چون فیرا مضوض کنند و برکنده

عقرب و مار نهند نافع بود و چون بر دندان نهند نی درد بیفکند و وی همین عمل کند و برگ
وی کشنده بود و چون چارپایی در میان علف وی را بخورد دندانهای وی بیفتد
و گوشت وی گزندگی جانوران را نافع بود و در خواص اورده اند که زبان چون بر ناف
خفته نهند هر جه کرده باشد بگوید هر آنچه ویرا خبر بود و شحم وی با خایه مور و قدری
نوشادر چون بر موضعی که موی کنده باشند طلا کنند دیگر نروید و اگر موی برکنده باشند
نیکوتر بود و اسحق گوید شخصی را پیکانی در استخوان روی مانده بود مدتی دراز و علاج بسیار کرده
بودند و هیچ فایده نداشت صفدعی را پوست از وی باز کردند و بر سر جراحت وی
ان نهادند در یک ساعت زور پیکان بیرون امد از سر جراحت و وی در غایت قوت جاذب
بود و از بهر انست که قلع دندان میکند خوردن وی بدن را متورم کند و لون تیره گردد
و قذف منی احداث کند و بدترین صفدعها ان که گفته شد نیلی است که در بیشه بود
یا سبز که دراز پا بود و مداوای کسی که آن خورده باشد بقی با آب گرم کند و عسل و نمک تا معده
وی پاک گردد بعد از ان در حمام رود و بس سکنجبین خورد و اسفیداج یا دارچینی و شراب مثلث
وی را نافع بود و هر جه نافع بود جهه استسقا و چون خلاص یابد دندانها وی همه بیفتد و اگر
صفدع زرد خورده باشد قطع شهوة طعام کند و لون را تباه کند و غشیان وی و درد دل
و ورم شکم و ساقین پیدا کند و علاج وی نزدیک بود بعلاج آنچه پیش از این گفته شد
و گویند دل وی چون بسا و بیزند بر کسی که تب غب داشته باشد نافع بود **ضوم** خوک آب[ی]
وان با ذروج است و گفته شد **ضومران** صاحب جامع سهو کرده است که آن ضیمران
است و قول صاحب منهاج معتبر است که سپید مشک است و آنرا بهرامج گویند و گفته شد و بدل
آن برم است یا بلیخه بوزن آن **ضیمران** ضمیران نیز گویند و آن شاهسفرم شیرازی خوا[نند]
وان سبز بود نه چون کرفانی و صاحب جامع که مرو جویی است سهو کرده است و طبیعت وی
خشک بود در دوم و گفته اند سرد بود و محرور مزاج را نافع بود و خاصه چون گلاب بر وی زنند و بر جایی که
سوخته باشد ضماد کنند نافع بود و قلاع را نافع بود والله اعلم و احکم بالصواب

باب الطا

طالیسفر بیونانی ارارکیه خوانند و ماقر نیز گویند و صاحب منهاج گوید ورق زیتون هندی
بود و آن مشهوری هندیست و صاحب جامع اقوال بسیار آورده است اول گفته که نباتی
است دیگر قول ابن جلجل آورده که لسان العصافیر است و دیگر گفته که عرق شجره هندیست و دیگر
گفته که عرق درخت موشی که کرم ابریشم برگ وی میخورد و این قولها خلافست و قول مجوسی
آورده است که ورق زیتون هندی است و این موافق قول صاحب منهاج است و صاحب
منهاج و صاحب جامع تحقیق نکرده اند که حقیقت مولف که پوست بیخ زیتون هندی است بلخی

همه قولها خلاف است و خطا و آن پوستی سطبرتر از دار صینی است و صلبتر و میل بسیاهی زند و طعم آن
بغایت عفص بود و قابض و اندک عطریتی داشته باشد و جالینوس که در وی هیچ گرمی نبود و گوید
خشک بود در سیوم و ابن عمران که گرم و خشک بود در دوم و مجوسی گوید
معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در دوم ذرب را نافع بود و قرحه امعا و نزف
دم و بواسیر را بغایت نافع بود و فالج و لقوه و مقدار با خوردار وی یک مثقال بود و چون
بسرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و قلاع سفید را زایل کند و چون
آب وی در دهن نگاه دارند و گویند مضر است بشش و مصلح وی عسل بود و بدل وی بعوز بس که
بدل طالیسفر چهار دانگ وزن آن کمون بود و نیم وزن آن اهلیلج و رازی و اسحق بن عمران
همچنین گویند و گویند بدل وی بوزن وی سنبل و نیم وزن آن ساذج و گویند بدل آن
مقل و اهلیلج بود مساوی **طاقنک** ثمره آزاد درخت است و گفته شد **طاوس**
مرغیست مشهور و شریف که بعد از سه سال تمام بر با آورده باشد و هر یکسال یکبار بچه بر
آورد و گوشت سپه وی چون با سفیدباج بپزند و بخورند و مرق آن بیاشامند ذات الجنب
را نافع بود و چون پیه وی بگدازانند با آب و سداب و عسل بیامیزند در معده و قولنج را نافع
بود و گوشت سپه وی مجامعت را قوه دهد و زهره وی چون با سرکه بیامیزند گزندگی جانور
سود دهد و جالینوس که گوشت وی صلبتر از شقین و ورشان و بط بود و غلیظتر
و دیرتر هضم شود و ابن ماسه که گوشت طاوس بد بود مزاج را و صاحب جامع قول
صاحب منهاج آورده است که نیکوترین آن جوان بود و طبیعت آن گرم بود و مصلح معده
گرم بود و ناضج وی بقعه بود و امثال آن بود که بعد از کشتن دو روز یا سه روز رها کنند
و سنگی در پای وی بندند و بیاویزند و بعد از آن با سرکه بپزند و ابن زهر گوید اطبا ما تقدم
مرغها که گوشت ایشان صلب بود یک ساعت پیش از کشتن بند و همچنان با پر او بخته اند و این
انبهان کرده اند که زود هضم شود که چون زمانی در سرکه کنند ماند خیر که در آرد زود هضم
نان نیکوتر بود و این مجانست و رازی که طعامی که سمی در وی بود چون طاوس ببیند
رقص کند و فریاد کند و گویند چون چند طرف که سم در وی بود و ابن زهر گوید اگر مطبوخ
زهره وی با سکنجبین و آب گرم بیاشامد شفا یابد و اگر خون وی با انزروت بیامیزند و بر
ریشها بد تنگ کنند که اکله کرده و بدان طلا کنند زایل گرداند و اگر سرگین وی بر ثالیل
طلا کنند زایل کند و استخوان وی چون بسوزند و سحق کنند و به کلف طلا کنند شفا یابد
و اگر بر برص [illegible] **طارطق** ماهو بدانا است و گفته شد **طاریقه**
ذراست و گفته شد **طالقون** علی بن محمد که طالقون نحاسی بود که مدبر کرده باشند بتوبال
نحاسی که در کیر کاو خوبیانیده باشند و مرجان که در آب اشنان خوبیانیده باشند پس در وی

سمی تام و صدمتی قوی بود و دیگری که آن نوعی از مس زرد است و فرق میان مس زردی
بود و چون از آتش بیرون آورند و سنگ زنند تندی پیدا شود و در وی و زرد گردد
و شکسته نگردد تا سرد شود و در کتاب احجار که طالیقون از جنس نحاس است
غرانکه گویند با ادویه گرم مدبر کنند تا سمیت در وی احداث کنند و اگر از طالیقون
منقاشی سازند و موی زیاده که در چشم بود بوی برکنند دیگر نروید خاصه چون تکرر
کنند و اگر کسی لقوه داشته باشد و در خانه تاریک رود که قطعا روشنی در وی نبود و
آیینه از وی برابر نظر خود دارد و بدان ادمان کند لقوه زایل کند و اگر طالیقون در
آتش نهند سبز گردد و در آب فرو برند هیچ چارپا که آن آب نخورد و اگر قلابی
از وی بسازند پس در آب آویزند ممکن نبود که هیچ ماهی از وی خلاص یابد و طبری گوید
نحاس مدبر بود بتوبال النحاس و آنچه در آن رخش مرتفع شود بقیه در موضع سبله و در
بول کاو خوبیانند و مولف گوید که اکسیریان طالیقون را مس دست خوانند و گویند در کان
مس میروید **طباشیر** نیکوترین آن سفید سبک بود که زود خرد شود و طبیعت آن
سرد و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و مسیح دمشقی که سرد است در دوم و خشک است
در سیوم و شیخ الرئیس گوید مرکب القوی بود مانند گل و در وی قبضی بود و قوة معده بدهد
و قلاع را نافع بود و سوختگی آتش را سود دهد و تشنگی بنشاند و بتهای حاده و تشنگی را سود دهد
بود و قی که از مره صفرا بود باز دارد و گرمی جگر بنشاند و جهت ریشها و بثرها و قلاع که در
کودکان حادث شود سودمند بود و چون تنها یا با ورق گل سرخ بران پاشند و دندان
متحرک را محکم گرداند تنها سنون ساختن و ابن مولف گوید که در شهر هند و ... قصبها دراز
بود و باد با سختی آید و بهم بساید و آتش از آن برآید و قصب سوخته گردد و خرق وی
طباشیر بود و باشد که جند و سنگ بسوزد و وی بواسیر را سود دهد و ورم چشم گرم
را نافع بود و قوه دل بدهد خفقان که از حرارت بود ساکن گرداند و توحش و غم را نافع
بود و ضعف معده و التهاب آن و غثیان که از خلط صفراوی و تشنگی را سودمند بود و غشی
و کرب را نافع بود و مفرح و مقوی قلب بود و تری که از معده نشف کند و قوت اعضای
که از حرارت ضعیف شده باشد بدهد و سرد مزاجان را بغایت معتدل کند و نفخ و تقویه وی
بغایت بود و گویند خوردن وی باه را مضر بود و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی گلاب
بود و گویند مصطکی و انیسون و بدل آن عصاره لحیة التیس است و گویند بدل آن سه وزن
آن مغز تخم خیار نه و چهار وزن آن بزر قطونا و گویند بدل آن نیم وزن آن کافور است
و گویند بدل آن طین مختوم است بوزن آن و بوزن آن عصاره لحیة التیس و گویند بدل
آن کاغذ سوخته مصری است و گویند بوزن آن تخم کاشی و نیم وزن آن از صندل **طبار**

نوعی از انجلیت سرخ بزرگ **طباق** گویند غیر غافث است اما قول اکثر انست که غافث
است وگفته شد در عین **طبقا** نوعی از گندم است اما بارکیتر بود و مزاج وی مانند
مزاج گندم بود اما نفاخ بود و نان وی چون گرم بود نیکو بود اما چون سرد شود بد بود
و دیر از معده بگذرد و اگر از آرد وی حسو سازند سینه را پاک گرداند و سرفه سخت را نافع
بود و بول براند و گرده و مثانه پاک کند اما مضر بود بمعده و نفخ و قرقره پیدا کند و اگر
بخورد هیچ مضرت نبود و بی نبیذ خاصه از گندم مضرتی ندارد **طبرزد** اسمی فارسی معرب
است و اصل ان تبرزد است از بهر انکه صلب بود نه سست و نه نرم و نمک طبرزد از اندر
ان گویند که صلب بود **طبیخ** بطبیخ است وگفته شد **طثج** مور کوچک بود و از
باب نون ارضت نمل گفته شد **طحلب** خرو الضفادع است بپارسی جامه خواب
غوک خوانند طبیعت ان سرد بود در سیوم و گویند در دوم و تر بود در دوم خرد بسایند و
مطلا کردن بر ورمهای گرم و نقرس گرم و حمره و درد مفاصل گرم بغایت مفید بود
و چون در زیت کهن بجوشانند عصب را نرم گرداند و اگر ضماد کنند بر قیلا اطفال کودکان
نافع بود **طحال** نیکوترین سپرزان بود که از حیوانی فربه گیرند و از بهر انکه بدن ان کم از ان
لاغر بود و شیخ الرئیس گوید بهترین سپرزها سپرز خوک بود و مع ذلک کیموس وی بد بود و طبیعت
ان گرم و خشک بود و گویند سرد و در وی قبضی بود و چون سوداوی از وی متولد شود
و دیر هضم شود و سبب عفوصتی که دارد و اولی ان بود که با روغن بسیار و به پخته
کنند و بر سر وی شراب صافی رقیق خورند یا کبر یا کبر که **طحماء** شوکران است وگفته شد
طخشیقون و طفشیقون نیز گویند و تاویل ان قوسی بود از بهر انک ان دوا است
که اهل ارمن پیکان را بدان زهر آلود کنند و در جنگها بکار برند و حلتیث پادزهر وی
است **طرجوقون** برطابیقون است وگفته شد **طرخجمانس** شعر الجن است وگفته شد
طرشتیج ترشتیج نیز گویند و ان ماهی دریایی بود و بیونانی طرنقلا خوانند و اهل اندلس
نملی خوانند و دسقوریدوس گوید ان خوردن وی گردن شبکوری و تاریکی چشم آورد
و چون بشکافند و بر گزندگی تنین بحری و عقرب و عنکبوت نهند شفا یابند **طراثیث**
طرنوث نیز خوانند بشیرازی بل شیرین گویند سرخ بود و سفید بود بهترین وی سفید بود و طبیعت
وی سرد و خشک و قابض بود و رازی گوید سرد و خشک بود در سیوم مطلق چون رعاف کند
از بینی و از مقعد و مجموع اعضا و رحم و شکم ببندد و قوت مفاصل سست ببرد و معده
را قوت دهد و جگر و چون با دوغ گاو یا شیر زنانه بپزند و بیاشامند اسهال معده را
مفید بود و مقدار باخوراز وی یک مثقال بود و اسح کم مضر بود بسپل و مصلح وی گلنار
است بدل وی جفت بلوط است بوزن ان و گویند نیم وزن ان پوست بیخ مورد سوخته

شبیه و چهار دانک وزن ان قیراط و شش یک ان عفص و ده یک ان صمغ عربی بود
طراغوریغاش عود بیخ جبلی است وگفته شد **طرخون** بشیرازی ترخون گویند
و نیکوترین ان بستانی تازه بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم و در وی قوتی
مخدره بود و ابن ماسویه گوید گرم و خشک بود در سیوم و در حد درجه سیوم و گویند سرد است تجفیف
رطوبات بود و نشف تری بکند و قلاع را نافع بود و چون بخایند و زبانی سنگ از دهان
نگاه دارند و چون بخایند پیش از خوردن داروی مسهل کریه طعم احساس طعم ان نکنند
بسبب تخدیر و معده را قوت دهد و در حلق آورد و دشخوار هضم بود و قطع شهوت باه
و تشنگی آورد و مصلح وی کرفس بود از بهر انکه منع ضرر ان بکند و بزر واو بکار اند و هضم بکند
و تیمی که وی با آب را ربانه تر در شراب هندبی کنند که از انه آب کاذی خوانند و گفته
منع آمله و حصبه بکند و نفیس ترین اشربه بملوک هند و خراسان بود و خاصه آب طرخون
این فعل میکند و منع حدوث علل و باء نیز میکند **طریفلن** یعنی ان بیونانی ذو ثلاثة اوراق
بود و این اسم مشترک بر حندقوق و ان گفته شد و بر نبات خصی الثعلب و ان نیز گفته شد
و دیگر بر دوایی که مخصوص است باین اسم و ان حرماناست و بیونانی نام بسیار دارد و بعضی
ویرا سوراس خوانند و بعضی اسفلیطس و بعضی فیتقن و بعضی اکسوفیلن و ان نباتیست که درازی
قد وی یک گز بود و یا بیشتر و قضبان وی باریک بود سیاه مانند اذخر و در ابتدا بوی
سداب کند و باخر بوی قفر و گل وی فرفیری بود و طبیعت ان گرم و خشک بود در سیوم
مانند قفر الیهود و تخم وی و ورق وی چون با آب بیاشامند سوطه و حمی الغول و صرع
و ابتدای استسقا و درد رحم و حیض و بول براند و باید که از تخم وی سه درم و از ورق
چهار درم بخورند و ورق وی چون با سکنجبین بیاشامند سود مند بود جهة گزندگی جانوران
و بعضی گویند طبیخ نبات وی چون با بیخ وی بود و بر موضع گزندگی جانوران ریزند درد
ساکن گرداند و بعضی از مردمان در تب مثلثه سه ورق و سه حب از وی با شراب بیاشامند
و در تب ربع چهار ورق و چهار حب بیاشامند زایل کند و بیخ وی ازاد و رهاء معاصین بود
طرفاء بپارسی درخت گز خوانند و ان انواعست یک نوع ثمر وی گزمازک خوانند و ان
اثل است و ثمر وی را حب الاثل خوانند و ثمرة الطرفا نیز خوانند و طبیعت وی سرد و خشک
بود و در وی قبضی و تلخی بود و ثمر وی بغایت قابض بود و گویند وی گرم بود و بیخ
وی چون نطول کنند بشبش بکشد و چون ورق و بیخ و قضبان وی با صبر که با شراب بپزند سپرز
را نافع بود و درد دندان را نیز نافع بود و بدان مضمضه کردن و ورق وی با آب بپزند و بیاشامند آن
مرهم کنند و بیاشامند سپرز را بگدازاند و موافق زنانی که رطوبات رحم ایشان روانه بود و در
دراز بیان گذشته باشند چون در طبیخ ان نشینند بغایت نافع بود و خاکستر چوب وی چون ان

بخور بر گیرد وهمین عمل کند وقطع رطوبت رحم کند وخاکستر وی چون بر ریشها تر افشانند خشک
گرداند وبخاصیت ریشهایی که از سوختگی آتش بود نافع بود ودخان وی زکام وصداع
را بغایت کمال نافع بود وابن وافد گوید زنی بروی جذام ظاهر شد پس از طبیخ وی با سویق
چند نوبت بیاشامید از وی زایل شد وگویند تجربه کردیم زنی دیگر وهم صحت یافت ومفید
بود وصرع که چون دخان کنند ورم سپرز را سودمند بود وگوشت مقعدها ورازی گوید
بخور وی سه نوبت بواسیر را خشک گرداند ومجربست شریف که چون بخور کنند در دهان
کسی که علق در حلق وی چسپیده باشد بیفتد وشره وی کند که رتیلا را سود دهد ودیسقوریدوس
بدل ثمرة الطرفا در داروی چشم عفص کنند **طرغلوذیس** طرغلودقطس است وگفته شود
بعد از این **طریغون** شفنین است وگفته شد **طرخشقوق** وطرشقوق نیز گویند
وان هندبا بری بود وگفته شد **طریخ** نوعی از ماهی کوچک است که از طرف دریا
بایجان آورند از آن طرف بتبریز وابن مولف گوید کاتب این حروف است که از انجا در دریا
قلزم گیرند ودر انجا ازانشاه ماهی خوانند بهترین آن بود که نه کهن باشد وطبیعت آن گرم وخشک
بود وطبع براند واندکی از وی بلطف سودا بود در بهار ربع ودی مضر بود بسپرز ومعده ومصلح
وی روغن بسیار بود **طراغیون** نباتیست که در جزیره اقریطش روید وصمغ وی مانند صمغ
عربی بود وحرارة ورق وی وصمغ وی در اول درجه سیوم بود وسنگ گرده بریاند وحیض
براند چون یک مثقال از وی بیاشامند واین نبات بغیر از جزیره اقریطش نروید ودرخت
وی مانند درخت مصطکی بود **طرذیلون** سیسالیوس است وگفته شد **طرپید**
طرنفلن است وگفته شد **طروقوقوزن** طریقوقن گویند ومستقلن وادنیا نیز گویند وآن
زعرور است وگفته شد **طروغلودقطس** عصفور الشوک است وعصفور السیاح
نیز گویند ومولف گوید ان مرغیست بمقدار گنجشکی ودر بال وی بس زرد بود ونقطها سیاه بود
وی بود وبرلب آب نشیند ودمی دراز دارد ودوام دنب وی در حرکت بود وشیرازی
دریادمتک با کلیک خوانند منفعت وی آنست که سنگ مثانه بریاند ومنع آن کند ودیگر
نگذارد که دیگر جمع گردد در مثانه ودیسقوریدوس گوید چون از جرف وی اندکی بخورند سنگ
بریاند ووی را صفراعون وطرغلوذیس نیز گویند **طرحاطیقون** نوعی از سرمه است
طریغان نباتیست که در بهار روید وگل وی مانند گل خشخاش بود زرد وگرد وبرگرد گل خار
داشته باشد وشیرازی الکدیر خوانند وان قطرپری بود وگفته شد در قاف ومنفعت
وی آنست که اگر طبیخ وی برگزندگی افعی ریزند درد ساکن کند واگر بر عضو سلیم ریزند هم
درد وزحمت پیدا کند که از گزندگی افعی **طفشیل** عدس مقشر است که با سرکه پخته باشند
طلق کوکب الارض خوانند وعرق العروس وبیونانی اسطالای کوکب ونیز آن کوکب الارض

بود ورازی گوید سه نوع است یمنی ویمانی وجبلی وعلی بن محمد گوید هم سه نوع است یمانی و
هندی واندلسی یمانی نیکوتر بود وسنگ وبراق بود وهندی بشکل یمانی بود الا عمل وی نکند
واندلسی صحیفه وی ستبر بود وعاقی که از جنس است وان معروف بود وبحق العروس
وارسطوطالیس گوید خاصیت طلق آنست که اگر بهاون یا باهن ومطرقه وهر چیزی که چیزها
بدان توان کوفت بکوبند کوفته نشود الا که با وی چیزها بشکنند وقطعا وی سحق نتوان کرد
الا که سنگی چند کوچک با وی اضافه کنند ودر خرقه خشن با موی بندند ودر آب میجنبانند
تا جسم وی خرده شود وبگدازد وعلی بن محمد گوید حل وی چنان کنند که در خرقه بندند با سنگی
چند خرد ودر آب نیم گرم اندازند باهستگی میجنبانند تا حل شود واز خرقه بیرون آید بعد از آن
آب از وی صافی کنند ودر آفتاب رها کنند تا خشک گردد وپس از این طرف باید که باید آرد
خرد وابن مولف گوید که این عمل را حلب خوانند خیال که این طلق را که این عمل بدان کرده باشند
طلق محلول خوانند نه طلق محلول وشیخ الرئیس گوید خوردن وی خطر بود وطبیعت وی سرد است
در اول وخشک است در دوم قابض بود وخون را ببندد وباب لسان الحمل ووزن تدبیر و
ذکر وضعف ادوین ومجمع گوشتی که سست بود در ابتدا نافع بود وخونی که از سینه آید باب
لسان الحمل بیاشامند وطلا کردن وی سنطاریا را نافع بود وعاقی که نیکو بود جهت ریشهای
که بر اعضا مجذوم پیدا گردد پاک گرداند وزایل کند وصاحب منهاج از قول اسحق گوید مثقالی
از وی سنگ گرده بریاند وگوید مضر بود بسپرز ومصلح وی کتیرا بود ووی سوخته نشود الا بحیله
طلع : ابو حنیفه گوید اول ثمر نخل طلع خوانند وقشر وی کفری خوانند وحفری گویند وآنچه
در اندرون قشر بود ولیع خوانند بپارسی بهار خرما خوانند وطبیعت آن سرد است در اول
وخشک است در دوم وگویند قبض در وی ممکن نیست وی تر بود ودیاقوی گوید تخم نخل که
بپارسی گشن خرما خوانند باه را نافع بود ومجامعت را قوت دهد وابن ماسویه گوید خشکی وی
غالب بود بر خشکی جمار وسردی وی مانند سردی جمار بود ودیر از معده بگذرد وبلغم
بندد وبسیار خوردن وی درد معده پیدا کند وقولنج واین فعل خاصیت وی است صاحب
منهاج گوید مصلح وی شهد است ورازی گوید طلع مقوی معده بود وخشک کننده محرور مزاجرا
سودمند بود ودفع مضره وی از نفخ در معده ودیر از معده گذشتن بجلنجبین کنند
یا بگوارشات گرم وابن ماسویه گوید اگر مسلوق خورند باید که با خردل ومری وزیت وفلفل
وکرویا وسداب وکرفس ونعناع وصعتر خورند واگر خام خورند با طعامهای چرب با مع
فربه وبزغاله فربه ومانند آن وبعد از آن شراب کهن بر سر آن خورند **طلع** سیوع است
از طرف دریا که آنرا موز خوانند وگفته شد در میم **طلیا** نوعی از صدف است کوچک
واهل شام وپیاطلیس خوانند واهل مصر دلینس ونکسو با نان خورند ودر صفت صدف گفته

شد **طلا** خراست وگفته شد وبعضی گویند مثلث است وابن سمجون که نوعی از قطران است
ومولف که اگرچه محقق است ومشهور شراب کهن خوب را طلا خوانند **طمطم** سماق است
وگفته شد **طرا** خرمع است وگفته شد **طواره** پشت است وگفته شد **طرفیون** تبلس
نوعی از کاذریوس نعنع است وگفته شد **طوط** قطن است وگفته شد **طولیبون** عنب
عنب الثعلب است وگفته شد در عین **طرطاق اغنیون** حماض جبلی است وان نوعی
از سلق بری بود ودر صفت حماض گفته شد **طهف** عافقی که ذره است وگویند طعامیست
که از ذرة سازند **طیلافیون** نوعی از حی العالم است وگفته شد وجالینوس که طبیعت
ان گرم بود در اول وخشک بود در دوم تا سموم جراحتهای عفن را نافع بود وبر بهق و
برص با سرکه طلا کردن مفید بود ودیسقوریدوس که ورق وی چون ضماد کنند بر برص
وبعد از شش ساعت رها کنند برص را بغایت نافع بود وباید که بعد از ان آرد جو ضماد کنند وچون
بکوبند وبا سرکه بیامیزند ودر آفتاب سحق بالند ورها کنند تا خشک گردد بهق را زایل کند
طیق وطیقی نیز گویند وان داذی است وگفته شد **طیهوج** بپارسی تیهو گویند وبزبان
اندلسی فرنیس ونیکوترین ان فربه تر بود که در زمان خریف گیرند وطبیعت وی معتدل بود در
گرمی وشکم را ببندد وناقهان را نافع بود ونشاید که اصحاء ادمان اکل وی کنند خصوصا اصحاب
ریاضه واولی ان بود که با هریسه بپزند از بهر انکه غذاء وی غلیظ بود **طب العرب** اذخر است
وگفته شد **طیطان** کراث بری است وگفته شد **طینوث** حیوانیست مانند ذراریح
اما کوچکتر بود وگرد تر ومیان ان سرخ بود ونقطه سیاه بران وهمان فعل ذراریح میکند ومولف که
شیرازی وبیاع وسک خوانند وبدل ان ذراریح است وگویند کرمی سبز است که در درخت صنوبر
وان بقعه ذراریح است **طیا** نوشادر است وگفته شد **طین** مجموع گلها مبرد ومجفف
طین الحکمه بپارسی گل حکمت خوانند وصنعت ان بسیار است مولف که بهترین این نوع است
بگیرد گل زرد پاک چهار من وبکوبد وبه بپزد وبکیمه کاغذ ومیزند بنمک در آب کنند وبدست بمالد تا حل
شود وبعد از ان گل بر سدان کنند وچهاریکی موی بز آدمی بمقراض چیده وچهاریکی سرگین اسب
بکوبند ونخته بر سدان کنند ونیک بمالند چندانکه بمالند نیکوتر بود وانگاه عقیده عقیده بنهد تا خشک
گردد وهر زمان که خواهد بکوبد وبا آب ضماد خمیر کنند که بهترین انواع گل حکمت اینست وگفته شد
ونوعی دیگر صاحب منهاج آورده است یک جزو گل وجزوی تخم کوفه ویک جزو نمک ویک
جزو خطمی وموی چیده بسرشند ونیک بمالند ومستعمل کنند **طین مختوم** گلی سرخ رنگست بطعام
املس وازگل بحیره ارند وگویند در ان زمین قطعا هیچ نبات وحشیش نیست وهیچ سنگ در ان زمین
نبود ومقبری در انجا هست وانگل را مغره لمانی خوانند وطین الکاهن گویند از بهر انکه در دیر سلسی که
ان گل ازوست مغره لمنیه وخاتم نیز خوانند وصورت ارطامیس بران بود وایستاده ودیسقوریدوس

گلی است از جزیره لمنوس که بخون بزکوهی میسرشند وان صورت بران می نهند وخاتم الملک
وختم الملک از بهر ان گویند که صورت ارطمس بران بود واقوال بسیار آورده اند در گل
گل وجالینوس که نیکوترین آن بود که از وی بوی شبت آید وخون را ببندد وچون در
دهان گیرند زبان را بجفسد ومولف که امتحان وی بر لب کنند اگر بر لب بجفسد دیگر بار بر
زبان نهند وباید که بجفسد وبغایت نرم واملس وبراق بود وگفته اند زمین که گل
مختوم از وی می آورند یونان بود واین زمان ابکو فنا است وشیخ الرئیس که طبیعت وی
معتدل بود در گرمی وسردی باشد مزاج ادویه الاسیویه وی شش از رطوبه بود ودر
وی لطیفی که ممتزج نیفوسه بود باشد ودر وی خاصیتی عجیب بود در تقویه دل وتفریح ان
وتریاق مطلق بود ومقاومه با مجموع زهرها بکند ومولف که کودکی یک ساله قرب دو مثقال
دیگ بر دیک که از سموم قتالاست خورده بود ودر زمان قدری از طین مختوم با شیر او بخورد
وی دادند اغاز قی کردن کرد چنانچه مجموع که خورده بود رد شد دیگربار مقداری هم با شیر در
بوی دادند دیگر قی کرد ویک دو مجلس طبیعت بیامد واز ان زهر کشنده خلاص یافت
ومجموع ریشها که خون روانه بود چون بران پاشند خون ببندد وچون بدان حقنه کنند
دوسنطاریا متاکل را نافع بود ومقدار ماخوذ از وی تا دو درم بود وجهه گزندگی جانوران
گزنده مانند افعی وسگ دیوانه با شراب بیاشامند وباسرکه طلا کنند نافع بود بغایت ودفع
سم ان بکند وکسی که ذراریح خورده باشد وارنب بحری وطین مختوم بیاشامد در حال قی کند
ودر ساعت دفع ان سم بکند وجالینوس نیز همین عمل کند در دفع سموم ومسیح که سحق کرده
بیاشامند وبقیه وی در زهدان وباد فع وبا بکند واسحق که مضر است بکلیه ومصلح وی گلاب
بود وبدل ان در قبض خون طین رومی بود یا طین ارمنی که بخون بزکوهی سرشته باشند
وگویند بدل ان مغره است اما در تریاق بدل وی نیست **طین ارمنی** گلی است سرخ رنگ
که بزردی زند واسحق بن عمران که سرخی است که بسیاهی زند وسنقی ومذاق وی ترابی
بود وبزبان بجفسد وطبیعت وی سرد وخشک بود در اول وصاحب منهاج که نیکوترین
ان وردی بود که در وی هیچ ریگی نبود وچون سحق کنند وچون بر زبان نهند بجفسد وطبیعت
وی سرد بود در اول وخشک بود در دوم خون را ببندد وطاعون را خوردن وطلا
کردن نافع بود وجراحتها وقلاع را زایل کند ونزله که از سر بسینه ریزد واز ان ضیق النفس
پیدا شود هیچ دوایی از وی بنبود وبغایت نافع بود ومقدار یک مثقال مستعمل کنند وسل
را نافع بود بسبب انکه ریش شش را خشک گرداند وجهه تب وبای عظیم نافع بود وگویند
در زمین ارمن وقتی وبای عظیم بود چنانچه گویند چند کس معین بماندند وباقی تلف شدند
وان چند کس را چون تحقیق کردند همیشه این گل اندک خوردندی واین خاص از انجا معلوم شد

و از بهر آنست که اطبا بشراب و گلاب فرمایند و اگر تب بود بگلاب و آب سرد و سنگی استخوانرا سود دهد با اقاقیا طلا کردن و بوست نواسیر از مقعد بیرون آورد و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی گلاب بود و اسحق بن عمران گوید بدل وی طین حجازی بود که در اندلس معروف بالجبا بود و گویند بدل آن مغره است و گویند طین لاکی

طین رومی مجفف و مقبض بود منع ورمی که در جفون پیدا شود بکند چون بآب کاسنی طلا کنند و خونی که از چشم آید باز دارد **طین شاموس** طین ساموس خوانند و کوکب ساموس نیز گویند بهترین آن بود که سفید و سبک بود و بغایت بر زبان بچسفد مانند دبق و چون در آب نهند زود حل شود و از بلاد یونان از جزیره بیش خیزد و وی خشکتر از طین مختوم بود و وی را غسل حاجت نیست و در بستن خون قایم مقام طین مختوم بود و بر ورم پستان طلا کردن ساکن گرداند و در ابتدا بقرس طلا کردن نافع بود و در مداوای قرحه امعا بیش از آنکه متعفن شده باشد حقنه کنند با ماء العسل بعد از آن بمک آب بس هاب لسان الحمل حقنه کردن سود دهد و اگر با سرکه ممزوج با آب بیاشامند نافع بود جهت ورمهای گرم خاصه چون بران عضو رطوبه زیاده بود و سست باشد و پستانهای مجموع گوشتها است که معروف بود ببعید بود و قطع نفث دم و طمث دایم بکند چون با گلنار بسی بخورند و چون با آب و روغن گل بمالند بر خصیه و پستان که در وی گرم بود ورم آن ساکن گرداند و قطع عرق بکند و خون با آن آب بیاشامند گزندگی جانوران و ادویه گزنده را بغایت مفید بود **طین قبرسی** گلی است سرخ گلگون و چون در دست بمالند سرخی در دست ماند و چون بشکنند اندرون وی رگها زرد بود و چون بر زبان نهند بچسفد بغایت چنانک بحیله باز توان کند از زبان و طبیعت وی سرد و خشک بود و در وی قبضی معتدل بود سودمند بود جهت مجموع جراحتها و ورمها طلا کردن و جهت شکستگی اعضا و کوفتگی در زمان افتادن از جای بلند طلا کردن بغایت سود دهد و مقدار ماخوذ از وی نیم درم بود از قول اسحق و سحج امعای و کبدی را سودمند بود و نفث دم و قرحه امعا آشامیدن و حقنه کردن نافع بود و جهت دفع ادویه قتاله چون یکدرم از وی بیاشامند با آب سرد و مطبوخ سودمند بود و بدل آن طین مختوم بود **طین قیمولیا** حجر الرخام خوانند و آن مانند صفایح رخام بود سفید و براق و خوشبوی و گویند از وی بوی کافور آید چون تازه بود و آن بارگ بود مانند جبسین و آن نوعی از رخام است و دیسقوریدوس گوید دو نوعست سفید و فرفیری و وی بود و جالینوس گوید قوت وی مرکب بود و در وی بریدن و تحلیلی بود و از بهر آنست که چون مغسول کنند خود تحلیل از وی بیرون شود و طبیعت وی سرد

و خشک گردد و چون با قدری سرکه و آب طلا کنند بر سوختگی آتش نافع بود و آنچه خالص بود بسیار منفعت دارد و چون با سرکه طلا کنند بر مجموع ورمهای گرم و ورم شب معده بغایت نافع بود و ریشهای دشخوار رخ چون بسوزانند و بشویند و استعمال کنند زود بحال صحت آورد و مولف گوید در کوهستان یزد می باشد و زنان جهت جلای روی استعمال کنند و وی را پاک سیکرد اند و ابن سمجون گوید بدل آن طین مصری و ابن حسان گوید اهل بصره طین قیمولیا طین الحمام خوانند و اصناف وی بسیار ارمنی و بجاسی و اندلسی ارمنی نیکوترین همه بود بعد از وی بجایی و وی فاضلتر از اندلسی بود در معالجه و آن بغایت سفید بود و جرم وی بغایت صلب بود و در و شکستن نکرد و در آب حل نشود تا دیر زمان و چون حل شود در وی لزوجت پیشتر بود که در غیر وی و اندلسی دو نوع بود یکی سفید و یکی سیاه اما آنچه بغایت سفید بود در معالجه مستعمل کنند و آنچه سیاه بود بد بود و تصرف در آن شاید کرد و محمد بن عبدون گوید طین الحر طین عکیست خالص است از سنگ و ریگ و علی بن محمد گوید طین الحر خالص از ریگ بود و مولف گوید که گلی هست در نزدیک شیراز و نیریزی گل کرنی خوانند و در طبیعت نزدیک بوی بود و انرا نیز هم بدین اسم خوانند و آن گلی بغایت سبز رنگست چون سبب آن بادام دخان کنند از بهر خوردن لون او سرخ گرداند و طعم آن خوش بود و گلخوار بدان اکرده خورند و علی بن زین گوید طین الحمر سرد و خشک بود نیکو بود جهت همه جراحتها و اگر با سرکه بر گزندگی زنبور طلا کنند درد ساکن کند **طین فارسی** بهترین وی آن بود که سپید بود و نشاری و وی را گل سرشوی خوانند و طبیعت وی سرد و خشک بود و در رویش را نافع بود و چون دو مثقال از وی مستعمل کنند و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی آب سرطانات بود **طین اصفر** طین الصنم خوانند و آن از موضعی که نزدیک قسطنطنیه است میان دو کوه آرند و لون آن بزردی تیره رنگ بود و در آنجا بتهاست که برین گل مهری نهند و آن طلسم کسی نداند خواندن و نداند که چیست مگر از ایشان و اگر کسی دیگر بسازد و از طلسم نشناسند و آن عزیز بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و در ورمهای گرم طلا کردن سودمند بود و خون رفتن باز دارد خوردن وی و در بستن خون از همه طینها بقوه تر بود **طین الحجر** صفت آن در طین قیمولیا گفته شد **طین بلد المصطکی** طین جزیره مصطکی طین خیا خوانند و خیوس هم گویند و دیسقوریدوس گوید نیکوترین آن بود که سفید بود و بلون خاکستری مایل بود و این گل رقیق بود و صفایح دارد باشد و پارهای مختلف شکل بود و چون در حمام خود را بدان بشویند روی را و مجموع بدن جلا دهد و فاضلترین ادویه بود که جهت ریشها که از سوختگی آتش بود مستعمل کنند **طین**

اقريطيس مضعف ترين طينها بود که یاد کرده شد مضعف حواس بود و ریشهای
چشم را نافع بود و چون زن ابستن از خود بیاویزد بچه نگاه دارد و اوی جلاد بیغیر
لذع طین کرمی بیونانی اسالیطس خوانند و معنی ان ایم کرمی بود و بعضی تو باقیطس
خوانند و این اسم مشتق از قربان بود و معنی ان دوا بود و این کل از مدینه سلوقیا تا بلاد
سوریا بود و نیکوترین وی ان بود که سیاه بود مانند فحم که از چوب صنوبر گیرند و انچه
خاکستری رنگ بود بد بود و جالینوس گوید ان سبب طین کرمی خوانند که در زمان بهار
در اول ابتدا انکه درخت کرم ورق بیرون کند این کل بر درخت وی مالند کرمی که در شاخ
انگوری خورد و چشم داران درخت تباه می شود بکشند و دیسقوریدوس گوید قوت
وی قابض و طین بود و مبرد و در کلها مستعمل کنند مقوی بر ویاند و جالینوس گوید جوهر
وی رزنک لحجه بود طین مصری ابلیز خوانند و جالینوس گوید مطحولان و مستسقیان
بسیار دیدم که در اسکندریه طلا کردند و نافع بود و بر ورمهای کهن و درد مفاصل
و بواسیر طلا کردن بغایت سود دهد طین نیشابوری طین ماکول خوانند و طین خراسانی
خوانند و ان کلی است که خام و بریان کرده خورند و بدان نقل کنند و وی نوعی از
طین الحجد بود و لون وی بغایت سفید بود مانند سفیداج و بشیرازی کل سفید خوانند
و طبیعت وی سرد و خشک بود و گویند گرم بود بسبب اندک شوری که دارد و فم
فم معده ببندد و غثیان را نافع بود و منع قی بکند و تری معده زایل کند و مقدار ما خود از وی
یکدرم بود تا یک مثقال بود و اگر زیاده کنند مفسد مزاج بود و سده اورد و سنگ
در گرده پیدا کند و انیسون و تخم کرفس ضرر وی باز کم کند و صواب ان بود که ترک کنند
انچه انکه فساد وی زیاده از صلاح است و اب دهن از دهان در وقت خواب
و شهوه کلی را عظیم نافع بود و غثیان و کرب و هیضه را سودمند بود طین الصنم
طین الصفوا است و گفته شد طین خراسانی طین نیشابوری است و گفته شد
طین الاحمر مغره است و در باب میم گفته شود انشاء الله تعالی وحده

باب الطا ظ غرا

و ظفیره فود نج بری است و گفته شد ظفیرة الجوز ثمر خشک است و گفته شد در حا
صفت ان ظلیم ذکر النعام است و در نون گفته شد طلف المعز سم بز سرد و
خشک بود در سیوم دار التعلب را نافع بود چون خاکستران با سرکه طلا کنند و اگر سحق
کنند با شراب و برکنند کی مجموع جانوران و سباع نهند نافع بود و اگر سحق کنند با عسل
و طلا کنند درد مفاصل و نقرس را نافع بود و اگر ببول کودکان بزنند و بر سنگ ضماد کنند
قولنج که از بلغم لزج و ریاح بود نافع بود و مسهل اب زرد بود طلف التيس سم دکه چون

بسوزانند و سحق کنند و با عسل بسرشند و باب بیاشامند نافع بود جهه کزیدگی رتیلا و جا مجواب
و اگر در خانه دود کنند مار بگریزد و اگر ظلف مغز بسوزانند و سحق کنند و بر ریشها که در اعصاب بود
کدیا بسه المزاج بود بران افشانند نافع بود طلح اسم ثمر جوز دراست نزد اهل عرب و بعیزان
و مغیلان طیان یاسمین بری است و بریری ایزبرا خوانند و بلفظی دیگر بربیه دوفه
خوانند و معنی ان عشیه النار بود و نبات وی شود در سابانها و تنها بود و مانند کبلا
بعضی بر بعضی پیچیده بود و کل وی یاسمین شکل بود کوچک و بر شاخهای وی خار بود
مانند خار کل و چشم نبات وی با علیق بود همیشه و از وی جدا نتوان کرد و تخم وی
سیاه و دراز بود و در فعل مانند خربق سیاه بود بلکه حرارت وی زیاده بود گرم و
خشک بود در چهارم چون بر عضوی نهند جسم را بسوزاند زود مانند شیطرج و چون سحق
کنند و با سرکه بر بهق سفید و سیاه طلا کنند زایل کند لیکن دیر ریش کند و چون ضماد کنند
بر عرق النسا عضو را ریش کند و بغایت نافع بود و چون بیاشامند از وی چهار دانگ
درمی با مخندان لسفاج و مخندان مقل ارزق دوازده مجلس خلط سودا وی براند و ربو
و ضیق النفس را نافع بود و کل وی صداع ببرد و ریاح غلیظ از سر بکشد چون ببویند و دو
کل وی گرم و لطیف بود و محلل قوی سودمند بود جهه لقوه و فالج و عرق النسا
و رعشه و همه مرضهای بسرد والله اعلم و احکم بالصواب

باب العين عاقر قرحا

در دمشق عود الفقح خوانند و بیونانی فوربیون و بشیرازی اکلا و نیکوترین ان بود که تیز و
محرق بود و زبان را بغایت بسوزاند و فربه بود و غلیظ و چون بشکنند اندرون وی سفید
بود و ان بیخ طرخون رومی است و گویند حبلی و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم
چون سحق کنند و با زیت بر بدن مسح کنند عرق براند و استرخاء اعصاب مزمن را نافع
بود و منع تولد کزاز بکند و سده مصفاه بگشاید و بلغم که در معده بود زایل کند و چون
در دندان گیرند درد دندان که از سردی بود زایل کند و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه
کنند سودمند بود جهه درد دندان و چون بخایند بلغم را نزداید و موافق اعضایی بود که
سردی بر وی غلبه کرده باشد و حس ان باطل شده و حرکت و مفلوج و مصروع را نیز
نافع بود و چون با عسل معجون کنند و لعوق کنند بلغم معده بگدازاند و مجامعت را بیفزاید در
مزاجهای سرد و مزاجهای تر و دمشقی که گرم و خشک بود در چهارم و اسحق بن عمران گوید
سودمند بود چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند جهه ورم لهاته و استرخاء زبان که از
ان بلغم بود و ابو صلت گوید چون بیاشامند ورم از وی مسهل بلغم بود و نشهیف که رو
وی لقوه و استرخاء و فالج را بغایت نافع بود و چون با عسل معجون کنند و بر قضیب مالند پیش

از جماعت شهوت را بکیرد و عاقرقرحا که چون عاقرقرحا بکوبند و با عسل بسرشند و بمالند
صرع را نافع بود و اسحق کوید مضر بود بشش و مصلح وی شونیز بود و بدل آن در عوض فودنج
بود در مرضهای معده راسن و کویند بدل آن دار فلفل است و عسل عاقرشمعا شجاع است
و کفته شد عاقول کویند نوعی از خرنوب است و خلاف نیست که عاقول درخت حاج است
و کفته شد عبب وعنب الثعلب نیز کویند و آن ثمر کاکنج است و کفته شد عبهر نرجس
است و کفته شد عتم زیتون کوهی است و کفته شد عجب جب النیل است و کفته
شد عجم الزبیب فضا خوانند بپارسی دانه میویز کویند و طبیعت وی سرد و خشک بود
در اول و کویند در دوم شکم ببندد عدس بلسن خوانند و بیونانی فاقوس و وی نفاخ
بود و مرکب بود از قوت قابضه و جالیه و پوست وی بغایت قابض بود و بهترین
وی سفید رنگ بود بهتر که زود پخته شود و چون در آب کنند سیاه نشود و طبیعت
وی معتدل بود در کرمی و سردی و خشک بود در دوم و کویند پوست وی کرم بود در
در اول و مغز وی سرد بود در دوم و کویند در اول و خشک بود در سیوم و دیسقوریدوس کوید که
ادمان اکل وی کردن تاریکی چشم آورد و با سویق سفوف ضماد کردن نافع بود و
با اکلیل الملک و روغن کل و سفرجل بر ورم چشم که از کرمی بود و ورم پستان ضماد
کردن نافع بود و جرم عدس شکم ببندد و آن آب که عدس از وی پخته باشند شکم براند
و خناق را سودمند بود و عدس مولد خلط سودا بود و خوابهاء آشفته نماید و خون را
غلیظ کند و دیر هضم شود و معده را بد بود و مولد ریاح بود در معده و امعاء و اعصاب
و چشم را بد بود و چون با چغندر یا لسان الحمل یا سلق یا سماق یا حب الآس یا قشور رمان
یا ورق کل خشک یا زعرور یا سفرجل بپزند قوت قبض وی زیاده کردد و شکم ببندد و حدت
دم را ساکن کند و مقوی معده بود و چون مقشر کنند و سی دانه از وی فرو برند استرخاء
معده را نافع بود و چون آن را با عسل بپزند ریشهاء عمیق را بصلاح آورد و شیخ الرئیس کوید
خون را غلیظ کند و رها نکند که در عروق روانه کردد و خلط سوداوی و امراض سوداوی
تولد کند و بسیار خوردن وی جذام آورد و ورمهاء صلب و سرطان و نشاید که عدس
با شیر خورند که سده بسیار در جگر پیدا کند و مضر بود باصحاب عسر البول و منع ادرار
بول و حیض بکند و بدترین وی نکسود بود و کویند استسقا را نافع بود و مصاحب جدری
و ورمهای کرم را نافع بود چون با سرکه یا با غدده بپزند و دفع ضرر وی آن بود که با کوشت
فربه بپزند یا روغن بادام و بدل طبیخ ماش بود عدس مر بشیرازی نبع تلخه کویند
و آن نوعی از عدس بری بود و وی کرم بود و حیض براند و مسهل دم بود و کویند در وی
تریاقیت است و بدل وی فوجنذری بود و کویند بدل وی نیم وزن وی دانه حنظل بود و دو وزن

آن عدس عدرنا کندش است و کفته شد عدس آلما صاحب منهاج کوید بر سیساوشان
است و صاحب جامع کوید طحلب است و کفته شد عذبه جرجانی است و کفته شد
عرف بلغت اهل نجد قصب است و کفته شد عرق الجبار صفت آن در الف
کفته شد در انجبار عرعر سرو کوهی است کوچک بود و بزرک بود و بشیرازی
آنرا وهل خوانند و کویند درخت وی کرم بود در سیوم و خشک بود در اول سخن و
ملطف بود و دخان کردن وی کزندکان بکریزند و نافع بود جهت اختناق رحم و سده
کشاید و بول و حیض براند و دفع کزندکی جانوران بکند عراد بهار است و کفته شد
عرطنیثاء مستعمل از وی بیخ وی است و آنرا اهل شام مهد خوانند و اهل مشرق قلیس
و بعضی عسلج خوانند و بشیرازی چوبک اشنان خوانند و در الف در ازربو صفت آن
کفته شد و بدل آن زراوند طویل است بوزن آن و فوتنج دو دانه اتنج بوزن آن عروق
الاصفر بپارسی بیخ کره کویند و بهترین وی باریک بود و طبیعت وی کرم و خشک
بود و مسهل بلغم بود و مقوی معده و مقدار شربتی مثقال مستعمل بود و مضر بود اثنا عشر و مصلح
عسل بود عروق الصفر عروق الزعفران و عروق الصباغین نیز کویند و آن دو نوعست
کوچک و بزرک و وی بپارسی زردچوبه کویند و بعضی هرد و کوچک وی کویند ممیران
است و کفته شد و طبیعت دار زرد کرم و خشک بود تا سیوم و کویند در دوم
در وی جلاء قوی بود و خاییدن وی درد دندان را نافع بود و عصاره وی روشنایی
چشم بفزاید و سفیدی ببرد و با شراب سفید و افیون بیاشامند یرقان که از سده جگر
بود کشوده + و اکر بکوبند و بر ریشها پاشند خشک کرداند و اکر در چشم کشند قرحه
باصره ببرد و بدل وی نیم وزن وی مامیران بود و کویند نیم وزن آن عاقرقرحا عروق
حمر فوه است و کفته شد عروق ابیض مستعجل است و کفته شد عروق الصباغ
عروق الصفر است و کفته شد عرق الشجر علک است و کفته شد عرق الکافور
زرنباد است و کفته شد عرق یابس قلقطیا است و کفته شد عرن آن چیز است
که زیاده شده و ظاهر میکردد نزدیک زانوی اسب و سمهای وی و عرب از اعظم
السبق خوانند و بیقوریتوس کوید چون بکوبند و سحق کنند و با سرکه بیاشامند صرع را زایل
کند و در مداوای کزندکی جانوران مستعمل کنند و کویند نیم درم از وی چون تکرار کنند کسی را
که تب ربع بود از وی زایل شود عرصم اسمی مجهول است بادنجان بری را و بعضی حدق
خوانند و کفته شد عرق دارهم اصل الکرفس است و کفته شد عدرم بابونج است
که اهل مغرب سعدین خوانند و بیونانی سماریس عصف کافیطوس است و کفته شد
عرض نوعی از کنار است و آنرا کنار تر خوانند و بر نمی دهد و خارهاء دراز داشته بود

مانند منقار مرغ وبعضی ها شند قلاب کج بود **عوف** نزدیک اهل مغرب خرص خوانند و
دمم خوانند وبلغة اهل نجد قصب گویند وگفته شد **عطب** خشک است وگفته شد
عرج بري بلوط است وگفته شد **عزیا الکبیر** فنطوریون غلیظ است وگفته شود
عزیا الصغیر فنطوریون دقیق است وگفته شود **عیبابلج** لف الکرم است
وگفته شود وبپارسی تخم زر خوانند **عیبل لبني** میوه سایلا است وگفته شود
عسل النحل بهترین وی آن بود که صادق الحلاوة بود وخوشبوی وسفید بود
وگویند فاضلترین عسل آن بود که بسرخی مایل بود وربیعی بود وبعد از آن صیفی انچه شتایی
بود بد باشد ونوعی از عسل حینی بود که چون بیوسند عطسه آورد وآن نشاید که خورند
وگویند بوسیدن آن غشی آورد وعرق بسیار آرد وعقل زایل کند وچون بخورند البته عقل
زایل کند وعرق بسیار آورد وبعد از آن قی کند وبعد از آن که ماهی نمکسود وشراب
چند نوبت خورده باشد معده پاک کند وبعد از آن تفاح ... نخورد وحکم نوعی
دیگر عسل بود که حکم وی حکم شوکران بود وهمان علامتها حادث شود ومعالجه آن چون
معالجه شوکران کند وانچه عسل نیکو بود طبیعت آن گرم وخشک بود در دوم ودیسقوریدوس
بقوه جالیه رطوبات از قعر بدن بکشد ومنع عفونه بکند وچون با نبات بپزند ...
قوبا بالنبوره زایل کند واگر با قسط بکار برند کلف البته زایل کند وچون تنها بمالند شپش بکشد
ومنع کند واگر با نمک اندرانی سوده بیامیزند ونیم گرم در گوش چکانند دود گوش
ودوی آن زایل کند وچون بدان تحنک کنند یا غرغره ورم حلق وورم عضله که در
جانب زبان وخشک ولوزتین که ... انرا ... خوانند وخناق بلغمی را نافع بود
ودبیله بگشاید وچون گرم کرده با روغن گل بیاشامند ... موافق بود وگزندگی
جانوران وکسی که افیون خورده باشد وقطر چون لعق کند یا بیاشامند نافع بود
وگزندگی سگ دیوانه نیز واگر با نمک بر بثرهای که از ضربت بر اعضا پیدا شود بمالند زایل کند
ومنصوری گوید زود مستحیل شود بصفرا وبلغم را دفع کند وپیران وسرد مزاجان را نافع
بود ودر تابستان مزاجهای گرم را بد بود ورازی گوید که هیچ معالجه حلق ودندان ... وتنقیه
وجلا ودر گوشت روانیدن ... از وی نبود وجسم مرده را نگاه دارد واگر ...
... سازند ودندان را سفید گرداند وصحت نگاه دارد وشریف که چون با روغن گل
... شهیه ومجموع ریشهای بلغمی ... بمالند زایل کند ... وچون با ادویه خلط
کنند که در وی جلای بود در ... چشم را گرداند وقوه باصره بدهد وچون با ارد ...
... وریشهای که تخته بود دهند بگشاید وحرکت آن بکشد وچون با ارز ...
طویل ... گوشت ... جراحتهای عمیق ... واگر ... وبادام تلخ

ما آرد وجو با وی اضافه کنند وبر بدن طلا کنند عرق براند وچون با آب بیاشامند سینه
را از فضول بود پاک گرداند وشهوه مجامعت برانگیزد وبغایت مفلوج را نافع بود
وچون کف بگیرند با آب بیاشامند شکم براند وچون ادویه بهق وبرص بوی بیامیزند
جلای آن زیاده کند وچون با آب بیاشامند بیش روده را پاک گرداند ومطبوخ
وی سموم را نافع بود وخون سگ از وی متولد شود خاصه در زمستان وحرارت المزاج
بود وکسی که بر وی مرار غلبه کرده باشد وتشنگی وچون بسیار خورند قی آورد ومصلح
وی رمان مز بود وحماض اترج ورب ... فواکه وبدل آن سکنجبین شدید بود **عسل الطبرزد**
والقصب گرم وتر بود در اول وعسل قصب شکم براند وعسل طبرزد شکم نراند
وعسل طبرزد بپارسی شیره نبات خوانند واز آن قصب آنجا اول از نی شکر گیرند **عسل**
البلادر صفت آن در بلادر گفته شد وصفت یک نوع گفته شد وانجا بگفته شود
اگر غیر آن نوع خواهند باشد روغن گندم ... وگیرند ... را در گل حکمت گیرند وبلادر
را در آن اندازند وبعد از آنکه سرها وی برکنده باشد وآتش بر ... نهند ... برافروزند
وبعد از آنکه سر نگون نهاده باشند وقدری موی اسب ... نهاده تا عسل
از وی بیرون جکد وبردارند وبوقت حاجت استعمال کنند ومولف گوید که آنچه ایشان گیرند بهتر
بود بگیرد بلادر وبشکافد وهر دو دست را بگردکان خاییده بمالد وآن بلادر را در دست
بمالد وبکارد وعسل وی از دست حاصل میکنند آن مقدار که خواهد وهر زمان که دست را
پاک کنند دیگر گردکان خاییده در دست بمالد وبلادر شکافته در دست بمالد تا عسل
بدست بچکد وبکار برد وحاصل کنند آن مقدار که خواهد واین نوع بهترین انواع است
ومولف چند نوبت امتحان کرده وهیچ مضره نرسیده **عسل داود** ... است وگفته
عشرق ... است وگفته شد **عشبه** صاحب منهاج گوید که درختی اعرابی بود
وآن یکی از ... است وثمر وی ... خوانند ... نفاخ دفلی بود وگویند
نوعی از وی هست که اگر در سایه وی نشینند کشنده بود وطبیعت وی گرم بود در سیوم
وخشک بود در چهارم ودر وی بعضی اعتدال بود ولبن وی ... وسعفه طلا کردن
نافع بود وبا عسل ... که در دهن کودکان حادث شود وشکم براند ومضعف
احشا بود ولبن وی سه درم کشنده وشکر وی ... گفته شد **عشقه** نوعی از
لبلاب است وگفته شود **عصاب** شیطرج است وگفته شد **عصیفه** ... بزبان
بغدادی وموصلی چیزی زرد است وگفته شد انواع آن **عصفر** بپارسی خسک خوانند وبا
گل کاویشه وزنگی ... نیز گویند وآن دو نوع است بری وبستانی وطبیعه بستانی
گرم است در اول خشکست در دوم وبری گرم وخشک بود در سیوم ودوی معتدل

بود با انضاج کلف را زایل کند و با سرکه بر قوبا مالیدن نیکو بود و ورمهاء گرم و باسل
جه قلاع که در دهن کودکان بود زایل کند چون بدان بمالند خاصه بدل وی و جالینوس
گفته بدل وی زهره الملح است عصبه صاحب منهاج که جمیع است و گفته شد و صاحب
جامع گه لبلاب است که بیونانی وی را قسوس گویند و گفته شد صفت آن عصی الراعی
بطباط خوانند و بپارسی ان دار و هم گویند شرابی گسته خوانند و بلفظی دیگر سیخ مرد
وان دو نوع بود نر و ماده و بهترین ان بستانی بود سرخ رنگ که بسیاهی مایل بود و طبیعت
ان سرد است در دوم و گویند خشک است در سیوم و گویند تر است و وی قابض بود
منع خون رفتن بکند و طبیعت ببندد و براورام دموی و حمره و نمله ضماد کردن نافع بود
و جراحتهای تر را باصلاح آورد و عصاره وی چون در گوش چکانند کرم گوش بکشد
و ریش انرا خشک گرداند و درد زایل کند و اگر زن فرزجه از وی بخود برگیرد قطع سیلان
مزمن از رحم بکند و چون اب وی بیاشامند جهت نفث دم که از سینه بود نافع بود و
تقطیر البول را سود دهد و از بهر انکه ادرار بول محکم کند و قولنج را سود دهد و مقدار
مستعمل از وی دو درم بود و چون با شراب بیاشامند گزندگی جانوران زهر دار را نافع
بود و چون پیش از آمدن تب بیک ساعت بیاشامند سودمند بود جهت تب ادوار
و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی صندل بود و بدل وی عنب الثعلب عضب بیونانی
نوادیس گویند و گفته شد عصفور بپارسی گنجشک خوانند نیکوترین ان فربه بود و
انچه در جایها فربه کنند بد بود و اولی ان بود که از ان اجتناب کنند که خونی بد از وی متولد
شود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم گوشت وی صلب تر از گوشت دراج
بود و باه را زیاده کند خاصه دماغ وی و ابو العلا بن زهر گه نافع بود جهت استرخا و فالج
و لقوه و انواع استسقا و مجامعت را زیاده کند لیکن محرور مزاجرا موافق نبود و اگر بخورد
بی باید که سکنجبین ترش بر سر ان خورد و سرد مزاجرا موافق بود و وی مضر بود بر طوبت اصلی
و خلطی صفراوی از وی متولد شود و اولی ان بود که بروغن بادام بریان کنند و چون
با مری مطجن کنند گویند زود تر بگذرد که بریان کرده و باید که قطعا استخوان وی نخورند که
سحج امعا پیدا کند عصاره ماثیا شیاف ماثیا خوانند و بهترین ان بود که زرد بود
و سنگ مثل رهبانان که در نواحی موصل سازند طبیعت ان سرد و خشک بود و ورمهاء گرم
را تحلیل دهد و حرارت بنشاند و درد چشم کهن و نو را نافع بود و صنعه وی چنانست که
اب وی بگیرند و بجوشانند تا غلیظ شود و شیاف سازند و بدل ان حضض است با بوس
در بعض عصاره حشیش الشوا افیون است و گفته شد عصاره المنک عصاره السوس
است و رب السوس خوانند و طبیعت وی معتدل بود در حرارة و رطوبة و در وی قبضی اندک

بود خشونه و صلبه شش را نافع بود و ریش مثانه و سنگی قطع کند و قوه ادویه حاره
حاده بشکند و بدل ان دو وزن ان اصل السوس بود عصارة القرظ اقاقیا است
و گفته شد عصاره الغافت بگیرند غافت تر و بکوبند و اب ان را در آفتاب نهند تا محکم
گردد و بردارند و استعمال کنند و در غایت تلخی بود مانند صبر و طبیعت ان سرد و
خشک بود و بلطف و مقطع جرب و جگر را نافع بود چون با اب شاهترج و سکنجبین
بیاشامند و سودمند بود بتهای کهن و درد جگر را و مقدار ما خوذ از وی یک مثقال
شاید و گویند مضر بود بشش و مصلح ان مصطکی بود و بدل ان سه وزن ان ورق
سماق و گویند سه وزن ان غافت عصاره لحیة التیس بهترین ان تازه بود و صنعه
ان مانند صنعه غافت است که گفته شد و طبیعت ان سرد و خشک بود در دوم و نفث
دم و سحج را نافع بود و مقدار ما خوذ از وی یک مثقال بود و اگر ضماد کنند بر اعضای
مسترخی قوه ان بدهد و اسحق گه مضر بود بگرده و مصلح ان رب العسل بود و بدل ان اماریا
عصاره قثاء الحمار گرم بود در سیوم مغثی بود و بیمار ان عظیم پیدا کند با بجدی که خناق
کند و غشی و امتداد من اورد و مداوای وی بقی کنند و انچه در مداوای کسی که کندش
خورده باشد و صنعت ان در باب قاف در صفت قثاء الحمار گفته شد و بدل
ان عصاره بیخ سوقاوس است عصاره افسنتین صنعه ان مانند صنعه غافت است که
گفته شد و طبیعت ان گرم و خشک و مسخن و مقبض بود بتهای کهن را نافع بود و سده
جگر بگشاید و مقدار ما خوذ از وی تا یک درم شاید و مره صفرا از معده پاک کند و مصلح وی
راوند بود و گویند بدل ان سه وزن ان ورق است عصاره انبرباریس سرد و قابض بود
حاره جگر و معده و ورمهای انرا نافع بود و قوت بدهد و صنعه ان بگیر زرشک
تازه خوب رسیده و اب ان بگیرد و صافی کند و بجوشاند تا غلیظ شود و بر روی کاغذ
کند تا رطوبتی که بود نشف کند و در افتاب نهد تا تمام شود و اگر زرشک تر نبود
خشک وی را در اب بجوشاند و بمالاند و صافی کند یا با فتاب نهند تا تمام شود یا چنان
کند که گفته شد و بدل ان دو وزن ان زرشک دانه بود عصاره الکرنب گرم بود در
درجه دوم عصاره الرمان اسحق گه گرم بود در دوم عصاره اذان الفار گرم بود در دوم
عصاره بخور مریم گرم بود در دوم عصاره ورق الغرب سرد بود در سیوم عصاره
شقایق النعمان گرم بود در سیوم بدل ان عصاره بخور مریم بود عصاره البنج بدل ان عصاره
عنب است عصاره شجر الجوز بدل ان مرزنجوش است عصاره الطرائیث سرد و خشک
و قابض بود و بدل ان عصاره قرظ است که ان اقاقیا بود عصفور الشوک عصفور
السیاج نیز خوانند و ان طرغلودیطس است و گفته شد عضرس خطمی بری بود و گفته

شد عضایه وعضا نیز گویند وان ضب است وگفته شد عضاه در لغه اسمیت
کو واقع شده است بر هر درختی از درختهای خاردار که باشد چون عوسج و قتاد و قرظ و سپیدار
وامثال ان عضل فاضلترین گوشت مواشی و نیکوترین عضایاست و شیرازی
سنگک خوانند و زودتر هضم شود بواسطه اعتدال رطوبه که عصب باوی امتیخته
است عطفل ضومران الکست وگفته شد عطب قطن است وگفته شود
عطارد سنبل رومی است وگفته شد عطشان نباتیست که یونانی دیبساقوس
گویند وگفته شد عظام سوخته وی محلل ومجفف بود و گویند استخوان ادمی صرع
را شفا دهد وجالینوس گفته که کیپان باستخوان سوخته ارض عود در مفاصل شفا یافته
اند استخوان کهن چون بشورند سودمند جهت ریشهایی که در اعضای که مزاج وی خشک
بود مانند ذکر وانثیین وامثال ان و شریف که چون بپزند استخوان پوسیده بسیار کهنه
طبیخ ان ببر ریزند قطع رعاف کند و چون سحق کنند استخوان پوسیده زیر که در دیوارها
بود و بگلاب بسرشند و بر ریشها ضماد کنند نافع بود و چون سحق کنند با الشعیر بسرشند
وطلا کنند بر اثار و غیران زایل کند و کعب تیس چون بسوزانند وخاکستران با سرکه بیامیزند
پاشامند ورم سپرز بگدازاند و چون با عسل بیاشامند باه را برانگیزد و چون ران گاو
بسوزانند وخاکستران با عصاره عصا الراعی بیاشامند قطع نزف دم بکند و شکم رفتن را
سود دهد و اگر استخوان مرده سحق کنند و بخورد صاحب تب دهند چنانچه بداند نافع بود و مجرب
و حاقنی که خاکستر استخوان سوخته چون با سرکه سحق کنند و بر سوختگی اتش ضماد کنند سودمند
بود و در خواص اورده اند کعب ابن عرس چون زنده بود بیرون اورند و برزن اویزند
ابستن نشود و در خواص ابن زهر اورده است که دندان کودک انجا اول بیفتد پیش ازانکه
بر زمین رسد در صحیفه نقره گیرند و برزن اویزند منع ابستنی کند و اگر استخوان ادمی مرده
را سب اویزند اردی که داشته باشند زایل شود و اگر بر صاحب تب ربع بندند نافع بود
و اگر چیده ناخن ده کانرا بسوزانند وان خاکستر بخورد کسی دهند محبت والفت در دل انکس پیدا
گردد و اگر دندان ادمی و استخوان بال راست … در شب … خفته نهند مادام که نهاده
باشد بیدار نشود و اگر از دندانها که از جانب راست نهنگ بود بگیرند و بر بازوی
راست بر بندند قوت مجامعت زیاده کند و اگر دندان پیش روباه بر مصروع اویزند
صرع از وی زایل شود و اگر دفن کنند کله سر ادمی مرده کهن شده در برج کبوتر کبوتر
زیاده گردد و بسیار شود و اگر استخوان پهلوی کفتار بر سر صاحب شقیقه بیاویزند
نافع بود از ان راست بر راست و چپ بر چپ و همچنین ناب نرناب و برص
بر صرس و گویند در طرف بال خروس دو استخوان هست که سودا راه دارد اگر از ان را

بر صاحب تب اویزند شفا یابد و هر دو استخوان چون بر ادمی با هم اویزند متعب
و تشنگی بکند و دیسقوریدوس گوید ناب کلب یعنی نیش سگ چون ادمی بگیرد و بپیچه
در پارچه بپوست بندد و بر بازوی بندد ایمن باشند از سگ دیوانه و در خواص ابن
زهر آورده است که ناب سگ چون بر کسی بندد که در خواب سخن گوید دیگر نگوید و اگر
بر کودکی اویزند دندان وی بی زحمت بیرون اید و اگر بر صاحب یرقان بندند نافع
بود و فی الجمله چون با خود دارند سگ بر ایشان بانگ نزند غظلم درختیست
و نیل عصاره وی است و نزد ان وسمه خوانند و گفته شد و کیم نیز گویند عفص
بپارسی مازو گویند و سریانی فقس و بهترین وی آن بود که سبز و سوراخ ناشده باشد و انرا
اقاقالیس خوانند وان عذره بود و انچه رسیده بود و سیاه و سفت و بزرگ بود
این نوع ضعیف تر از سبز بود و سوختن وی یا با نمش بود یا با زیت بسوزانند تا سوخته
گردد از سیاهی سوی سپید بود و طبیعت وی سرد بود در دوم و گویند در اول و خشک
بود در سیوم و گویند در دوم و بغایت قابض بود و چون تنها سرانند و سحق کنند و با
ضماد سازند بر بواسیری که باشد در دبر و بیرون امدن مقعده نافع بود و چون بسوزانند
قطع خون رفتن بکند و اولی ان بود که بر روی آتش تشویه کنند و در شراب اندازند یا سرکه
خوابانیده و چون با سرکه بر قوبا طلا کنند زایل کند و آب وی خضاب بود موی را و چون
در آب پانیده و بر گوشت زیاده افشانند بخورد و منع رطوبه که روانه بود از لثه و لهاه
و قلاع را نافع بود خاصه کودکان را و چون سحق کرده در غذا یا آب کنند اسهال کهن باز
دارد و قوه معده ضعیف بدهد و انچه در اندرون مازو بود در سوراخ دندان نهند درد
ساکن گرداند و طبیخ وی در نشستن جهت مقعد بیرون آمدن و رحم و سیلان رطوبات
که از رحم روانه بود و کتن شده باشد عظیم سود دهد و چون بغایت سحق کنند و در بینی دمند
خون رفتن باز دارد و چون با سرکه سحق کنند و طلا کنند و سلاق که در دهان پیدا گردد زایل
کند و اگر با سرکه بپزند و بر حمره طلا کنند در ابتدا سودمند بود و منع نمله بکند طلا کردن و
واجب ان که چون خواهند که بیاشامند جهت امساک سیلان نقصوص … بصمغ
عربی در آب حل کرده تا مضره بحلق نرساند و بدل وی ثمرة الطرفا بود بوزن ان و گویند
عفص و حب بلوط و قرظ و حب الاس و قشور رمان و اهلیلج زرد و ثمره الطرفا و وادی
همه مانند یکدیگر اند در طبیعت عقار آدم گویند مغاث است وگفته شود عقیق
ارسطاطالیس گفته اجناس وی بسیار است و معدن وی بسیار در بلاد یمن و ساحل بحر روم
و نیکوترین ان بود که بغایت سرخ و شفاف بود و انچه سوخته کنند سرد و خشک بود و قوه
جسم بدهد و خفقان را نافع بود و قوه دل بدهد و دندان متحرک را محکم گرداند و اگر انگشتری عقیق

در انگشت کنند و برابر حصرم و ند خشم وی فرو نشیند و قطع خون رفتن بکند از هر عضوی که
باشد خاصه زنانی که دایم خون از ایشان روان بود و اگر خرد کرده سنون سازند خون
دهن بن دندان باز دارد و رنگ زرد و دندان را سفید گرداند و جلای تمام بدهد خاصه
با مروارید و سبد **عقبان** اسقولوفندریون است و گفته شد **عقرب** بپارسی
کژدم خوانند و بیونانی سقرنوس جرساوس بهترین وی نر بود و نشانه نر آن بود
که ضعیف و لاغر بود و نیش وی سیاه‌تر بود و ماده فربه و بزرگ بود و نیش وی باریک
بود و طبیعت وی سرد و خشک بود و اگر در زیت بجوشانند و آن زیت در گوش
چکانند درد ساکن کند و اگر خرد کنند و بر گزندگی وی نهند درد زایل کند و اگر بریان
کرده بخورند همین عمل کند و شریف که اگر خاکستر وی در چشم کشند ضعف چشم را نافع
بود و چون سوخته وی سحق کنند و با نیم وزن آن سرگین موش بیامیزند و در چشم کشند
تیزی چشم زیاده کند و جرب از او زایل کند و اگر عقرب بزرگ سیاه خشک کرده …
کنند با سرکه و بر برص طلا کنند شفا یابد و چون در زیت بسوزانند تا سوخته گردد در …
که دشخوار … شود چون آن روغن در آن بمالند و عقرب سوخته سحق کرده بر آن افشانند
بحال صحت و صلاح آورد و عبدالرحمن بن الهیثم که چون بگیرند یک عقرب و باید که سه روز
یا چهار روز از ماه باقی باشد و در شیشه کنند و روغن زیت بر سر آن محکم بگیرند و رها
کنند تا زیت قوه وی اخذ کند چه در دیت و در آن استعمال کردن نافع بود و گویند
این روغن چون بر بواسیر ظاهر بمالند خشک گرداند و بیندازد و اگر عقرب مرده در
خرقه بندند و بر زنی که دایم بچه می اندازد دیگر نیندازد و محفوظ ماند بفرمان باری تعالی
و ابن ماسویه گوید اولی آن بود که عقرب را بسوزانند با اندکی کبریت و شیخ الرئیس گوید صنعت
سوختن وی چنانست که شیشه … در گل حکمت گیرند و عقرب را در آن کنند و در تنور
گرم نهند یک شب یا یک روز بامداد برگیرند و آنکه از خرف گران ناشف بود و اخذ قوه
بکنند و صاحب منهاج گوید صفت سوختن وی چنان بود که بگیرند دیگی سفالین و در خمیر گیرند و سر آن
بگل بگیرند و در تنوری نهند که چوب زر در آن سوخته باشند و آتش بیرون آورند و سر تنور
نهند نیکو و یک شب رها کنند و روز دیگر بیرون آورند و در ظرفی آبگینه کنند و بوقت حاجت
مستعمل کنند و منفعت خاکستر سوخته وی آنست که سنگ گرده و مثانه بریزاند و مقدار … خوردن
از وی دانگی بود و اگر نیم درم از وی بیاشامند گزندگی مار را نافع بود و صاحب جامع گوید
چون در زیت بسوزانند و آن زیت بر موضع داء الثعلب طلا کنند البته موی برویاند
و اسحق گوید خوردن وی … نافع بود … **عقرب بحری**
زهراوی گوید گژدم دریایی ماهی کوچکست سیره رنگ که ابرخی زند و در پس وی خاری سفید

بود که بدان می‌زند و چشم وی خارناک بود و سم وی بزرگتر از بدن وی بود و مار گزندگی
وی همان الم سخت که از عقرب حاصل می شود بلکه سخت‌تر از آن و دیسقوریدوس گفته
سقرنوس لاسوس حیوان بحری است با سم عقرب می خوانند زهره وی موافق بود جهت
نزول آب در چشم و شبکوری و قرحه که عارض می شود در چشم و آن را لقوبا خوانند **عقار**
کوهان و علق کوهان عاقرقرحا است و گفته شد **عقار** خراست و گفته شد
عقید العنب بیتخج گویند و رب العنب نیز عقید العنب خوانند و شیرازی دوشاب
خوانند و مثلث نیز نوعی از آنست **عقعق** صلصل گویند و مکه نیز خوانند و شیرازی
قالنجه و بپارسی کالنجه گویند سرگین وی ربو را نافع بود و گوشت وی گرم و خشک بود
و کیموس بد دهد **عقاب** بپارسی آله خوانند گوشت وی گرم و خشک بود چون بخورند
بمنزله گوشت گاو بود و زهره وی چون در چشم کشند نافع بود جهت نزول آب و روشنایی
بفزاید چون پیروی بخور کنند اختناق رحم را نافع بود و سرگین وی کلف و بهق های
که در روی پیدا گردد و لطوخ کنند زایل کند و گویند محلل حار زیت بود **عکوب** حرشف است
و گفته شد **عکنه** لعبه بربری خوانند و آن سورنجان است و گفته شد و در مصر عکنه
خوانند و در اندلس سورنجان و در عراق لعبه بربری **عکبر** ابن سمجون گوید شمع الکور را
و مولف گوید شمع الکور بپارسی مومیای نحلی خوانند و شیرازی بر مو گویند و بغایت گرم بود
و گویند بسیار امتحان کردیم جهت شکستگی اعضا و از جای افتادن و دفع خوف همان عمل مومیایی
معدنی میکند و شربتی ازو نیم باده درم عسل یا قند یا نبات شربت بنیم گرم بیاشامند نافع
بود و گویند عکر چیزیست که در میان عسل بود و شیرازی از اداره خوانند و مولف گوید
مگس نحل از بهر حرزش خود و بچگان می آورد از مجموع گلها و آن الوان باشد زرد
و سفید و سرخ و بنفش و بغایت تلخ بود و اگر در میان عسل بود عسل را تباه کند و صفت
شمع الکور گفته شد **عکر الزیت** بپارسی دردی زیت خوانند و بهترین آن کهن بود
و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم نافع بود جهت بادی سخت که نزدیک سبز بود
و در چشم کشیدن محلل آب نزول بود و مجموع جراحتها و ریشها تا صورت که در بدن پیدا شود
نافع بود و دیسقوریدوس گوید چون در ظرفی مس قبرسی بپزند تا غلیظ شود و مثل عسل و بر
دندان خورده مالند بیندازد و اگر با خاما لاون بپزند تا نقیع ترس و بر معانی الطبع
کنند جرب ایشان زایل کند و اما آنچه نانه بود چون گرم کنند و بر نقرس و درد مفاصل
مالند نافع بود **عکر دهن السوس** دردی روغن سوس چون در چشم کشند محلل آب
نزول بود **علیق** بپارسی در گویند و بیونانی باطس و شیرازی … سگ خوانند
و نوعی از آن علیق الکلب خوانند و گفته شد و عوسج هم نوعی از علیق بود و نیکوترین عصاره

وی ان بود که در افتاب خشک کرده باشند و طبیعت ان سرد و خشک بود و ورق
ان و اطراف ان چون بپزند خضاب نیکو بود موی را و چون بیاشامند شکم ببندد و قطع
سیلان رطوبت کهن از رحم بکند و موافق بود جهت گزندگی حیوانی که ویرا قسطس خوانند
و ان ماریست که شاخ دارد و ورق وی چون تر بود بخایند قلاع و ریشهای که در دهان
بود زایل کند و چون خشک کرده خشکی وی زیاده شود و گل وی همان قوة که در ثمر وی
موجود است در گل موجود است بعینه و بیخ وی خشک کرده بریانند و چون [illegible] ورق وی ضماد
کنند نمله و ریشهای تر که در سر بود زایل کند و ناخنه که در چشم بود و نیز اسید که در مقعده گشته
بود و بواسیر را چون از وی روانه بود نافع بود و چون ورق وی بکوبند [illegible] و بر معده
علیل نهند که ضعیف شده باشد و ماده از وی روانه بود موافق بود و عصاره ثمر وی
چون بغایت رسیده بود در دهن را مفید بود و چون ثمر وی بخورند نا پخته شکم ببندد و
گل وی چون با شراب بیاشامند شکم ببندد و شریف که چون بکوبند ورق وی و اطراف
وی با [illegible] و ضماد کنند سحج را انرا در سفل سود دهد و از وی شیاف سازند نافع بود جهت علتها که
در چشم پیدا شود بغایت کمال نافع بود و صفت ساختن وی انست که تازه وی بکوبند و بفشارند
و صافی کنند و سحق کنند بصلایه تا غلیظ گردد و صمغ عربی با ب حل کرده و صافی کرده و بر وی [illegible]
کنند با ان اندکی و شیاف سازند و بوقت حاجت مستعمل کنند **علیق الکلب** علیق القدس خوانند
شیرازی درخت سه گل خوانند و ثمره وی را سه گل گویند و در اندرون وی مانند پشم بود و گل
وی را ورد السیاج خوانند و ثمره السیاج و سوبانی اقربطش باطس خوانند و ثمره وی چون رسیده
شود سرخ گردد و جالینوس گوید ثمره وی بغایت قابض بود و [illegible] وی قبضی اندک داشته باشد
و دلیل ان بود که از ثمره وی حذر کنند بسبب انکه در اندرون وی مانند پشم که مضر بود بقصبه
شش و دیسقوریدوس گوید ثمره وی چون خشک کنند و انچه در اندرون وی بود بیرون کنند
هیچ مضره بقصبه شش نرساند و با شراب بپزند شکم ببندد و بول براند و بدل ان شوکة المصریه
است **علف** رطبه است و گفته شد **علقی** مقر خوانند بپارسی صبر تلخ خوانند **علق**
شریف که چون بر موضعی نهند که خون فاسد بود قایم مقام حجامت بود و خاصه کودکان در زبان
و بن ریشها نهند و سعفه و قوبا نهند خون فاسد بمکند و چون بسوزانند و خاکستر ان با سرکه سرشته
و طلا کنند بر موی زیاده که در چشم بود بعد از انکه بر کنده باشند دیگر نروید و علق بشیرازی زرن
خوانند و باصفهانی [illegible] و بعضی دیگر زلو [illegible] و در خواص اورده اند که چون بخور کنند در دکان
ابگینه گر هر چند ابگینه که باشد شکسته گردد **علک** هر صمغی که انرا توان خایید انرا علک خوانند
و علک الانباط صمغ البطم است و گفته شد و طبیعت ان گرم و خشک بود در اخر دوم و گویند
تا سیم و بهترین ان سفید بود که بزردی زند و در طبیعت نزدیک بمصطکی بود و علک رومی

مصطکی است و گفته شود و صمغ البطم در گوشت رویانیدن در ریشها مانند راتینج بود و در
مرهمها بدل وی کنند و اسحق گوید مضر بود بعصب و اصلاح وی بعسل کنند **علک یابس** قلفونیا خوانند
و ان نوعی از راتینج است و گفته شد **علقم** گویند قثاء الحمار است و گویند حنظل و بهر جهت
تلخ بود و انرا علقم خوانند **علت** بیونانی حنطه رومی گویند و گفته شد **علجان** نباتیست
که انرا اقاقیا خوانند و گفته شد **عمرد** کرفس است و گفته شد **عنبج** نوعی از خربزه
است که گوشت وی سرخ بود و سبز بود و بهمان [illegible] خوانند و انرا خربزه زمستانی خوانند
و صفت بطیخ گفته شد **عنبار** زنداست و گفته شد **عنب** بپارسی انگور گویند و سفید
وی نیکوتر از سیاه بود و نیکوترین ان رازقی مقالی بود و پوست انگور سرد و خشک
و گوشت وی گرم و تر بود و دانه وی سرد و خشک بود در دوم و انگور غذای نیکو دهد
و قوه بدن بدهد و انچه رسیده بود ضرر وی کمتر بود و غذای نیکو دهد و بیشتر از غذای عصیر
وی بود و زود فربهی اورد و رطوبت [illegible] از وی متولد شود و سینه و شش را نافع بود
و پوست وی دیر هضم شود و انگور همه مضر بود بمثانه و تشنگی اورد و مضر بود بجگر و سپرز
که غلیظ بود و دفع تشنگی وی بریان [illegible] کنند و صاحب منهاج اورده است که انگور انچه دو
روز چیده باشند بهتر از ان باشد که در روز چیده باشند **عنب الثعلب** قنا خوانند و در [illegible]
و بلشان نیز گویند بپارسی روباه تربک گویند و انگور سگ خوانند و بلغتی دیگر طولیدون و روبا
نیز گویند و بهترین ان زرد تازه بود و طبیعت ان سرد بود در اول و گویند در دوم و گویند
گرم و تر بود و ورمها گرم را در اول ضماد کردن نافع بود و با اسفیداج و روغن گل بر جمره
و نمله طلا کردن سود دهد و اب وی غرغره کردن ورم زبان را نافع بود و مثقالی از
پوست بیخ وی با شراب خواب اورد و چون بکوبند و ضماد کنند درد سر را نافع بود و چون
عصاره وی در چشم کشند قوت چشم بدهد و چون زن بخود برگیرد قطع خون رحم بکند و اماس
و ورم معده را نافع بود و اسحق گوید مضر بود بمثانه و مصلح وی قند بود و خوردن و ضماد کردن
تشنگی بنشاند و چون اب وی با اسفیداج بیامیزند و بر سوختگی اتش و جدری که ریش
شده باشد طلا کنند خشک گرداند و چون تخمان بکوبند و بر سرطان ریش شده نهند ساکن
گرداند و چون بدان ادمان کنند باصلاح اورد و خوردن ثمر وی قطع احتلام بکند و انچه
سیاه بود بد باشد و مخدر و جنون اورد و نوعی هست که چهار درم از وی کشنده بود
و مداوات وی قی کنند بعد از ان شیر تازه با انیسون یا با ماء العسل سکنجبین و خوردن
بادام تلخ مفید بود و بدل وی بطباطا است و گویند سیاه دارو ان **عناب** نیکوترین
ان جرجانی بود تازه که خورده شود و وی معتدل بود میان گرمی و سردی و تری و خشکی و گویند که
گرم و تر بود در میانه درجه اول و حرارت وی غالب بود بر رطوبت و گفته سرد است

در اول سود مند بود جه حدة دم و خلطي نيك از وي حاصل شود و جون بخورند با اب
وي بيا شامند وحده دم و حرافه ساكن كرداند و سرفه و ربو و ارد كرده و مثانه مدار دستند
و حلق را نافع بود و اكر بعد از طعام بخورند نيكوتر بود و غذاي وي اندك بود و هضم وي
دشوار و مولد بلغم بود و معده را بد بود و مصلح وي كمّون بود يا مصطكي و شريف كه
ورق وي جون خشك كنند و با سركه سحق كنند و بر اكله افشانند بغايت مفيد بود و اولى
ان بود كه پيش ازان پر مرغ عسل بدان طلا كنند و جون پوست ساق درخت وي بكوبند
و بمخيزان اسفيداج بياميزند و بر ريشها ماليد البته زايل كرداند و جون ورق وي بپزند و
صافي كنند و هر روز نيم رطل بعد از فصد بيا شامند حكه زايل كند از بدن و جون
با استخوان مطحون كنند و سويق سازند و با اب سرد بيا شامند طبيعت محكم دارد و شكم ببندد
و اكر همچنان با استخوان مطحون كنند قرحه امعا را نافع بود و صمغ وي جون با سركه حل كنند و بر
قوبا طلا كنند و دو سه نوبت بيابي تكرار كنند البته زايل كند و ورق وي جون بخايند نيكوتر
از طرخون بود جه كسي كه دارو مسهل خواهد خوردن و غثيان نياورد و عناب مضعف باه
و مقلل مني بود و شيرازي شيلان خوانند **عنب الثعلب** درختي كوهي است و انرا عنابش خوانند
و ثمر وي بمقدار كنار كوچك بود سرخ رنگ و در اندرون وي دانه كوچك جهار حبي بود
و طعم وي قابض بود و ثمر وي شيرين بود كه اندكي تلخي داشته باشد و لذع جه و بعضي ثمر وي را
خشك مي سويق سازند نافع بود جهت اسهال كهن و كل وي مشابه كل خشخاش بود الا كوچكتر
بود و لون ان ميان زردي و سبزي بود و ثمر وي نفث دم را نافع بود **عنب الحية**
ثمر هزار جشان است وان كره البيضا است و كفته شده و سوداني ثمر كبر را بدين اسم خوانند
عنبر ابن حسان كه روث دابه بحري است و كفته اند جشمه ايست كه در قعر درياي رويد و جيوانات
دريايي خورند و بعضي كفته اند در سنكها مي يابند كه بي خورد و مي ميرد و شيخ الرئيس كفته از جشمه
دريا حاصل مي شود و ما اقوال بسيار اورده اند و مؤلف كويد كه انجه محقق است معين است و نيكوتر
ان اشهب بود كه انرا سفيد خوانند و ديكر ازرق كه انرا فستقي خوانند و ديكر زرد كه انرا
خشخاشي كويند و عنبر بايد كه جرب بود و هر جند كه سفيد تر و ست تر و سبك تر نيكوتر
بود و طبيعت ان كرمست در دوم و خشكست در اول و انرا نافع بود و دماغ و حواس
و دل را سود دهد و مقوي جوهر همه روحها بود و اعضاء رئيسه و درد معده سرد را سود
و بادها غليظ كه عارض شود در امعا و معده جون بيا شامند يا از بيرون طلا كنند نافع بود
و درد شقيقه و صداع كه از خلطهاي سرد بود و جون بدان بخور كنند سودمند بود و بمفاصل
كه از رطوبات و رياح بلغمي بود ضماد كردن بغايت مفيد بود و اكر در روغني كرم مثل
روغن مرزنكوش و روغن بابونه يا اقحوان حل كنند و بدان سعوط كنند علتي كه از بلغم غليظ و رياح

١٤١

بود در دماغ پيدا شود تحليل دهد و اكر از وي شمامه سازند بر مثال سيبي و ببويند فالج و لقوه و كزاز
را نافع بود و جون در روغن بان حل كنند نافع بود جهت انواع درد اعصاب و خدر و في
الجمله مقوي اعضاء عصباني بود و مي كويند اكر اندكي از وي در قدحي شراب كنند و بياشامند مستي
زود اورد و صاحب منهاج كويد كه قوة دل و دماغ و حواس بدهد و مقوي عجب و روح را بيفزايد و
مقدار شربت از وي دانكي بود و مضر بود با صحاب شرا و مصلح وي بوئيدن كافور بود
و خيار و اسبغول كه مضر بود بمعا و مصلح وي صمغ عربي بود و بدل ان دو دانك وزن ان مسك
و دانكي مرو دانكي زعفران و كويند بوزن ان مسك و دو وزن زعفران بدل ان كنند **عنصل**
اسقيل است و كفته شده **عندم** بقم است و كفته شد **عنقر** مرزنجوش است و صفت
ان در اذان الفار كفته شد **عنزروت** انزروت است و كفته شد **عنجد** عجم الزبيب
است و كفته شد **عنكبوت** صفت نسج وي در باب الف در ابكاكيا كفته شد
عنم كويند جلنار است و كفته شد **عود الصليب** فاوانيا است و كفته شد **عوسج** نوعي
از عليق است و نوعي از عوسج امغيلان خوانند و در پايها بسيار بود و نيكوترين ان بياباني سبز
ورق بود و طبيعت وي سرد بود در اول و كويند در دوم و خشك بود در سيوم و ورق
وي بر جمره و نمله طلا كردن نافع بود و شريف كه عصاره ورق وي جون بيا شامند حب الصفراوي
والتهاب صفرا را نافع بود و جون بكوبند و اب ان بكيرند و خضاب دان كشتند و در حمام بخورند
مانند حب و حكه را زايل كند و ورق وي جون بخايند قلاع را زايل كند و جون با عصاره
وي دود كنند كزندكان بكريزند و جون بكوبند و اب وي بكيرند و هفت روز بيابي در چشم
چكانند سفيدي زايل كند خواه كهن و خواه نو و ثمر عوسج جون بكوبند و اب ان بكيرند و در شي
كنند تا خشك كردد و بعد از ان مقدار دانكي با سفيدي تخم مرغ يا بشير زنان حل كنند و در كوش
چكانند بغايت نافع بود در دها جشم خاصه سفيدي ان و صاحب منهاج كه جون بر پيشاني
طلا كنند نافع بود فضلاتي كه در جشم ايد بواسطه بعضي كه در وي هست و مقدار مستعمل از وي
يك مثقال بود و كويند مضر بود بسپرز و مصلح وي كثيرا بود و كويند بدل ان در دردهاي كرم
بوزن ان اشنه و بوزن ان مرفل بود **عود البرج** وج است و كفته شد **عود البلسان**
نيكوترين عيدان وي املس سبز بود و خوشبوي و طبيعت ان كرم و خشك بود در سيوم
سده بكشايد و عرق النسا و صرع و دوار را نافع بود و تاريكي جشم را زايل كند و ربو و ضيق
النفس را سود دهد و جون بخور كنند نشف رطوبه از رحم بكند و عقم را نافع بود و بلع زهر
زهرها بود و كزندكي افعي و سردي معده و جكر را سود كند و رطوبات از دماغ پاك
كند و مقدار ما خود از وي نيم مثقال بود و مضر بود بمعا و مصلح وي كثيرا بود و بدل وي حب
وي بود **عود الفالوذج** شنجار است و كفته شد **عود الدرقه** اصل الانجدان است و كفته شد

عود القطاس کندش است و گفته شود **عود** الجمج و یلنجوج نیز گویند و آن انواع است
و شیخ الرئیس گوید بهترین آن عود مندلی بود که از وسط بلاد هندی آورند و بعد از آن
عود هندی که آن جبلی بود و فاضلتر از مندلی بود از بهر آنکه شپش در جامه را بکشد و بعضی
از مردمان فرق میان مندلی و هندی بکنند و یک نوع سمندوری بود و از سفاله هند
خیزد و از فاضلترین بود بعد از آن قماری و آن نوعی از سفالی بود و بعد از آن قاقلی و بری
و قطعی و صینی و آنرا سمیری خوانند و آن تر و شیرین بود و مندلی مجموع وی نیکو بود بعد از آن
سمندوری ازرق فربه صلب بسیار آب بهتر که قطعا سفیدی در وی نبود و بر آتش بماند نیکو بود
و بعضی سیاه فاضلتر از ازرق می نهند و نیکوترین قماری سیاه که قطعا سفیدی در وی
نبود فربه بود و بر آتش بماند و بسیار آب بود و فی الجمله فاضلترین عود آن بود که سیاه و صلب
و گران وزن بود و در بن آب نشیند و چون بکوبند هیچ رشته در وی نبود و زود کوفته
شود و آنچه بر روی آب افتد بد بود و عود نیز در خیک بکنند و در زمین دفن
میکنند تا خفیه از وی بعفونت زایل میشود و تغییر در وی پیدا میگردد و عود خالص
بی شود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم لطیف بود و سده بگشاید و بادها
را بشکند و خاییدن وی بوی دهان خوش کند و مقوی احشا و اعصاب و دماغ و حواس
و دل بود و مفرح آن و رطوبت عفن از معده زایل کند چون نیم درم از وی بیاشامند
تا یک درم و نیم و قوت معده و جگر بدهد و شکم ببندد و دوسنطاریا را نافع بود و خاصه سوداوی
و مضر بود بوییدن وی بمرضهای گرم که در دماغ عارض شود و اسحق بن عمران گوید چون
بخور کنند بلغم از سر فرود آورد و وی منع ادرار بول که از سردی و ضعف مثانه بود
بکند و اسحق گوید خوردن وی مضر بود بشش و مصلح ورق گل سرخ بود و گویند بدل وی در
شکم بستن صندل زرد بود و اگر در معاجین احتیاج بود بدل وی زعفران و دارصینی و راوند
صینی از هر یک دو دانگ وزن آن قایم مقام آن بود و بدل عود هندی در نقوش قسطوریون
باریک بود **عود الحیه** شریف که نبات وی در شهر سودان بود و مشهور بود و مانند
عود سوس بود صلب در طعم وی تلخی بود و چون نیم درم از وی بیاشامند از بهر زهر
که باشند شفا یابند خواه گرم و خواه سرد و چون در دست نگاه دارند هیچ مار گرد آنکس
نگردد و گویند که چون در دست گیرند و چشم آنکس بر مار افتد مار حرکت نکند و محو شود
و چون بخایند و ثفل آن در دهان افعی اندازند زود بمیرد **عود الریح** اسمیست مشترک در
شام فاوانیا بدین اسم خوانند و اهل مصر مامیران و هم اهل مصر قشر اصل انبرباریس که آن
زرشک [...] گویند و عود الریح نیز بدین اسم خوانند مصنف هر یک بجای خود ذکر کرده و بعضی
گفته شد و بعضی گفته شد **عهن** در لغه صوف است و گفته شد **عیون الدیکه**

حبی سرخ مدور که از طرف هند آورند و مولف گوید ثمر درخت بقم است و از ابیانیسی
چشم خروس خوانند و طبیعت آن گرم و تر بود و باه را قوت دهد و منی زیاده کند بسیار و
چون یک درم از وی بیاشامند **عیزران** نزعرور است و گفته شد **عین الدیک**
گویند خاست و گفته شد تحقیق تخم آن است **عین الهدهد** اسم نباتیست با و نیز که موی
با دادن الفار رومی و نزدیک ایشان مجرب بود جهة عرق النسا چون با دنبه گبش بخورند
عیون البقر اهل مغرب و اندلس اجاص را عیون البقر خوانند و ابو حنیفه گوید عیون
البقر نوعی از انگور سیاه است بزرگ مدور که صادق الحلاوة نبود **عثیام** نیز در لب
است و گفته شد در دال صفت آن **عیسوب** امیر زنبور است و گفته شد صفت
آن در اذان الفار **عیدان البطاط** چوب عصی الراعی است و گفته شد **عین الدب**
نیف که جنبها خس چون در خرقه بندند و بر چشم صاحب تب ربع بیاویزند تب
از وی زایل شود و این بخاصیت است والله اعلم ما حکم

باب الغین غافت

بهترین آن فارسی بود که از کوهستان حوالی شیراز آورند و وی نیز نیکو بود و آن
کلفت لاجوردی رنگ دراز شکل و شاخهای وی باریک بود و بدرازی یک وجب
بود و کوتاه تر بود و گل وی و شاخ وی و ورق همچنین بود و تخم آن نضیر و طبیعت آن گرم
بود در اول و خشک بود در دوم و گویند معتدل بود در گرمی و سردی و گویند سرد است
وی لطیف بود و در ابتدای استسقا عظیم نافع بود و باسه کهن و بر ریشهایی که دشخوار
بود باصلاح آورد و درد جگر و سده آن مصلا بکبر زدو قرحه امعا و تبهای مزمن و صفرا
بحرقه بیرون آورد و مقدار شربت نیم مثقال بود و وی حیض براند و گویند مضر بود بسپرز
و مصلح آن انیسون بود و بدل وی نیم وزن وی افسنتین باریک وزن وی اسارون
بود **غاغه** بلغه عمان فودنج است و گفته شود **غار** درختی بزرگست و ورق وی
درازتر از ورق بید بود و حب وی از بندق کوچکتر بود بمقدار فستق و صفت آن گفته
شد [...] گویند که ورق آن باریک بود و بعضی پهن تر بود و هر دو نوع در زمین
سکستان روید و بهترین آن سبز بود و قوت وی در ورق بود و طبیعت آن گرم و
خشک بود در سیم و وی طلا کردن با شراب ریحان نافع بود و با سویق بر ورمها
و درد اعصاب و ضیق النفس و انتصاب و العق کردن نیکو بود و سودمند و صاحب
[...] که چون در معده [...] کند [...] را حرکت دهد و ورق وی چون تر بکوبند و بر گزندگی
زنبور و مگس ضماد کنند سودمند بود و بدست [...] وی چون چهار دانگ با شراب ریحانی
بیاشامند سنگ بریزاند و علت جگر زایل کند و صاحب علاج که [...] ازوی بچینند

وزبان کنند که بر زمین افتد و خلف اذن خود نگاه دارد چنانکه شراب خورد بست
نشود و گویند چوب درخت وی چون بیاویزند در معضنی که طفل در آن بود صرع خفیف
و در خواب ترسید دیگر نترسد و ورق وی چون سرند با سرکه و بدان مضمضه کنند
درد دندان را سود دهد و بدل غار سیسنبر است بوزن آن غاغالی حب الطا غیطوس
است و گفته شد غاریقون دو نوع است نر و ماده و بهترین آن ماده بود که [illegible]
سفید و املس بود و زود شکسته شود و معلف که غاریقون باید که سفید و سبک
و سست بود و آنچه نر بود بد باشد و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم
و گویند تر بود در دوم و وی محلل و مقطع اخلاط غلیظ و مفتح سده بود و درد بهار اسپرز را
دهد و عرق النسا و ورم سپرز با سکنجبین موافق بود و وی بخاصیت منقی فضول دماغ
و اعصاب بود و شربتی از وی از دانگی تا نیم درم بود و صرع و ربو و نفث دم از سینه و وجع
شش و یرقان و ورم سپرز را نافع بود و مسهل اخلاط غلیظ مختلف بود مانند سودا و
بلغم و اختناق رحم را سود دهد و تبهای کهن چون پیش از نوبت به شراب بیاشامند نافع
بود و ضماد کردن بر گزندگی گزندگان که زهر ایشان سرد بود و شیخ الرئیس گوید وی تریاق
تریاق همه زهرها بود و گزندگی افعی و مقوی قلب بود و مفتح و مسهل اخلاط کدر بود و اگر
با وزن وی زراوند استعمال کنند سنگ گرده بریزاند و درد پشت که از خلط خام بود
سود دهد و چون با افسنتین بخورند درد باد اندرونی که سبب آن سردی بود سود دهد
بود و اگر با اندکی جندبیدستر استعمال کنند قولنج ثقلی و بلغمی و جمیع انواع ایلاوس کشاید
و گویند چون با خود دارند عقرب آن کس را نزند و در استعمال کردن آن باید که بوبال
سوی بالا فزود و بگویند و آنچه سیاه بود بد باشد کشنده بود و خناق آورد
و مداوای کسی که آن خورده باشد بقی باب گرم کنند و شیر تازه و مجموع مداوایی که در گزند
گفته شد و بدل وی در مسهل بلغم و سودا بوزن آن تربد و دو دانگ از افسنتین و ده
یک آن خربق سفید بود و جالینوس گوید بدل آن نیم وزن آن افسنتین بود و گویند بدل آن
نیم وزن آن صبر و بوزن آن تربد غالالوطا باقلا قبطی است و گفته شد غالیه
شیخ الرئیس گوید اورام صلب را نرم گرداند و اگر در روغن خیری یا روغن حب البان
بگدازانند و در گوش اندازند حکه را زایل کند و بوییدن آن مصروع را نافع بود و
صداع سرد ساکن کند و چون در شراب حل کنند و بخورد کسی دهند مست گرداند و بعلت
و بوییدن وی مفتح دل بود و وی چون در رحم سرد بخود برکشد غلیظ سود دهد و در تبها
بلغمی صلب بگدازاند و حیض براند و اختناق رحم را نافع بود و پاک گرداند و آبستنی را
یاری دهد غاسول اشنان است و گفته شد غبیرا بپارسی سنجد گویند نیکوترین

آن بود که گوشت مند و فربه بود و طبیعت وی سرد بود در اول درجه اول و خشک
بود در آخر دوم یا اول سیوم غذا اندک دهد و معده را دباغت کند و شکم ببندد و وی
ساکن گرداند و مجموع سیلانها باز دارد و صفرا بشکند و چون بدان ثقل کنند مستی
آورد و سرفه گرم را نافع بود و بول ببندد و سحج صفراوی را نافع بود و صداع و موافق
اطفال بود چون با شیر با ایشان دهند از بهر آنکه تعدیل در طبیعت ایشان پیدا کند
و وی مضر بود بمعده و هضم و مصلح وی فانید بود و تمیمی گوید شجر غبیرا قوتی عظیم دارد
در شهوه زنان برانگیختن غبار الرحا بپارسی گرد آسیاب خوانند مجفف بود و چون
بر پیشانی طلا کنند منع فضلات که بچشم رود بکند غباریه عنب الدب است و گفته شد
غراء الجلود بپارسی اسریشم خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود در اول چون بسوزانند
و بشویند قایم مقام توتیا بود و اگر با جز الیه و بر قیق ضماد کنند نافع بود و بر سعفه
طلا کردن سودمند بود و سوختگی آتش و سریشم پوست گاو و کاومیش چون با سرکه طلا کنند
سودمند بود بر قوبا و جرب ریش شده بغایت غراء السمک بپارسی اسریشم ماهی خوانند
و آن مانند پیهی است که در شکم ماهی دریایی می باشد و طبیعت آن خشک بود و در وی حرارتی
بود و نیکوترین آن بود که سفید بود و در وی اندک خشونتی بود بولس گوید موافق بود
در ادویه برص و در شقاق روی و در مرهمها کنند جهت چسپ و ادویه جرب متقرح و در لون
بشره استعمال کردن نافع بود و اگر در حسای کنند نفث دم را نافع بود و اگر در سرکه
حل کنند بقوام لعاب دهان و ادویه رقیق بدان بسرشند و ضماد کنند بغایت نافع بود
و شریف که سریشمهای چون بر ناخن سفید گشته طلا کنند نافع بود و مجرب غرب
در حقیقت که آن را اطا خوانند و بشیرازی ونک گویند و آن درختی بزرگ بود و صمغ آن نیکو
بوده بود و تا زخمی برساق وی نزنند که شکافته گردد آن صمغ از وی بیرون نیاید
و وی هیچ ثمری که شاید خوردن ندهد و طبیعت وی سرد و خشک بود و زهره وی و ورق
وی و پوست وی و عصاره وی قابض بوند و مجفف بغیر لذع و خاکستر پوست وی چون
با سرکه بسرشند و بر ثالیل که بر دست و پای بود ضماد کنند قلع کند و پوست بیخ وی در خضابات
موی مستعمل کنند و طبیخ وی چون نقرس بدان بشویند و نطول کنند نافع بود و جرب زیر
همچنین و صمغ وی و گل وی تاریکی چشم را سود دهد و پوست وی نفث دم را نافع بود
و بعضی کسان که عصاره وی علق از حلق بیرون آورد و عصاره ورق وی و پوست
[illegible] کنند و با روغن گل در پوست انار بریزند در گوش ریزند نافع بود و [illegible] وی نفث
دم را نافع بود و ورق وی و گل وی در ادویه مرهمها مخفف استعمال کنند و خاکستر پوست
بیخ وی چون با سرکه بسرشند در قلع کردن ثالیل مدوره و ثالیل منکوسه که در جلد بود بقوه تر

ازجا کنه پوست ساق وی بود و وطن ما سوریه که ورق غرب چون بیاشامند عقم آورد و وقف
دم را نافع بود و گویند عصیر ورق وی نیکوترین معالجها داده بود که از گزندگی رواز بود
و سعه جگر سودمند بود **غرقد** نوعی از عوسج است وگفته شد **غرز** اسم نوعی عصی
الراعی است کوچک که معروف بود بباده وگفته شد **غریب** نوعی از انگور سیاه
غزال بپارسی آهو گویند و منفعت گوشت وی درباب لام گفته شد اما پشک وی
چون با سرکه بپزند و بر ورمهای بلغمی نهند بگدازاند **غسل** خطمی است وگفته شد **غسلج**
عطبیثا است وگفته شد **غبیرا** بلح است وگفته شد درباب با **غلیجن** فودنج
بری است وگفته شد **غلقا** علقه خوانند و مولف گه آن گیاهیست که بکمر باشد
و برگ و ساق وی گرد باشد و در صحرا اشجار بسیار بود و از جمله سموعات معتبر بود و
شیر بسیار دارد و هر شمشیر و کارد که شیر وی آب دهند زخم آن بهر کس که رسد بمیرد
و اگر شیر وی بر قوبا مالند زایل کند **غلیجن اغریا** مسکطرامشیع است وگفته شد **غلو قریا**
اصل السوس است و معنی آن بیونانی اصل الحلوه بود **غلول** تملول است و آن فنا بری
است وگفته شد **غمام** اسفنج البحر است وگفته شد **غمقیلی** بضم غین شلجم است
وگفته شد **غوشنه و غوبیه** نوعی از گاه و قطا است و صاحب جامع گوید در زمین
بیت المقدس بسیار بود و آنجا بکرنیه خوانند و چون خشک بود بدان حاجر شویند و در
حوضات خورند و طبیعت آن سرد و تر بود در درجه اول و چون سرد بود که گاه
و آن خلط بد که از گاه حاصل شود از وی حاصل نشود **غمرک** صفدع است وگفته
شد **غیم** غمام است وگفته شد والله اعلم بالصواب

باب الفا فاشرا

اسمیست سریانی و بهار حشان و هزار فشان نیز گویند و بیونانی ابنالس لوق و معنی از کرمه
البیضا بود و معنی هزار حشان هزار کر بود و ببربری ارجالون گویند و بپارسی کرم
دشتی خوانند و بشیرازی نکرش خوانند از بهر آنکه نبات وی در زمستان خشک می شود
و فاشرستین نوعی از وست و نبات وی بر هر درختی که نزدیک وی بود پیچیده شود
و خوشه وی قریب ده دانه داشته باشد و در اول سبز بود و باخر بغایت سرخ شود
و شکل وی لاجوردی بود و بشیرازی ویرا سیاه دارو خوانند و منفعت وی نزدیک
بفاشرا لیکن ضعیفتر از وی بود و فاشرا بلفظی دیگر بروانیا و حلق الشعر نیز گویند و ثمر
وی مانند ثمر فاشرستین بود و بیخ وی گرم و خشک بود در سیوم و جعه و حافه داشته
بود و جلاء تمام دهد و ملطف بود و سبز رنگ شده را بگدازاند چون بیاشامند یا با الخمر
از بیرون ضماد کنند و جرب و هر علتی که در ظاهر بدن بود شفا دهد و ثمر وی که مانند حشیش

بود گویند و باغان مستعمل کنند جهت حلق شعر و بیخ وی چون بکوبند و حلبه بدنا بدان
بشویند پاک گرداند و صافی و اثر کلف زایل کند و ثالیل قلع کند و اثر سیاهی که از زخم
مانده بود ببرد و چون با شراب بر داخس ضماد کنند نافع بود و قصه ورمهای گرم را تحلیل
دهد و دملها را بگشاید و اگر با روغن بپزند تا چون مرهم گردد سودمند بود جهت قوبا
که بر مقعد بود و مصحف باده آن و اگر با شراب ضماد کنند ورم را سپرز گرداند
و ورمهای گرم را بگشاید و شکستگی استخوانها نافع بود و اگر هر روز مقدار یکدرم
بیاشامند صرع و فالج و سدد را نافع بود و چون دو درم بیاشامند گزندگی افعی را نافع
بود و مجمع کنندگان و بیخ وی چون زن بخود برگیرد بچه بیندازد و مشیمه بیرون آورد
و چون اول آن بود که نبات وی بروید چون بجوشند و بخورند بول و حیض براند و بلغم
و چون با عسل لعوق کنند سرفه و ذات الجنب را نیکو بود و عصاره وی چون تر بود
بیاشامند تحلیل [illegible] اندر عضل پیدا کند و با صبر بر ورم سپرز ضماد کردن نافع بود و
اگر زن از طبیخ آن بنشیند بچه بیرون آورد و رحم را پاک گرداند و ثمره وی بر جرب
تر و خشک چون بمالند یا ضماد کنند نافع بود و عصاره نبات وی چون بیاشامند
قی نیکو آورد و با سان و خلطهای غلیظ بیرون آورد و بدل آن بوزن آن در بیخ و
نیم وزن آن سپاهیه بود **فاشرستین** بپارسی شبدان گویند و بیونانی انبالیس
مالیا و معنی آن کرم الاسود بود و در اندلس معروف بود بسوطانیه و ببربری میلوان
و بشیرازی سیاه دارو خوانند و ورق وی بهتر از ورق لبلاب بود اما نبید لبلاب
پیچیده شود بر درخت و آن نوعی از فاشرا است و صفت آن در فاشرا گفته
و بیخ آن بیرون سیاه بود و اندرون زردی مایل بود و وی گرم بود باعتدال و در فعل
مانند فاشرا بود و لیکن ضعیفتر از وی بود اندکی و اول آنکه نبات وی بروید بپزند
و بخورند بول و حیض براند و محلل ورم سپرز بود و صرع را نافع بود و معنی فاشرستین
بیان دافع شقیقه علت بود **فاجه** خند بیک است وگفته شد **فانید** بهترین
آن بود که از قند سفید سازند و وی غلیظتر از شکر بود و طبیعت آن گرم و تر بود
در اول و گویند حرارت وی در سیوم بود و آنچه سنجری بود گرم و خشک بود در دوم سودمند
بود جهت سرفه و سینه نرم دارد و حلق را معتدل ازوی متولد شود و سینه را نیکو بود
و مولف گه این فانیدهایی که این زمان مستعمل کنند مجمع می آرد نبود و این فانید که
آن گفته شد بشیرازی کعب الغزال خوانند و باید که قطعا [illegible] در آن نبود پس اولی آن بود
که هر کسی که فانید نبود قند بجای وی کنند یا کعب الغزال که فانید اصل است و صنعه
وی چنانست که قند بمقدار می آورند و میکشند تا وقتی که تمام می شود بعد از آن پاره پاره

کنند بارهای کوچک **فابش الیونانی** باقلا است و گفته شد **فابش القبطی** باقلاء
قبطی بود و آن جلبنیا است و گفته شد **فاغیه** صاحب منهاج گوید گل حنا است و هر
تندی که خوشبوی بود آنرا فاغیه خوانند و آن معتدل بود در گرمی و سردی و
تیمی که گل حنا چون در میان جامه صوف نهند و در بعضی خوشبوی کند و رها نکند که
سوس آنرا تباه کند و بجورد **فافیرا** بردی است و گفته شد **فاغیه** بیخ نیلوفر هندی
است و آنرا فل خوانند و منفعت آن گفته شد و بعد از این **فاناقس اسقلینوس** نوعی
از دوکیرا است **فاناقس حرونیون** نوعی از بیخ زوفا کوچک است و گفته شد
صفت آن **فاناقس ابراقلیون** بیخهای درخت جاوشیر بود و صفت جاوشیر گفته شد
فاغره بپارسی فاخره خوانند بشیرازی کبابه شکافته و آن سقاله هند خرد و طبیعت
آن گرم و خشک بود در سیم و گفته‌اند در دوم و در وی قبضی و تحلیلی بود و مصلح معده
و جگر بود و سوء الاستمرار که از سردی بود و شکم ببندد **فاغوس** شیطرج هندی
است و گفته شد
صحیح ضر
است و گفته شد **فارسطاریون** رعی الحمام است و گفته شد **فالرغوس** تالیخ خوانند
و آن بقلی است و مرعی مشهور بود و در خواص این نهر آورده است که استخوان وی
چون با خود دارند عشق زایل کند و صاحب منهاج گوید به بیضه وی خضاب نیکو بود موی را
فاخته گوشت وی گرم و خشک بود و فالج را نافع بود و مضر بود به دماغ و شهرا و زرد
و سرکه و گشنیز مضرت وی کم کند و مجاعل که سرگین وی چون بر کودکی بندند که تب مصروع
شود نافع بود **فالنجیقن** بادیلوی سفانی زیلا بود و از نهر که کزندگی وی را نافع بود
و فالنجیطن و فالالحیطن و فالالحیقون نیز خوانند و او فاقیس هم گویند و آن نبتی بود
که گل وی مانند گل سوسن بود و تخم وی سیاه بود مانند نیم عدس که چکیده و بیخ وی از رنگ
و کوچک بود و اول که از زمین بر کنند زرد بود و بعد از آن سفید گردد و در تلها خاک
روید و ورق و تخم و گل وی چون با شراب بیاشامند گزندگی عقرب و رتیلا را نافع
بود و محلل مغص بود و معده وی ملطف و مجفف بود و از بهر آنست که مغص را نافع بود
فاط صاحب منهاج و صاحب جامع گویند آن دوای هندیست که دفع مجموع زهرها
و گزندگیها کند چون با آب سرد بیاشامند و در فارسیت ساکن گرداند و مولف
گوید ظن من آنست که جدوار است که از طرف خطایی آورند **فادج** مولف گوید سنگی
است زرد که سفیدی بندد و سبزی و بهر رنگی دیگر بسیار ظاهر بود و این سنگ از آنجا هند و سیان
آرند و از معدن چین نیز آرند و نیکوترین آن چینی بود و سبزی از وی کسی را که زهر داده
باشند دوازده جو باشد که با سپیده دهشا شامند و این سنگ در آتش نسوزد و چون

باز زد و جو به بسایند بر سنگ بسته نماید و با نهر همه زهرها بود خاصه در طلاکردن و بعضی
گویند که وی فاط است که گفته شد **فاوانیا** فامونیا نیز گویند و گهیانا و آن عود
الصلیب است و نر و ماده بود آنچه نر بود ورق وی مانند ورق جوز بود و بیخ وی سطبر
بود و سفید مانند انگشتی و در طعم وی قبضی بود و آنچه ماده بود کثیر الشعب بود و بیخ وی
مانند بلوط بود و هفت یا هشت عدد بود و نیکوترین آن مستبر رومی بود و وی
از هندی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند معتدل بود در حرارة
و در وی قبضی و تحقیقی با تحلیل بود و مفتح و ملطف بود و وی آثار سیاهی از بشره ببرد
و چون بر طفلان آویزند مادام که با ایشان بود صرع زحمت ندهد و آمین باشند
و چون با شراب بیاشامند درد شکم و یرقان و درد گرده و درد مثانه را نافع بود
و چون با شراب سرخ بیاشامند شکم ببندد و آنچه ماده بود بر ساق وی غلافی
پیدا شود مانند غلاف باقلا و چون بشکافد شود حبهای سرخ بسیار تود مانند
خون و بشکل انار دانه بود و در میان آن حبی سیاه رنگ بود و چون از این حب
سرخ پانزده حب با شراب سیاه رنگ قابض بیاشامند قطع نزف دم از رحم بکند
و چون بخورند نافع بود درد معده و لذع که عارض شود در آن و چون کودکان
بخورند در ابتدا اشتک مثانه نافع بود و آنچه حب سیاه بود چون از وی پانزده
حب با شراب بیاشامند اختناق رحم که عارض شود از درد رحم و کابوس
را نافع بود خاصه ماده وی و بعضی گفته‌اند چون با هن بابه کنند این خاصیت
از وی باطل شود و نقرس و سقطی و ضربه و صرع را عظیم نافع بود و تمر وی
بخور کردن مصروع و مجنون را نافع بود و اگر از تمر وی گردن بندی سازند و
در گردن کودکی مصروع آویزند صرع از وی زایل شود و اگر عود وی سحق کنند
و در صره بندند و مصروع را ببوید نافع بود و دیقاطیس گوید بیخ وی و تمر وی
نافع بود جهت هر مرضی که باشد بخار کردن و چون بیاویزند بر کسی که در دریا با کشتیها
رود از همه آفتها ایمن باشند و اسحق گوید عود الصلیب مضر بود به معده و مصلح
آن کثیرا بود و گفته‌اند بدل آن رفت بود و گویند بدل آن غاریقون و وزن دو بار
مدحرج است و بدیغورس گوید پوست انار یا ورق آن و وزن و سمور و سوق اللوان
چون با هم جمع کنند بدل فاوانیا بود و خاصیت بدهد **فار** بپارسی موش
خوانند خون وی قطع ثالیل بکند و چون بشکافند و بر خار زنند نقابات
سودمند بود و چون بریان کرده بکودکی دهند لعاب بسیار از دهان روانه
بود باز دارد و اگر در آب پزند و کسی که اسر البول بود در آن نشیند سودمند بود

و خوردن گوشت وی نسیان آورد و غثیان و مفسد معده بود و چون بکوبند
و بر موضعی نهند که خار یا پیکان بود بیرون آورد و منفعت سرگین وی در باب
خار و خرو الفار گفته شد و منفعت سر وی در باب داء راس الفار گفته شد

فارة البیش یعنی موش است و گفته شد **فادزهر** هر دوایی که حافظ روح
بود بقوه و دفع ضرر سم بکند از آنرا فادزهر خوانند و آنچه مخصوص است باسم حجر التیس
است و حجر الحیه و گفته شد **فجل** پارسی ترب گویند و شیرازی ترب تخم وی
اقوی بود بعد از آن پوست وی بعد از آن ورق پس گوشت و نیکوترین آن
بستانی بود سیرابانه و طبیعت آن گرم بود در اول و گویند در سیوم تر بود و
گویند خشک بود در دوم و جالینوس گفته گرم بود در سیوم و خشک بود در دوم
موی بر داء الثعلب وجه برویاند و مولد ریاح بود و معده را نیکو بود و مسخن بود
و بول براند و ابن ماسویه گوید چون بعد از طعام بخورند شکم نرم گرداند و غذا یاری
دهد در گذشتن از معده و اگر پیش از طعام بخورند منع طعام بکند تا که قرار گیرد
چون بعد از طعام بود هضم طعام بکند خاصه ورق وی و باسانی قی آورد و
آب وی استسقا را نافع بود و چون در چشم چکانند جلا بدهد و گویند ورق وی
جلاء چشم بدهد و شیر زیاده کند و چون پخته بخورند نافع بود سرفه کهن را و کیموس
غلیظ که در سینه بود و آب وی چون با شراب بیاشامند گزندگی افعی را نافع بود
و مار شاخ دار و اگر آب وی بر عقرب چکانند بمیرد و اگر وی خورده باشند
عقرب بگزد هیچ مضرت بوی نرسد و چون با سکنجبین بپزند و بدان غرغره
کنند چون گرم بود خناق را نافع بود و فجل بری در همه حالی اقوی بود از بستانی
و روفس گوید فجل بلغم را نافع بود و مضر بود بدندان و چشم و سرفه خشک و معده
طعام و طلاهای نسا را بد بود و شپش در بدن پیدا کند و صاحب فلاحه گوید درد
گرده و مثانه و سپرز را نافع بود و باه را برانگیزد و چون آب وی بر بدن طلا
کنند گزندگی جانوران را سود دهد و تخم وی در دفع سمها گویند که بمنزله تریاق
بود و برص و کلف که بر روی پیدا شود طلا کردن با سرکه نافع بود و دوام
اکل وی گردن موی بر داء الثعلب برویاند و وی شیر پیدا آید و گویند فجل
بکوبند بی ورق و آب وی بگیرند و بیاشامند ده درم از وی بیاشامند سنگ بزرگ
و خرد که در مثانه بود بریزاند و این فعل بخاصیت بکند و مجربست و طبری گوید آب
ورق وی یرقان را زایل کند و سنگ مثانه بریزاند و گویند منی زیاده کند و انعاظ
آورد و اگر تخم وی با کندش بکوبند و با سرکه بسرشند و در حمام بر بهق سیاه طلا کنند

زایل کند و شریف که چون سر وی بردارند و اندرون وی خالی کنند و روغن گل در
وی گرم کنند و در گوش چکانند درد زایل کند و ابن زهر از خواص آورده است
که آب وی بگیرند و با روغن گل یک دو جوش بجوشانند و نیم گرم در گوش چکانند
گرانی گوش زایل کند و اگر بگیرند و اندرون وی خالی کنند اندکی چهار درم تخم شلغم در آن
نهند و سپیدان بار جای نهند و در میان خمیر گیرند پس در میان آتش نرم نهند تا پخته
گردد بعد از آن بیرون آورد و اندکی پیر کنند و بخورد سه روز بیابی سنگ بریزاند
و جرم وی مغثی بود و قشر وی و ورق وی با سکنجبین عسلی قی باسانی آورد و مانع
فرفیون افربیون و فرفیون نیز گویند و اکوب خوانند و باید که چون فرفیون
اندر خت گیرند دهان بر بندند تا غبار آن در دهان نرود که جمله دندانها بریزاند
و چون وی را بگیرند باید که با قلاقند در میان وی ریزند تا قوه وی نگاه دارد
مدتی و در ظرف کنند و آنچه تازه بود زرد بود و زود در زیت بگدازد و آنچه کهن
بود بخلاف آن و لون آن بسرخی مایل بود و گویند قوه وی بعد از سه سال تا چهار
سال متغیر شود و تا هفت سال و ده سال باطل شود و نیکوترین آن زرد صافی
بود که رایحه وی در غایت حده و حرافه بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در چهارم
و گویند خشکی وی در سیوم بود و وی را قوه ملطف و محلل بود و بغایت عرق
النسا را نافع بود چون با ادویه که موافق آن بود بیامیزند و چون بر گزندگی جانوران
و سگ دیوانه طلا کنند بغایت نافع بود و لقوه و فالج و سردی گرده را نافع بود و
فضلهای بلغمی از مفاصل و اعصاب پاک گرداند و مسهل آب زرد بود و بلغم لزج که در
ورکین و پشت بود و کرم را اجابت بود و کسی که خون بر وی غلبه کرده باشد
و نشاید که تنها بیاشامند و مضر بود با مبین و چون بر روغن گل جرب کنند حدت
وی شکسته گردد و مقل و رب السوس و کثیرا و صمغ اضافه وی کنند اگر خواهند
که استعمال کنند و شربتی از وی قیراطی تا دانگی بود و وی بغایت رحم را بد بود
و انضمام پیدا کند تا بحدی که منع ادویه مسقطه بکند از اسقاط جنین و چون در رحم
بگذارند و بدان تریح کنند فالج و خدر را نافع بود بغایت و چون با عسل بیامیزند و
در چشم کشند چشم را جلا دهد لیکن سوزش آن در روز باقی بود و قطع آب بر ول کند
و سه درم از وی کشنده بود در سه روز و ریش در معده و امعا پیدا کند و از خوردن
وی گرمی بلحت و لهبی عظیم و لذع در شکم و فواق پیدا کند و باشد که اطلاق بافراط
آورد و مداوای وی آنست کدام کسی بیاد که قرون سنبل خورده باشد مثل ورع و انار
مز و سیب مز و کافور و آنچه بدان ماند و گویند بدل آن بوزن آن دو دانگ آن

بازریون بود و گویند وی صمغ بازریون است و گویند بدل آن بوزن آن بازریون
بود و گویند بدل آن بوزن آن بازریون و دو دانگ آن جند بیدستر و گویند
بوزن آن جند بیدستر و نیم وزن آن بازریون **فراسیون** فراسیون گویند
و حشیشة الکلب خوانند و صوف الارض نیز گویند و آن کراث جبلی است بپارسی
گندنا کوهی گویند و نیکوترین آن رومی بود سبز رنگ تلخ و طبیعت آن گرم بود
در دوم و خشک بود در سیوم مفتح سده جگر و سپرز بود و سینه و شش را پاک
گرداند و حیض براند و عصاره وی در گوش کردن گوش را نافع بود و با عسل چشم را قوت
دهد خوردن و کحل کردن و عصاره وی سعوط کردن یرقان را نافع بود و لعاب
و سرگردگی سگ دیوانه ضماد کردن سود دهد و کحل وی چون خشک بود و آب بیخ
یا تخم وی چون تر بود بگیرند و آب آن بگیرند و با عسل بیامیزند قرحه شش را شفا دهد
و در بلع [illegible] و اگر با ایرسا خشک بیامیزند مفصل خلط از سینه پاک کند و زنان
چون بپاشانند حیض براند و مشیمه بیرون آورد و دشواری زادن را سودمند بود
و چون ضماد کنند بورق وی با عسل ریشهای چرکن را پاک گرداند و داخس و گوشت
خورنده قلع کند و درد پهلوها را ساکن کند و عصاره ورق وی که در آفتاب خشک
کرده باشند همین عمل کند و عصاره وی در داروهای چشم و جرب قدیم و جدید و اصناف
جرب پلکانه چشم را زایل کند چون با آب انار ترش حل کنند و برگ چشم باز کرده اند
و طلا کنند و در کحلها کردن جهة آثار ریشها و سفیدی که در چشم بود قدیم و جدید نافع
بود و در شیافها جلا دهنده جهة غشاوه عین و تقویة نور باصره مستعمل کنند و اگر
نیم مثقال یک درم در طبیخ زوفا بگدازانند و روغن بادام شیرین و بپاشانند سینه و شش
را پاک گرداند از رطوبات لزج و قرحه که بسل خواهد انجامید بحال صحت باز آورد
و اگر نیم درم در شراب بنفشه یا در جلاب بپاشانند سرفه تر و ریش سینه را زایل کند
و رطوبتهای آن بیرون آورد و چون عصاره وی با قدری آب بگدازانند
و با قدری عسل بیامیزند و بر جراحتها متعفن باید ضماد کنند پاک گرداند و بصلاح
آورد و چون ضماد کنند بر دامیل نارسیده و خنازیر تحلیل دهد و منضج و ملین آن
بود وی درد و اذیه و بگشاید و فراسیون مجمع با دارو غلیظ را نافع بود و چون
ورق وی بخایند و فرو برند نافع بود وجعی که متولد شده باشد در معده و اندرون
و چون با آب بپزند و زیت با آب نهار بکشید کنند بر نهار زنان و مردان نافع بود
جهة دردی که عارض شده باشد از اسر البول و از ریاح و از جمیع اصناف اوجاع و زنان
قبل چون تر بود و با کرده بیه بکوبند و بر ورمها نهند بگدازاند و همچنین همه جراحتها

ورق وی بعسل بپرورند نیکوترین معالجه سرفه و ربو و ضیق النفس بود و اگر آب
نخاله بگیرند و حسوی سازند و در تحسین یک درم ورق وی اضافه کنند تمام بپزند
و بپاشانند نافع بود جهة سرفه مفرط و حکیمی نقل میکند که شش و زنبار استحلال
کنند که عجایب تجربت و چون ورق تر وی بکوبند و ضماد کنند بعقر افعی و [illegible]
آن نهایت نافع بود و اسحق بن عمران گفته مضر بود بگرده و مثانه تا حدی که چون
بعضی بول از وی جدا شود و تخم رازیانه دفع مضره آن میکند چون با وی خلط کنند
و پیش از وی یا بعد از وی بپاشانند و صاحب منهاج گفته مضر بود بعصب و گرده
و مثانه و مصلح آن سنبل الطیب بود و بدل آن بوزن آن اسارون و چهار دانگ
وزن آن لبان و گویند بدل آن انیسون و افتیمون است و گویند بدل آن بوزن
آن لاعیه و صاحب منهاج گفته شربتی از وی مقدار نیم درم بود سده جگر و سپرز بگشاید
و حیض براند **فرنجمشک** افرنجمشک خوانند و گفته شد و وی بواسیر را نافع بود
و مره بیفزاید و تخم وی چون بپاشانند مخفف منی بود و وی [illegible]
[illegible] بود و منفعتهای وی در الف گفته شد و بدل آن گویند قرنفل است یا بادرنجبویه
بوزن آن و گویند بادرنجبویه بوزن آن و بازیاران انرا بالنکو گویند خوانند
فرصاد توت است و در تا گفته شد **فرفین** بقلة الحمقا است و گفته شد
فرفیر و فرفحه بقلة [illegible] است و گفته شد **فریقه** حلبه است و گفته شد **فرسلون**
طلق است و گفته شد **فرفت** شاهتره است و گفته شد **فرفخ و فرفخ** بقلة
الحمقا است و گفته شد **فراخ الحمام** بپارسی کبوتر بچه گویند و در وی حرارة و رطوبة
فضلی بود و غلیظ و ابن ماسویه گفته گرمتر از جمیع گوشت مرغان بود و دشوار هضم بود و
خون بسیار از وی متولد شود و رطوبه و صاحب منهاج گفته مفلوج را گوشت
وی خوردن سود دهد و گوشت وی کثیر الفضول و سریع العفونه بود تا حدی
که سهر آورد و مصلح وی سرکه و کشنیز بود و محروری فراخ اعلی آن بود که با آب
غوره و کشنیز و [illegible] خیار بالنگ خورد و رازی گفته گوشت وی گرم و خشک بود
و به وی را حرارة ظاهر بود و موافق محروری نبود الا سهل تر از گوشت مرغ از شکم
بیرون آید خاصه چون با آب و نخود و شبت و نمک بپزند و مرق وی نافع بود
سرد مزاج را و کسی که شکم وی قبض داشته باشد و درد پشت که سبب آن خلطی غلیظ
[illegible] بود و [illegible] را قویه کنند و باه را زیاده کند اما مضر بود بچشم و دماغ خاصه بریان
کرده و اولی آن بود که بزیت وی چیزی بپاشانند که منع صعود بخار آن کند و
جو آب وی چون پیه در آن بسیار نبود موافق کرده بود و باه را زیاده کند و [illegible] که

ازان اکحل بیان کرده وی کردن خونرا بسوزاند و باشد که بجذام کشد خاصه در
مزاج طفلان کوچک صاحب مزاجان گرم همچنین چون کبوتر بچه در دیک ابدار کنند
و روغن کنجد بر سر ان کنند چندانکه انرا بپوشاند و نمک و هیچ توابل دران
نکنند و بپزند چون پخته شود کسی که سنگ داشته باشد بخورد بفرمان حق تعالی
از وی زایل شود فرو که بهترین پوستین روباه بود بعد ازان سمور و بعد ازان
فنک و قاقم و بعد ازان برم و هر یک بجای خود در صفت حیوان وی گفته شد
فسوة الضبع متعبل است وگفته شود فستق بپارسی پسته گویند گرمتر از بادام
و گردکان بود و نیکوترین ان تازه بزرگ بود و طبیعت وی گرم بود در سیوم
و خشک بود در دوم و گویند که وی در اخر دوم بود و گویند خشک بود در
سیوم و گویند در وی رطوبتی فضلی بود و گویند تر است در سیوم سده جگر بگشاید
و منع غثیان بکند و قوت معده بدهد و شکم بیاند و نه بندد و گویند که جانوران را
سود دهد و باه را زیاده کند و سرفه بلغمی را نافع بود و گویند که عقرب و عداان
دهد و تشنگی آورد و مصلح وی زرد الو خشک بود و شریف که از خواص وی
انست که بوی دهان خوش کند و مغص زایل کند و گویند پوست بیرونی وی
سبز چون در آب جوشانند و بپاشانند تشنگی بنشاند و قی باز دارد و شکم ببندد
و روغن وی مضر بود بمعده بخاصیتی که در وی است و بدل ان بوزن ان مغز
بادام و مغز حبة الخضرا بود و گویند نیم وزن ان مغز جوز و نیم وزن ان مغز
فستق الهاویه حب البان است وگفته شد فشاع بلغت اندلسی ربعوله خوانند
صاحب جامع صفت وی که گفته است و منفعت ان صفت فاشرا است یا
فاشرشتین و صاحب منهاج صفت وی گفته که نبات وی چون برشاخهای انگور
بپیچد خشک شود و مفسد وی بود و سولف که شیرازی انرا برم خوانند فصفصه
بپارسی اسپست خوانند و چون تر بود فصفصه و رطبه گویند و چون خشک گردد
قت و علف خوانند و نیکوترین ان سبز املس و رق بود و در وی نفخ بود لحم
وی منی و شیر بیفزاید و رازی که چون وی را بپزند و بکوبند تا چون مرهم شود
و ضماد کنند بر دست کسی که رعشه داشته باشد هر روز دو نوبت زایل
کند و روغن وی نیز رعشه زایل کند خوردن و تمریخ کردن و حافظ که دواب
را فربه کند و تر ان شکم براند و خشک ان شکم ببندد و سرفه و خشونت سینه را نافع بود
فضاع النبت است وگفته شد فضه الکیا سه که سحاله وی سرد و خشک
بود باعتدال و گویند معتدل بود در گرمی و سردی و گویند بغایت قابض بود و شیخ

الرئیس که سحاله وی چون با ادویه بیامیزند خفقانرا نافع بود و بخور و رطوبة لثه را
سود دهد و جرب و حکه و عسر البول را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی دانگی بود
و فعل وی حکم فعل قوت داشته باشد لیکن بخیلی ضعیفتر از وی بود و گویند ...
از نقره خوردن مستی زود آورد و نقره چون بوی گوگرد بشنود سیاه گردد
بشویند از وی زایل شود و جلاء وی بدهد و سحاله وی چون با رسن بر ...
طلا کنند نافع بود و وی مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود فطر سماروغ گویند
وان سه نوع است یک نوع فقع و یک نوع دو گفته خوانند و فقع را بپارسی هکل خوانند
و یک نوع متعبل و مجموع انواع را گاه خوانند و بدترین همه فطر بود دیگر نوع صحرایی
بود و یک نوع در شیب سرگین روید و نوعی در شیب خم شراب روید و انچه بیخ
بود زهر بود و انچه سفید بود با زهر انچه در شیب خم شراب روید پوست وی
باز کنند و خشک کنند و هر گاه که چند انگشتی بخورد بیهوش گردد و پوست
وی زهر بود و گویند هر که بنا باکی سماروغ خورد نسل وی منقطع شود و دیگر فرزند
از وی حاصل نشود و خلطی غلیظ بد از وی متولد شود و خشک کرده وی رادی
کمتر بود و طبیعت فطر سرد و تر بود در آخر سیوم و گویند در دوم خدر و سکته اورد
و گاه باشد که بکشد و اگر نکشد هیضه و عسر البول احداث کند چون بسیار خورده
بود و وی دشخوار هضم بود و نوع گفته غشی و ضیق النفس و عرق سرد آورد
و باشد که در روز بکشد و آن در موضعهای عفن یا در موضعی که مقام گزندگان بود
یا در شیب درخت زیتون روید و مصلح وی انست که مسلوق کرده با کمثری تر و
خشک بخورند که بخاصیت دفع مضرت وی میکند و شراب سخت بعد ازان خورد
و معالجه گفته وی بمقطعات کنند مانند سکنجبین و فودنج فطراسالیون تخم کرفس
کوهی بود وان دانه سیاه طولانی شکل بود و طبیعت ان گرم و خشک بود در سیوم و
وی زیاده از بستانی بود و بدل ان دو وزن ان تخم کرفس بود و جالینوس که بدل
ان نیم وزن ان افسنتین بود فعیلا سوس فقلا منیوس گویند وان بخور
مریم است وگفته شد فغولیون خنا است وگفته شد فقع نوعی از
کماه است بپارسی هکل خوانند وان در لب جویها و در اندرون چاهها و کنارها
روید وان سالمتر از فطر بود و طبیعت ان سرد و تر بود و غلیظ فقد
بنکشت است وگفته شد فقاح الاذخر هر نوعی و نهری که بود انرا فقاح خوانند
بهترین ان خوشبوی بود و طبیعت وی گرم بود در اول و خشک بود در دوم حیض
بگشاید و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و نفث دم را نافع بود و طبخ

وی سنگ بریزاند و بول و حیض براند بقراط گفت درد رحم و گرده و نزف الدم و ورم
سرد که در جگر بود و معده سود دهد و اگر دهان بوی بدان شوید وای کند سر را گران کند و طب
آورد و اسحق گوید مقلل خون بود و مصلح وی بارزد است و بدل وی قصب الذریره
فقاح السورنجان اصابع هرمس است و گفته شد **فقاح الکرم** بپارسی گل خوانند و آن
شکوفه انگور بود و طبیعت آن سرد است **فقاح الملح** زهره الملح است و گفته
فقلامینون مغیلاسوس است و گفته شد **فقلامینون آخر** صریمة الجدی است و گفته
شد **فلنجه** افلنجه خوانند و آن تخمیست مانند خردل لیکن بغایت سرخ بود و نیکوترین
آن بود که چون از دست بمالند بوی سیب کند و طبیعت آن گرم و خشک بود
و آن در عطریات مستعمل کنند و مقوی معده و جگر سرد بود و سده که در سر بود بگشاید
و قوت دماغ بدهد و آنچه زرد بود یا سیاه بد بود و چون سحق کنند و با زیت بر گزندگی
عقرب طلا کنند نافع بود **فل** صاحب منهاج گفته فاغیه است و آن تخم نیلوفر هندی
بود و قوت وی مانند مورد بود و گویند گرم و خشک بود صداع را ضماد
کردن نافع بود و اسحق گوید نیم درم از وی سحق کرده در معده را نافع بود و مضر بود بمثانه
و مصلح وی عسل بود و بدل وی لفاح و صاحب جامع گوید از قول اسحق بن عمران که
فل ثمری هندی بود بمقدار فستق و لون پوست وی بلون فندق ماند و مغز وی چون
بود مانند مغز جلغوزه زردی که بسفیدی مایل بود و طبیعت آن گرم و خشک است در
سیوم استرخاء عصب را سود مند بود **فلفلمویه** اصل الفلفل است بپارسی
بیخ درخت فلفل گویند و آن حبشی حریف بود و بشکل قسط بود و طبیعت آن گرم
و خشک بود دردها ببرد و نفخ و استسقا و نقرس و قولنج و باد ببرد و داء السوداء
بود و بر ورک طلا کردن عرق النسا را نافع بود و غافقی گوید لون را نیکو گرداند و مره
سودا بیرون آورد برفق خاصه که ادویه مسهله بیرون آورند و باه را زیاده کند و چون
با سرکه بیامیزند و ضماد کنند یا پاشانند ورم سپرز را تحلیل دهد و چون با مویز
بخایند و بدان غرغره کنند با مویزج بلغم را قلع کند و بدل آن دار فلفل بود و گویند
بدل آن بوزن آن دار سنگ و دو دانگ آن سورنجان و نیم وزن آن معز حبکلانه
فلفل ابیض درخت فلفل مانند درخت انار بود و جالینوس گوید اول ثمره
فلفل دار فلفل بود و از بهر آنست که دار فلفل تر تر از فلفل بود و صفت دار
فلفل گفته شد همچو که ثمره فلفل چون نارسیده بود فلفل سفید بود و چون
رسیده گردد سیاه شود و مولف گوید که خدای تعالی که تفحص کردم از بازرگانان که از طرف
هند آمده اند و این خلافست دار فلفل درخت وی غیر درخت فلفل است و شنیده

در نگاه می باشد و ابن مولف که فلفل را درختیست بزرگ و کس بر سر درخت
وی نتواند رفت باد و برا بریزاند در آب و از آنجا جمع کنند و خشک کنند و این
بیخ که در اوست انا نیست و فلفل را هم در آن موضع بجوشانند تا جای دیگر نکارند
و فلفل زمستان و تابستان بار آورد و خوشه خوشه چون آفتاب گرم شود برگها
بر آن خوشها افتد تا سوخته نشود و چون آفتاب فرو شد برگها از آن باز شود
و درخت وی جز بود ما لک ندارد و آنکه میگویند که فلفل سفید هم از درخت
فلفل سیاهست این نیز هم خلافست و صاحب منهاج گوید از قول ولیقورسیس
که بهترین وی آن بود که سنگ بود و گرمی وی ضعیفتر از سیاه بود و مولف گوید که فلفل
سفید بزرگتر از فلفل سیاه بود و لون وی بزردی مایل بود و بمقدار نخودی کوچک
بود مدور و طبیعت آن گرم بود در سیوم و خشک بود در چهارم چون در کحلها
کنند جهت جلا چشم جلای تمام بدهد و هضم طعام بکند و اشتها بیاورد و ورم سپرز
را بغایت نیکو بود و بول و حیض براند و طبیعت را نرم گرداند اندکی و بسیار
در تریاقات مستعمل کنند و بلغم و سودا پاک گرداند و مقدار ماخوذ از وی تا نیم مثقال
بود و وی مجفف منی بود و مجدد رحمین و مضر بود بگرده و مصلح وی عسل بود و گویند
ماسویه که بدل وی زنجبیل بود **فلفل اسود** بیونانی بابا ری خوانند و وی گرم تر از
سفید بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و در وی حدتی و تحلیل بود و جلا
و بلغم لزج را دفع کند و مسخن اعصاب بود و مسکن آن و چون با زفت بیامیزند محلل
خنازیر بود و چون با نطرون بیامیزند بهق را زایل کند و غذای غلیظ را لطیف
گرداند و بول براند و اگر بعد از مجامعت زن بخود برگیرد آبستن نشود و وی جهت
تاریکی چشم و آب رفتن آن نافع بود و سرد مزاجان را نیکو بود و مسخن معده و جگر بود
و همه اعضا و مسخن خون بود و اگر سحق کنند و با قیر و نمک بیامیزند و بر داء الثعلب
ضماد کنند بعد از آنکه نیک مالیده باشند دران موضع موی برویاند و چون سحق
کنند و در روغن زیت بجوشانند و بمالند فالج و خدر را نافع بود و اعضایی که سردی
بروی غالب بود و چون با ادویه بیامیزند که در وی قبضی بود تقطیر البول که از سردی
بود سود دهد و همچنین فالج و خدر و رعشه را مفید بود و فی الجمله سود مند بود
هر علتی سرد که در اعصاب حادث شود و گویند بدل آن یک وزن و نیم آن فلفل
سفید بود **فلفل الماء** بیونانی اوذروبابا ری خوانند و آن نباتیست که در آبها
روید و آبهایی که آهسته روان بود و ترکان وی را ... خوانند و گویند چون برگ
بید بود و نباتیست از او دست دارد و ساق وی گره داشته بود و درازی

وی یک گز بود و ورق وی مانند ورق بید بود بزرگتر و سپید و طعم فلفل بود و بوی
وی خوش بود و ثمر وی کوچک بود درسته بر شاخهای کوچک که از بن ورق
مجتمع بود و بعضی بر بعضی نهند خوشه طعم بغایت حریف بود و چون ضماد کنند
ورق وی و ثمر ورمهای بلغمی و ورمهای مزمن تحلیل دهد و سیاهی که در شب چشم
بود زایل کند و بر کلف و نمش که بر روی بود ضماد کردن سود دهد و بیخ وی
دراز بود و هیچ منفعت ندارد و مولف گوید مانند حلبان و طعم مانند فلفل بود
و از بلاد سودان آرند درد دندان را نافع بود و جبیده ان فلفل الصقالبه بزر
منجنکشت است و گفته شد فلفل القرود حب الکتم است و گفته شد صنوبر آن
در کتم فلفل الخواص ماهودانه است و گفته شد فلیفله اسم هر نوعه است
که ان ثر غو بود و گفته شد و در اندلس بالخاه را بدین اسم خوانند و بعضی تخم منجنکشت
را بدین اسم خوانند فلفلمون حق جبلی بود بپارسی بود نه کوهی گویند و ان نو
از بود نه است طبیعت ان گرم و خشک بود و بهترین ان صمغی بود و نیم
مثقال از وی شیمه بیرون آورد و مضر بود بمعده و مصلح آن بود نه بری بود
فلنجمشک فرنجمشک است و گفته شد فنجنکشت ذو خمسة اوراق و ذو خمسة
اصابع گویند و گفته شد فنا عنب الثعلب است و گفته شد فنطافلون
منجنکشت است و بنجنکشت نیز گویند و گفته شد فنک گرم تر از سنجاب بود
و سردتر از سمور و ران که فنک مقام و حاصل بود نه در حرارة فوم حنطه
است و گفته شد فوحل غلول و تلول گویند و گفته شد فودل حرحب گویند
و ان باقلاست و گفته شد فولیون جعده است و گفته شد فوشنه
عود شنه گویند و ان نوعی از قطاست و گفته شد فوه بیخیست که ورق
نبات ان مانند ورق کرفس بود بزرگتر و گل وی مانند نرگس بود بزرگتر و ساق
وی یک گز زیاده تر بود و املس بود و لون وی مایل بغبیری بود و ستری
اعلا وی مانند حصری بود و در اصل وی عطری بود و گویند قته وی مانند سنبل
بود و در بسیار چیز نیکوتر از وی بود و ادرار بول بیشتر از سنبل کند و طبیعت
وی گرم و خشک بود درد پهلو را نافع بود و بول و حیض براند خشک وی و مطبوخ
وی دار الثعلب را سود دهد و مقدار ماخوذ از وی نیم مثقال بود و گویند مضر بود
بگرده و مصلح وی تخم رازیانه بود و حالیفوس که کبابه در طعم و قوت مانند وی بود
الا لطیفتر نافع بود و گویند بدل ان بوزن ان سنبل و کبابه بود و گفته اند
از فلفل سیاه است فودفل ثمریست که در قوه مانند صندل سرخ بود و درخت

وی مانند درخت نارگیل بود و وی سرد بود بدرجه دوم و یابس و قابض بود و بر ورمهای
گرم غلیظ طلا کردن نافع بود و اعضای سست را محکم گرداند و بوی دهان خوش
کند و قوه دل بدهد و منع التهاب چشم و جرب ان بکند و حرارت بهان باز دارد
و قوه لثه و دندان بدهد و گویند بدل وی بوزن وی صندل سرخ بود و نیم وزن
ان کشنیز تر فودنج جبلی و فودنج نیز گویند و ان سه نوع بود جبلی و بری و
نهری و مولف گوید جبلی دو نوع بود یک نوع را جاشا خوانند و گفته شد و یک
نوع دیگر فلفلمون و هم گفته شد و بری دو نوع بود یک نوع را اسکطرا اسیع
خوانند و گفته شد و یک نوع دیگر بود نه صحرایی خوانند و ان مطلق بود نه
بود و نهری یک نوع بیش نبود و بهترین جبلی ان بود که خوشبوی و تازه
و سبز بود و ورق ان کوچک بود و طبیعت ان گرم و خشک است در سیم و لطیف
بغایت قوه بود و عرق براند و بر انشانهای سیاهی که در بدن بود ضماد کردن
نافع بود خاصه چون شراب بجهه باشند و طبیخ وی ارحام جرب و حکه زایل کند
و صداع را نافع بود و ریش دهن و فواق را زایل کند و چون با عسل و نمک بیاشامند
حیض براند و مشیمه و بچه بیرون آورد و چون خشک کنند و بسوزانند منتن کند
جهه استرخا لثه نافع بود و چون با سویق ضماد کنند ورم گرم را ساکن کند و یرقان
و استسقا را نافع بود و مسهل سودا بود و شربتی یکدرم بود و دانگی بود با جلاب
و وی گزندگی عقرب را نافع بود و عصاره وی با مطبوخ گزندگی سباع را نافع بود
و چون بکوبند و بپزند و بیاشامند بچه بکشند و اسحق گوید مضر بود بامعا و مصلح وی کتیرا
بود و بدل وی یک وزن و نیم فودنج نهری بود فودنج نهری قوه شراب وی
مانند شراب جاشا بود و بهترین ان بود که چون بسبزتر بود و نه فاریبی
اقوی بود از مجموع بودنها و طبیعت ان گرم و خشک بود در سیم و چون بخورند
بعد از ان مار الجنس بیاشامند چند روز سابلی داء الفیل را مفید بود و دفع
و طبیخ وی انتصاب نفس را سود مند بود و چون با سرکه نزدیک بینی کسی برند
که غش کرده باشد نافع بود و غشی از وی زایل شود و منع احتلام بکند و طبیخ وی
نافض را نافع بود و روغن وی تریح کردن بهین سبیل و خوردن وی و ضماد کردن
گزندگی جانوران را نافع بود و اگر با شراب بیاشامند دفع سموم قتاله بکند خاصه که
از ان خورده بود و از دخان ورق وی گزندگان بگریزند و کشیدن وی بوی بد
زایل کند مقدار شربتی از وی یکدرم بود و چون با شراب بپزند و بر صاحب جذام
ضماد کنند نافع بود و وی قطع باه بکند و از بهر ضرر وی بکرده و گویند مصلح وی کتیرا

بود و گویند بدل آن نعناع است **فوه** معروف بود بفوه الصباغین و بپارسی روناس گویند و آن بهترین سرخ و نیکوترین آن بود که تازه و سرخ و باریک بود که از زمین آرند و آن معروف بود به ارزندی و طبیعت آن گرم و خشک بود و گویند در وی بعضی سردی بود و جلای باعتدال دهد و بهق سفید و قوبا با سرکه طلا کردن نافع بود و بدنرا از هر اثری که بود پاک کند و یکدرم با دو درم جهت سقطه و ضربه نافع بود و چون با قدحی شراب بیاشامند و ثمره وی چون با سکنجبین بیاشامند ورم سپرز بگدازاند و ورق وی چون بیاشامند گزندگی جانوران را سود دهد و بیخ وی چون زن بخود گیرد حیض براند و بچه و وی بغایت مدر بود و بالجمله ادرار بول کند که خون بیاید و جگر و سپرز پاک کند و سده آن بگشاید و چون با ماء العسل بیاشامند عرق النسا و وجع ورک و استرخاء اعضا را نافع بود و اگر با عسل ضماد کنند همین سبیل و اولی آن بود که کسی که آن بیاشامد هر روز بحمام رود و گویند مضر بود بسر و مصلح آن انیسون بود و بدل [illegible] وی در تفتیح جگر و سپرز و انزال حیض و بول بوزن آن سلیخه و دو دانگ وزن آن میونز سیاه و گویند بدل وی در برص و بهق شیطرج است **فیلجوش** بپارسی پیلگوش خوانند و آن لوف است و در لام گفته شد **فیجن** سداب است و گفته شد **فیلزهرج** درخت حضض است و ثمره وی مانند فلفل بود و حضض عصاره وی است و معتدل بود در حرارة و برودة بر سبیل طلا کردن منفعت آن بدید و چون بیاشامند از کبر سپرز و سقاوزا نافع بود و طبیخ و فرمع وی حیض براند و بدل آن حضض بود **فیروزج** نوعی از احجار است ازرق و نیکوترین آن نشابوری کهن بود و طبیعت آن سرد و خشک بود چون سحق کنند و بیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود و ورم اندرون و چون در داروی چشم کنند شبکوری و تاریکی چشم را نافع بود و گویند چون روغن ببوی رسد خراب شود و عرق و تحیین و لون آن بکلیه تباه کرد و مشک همچنین تباه و باطل شود لون آن و حسن آن و ارسطاطالیس گوید هر جوهری از احجار که از لون خود بگردد بپوشیدن آن بد بود **فیل** حیوانی معروفست و دندان وی را عاج خوانند و دیسقوریدوس گوید براده عاج قابض بود چون برداحس ضماد کنند زایل کند و شریف گوید چون براده عاج هر روز دو درم با ماء العسل بیاشامند حفظ را نیکو بود و اگر زنی که عاقر بود هفت روز پیاپی هر روز دو درم براده وی با ماء العسل بیاشامد بعد از آن دهد آبستن گردد و مولف گوید که امتحان بنوعی دیگر کردیم پیوسته هر شب یک مثقال براده عاج با یک مثقال نبات مصری ساییده زن سفوف ساخت و شب سیوم و چهارم مرد با وی مجامعت کرد آبستن شد بفرمان خدای تعالی

اما بشرط آنکه بعد از طهر بود و اگر براده وی جزوی با نیم وزن آن براده آهن بیامیزند و بغایت سحق کنند و بر بواسیر مقعد پاشند بغایت نافع بود و طبری گوید که چون از دندان فیل چیزی در گردن طفل آویزند از وبا اطفال ایمن بود و سرگین فیل چون فرزجه سازند با عسل و زن بخود برگیرد هرگز آبستن نشود و بخور وی صاحب کابوس را سودمند بود و چون بسوزانند و بر سعفه طلا کنند زایل کند و چون از موضعی که پشه بود بخور کنند بگریزند و اگر ادار آن کنند بگریزند و هرگز باز نیایند و ابن زهر در خواص آورده است اگر درخت انگور و زیتون و درختهای دیگر با استخوان فیل بخور کنند قطعا هیچ کرم گرد آن نگردد و اگر براده از دندان وی در خرقه سیاه بندند و بر گاو بندند از وبا ایشان ایمن باشند و اگر از براده وی مقدار دو درم با آب بدهند کوفی چند روز پیاپی بیاشامد مجذوم را نافع بود و رها نکند که زحمت زیاده شود و اگر براده از عاج بر عضوی نهند که استخوانی در وی شکسته باشد جذب کند و باسانی بیرون آورد **فیطل** اهل اندلس طفله خوانند و آن کمون بری بود و سعتر و لیون گویند و در صفت کمون گفته شد **فنیک** منج بر گویند و آن مشهور است و گفته شد ❀ انشاء الله تعالی وحده والله اعلم واحکم ❀

باب القاف

قاقله دو نوعست بزرگ و کوچک از آن بزرگ از جوزبوا بزرگتر بود و چهار دانه بلند دانه بود بزرگی و پوست آن صلب بود و رنگ وی سرخی بود که بسیاهی زند و قاقله کوچک شوشمیر خوانند و خیربوا و هیل بوا و آن سه نوعست یک نوع بمقدار استخوان نبیذ بود و یک نوع بمقدار جوزبوا لیکن مثلث شکل بود و دانه ایشان نزدیک بیکدیگر بود و یک نوع هیل است و گویند وی لطیفتر از بزرگ بود و بزرگ را نر خوانند و کوچک را ماده و طبیعت آن گرم و خشکست در آخر دوم تا اول سیوم و گویند باعتدال نزدیک بود و در وی قبضی و تحلیلی و تقویتی بود و غثیان را نافع بود و باب اناربین و هضم را یاری دهد و معده و امعا را پاک کند و مقدار مستعمل از وی یکدرم بود و درد جگر سرد را نافع بود و سده آن بگشاید چون با سکنجبین یک هفته بیاشامند و صرع را نافع بود چون هر روز دو درم از وی بیاشامند و چون با تخم خیارین بیامیزند اجزا مساوی و هر روز یکدرم با سکنجبین بیاشامند سنگ گرده بریزاند و کوچک وی نشف رطوبات از سینه و حلق و معده بکند و هضم را قوه دهد زیاده از نوع بزرگ و لطیفتر از وی بود و قبض وی کمتر بود و حرافه بیشتر و گویند قاقله مضر بود بشش و مصلح وی قند بود و بدل قاقله کبار یک وزن و نیم صغار

بود وگويند نيم وزن ان کبابه ونيم وزن ان صغار وگويند نيم وزن ان کبابه ونيم وزن ان
قرنفل وبدل قاقله صغار بوزن ان قرنفل بود **قاقلي** بنايست مانند اشنان ودر
طعم وي شوري بود وباقبض واسحق بن عمران گه مانند کشوث بود در فعل وطبيعت
وي گرم وخشک بود در اول مسهل آب زرد بود خاصه تخم وي وآب وي وبدر
بول ومني بود ومسهل صفرا بود ومضعف جگر را سود دهد وکيموس وي نيکو بود
ودر معده ثقل پيدا کند بسبب اندک لزوجتي که در وي هست وشربتي از آب وي دو
دانگ رطلي تا نيم رطلي بود باده درم شکر سرخ صاحب منهاج گه با سکر العشر وحبيش
بن الحسن گه شکر سرخ با قلي وشاهترج ولبلاب نيکوتر بود ووقتي تر از شکر سپيد **قاتل**
النمر خانق النمر است وگفته شد **قاتل النحل** نيلوفر است وگفته شد **قاتل ابيه**
بل اسقان وبدگمان گويند وگفته شد **قاتل نفسه** نوعي از اتش است وگفته شد
قاتل الکلب اداراتي خوانند وان خانق الکلب است وگفته شد **قاره** بيوناني
سطاجيس گويند وگفته شد **قاتل العلق** نوعي از ناخالس است ايتي که زهر وي
ازرق بود وان اذان الفار است وگفته شد در الف صنعت ان **قاتل الذئب**
خانق الذئب است وگفته شد **قاطون** ارمينا است وگفته شد **قاوند**
قيوند خوانند بپارسي سه قاونى خوانند ودر سامان شيراز وبرا شرسيل خوانند وان
از هندوستان اورند مانند پسته بود وطبيعت وي گرم بود در دردهايي که از سردي
بود ماليدن سود دهد وسپيد فه کهن سرد ودرد خاصره وپشت که از سردي بود
چون يکدرم از وي درحبوکنند وبياشامند نافع بود ومجرب بماليدن نيز سود دهد
صاحب جامع گه وي از ثمره گيرند که مانند فندق بود با سياب خرد کنند ودر روغن
وي بگيرند ودر نا کنند تا منجمد گردد **قاقيا** اقاقيا است وگفته شد **قاتل اخيه**
خصي الکلب است وگفته شد واز بهر اين اسم بروي نهاده اند که ايشان دو نوع اند
مانند زبيلان که در سالي يکي فربه بود ويکي لاغر ودر سال ديگر انکه فربه بود لاغر گردد و
انکه لاغر بود فربه گردد **قانصه** بپارسي سنگدان گويند وصفت قوانص بعد ازين
گفته شود **قاراسيا** قراصيا است وگفته شد **قبج** کبک خوانند بپارسي کبک
گويند صاحب منهاج گه نزديک بطيهوج بود ومعلوم الطف [illegible] بود وگرم وتر بود
وچون بريان کنند شکم ببندد وسمين بود وباه را زيادت کند ودل را روشن کند وغذا
بسيار دهد انها که دير هضم شود وشريف که گوشت وي معتدل بود وغذا نيکو
دهد وزود هضم شود ودماغ وي چون با شراب صرف بياشامند صاحب تقويم
سودمند بود ومجگر وي چون گرم مقدار نيم مثقال فرو برند صرع را سودمند بود

١٥٢

وزهرهٔ وي بشکوري وتاريکي چشم را نافع بود وکحل کردن وچون زهرهٔ وي سعوط کنند در
همراه ذهن زياده کند ونسيان کم کند وقوة باصره بدهد واگر زهرهٔ وي با مرواريد
ناسفته ومثل ان سنگ اجزاء مساوي سحق کنند وکحل کنند سفيدي چشم وعشا وجرب
ان سودمند بود وبيضه وي چون با سرکه عضل بزنند وبخورند در اسکم ومغص را
سودمند بود **قت** رطبه خشک است وان فصفصه است وگفته شد **قثاد**
خاريست که صمغ وي کثيرا است وشيرازي ازا کم خوانند وخار وبرا اسبور ندوجو
وبرا انکاو وشتر دهند وغذاي نيکو بود ايشانرا وطبيعت ان گرم وتر بود وسرفه
را سود مند بود وقرحه شش ومنفعت کثيرا در کاف گفته شود **قثا** قثوخيار
وکوچک ان شحارير ومقعابس گويند بپارسي خيار زه گويند وشنکيار وخيار از
هم خوانند نيکوترين ان نشابوري نخته بود وطبيعت ان سرد وتر بود در سيوم
تسکين حرارة وصفرا کند وبول براند وتشنگي بنشاند ومثانه را موافق بود وبتن ان
قثا وقثه بهتر بود که از حرارت بود واستسقا تش بخشد وورق وي بالعسل بر شري بلغمي
طلا کردن نافع بود وخوردن وي گزندگي سگ ديوانه را نافع بود وکيموس وي بد
بود ومستعد عفونت بود وتب هاي صعب اورد ودر معده ودفع ضرر وي
بعسل ومويز کنند يا نانخواه ودارچيني که بيشتر از خيار بود وزودتر بگذرد وخيار
وخيار زه وکدو مخرور مزاجان را نافع بود ومحتاج اصلاح نبود ليکن اگر بسيار خورند
نفخ در شکم وثقل پيدا کند ومصلح ان جوارش کموني وسفرجلي بود اما سرد مزاجان
را مضر بود واولي ان بود که بسيار نخورند وشراب بقوت صرف از پي ان بياشامند
وجوارشات گرم **قثاء هندي** خيارچنبر است وگفته شد **قثاء هندي بري**
بل است وگفته شد **قثاء الحمار** بپارسي خيار زه سبنه گويند وان قثا بري
بود واهل اندلس علقم خوانند وارد عيناي [illegible] گويند وبيوناني اسغيرا واغريوس و
عصارهٔ ثمرهٔ وي الطيريون گويند ونبات وي نبات کبر مانند اما خار ندارد وبرگ
وي سبزي باشد که بسياهي مايل بود وصنعت عصارهٔ وي چنانست که ثمرهٔ وي
در آخر تابستان که زرد شده بگيرند ودر خرقه کنند وبمالند تا آب از وي بيرون
آيد وصافي کنند يا بمنخلي بپالايند وبعد از ان راوق کنند ودر ظرفي کنند وخشک
کنند بر روي خاکستر بعد از ان بر لوحي کنند در سايه وقرص سازند يا کرباس بيز
تر کنند بر روي خاکستر تخته وعصارهٔ غليظ بر ان ريزند تا کرباس آب فرو
خورد وبعد از ان بر صلايه کنند وسحق کنند وقرص سازند وطبيعت وي گرم وخشک
بود در اول درجهٔ سيوم وگويند حرارة وي در دوم بود ولطيف ومحلل بود ومخرج وي

چون بدان مضمضه کنند بابت جهر درد بلغمی کهن که بود تحلیل دهد و چون با
صمغ البطم بر جراحات نهند از دل و هر جه بود بکشاید و چون با سرکه بپزند و بر
نقرس ضماد کنند نافع بود و طبیخ وی در حقنه جهت عرق النسا سود مند بود و مقدار
یکدرم و مضمضه بدان کردن درد دندان را نافع بود و چون خشک کنند و سحق کنند
و جرب ریش شده و قوبا و اثر سیاهی که از دمل و ریش بر روی پیدا شده باشد
زایل کند و عصاره وی حیض و بول براند و اگر زن بخود برگیرد بچه تباه کند
و اگر با شیر سعوط کنند یرقان سیاه را نافع بود و صداع کهن و عصاره وی چون
در گوش چکانند درد گوش را موافق بود و چون با زیت کهن یا با عسل یا با آب
کاو بدان تحنک کنند یا طلا کنند ورم حنجره و خناق را بغایت نافع بود و وی مسهل
خام غلیظ و مره سودا و با صفرا بود و باید که با ادویه که موافق بود خلط کنند
مانند صبر و فنطوریون باریک و سورنجان و بوزیدان و کافیطوس و قسط
و مر و زعفران و سنبل الطیب و دارصینی و سلیخه و زراوند دحرج و افسنتین و
تخم کرفس و فطراسالیون و جاوشیر و سکبینج و مقل و تربد و نمک هندی و حب البلسان
و چون با بعضی از این ادویه بیامیزند نافع بود جهت بسیار دردها چون درد مفاصل
و نقرس و وجع و لقوه و خدر دست و پای و دردهایی که از مره سودا بود و تشنج
که با ادویه حاده بمثل سقمونیا و شحم حنظل بیامیزند و مقدار شربتی از وی دانکی
بود تا دانکی بحسب مزاج و مضر بود بگشش و مصلح وی صمغ عربی و طین ارمنی
بود و اگر وقت انحدار با روغن کنجد بپزند و بر بواسیر که ظاهر بود بیاشامون مقعد طلا
کنند یا بعوض روغن کنجد روغن جراغ کنند نافع بود و اسحق بن عمران گوید روغن
وی که از آب وی و زیت بگیرند یا در آفتاب یا با آتش بپزند تا آب سوخته گردد
و روغن باندام روغن نافع بود جهت بیدی اعضا چون بدان بمالند و کلف
و اثرهایی که بر روی بود زایل کند و نافع بود جهت دوی و طنینی که در گوش بود
و گرانی گوش که از ریاح غلیظ بود و شریف گوید چون طبیخ ورق وی و بیخ وی بیاشامند
مجذوم را نافع بود و اگر بیخ وی سحق کرده بر ورم بن گوش و ورمهای بلغمی که در گردن
بود نهند بگدازاند و روغن وی در مفاصل کهن که نه بالیدن و خوردن نافع بود
و شربتی از وی نیم درم بود که با آرد جو بیامیزند و وی خلط خام و بلغم بیرون
آورد و ربو و ضیق النفس را نافع بود و عصاره وی در حقنه سود مند بود جهت
درد پشت لیکن تیج آورد و مسهل خون بود و تنها در حقنه کردن خطر بود الا
که خلط کنند با ادویه که موافق بود و مقدار یکدرم تا یک مثقال کنند بحسب مزاج و باشد

کی با فراط آورد و مداوا وی به بیت جو بنراب یا سرکه کنند کی باز دارد **قثاء**
النعام حنظل است و گفته شد **قثاء الحیه** از قول صاحب جامع زراوند طویل است
و از قول صاحب منهاج حنظل کوچک بود و صفت هر دو گفته شد **قثد**
بپارسی خیار گویند و گفته شد در خا **قدمیا** قلیمیا است و گفته شود **قداح** در طبیه
است و گفته شد **قدح مریم** نباتیست که بیونانی قوطولیدون گویند و گفته شود
قدید گوشت خشک بود و نیکوترین آن بود که از حیوانی نر بود و حرارت وی
کم از نمک سود بود و قوت بدن بدهد مستسق را نافع بود و خاصه چون در سرکه خیسانیده
تا تشنگی کم کند و کرسنگی که از سستی بود باطل کند و قلیل الغذا بود و املیان بود که با
روغن و شیر بپزند **قرع** و با خاندیارسی کدو گویند نیکوترین آن سبز بود و طبیعت
آن سرد و تر بود در سیوم غذایی که از وی متولد شود مانند مصاحب وی بود اگر با خردل
بخورند خلط خراب از وی متولد شود و اگر با نمک بخورند خلطی شور از وی متولد شود
و مسلوق وی غذا اندک دهد و زود بگذرد و صفرا و خون ساکن کند و مولد بلغم بود
و محرورین و صفراوی مزاجان را نافع بود حرارت بنشاند و تشنگی باز دارد و حشونت سینه
و سرفه کسی را که جگر وی گرم بود و تب گرم را نافع بود و چون با جلاب یا با سکنجبین
و روغنها و دام شیرین بپزند و بخورند و سرد مزاج و بلغمی مزاج و اصحاب سودا نشاید
که خورند که قولنج غلیظ آورد و اگر خواهند که خورند با زیت مطبخ کنند و مطیب بفلفل و خردل
و سداب و کرفس و نعناع کنند و شراب صرف بعد از آن خورند و جوارشات گرم خورند
و مری نیز مصلح وی بود و چون مسلوق کنند و بعد از آن با آب غوره و آب انار و سرکه
و روغن بادام و زیت انفاق بخورند خلطی سلیم از وی حاصل شود و سویق وی سرفه
و درد سینه که از حرارت بود نافع بود و تشنگی بنشاند و کرب که از صفرا بود سود دهد
و درد حلق را نافع بود و رازی گوید روغن وی مانند روغن بنفشه و نیلوفر بود در برد
و حرارت را سود دهد و آب وی صداع را زایل کند چون بیاشامند یا بدان سر بشویند
و اگر با روغن گل در گوش چکانند درد آن ساکن کند و ورم دماغ را نافع بود و چون
در خمیر گیرند و در میان آتش نهند تا بریان شود و بیرون آورند و آب آن بگیرند و با
بیاشامند تبهای سوزان گرم ساکن گرداند و تشنگی بنشاند و غذایی نیکو دهد و چون
بیاشامند بعد از آنکه در آن آب فلوس خیارشنبر و ترنجبین و خیره بنفشه حل کرده باشند
صفرا محض براند و شریف گوید وی کوچک که اول بیرون آید چون در خمیر گیرند
و بریان کنند و آب آن کحل کنند زردی چشم که از یرقان بود زایل کند و چون با آب
کحل کنند درد چشم گرم زایل کند و شفا دهد و پوست کدو خشک چون بسوزانند و به

موضعی که خون روانه بود افشانند باز دارد و اگر بسوزانند و با سرکه بسرشند و بر
برص طلا کنند نافع بود و دانه وی منفعت کند و روغن از وی بگیرند و در گوش
و در امعا کرم سود دهد و گویند چون با خربزه و بن آن بگشایند و سوراخی گشاده
در میان آن بکنند و نحت الحدید بینبایند تا ممتلی شود و بن آن باز جای نهند
و چهل روز بر درخت بگذارند بعد از آن بچینند و آنچه در اندرون وی بود بیرون آورند
و بفشارند آبی سیاه از وی بیرون آید در شیشه کنند که بر سر شد و در ... کنند و چون
خواهند که استعمال کنند خضاب بدان بسرشند و بر موی خضاب کنند موی را سیاه گرداند
بغایت و سپیدی را زایل کند و خضابی بغایت نیکو بود و حراقه که و تر چون ضماد
کنند در ابتدا درد چشم که از حرارت بود نافع بود و درد ساکن گرداند خاصه چون
با آرد جو بسرشند و همچنین صداع گرم را چون بموضع درد طلا کنند خواه در تب
و خواه در غیر تب و چون ضماد کنند بر جمره ردع ماده بکند و درد آن ساکن گرداند و تو
که و خشک ریش ذکر را نافع بود و خشک گرداند و همچنین ریشهایی که با عضا باشد
المزاج بود و سوختگی آتش را نافع بود چون با روغن گاو بسرشند و مضرت وی به قوه
که از گرمی بود سود دهد و مرطب سینه بود و مقطع تشنگی چون در آب بمالند و سوزش
مثانه که از حدت بول بود نافع باشد و وی مولد بلغم معده بود و اولی آن بود که با
با میویز در سلق کردن بغذا از آن با مری و سعتر و فلفل و خردل و صوبج استعمال
کنند **قرنفل** بپارسی میخک گویند و نرا شده استخوان زیتون بود و دراز تر شعبات
سیاه بود و ... وی از رقعه علک البطم بود و نیکوترین آن تیز بوی شیرین طعم با
تلخی اندکی بود که چوب وی باریک بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم
بوی دهان خوش کند و چشم را روشن کند و شبکوری زایل کند تحلیل کردن و معده
جگر ... دق ... نافع بود و سلس البول و قطیر را قطع کند چون از سرد بود
و سخن ... بود و اگر نیم درم از وی سحق کنند و با شیر تازه بیاشامند باه
را قوه دهد که و بوی مقعد ... بود و کسی که علت سودا بر وی غلبه کرده باشد
و وی مقوی دماغ و مفرح بود و سودا ... نافع بود و مقوی معده و جگر و مجمع
اعضای باطن بود و ... را بغایت نافع بود و مقوی اعضا ...
بود و بدین سبب است که مجامعت را زیاده کند و وی هضم را یاری دهد و بادها که
متولد شده از فضول غذا در معده مجتمع شکم بشکند و لثه را قوه دهد و گویند مضر
بود بمعاء و مصلح وی صمغ عربی بود و گویند بدل وی نیم وزن آن جوز بوا و نیم وزن آن
دارچینی بود و گویند بدل آن قرفه است و گویند بدل آن نیم وزن آن فرنجمشک و نیم وزن

آن خولنجان و گویند بدل آن بوزن آن فرنجمشک با بوزن آن خولنجان بود و بعضی
بزر الانجره است و گفته شد **قرنفل بستانی** فرنجمشک است و گفته شد **قرفة القرنفل**
قرفه الطیب خوانند و پوست چوبی درختی که بود آنرا قرفه خوانند و قوت
وی نزدیک بقرنفل بود و آن پوستی ستبر بود بلون قرفه و طعم قرنفل و اشد با
حلاوه دارچینی و اگر شیرین تر بود از قرنفل ضعیف تر بود از قرنفل و طبیعت
آن گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم و گویند معتدل بود در گرمی و سردی
و بدل وی قرنفل بود **قردمانا** کرویا بری بود و کرویا جبلی نیز گویند و مولف گفته
بپارسی تخم دران گویند و آن تخم گیاهی است که بشیرازی انرا ... خوانند و در طعم
وی تلخی بود و نیکوترین آن تازه و زرد بود و فربه و طبیعت وی گرم بود در سیوم
و خشک سینه را پاک کند و چون با آب بیاشامند صرع را نافع بود و ... که
از ... بود و عرق النسا و فالج و استرخا و مغص را نافع بود و کرمها را بکشد
و حب القرع بیرون آورد و چون با شراب بیاشامند درد و ... البول
... را موافق بود و گزندگی عقرب مجموع گزندگیهای جانوران زهردار نافع بود
و چون بیاشامند از وی مقدار یکدرم با پوست بیخ ... بریانند و چون سحق
کنند و با سرکه بر جرب و سعفه طلا کنند زایل کند و ... که بکشد ... مقدار
شربت از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی انیسون بود و بدل
آن اذخر و حلبه و گویند بدل آن ... است **قرعون** سعد است گفته
شد **قراصیا** جاسیا نیز گویند و مولف گفته بپارسی آلبالو خوانند و آن ...
شیرین و ترش و عفص آنچه شیرین بود گرم و تر بود در دوم و زود از معده بگذرد
و ... وی بود و مستحیل شود بهر طبعی که غالب بود و شکم براند و طبع نرم دارد و
... زیاده کند اما مفسد غذا بود و مولد سودا و آنچه ترش بود تشنگی
بنشاند و شکم ببندد و معده بلغمی که مملو فضول بود سود دهد ازبهر آنکه تخفیف از
وی بیشتر بود و آنچه عفص بود ضد شیرین بود و ... که
چون تر بود شکم براند و چون خشک بود شکم ببندد و مضرت وی چون با شراب و آب
بیامیزند ... زایل کند و ... را نیکو گرداند و چشم را روشن کند و مهضم ... بود
چون با شراب بیاشامند سنگ بریزاند **قرقم** زعفران است و گفته شد **قر**
قوممعا و فروقومغا نیز گویند و آن ثفل روغن زعفران بود و سپاهانی بهترین آن
خوشبوی و فربه و سیاه بود که هیچ چوب در وی نبود و چون در آب بگذارند بلون
زعفران بود و چون بخایند دندانها رنگ کند رنگی سخت که باقی بود و وی ... [illegible]

بود و خشک بود در سیوم بعل براند و تاریکی چشم زایل کند **قرة العین** کرفس الما
وجرجیر الما خوانند و بیونانی سلیتون کویند و آن سبزه‌ای است در رابهای ایستاده روید و
در آب روان نیز روید و ساق و شاخهای وی بطوتی لنج داشته باشد چنانک
بر دست بچسبد و در وی عطریتی بود و ورق وی بزرکتر از ورق نعناع بود و بانکه
و مسخن بود و محلل بول و حیض براند و سنک کرده بریزاند و با بول بیرون آورد و خواه
خام و خواه بخته و بچه بیرون آورد و خوردن وی قرحه امعا را نافع بود و اکر بسیار خورند
فرا جا کرم کند با خلی که روی وی بدنرا سرخ کرداند و لون بهق نیکو کرداند و ادرار
بهلوها را سودمند بود و محلل و منفخ سده بود و مسخن معده **قرانیا** درختیست بزرک
در کوهستان سردسیر روید و ورق وی مانند ورق انار ترش بود و ثمر وی
مانند زیتون دراز بود چون نارسیده بود سبز بود و چون رسیده کردد سرخ شود
مانند خون و آنرا خورند و در طعم وی عفوصتی تمام بود و طبیعت وی کرم و قابض
بود و موافق اسهال شکم و قرحه امعا بود چون از طبیخ کنند و بخورند و در رنک آب
نهند مانند زیتون و رطوبتی که از ورق وی چون تر بود حاصل کردد بسوزانند و بر
قوبا النداامع بود و ورق و قضبان وی نعاتیت عفص بود و مجفف قوی بود
قصعف در اندلس شوکة ابراهیم خوانند و آن انواع بسیار بود و نبات وی در کشتها
و در زمینهای خشک و ریک بومها روید و آن نوعی از خار است و چون اول بیرون آید
ورق آن بر روی زمین پهن بود و سبز بود و خشن و چون بزرک کردد خار کردد
سفید و بقدر یک وجب زیاده تر بود و نبات وی انبوه بود و کل وی سفید بود
و سر کل وی بسرخی زند و کرد بر کرد کل وی بیشتر خار بود و بیخ وی مانند سنان مصلب
بود و بیخ وی بستبری انکشتی بود و بدرازی سه کز بلکه زیاده بود و مولف که بزبان
آن قوم کمکس عسل بی دارند آنرا خار خشک کویند و شیرازی شنده و در صحراهای شیراز
بسیار بود و مکس نحل از کل وی خورش دارد و بیخ وی درد پهلو و سینه و کزندکی
جانوران و عقرب را نافع بود و طبیعت نبات وی کرم و خشک بود در آخر
درجه اول و محلل ضعیف بود و چون با شراب بیاشامند درد جکر و کزندکی جانوران
زهردار کشنده را نافع بود و اکر با یکدرم تخم کزر بیاشامند حیض براند و محلل مغص
بود و بعضی کویند چون ضماد کنند بر ورمها تحلیل دهد و معافق که ملطف بود و
سریع الانحدار و مولد خلطی محمود بود و بلغم رقیق لزج بعد بکذراند و از امعا و بول
براند و بیخ وی چون تر بخورند یا بعسل مربی کنند اشتها را نیکو بود و اکر یک جزو از
وی و یک جزو از جو چون با آب کاسنی سرشته و طلا کنند بر ورمهایی که در

ساق بود که آب از وی روانه بود و نافع بود و در ابتداء داء الفیل همچنین و ابن رشد که
طبیخ وی چون بیاشامند ایمن شوند از ورم پهلو **قراطارغوین** نباتیست که ورق
آن مانند ورق کندم بود و شاخهای بسیار بود از یک اصل رسته و تخم وی مانند
جاورس بود و بیشتر در موضعهایی که سایه بود روید و نعاتیت حریف بود
و ثمر وی در مذاق حدتی و حرافتی تمام دهد و کویند چون زن چهل روز بیاشامد
با آب بعد از طهر و پیش از آنکه مرد نزدیکی با وی کند مرد نیز همچنین کند بعد از آن بار
مجامعت کند فرزند نرینه آورد **قرقان** حجریست که در میان مقل مکی بود
و صعیدی و طبیعت آن سرد و خشک بود در سنونات کنند جهة قوت کوشت بن
دندان و دندانرا پاک کند و سفید **قرمز** دود الصباغین کویند و آن حیوانیست
کوچک بر خاری یافت شود و بر نباتی که آنرا بیسوزانند و خاصیت این حیوان است
که رنک ابریشم و صوف بدان میکنند و کتان و پنبه نتوان کرد و جهی دیکر هست مانند
عدس سرخ رنک و آنرا نیز قرمز خوانند و شریف که طبیعت وی کرم و خشک بود
در سیوم چون زن هفت روز بیاشامد هر روز دو درم بعسل حیض بکند و چون بابرکه
استعمال کنند قطع نسل بکند و اکر در ابریشم بیخ کنند و بر محموم او بندد شفا یابد باذن الله
قسطاریون سطاریون است و کفته شد **قسط** اسم ثمرهٔ خاریست که آنرا اصطر
خوانند و از آن ثمر عصاره کیرند و آنرا اقاقیا کویند و کفته شد و آن ثمره را بپارسی
کره خوانند و بشکل خرنوب شامی بود اما سفید و ضعیفتر از وی بود **قراص** بابونج
است و کویند اقحوان و صفت هر دو کفته شد **قرن البحر** کهربا است و کفته شد و
قرول و قرو الیون نیز کویند و آن سداست و کفته شد **قردامن** بیونانی حرف
است و کفته شد **قرنباد** کرویا است و کفته شد و **قریقان** هم کرویا است و
کفته شد و **قرداموس** بیونانی قردمانا است و کفته شد **قرطم** حب العصفر
بپارسی خسکدانه کویند و بیونانی قنیقس طبیعت آن کرم بود در دوم شکم نرم دارد و اکر بیخ درم
از وی کوفته در شیر بالند و بیاشامند مسهل خلطهای سوخته بود و انواع جرب را نافع
بود و ماسرجویه که دفع ریاح بکند و منی بیفزاید و شیخ الرئیس که سینه را پاک کند و آواز صافی
کند و قولنج را نافع بود و مسهل بلغم سوخته بود و باه را زیاده کند چون با شیر یا با عسل یا با
انجیر خلط کنند و ابن ماسویه که آواز را نیکو کرداند و مسهل کیموسات غلیظ بود و ابن ماسویه که
مسهل بلغم بود و شربتی از وی از ده درم تا بیست بود و مجد الدین که شکوفه در نیم رطل آب
بجوشانند و در دست بمالند و صافی کنند و ده درم شکر سرخ با وی خلط کنند و بیاشامند
و ابو صلت که تخم وی سودمند بود جهة استسقا کی و طحال و ابن سرابیون که شربتی از

وی پنج مثقال اندکی نمک هندی بود جهت مسهل بلغم وماء الجبن که بمغز وی بسته باشند چون
بیاشامند با افتیمون مالیخولیا وجذام را نافع بود وچون مع حیار جنبر در ان بمالند
ثبت بلغمی را نافع بود وباید که شیر دو رطل بود وخشکدانه که معتبر ستو در وی بمالند
بعد از ان بر بندد تا بنر گردد واب ان بگیرند واستعمال کنند وبدل ان گویند حب الخضرا
است قرظ هندی حب النیل است وگفته شد قرطم بری ؛ بیونانی انطا
قطولس گویند وبعضی قنقن اغنیون گویند وان خاریست مانند خار قرطم بستانی
ومولف گوید انرا انکر بز خوانند وگل وی زرد بود وجالینوس گوید مسخن بود
باعتدال مجفف ودیسقوریدوس گوید چون سحق کنند ورق وی با جمه وی با شربه وی
با فلفل مع شراب بیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود وبعضی گویند که چون تمسوع استعمال
در زایل کند وچون بگزیده باشند واستعمال کنند همان وجع پیدا کند که از گزندگی مولف
طیغان نیز گویند وگفته شد قرطمانا ؛ قردمانا است وگفته شد قرحان نوعی
از گیاه است سفید کوچک قرطان ؛ سرطان است وگفته شد وقرطاس بپارسی
کاغذ گویند واسحق گوید نیکوترین ان مصری بود وپاک سفید از بهر انکه از بردی ساخته اند
ووی مضر بود بگرده وکاغذ های دیگر مضر بود بگرده وسوخته وی معده را نافع بود و
منع رفث دم ورعاف بکند وریشهای معده را پاک کند چون یکدرم از وی بیاشامند
وقرحه حشش را نافع بود با اب سرطان نهری نخت قرون مجمع مخفف بود و
قرن بپارسی شاخ گویند وسرو گویند قرون المعز والایل نیکوترین ان بود که از ایل
برگیرند وباید که بسوزانند تا سفید گردد وطبیعت ان سرد وخشک بود وسوخته وی
دندانرا جلا دهد ولثه را محکم گرداند وباقی صنعت وی در صنعت ایل گفته شد
ومضر بود بشش ومصلح وی کتیرا بود وبدل ان اسارون وصلبخان ومقدار مستعمل از
وی یکدرم بود ودرد مثانه ویرقان را نافع بود قرن البقر براده شاخ گاو چون
باب بیاشامند رعاف را ببندد وچون بسوزانند وباب بیاشامند نفث دم
را ببندد وقرون السنبل بعضی گویند نوعی از سنبل سفید است گشنده بود ودر
میان سنبل ها بند وگویند خانق النمر است وصاحب منهاج گوید دوایی گشنده بود
نزدیک بپیش وچون بخورند خون بعوض بول باید وزبان سیاه گردد وذهن
مختلط شود ودماغ ایی وی قی کنند بعد از ان دو مثقال کافور با گلاب واب انار
وشیره تخم خرفه که برف سرد کرده باشند با جلاب با دوغ گاو با قرص کافور
بدهند وسکنجبانه با شامند وسویق سیب ترش وسویق شعیر با برف وجلاب
وخیار کدو وجلاب بدهند وجگر ودل ریه وکرد اشند بضمادات سرد مانند صندل

وکافور وگلاب ومانندان قرط نوعی از رطب است که در مصر بکارند وورق
ان بزرگتر از ورق رطبه بود وچهار پایان بچرند وفربه شوند وطبیعت ان
گرم وتر بود وچون تر بود شکم براند وچون خشک گردد شکم ببندد وسرفه وخشونه سینه
را نافع بود وانرا بپارسی شبدر خوانند وباصفهانی شو درگویند وبشیرازی بسین حوا
ونفعه تر از نبات وی بود ودر وی قبضی بود وشکم ببندد قرط اسم نوعی
از کراث است که معروف بود بکراث المایده وکراث البقول وگفته شد در انواع
ان قرفة الدارصینی بپارسی دارصینی صینی گویند وان پاکیزه از قرفه قرنفل بود
وشیرین تر از وی بود وطبیعت وی گرم وخشک بود در سیوم قوه اعضاء باطن
بدهد وجرب وقوبا را نافع بود طلا کردن ومرضهای عصبانی ووجع ورک که از بلغم
بود ومفلوج ومصروع را نافع بود ووی اقوی بود در فعل از دارصینی ودر وی
تقویت جگر ومعده محکم بود وبدل ان نیم وزن ان قرنفل ونیم وزن ان دارصینی بود ابزاری
قراح اسم نباتیست که انرا زیانه گوشنیز گوشنده وواب منطر زنند ومولف گوید که انرا
کمه خوانند وطبیعت ان گرم وخشک بود در سیوم بول براند ودرد ها سرد اندرون ساکن
گرداند ومحلل ریاح بود ووی درین منفعتها بلیغه بود وچون بسیار خورند واب ان باشامند
مسکر بود وانرا علجان نیز گویند قسطوریون جندبیدستر است وگفته شد وقسطوره
نیز گویند قسولیدوس کاکنج است وگفته شد وقسطیر کمبا گویند وان رصاص است
وگفته شد قبیط ؛ بیونانی قسطس خوانند وان انواعست وجمله نوع است ویک
نوع عربی بود وانرا قسط بحری خوانند وان سفید رنگ بود ویک نوع هندی بود
وان سیاه رنگ بود وانرا قسط مر خوانند بپارسی قسط تلخ گویند وبغایت تلخ بود
وسبک وزن وصاحب جامع گوید قسط هندی سیاه وشیرین بود وقسط بحری سفید
وتلخ وسهو کرده است قسط سفید شیرین بود وان رومی است وقسط سیاه تلخ بود
وان هندی است ویک نوع دیگر هست که بلون کمیابی مایل بود وبوی صبر کند و
بهترین ان تازه سفید فربه بود وبعد از ان هندی سیاه سبک وطبیعت ان گرم
در سیوم وگویند در چهارم وخشک بود در سیوم نافع بود جهت هر عضوی که محتاج بتخفیه
بود وجذب خلط از عمق بدن بکنند واگر با عسل واب برکلف بطلا کنند زایل کند
واسترخاء عصب وعرق النسا ضماد کردن وفتیر عسل نیز سود مند بود وبول وحیض براند
خوردن ودر شب دامن بخور کردن ودرد رحم را نافع بود وچون در فرزجات کنند
یا بکیه یا بطول کنند وچون بیاشامند با شراب با افسنتین یکدرم گزندگی افعی ومجموع گزندگان را
نافع بود ودرد سینه وگوفتگی عضله وهتک ونفخ سود مند بود وچون با شراب وعسل

یا شاف کنند محرک شهوت جماع بود و چون با آب بیاشامند حب القرع و کرمها بیرون
آورد و با زیت لطوخ کردن نافض و فالج و استرخا را نافع بود و نافض پیش از
نوبت لطوخ کنند و درد پهلوها را نافع بود و رانش که زکام را نافع بود چون در
بینی بخور کنند و سیح که چون سحق کنند و بر ریشهای تر افشانند خشک گرداند و قلقلان که
چون در سبیل دامن بخور کنند حیض براند و بچه بکشند و طری که چون بیاشامند مفتح
سده جگر بود و گویند چون بدان بخور کنند نزلات را نافع بود و وبا که حادث
شود از عفونت و چون سحق کنند و با عسل بسرشند و بیاشامند درد معده و مغص
و درد گرده را نافع بود و سنگ گرده بریزاند و اگر با سکنجبین بیاشامند تب ربع را
نافع بود و چون بر بهق و نمش و کلف طلا کنند بعسل یا سرکه یا بقطران زایل کند و
داء الثعلب برویاند و قطع اخلاط لزج بکند و مضر بود بمثانه و مصلح وی ورق گل سرخ
و [illegible] بود و گویند مضر بود بشش و مصلح آن انیسون بود و بدل آن هم وزن آن عاقرقرحا
بود و گویند بدل آن [illegible] است و مصلح آن خطمی و مولف گوید قسط رومی قسط شیرین است
و آن نوعی از بیخ سوسن آسمانی بود که در میان سفید [illegible] روید و با طراف وی برند
و معروف بود به بیخ [illegible] و آنرا [illegible] خوانند **قسط شامی** راسن است و گفته
شد **قسط هندی** صاحب جامع سهو کرده است که آن قسط شیرین است و قول صاحب
منهاج معتبر است که آن قسط تلخ است و گفته شد انواع آن **قیصوم** [illegible] قلیدس گویند
و آن معروفست بحبل المساکین و آن لبلاب بزرگ بود و ورق وی بزرگتر از لبلاب
کوچک بود و لبلاب [illegible] گویند و آن اصناف بسیار است نوعی سفید
گویند و یکی سیاه و دیگر قسی خوانند و این سه جنس بود آنچه سفید بود ثمر وی سفید بود و
آنچه سیاه خوانند ثمر وی سیاه بود و در بعضی با سیاهی [illegible] لون زعفران بود و بعضی [illegible]
[illegible] خوانند و جنس سیوم که آنرا قسی خوانند آن [illegible] بود و [illegible]
باشند و شاخهای [illegible] رنگ بود و ورق کوچک دارد و مجموع اصناف [illegible]
حریف و قابض بود و یک نوع از آن لادن از وی حاصل شود و آن نوع گرم
بود و باقی اصناف آن سرد بود عصب را مضر بود و گل وی چون با شراب بیاشامند
قرحه امعا را نافع بود و اگر احتیاج خوردن وی بود باید که در روزی دو نوبت [illegible]
و چون بکوبند و سحق کنند و با موم و روغن زیت موم روغن سازند سوختگی آتش را [illegible]
بود و ورق وی چون تر بود [illegible] بگیرند و بکوبند و بر [illegible] ضماد کنند نافع بود
و چون ورق وی [illegible] بکوبند و آب آن بگیرند و با سرکه و روغن [illegible]
[illegible] زایل کند و چون با [illegible] بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش [illegible]

که از گوش روانه بود زایل کند و نوع سیاه آن چون آب وی بیاشامند بسیار
بدن را ضعیف گرداند و ذهن را مشوش کند و چون بگیرند [illegible] روی [illegible] عدد
و یک بکوبند و آب آن بگیرند و در پوست انار گرم کنند با روغن گل و در گوش
مخالف دندان چکانند که درد کند درد ساکن شود و وی موی را سیاه کند و چون
ورق وی با شراب بپزند و از وی ضماد سازند بسیار ریشها که عارض گردد از
سوختگی آتش نیکو بود و کلف ببرد و آبله و [illegible] قسی خوانند [illegible] وی چون بیاشامند
حیض براند و چون قضبان وی و ورق وی در عسل فرو برند و زن بخود برگیرد
همچنین حیض براند و بچه باسانی بیرون آید و چون بکوبند و آب آن بگیرند و در
بینی چکانند گند بینی زایل کند و عفونتی که در وی بود و اصول آن چون بکوبند و آب
آن بگیرند و با سرکه بیامیزند و بیاشامند گزندگی رتیلا را سود دهد و دمعه وی که
آنرا صمغ وی خوانند و دمعة [illegible] گویند چون بر موی لطوخ کنند شپش بکشد و موی
[illegible] و صاحب منهاج گوید چون با شراب [illegible] بیامیزند و بر موی طلا کنند منع تساقط
آن بکند **قسب** خرما هیرون خوانند و آن نوعی از خرماست خشک و اهل عرب
[illegible] خوانند و اهل عرف [illegible] خوانند و طبیعت آن معتدل بود در گرمی و خشکی
بود و در وی قبضی بود و گویند گرم بود در دوم طبع را ببندد و قوت معده بدهد
قسا [illegible] است و گفته شد **قشمش** [illegible] پارسی کشمش گویند و وی لطیفتر از میویز
شیرین بود و نیکوتر و بدل آن [illegible] منقی بود **قشر الجوز الاخضر** پوست سبز گوز
گردکان چون ببرند و [illegible] از وی بگیرند جهت خناق که از بلغم و رطوبت بود نافع بود
قشر الجوز الصلب چون بسوزانند و خاکستر آن بر ریشها افشانند خشک گرداند
و مجفف نیکو بود و [illegible] **قشر الاترج** پوست بیخ گرم و خشک بود در دوم
چون بخایند بوی سیر زایل کند و چون بخورند [illegible] سرد بدهد و مقدار
ماخوذ از وی تا ده درم بود و وی محلل ریاح بود چون اندکی از وی بخورند و اگر بسیار
از وی مستعمل کنند مضر بود بجگر و معده و مصلح وی عسل بود **قشار الکندر** طبیعت آن
گرم و خشک بود در دوم و در وی قبضی قوی بود چون بر جراحتها پاشند گوشت
برویاند و اگر بر ریشها [illegible] افشانند بصلاح آورد و شفا بخشد و چون زن
بخود برگیرد رطوبتی که از رحم روانه بود و مزمن شده باشد باز دارد و نفث دم
و قرحه امعا چون بیاشامند نافع بود و درد [illegible] چشم استعمال کنند جهت ریشهای
آن و اگر بریان کرده بود حکه چشم زایل کند و اگر چون مرهم بر شکم [illegible] بندد
بدل آن دو وزن آن کندر بود و گویند [illegible] **قشر اصل الکرفس** گرم و خشک

بود در دوم ملطف و مفتح سده بود و بول براند و باقی منفعت وی در کرفس گفته شود
قشر اصل الرازیانج گرم و خشک بود در دوم فعل وی نزدیک به بیخ کرفس بود
و منفعت وی در رازیانج گفته شد قشر اصل الکبر صفت آن در اصل الکبر گفته شد
قشر اصل الهندبا در هندبا گفته شود قشر اصل الرمان بوست بیخ انار سرد و خشک
بود کرمها و حب القرع بکشد قشر الرمان بوست انار ترش سرد و خشک بود در دوم
و شیرین سرد و تر بود و ورمها گرم و درد [illegible] ضماد کردن نافع بود و چون بریند با بیخ
و جو سفید کرده و باب آن حقنه کنند نافع بود بیخ امعا را و اسهال و چون با [illegible] مضمضه
کنند مقوی لثه بود و چون بدان استنجا کنند مقوی مقعد بود و قطع خون بواسیر بکند
و اگر سحق کرده ده درم از آن سفوف سازند و آب گرم از زبر آن بیاشامند کرمها را
بقوه بیرون آورد قشر البیض مسیح که سرد بود در دوم و خشک حکه و جرب چشم را نافع بود
و چون بسوزانند و سحق کرده کحل کنند و اگر غسل کنند و سحق کرده کحل سازند سفیدی که در چشم
بود زایل کند و قوه بدهد و نشف اشک بکند و منع ماده آن بکند و قرحه و بثره که در چشم
بود زایل کند و چون با تخم خربزه بکلف طلا کنند قلع کند و مکلس وی چون با آب
کشنیز متصل کنند و در بینی چکانند قطع رعاف بکند قشر الارز بوست بیخ ارز [illegible]
بود و چون بیاشامند در دهان و زبان و ورم زبان و باشد که ورم در حلق و معده
و التهاب مجموع بدن پیدا کند و مداوا از وی باشد [illegible] بود که در [illegible] خورده باشد
قشر القصب الفارسی بوست نی پارسی سوخته وی گرم و خشک بود در سیوم
داء الثعلب را نافع بود و سفیدی چشم زایل کند قشع قثا است بلغه اهل [illegible] گفته شد
قصب السکر نی شکر در طبیعت مانند شکر بود و در وی تلیین زیاده بود و نیکوترین
آن شیرین آبدار بود و طبیعت آن گرم و تر بود در اول و گویند معتدل بود در حراره
و گویند در وی قبضی بود و مانند صمغ از وی گیرند سفیدی که در چشم بود زایل کند و نی
شکر قی آورد و سینه و سپرز را نافع بود و مثانه را پاک کند و خونی معتدل از وی
حاصل شود و بول براند و رطوبه سینه بزداید و مولد نفخ و ریاح بود و اولی آن بود
که با آب گرم بشویند بعد از آن قشر کنند نفخ از وی زایل شود قصب الذریره نی
باریکیست مانند نی قلم و باریکتر بود و آن دو نوعست یک نوع مجوف گنجیده خشک
ماند و آن نوع کوتاه گره بود بمقدار یک وجب اندکی زیاده تر و یک نوع دیگر املس
بود و بمقدار بود آن یک گز دراز سر و بطعم تلخ و تیز بود و برنگ تیره بود و چون
بشکنند مانند نسج عنکبوت چیزی در اندرون وی بود و این نوع از [illegible]
هند آورند و آن را [illegible] خوانند و نیکوتر و خوبتر بود و آن نوع که بنبات [illegible] ماند

و بر شاخهای وی تخم بود مانند نخودی که در غلاف بود و این نوع تیزی و تلخی ندارد
و این نوع از هندوستان خیزد اما به بود و طبیعت قصب الذریره گرم و خشک
بود تا سیوم ملطف بود با اندکی قبض محلل اورام بود و کوفتگی عضله را نافع بود
و جلاء چشم بدهد و چون دود وی [illegible] یا صمغ البطم یا [illegible] در حلق ریزد سرفه را
نافع بود و ورم جگر و معده با عسل نافع بود و حاضه (?) چون با تخم کرفس بیاشامند و
تقطیر البول و استسقا را نافع بود و چون زن در طبیخ آن بنشیند و بیاشامد درد
رحم را نافع بود و درد دل را مفید بود و مقدار ماخوذ از وی یک درم بود و بدل آن
اظفار الطیب است یا صندل و عدس مر و گویند بدل آن عدس مر است قصب
نی مردی محکم بود و خاکستر وی گرم و خشک بود در آخر درجه اول یا اول دوم و در
اصل وی جلایی اندک بود و حدت و تجفیف و ورق وی و اصل وی با [illegible] جذب
سلی بکند و وی بول و حیض براند و گزندگی عقرب را نافع بود و گل وی چون در
گوش افتد کری آورد و بیرون [illegible] آوردن قصیصه [illegible] است و گفته
قصد [illegible] است و گفته شد قصب بعا قصب الذریره است و گفته شد
قضم قطن است و گفته شد قضب فصفصه است و گفته شد قضم قریش و قم
قریش نیز گویند و آن تخم شجره است که آن را قوقل خوانند و آن صنوبرست و گفته شود
و حب [illegible] نیز گویند و گفته شد و صاحب جامع که حب صنوبر صغار است و این
جای بحث است حب صنوبر صغار و کبار گفته شد قضبان مصری اسم نوعی از عصی
الراعی است که آن را ذکر خوانند و گفته شد قطران روغنی است که از درخت
عرعر و تالب و [illegible] و شربین و شوب گیرند و نیکوترین آن بود که از عرعر گیرند و بدترین
آنکه از تالب و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و گویند در سیوم [illegible]
را بکشد با [illegible] که [illegible] و مفرق گوشت سست بود و جرب را نافع بود [illegible]
جرب دواب الاربع مانند [illegible] و در آن گرش مغیلان و داء الفیل و [illegible]
را استسقا را مفید بود [illegible] و برص طلا کردن صداع سرد را مفید بود و [illegible]
[illegible] را محکم گرداند و چشم روشن کند [illegible] چشم و [illegible] بکشند و [illegible]
[illegible] از مجامعت منع [illegible] کند و [illegible] دارد ضماد کردن
[illegible] بود و چون [illegible] بیاشامند و [illegible] بکشد و چون در
[illegible] و [illegible] گردد و اگر بر گوشت مرده مالند
نگاه دارد از عفونت و اگر [illegible] بکشد و [illegible] بیرون آورد و [illegible]
دهان وی [illegible] دخان زیت بود و چون قطران در حلق [illegible] حلق و ورم [illegible]

که شیرازی گوسنک گویند نافع بود و اگر بر دندان خورده نهند برباند و درد
ساکن گرداند و چون با سرکه مضمضه کنند همین فعل کند و با سرکه در گوش چکانند
درد ساکن کند و دود وی و طنین آن زایل کند و وی مقطع ابدان زنده بود و
حافظ ابدان مرده و بدین سبب است که وی را جیفة الموتی خوانند و تر شخود وی
معده را بد بود و مفسد منی بود و گویند بدل آن بوزن آن نفط و نیم وزن آن
حلاف یا ورق آن و گویند بدل آن نفط سیاه است و جاوشیر قطف
سرمق است شیرازی اسفاناخ رومی گویند و بری بود و بستانی بود و طبیعت آن
سرد و تر بود در دوم و گویند سرد و تر بود در اول و در وی قبضی نبود و زود از شکم بگذرد
و ورمهای گرم و حمره را نافع بود و تخم وی یرقان را سودمند بود و وی چون بار
اندکی بخورند شکم براند و چون بر وی ضماد کنند ورمهای گرم را تحلیل دهد و وی
غذای نیکو بود و جگر گرم را نافع بود و مجرو…ی مرا جا اخیاج با صلاح آن سود … باشند
از بهر آنکه موافق ایشان بود خاصه چون با زیت بپزند و سپیدبا ج را بعد آنکه بپزند با
کبریت بریان کنند و به آب ابازیر گرم و مری مطیب گردانند و بخورند و گویند معده را
بد بود و مولد ریاح غلیظ بود و ابن ماسویه … عمران که تخم وی ورمهای گرم را نافع بود
و اگر دو درم از وی بعسل و آب گرم بیاشامند قی مره صفرا آورد و شربتی که چون
تخم وی با محلب نبات سحق کنند و نحل بیارند جرب چشم را نافع بود و وی محلل ورمها
حلق بود و … سینه و تخم وی در غایت نهایت بود در استسقاء و ورمهای ظاهر و باطن
آنچه ظاهر بود بکوبند و با آب عطف برکنند و طلا کنند و آنچه در باطن بود سحق کرده
بیاشامند با شربه مانند سکنجبین و جلاب و گلاب و آب و دوای نیکو بود جهة
استسقا چون سه هفته از وی بیاشامند هر روز دو درم و چون ورق وی نیم کوفته
در حمام بمالند حکه را نافع بود و چون جامه ابریشم و حریر چرکن با آب طبیخ وی بشویند
پاک گرداند و صحیح لون گرداند اما نوع بری وی که چون بکوبند مقدار سه درم وی بکوبند
در مقدار نیم مثقال آب تا باز نیم آید و صافی کنند و زنی را که مشیمه در شکم مانده بود
بیاشامد و اگر چند روز بود البته بیندازد قطف بحری نبتی است که گفته
شود در میم قطن کرسف و برش … و عطب خوانند نوانزا … قور گویند و گویند
انزا قطن و نیکوترین نو بود و بصری که جامه وی سخت محکم بود و سختوره وی گرمتر از
ابریشم بود و گرم و تر بود و پوشیدن وی و گویند معتدل بود در حرارت و لینت
و عصاره وی ورق … اسهال کودکان را نافع بود و چون وی را بسوزند و بر جراحت
نهند خون باز دارد و کهن وی بر گوشت مرده نهند بخورد و دود آن زکام را

سودمند بود و چون ورق وی تازه کوچک با آب بکوشانند با قدری نخ وی چندانکه
قوت باب دهد و زن بر آن نشیند اختناق رحم و درد آنرا نافع بود و اگر با ورق
تورک ضماد کنند بر مفاصل گرم و بپرد سود دهد که بخاصیت تسکین نقرس و ضربان
دایم که حادث شود از آن بکند خاصه چون با قدری روغن گل بیامیزند و چنین وی
لاغری آورد و منفعت حب وی گفته شد قطاة مرغیست کوچک پارسی
اسفرود گویند و مانند کبجکی بود و بهترین وی شاخی بود و گوشت وی را حرارت ضعیف
بود و یبوسة محکم نافع بود جهة کسی که سده و ضعف جگر و استسقا و تباهی مزاج داشته
باشد و مولد سودا بود و فصد … صاحب منهاج که دشخوار هضم بود و غذای بد دهد و
مضر وی بروغن بسیار نیک شود و رازی که قطا و آنچه بدان ماند از مرغان که گوشت
ایشان سیخ بود سرکه مصلح آن بود و ابن زهر که استخوان قطا چون بسوزانند
و خاکستر آن با زیت بجوشانند و بر سر قوبا طلا کنند و بر داء الثعلب موی برویاند
قطر نحاس است و گفته شد و قعبیل سپیدانی سقراطیون گویند و سقلا زیون
گویند و آن نباتیست که بیخ وی در قعه و طعم مانند بصل الفار بود و بعضی بدل وی
کنند لیکن ضعیفتر از وی بود و دیسقوریدوس که در قعه مانند بصل الفار بود
و چون آب وی بگیرند و آرد کرسنه بدان بسرشند و قرص سازند و مطول مجبون
را با ماء العسل دهند نافع بود و صاحب منهاج که طبیعت وی گرم و تر بود
در دوم و آن نوعی از گیاه است و مولف که نبات وی کودکان شیر ارا
کنند و لخ خوانند قفر نبات اکشوث است و گفته شد و مولف که شیرازی انرا
خرنگو گویند و در خار … گفته شد و قفر الیهود انواعست یک نوع عرق
الحال گویند و شیرازی مومیای بالوده و یک نوع از آب حاصل شود و از آنرا مومیا
این گویند و آن نوع که کوهی بود عرق کوهیست که از چشانند و مومیا لانند و وی
مانند زفت بود و بوی قیر کند و نیکوترین آن قفری خصیص زرین بود و سیاه
چرکن بد بود و غش وی زفت کنند و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند
خشکی وی در دوم بود و مقوی اعضا بود و مضر … نگاه دارد و در شکم و سپید
ناخن … چون بمالند و منضج خنازیر بود و چنین که آنچه خالص بود …
بود جهة کوفتگی گوشت و شکستگی اعضا چون ضماد کنند از بیرون و یا زیت …
و بیاشامند مجرب بود و مولف که در شکستگی اعضا و کوفتگی عمل مومیایی کند
چندانکه امتحان کرده شد و از او مومیای کوهی خوانند و یونانی اسفلطس و ابو
طاموس گویند و کفر الیهود نیز خوانند و بعضی القطع کردن و … عرق الغیا

ضماد کردن نافع بود و چون بخور برگیرند یا دخان وی نافع بود جهت اختناق رحم
و اخراج ان و چون با جند بیدستر و شراب بیاشامند حیض براند و سده مزمن
و عسر النفس و کزندگی بجمیع جانوران را نافع بود و چون با شراب و افسنتین بیاشامند
و جنین که ببول براند و کرمها و حب القرع بکشد و قوت شهوه بدهد و درد رحم سرد را
نافع بود خوردن و در اب طبیخ ان نشستن و عرق النسا و درد پهلو را سود مند
بود و چون بکذارند و با جلاب حقنه کنند و جهت امعا را نافع بود و استسقای دود
وی برکه را سود مند بود و چون بر دندان نهند درد ساکن کند و چون با ارد جو
مدم و نطرون ضماد کنند برنقرس و درد مفاصل نافع بود و چون از جشم کشند
سفیدی زایل کند و مجفف رطوبات بود و ریشهای بد را کرد مرهم کنند کوشت
برویاند و وی بادهای غلیظ که در معده بود بشکند و چون در جایکاهی دود کنند مار
و عقرب مجموع کریزند کان موذی بکریزند و ضیا دل و وبا را اسپر حلم خوانند و شیخ الرئیس که
مقوی اعصاب بود و جهت تشنج را نافع بود و نفث و ماده که از سینه بیرون اورد
و مرضهای خناق و لوزتین و صلابه رحم را نافع بود و بدل ان کویند رفت است و وی
صداع اورد و مصلح وی کافور و کلاب بود و شربتی از وی مقدار دو درم بود
قفورا نباتیست که قطابدان جاکنند این هاسوی که تخم وی کرم و خشک بود در
سیوم مجفف رطوبات بود که در سینه باشد و محلل ان بود **قفلوطا** نوعی از کراث
شامی است و در کتاف کفته شد **قلقل** و قلاقل و قلقلان اسم از حب
فلفل است و کفته شد در جا **قلقاس** نباتیست که در اب روید و ورق وی
بورق کدو ماند و ساق و ثمر ندارد و اصل وی مانند اترجه بود و بیرون بسرخی
مایل بود و اندرون سفید و در طعم وی قبضی با حرافت بود چون باب بپزند حرافت
از وی زایل شود و طبیعت ان کرم و تر بود در اول و کویند معتدل بود در
کرمی و تری بود در دوم و کویند خشک بود در دوم باه را زیاده کند و ادمان
اکل وی کردن مولد سودا بود **قلب** باندلس نخل اواعیه خوانند و معنی ان
کاسر النخیل بود و بیونانی لیش فرمن خوانند و معنی ان مغز النخیل بود و حکیمان
خراسان که از هراه ان این اسم بوی نهاده اند و این اسمی است از اسمها و بعضه
کمان نخست صلب سفید باشد نفع در سینه و صلابه و بنات وی در اندلس
بسیار بود و بمقدار کرسنه بود کوچک و در مرضهای خشن روید و قوه این
نخل انست که چون با شراب سفید بیاشامند سنگ بریاند و بول و حیض براند
و ربو و فواق را زایل کند و شکم ببندد و بواسیر را سود مند بود و مجفف منی

١٦٠

بود و شربتی از وی دو درم بود **قلقطار** نوعی از زاج است بپارسی
زاج شتردندان خوانند و ان مصری بود و جالینوس که قلقدیس مستحیل قلقطار
شود و وی معتدلترین زاجات بود و طبیعت ان کرم و خشک بود در
سیوم حاد و قابض و محرق بود و سوخته وی لطیف تر از وی نسوخته بود و
لذع کمتر و در وی قبضی تمام با حرارتی زیاده بود و محرق کوشت زیاده بود و
رعاف را نافع بود و در کحلها جهت جلاء و غلظ جفون استعمال کنند و جالینوس که
مجموع زاجات بدل یکدیکر باشند و صفت مجموع کفته شد **قلقدیس** هم نوعی از زاج
است کرم بود در چهارم ملطف و محرق بود و وی اقوی ترین زاجات بود و
الطف و صفت وی نیز کفته شد **قلقند** هم نوعی از زاج است و لون ان
فیروزجی بود و کرم و خشک بود در چهارم و کویند حرارت وی در سیوم بود
و اکال بود و احراق مجفف … بود و وی ناصور که در بینی بود سود دهد و منع
رعاف بکند و کرم کوش بکشد و … و دفع مضره قطر بکند اما خوردن وی …
رطوبات اصلی بود و مصلح وی شیر و شکر بود **قلت** ماش هندی است و انرا
حب القلت خوانند و رنگ وی عودی تیره رنگ بود بغایت تیره و بغایت
املس و بقدر مانند کنجدی کوچک بود و مطلق ماش هندی …
شیاف اغبر که بعینه قلت است و طبیعت وی … است در دوم و تر است در اول
و کویند کرم و خشک است فواق را زایل کند و سنک کرده و مثانه بریزاند و حیض و
بول براند و شکم ببندد **قلوب** نیکوترین دل ان بود که از حیوان کوچک و …
کیرند و وی کرم بود و صلب اصحاب که … نیکو بود و چون مستحیل شود هضم ان
غذای بسیار دهد و مضر بود با لات هضم بسبب عسر انهضامی که دارد و اولی ان
بود که ببرکه و مری و بادنجان و فلفل و زیره و سعتر بپزند بعد از ان …
قلي نیکوترین ان بود که از اشنان کیرند و قلی الصباغین و شب العصفر کویند
بپارسی قلیه خوانند و طبیعت ان کرم بود در چهارم و خشک بود محرق و اکال
بود و بقوه تر از نمک بود و بهق و جرب را نافع بود و کوشت زیاده بخورد و ضعف
و جرب تر و قوبا را طلا کردن نافع بود **قلفونیا** نوعی از صمغ صنوبر است
و بیونانی قوقا کویند و در راتینج صفه ان کفته شد و ان علک یابس است و شجه کویند
بپارسی رنکباری کویند **قلیه باردین** معنی ان بسریانی عود سنبل بود و کویند دار
شیشعان است و کفته شد **قلیمیا** اقلیمیا کویند و ان انواعست فضی بود
و ذهبی و نحاسی و معدنی و علی و علی از زر بخته و مس و مرقشیثا کیرند و نیکوترین

ان بود که از جزیره قبرس ارند و انرا از آب یابند و بعد از ان معدنی ویابد که لاجوردی
رنگ بود و طبیعت ان معتدلست در حرارت و برودت و خشکست در سیوم و اگر غسل
بود ازدود زر و نقره ثقیل است و اولی ان بود که بسوزانند چون در بیماریهای چشم
کنند و صفت سوختن وی آنست که انرا در کوزه گلی نو کنند و سر ان بگل بگیرند
و در تنور نهند و اقلیمیا نقره سردتر از اقلیمیا زر بود و در وی تجفیف و جلایی اندکی
بود و فعل وی همچنین در ابدان معتدل کند و در گوشتها صلب و حبس و در ریشهای
تر که در بدن و در چشم بود و در دور کردن سودمند بود و در مرهمها استعمال کنند و گوشت
در جراحت برویاند و اقلیمیا زر لطیفتر از اقلیمیا نقره بود و همچنین مغسول وی و
صفت سوختن وی مانند سوختن اقلیمیا نقره بود و نافع بود جهت ابتدای نزول آب و سعفی
و ریش چشم زایل کند و جراحتها را پاک گرداند از چرک و گوشت زیاده بخورد و
قرحه چشم بد بهم و مجفف بغیر لذع بود و بدل اقلیمیا زر و نقره مرداسنگ سفید بود و صفت
وی غسل آنست که با آب سحق کنند و آب از وی بریزند تا انزمان که بی سیر آب
هیچ چرک نماند بعد از ان بدست جمع کنند و بردارند و استعمال کنند **قلاری** نوعی از الکیر
است سفید که سیران زرد می باشد و صفت تین گفته شد **قاشیر** کاشیر گویند
و گفته شد **قمل قریش** قم قریش گویند و ان قضیم قریش است و گفته شد **قمح** حنطه
است و گفته شد **قمحه** سفوف و ذریره را قمحه خوانند و قصب الذریره را قمحه
خوانند و گفته شد **قمل** شریف که چون سبس از سر بگیرند و در سوراخ باقلا نهند
و صاحب تب ربع بخورد شفا یابد **قنابری** تلول و علعل و فیلعل گویند بپارسی
بر عشت و بشیرازی سوزه گویند و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول و گفته اند معتدل
بود در گرمی و وی لطیف جلا و مقطع بود و کلف و بهق را زایل کند و سودمند بود
چربها بود جهت برص خوردن و ضماد کردن و روغن وی مالیدن و اندک روزی
نافع بود و بر ریش پستان ورق وی ضماد کردن نافع بود و سینه و شش را از کیموسات
غلیظ پاک کند و سده شش و جگر و سپرز بگشاید و آب وی شکم براند و ضماد کردن
بر بواسیر سودمند بود و برگ وی که مجموع جانوران و رازی گوید معده و جگر را نافع
بود و ملایم محروری و مبرودی بود و بهر اطلاق طبیعت و قولنج که مولد سودا بود
خاصه که نمک نهند و مصلح وی روغن بسیار بود و صاحب تقویم گوید که اصلاح
وی بهلیله کابلی و نمک کنند و سعوط کردن آب وی ان وجع را از رطوبات غلیظ
پاک گرداند **قنطوریون کبیر** قنطوریون غلیظ گویند و سریانی طوبانا خوانند
و تفسیر ان قنطوریون کبیر بود و بعضی بوفی خوانند و ورق وی بورق گردکان نزدیک ماند

نزدیک بورق کرفس بود و ساق وی بساق حماض ماند درازی ان دو گز یا سه
گز بود و گل وی گلی رنگ بود و ثمر وی مانند خشکدانه بود و در اندرون گل و
گل وی مانند پشم بود و بیخ وی ستبر و صلب بود و ثقیل و بدرازی دو گز بود و از
رطوبت پر بود و طعم حریف بود با اندک قبضی و بلون سرخ بود و در وی اندک
حلاوتی بود و بلون عصاره وی مانند خون بود و جالینوس گوید بیخ وی حیض براند
و بچه مرده بیرون آورد و از ان زنده تباه کند و بیرون آورد و نفث دم را نافع
بود و مقدار شربتی از وی دو مثقال بود و دیسقوریدوس گوید اگر شارب بیخ وی تب
داشته باشد با آب بدهند و اگر نه بشراب و شربتی از وی دو درم بود و موافق
بود جهت درد پهلو و ربو و سرفه کهن و نفث دم از سینه و مغص و درد سحج
و اسهال سودمند بود و اگر بشکل فرزجه از وی بسازند و زن بخود برگیرد حیض براند
و بچه بیرون آورد و عصاره وی همین عمل کند و مصلح ان آب لسان الحمل و طین
قبرسی بود **قنطوریون صغیر** قنطوریون دقیق گویند و سریانی طولیطون و معنی
ان قنطوریون دقیق بود و بعضی طومقرون گویند و تفسیر ان قنطوریون صغیر
بود و بعضی درمان المسیحین گویند و ساق وی باریک بود و بدرازی یک
وجب بود و گل وی سرخ بود که بکبودی مایل بود و ورق وی بورق [؟]
ماند و بیخ وی کوچک بود و هیچ منفعت ندارد و طعم قنطوریون باریک بغایت
تلخ بود و منفعت وی در قضبان و ورق و زهر بود و منفعتی بسیار دارد که [؟]
ان بلغم بود و سودمند بود و بچه مرده بیرون آورد و کرم را نافع بود و اعصاب
و دماغ را پاک گرداند تنقیه تمام و مصروع را بغایت نافع بود و مسهل آب
زرد بود و خام مسهلی بقوت و مره صفرا که با بلغم مخلوط باشد بود براند و درد مفاصل
و عرق النسا و درد قولنج چون ساشانند یا بدان حقنه کنند نافع بود و مقدار شربتی
از وی دو مثقال بود و در حقنه پنج درم و عصاره وی سودمند بود جهت درد چشم
که از حرارت آفتاب خیزد یا از خوردن شراب صرف چون بسرکه بگدازند و
صدغین و پیشانی ضماد کنند و ریش سبز زایل کند بعد از انکه سر را بنوره بمالند
و موی بسترند و پاک بشویند پس این عصاره بسرکه بگدازند و بر طلا کنند و چون با
عسل اندکی حل کنند و در موی مالند سیاه و درشت کند و اگر این عصاره با آب بمالند
و بر روی سنگ سبز که کارد بدان تیز کنند و بر چشمان لطوخ کنند آب رفتن از چشم
باز دارد و اگر با شیر دختران حل کنند و طلا کنند بر برگ چشم درد و ورم را نافع بود
و مجموع دردها را که در چشم بود زایل کند مثل جرب و سبل و سعفه و سفیدی که در چشم

بود و ریشی که در طبقه قرنیه بود مجموع را نافع بود و اگر با روغن خیری یا سیوسن
بگدازند و نیم گرم در گوش چکانند درد و ضربان را زایل کند و اگر آن حراره بود بروغن
گل سرخ استعمال کنند و نافع بود جهة ریشی که در گوش بود و اگر کرم در آن گوش تولد
کرده باشد باب ورق شفتالو حل کنند و در گوش چکانند و مجموع علتهایی که در گوش
بود زایل کند مانند طنین و دوی و قرحه و اگر باب تره تیزه حل کنند و در گوش چکانند
گرانی گوش زایل کند و ورمی که عصب سمع را بود بگدازد و مجموع ریشهایی که در بینی
احداث کنند نافع بود و رعاف زایل کند چون بسرکه حل کنند و قدری زاج سوده
با آن اضافه کنند و در بینی چکانند البته رعاف بسته شود و ریشی که در دهان بود و
ریم از آن روانه بود و بوی دهان گنده شده باشد چون شراب کهن قابض حل
کنند و بدان مضمضه کنند و زمانی در دهان نگاه دارد بغایت نافع بود و کسی را که
بوی دهن گنده شده باشد بی سببی بگلاب حل کنند و بدان مضمضه کنند و زمانی دیر
در دهان نگاه دارد شفا یابد و جهة لهاة و ورم لوزتین و شقاق لبها و حلق
و دندان متحرک مجموع نافع بود و چون با شراب برگ سنگ سبز حل کنند و بر موضع گزیدگی
زنبور و نحل طلا کنند نافع بود و عرق النسا و وجع ورکین و گزیدگی مجموع جانوران زهر
دار را نافع بود چون بگیرد رم از وی در ستون اینکه باد او و خشک در وی جوشانیده
باشند حل کنند و بیاشامند و صاحب منهاج گوید افراط کردن در وی سپرز و جگر
بود و مصلح وی صمغ عربی و کثیرا بود و اسحق گوید مضر بود بسپرز و مصلح وی عسل بود و
گویند بدل وی بوزن وی ورق حنا و دو دانگ آن سورنجان و بوزن آن لیمو
بود و گویند بدل آن بوزن آن برسیاوشان و نیم وزن آن ورق حنا بود قیقیط
نوعی از کراث است بپارسی کرب دوی خوانند و بهترین آن بود که زرد رنگ بود
و طبیعت آن سرد بود باعتدال و گویند گرم بود در اول و خشک بود در دوم پخته
وانکشاید و بخار را نافع بود و منع مستی کند مانند کرنب طبخ وی نطول کردن
در مفاصل سودمند بود و وی غلیظ بود و خون را غلیظ کند و وجع در حالی بهلو
احداث کند و اولی آن بود که بیکبار نشانند و با روغن بسیار یا با گوشت فربه
و سرکه و مری و افاویه گرم بخورند قت بارز داست بشیرازی پیر زگویند و
طبیعت آن گرمست در دوم و گویند در سیوم ملین و محلل بود و خار زیر و شور عکسه
مصداع و گزاز و صرع را سودمند بود و صاحب صرع چون بوی وی بشنود با خود
آید و سده را نافع بود و کلف و اگر بر دندان خورده نهند نافع بود و خناق رحم
چون با شراب بیاشامند نافع بود و وی تریاق پیکان زهردار بود و از دود وی مجموع

١٦٢
کزندگان بگریزند و وی مقاومت با مجموع زهرها بکند نزدیک سکبینج و چون بخود
برگیرند بچه بیندازد و از خواص وی اینست که مفسد لحم بود و باقی منفعت وی
در باب نا در باز گفته شد صاحب تقویم گوید محرورین را اجتناب باید کرد و
مصلح آن روغن بنفشه و کافور بود یا روغن بنفشه و کافور و صاحب
منهاج گوید مصلح وی انیسون است و گویند بدل وی در ضعف معده و جگر یک وزن آن
و نیم ریوند صینی است و باقی ابدال آن در باب با گفته شد قنبیل صاحب
منهاج گوید بذر وی رملی است و صاحب جامع گوید از قول تمیمی و صاحب تقویم
همچنین گوید و از قول دیگری که خاکیست سرخ در یمن پیدا کنند زرد گردد فی الحلق طبیعت
وی گرم و خشکست در درجه سیوم و تمیمی گوید گرم و خشکست در اول درجه دوم و
قوی بود و رازی گوید سرد است و خشک و شیخ الرئیس گوید گرمست و خشکست در آخر
دوم و ابن ملسویه گوید در وی قبضی تمام بود و وی حب القرع و مجموع کرمها را بکشد و بیرون
آورد و منشف رطوبه ریشها بود و بثرها که بر سر و روی طفلان پیدا شود
که مردمان آنرا ابه خوانند و اطبا آنرا سعفه گویند چون بروغن گل حرب کنند
و مقبل بدان بشند خشک گرداند و نشف رطوبات آن بکند و حرب را نافع
بود و مقدار شربتی از وی تا دو درم بود و گویند مضر بود بامعا و مصلح وی نیم
درمی بود و بدل آن زرتانه است و گویند مصلح وی انیسون است و بدل آن
ترمس و برگ کابلی و گویند مضر بود بمعده و مصلح آن مصطکی و انیسون بود
قنفذ بپارسی خارپشت گویند و آن بری بود و جبلی بود و بحری نوعی از
بری بود و جبلی بزرگ بود و آنرا دلدل خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود
بغایت و محلل بود و بعضی گوشت وی تر بود و مجذوم را بغایت نافع بود و خاصه
گوشت بری خشک کرده و جهة کودکان که در خواب بول کنند و گوید که جانور را نرا
نافع بود و مقدار با خود از وی نیم درم بکشد و خشک کرده بود و با سکنجبین جهة
استسقا و فالج و داء الفیل و درد گرده سودمند بود و ادمان خوردن وی
عسر البول احداث کند از بهر آنکه مضر بود بمثانه و گویند اصلاح آن بعسل کنند و گویند
بگرفس و شیخ الرئیس گوید گوشت بری وی خار پیر را بغایت نافع بود و
مرضهای عصبانی مجموع سودمند بود و مسلول و تبهای مزمن و گزندگی جانوران و جایی که
ادمان اکل وی کردن مفسد معده و جگر بود و پیه وی منع انصباب مواد
از احشا بکند و خاکستر پوست وی داء الثعلب را نافع بود و چون با زفت تر
بمالند و دستور نیوش که نوع بحری معده را نیکو بود و طعم وی خوش بود و

شکم و مدر بول و پوست نسوخته وی با ادویه که موافق ریش سر بود و سر را بدان
بشویند جذب ماده بکند و ریش پاک گرداند و گوشت زیاده بخورد و جگر وی چون
خشک کنند در خرقه با قناب گرم موافق استسقاء طحالی بود و هر زخمی که گوشت وی
بدان مناسب بود و زهره وی چون با معجم بسرشند و بخورند بچه مرده از شکم بیرون
آورد و چون زهره وی در چشم کشند سفیدی چشم زایل کند و مواط که گوشت وی
چون بسرکه عصل نهند مجذوم را نافع بود و بشیخ امتلایی و درد گرده و مفاصل را سود
دهد قنب پیه نوعست بری و بستانی و هندی بری قضبان وی مانند خطمی بود ولیکن
بغایت سیاه بود و ورق وی مانند ورق بستانی بود اما خشن بود و سیاهی کمتر و
سفیدی بروی غالب بود و زهر وی یک سبع بود و ثمر وی مانند فلفل بود بزرگ
تخم النمنوع وی چون بریزند و بر ورمها گرم ضماد کنند و بر جمره و اعضای که کیموسات
در وی متحجر شده باشند و رم ساکن کند و کیموسات بگدازاند و عصاره وی درد گوش
را نافع بود و اما ان بستانی تخم انرا شهدانج خوانند چون بخورند قطع منی بکند و چون تخم
وی تر بکوبند و آب ان بگیرند و در گوش چکانند درد گوش را سود دهد و جالینوس گفته
تخم وی بادها بشکند و محلل نفخ بود و مجفف محکم و اگر بسیار خورند منی را خشک گرداند
و شیخ الرئیس که خلط وی بد بود و مشتهی طبیعت وی گرم بود در دوم و
خشک بود در اول منشف رطوبت معده بود و قاتل دیدان و چون با آب ان اسعاط
کنند دماغ را پاک گرداند و اسحق بن عمران که عسر الهضم بود و معده را بد بود و صداع
آورد و شکم ببندد و بول براند و مصلح وی شراب لیمو بود و اسحق بن سلیمان که تخم
وی چون بریان کنند مضرت وی کمتر بود و دفع مضرت وی بسکنجبین و قندی کنند که بعد از
وی بیاشامند و اما ورق وی چون بکوبند و با آب ان بشویند بن موبها را
پاک گرداند از خشکی و سفیدی و رازی که مصدع و مظلم چشم بود و دفع مضرت
وی با آب سیر و به ترف بار [illegible] فواکه ترش کنند و نوع سیوم که ان قنب هندی
خوانند و شیرازی بنگ گویند و بسبز گیند و بپارسی حشیش خوانند و بعضی فیرا
جز واعظم خوانند و وی نوعی بود که مجنن بود و اگر زیاده استعمال کنند کشنده بود
و نوعی مفرح بود و طرب آورد و نشاط و اشتهای کاذب و نوعی بود که حزن آورد
و خیالهای فاسد و نوعی بود که مقوی باه بود و انچه نیکو بود مقدار طرخو از
مثقالی تا دو درم بود بحسب مزاج و ان بود که اگر زیاده از این مقدار بود کشنده
باشد و اگر کسی بسیار خورده باشد دفع مضرت وی قی کنند باید و روغن گاو و آب
گرم تا هیچ در معده نماند و شراب حامض بغایت نافع بود قندس گندش گویند و گفته

١٦٢

شود و قندس نیز اسم حیوانیست معروف قند عصیر نیشکر چون منعقد گردانند
قند خام خوانند و بعد از ان چون دیگر بپزند ابلوج خوانند و بعضی سکر گویند
قنهید صمغیست با خرشش طعم که از بلاد عرب خیزد و گویند سندروس است
و گویند سکبینج که از بلاد مغرب خیزد و معلف که انچه محقق است صمغیست
شفاف مانند سندروس و انرا لعل عنبری خوانند و وی اثر ریشها ببرد و درد و
زایل کند و چشم را روشن کند و بماء العسل ربو را نیکو بود و چون قدری از وی
با سکنجبین و آب بیاشامند بدن را لاغر کند و چون سه روز بیاشامند سپرز ضعیف
کند و بماء العسل حیض براند و گویند نوعی از سندروس [illegible] رسیده است قنطار
سا [illegible] وران است و گفته شد قنطا دم الاخوین است و گفته شد قنابر
سیبانی بردبرلوس خوانند و ان نوعی از عصافیر است که شیرازی انرا جوگوشنر
دسقوریدوس که قنبره چون بریان کنند و بخورند درد قولنج را نافع بود و جالینوس گفته
چون با شبت بپزند و با مرق وی بخورند قولنج را سودمند بود و رازی که مرق
وی شکم براند و گوشت وی شکم ببندد و صاحب منهاج که نیکوترین ان فربه
بود بریان کرده و طبیعت وی گرم و خشک بود شکم ببندد و مرق وی قولنج
را نافع بود و غذای وی نیکو بود و مانند عصافیر بد نبود اما انکه مجفف بود و
مضر بود برطوبات و اولی ان بود که با روغن بادام استعمال کنند قوقالیس
دو قوا غیلدو و قوبیری خوانند و دوا یا اغیا گویند و ان نوعی از دوقس
است [illegible] دها را بسکند و علة سفل را نافع بود و مغص را ساکن کند و شکم براند و بمضادات
وی ادرار دندان با نکشت الیدن نافع بود و چون بخورند عرق از بدن بیرون
کند و بول براند و شیرازی انرا تره خوانند و ان بری بود و انچه جبلی بود
شیرازی مدران خوانند و انرا دوا یا اغیا خوانند قومنی صمغ گویند و در [illegible] گفته
شود قوسیا قسط است و گفته شد قوینا سیبانی آب خاکستر خوانند
قوطولیدون اذان الفیس خوانند و زنابیف الملک خوانند اهل مغرب و گویند
و گویند نوعی از حی العالم است و گویند نباتیست که مانند منفعت حی العالم است
و ورق وی و بیخ وی سنگ بریزاند و بول براند و چون ضماد کنند بر ورمهای
گرم و حمره و خنازیر و شقاق که از سرما بود و التهاب معده نافع بود قویرا
گویند طبا [illegible] است و گفته شد و گویند [illegible] گفته شد و قوقی صاحب
منهاج که حیوانیست بحری [illegible] نزدیک بمکه سنگپشت گوشت وی صرع و اختناق
رحم را نافع بود و مسمی این اسم را قضم قریش گویند که ان مفوت است گفته شود

قوقینی صاحب منهاج گوید حیوانیست بحری در قعر نزدیک بجند بیدستر گوشت
وی صرع و اختناق رحم را نافع بود و هم این اسم را قضم قریش گفته‌اند که آن غیر وی است
است و گفته شد قوطوبا اذریون بری است و گفته شد قوتن قطن
است و گفته شد قوابض بهترین سنگدان آن بود که از او ز بازه فربه گیرند
و وی غلیظ بود و غذا بسیار دهد و پوست اندرون وی چون خشک کنند و
سحق کنند و با شراب بیاشامند در معده را نافع بود خاصه پوست سنگدان
خروس و وی غذا اصحاب کد بود و چون هضم شود خون نیک از وی متولد
شود و اجزا آن مرغ خانگی بود زود هضم شود و معلد مولع بود و افق آن
بود که نیک بجبه کنند و نمک و مری اضافه کنند و بخورند قوتی درخت
و گفته شد و قورساما عود بلسان است و گفته شد قیمولیا طین قیمولیا
و گفته شد و طفل طلیطلی خوانند قیقهن قیغمن نیز گویند و آن قیقهر است و گفته شد
قینا نوعی از بقلة الحمقا است قیصوم نوعی از برنجاسف جبلی است و بهترین
آن بانه بود و طبیعت آن گرمست در اول و گویند در سیوم یا دوم و خشکست
در دوم و گویند در سیوم و گویند ترست در اول و گویند گرمست در دوم و
در اول و وی مسهل صفرا و کرمها بود و جالینوس گفته وی نیکوتر از افسنتین بود
و در وی تلیخ بود و چون بسوزانند داء الثعلب را نافع بود با روغن تربه و
حمودی رئیس کسی که دیر برآید چون بمالند زود برآید و وی حیض براند و سنگ
گرده بریاند و عرق النسا مزمن را نافع بود و روغن وی انضمام رحم و عسر البول
را نافع بود و چون در خانه بگسترند کژدمان بگریزند و چون با شراب بیاشامند زهرها
را نافع بود و گزند عقرب و رتیلا و مقدار شربتی از وی یک مثقال بود تا دو
درم و موافق جراحتهای عصب بود و بچه مرده را از شکم بیرون آورد و اسحق گفته
مضرت رساند و مصلح وی شراب ریحانی بود و صاحب تقویم گفته مصلح وی صمغ و کثیرا
و حشخاش بود و بدل وی در دارو جنبه که ارسیه وی نیز گویند بابونج است
قیطاقون ترمس است و گفته شد قیطس آس است و گفته شد قیشور
حجر القیشور خوانند و حجر الشعر و خفنک نیز گویند و آن نوعی از کف دریا است
و معلف گوید مانند سنگیست سفید و بجو بیفه بسیار در آن و در میان کف دریا
و در جای سفید بسیار بود و در حمام و دستها بدان بمالند و صلبی نداشته باشد
و اولی آن بود که سوخته استعمال کنند و طبیعت آن گرم و خشک بود و لطیف
دندانرا جلا دهد و براق و سفید گرداند چون بدان سنون کنند و در ستردن موی

١٦٤

استعمال کردن موی ببندد و ریشهای عمق پر گرداند و گوشت برویاند و گوشت
زیاده بخورد و اگر در جمی شراب اندازند که جوشان بود از جوشش باز ایستد و در زمان
وصفه عمل وی چنان بود که در شب آتش کنند تا گرم شود و بیرون آورند
و در شراب ریحانی اندازند پس دیگر در شب آتش کنند و دیگر در آب اندازند پس
سوم بار در شب آتش کنند چون گرم شود بیرون آورند و رها کنند تا سرد شود
پس بردارند و بوقت حاجت استعمال کنند بن فندانرا محکم گرداند و تاریکی چشم
زایل کند قیرس سیسانی شمع را گویند و گفته شد قیسر قار است و پارسی قیل گویند
قیل زفت تر است و گفته شد قیسوس قسوس گویند و گفته شد و بالجایه
گفته شود و آن سه نوعست سیاه و سفید و سبز و مجموع حریف و قابض باشند
و یک نوع از آن نباتی لاذن است و آن گرم بود و باقی انواع آن سرد بود و مغ
آن چون با شراب بیاشامند گزند رتیلا را سود دهد و صمغ وی سبش را بکشد و چون
با شراب و مویز بیامیزند منع تساقط موی بکند و بخور کردن منع انسباغ بکند و بخور بر
کردن بچه بیرون آورد و شوی بر سبز رضا کردن نافع بود و بچه بر گرفتن حیض
براند قیونذی تخم قاومنی خوانند و تخم قید و نی گویند و گفته شد قیلوط ورق
کنذا شامی است و گفته شود قیروطی معمی بروغن بود و مرهمی که از موم
و روغن گل و صندلین و ورق گل و سپیغ و اکلیل الملک و زعفران و کافور سازند ابرا

باب الکاف کادی

کادی خوانند و آن نباتیست که در بلاد عرب و نواحی عمان میی باشد و گویند طلع
انجاست و این نیمچون که بیشتر در زمین هند بود و درخت وی مانند درخت خرما بود
لیکن درخت وی دراز نبود مانند نخل و طلع وی مانند طلع خرما بود و پیش از آنکه از نبات
بشکافد بیرون آید میگیرند و آنرا اندرون پوست بیرون می آورند و با قتاب
می پرورند و روغن معده وی اخذ میکنند و مولف گوید در گرمسیرها آن بسیار بود
و بپارسی گل کندی خوانند و بوی عظیم خوش دارد تا بحدی که جامه که بوی وی بگیرد
تا دیر نکرد و بوی از وی زایل نشود و رازی گفته جذام را قطع کند و وی معتدل بود
و شراب وی حبسه و جدری را نافع بود تا بحدی که کسی را که ابله بیرون آمده بود
عود چون شراب کادی بیاشامد به عود نبینه و بدل آن بوزن آن صندل
و بوزن آن تخم بود کاوجشم بهار است و گفته شد کافور چند نوع بود
الریش که قیصوری و ریاحی سفید بعد از آن ازاد و اسفرک و ازرق و نیکوترین آن
قیصوری و ریاحی سفید بود مانند برف و طبیعت آن سرد و خشک بود در سیوم

تمر هندی است

ورمهای گرم بکند و محروری را صالح و اصحاب صداع صفراوی را بوییدن وی تنها یا با
صندل سرشته بگلاب یا با گل پارسی نافع بود و مقوی حواس و اعضای رئیسه
بود و چون ادمان بوییدن وی کنند قطع شهوت جماع بکند و چون بیاشامند
فعل وی اقوی بود درین باب و اگر بمقدار دو جو هر روز با آب کاهو سعوط
سازند قطع حرارت دماغ بکند و خواب آورد و صداع زایل کند و خون بینی
باز دارد و بنشاند و با آب بادروج و عصی الراعی یا آب [illegible] یا عصیر کشنیز سبز
همین عمل کند و رازی گوید سرد و لطیف بود و صداع گرم و ورمهای حاده که
در سر بود و جمیع بدن سود دهد و اگر بیاشامند سردی گرده و مثانه و انثیین
احداث کند و منی بفسرد و مضرت سرد در [illegible] گرده و مثانه و انثیین بود
کند و شکم صفراوی ببندد و دانگی از وی ورمهای گرم را نافع بود و قلاع
زایل کند و با ادویها جهت درد چشم که از گرمی بود نافع بود و دیگری گوید از وی خلاص
دهد از سم عقرب جراره با آب سیب ترش و ربع مثقال از وی بیاشامند نافع بود جهت کسی
که قرون سنبل خورده باشد با آب انار ترش و تخم خرفه با برف و بسیار وی پیری
زود آورد و قطع باه بکند و سنگ گرده و مثانه تولد کند و مصلح وی معجون گل
بود و بوییدن وی در تنها سهر آورد و مصلح وی بنفشه و نیلوفر بود و گویند عمران
و ماسرجویه که شخصی [illegible] کافور را نوبت بخورد معده وی فاسد شد و قطع هضم
طعام می شد و شهوت وی منقطع شد و هیچ زحمت دیگر بروی عارض نشد و گویند
چون در روغن گل حل کنند و در بینی چکانند سوء المزاج گرم که نه از ماده بود که در دماغ
و چشم متولد شده باشد و علامت وی آن بود که در طلوع آفتاب تا نیم روز زیاده
می شود و چون نیم روز گذشت تا آخر روز ساکن میگردد و چون شب رسید
مرتفع شده باشد و سبب وی آن بود که بسیار در آفتاب و در زمان گرم در یک
گرده باشد و چون بهوای سرد رسید سر را برهنه کرده و مسام وی بسته شده باشد
و چون با روغن گل و سپیده بیامیزند و بر پیش سر طلا کنند صداع گرم را نافع
بود و معمول وی [illegible] کنند و مقوی و مفرح بود و کهربا مشارک وی بود در
این معنی لیکن کافور اقوی بود در خاصیت و بدل وی دو وزن وی طباشیر
بود و گویند بوزن آن طباشیر و بوزن آن صندل سفید **کاوزبان**
گاوزبان لسان الثور خوانند نافع بود جهت دفع بلغم زایل کند و مفرح بود و قطع
[illegible] و باقی منفعت وی در لام گفته شود **کاکنج** عنب الثعلب است و گفته شد
کادل کراث الکرم است و گفته شد **کاشم** انجدان رومی بود و بیونانی

لیقسطیقون گویند و آن سیسالیوس است و نیکوترین آن زرد تر بزرگ
ورق بود مانند ورق انجدان و در قوه مانند کمون بود و طبیعت وی ابن
ماسویه گوید گرم و خشک بود در سیوم و صاحب منهاج گوید گرم بود در وسط درجه
سیوم بادها را بشکند و مفتح و منضج بود و طعام را هضم کند و مقوی معده بود
و بیکدرم از وی با شراب مسهل [illegible] بود و مجفف القلاع و بول و حیض براند
و گویند گزیدگی جانوران را نافع بود و سده جگر بگشاید و رطوبت معده کم کند و قراقر
کند و دو درم از وی با آب گرم مستسقی را سود دهد و گویند مضر بود بمثانه و مصلح
وی تخم رازیانه بود و جالینوس گوید بدل آن در ادرار تخم انجره بود با تخم کرفس و [illegible] که
بدل کاشم بستانی بوزن آن و ربع وزن آن زیره سفید بود و اسحق بن عمران گوید
بدل آن بوزن آن زیره بود **کاکنج** بپارسی عروس در پرده گویند و یک نوع
نیز از آن [illegible] گویند و بسریانی [illegible] و قوه وی نزدیک بقوه عنب الثعلب
بود خاصه قوه ورق وی و نیکوترین حب آن گویند کوهی بود و صاحب
منهاج گوید نیکوترین ورق آن بستانی بود و طبیعت آن سرد و خشک بود تا دوم
و گویند در دوم و گویند در سیوم ربو و لهث و ضیق النفس را نافع بود و [illegible] که
اگر [illegible] وی هر روز یک مثقال فرو برند از یرقان خلاص یابند و ادرار بول
و اگر زن بعد از طهر هفت روز هفت حب برو برد منع آبستنی بکند و وی
جگر و گرده و مثانه را نیکو بود و ادرار بول بکند و قرحه که در مجاری بول بود سود
دهد و قولنج که گرم بود و حب القلاع را بیرون آورد و چون جزوی از خشک وی
با جزوی شحم ارمنی سحق کنند و بیاشامند مقدار شربتی از وی دو درم بود و محرور
را [illegible] بود و مصلح آن معجون گل بود و جالینوس گوید بدل وی عنب الثعلب بود و گویند
بدل وی عنب الثعلب بود و حب القلاع **کاربا** کهربا است و گفته شد **کاوزهرج**
کاوزهرج گویند و آن حجر [illegible] است و گفته شد **کبر** بیونانی قپارس خوانند و بتازی
کورک و وی ثمره بود مانند جی و ثمره دیگر دارد مانند قثا و آنرا قثاء الکبر خوانند
و وی حریف بود بغایت و گرم و چون در خم شراب اندازند شراب را از غلیان
باز دارد مانند خردل و نیکوترین آن بستانی بود و سودمندترین پوست بیخ آن
بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم و وی محلل بود و در
اصل وی [illegible] مقطع و ملطف بود و در پوست بیخ وی مرارة و حرافة و قبض بود و [illegible]
صلابات [illegible] و ورمهای طحال و جگر و عرق النسا و درد ورکین و [illegible]
را نافع بود و پوست بیخ وی جهت درد دندان بغایت مفید بود و نیکوترین جزوها

بود جهت سپرز خوردن و ضماد کردن خاصه با ارد جو و بسیار از وی ماده غلیظ
سودا وی از سپرز مستفرغ گرداند و مسهل خلط خام بود و حیض براند و کرمها
بکشد و باه را زیاده کند و وی تریاق سمها بود و آنچه بسرکه نهند سده سپرز بگشاید
مصلح ان بگدازاند و بلغم از معده پاک کند و دیسقوریدوس گوید که ته وی و ثمر
وی چون با نمک بود شکم نرم کند و معده را بد بود و تشنگی آورد و چون از
ثمر وی سی روز هر روز دو درم با شراب بیاشامند ورم سپرز بگدازاند و بول
براند و مسهل دم بود و چون بیاشامند عرق النسا را نافع بود و حیض براند
و چون بخایند قلع بلغم کند و دانه وی چون بسرکه بپزند و بطبیخ ان مضمضه کنند درد
دندان ساکن کند و چون پوست بیخ وی بغایت خرد بکوبند و سحق کنند و با سرکه
کهن بیامیزند و بر بهق سفید لطوخ کنند زایل کند و ورق وی و بیخ وی چون بکوبند
و بر خنازیر و ورمهای صلب استعمال کنند بگدازاند و چون بکوبند وقتی که تر
بود و اب ان بگیرند و در گوش که کرم بود بچکانند کرم بکشد و بصری گوید ورق
و ثمر وی در قوه مساوی باشند لیکن ثمر اقوی بود و بیخ وی اقوی بود از ثمر
و پوست در اصل وی بیشتر بود که حرارة و طبیعت کبر گرم و خشک بود در سیوم
معده را بد بود و چون بسرکه بپرورند دفع ضرر وی کند و مضره بمعده نرساند
و فارسی گه کبر تریاق است بوی دهان خوش کند و باد بشکند و باه را زیاده کند
و حنین گه کبر با صعتری(?) که در اباق بود شفا دهد و بیخ وی چون دود کنند در عیب
بواسیر را نافع بود و مطری(?) گه بیخ وی چون بر رگها نهند از بیرون و چون ببرند
و اب ان بر سری که ریش تر باشد بریزند و سپیدی(?) ... زایل کند و چون
با فلفل و سداب بخورند نافع بود سده که در جگر بود از سردی و اسحق بن عمران گه
جمیع غذای بد بود متعفن شود و ثمر و سودا استحیل گردد و ته وی نیکوتر بود
از وی و ابن سمجون گه فقاح و قضبان وی نافع بود جهت سپرز و اعلی ان بود که چند
روز در نمک آب خیسانند و بعد از ان در آب شیرین بشویند و نوبت پاسه(?) ...
بعد از ان بسرکه نهند و خل و بخورند سپرز بگدازاند اما باید که ریشه بدان
و بینه و نخورند و گویند مضر بود بمثانه و مصلح ان اسطوخودوس بود و گویند مضر
بود بگرده و مصلح ان جلنجبین و عسل بود و مقدار بکار بدل ته وی حب وی و ورق
وی بود. کبیکج کف السبع خوانند و بیونانی بطراخیون گویند و ان نوعی از کرفس
بری است و بعضی سالیس اعربیون(?) گویند و وی انواع بسیار است نوع اول ورق
ان مانند ورق کشنیز بود اما از وی پهن تر بود و لون وی به سفیدی زند و در

وی رطوبتی لزج بود و گل وی زرد بود و ساق وی سطبر نبود و بدرازی یک گز
بود و درازتر بود و بیخ وی کوچک بود و سفید و بغایت تیز بود و کبه داشته بود و نوع
حریق و این نوع نزدیک آبهای روان روید و نوع دوم تیره رنگ بود و بغایت
حریف بود و نوع سیوم کوچک بود و گل وی ذهبی رنگ بود و انرا شیرازی
کیس(?) و یونانی خوانند و با کفهای موسک و نوع چهارم به نوع سیوم ماند لیکن
گل وی مانند شیر سفید بود و طبیعت هر چهار نوع گرم و خشک بود در چهارم و
گویند در سیوم و بغایت حاد و لذاع بود و از بیرون بر عضو که نهند ریش کند
و جالینوس گه شاید که طبیب انرا استعمال کند که بخاصیت محرق حرارة قلب است
و از سموم قتاله است و برص و بهق بدن و بعض ناخن و جرب و داء الثعلب و جیه(?)
و ثالیل هلاک کردن با سرکه نافع بود و چون بپزند با سرکه و اب ان بر صعفه(?) بطول کنند
نافع بود و چون سحق کرده بر دندان نهند بیرون اندازد و بیخ وی از معطسات قوی
بود و وی منفخ احشا بود و اصلاح ان بشیر و بنفشه کنند و صاحب منهاج گه مداوا
انکس که ان خورده باشد مانند مداوا انکس که بلادر خورده باشد کنند. کبابه حب
العروس خوانند و در قوه مانند فلفل بود و لیکن از وی لطیف تر بود و نیکوترین ان خوش
بوی بود که زبان را بگزد و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم و اسحق گه گرم و خشک
بود در سیوم مسیح بن الحکم گوید در وی قوه متضاده بود از حرارت و برودت و حرارة
بروی غالب بود و وی منفخ و ملطف بود و در حلق را نیکو بود و شکم ببندد و سده
جگر و گرده بگشاید و مجاری بول پاک کند از ریگ و حلق را صافی کند و ریش عفن
که در لثه بود و قلاع که در دهان بود سود دهد و چون بخایند و اب ان بر قضیب
مالند زن الذتی عظیم حاصل شود و وی قوه معده و اعضای باطنی بدهد و چون
بیاشامند و چون در دهان نگاه دارند لثه را نیکو گرداند و بوی دهان خوش
کند و اواز صافی کند و نفس معطر گرداند و سنگ گرده و مثانه بریزاند و با بول
بیرون آورد و شربی ابیض را نافع بود و چون دو دانگ از وی با سکنجبین بیاشامند
و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی مصطکی بود و گویند مصدع بود و مصلح ان
صندل و گلاب بود و گویند بدل ان هیل بود و گویند هیل و دارصینی. کبریت
پارسی گوگرد خوانند و ان معدنی بود و صاحب جامع گوید از قول ماسرجویه که آن
سه نوع است سرخ و سفید و زرد و از قول اسحق بن عمران که چهار نوع است سرخ
و سفید و زرد و سیاه و ابن سمجون گه کبریت چشمه است روانه و چون منجمد شود گوگرد
گردد و زرد و سفید و تیره بود و کبریت احمر از جواهر بود و معدن وی در ان

ماویست که موراند که سلیمان علیه السلام برایشان بگذشت ماننده موران اند
چارپایان اند بزرگی وارسطوطالیس گوید گوگرد سرخ در معدن بشب افروخته شود
مانند آتش چنانکه روشنی ان چند فرسنگ برود پیرامون آن وچون از معدن بیرون
آورند این خاصیت نماند ودر اکسیر مستعمل کنند سفید را سرخ گرداند صبغی نیکو بود
وطبیعت گوگرد دمشقی که گرم وخشک است تا چهارم وخشن که در سیوم وی لطیف
وجاذب بود برص را زایل کند وچون سحق کنند وبر موضع گزندگی جانوران زهر
دار باشند با آب دهان بسرشند وبران نهند یا بانگبین بسرشند یا سرکین کهن با عسل
با بعلک البطم بغایت نافع بود وباسرکه بر بهق الیض نافع بود ودفع مضره گزیدن
کژدم وگزندگی عقرب بکند چون بسرکه بدان بمالند وجرب ریش شده وقوبا را صمغ
البطم نافع بود وخوردن نیز همین عمل کند وبا نطرون برعوس ضماد کردن سودمند
بود ودخان وی حیض براند وبخور کردن زکام ونزله را نافع بود وچون سحق کرده
بر بدن بکشند قطع عرق بکند وچون دود کنند در شب زن آبستن بچه بیندازد
ودود وی موی را سفید گرداند وارسطوطالیس گوید گوگرد سرخ داء الضبع ونکهت
وشقه را نافع بود چون سعوط کنند وچون در زیت حل کنند که دران زیت اسقیل
جوشانیده باشند وقدری موم اضافه کنند ومعه روغن سازند جرب تر وخشک
وخارش ان بغایت نافع بود وچون بخاب سرشند وبر قوبا نهند نافع بود و
گوگرد مضر بود بمعده ودماغ ومصلح وی سفیدشکر بود وصاحب تقویم گوید
از وی دو درم بود وجالینوس گوید دل وی نه در آتش افروختن از آن گوگرد
زرد زرنیخ زرد بود وارا ان گوگرد سفید زرنیخ سرخ **کبد** طبیعت جگر گرم وتر بود
ونیکوترین ان بود که از بز فربه گیرند وچون هضم شود غذا بسیار دهد وصاحب
منهاج گوید خون محمود از وی متولد شود وابن ماسویه گوید بطی الهضم بود وخون غلیظ
از وی متولد شود وتحما بنک از سبز ورحصیه وجالینوس گوید جگر گوسفند وحیوانات
مالوفه متولد خلط غلیظ بود وبطی الهضم ودیر از معده بگذرد واز معا وفاضله
جگرها در جمیع احوال جگرهای بهتر بود که انرا بکشته خانند از بهر آنکه حیوان دیراکله
خسته داده باشند ورازی گوید جگر غذای نیکو بسیار دهد خاصه جگر حیوانات
مجبار مانند جنس وبره ونیکوترین ان جگر مرغ وخروس فربه بود اما ثقیل و
دشوار هضم بود واولی ان بود که با مری وزیت بپزند وباسکبه ودار صینی بخورند
ومحرور مزاج با سرکه وکزد وبا وسنبه حسک وجگر مرغانی باید که بعضی چهارشاخ
انرا بیان خورند **کبد الطیور** نیکوترین جگر مرغان جگر بط فربه بود با مرغ فربه خاصه

ثنتی
نافع بعد کسی را که سرگینه بود

چون علف وی فواکه نخشیده داده باشند وطبیعت ان گرم وتر بود وخون محمود
از وی متولد شود ومصلح ان زیت ونمک بود **کبد المعز** جگر بز شبکوری را نافع
بود خوردن ورطوبت ان تحمل کردن وچون بریان کرده بر بخاران دار بدیدن
عمل کند **کبد الحمار** جگر خر چون بریان کنند وناشتا بخورند مصروع را نافع بود **کبد
الضان** جگر میش چون بریان کنند وبخورند نافع بود جهه کسی که انعین در طبیعت
وی بود وحبس کند **کبد الوزغ** جگر وزغه چون بر دندان خورده نهند درد ساکن
کند **کبد الکلب الکلب** جگر سگ دیوانه چون بریان کرده بخورند ومنع ترسیدن از
آب خوردن بکند وشفا بخشد **کبد الخنزیر البری** جگر خوک صحرایی چون در سرکه نهند
وبخورند گزندگی جانوران را نافع بود **کبد الحجل** جگر کبک چون خشک کنند وبکوبند
ویک مثقال از وی بیاشامند مصروع را نافع بود **کبد الذئب** درد جگر را سود
دهد ودر اثاناسیا بالان نیم وزن ان ریوند ونیم وزن ان دار فلفل بود **کبد
الایل** جگر گاو کوهی وبز کوهی چون شرحه کنند ودار فلفل وفلفل سفید خرد
کرده بران پاشند وبآتش بریان کنند ورطوبه ان در چشم کشند شبکوری زایل
کند ودر ابتداء فرود آمدن آب بغایت مفید بود وچون جگر وی بریان کرده
خشک کنند وسحق کنند ودر چشم کشند شبکوری وتاریکی چشم زایل کند ودر ابتداء نزول
آب بغایت سود دهد **کباب** نیکوترین از گوشت بره رسیده تر بود وباید
که اجتناب کنند از انکه بریحی که از چوب انجیر ودفلی وبید انجیر وماننده ان بود کباب
کرده باشند وطبیعت ان گرم وتر بود وغذای وی بیشتر از غذای مشوی بود سودمند
بود کسی را که رگ زده باشد یا مجامعت کرده باشد اما معده ضعیف را مضر بود
از بهر آنکه دیرتر از مشوی هضم شود ومصلح وی اطریفل بود **کبست** حنظل است
وگفته شد **کتان** سرد وخشک بود ومعتدل حرارة بدن بود چون بپوشند
وماسرجویه گوید جامه کتان معتدل بود در حرارة وبرودة ودر رطوبة ویبوسة وپوشیدن
وی نشف تری معرق از بدن بکند وشپش کمتر کند ومسیح گوید اگر خواهند که بدن ایشان
لاغر شود در زمستان جامه کتان نو بپوشند ودر تابستان جامه کتان شسته واگر
خواهند که لاغر نشوند در زمستان جامه کتان شسته وتابستان کتان نو بپوشند که
چون بسوزانند دود وی لطیف بود وسعه زکام بگشاید ومصلح رحم بود **کتم**
صاحب منهاج گوید وسمه است وگفته شد **کشمش** جار النحل است وگفته شد
کثیرا صمغ القتاد است وقعه وی خوانند قعه صمغ بود ونیکوترین ان سفید پاکیزه
بود وطبیعت ان معتدل بود ودر وی حرارة بود ومرتر از صمغ عربی بود وبولس گوید

گرم و تر بود در اول و مسیح بن الحکم گوید سرد بود در دوم و گویند سرد و خشک بود و
گویند تر بود و در ادرار و بادهای حیض گشاید و در ادویه مسهل بدل اسهال کنند مقدار
نیم مثقال یکدرم مکیس جمله ادویه بکنند و سرفه و خشونت سینه و حلق و ریش
و مثانه را نافع بود و چون در سبع خوابانند و با قدری قرن ایل سوخته بیامیزند
باندک شب بانی ار دکرده و سوختن شانه را نافع بود و مولس که مقوی امعا
بود و مسهل مره سودا و بلغم لزج و مقوی بدن بود و مسخن آن و چون کتیرا بر
موی طلا کنند شکافته نگردد و اگر بدان ادمان کنند این رحمت زایل کنند و
احتق که مضر است بسفل و مصلح آن انیسون بود و گویند بدل وی مغره اثه گذر بود
و بیادوق که بدل وی صمغ عربی بود و گویند صمغ عربی و صمغ بادام **کثاه** صاحب
جامع که نذر جر چراست و گفته شد **کثیراء الارجل** بسفایج است و گفته شد
کثیراء الاضلاع لسان الحمل است و گفته شد و **کثیراء الرؤس** قصعنه است و
گفته شد و بعلو قسیمن نیز این اسم خوانند **کثیراء الورق** مریافلن است و گفته شود
کجور زرنباد است و گفته شد **کحلا** لسان الثور است و گفته شود و **کحلا**
این اسم مشترک است بر چند چیز اول بر لسان الثور دوم بر نباتی که انرا البسان
خوانند سیوم بر شنجار و چهارم بر نباتی که انرا عینون خوانند بپارسی
گویند و کحل مطلق مراد از ان سرمه اصفهانی بود که انرا اثمد خوانند و گفته شد و کحل
سلیمان و کحل جلا خوانند **کحل فارس** انزروت است و گفته شد **کحل السودان**
شیح است و بشیمه نیز خوانند و گفته شد **کحل خولان** حضض کانی است و صفت
حضض گفته شد **کدر** کادی است و گفته شد **کرفس** بستانی بود و اجناس و
جبلی و صخری و بری و قریشی و مشرقی و نوعی از ان در آب روید و انرا کرفس الماء و
جرجر الما گویند و قره العین و سیه نیز خوانند و گفته شد که کرفس جبلی را فطراسالیون
خوانند نه همه کرفس جبلی بلکه صخری را فطراسالیون گویند و گفته شد و بری را اسمرنیون
سیون خوانند و طبیعت کرفس گرم بود در اول و خشک بود در دوم و انرا سوم که
گرم بود در اول درجه دوم و خشک بود در وسط دوم و در وقتی که بستانی تر
بود اما اصل وی خشک بود و گویند گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم
و جالینوس گوید کرفس بستانی جهه معده سودمند بود و از انواع کرفس از بهر انکه
تر است و منفعت وی آنست که بول براند و حیض و محلل ریاح بود و خاصه تخم وی و منفعت
سده جگر و سپرز بود و معده و جگر سرد را نافع بود و بوی دهان خوش کند و عرق
النسا و ربو و ضیق النفس را سودمند بود و چون با نان یا با سویق ضماد کنند بر

١٦٨

ورم بستان که از حرارت بود یا ورم چشم گرم سودمند بود و چون با تخم بپزند و طبیخ آن
بیاشامند سودمند بود جهه ادویه گشنده و محرک قی بود و سنگ بگدازد و در تخم وی
ادرار بول زیاده بود و گزندگی جانوران و خوردن مرداسنگ را نافع بود و قسطوس
در کتاب فلاحت گوید شهوت مردان و زنان برانگیزد و از این سبب است که زنان
که شیر دهند منع ایشان از کرفس خوردن کنند از بهر انکه باه برانگیزد و شیر باز گیرد
اید و ابن سرابیون از قول جالینوس گوید که زن حامله چون کرفس بسیار خورد بچه چون
بزاید ریشهای عفن و بثرها بد بر اعضا داشته باشد و نشاید که زن چون شیر دهد
کرفس خورد که بچه وی احمق و ضعیف العقل بود و فعل و تنق وی اقوی بود از
تخم و تخم وی بیشترا طلاق کند که ورق وی اقوی بود از ورق و تخم و نشاید که پیش
از طعام بخورند و اگر بعد از طعام خورند موافق بود اندکی و عیسی بن ماسه گوید گرده
گرده و مثانه را پاک کند و سده ان بگشاید و محلل ریاح و منفخ معده بود و مصروع
را بغایت مضر بود و شریف گوید خاصیتی در وی است که چون بکوبند و با عسل
بیامیزند و بخورند و رکین را عظیم سودمند بود و چون تخم وی با تخمدان بیات بکوبند
و با روغن گاو چرب کنند و هرگز بیاشامند مجامعت را قوه دهد و تغذیه با باید
که غذای وی گوشت خروس و خصیان بود و اگر عصیر وی با روغن گل بسر که در حمام
بر اعضا بمالند هفت روز بیاپی حکه و جرب را نافع بود و اگر با کاهو بخورند تغییر
پیدا کند و معطل سردی کاهو بود و در وقتی که خوردن کرفس رنج را از رطوبت بدن بر
برگرداند و طری که ورق وی تر چون بخورند معده و جگر سرد را سودمند بود و سنگ
بریزاند خاصه جبلی و مشیمه بیرون آورد و آب ورق وی چون بیاشامند تنها یا با
آب ورق را با ترنج بلغمی را نافع بود و گویند تخم وی اقوی بود از ورق و را نیل
گویند اولی آن بود که کسی که اورا گزندگی عقرب رسیده کرفس نخورد از بهر انکه منفعت مجاری
بول و رز و بیم بدل رسد و کرفس بری دار الثعلب را نافع بود و شقوق اطفال
و شقاق که از سرما بود و کرفس رومی معده را نیکوتر بود و کرفس مصروع را
عظیم مضر بود و گویند مصروع چون اصل وی از گردن بیاویزد این باشد از مضرت
وی و ریان ابستن را مضر بود و مصلح او رد و مصلح وی کاهو بود و بدل وی بادیان
و گویند مصلح وی معجون گل و مصطکی بود **کراث** بپارسی گندنا گویند و آن شامی
و نبطی و بری و جبلی بود و جبلی را فراسیون خوانند و گفته شد و بری را کراث الکرم
خوانند و وی بقول متوسط میان ثوم و کراث بود و طبیعت وی گرم و خشک است
از انواع کراث بود گرم بود در چهارم و خشک بود در سیوم و کراث نبطی که آنرا کرا

المایده خوانند حافت زرمی سخت بود که در شامی و در وی اندکی قبطی بود و
کراث شامی را قفلوط خوانند و گرمی و خشکی وی کمتر از نبطی بود و تشنگی کمتر آورد و از
پیاز و گرمی وی کمتر از پیاز بود و جرم وی غلیظتر بود و دیر هضم شود و نیکوترین
آن نبطی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند گرم بود در سیوم و
خشک بود در دوم و کراث شامی اصل وی خورند و طبیعت وی گرم
و خشک بود در دوم و چون با سماق با ثالیل ضماد کنند نافع بود و با نمک جهت ریشهای
بد و خاصیت اصل وی آنست که قولنج را نافع بود و بول براند و منفخ بود و کیموس
بد دهد و شبکوری آورد و حیض براند و مضر بود به مثانه ریش شده و گرده و ورق
وی سودمند بود جهت رطوبت رحم و چون بپزند با آب دریا و پر کند زن در آن بنشیند
انضمام رحم و صلابه از آن غایت سود دهد و چون کباب بپزند فضول از سینه و شش
بیرون آورد و کراث نبطی چون آب وی با سرکه و دقاق کندر بیامیزند قطع دم
بکند خاصه رعاف و وی محرک شهوه جماع بود و چون با عسل بیامیزند و لعق کنند
نیکو بود جهت ربو که عارض شود در سینه و قرحه شش و چون بخورند قصبه
شش را پاک کند و اگر ادمان خوردن وی کنند تاریکی چشم آورد و معده را مضر
بود و مصدع بود و مولد بخاری بد بود و مصلح وی آن بود که بجوشانند در آب
و بعد از آن در آب سرد خیسانند و بعد از آن با سرکه و روغن و نمک بپزند و بکار برند
بواسیر را عظیم سودمند بود و طبیخ وی چون بیاشامند همین عمل و چون بکوبند و
ضماد کنند به گزندگی افعی و گزندگی جانوران نافع بود و آب وی چون با سرکه
و کندر و شیر یا روغن گل بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش و دوی (?) از اهل (?)
کند و اگر بر بواسیر که سبب آن رطوبت بود ضماد کنند بغایت نافع بود و سده جگر
بگشاید که از بلغم بود و اشتها طعام باز دید کند و باه را قوت دهد و گرم مزاج را موافق
نبود بلکه درد چشم آورد و امتلاء سر پیدا کند و مفسد لثه و اسنان بود و اگر
اصل وی با روغن کنجد بپزند قولنج بلغمی را نافع بود و خوردن و ناب آن (?)
مضمضه کردن تسکین وجع اسنان کند و عصاره کراث خشک مسهل دم بود و کراث بری منفخ بود
بود و ادرار بول بیشتر کند و معده را بد بود و کراث نبطی قوت پشت بدهد و باه
را زیاده کند تا بحدی که عنین بحال صحت آورد **کرنب** بپارسی کرنب گویند و شیرازی
کلم و آن بستانی بود و بری بود و آنرا قنبیط خوانند و گفته شد و بری تلخ بود و
بری را کرنب الما و نیکوترین آن کرنب نبطی بود که آن کرنب بستانی معروف و
طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند در اول و گویند سرد است

١٦٩

و صاحب فلاحه گوید کرنب دو نوع است نبطی و خوری و نبطی مشهور است و خوری
ورق وی غلیظ بود و خشونتی داشته باشد و کرنب نبطی منفخ و لین بود و خاکستر
قضبان وی در غایت تجفیف بود و منضج صلابات بود و چون با سفیده تخم
مرغ بر سوختگی آتش کنند سودمند بود و کرنب سده کهن را نافع بود و چون طبیخ
وی بر مفاصل و نقرس ریزند سودمند بود و عصیر وی چون با شراب بیاشامند
چند روز درد سپرز زایل کند و چون با زاج و سرکه بیامیزند و طلا کنند بر جرب و
برص نافع بود و چون کرنب بخورند آواز صافی کند و لون را نیکو گرداند و رعشه
را عظیم نافع بود و بر سپرز ضماد کردن سود دهد و مرق وی سرفه و درد پشت
کهن و درد زانو را نافع بود و شکم براند خاصه چون دو نوبت بجوشانند و عصاره
وی با شراب گزندگی جانوران و سگ دیوانه را سودمند بود و چون بعصاره
وی سعوط کنند سر را پاک گرداند و خوردن وی در شراب دیر مستی آورد و وی
مولد مره سودا بود و دفع مضرت وی آن بود که با گوشت فربه بپزند یا روغن بادام یا روغن
کنجد بسیار و غایله آن کمتر بود و وی مضر بود بمعده و تاریکی چشم آورد با وجود آنکه در داروها
چشم استعمال کنند و وی مضر بود بکسی که مزاج چشم وی خشک بود و کسی که مزاج چشم
وی تر بود هیچ مضرت نبود بلکه سود دهد و کرنب سودا آورد مزاج و صاحب دوالی
و داء الفیل و سرطان و بواسیر و نشاید که خورد و فی الجمله محرور را نشاید که خورد
و اگر خورد بعد از آن شراب بر سر وی خورد و سرد مزاج با خردل و سیر خورد و دوغ (?)
ان اذی آن بیاشامد و اگر ورق وی بکوبند و ضماد کنند تنها یا با سویق مجموع ورمها
را نافع بود از بلغمی و حمره و شری و کرنب بری تلخ بود و بیشتر در ساحل دریا روید
و طبیعت وی گرمتر از بستانی بود و چون خشک کنند و سحق کنند و مقدار دو درم
با شراب بیاشامند از گزندگی افعی خلاص یابند و تخم وی بمقدار فلفل سفید بود و
نیز جهت گزندگی افعی نیکو بود و کرنب بحری بیشتر از خارج بدن مستعمل کنند در اطلیه
و تخم وی کرم را بکشد و حب القرع بیرون آورد و در طعم وی شوری بود با اندکی تلخی
کرنب الما نیلوفر است و گفته شد **کراث جبلی** فراسیون است و گفته شد
کرتی بیضا فاشرا است و گفته شد **کرمه سودا** فاشرستین است و گفته شد
کرمه شاکه فشاغ است و گفته شد **کرم** بپارسی درخت انگور خوانند و شیرازی
رز و رازی که طبیعت آن سرد و خشک بود و ورق وی و خیوط وی چون سحق کنند
و ضماد کنند صداع را ساکن کند و ورق وی چون تنها ضماد کنند یا با سویق الشعیر
بر ورم گرم معده و التهاب آن بغایت نافع بود و عصاره ورق وی قرحه امعا را

نافع بود و درد معده که از گرمی بود و کسی که خون قی کند و زنان آبستن را نافع بود
و حیوط وی چون در آب خیسانند و بیاشامند همین عمل کند و در زبان بهار چون
شاخهای وی ببرند ازان بچکد نقطه نقطه و چون بر قضبان منجمد شود مانند
صمغ بود چون با شراب بیاشامند سنگ بریزاند و چون بر قوبا و جرب متقرح و
متقشر مالند نافع بود و چون احتیاج مالیدن وی بود باید که پیش ازان آن عضو
را بنطرون بشویند و اگر با روغن زیت بمالند و ادمان آن کنند موی برویاند
خاصه و معده که از قضبان تر وی گیرند و قضبان تر وی مقوی معده بود و المخش
حلق بود و مصلح وی کثیرا و صمغ عربی بود و خاکستر چوب وی چون با سرکه ضماد کنند
بر مقعدی که بواسیر ازان قطع کرده باشند نافع بود و گزندگی افعی همین عمل و چون
با روغن گل و سداب و سپر که ضماد کنند بورم گرم که در بیرز بود سود دهد
بپارسی گردانیده گویند و فاضلترین آن از مرغ فربه تر بود و باید که بر آتش سوخته
گردانند و روغن بادام بخوردان دهند متصل و طبیعت آن گرم و تر بود و معده گرم
را نافع بود و ابدان متخلخل و کسی که ریاضت بسیار کشیده باشد و خواهد که زود قوه وی
زیاده گردد و مضر بود بمعده ضعیف و مصلح وی سینیج بود **گرپند** بپارسی از وی بس
گویند و شیرازی گرسنگ و آن حبیست که طعم وی میان ماش و عدس بود و رنگ وی
تیرگی زند و چون مقشر کنند برنگ عدس مقشر بود و سیاه چرکاو را مانند وی فربه
کند و نیکوترین آن بود که لون آن بسفیدی زند و دمشقی یا مصری بود و طبیعت
آن گرمست در اول و در دوم و گویند در سیم و خشکست در دوم سینه و شش را از
رطوبات غلیظ پاک کند و بهق و کلف و آثار را طلا کردن نافع بود و علو زا انگیزد
گرداند و چون با شراب بر گزندگی افعی و انسان صایم و سگ دیوانه ضماد کنند نافع
بود و چون با سرکه بپزند و افسنتین و بر گزندگی عقرب ضماد کنند نافع بود و وی گوشت
برویاند در جراحتهای بقعه و چون با عسل و زراوند مدحرج بپزند و استعمال کنند گوشت
بن دندان که خورده بود برویاند و مولف که اگر با سیاه و زراوند مدحرج و کندر و دم
الاخوین با وی اضافه کنند و با سکنجبین عنصل بپزند و بر گوشت بن دندان که خورده
باشد بکرر بنهند البته گوشت برویاند و طلی کنند چون بر شقاق که از سرما بود
و حکه که در بدن حادث شود بران ریزند نافع بود و چون بریان کنند و سنگ بکوبند
و با عسل بیامیزند مقدار چهار درم از وی تناول کنند لاغران را موافق بود و چون با سرکه
استعمال کنند با روغن کنجد حب کرده و عسر البول را نافع بود و زحیر و مغص را
ساکن گرداند و قی مرئی عین او رام صلب بود که در پستان و اعضا عارض شود

و سعفه و نار فارسی را نافع بود و اطلاق طبیعت کند و ادرار بول و صنعت حلق کردن
وی چنانست که بگیر و گرسنه فربه سفید و با آب بر سر آن ریزد و زبان سبک
تحریک آن سیکند تا آب بخورد و بعد ازان از آب بیرون آورد و بریان گند
تا مقشر شود و بس با سیاب خرد کنند و تنخلی تنگ به بیزد و مقدار باخود از وی
دو درم بود تا سه درم و خلط بد از وی حاصل شود و غذای خشک بود و بسیار
خوردن وی بعض ابول خون براند بقعه ادرارکی که در وی هست و سهال چون
بود بعض و گویند مصلح وی گلاب و جو بود و مصلح وی گل ارمنی و کاکنج بود
کرشف قطن است و گفته شد **کرویا** کراویا نیز گویند و قرسیاد و قرتاد
و بیونانی اقاروا و بلغتی دیگر نقرة و آن زیره رومی است شیرازی کرویه خواند
و در معه نزدیک بانیسون بود و بمعده نیکوتر از زیره بود و طبیعت آن گرم
و خشکست در دوم و گویند در سیوم و جالینوس گفته گرم و خشک بود در اول
و نیکوترین آن بستانی تازه بود بادها را بشکند و هضم طعام بکند و بول براند
و کرم را بکشد و حب القرع بیرون آورد و قوت معده بدهد و سنگ بشکند و خفقان
که از امتلا طاری بود سود دهد و مغص را بغایت نافع بود و مقدار باخود
از وی دو درم بود و اگر هر روز دو درم ناشتا در دهن گیرند و رها کنند تا
نرم گردد و بخایند و فرو برند ضیق النفس را بغایت نافع بود و نفخ معده و
امعاء گرده و مثانه را سودمند بود و درد معده زایل کند و چون بدان ادمان
کنند بلغم که در معده بود بگدازاند و جالینوس گفته سده امعا را نافع بود و چون
با غذا استعمال کنند مسمن بدن بود و مقوی آن و گویند مضر بود بشش و مصلح وی
صعتر بری بود و بدل آن نیم وزن آن کمون حبطی و سیم وزن آن انیسون **کرویا**
فارسیه و شامیه و کرویا رومیه و کرویا جبلیه قرویا است و گفته شد
کرکان خندقوق است و گفته شد **کردین** طویلن گویند و آن نوعی از
ساساليوس است و گفته شد **کرکهن** عاقرقرحا است و گفته شد **کریون**
قنطوریون دقیق است و گفته شد **کرکر** صنوبر کوچک است که معروفست
بتم قرین و شیرازی اناکاج خوانند و گفته شد **کرکم** صاحب منهاج گفته زعفران
است و گفته شد و صاحب جامع قولی چند آورده است که عروق الصفر
و همچنین اصول ورس است و گفته ورس نوعی ازانست **کرمدانه** و کردمانه نیز گویند
و حبدانی و حردمانی و عاقی که ثمر درخت شان است و در میم گفته شد و بعضی
گویند انجدان است و خلاف است مؤلف که تحقیق که آن تخم نوعی ازانزروت است

وبغایت گرم بود وبشکل بورد دانه بود وسخت قتال بود وبغایت مسهل بلغم وصفرا
ومده بود وورم از وی کشنده بود واز خوردن وی حکه وورم عارض
شود وبکشد ومداوا کسی که آن خورده باشد همچنانست مداوا کسی که فرفیون خورده
باشد کنند **کرکدن** سک المسک است وگفته شد **کرکی** بپارسی کلنگ
گویند ونیکوترین وی آن بود که باز صید کرده باشد وباید که چون بکشند
بعد از چند روز بپزند با سرکه ودیگ آب ونمک بپزند مصاحب مزاج گرم را با زیره
گرم بپزند وبعد از آن حلوا قند با عسل بخورند وطبیعت وی گرم وخشک بود
وگویند سرد بود وشریف که دماغ وی وزهرهٔ وی چون با روغن زنبق بیامیزند
وسعوط کنند نسیان زایل کند وهیچ چیز فراموش نکند وچون معوی در چشم کشند
شبکوری را نافع بود وچون زهرهٔ وی با آب ورق سلق بیامیزند وسعوط کنند
سه روز پیاپی لقوه را زایل کند البته ودماغ وی چون با آب چلبه بگدازند وطلا
کنند بر ورم دست وپای نافع بود وچون خصیهای وی بکوبند کنند وخشک
کنند وبیامیزند با همچندان سرکین سوسمار وکف دریا ونبات اجزا مساوی ودر چشم
کشند سپیدی که در چشم بود که سبب آبله بود یا ناخنه زایل کند البته وچون پیه وی را
بگدازند وبا سرکه عضلی المطحول بیاشامد چند روز بغایت کمال نافع بود وچون
زهرهٔ وی با عصارهٔ مرزنکوش بگدازند وصاحب لقوه سعوط کنند بخلاف جانبی
که لقوه داشته هفت روز وباید که روشنایی نبیند ودر معنی کردکان در لقوه
لی الله بکلی زایل کند وزهرهٔ وی گویند بر جرب متقرح وبرص لطخ کردن نافع
بود **کردش الغنم** حافظ النحل است حافظ الاطفال نیز خوانند وآن فرفیون
است وگفته شد **اکرید** گویند قثاء الکبر است وخلاف است آنچه محقق است قثاء
الحمار است وگفته شد **کروش** بپارسی شکنبه گویند ونیکوترین آن بود که از
شکم مرغ با حاجتش بیرون آورند وطبیعت آن سرد بود وعصبانی وکروش
باید که بسکباج بپزند وحلنجان وفلفل با سداب وکرفس ومربا زیره لطیفه وناچار
هر که ادمان خوردن وی کند بلغم بسیار پیدا کند که دشوار از شکم بیرون آید وباید
که بعد از وی جوارشات مسهله بخورند ووی دشوار هضم شود وخلط آنکه از وی
بدو کیموس ملک بلغی بود ودوالی در ساقین احداث کند واصلح آن بود که با سرکه
بپزند وحلنجان وفلفل **کرک** بپارسی کرکدن گویند وآن حیوانی است که سوتاه (?)
زیا خوانند ومیان هر دو چشم سرونی داشته باشد بزرگ وقوهٔ وی بغایت بود
تا بجدی که فیل بپرسان هر دو بر دارد ودر شهر تدیه گویند زهرهٔ وی چون بخورد کشند

او را بکشد وهرچه کی باشد زایل کند **کزبره** وکشنیز نیز گویند وتقده وبیونانی
قوریان وبپارسی کشنیز گویند ونیکوترین آن بستانی بود وتازه فربه وطبیعت
تر بود وسرد بود در آخر درجه اول تا دوم وآنچه خشک بود سرد بود در دوم وخشک
بود در سیوم وبقراط که در وی حرارة وبرودة بود فرو نزدیک جالینوس مسیل گفته (?)
دارد ومرکب بود از قوة متضاده وروفیسقوریدوس که وروفس وغیر ایشان گفته (?)
سرد است که اگر نه سرد بودی عصارهٔ وی کشنده نبودی تبرید وجالینوس گفته
اگر نه گرم بودی خار پیرا التحلیل نکردی ودرستی که این فعل با به خاصیت میکند با
از بهر آنکه جوهر وی لطیف معواص وزود نفوذ وغوص میکند وجوهر سرد غوص
نکند لیکن چون بیاشامند محلل حرارة بود ونبودی وفعل سرد وی باقی ماند واگر
نه سرد بودی حمه را شافی نبودی ونافع ودر وی قبضی وتخذیری بود وچون تر
وی با خشک بخایند بوی سیر وپیاز زایل کند وعصارهٔ وی با شیر زنان مسکن
ضربان سخت بود وچون با سویق بر حمره ونمله ضماد کنند نافع بود وچون با عسل
ومویز یا با ورق گل سرخ وعسل ضماد کنند بر بثرها وورم خصیه که از گرمی بود
زیان فارسی نافع بود وچون با آرد باقلا بر خنازیر ضماد کنند بگدازاند وچون
با سرکه واسفیداج وروغن گل بیامیزند جهة ورمهای گرم نافع بود وخشک وی سود
بود جهة دوار که از بخار مراری بود یا بلغمی مقوی معده بود وخوردن وی تاریکی
چشم آورد وآشامیدن وی خفقان نافع بود وبخاصیت منع بخار از سر میکند
واز بهر اینست که در طعام مصروعان کنند جهة منع بخار معده وتر وی چون بکوبند
وآب آن در بینی چکانند قطع رعاف بکند خاصه چون جهة کافور در کنند آب وی حل
کنند وچون آب وی با شیر زنان در چشم چکانند ضربان سخت را ساکن کند وخشک
وی چون با نبات بیاشامند درد سر ونبض (?) که از گرمی بود وسود دهد ودوی صداع
وسکر بکند وچون خشک وی کوفته با عصاره تر وی مضمضه کنند جوشش وآبلهها که
در زبان ودهان بود زایل کند وکشنیز خشک بخاصیت قوی دل ومفرح بود خاصه
در مزاجهای گرم ودود ورم از وی باسی ورم آب لسان الحمل بیاشامند قطع خون
رفتن بکند ومنع قی وحامض کند بعد از طعام ابود وخشک وی بریان کرده ومسکم
ببندد وچون با سنجبین بیاشامند کرم دراز بیرون آورد وچون هر روز یکدرم با
نبات بیاشامند شرحی زایل کند وبسیار خوردن وی ذهن را مختلط کند وچشم را تاریک
گرداند ومنی خشک کند وباه را بشکند ونسیان آورد ومصلح وی سکنجبین سکری (?)
بود وخوری که چون کشنیز خشک بخایند ونبات شربت سازند وبیاشامند قطع

نطوظا بکند و منی را خشک کرداند و همچنین اکر با نبات سفوف سازند و تر وی چون
با مرغ فربه بپزند مرق آن جهت سوزش مثانه سودمند بود و خشک وی وسواس
کرم را سود دهد که بسبب آن از شرب بود و مجلل ورم از آب وی که پیه کشیده
بود تجربه و اکر مضرة وی بدل آرپه و سدر و غشا و جنون آورد و حال وی مانند
حال مستان بود و همچنین تر وی چون بخورند مقدار نیم رطل اختلاط عقل و غلط آواز
و سبات آورد و مانند مستان کلام وی فاحش بود و از مجموع بدن وی بوی کشنیز
آید و مداوای وی قی کنند بطبیخ شبت و روغن زیت و بوره ارمنی و بعد از آن
زرده تخم مرغ نیمبرشت بنمک خورد و فلفل و مرق مرغ فربه یا بط بنمک بسیار و فلفل
خورد و شراب صرف محکم اندک بیاشامد یا میبختج و حبیش بن الحسن که کشنیز تر چون
آب وی تنها بسیار خورند زهر بود و اکر با شربتی دیکر بود و از بقول منع آن کنند
و اکر با سموم بود سمی بود و اکر با بقول بود بقلی بود کزنه بزر الانجره است و کفته
شد کزوان بادرنجبویه است و کفته شد کزمازک ثمرة الطرفا است و کفته شد
و حبازج نیز کویند کزبرة البیر شعر الجن کویند و آن پرسیاوشان است و کفته شد
کزانکبین حنزیست مانند ترنجبین و آن طلاییست که بر ورق طرفا افتد و نیکوترین
آن آبی بود سفید بزرک دانه مانند مصطکی مرطوب مزاج را نافع بود و سپید قند
و حشونه سینه که از رطوبه بود سود دهد و مقدار مستعمل از وی از هفت درم تا
بیست بود کسبره کزبره است و کفته شد کسبرة الحمام نوعی از شاهتره
و کفته شد کسیقون نوعی از سوسن بری است و آنرا سیف الغراب کویند
و دودرحلی خوانند و آن دلبوث است و کفته شد کسبره زفت خشک است
سیوبانی و کفته شد کسیلاء قشوری بود مانند بلیلجه سودا و آن دو نوع است
یک نوع سطبر بود و آنرا کسیله خوانند و یک نوع تنک و باریک بود و مانند سیطرج
آنرا کلهیله خوانند و نیکوترین آن باریک بود که میل بسرخی داشته بود و طبیعت
آن کرم بود در حد دوم درجه اول و خشک بود و حوری که معتدل بود در حراره
و رطوبه استرخاء معده را نیکو بود و فربهی آورد و هم عود وی مهم حب وی
مانند حوف بود و مقدار مستعمل از وی سه درم بود و اصحاب بلغم و رطوبه را
نافع بود و سنگ کرده و رحم بکشاید و حیض و بول براند و کرده و مثانه را
جلا دهد و کرم را بکشد و فولس که چون دو دانک از وی سحق کنند و معسل سرشته
و بر دندانی که درد کند و جنبد طلا کنند محکم کرداند و درد زایل کند و اسحق کفته مضر
بود بمعا و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی سکاشی کسب السمسم بپارسی خره کنجد

خوانند و کسب الجوز خره پید انجیر و مهر دوار سموم شمرده اند نشاید که خورند
و معالجه آن قی کنند تا معده از آن پاک شود کشک الشعیر بپارسی شعیر جو کویند
طبیعت آن سرد و تر بود و غلیظتر از جواب بود و در تبرید و ترطیب کمتر از
وی بود و مزاجهای کرم و خشک را نافع بود و دفع تب بکند و تشنکی که از کرمی
و خشکی بود بنشاند کشوث اکشوث است و کفته شد و کشوثا و شکوثا نیز خوانند
کشوث رومی افسنتین است و کفته شد کشنج نوعی از کیاه است و کلیکان
و بنج نیز خوانند و آن در ریل روید و اکثر در ماوراء النهر و خراسان باشند و در طرف
فارس نیز باشد و مولف که شیرازی است اکل کنند خوانند و آن مخدر بود و از آن
جهت فربهی در حلوا کنند و خورند و مست کننده بود و چون تر بود بمقدار کرده
بود که جک و چون خشک شود از کردکان بزرکتر بود و اندرون وی مجوف
بود و طبیعت آن سرد بود نه همچون انواع فطر و کاه خالی شود از رطوبه غریبه
با سوسه جوهر وی حرارت نشاند و دیر هضم شود و غلیظ بود و مصلح وی بریان
در زیت بود و دارچینی و فلفل و سعتر و نمک کشنی کرسنه است و کفته شد
کشت برکشت نباتیست برهم نجیده مانند ریسمان تا فه عدد آن هیچ بود و مجموعه کف
شیرازی آنرا پنجک خوانند و از طرف هند آورند و طبیعت آن شیخ الرئیس
کرم و خشک بود در دوم و ابن رضوان که در اول جرب و قوبا را نافع بود
و مسهل بلغم غلیظ و رطوبات فاسد بود و ابن ماسویه که ملطف و محلل بود و نافع
بود جهه اصحاب بلغم و رطوبه و بیرون بردن های سرد و ضماد کردن نافع بود و آن افیون
کند بخاصیت مقطع شهوه باه بود و مقلل منی و مشید و مصلح آن حب صنوبر و ربا
بود و در تقوه مانند بدکشان بود و بدل آن بوزن آن کل قنور و سه وزن آن
صبر بود و مولف که از خواص وی آنست که زنان شیراز اگر بچه کوچک شیر
خواره بسیار کرید و در کهواره آرام نکیرد در شب سر ایشان یک عدد پنجک پهلند
قرار کیرد و دیکر نکرید کشطاء و کسطا نیز کویند و آن قسط است و کفته شد
کشة اسطوخودوس است و کفته شد کشمش مشمش است و کفته شد
بنافع وی نزد کسیست بنام میمون منق کصنیشون بادنجان بری خوانند و
مرفاعی نیز کویند از بهر آنکه بر جامه چسبد و ساق آن مانند یک کز بود و بر و
رطوبتی بود که بر دست بچسبد و ثمر وی مانند جوز خا بود که چکه خار پاک و بر
جامه بچسبد و در باغهای شیراز بسیار بود و تخم آن محلل بود و ورق آن چون
خشک کنند و سحق کنند و در چشم کشند سفیدی چشم زایل کند باذن الله تعالی

كعب الخنزير كعب خوك چون بسوزانند وسحق كنند وسنون سازند سنعول قوي
بود وچون با سكنجبين بياشامند سنگي بنشاند ونافع كه در سنگ بود وسود دهد كعب
البقر كعب گاو چون بسوزانند وسنون سازند دندان محكم گرداند
وچون با سكنجبين بياشامند سپرز بگداراند ومحرك شهوه باه بود ودر برص طلا كردن
نافع بود وما كرا بعسل سرشند مفتح دل بود وبدن را فربه كند وجگر را قوه دهد
وشربتي از وي سه مثقال بود وچون در چشم كشند روشنايي بيفزايد كف
بقله الحمقا است وگفته شد كف الكلب صاحب منهاج گويد داشعان است
وگفته شد كف الاسد بيوناني لارنطوطالون گويند وان عطشنا است
وگفته شد كف الذيب خنطيانا است وگفته شد كف عايشه كف مريم خوانند
وان اصابع الصفر است وگفته شد كف الضبع كف السبع خوانند وان كبيج
است وگفته شد كفرى بيوناني ففقين گويند وان پوست بهار خرما بود
وانچه از نخل نر بود انرا كافورا خوانند وقفورا گويند وانچه ماده بود كوري
وكفراه گويند ونيكوترين ان خوشبوي عريض زرين كثيف بود كه اندرون
وي چرب بود ووي قابض بود وچون در ضمادات ومرهم كنند منع
ريشهاي بد كند واسترخاء مفاصل را نافع بود وچون در ضمادات سنگ كنند
ومعده ضعيف ودر جگر موافق بود وچون طبيخ ان بشويند خضاب كند و
موي را سياه گرداند وچون طبيخ ان بياشامند درد اعصاب را نافع بود
ودرد گرده ومثانه را واحشا وقطع سيلان فضول از سنگ ورحم بكند وهمه
وي بدهد وبهار كه در اندرون وي بود مانند يكديگر بوند وچار ايز چون
بخورند وچون بپزند همان عمل كفري كند كف اليهود فقر اليهود است
وگفته شد كلند مغاث هندي است ودر سستگي اعضا وكوفت ان
عظيم نافع بود كلكلك بلغه اهل خراسان بقل است وگفته شد كلس
نوره است وگفته شد كلب … سي كرده گويند ووي معتدل بود
در گرمي وخشكي وابن ماسه گه سرد وخشك بود وگويند سرد وتر بود وخلطي
بد … از وي متولد شود ومعده را ضر بود ودير از معده بگذرد وابن
ماسويه گويد محمودترين گرده وي بود خاصه چون گرم بخورند وصاحب منهاج گويد
محمودترين گرده حبش بود واولي ان بود كه با سركه ومري بپزند يا با نمك
وفلفل ودارچيني … با پيه وي بخورند كلج قنه است وگفته شد كلينا
اشق است وگفته شد كلمح واسرا است وگفته شد كليكان طرخون

است وگفته شد كاليكاوان … چرچراست وگفته شد كاه انواعست يكي …
گويند وگفته شد ويكي نوع كشنج … گويند ودر فارسي صنعت قطر انواع ان
شد وصمغ ان كاكسين است و … صمغيست مانند جاوشير وگويند وي …
وگويند تحقيق صمغ كرفس كوهي است كه قطراساليون خوانند ووي در رتبه …
اقوي بود از جاوشير وگرم وخشك بود در دوم وگويند گرمي وي در چهارم
بود وبول براند وحيض فرود آورد وبچه بيندازد وحكم بقلي قوي …
در ابهال آب زرد ومعي مذيب ومحلل بود كمثري … امرود گويند وان
انواعست وفاضلترين انواع آن نوعيست در خراسان كه انرا شاه امرود
گويند وان نوع … آب نبات بسته بود خوشبوي خوش رنگ پوست تنك بزرگ
وبعد از وي سجستاني بود رسيده وان معتدل بود وگويند سرد وتر بود وگويند نوع
كه انرا اصيني خوانند سرد بود در اول وخشك بود ورسيده وبصري كه كمثري بود
در اول وان نوع كه شاه امرود خوانند سنگ براند وكثير الغذا بود وكمثري بيشتر از
فواكه ديگر غذا دهد خاصه انچه بزرگ شيرين بود وانچه ترش بود سنگ بيندد خاصه
خشك كرده وي وقيء ومعده ببرد وتشنگي بنشاند ومسكن صفرا بود كه خلطهاي
صفراوي … وانكه قابض بود علاج كسي بود كه قطر خورده باشد واگر قطر با كمثري
بپزند ضرر ان كمتر شود وخوردن وي بعد از غذا منع صعود بخار از سر كنند …
كه در وي هست وقولنج آورد ومر پيرانرا مضر بود ومصلح وي ماء العسل بود …
كم يا زنجبيل مربي … ونبات كه كمثري چون صلب بود ومبرد
ومجفف بود وسنگ بيندد وانچه رسيده ونرم وشيرين بود … ومرطب
بود وسنگ براند وشيخ الرئيس گه مقوي دل بود … كه انچه متولد شود در بدن
از وي محمودتر از ان بود كه از سيب متولد شود ودشخوار هضم بود … كه
نشايد كه آب سپيد بر سر ان خورند وبعد از وي طعامي غليظ بخورند واگر …
كه صادق بود بخورند بايد كه خواب بكنند وبعد از ان شراب كهن صرف بياشامند
با زنجبيل مربي وابن ماسويه گه رب كمثري طبيعت ببندد وقوي معده ومقطع ابهال
مره صفرا بود كمافيطوس بيوناني خامانيطس گويند ومعني ان صنوبر الارض بود
وصاحب منهاج گويد كه كرفس رومي است وصاحب كامل گويد طرخون رومي است
كاشني رومي وبعضي گويند برگ وشاخ قنه است ومعتمد خلاف است ومولف گفته
حشيشي است كه گل … رنگ دارد … گردد ومسهل … دارد …
وطبيعي وي زياده بود … وصاحب منهاج گه نيكوترين ان بستاني بود وطبيعت ان

گرم و خشک بود در سیوم و گویند گرمی وی در سیوم بود مفتح و جلا دهنده اعضا
باطن بود و در وی قوة مسهله بود و چون بر صلابتها نهند و بر ریشهای عفن با عسل سود دارد
بود و چون با عسل بیاشامند عرق النسا را نافع بود و سده جگر بگشاید و یرقان
سوداوی را بغایت نافع بود و چون هفت روز بیاشامند خاصه با آب
و حیض و بول براند و مقدار یا خوراز وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بشش
و مصلح وی انیسون بود و بدل آن نیم وزن آن سیسالیوس و داکینم سلیخه و دیسقوریدوس گوید
چون با ماء العسل چهل روز بیاشامند دفع ضرر حانق النمر بکند و ابن ماسویه گوید
مسهل بلغم غلیظ بود و شربتی از وی یکی نیم بود یا یک مثقال نیم و اسحق بن عمران گوید
چون بیاشامند دو مثقال از وی با آب انگبین تحت امعا بالای را پاک گرداند
و بدیغورس گوید بدل آن بوزن آن سیسالیوس است و داکینم آن سلیخه و ابن
ماسویه گوید بدل آن بوزن آن زیره کرمانی بود و گویند بدل آن کمادریوس است
کمادریوس بیونانی خامادریوس خوانند و معنی آن بلوط الارض بود و بعضی
طوفوریوس خوانند و گویند برگ و شاخ اشق است و خلاف است و مولف
کیا هیست سبز رنگ بغایت تلخ و آن ورقی و عضبانی و تخمی بود اما اندک تخم دارد
بود و شیر و ورق بود و شیرازی انار را بغداد و تلخ خوانند و نیکوترین آن تازه
بری بود که بعد از ادراک تخم بگیرند و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و
گویند در دوم و وی مفتح و ملطف بود و چون با عسل بر ریشهای مزمن نهند پاک
گرداند و چون بیاشامند تازه وی با آب بپزند سودمند بود جهت سرفه کهن و
ابتدا استسقا و حیض و بول براند و سپرز بگدازاند و بچه بیرون آورد و چون با
شراب بیامیزند و در چشم کشند قرحه چشم که ناصور شده باشد زایل کند و چون بکوبند
و بر سپرز نهند بگدازاند و اگر بیاشامند یرقان زایل کند و شریف که چون بابی
اندک بپزند و بپالایند و پنج روز بیاشامند هر روزی سی درم بیاشامند تا زیت بیاشامند
تخم گرم سنگ بریزاند و وی سودمند بود جهت دردهای مزمن که در نواحی سینه و شش
بود و چون سحق کنند و با جلاب یا عسل بسرشند و بیاشامند سه روز و مقدار شربتی
از وی با چهار درم بود و کافیطوس نیز همین عمل کند و شراب کمادریوس سحج محلل
بود و شیخ و یرقان و مفتح که در رحم بود و سوء الهضم و ابتداء استسقا را بغایت نافع
و بدل آن عروق جافت بود و طبیب بغورس گوید بدل آن اسقولوقندریون بود و بدل
آن و نیا دوق که بدل آن بوزن آن سلیخه بود و گویند بدل آن تخم حماض بری است
یا تخم شلغم بری **کمون** بپارسی زیره گویند و کرمانی و فارسی و شامی و نبطی بود و کرمانی

سیاه بود و فارسی آنچه رسیده بود میل بزردی زند و اقوی بود از شامی و
نبطی و کرمانی اقوی بود از فارسی و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم و گویند
گرمی وی در دوم بود و کرم را بکشد و بادها بشکند و هضم طعام بکند و چون با آب
آن روی بشویند لون را صافی کند و بولس گوید کرمانی شکم ببندد و نبطی براند و ابن
ماسویه گوید چون بریان کنند و در سرکه خیسانند شکم ببندد و بادها غلیظ دفع کند
و مجفف معده بود و حب را نافع بود و اگر زنی با زیت کهن بخورد یا برگیرد قطع
کثرت حیض بکند و چون در سرکه خیسانند و خشک کنند و سفوف سازند و بدان
ادرار کنند قطع شهوه طین بکند و چون با نمک بخایند و فرو برند قطع سیلان
لعاب بکند و چون تنها بخایند و آب آن در چشم چکانند خون باز ایستد و ظفره را نافع
بود و عصاره وی چشم را جلا دهد و چون بر موضع موی زیاده که در چشم بود طلا
کنند بعد از آنکه موی بر کشیده باشند دیگر بر نیاید خاصه که با صمغ طلا کنند و بیخ
وی سیاه رنگ بود مانند شونیز و نوعی از بری هست که تخم وی مانند تخم سوسن
بود و چون با شراب بیاشامند گزندگی جانوران را نافع بود و تقطیر البول را سود
دهد و سنگ بریزاند و چون با سرکه بیاشامند فواق را ساکن گرداند و چون
با زیت و عسل بیامیزند و ضماد کنند بر آثار سیاهی که در شب چشم بود زایل کند و همچنین
بر ورم انثیین که از گرمی بود و مقدار شربتی از وی دو درم بود و گویند مضر
بود بچشم و مصلح آن کتیرا بود و بسیار خوردن وی لون را زرد گرداند و بدل کرمانی
یک وزن و نیم نبطی بود و شامی بود که بدل یک وزن آن و نیا دوق که بدل آن بوزن
آن فارسی بود و گویند بدل آن کرویا بود و بدل فارسی نیم وزن آن کرمانی
بود و گویند بدل آن کرفس بود **کمون حلو** انیسون است و گفته شد **کمون
حبشی** کمون بری است و گفته شد در کمون **کمون ارمنی** کرویا است و گفته شد **کمون
جبلی آخر** قاسیوس خوانند و آن شاهتره است و گفته شد **کمون اسود** کمون بری
است و شونیز را نیز کمون اسود خوانند و گفته شد **کمکام** گویند درخت
ضرو است و گویند پوست بیخ آنست و صفت ضرو گفته شد و بصری گوید صمغ
آنست **کمالیون** خامالیون است و گفته شد و آن نوعی از مازریون سیاه
است **کندر** بعربی لبان گویند بپارسی کندر رومی و اصمعی گوید سه چیز است
که از یمن خیزد و در هیچ جای دیگر نبود لبان و ورس و عصب یعنی برد یمنی و ابو
حنیفه گوید لبان نبود الا بر درختهای عمان و درخت آن خارناک بود و قد آن دو گز
زیاده نبود و نروید الا در کوه و ورق آن مانند ورق مورد بود و ثمر آن هم مانند ثمر

بشکم

مورد بود و علک یا کندر خوانند و بستج گویند و بیونانی لیبانزا و نیکوترین
ان سفید مدحرج بود یعنی گرد و جون کهن گردد سرخ شود و غش وی
بصمغ صنوبر کنند و جالینوس گوید طبیعت کندر گرم بود در دوم و خشک بود در
اول و گویند در سیوم قوة حافظه را نیکو بود و خون ببندد و از همه مواضع که بود و
نزف دم که از جهت دماغ بود و ان نوعی از رعاف است منع کند و ریشهای بد که در مقعده
بود بکند و جون با عسل بر داخس نهند زایل کند و جون با پیه بط یا پیه خوک بیامیزند
و بر قوبا نهند زایل کند و ریشها که از سوختگی آتش بود و شقاق که از سرما بود
سود دهد و جون با نطرون بیامیزند و سر ابدان بشویند ریشها تر زایل کند و جون
با خمر شیرین بیامیزند و در گوش چکانند انواع دردها را آن زایل کند و ابو جریج گوید مجفف
خون و بلغم بود و منشف رطوبات از سینه کند و منقی معده ضعیف و مسخن ان
بود و جگر را و اگر یک مثقال در آب خیسانند و هر روز از ان آب خورند بلغم را
نافع بود و حفظ زیاده کند و ذهن را جلا دهد و دفع نسیان کند و اگر بسیار بیاشامند
صداع آورد و گویند هضم طعام بکند و بادها را بشکند و قی ببندد و در ریشهای چشم را نافع
بود و خفقان را سود دهد و شیخ الرئیس گوید منقی روح دل و دماغ بود و قوة ترپاقی
در وی هست بسبب ان دخان وی در زکام و با سود مند بود و گویند سرفه را نافع
بود و خاییدن وی دندان و لثه را محکم گرداند و مصلح ان بود و بسیار خاییدن
وی باشد که جذام و برص و بهق سیاه پیدا کند و دخان وی جون با قطران بسوزانند
موی برداء الثعلب برویاند و صفت ان گفته شد در قاف و دقاق الکندر
فاضله از کندر بود و در قعه مانند کندر بود و دقاق کندر ان بود که کندر را نکو
در منخل کنند و بهر دندان خرده که از منخل بشیب آید انرا دقاق الکندر خوانند و نیکوترین
ان سفید بود و مقدار شربتی از کندر نیم درم بود و نافع بود تبهای
بلغمی جون قدری کندر و اندکی مورد عوان را بگیرند نافع بود و همچنین اگر قدری
با اندکی بالخواه بیاشامند و دخان کندر جهت علتهای چشم نافع بود و گفته شد صفة
دخانها و کندر مضر بود بشش و مصلح وی از بارسی باید و بدل وی مصطکی و
اسحق بن عمران گوید بدل ان یکی وزن ان دقاق وی بود کندس بپارسی
کندش گویند و مستعمل از وی بیخ بود و بیرون ان سیاه بود و اندرون وی
سفیدی که بزردی مایل بود و طبیعت ان گرم بود در اول درجه جهارم و خشک
بود در آخر درجه سیوم و خوردن وی در غایت خطر بود و وی منقطع بلغم و
سودا بود و برص و بهق سیاه و جرب را نافع بود و طلا کردن و سبز رنگ گرداند

١٧٥

وحیض براند و سنگ بریزاند و مسهل بلغم لزج بود و از مفاصل و شربتی از وی
تا دانگ نیم بود و اگر سحق کرده در بینی دمند عطسه آورد و نشاید که در تابستان سعوط
کنند از بهر آنکه نشف رطوبت بکند و اگر در خزان و زمستان و بهار سعوط کنند شاید
و اگر بچه سه ماهه یا جهار ماهه در شکم مرده باشد از ان سحق کنند و با عسل سرشته و فتیله سازند
و بخود برگیرد بچه بیرون آورد و مضر بود بشش و مصلح وی کثیرا بود و گفته شد
از ادویه قتاله بود و قی بسیار آورد و غثیان و باشد که بخناق انجامد و مداوا کسی
که ان خورده باشد بقی و حقنه قوی که در ان شحم حنظل بود کنند و اگر تشنج پیدا کند
معالجه تشنج کنند که از یبوست بود و بدل ان در قی بورن ان جوز القی بود و با دو
دانگ وزن ان فلفل و رازی گوید کسی که در شب ماه و ستاره نه بیند مقدار
عدسی با روغن بنفشه سعوط کنند و دو سه نوبت بکند بیکورین را بغایت سود مند
بود و بحال صحت آورد کنکره حرشف است و گفته شد و طبیعت ان گرم
و تر بود و باه را زیاده کند و عرق را خوشبوی کند کنگر زد بپارسی کنگر
خوانند و ان صمغ حرشف است و طبیعت ان گرم و تر بود در اول و گویند
بیرد بود و وی قی آورد و بسانی جون با آب گرم سکنجبین بیاشامند یا
با عسل و بدل ان تخم دار شیشعان است و گویند در قی بدل ان جوز القی بود
کوز مقل است و گفته شد کوز کندم جوز جندم است و گفته شد و صاحب
منهاج در خاصیت آورده است که جون یک کیله از وی بگیرند و ده رطل عسل
و سی رطل آب و بیک با هم بزنند و سر ظرف بنهند در ساعت شراب سپید گردد
و ان شراب فربهی آورد و کومنی بیفزاید کو الف باذاورد است و گفته شد
کوشاد خطیا است و گفته شد کوکب شاموس طین شاموس است و گفته شد
کوکب الارض گویند کوکب قیمولیا است و رازی گوید طلق است و ابن جلجل گوید
ارضی است که بشب روشن بود و گویند ان سنگیست که بشب روشن بود و ان
طلق است و گفته شد کوک خس است و گفته شد کولم و کوبر فلفل
و گفته شد کوارع بشیرازی دشبه گویند کیموس وی لزج بود لیکن غلیظ بود
و در هضم صالح بود و زود منهضم شود و عدیم الفضول بود و حسن الکیموس و خونی
بید لزج از وی متولد شود و اگر با سرکه و ابجدان مستعمل کنند لزوجت
کمتر شود و وی سحج امعا و خشونت حلق را نافع بود و شقاق زبان و لبها که
از گرمی بود سود دهد کهیانا قاقانیا است و گفته شد کهربا صمغ جوز رومی
است نیکوترین ان شمع رنگ بود و صافی سرخ که بزردی زند و طبیعت ان سرد

وخشک بود وخشکی وی در دوم بود وکویند در وی حرارتی اندک بود وکویند
کرم بود در سیوم خونرا ببندد از هر موضع که بود وخفقان را نافع بود ومقوی
دل ومفرح بود وچون نیم مثقال از وی با آب سیب ویا شاشند قی ببندد وبا مصطکی
قوة معده بدهد ودرد معده بنشاند بود وعسر البولرا سود دهد ومضوری که قطع
رعاف بکند وچون بر ورمهای کرم بیاویزند نافع بود وتا وقسطیس که کهربا
چون بر زن حامله بندند بچه نکاه دارد واکر بر صاحب یرقان بندند بغایت نافع
بود واکر سحق کرده بر سوختکی آتش لطوخ کنند بغایت نافع بود وداری که چون
حیض براند وبواسیر وکویند مضر بود بشش ومصلح وی از پارسی بعد وبدل وی
طباشیر وبتادوق که بدل وی موزن وی سندروس بود وبدیغورس که بدل
وی دو وزن طین رومی بود وچهار دانک وزن آن سلیخه ونیم وزن آن بزر
قطونا بریان کرده وکویند بدل آن بوزن آن طباشیر است ودو دانک وزن
آن سندروس **کاهلم** باذنجان است وکفته شد **کیبه** مصطکی است
وکفته شد **کیلدارو** سرحس است وکفته شد **کیسبر کوتنه** وکسبر نیز کویند
وآن جعده است وکفته شد **کیل** تمر زعرور است وکفته شد **کنجپس**
جاورس است وکفته شد **کیلکان** نوعی از کرات است وکفته شد والله اعلم

باب اللام

لادن نیکوترین آن چرب خوشبوی بود که لون آن بزردی زند وهیچ رمل در وی
نبود ودر روغن حل شود وهیچ ثقل نداشته باشد طبیعت آن کرم بود در
آخر درجه اول ومیکویند در آخر درجه دوم ودر وی تری بود وکویند سرد وقابض بود
واین قول دور است وکویند خشک بود وجوهر وی بغایت لطیف بود ودر
وی قبضی اندک بود ومنضج رطوبات غلیظ بود وملینی معتدل وقوة بن موی
بدهد وبرویاند وبا روغن مورد موی را نکاه دارد وآنرا بدار الثعلب وداء الحیه
ممکن نیست که برویاند معالجه آن داروها دیکر بود که تحلیل بسیار در ایشان بود
دو چندان لادن واکر لادن در شیاف وآمیز بخور کنند بچه مرده ومشیمه بیرون
آورد وچون با آب بیاشامند شکم ببندد وبلغم براند وبلغم پاک کند ومقدار
ماخوذ از وی تا نیم مثقال بود وملین صلابات معده ومحکم بود که معالجه ایشان
بدهد چون ضعیفی کشده وی در ایشان بود واکر در روغن کل حل کنند ودر کوش
چکانند درد کوش زایل کند واکر در روغن بابونه یا شبت حل کنند وبر هر وجعی
که بود بمالند نافع بود واکر در روغن کل حل کرده طلا کنند برافع کودکان

یعنی سیان بیر که بشیرازی جابنانه خوانند سرخ وسپید را نافع بود وچون بآب
کرک حل کرده بر ورم مقعد نهند درد بیاکن کند وچون با روغن کل حل کرده
حقنه کنند سحج را نافع بود وکویند مفتح سده بود وکویند مضر بود بسفل ومصلح
آن سنبل الطیب بود **لاژورد** بپارسی لاجورد کویند ونیکوترین آن بدخشی
بود ومعلف که بخاصیت تفریح وتقویه در وی زیاده بود که در نوع دیکر وی
بسبب همسایکی لعل ونوع دیکر بد بود بسبب همسایکی اسرب وطبیعت آن کرم بود در
دوم وخشک بود در سیوم وکویند سرد وخشک بود در دوم وقوة وی مانند حجر
ارمنی بود ولیکن لاجورد ضعیف تر از وی بود در مسهل سودا وکویند قوة وی مانند
زاق الذهب بود اندکی ضعیف تر ولاجورد مسهل سودا بود وهر خلطی غلیظ که با
خون آمیخته بود ومالیخولیا را نافع بود [illegible] وچون زن نیم درم از وی در موزج
کند بایکه روغن زیت بچه را نکاه دارد در رحم تا شهوت [illegible] وما فتادن این
بود وبینایی دو [illegible] زیاده از وی تا یک درم بکار برد ورد کرده ومثانه را سود دهد
وثالیل را قلع کند وچون با سرکه سحق کنند وبر برص طلا کنند زایل کند وموی [illegible]
برویاند وچون زن بخورد بکیرد حیض نیکو براند ولاجورد مضر بود بمعده و
مصلح وی مصطکی [illegible] بود وبدل آن حجر ارمنی وکویند بدل آن زاق الذهب
بود **لاغیه** نوعی از یتوعات است [illegible] زرد دارد مانند کل شبت وورق
وی بزردی زند وورق اندک داشته باشد ودر [illegible] عسل بر کل وی [illegible] وبعضی
کویند نبات [illegible] است فی الجمله طبیعت آن کرم وخشک است در سیوم وکویند در چهارم
واز خواص وی آنست که اکر در مقامی که ماهی بود ودر آن آب اندازند ماهیان [illegible]
روی [illegible] وی مسهل آب زرد بود واستسقا را نافع بود وورق وی چون
بیزند وبخورند همین عمل کند واکر ورق وی بکوبند وعصاره آن بیاشامند مسهلی
قوی بود وفعل وی اقوی بود از لبن وی لیکن لبن وی [illegible] بود وبدل آن [illegible]
لالا کیاهیست که از طرف [illegible] آورند ووجع بواسیر بخور کردن بغایت نافع بود
خاصه [illegible] ودرد مقعد را ساکن کرداند وچون بیاشامند خون [illegible] وطبیعت
وی سخن بود ودر وی قبضی بود وبسیار از وی مضر بود بمثانه ومصلح وی حب الآس
بود **بلبلاب** قریبا خوانند وآن نوعی از [illegible] است ومعروف بود وبعشقه
وحلبوب نیز کویند بشیرازی [illegible] خوانند ونبات وی بر هر نبات که پیش وی بود
پیچیده شود وآنرا حبل المساکین کویند وطبیعت وی معتدل بود در حرارة وبرودة
وکویند کرم وخشک بود در اول وکویند سرد وتر بود وی ملین ومحلل بود واکر

عصیر وی با روغن گل بنفشه در گوش چکانند که درد کند سود دهد و درد و پیه کهن شده
را نافع بود و سینه و شش را سودمند بود و سده جگر و ورق آن با سرکه سپرز را
سود دهد و آب وی مسهل صفرا سوخته بود و صاحب منهاج گوید شربتی از وی یک
درم بود و با نبات نیم آنکه بجوشانند و عاقرقرحا که شربتی از وی نیم رطل کتاب بود چنانچه
چهل و پنج مثقال و نیم بود با پسته و نبات و اگر بجوشانند قوه وی ضعیف شود و جهت
سرفه که از حبس طبیعت بود و قولنج که سبب آن خلط گرم بود و محللی ورم بود
که در مفاصل و احشا باشد چون با فلوس خیارشنبر مستعمل کنند و قرحه امعا را نافع
بود چون با روغن بادام بپزند و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی نبات بود و لیکن
لبلاب بزرگ معی بستر و کشنیز کشند و مصنف بدل وی مسهل حرف بود و بدل لبلاب
آب ورق خطمی و خبازی بود **لباب القمح** لباب الحنطه است و آن نشاسته است و گفته
شود **لبان** کندر را خوانند و آن در صفت باشد کندر است نه بطبیعت و آن حراره
که کندر داشته باشد ندارد و در بطینه احسنیه خوانند و مولف گوید بترکی ازاقی
خوانند و آن تره بود از حماض غذا پشت دهد و نیکوتر از وی بود و معده چون
بپزند و بخورند و شریف که چون بپزند و در طبیخ آن طفلانی که از ضعف اعصاب
و برود به راه نتوانند رفت چون در آن نشانند نافع بود و تخم وی چون حقنه کنند
و با شیر بنوشند و بدوی مالند کلف ببرد و حسن زیاده کند و لون نیکو گرداند
و اگر بدان ادهان کنند کلف و نمش و برص را زایل کند و اگر از تخم وی لعوق سازند
و نباشا لعوق کنند سرفه کهن را نافع بود و چون با شراب صرف بیاشامند یا با نحج
سنگ یا بر بیاید **لبن** بپارسی شیر خوانند و آنچه حلیب بود آن با سویه که گرم
و تر بود گرمی وی کمتر بود و دلیل گرمی وی حلاوت است و بهمو که قوه در حراره
در وسط درجه اول بود و در رطوبه در اول درجه دوم و رازی گوید از قول جالینوس
که حرارت وی زیاده نبود بر بروده و برودت وی زیاده نبود بر حرارت و در حراره
میان بلغم و خون بود بلکه بخون نزدیک بود و از بلغم دور و ماسرجویه گوید گرم و تر
بود خاصه بخون غلیظ بود و صاحب منهاج گوید لبن سرد و تر بود و حلیب گرم بودی
کمتر از غیر وی بود و بهمو که معتدل بود و مقوی بدن و چنین که باید که تعلیل کنند
و به ابتدا اعضایی که هضم وی میکنند چه طبیعت دارد و عضو بدین بهضم وی میکند
پس بر وجه باشد از آنکه طبیعت وی چه داشت و صاحب منهاج گوید نیکوترین
آن بود که بغایت سفید بود و معتدل القوام بود و بر روی ناخن بایستد و صالحترین
شیرها آدمی را شیر زنان بود بعد از آن شیر حیوانی که نزدیک بطبیعت آدمی بود و

و در واج گوشت حیوانات دلالت بر جوده البان و رداه آن کند اگر از حیوانی مثل
سگ و گرگ و شیر و یوز و سباع و امثال آن بود که گوشت خوشبوی بود و مثل
گوسفند و بز و گاو و خوک و اسب و خر گور و آهو و امثال آن نیکو بود و موافق
بود و شیر حیوانی که لون وی سفید بود قوه وی ضعیف بود و آنچه سیاه بود
اقوی بود و نیکوتر و دیرتر بگردد و آنچه سفید بود زودتر بگردد و در بهار رطوبه
و رقه زیاده بود و در تابستان ثخونه و خفیف و نیکوتر بود و آنکه در رغ گیاه
زبان خورد ادسم و اغلظ بود و آنچه در بیشه‌ها جا کرده باشند شیر ایشان ارطب
بود و شکم براند و آنچه در کوه جا کرده باشند اخف و اسخن بود و نیکوترین شیرها شیر
جوان سن بود و کوچک سن شیر وی تر بود و بزرگ سن شیر وی خشک بود
و شیر مرکب از سه جوهر بود جبنیه و مائیه و زبدیه و چون از یکدیگر جدا شوند
هر یکی فعلی خاص داشته باشند و شیر چون با عسل بیاشامند ریشهای اندرونی
از اخلاط غلیظ پاک گرداند و نضج بدهد و دماغ بیفزاید خصوص شیر زنان
و وی زود هضم شود چون از خون متولد شده باشد که در غایه انهضام بود
و اولی آن بود که چون شیر بیاشامند نخسبند و هیچ غذایی بر سر وی نخورانند
تا وی بگذرد و وی سودمند بود و بغایت مزاج گرم و خشک را چون در معده
وی صفرا بود و با عسل یا نبات بر هضم یاری دهد و نیکوترین اوقات خوردن
وی میانه بهار بود و در زمستان نشاید که خورند و نشاید که بعد از چهل روز که زاییده
باشد شیر وی خورند سبب لبا که بشیرازی زهک خوانند و شیر چون با نبات
بیاشامند لون را نیکو گرداند خاصه زنان و فربهی آورد تا بحدی که صاحب منهاج
گرم و خشک چون در آب نیز بنوشند و بشرد و جرب و حکه را نافع بود و باه
برانگیزد و شیر تخته که سنگ یا آهن تافته یا آهن داغ کرده بنوشند شکم ببندد و شیر
سیح را نافع بود و کسی که او را دویه گزنده خورده باشد خاصه ذراریح و ارنب بحری
و خانق الذئب و بیخ شوکران و وی تریاق زهرها بود و حتی افعی و وی در معده صفراوی
مستحیل بصفرا شود و منفخ بود و سده در جگر پیدا کند و مضر بود باصحاب سیلان
دم و هیچ چیز مضرتر به بدن انسان نبود از شیری که فاسد شده باشد و شیر مضر
بود با اورام باطنی و اعصاب و اورام بلغمی و چون بسیار خورند برص در دو سنش
در بدن پیدا کند الا شیر شتر که وی برص کمتر آورد و شیر علاج نسیان و غم و وسواس
بود و مضر بود بلثه و دندان و تاریکی چشم آورد و سکوری و خفقان که از رطوبت
بود که سبب آن از خون یا از بلغم بود و مضر گرده و سنگ گرده و سده جگر احداث

کند و اولی آن بود که بعد از وی مضمضه کنند بشراب و عسل یا پیش از خوردن
وی بماء العسل مضمضه کنند و بعد از آنکه خورده باشند بشراب صرف و چون
جوشانیده بیاشامند و بعد از آن کشمش بخورند نفخ وی زایل کند و اگر در شکم
بسته شود و سبب نیز باشد یا غیر آن عرق پیدا آورد و غشی و حمی و فض و آنچه
با نیز باشد بسته بود زود بخناق کشد و باید که از ملوحات اجتناب نمایند
که جبن زیاده گرداند باید که بسرکه آب ممزوج کرده بدهند تا فودنج (?) و ورم که در
ساعت تحلیل کند تا نیز باید یک مثقال بیاشامند که رقیق گرداند و بعد از اسهال
بیرون آورد **لبن حامض** نیکوترین آن بود که مسکه وی بسیار بود و چون
مسکه از وی بگیرند و ترش شود آنرا مخیض خوانند بپارسی دوغ گویند و چون
مسکه از وی بگرفته باشند بپارسی ماست گویند طبیعت آن سرد و خشک بود
و گویند تر بود گرم مزاجرا موافق بود و شیخ الرئیس گفته است در مزاجهای گرم
مهیج باه بود از بهر آنکه مرطب و منفخ بود و وی دندانرا زیان نهد لیکن خلطرا
خام گرداند و مبطی الهضم و استمرا نبود و لثه را زیان دهد و منع معده گرم را
نافع بود و جشاء دخانی بود از بهر آنکه مسکه از وی گرفته اند اسهال صفراوی
و قی صفراوی بنشاند و تشنگی ساکن کند و باید که بماء العسل مضمضه کنند تا لثه را ضرر
نبود و اگر مستحیل شود و متعفن با حموضه و دوار و غشی و مغص در فم معده تولد
کند و باشد که بهیضه کشنده کشد باید که قی کنند و معده از وی پاک کنند بماء العسل
بعد از آن شراب صرف یا مثلث با قلافلی بیاشامند و روغن بادرو بر معده بکشند (?)
کنند **لبن البقر** روفس گفته شیر حیوانی که مدة حمل وی بیشتر باشد اکثر از مده حمل
انسان بود آدمیرا بد بود و آنچه ملایم بود از بهر آنست که شیر گاو نیکوتر و تمامتر
تر از شیرهای دیگر حیوان بود و دسومت و غلظ وی زیاده بود و غذا بیشتر از
همه شیرها دهد و فربهی آورد و دیرتر بگذرد و ربو و سل و نفث و بثورهای کهن را
نافع بود **لبن المعز** شیر بز معتدل بود میان شیر گاو و شیر خر نزله را نافع بود
و ریش حلق و عرق النسا که از خشکی بود و غم و وسواس و سرفه و سل و نفث الدم را
نافع بود و معده و غوعان (?) کردن خناق و ورم ملازه را سودمند بود و ریش مثانه
و دسقوریدوس گفته شیر بز ضرر وی بشکم کمتر بود از شیرهای دیگر از بهر آنکه چرا کردن
وی بیشتر بچیزهای قابض بود مثل درخت مصطکی و بلوط و زیتون و درخت حبة
الخضرا و امثال آن و از بهر آنست که معده را نیکو بود و روفس گفته شیر بز اسهال
وی ضعیفتر از شیر گاو بود و باقی در همه احوال مانند وی بود و مطری که بثورهای کهن را

و استطلاق بطن را نافع بود از بهر آنکه بسیار رود و اندک آشامند و سرخ با تلخ جرا
کند و گرم بول براند و گویند مضر بود با حشا و بدل آن شیر گاو بود **لبن اللقاح**
لبن الابل است بپارسی شیر شتر گویند و وی دسومت و جبنیت کمتر دارد از شیرهای دیگر
و بغایت رقیق و مائی بود سده احداث نکند خاصه که با شیرهای دیگر و بلکه سده بگشاید
و جگررا تازه کند و ضیق النفس و ربو و ماء اصفر را نافع بود و معده خشم بد و مزاج و ضررهای
سپرزرا نیکو بود و با بول وی چون بیاشامند استسقا را بغایت مفید بود و اگر
با نخ ارمنی سکر العشر بیاشامند استسقاء گرم را نافع بود و چنین که استسقاء طبلی
و زقی را سودمند بود و غلظی که در جگر بود و بگشاید و ورمهای صلب خاصیه
را مفید بود و بواسیر و پیله را نافع بود و شهوه غذا و جماع برانگیزاند و اگر ماه ناب
بیاشامند زنان لونرا صافی گرداند و حرارة جگر و خشکی آنرا بغایت نافع بود و مقدار
یک رطل تا دو رطل مستعمل بود و وی زود از معده بگذرد و غذا کمتر از البان دیگر دهد
و بدل آن شیر بز بود که در ساعت دوشیده باشند **لبن النعاج** و لبن الضان
نیز گویند بپارسی شیر میش گویند و سمین و غلیظ بود و جبنیه و زبده بسیار دارد و شیر با شیر
نفث دم و قرحه شش را نافع بود و تدارک ضرر جماع بکند و قوه باه بدهد و ادویه
کشنده را نافع بود و زحیر و قرحه امعا و ربو و سپرز را سود دهد و لونرا صافی
کند و دماغ بیفزاید و نخاع و بدل آن شیر بز مجرب بود و وی گرم بود و ملایم بدن
بود و فواق و دوار و بلغم آورد و قولنج **لبن الاتن** بپارسی شیر خر گویند و دسومت
وی کمتر بود و رقیق بود و چون بدان مضمضه کنند لثه و دندانرا محکم کند بخلاف
شیرهای دیگر و سرفه و سل و نفث دم و عسر النفس و مجموع مرضهای سینه و ریش مثانه
و مجاری بول را بغایت نافع بود و چون از حلب بیاشامند مقدار سی درم
بامداد با شکر یا بی شکر ادویه کشنده را و زحیر و قرحه امعا را نافع بود و موافق
نبود اصحاب صداع و طنین و دوار و بدل وی شیر بز بود و گویند شیر میش **لبن
الخیل** لبن الرماک خوانند بپارسی شیر اسب گویند جبنیه از وی کمتر بود و زبده
و زود بگذرد و چون حیض که منقطع شده باشد براند و چون زن از شیر وی حقنه کند
چون گرم بود رحم را پاک گرداند از قرحه و چون بیاشامند مستی کند و ترکان آنرا
قمز خوانند **لبن النساء** شیر زنان بول براند و تریاق ارنب بحری بود و درد چشم را نافع
بود و سل را نافع بود و چون بیاشامند همان زمان که از پستان بیرون آید یا بمکند از
پستان لیکن از زنی صحیح البدن معتدل المزاج بود و ورم گوش گرم و قرحه آن نافع بود
لب: شیر ازنی زهرک مانند طبیعت آن ... و تر بود و مصلح مزاج گرم بود و بدن را فربه

بیرون کنند خاصه چون بیک بکشد ... و جنین و صحه چشم ... بجمع

کند و بطی الهضم بود و خلطی غلیظ از وی متولد شود و دیر از معده بگذرد و مار امعا
و نفخ در معده و روده پیدا کند و جشاء وی دخانی بود و مهیج فواق و مولد حصی بود
و چون با عسل بود غذا بسیار دهد و مصلح وی بود **لبن الحیوة** صمغیست که از
طرف مغرب آورند و طبیعت آن بغایت گرم بود و مفسد بدن باشد و بوئیدن
آن عطسه و رعاف آورد و بیم هلاک بود و چون بر ورمهای صلب بمالند سود مند
بود و **لبن اللاغیه** صمغ آن درلاغیه گفته شد پیش از این و جالینوس در قوة
مانند فراسیون بود و بدل وی بود **لبان** کندر است و گفته شد **لبن**
الیتوعات شیر یتوعات مانند مازریون و حلتیت و انجره و شبرم و عرطنیثا
و انواع آن حار و محرق بود و بد و مفسد بود و اگر بر اعضا نهی حکه بانگیزاند
و مداوا آن در آبی که بنبات سرد بود و نشستن بود و بخیار سرد و مولف گه
شیر یتوعات خاصه شبرم و لاغیه چون در قوبا مالند زایل کند **لباب**
القرطم مغز خسکدانه گرم و خشک بود و مسهل بلغم بود و قولنج بگشاید و استسقا
زق و لحمی را نافع بود و شربتی از وی نه مثقال بود با صعتر **لبنی** میعه سایلست آنچه
سایله بود آنرا عسل لبنی خوانند و میعه سایله خوانند و آن مانند عسلی بود و در
وی حلاوة بود و آن صمغ درختی رومی است و نیکوترین آن بود که سایل بود
بنفس خود و خوشبوی و زرد رنگ بود و سیاه نبود و طبیعت آن گرمست
در اول و خشکست در دوم و گویند تر است و وی منضج و ملین بود و جرب تر
و خشک را نافع بود و آواز صافی کند و طبع نرم دارد و چون زن بخور برگیرد
یا بیاشامد حیض و بول براند و مسهل بلغم بود بی زحمت چون یک مثقال از وی
مستعمل کنند و وی سبب بود و … را … و مصلح آن بودن وی صمغ بادام
بود که اضافه می کنند و بدل وی … و روغن یاسمین بود و گویند
بدل آن جاوشیر بود **لحم** مجموع گوشتها گرم و تر بود و کثیر الغذا و مولد دم
اما بعضی از بعضی فاضلتر بود و نیکوترین آن بود که متوسط بود در فربهی و لاغری
و وسط عضله معتبرتر بود و خصی کرده فاضلتر بود از خصی ناکرده و وی
غذایی بدن بود و زود مستحیل بخون شود و صفت مجموع گفته شد **لحم الحملان**
فاضلترین گوشتها گوشت بره بود و نیکوترین آن گوشت حملی بود و طبیعت
آن گرم بود در اول و نیکو بود جهت بدنهای معتدل و معده معتدل و مولد غذا بسیار
گرم تر بود و چون بسوزانند و بر بهق و قوبا طلا کنند سود دهد و خاکستر دندان
گوشت سفید خشم را نافع بود و گوشت سوخته گزندگی مار و عقرب و عقرب جراره

را سود مند بود و با شراب گزندگی سگ دیوانه را نافع بود و خوردن وی مولد
بلغم بود و مصلح وی ملح یا حلوا یا شکر بود و مضر بود بکسی که غثیان دارد مصلح
… و مصلح وی آن بود که با شهاء قابض … **لحم النعاج** گوشت میش حرارة
آن کمتر از گوشت بره بود و چون بدارو وی حاصل شود **لحم الخنازیر** بیشتر اطبا
گویند گوشت خوک بهترین گوشتها بود و گوشت بری وی بهترین گوشتها و خوک دشتی
بود و آنچه صحیحست بهترین گوشت وحوش گوشت آهو بود و گوشت خرگوش
بری و اهلی زود هضم شود و بگذرد و غذای اندک دهد اما بقراط و جالینوس که
معادن انسان معتدل المزاج بود و گویند قومی که گوشت آدمی خورند اگر گوشت
خوک بخورند فرق نتوانند کرد در لون و مطعم و بوی و این دلیل ملایمت و مشابهت آن
و وی غلیظ و لزج بود و قطع لزوجت آن بشراب یا بحلوا، قندی کنند **لحم الجداء**
گوشت جیش و فصول آن کمتر از گوشت بره بود و بزغاله شیرخواره که شیر نیکو خورده
باشد نیکو بود و اگر شیری بد خورده باشد بد بود و نیکوترین آن سیاه رنگ بود
شکم و لذیذتر بود و گویند گوشت آنچه سرخ بود و چشم ازرق حرارة آن کمتر از گوشت
میش بود و معتدل بود در رطوبت و یبوست و زود هضم شود و نافع بود کسی که دل و
دانها نو بر اعضا وی … آید و خونی معتدل نیکو میان لطافت و غلظ از وی
متولد شود و چون بریان کرده بود مضر بود و بقولنج و مصلح آن حلوا و قند و عسل
بود **لحم المعز الاناث والتیوس** گوشت بز ماده و دو که بد بود و دیر هضم بود و غذایی
بد دهد و مولد خونی بود که میل بسیاهی داشته باشد **لحم البقر** گوشت گاو بهترین
آن بود که جوان سن بود و نیکوترین اوقات خوردن آن بهار بود و وی
خشکتر از گوشت بز بود و در گرمی کمتر از وی و گویند گرم و خشکست در چهارم و وی
کثیر الغذا بود و چون بسکباج بزند منع سیلان ماده از معده بکند و وی از
اغذیه اصحاب کد بود و دشخوار هضم و غذای غلیظ آنچه سیاه بود مرضهای سودا
تولد کند و بهق و جرب و سرطان و قوبا و جذام و داء الفیل و دوالی و وسواس
و تب ربع و سپرز پیدا کند و مصلح آن دارصینی و فلفل و زنجبیل است و دیر تحلیل
اگر پوست خربزه در دیگ اندازند زود گوشت پخته شود و مهرا گرداند **لحم العجل**
گوشت گوساله نیکوتر از گوشت گاومیش بود و نیکوتر آن بود که نو دیگ
زاییده باشد و طبیعت آن گرم و تر بود و غذایی معتدل بود و خونی صالح از وی
متولد شود و مصلح اصحاب ریاضت بود و مطبول را مضر بود و مصلح آن ریاضت
و استحمام بود **لحم الجاموس** گوشت گاومیش غلیظترین گوشتها بود و کیموس

بدهد و دیر هضم شود و در معده ثقیل بود و در طبیعت سرد و خشک بود
در جنس گوشتها اگرم و وی ارطبع باشد گوشت نعام و سنور بود لحم الخصی
من الحیوان گوشت خصی کرده بهتر از گوشت خصی ناکرده بود چون حیوان
مزاج وی بخشکی و لاغری بود بلکه وی فاضلتر از همه گوشتها بود و گرمی وی کمتر
از خایه دار بود و زود هضم شود خونی معتدل از وی متولد شود و فربه ان
مرطب بدن بود و ملین طبع و لاغران لاغری آورد و مجفف طبع بود و وی
مرخی معده بود و مصلح ان آب فواکه قابض بود لحم الغزال صاحب جامع گوید
صید گوشت آهو به بود با وجود انکه مجموع گوشتها صید بد بود و خونی غلیظ
سوداوی از ان متولد شود و آهو سه ساله کمتر داشته باشد و نیکوترین آن
خشف بود و طبیعت ان گرم و خشکست قولنج را سود دهد و فالج و مصلح
بدنی بود که مضعل بسیار داشته باشد و وی مجفف و مسخن بود و مصلح وی ادهان
و حموضات بود لحم الارنب گوشت خرگوش بعد از گوشت آهو بهترین صید
بود و نیکوتران بود که سگ صید کرده باشد و طبیعت ان گرم و خشک بود
و در عرق گوشت وی صاحب نقرس و مفاصل نشستن نزدیک ...
ثعلب بود و گوشت بریان کرده وی قرحه امعا را نافع بود و سنگ بشکند و بول
براند و فربهی را نافع بود و مصلح وی ابازیر ملطف بود لحم الابل گوشت
گاو و گوسپی اصلاب بد بود و دیر هضم گردد و بول براند و وی غلیظ بود و تب ربع
آورد لحم الکباش الجبلیه و الحمار الوحشیه گوشت گوسفند کوهی و خر گور طبیعت
ان گرم و خشک بود و ... غذایی بد دهد و عسر الهضم بود و لحم کباش سودمند
بود کسی که در ابتدا خورده باشد لحم القبانه در قاف گفته شد در صفت ...
لحم الخیل گوشت اسب مصلح اصحاب تعب سخت و ریاضه بود و مسام ...
مانند گوشت شتر بود در غلظ و رداءه و تولید سودا لحم الذئب گوشت
خرس لنج و مفاصل و عسر الهضم بود و غذایی بغایت مذموم بود لحم السباع
و ذوات المخالب گوشت دد و دام بواسیر را و چشم را سودمند بود و قوت ان بدهد
لحم الحمار الاهلیه گوشت خر خانگی کمتر بود با اصحاب که سخت ...
بدتر از گوشت شتر بود و غلیظتر و تولید سودا و وی ...
گوشتها بعد لحم ابن عرس در الف صفت ابن عرس گفته شد لحم السنور گوشت
گربه گرم و تر بود و گویند سرد بود ... بواسیر را نافع بود و ...
پشت را نافع بود لحم الیسعقور در سین گفته شد صفت ان لحم الجزور گوشت

شتر بچه بغایت گرم بود و مصلح اصحاب کد بود و ریاضت و گویند مصلح اصحاب
عرق النسا بود و در اخرت ... نیکو بود و وی غذایی غلیظ بود و غلیظتر از مجموع گوشت
وحش و سخت تر تولد سودا کند و مصلح ان زنجبیل مربا بود لحیه التیس ...
کبرو را ... فسطیداس خوانند بپارسی اسبلیخ گویند و بعضی ارباب الحیل ...
شک قابض و یابس بود و خون بینی ببندد و از ان رحم و مجموع اعضا و نیکوترین
ان تر تازه بود و طبیعت ان سرد بود در اول و خشک بود تا سیوم و گفته
در دوم و گویند گرم بود در اول اعضا را سخت کند و از بهر انست که در تریاق
مستعمل است و در وی قبضی بود و مانند تخم گل و ورق خشک ان ریشهای کهن
را نافع بود و اصل وی چرک گوش را پاک کند و وی ریش ... را نافع بود
و عصاره وی نفث دم و نزف انرا سود دهد و مقوی معده بود و سودمند ...
چنانچه بود چه قرحه امعا و شکم ببندد و جراحتهای عظیم با صلاح آورد چون ...
نهند و اگرچه عصب منقطع شده باشد و بدل ان تخم گل ... است بوزن ان
لحیانی و فیسا فوس است و گفته شد لحیه الحمار ... شان است و گفته
شد لجام الذهب و لجام الصاغه لزاق الذهب گویند و نیکوترین ان معدنی ارمنی
بود و انچه معمول بود از بول کودکان بود و مس که در هاون مسین در افتاب
چندان بسایند که منعقد شود و طبیعت ان گرم و خشک بود و حاد
و قابض و مسخن و معفن بود ... بود نه سخت گوشت زیاده بگدازاند و در
جراحتهای ... بغایت نیکو بود و پاک گرداند و لجام الذهب را اسکار الصاغه
خوانند و ... راست صفت ... گفته شد لحنیش الاکلیلیه نوعی از خری
جبلی است و ان حرایی است و گفته شد در خا لخلجه سلیمانیه ...
زعفران است و ... خوانند و گفته شد لزاق الذهب ...
الذهب خوانند و لزاق الذهب لجام الذهب است و گفته شد لزاق الزجاج
و لزاق الحجر نیز گویند و ان صمغ بلاط است و گفته شد لسان الحمل نباتیست
مانند زبان بره بپارسی انرا ورق بارتنگ خوانند و ان دو نوع بود بزرگ و
کوچک و ورق بزرگ بزرگتر بود و جوهر وی مرکب بود از مائیه و ارضیه
مائیه سرد بود و ارضیه قابض و سودمند تر برگ تازه بود و طبیعت ان
سرد و خشک بود در دوم و ورق ان قابض و رادع بود و منع سیلان خون
بکند و خشکی وی نه لذاع بود و اصل وی چون از گردن صاحب خنازیر بیاویزند
نافع بود و وی ورمهای گرم و شری و خنازیر و اتش فارسی و داء الفیل و ضرع

وبله وسوختگی آتش را سودمند بود وآب ورق وی قلاع را نافع بود وشیاف
چشم با چون بعضی بکدارند سودمند بود وگویند تب غب را نافع بود وچون
بیاشامند از اصل وی سه عدد در چهل وپنج درم شراب ممزوج کرده وگویند از
تب ربع جهار اصل وی ور کنند که سنگ دیوانه نهادن نافع بود وگویند مضر
بود بسپرز ومصلح وی مصطکی وسکنجبین بود وبدل ورق ان ورق حماض بستانی
بود **لسان الثور** حشیشیست که بپارسی گاوزبان گویند وگویند نوعی از
مرماست بهترین اشیای خراسانی بود غلیظ ورق وبروی نقطها بود وطبیعت
ان گرم وتر بود وگویند سرد وتر باعتدال بود ودر وی تری وسردی اندک بود
وتر بود در اخر درجه اول وانچه خشک بود بطلبیه ان کمتر نبود وگویند سرد
وتر بود در سیوم وسوخته وی قلاع کودکان را زایل کند والتهاب دهن ساکن
گرداند ووی مفرح دل ومقوی ان بود وخفقان وعلت سوداوی را نافع بود
چون با نبات ببرند وگویند مضر بود بسپرز ومصلح ان صندل سپید بود وبدل ان
بوزن ان ابریشم سوخته وچهار دانگ وزن ان بوست اترج وگویند بدل ان بادرنجبویه
است وهندبا وگویند مصلح ان هلیله بروردهاست وبدل ان دو وزن ان بوست
اترج **لسان العصافیر** ثمر درختیست که انرا بپارسی بهر خوانند وشیرازیان ثمر را
تخم اهر گویند وبپارسی گنجشک ازوان وزبان گنجشک نیز گویند وطبیعت ان گرم
بود در دوم وتر بود در اول ودر ورق درخت ان بعضی بود وابن ماسویه گوید لسان
العصافیر درد خاصره را نافع بود وسنگ بریزاند وباه را زیاده کند ومعه مجامعت
بدهد وبعد رسی که خفقان را نافع بود وبدل ان در تحریک باه بوزن ان جوز مقشر و
بوزن ان تودری سپید وگویند بدل ان نیم وزن بهمن سپید بود **لسان الحمل** در باب
سین در صفت سیسا گفته شد **لسان الکلب** لسان الحمل وحماض را بدین اسم خوانند
لصف کبر است وگفته شد **لصیقی** نباتیست که معروفست باذان الدب
وآذان الغزال وان نوع کوچک لسان الحمل است وگفته شد **لعبة بربریة** بعضی
گویند جزیست مانند سورنجان وبعضی سورنجان کنند وانچه محقق است سورنجان است
ودر مصر بعکنه خوانند طبیعت ان گرمست در سیوم محرک شهوه باه بود وباقی
منفعت ان در سین گفته شد وبعضی گویند نوعی از یبروج است وخلافست
وبدل ان در تحریک باه بوزن ان جوز مقشر وبوزن ان تودری زرد وگویند بدل
ان نیم وزن ان فلفل است **لعبة مطلقة** اصل یبروج است ودر یا گفته شد
لعاب مختلف بود بسبب انواع وبحسب مزاج شخص وقوه وی منضج ومحلل

بود وکلف ونمش را زایل کند ومحلل خون مرده بود **لفت** شلجم خوانند ومغد اسم
بادنجان بود ونیکوترین ان بزرک تیز بوی رسیده زرد بود وطبیعت آن سرد و
وتر بود در سیوم وگویند در وی حرارة بود وگویند خشک بود در سیوم لبن وی
نمش وکلف را قلع کند بی لذع وتخم وی چون با عسل وزیت بر کنند که جانوران
زنند نافع بود وورق کوچک وی با زهر عنب الثعلب کشنده بود وگویند
وی سکته آورد وخاصه انچه ورق وی سپید بود وباید که موم بوند وچون طفلی
بغلط از وی بخورد قی واسهال پیدا کند تا بحدی که کشنده بود واکثر شنیدم وی
اول اختناق رحم پیدا کند وسرخی چشم وانتفاخ ها شکم مستان ومداوا روی تن
کاو وغسل کنند وبعد ازان انیسون وبعضی از اطبا گویند در آب سرد نشینند
وبدل ان نیم وزن ان جوز بانل است ونیم وزن ان بزر البنج ودو دانگ ان خشخاش سیاه است
وگفته اند بدل ان بوزن ان بزر البنج است وگویند بوزن ان جوز القی **لف**
الکرم عسالیج الکرم خوانند ودر کرم گفته شد منفعت ان وانرا شیرازی آسته
تالک خوانند **لک** صمغیست که از طرف دریا ارند ومولف که شیرازی
رنگ لاک خوانند ورنگ لکا خوانند واز وی کفا وسازند جهه سرخی زنان
وبعضی گویند ثفل انست وخلافست ثفل انرا شیرازی دوس خوانند ولک باید
که مغسول کنند وغیر مغسول نشاید که استعمال کنند وصفت غسل وی چنانست
که بگیرند لک منقی از حب وچوب وبکوبند وابی که ریوند صینی وبیخ اذخر در ان
جوشانیده باشند اندک اندک بدان می ریزند وبدست ما ون تحریک میدهند
بعد ازان بحریری تنک صاف کنند وانچه در منخل مانده باشد دوم بار همچنان کنند
مانند اول وصافی کنند ودرهم ریزند ورها کنند تا در بن آب نشیند انچه نشسته
آب از وی میریزند تا لک بماند وخشک گرداند بعد ازان دیگر سحق کنند واستعمال
کنند وطبیعت ان گرم وخشک بود در اول واسحق بن عمران گوید گرم وخشک
بود در دوم خفقان ویرقان واستسقا را نافع بود ودرد جگر وقوة ان بدهد
سده ان بگشاید ومعده را نیکو بود ومقدار ما خوذ از وی یک تا یک مثقال
بود وچون با شکر بیاشامند چند روز بیابی هر روز یک درم تا یک مثقال باشد
لاغر کند ووی مضر بود به بنهار لاغر بقعه وگویند مضر است بسپرز ومصلح وی مصطکی
بود وبدل وی ماذی که در بفتیح سده ومضعف جگر جهار دانگ وزن آن ریوند
ونیم وزن ان اسارون وچهار دانگ ان طباشیر سفید **لما** عنب الثعلب است
وگفته شد **لوفیون** فیلزهرج است وگفته شد **لوز حلو** بپارسی بادام

شیرین کویند و نیکوترین ان بزرک فربه بود و طبیعت ان معتدل بود در کرمی
و سردی و تر بود در دوم و کویند کرم و تر بود در اول غذای متوسط دهد میان
کثره و قلّه و سمین بود و سلوتی می‌کند فه خشک و نفث دم را نافع بود و سینه
را پاک کرداند و حرقه بول ساکن کند و چون با شکر بخورند منی بفزاید و کرده و مثانه
و امعا را نافع بود و شکم براند خاصه چون با انجیر بخورند و کویند که سک دیوانه را
نافع بود و بریان کرده معده را سود مند بود و دشوار هضم بود و مهیج صفرا
و مصلح وی شکر بود و بادی که از بادام متولد شود غثیان و کرب و غشی آورد
و مداوای وی قی کنند بعد از ان رب فقاع که ترش باشد غوره و سیب و ریباس
مجموع اتخاذ کرده و بدان اول غسل کرده شد و بادام تر چون با پوست بخورند و وی که
هنوز صلب نشده باشد لثه و دهن را نافع بود و حرارت ان ساکن کند و بیرون شدن
و عفوصتی و حموضتی که در پوست بر ملی وی هست **لوز مر** نیکوترین
بادام تلخ ان بود که بزرک و روغن دار بود و طبیعت ان کرم و خشک بود
در دوم و مسیح کوید کرم بود در سیوم و در وی جلا و تقطیع بود و از خواص وی
انست که [illegible] را بکشد و کلف روی طلا کردن زایل کند و وی شری
و قوبا را نافع بود با شراب و غسیل طلا کردن نمله را سود دهد و روغن ان درد
کوش را نافع بود و چون سر را بدان بشویند با شراب خار زایل کند و اکر پیش
از شراب خوردن پنج عدد و بادام تلخ بخورند منع مستی کند و کویند پنجاه عدد و اکر
روباه با طعام بخورد بمیرد و وی معده باصره بد بود با شکسته نفث دم را نافع
بود و سده جکر و سپرز و کرده بکشاید و جرب و حکه را نافع بود و بادام [illegible] دهد
بر نفث اخلاط غلیظ از سینه و حیض و بول براند و عسر البول را نافع بود و سنک
بریزاند و مضر بود بمعا و مصلح وی بادام شیرین و نبات و [illegible] بود و جلد از
وی در قعده ماندن وی بود **لوز البربر** لوز جبلی است و ان جلوز است و در
الدجاج صفت ایشان کفته شد و صفت زیت السودان هم کفته شد **لوبیا**
و لوبا نیز کویند و [illegible] سهل تا از [illegible] هضم شود و بیرون اید و نفخ وی
کمتر از باقلا بود و نیکوترین ان سفید بود که نخورده بود و طبیعت وی کرم
بود در اول و معتدل بود در تری و خشکی و کویند سرد و خشک بود و سرخ وی کرم
تر از غیر وی بود و آبی که از وی پخته باشند حیض براند خاصه سرخ وی [illegible] دم
نفاس [illegible] کند و بول براند و بدن را فربه کند و سینه و شش را نافع بود و سینه [illegible]
آورد و بچه مرده و وی مولد خلط غلیظ بلغمی بود و مولد اخلاط بد و نفخ بود

و ضرر آن کم شود و چون با زیت و مری و سرکه با خردل و نمک و فلفل و دارچینی
مصلح مستعمل کنند و شراب بر سر آن بیاشامند **لوقاوین** حرف ابیض است
و [illegible] اسفید نیز کویند و کفته شد **لوف** بپارسی پیلکوش خوانند و ان
سه نوع است یک نوع را بیونانی ارا قیطن کویند و معنی ان لوف الحیة بود و لوف
السبط کویند و لوف الکبیر است و یک نوع بیونانی آارن خوانند و بربری [illegible]
و بزبان اهل اندلس صاره و ان لوف الصغیر است و انرا لوف الجعد کویند
و نوع سیوم بیونانی اریصارن خوانند و ان صرس است و اهل مصر [illegible]
خوانند و لوف الجعد اسخن بود از سبط و لوف السبط ارضیه از وی بیشتر بود
و مقطع اخلاط لزج بود و مقطع معتدل و بیخ وی کلف و بهق و [illegible] را زایل کند
چون با عسل طلا کنند و با شراب شقاق که از سرما بود سود دهد و ورق وی
جراحتهای بد را سود دهد و ربو کهن را نافع بود و چون با شراب بیاشامند محرک
باه بود و اکر بیخ وی در بدن بمالند افعی نکزد و تخم وی چون مقدار سی حب با سرکه
بیاشامند بچه بیندازد و از خوردن وی خلطی غلیظ متولد شود **لوفا** صاحب منهاج کوید
قطوریون باریکیست و صاحب جامع که نوعی از حی العالم است که انرا اذان
القیس خوانند و کفته شد صفت هر دو در باب خود **لوطوس** خد قوقا بستانی
را بدین اسم خوانند و کفته شد و نشنین را هم بدین اسم خوانند و نشین نوعی از نیلوفر
است که در مصر و [illegible] خوانند و ان نیلوفر دیکر را اعرابی خوانند و کویند
لوطوس نوعی از سدر است و این قول بعید است **لوقوذیس** جرجیر قبطی است و کفته
شد **لولو** بپارسی مروارید خوانند نیکوترین ان سفید پاک بزرک شیرین بود
و طبیعت ان سرد و خشک بود و لطیف در دل را نافع بود و خفقان و غم و نفث
دم را سود دهد و مقدار ماخوذ از وی دو دانک بود و در [illegible] چشم را نافع بود
و نشف و مقوی ان بود و صحت چشم را نکاه دارد و کویند مضر بود بمثانه و مصلح
ان [illegible] بود و بدل ان یک وزن و نیم ان صدف صاف بود و این نهر که چون در
دهان نکاه دارند قوت دل دهد **لیمونیون** نوعی از حماض بزرکست که در بستانها
و بیشها روید و در حماض کفته شد صفت انواع ان **لیموه** صاحب منهاج کوید که
اتیج بود بوی و فعل وی در دماغ [illegible] وی و ورق وی کرم و خشک بود در
اول و حماض [illegible] حماض اتیج بود در منفعت و قوه بلکه اقوی بود و نشاید که
با پوست آب از وی بکیرند لیکن قشر باید کرد و بعد از ان آب از وی بکیرند تا عصاره
قشر [illegible] وی نیامیزد که [illegible] وی بشکنند **لینوفر** نیلوفرست و کفته شده

لینوفر هندی او سپیداست وگفته شد **لیلج** نیلج است بپارسی نیل گویند وگفته
شود **لیغ** نوعی از اقلیمیاست که درجزیره قبرس در معدن نحاس باشد وگفته شد

باب المیم مامیثا

ممیثا نیز گویند وان دو نوع بود یک نوع گل وی سرخ بود وانرا رغامونی خوانند
وگفته شد ویک نوع گل وی زرد بود ونیکوترین ان زرد بود وازوی شیاف
سازند وانرا عصاره مامیثا وشیاف مامیثا خوانند وطبیعت آن سرد وخشک بود
دراول قابض بود ودرد بهار گرم را نافع بود واتبدار رمد را سود دهد ومقوی چشم
بود وورم را نافع بود **ماهودانه** وماهوبدانه نیز گویند بپارسی حب الملوک خوانند
وان ازماش بزرگتر بود ولون آن تیره بود که بسرخی زند وچون درغلاف بود
مانند لوبیای بود کوچک ورنگ غلاف وی سفید بود وچون بشکنند مغز وی
هم سفید بود وصاحب جامع درماهیه اسم وی وتفسیران که گفته سهو کرده است
ابن ماهانکه وی بفسیر ماهودانه کرده است وگفته است ای قایم بنفسه ای انه یقوم بذاته
فی الاسهال وحال انکه انرا ماهودانه خوانند وماهوبدانه وبعضی دندراجب الملوک
خوانند وفرند غیر حب الملوک است وگفته شد صفت ان در دال وطبیعت حب
الملوک گرم وخشکست در دوم استسقا ومفاصل ونقرس وعرق النسا وقولنج
را نافع بود وچون ورق وی بپزند با حرفی پیر ومرق ان بیاشامند وی لینی
تمام داشته باشند مانند یتوعات واگر از حب وی شش دانه حب سازند وفرو برند
مسهل بلغم ومره وکیموسها بود ولیکن اسپید از پی ان بیاشامند وشربت زیاده
ازوی یازده حب بود واگر بخایند مسهلی قوی بود بافراط واگر همچنان فرو
برند مسهلی باعتدال بود ومقی بود بقوه ومعاوق معده بود ومسهل بود مانند
تنعجات ولبن وی چون بیاشامند مثل لبن یتوع کند ومصلح وی انیسون وکثیرا
بود ومبدل وی یم وزن وی حب النیل است **ماهیزهرج** معنی ان سم السمک بود وآن
پوست بیخ بابیست پور وصاحب منهاج گرماند درخت شکم بود ودراز
تر بود ودرلون وی غبرتی بود که بصفره مایل بود ومعلف که درخت ماهیزهره بدرختی
یک گزونیم باشد ودرازتر وکوتاه تر بود وگل وی زرد وی خوش رنگ بود ومیان
گل وی سیاه بود وانگی وگل [illegible] داشته باشد وبرگ وی تیزی زند چنانکه صاحب
منهاج گفت واصل وی یکی بود وشاخهای بسیار داشته باشد وگویند از سمعانست
وطبیعت ان گرم وخشکست در سیوم نقرس ودرد مفاصل وپشت وبرانهار انافع
بود وچون با ادویه مسهل استعمال کنند وازخاص وی انست که چون در آب اندازند

که ماهی بود ماهیان مست کردند وبر روی آب افتند وشربتی ازوی چون بانبات
بود یک مثقال بود واگر در مطبوخ کنند با ادویهای دیگر از دو درم تا سه درم بود
واگر در حب کنند با ادویهای دیگر نیم درم بود ومضر بود بمعا ومصلح وی روغن بادام
حب کنند وکثیرا ونشاسته وانیسون اضافه وی کنند وانرا اسیکران الحوت
خوانند وسه نوع بود دو نوع کوهی بود ویک نوع صحرایی وکوهی بقوه تر بود
وانرا اسیر خوانند وقلومس گویند ونوع صحرای معروف بود بماهیزهره
مازریون خامالا گویند وان دو نوعست یک نوع اشخیص خوانند وان
مازریون سفیداست وصفت ان گفته شد ویک نوع دیگر مولف گوید [illegible]
مست روخانه وبپارسی هفت برگ وورق ان از ورق زیتون کوچکتر
بود وازورق مورد بزرگتر وستبرتر ولون ان بزردی زند ونیکوترین این
نوع بود در قوه مانند شبرم بود ونوع سیاه وی گویند از شبرم بقوه تر بود
وطبیعت ان گرم وخشک بود در چهارم برص وبهق ونمش طلا کردن
نافع بود وبا عسل برخشکریشات وجرب طلا کردن سودمند بود ومسهل
مار اصفر بود خاصه چون تر بود در موسم گل ان ومسهل کرمها وحب القرع بود
وسودا با ادویهای که مناسب بود وچون با شراب بیاشامند جهت [illegible]
سودمند بود وشربتی مقدار زیاده ازوی دو دانگ بود ومی باید که مدبر کرده
استعمال کنند که سه که خایله وی بشکند وصنعه تدبیر کردن چنان بود که بگیرند مازریون
تازه برگ وورق ودرسرکه خیسانند دو شبانروز وبعد ازان سرکه باز کنند
تا سه نوبت تکرار کنند بعد ازان سرکه بریزند ودر آب شیرین سه نوبت بشویند
ودر سایه خشک کنند واگر تعجیل بود درآفتاب خشک کنند وبعد ازان استعمال
کنند واگر درسرکه خیسانند وبر سبزه نهند بگذارانند وجگر را مضر بود بغایت
ودرطونه جگر بخورد ومحیم چیند ومازریون مدبر چون بکوبند بغایت خرد وکثیرا
اضافه کنند وبروغن بادام شیرین حب کنند واگر خواهند با دو سه که مصلح وی بود
بیامیزند مثل تربد وافتیمون وهلیله زرد وورق گل سرخ ورب السوس وکمون
کرمانی ونمک هندی دوایی موافق بود جهت علل [illegible] که باسهال بیرون آورد
ونافع بود در دهار بلغمی را واگر خواهند که اب زرد براند بدهی با ایرسا و[illegible]
النخاس واسارون ومرصافی وسکنجبین ونمک هندی وهلیله زرد وتخم کرفس بستانی و[illegible]
غافث وعصاره افسنتین وسنبل ومصطکی بیامیزند وباب عنب الثعلب را زیانه
تنگ گرفته باشند وچون بیاشامند ومصافی کرده بیاشامند واگر طبیعت وی محکم بود

مو خیار چنبر با آب بقول که گفته شد زیاده کنند مسهل آب زرد بود و اگر در حبی او صی
کنند شاید از بهر آنکه در غایت قوه بود و ضعفا را تحمل نبود و محرور مزاج و در ان
گرم و در گرمسیر استعمال کردن بد بود و نوع سیاه ان کشنده بود و در ورم بکشد
بکرب و مغص و اسهال و معالجه وی شیر تازه کنند و پای با حلاب و بزرگترین معالجه ان
مثرودیطوس بود و تریاق طین مختوم و جوز با بارد و زیت و آب پیاز میدهند و موش
و سگ و خوک را بکشد و بدل او زربون چهار وزن ان ایسا بود و دو دانگ وزن
ان مقل الیهود **ماهستان** سادج هندی است و گفته شد **ماجوبه** مارکیا خوا
وان هلیون است و گفته شود **ماسقدون** ماسقدونیز گویند و ان دوای هندی
بود و ان ورق و قضبان بود و مانند شاهسفرم و روغن از وی گیرند مانند یاسمین
و طبیعت ان گرم و لطیف بود و بوی ان سنبل مانند **ماشیاء** حشیش از غاسول است
و گفته شد در الف و ان ماشیا سرخ خوانند **ماش** نخ خوانند و شیراز ماش سیاه
خوانند و جوهر وی نزدیک بباقلا بود و نفخ وی کمتر و ماضلین استعمال کردن وی
تابستان بود و نیکوترین ان سبز بزرگ فربه بود و طبیعت ان سرد بود در اول
و معتدل بود در رطوبه و یبوست چون مقشر کنند و گویند خشک بود در اول کیموس
وی محمود بود و زود تر از باقلا بگذرد و خاصیت مقشر وی و جهه در داعضا ضماد کردن
نافع بود و اگر خواهند که شکم براند و هیچ نفخ در وی نبود نشیر خشکاند و روغن بادام
شیرین بریزند اما باید که ورم و نفخ صعوبتی نبود و اگر تب حاده داشته باشد با
بقل الحمقا و کاهو و اسفاناخ و چکندر بپزند و اگر خواهد که شکم ببندد تخم حماض بر بشت
بریزد در آب و آب از وی بریزد و بعد از ان با ورق حماض بستانی بپزد و آب سماق
و آب انار دانه اضافه کنند و بخورد حرارت ساکن کند و شکم ببندد و اگر زیت نخواهد وزیت
روغن بادام و وی سرفه را نافع بود خاصه چون با زیت بود و چون بکوبند
و با سوز و کسنند ضماد کنند بر اعضایی که کوفته باشد قوه دهد و وی
ملاثه را نیکو بود و مضعف دندان بود و مضر باه و دیر بگذرد و در وی نفخ اندک
بود و در وی جلا نبود و باید که با روغن بادام بپزند و در ضرر باه مصلح وی شیر خشک است
بود و بدل ان باقلا مقشر بود **ماش هندی** قلقات است و گفته شد **ماس** بپارسی
الماس خوانند و ان چهار نوع است اول هندی بود که لون ان بسپیدی مایل بود و بزرگی
ان بمقدار باقلایی بود و بمقدار تخم خیار و کنجد بود و باشد که از باقلا بزرگتر بود لیکن
نادر افتد و دوم ان نیک لون که نوشادر صافی بود و نوع دوم یاقوتی بود لون
وی مانند نوع اول بود اما بزرگتر بود و سیوم معروف بود و حدیدی از بهر آنکه لون وی

مانند آهن بود و وی بوزن ثقیل تر بود و انرا از زمین یمن و بلاد و سعقه یابند و چهارم
قبرسی بود موجود در معادن قبرسیه و بلون نقره بود و طبیعت الماس سرد و خشک
بود و گویند گرم و خشک بود بقعه و گویند چون در دهان گیرند دندانرا بشکند و نخاع
محرق و مغص بود و وی سم قاتل بود و مداوای کسی که ان خورده باشد قی با آب گرم
و روغن کردن بعد از ان شیر تازه آشامیدن و الماس با سرب یا بتیشه تواند
شکست و چون وی را بشکند پیش سرب سوبا شد و آتش بوی کار نکند **مامیران**
گویند نوعی از عروق الصفر است و از ملک کمتر بود و ان صینی بود و خراسانی
بود و صینی زرد بود و خراسانی تیره رنگ که بسبزی زند و ان عروق باریک
بود و گره داشته باشد و طبیعت ان گرم و خشک است در آخر درجه دوم و گویند در
چهارم و گویند گرمست در اول و خشک است در سیوم سفیدی ناخن و سبلی چشم را
زایل کند و روشنایی بفزاید و اصل وی سرطان را نیکو بود و مغص و در وی ادرار
بول و مقدار ما خوذ از وی نیم درم بود و چون با سرکه سحق کنند و بر کلف طلا کنند
زایل کند و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی عسل بود و بدل وی بوزن وی
عروق الصفر و نیم وزن ان مر بود **مازون** حنین که مر باخور است و گفته شود
مامون حاشا است و گفته شد **ماء** نیکوترین آب چشمها بود که از طرف
شرق بود و نیکوترین ان بود که چشمه بیرون آید به مقابله شمال و بر سنگ
روانه بود و براق و صافی بود و سبک وزن و رایحه و طعم بد نداشته باشد و چون
آفتاب بر وی تابد زود گرم شود و چون از وی زایل شود زود سرد شود
و زود از معده بگذرد و ثقل طعام خشک گرداند و طبیعت ان سرد و تر
بود و تری ان در چهارم و مقدار معتدل از وی ان قدر بود که غذا را یاری دهد
و با عضا رساند و رطوبات ان نگاه دارد و بدن کسب نضاره و نضرت از وی
بکند و وی ریشها را بد بود و بسیار خوردن وی گزاز و رعشه و سبات و نسیان
آورد و شاید که تشنگی بر بندد شهوه را و قوه را نقصان دهد و مخفف چشم و مظلم
بصر بود و ابن مولف که در آب بسیار خوردن سه مضره بزرگست اول آنست
که آب سرد و تر است و چون بسیار خورند حرارت غریزی را ضعیف کند و چون
همه قوتها که تدبیر میکنند بواسطه حرارت غریزی میکنند چون حرارت ضعیف شود
قوه جاذبه جذب غذا بواجبی نتواند کرد و ماسکه غذا را بواجبی نگاه نتواند داشتن
و هاضمه هضم صالح نتواند کردن و دافعه دفع ثقلها نتواند کرد و معقه حس و حرکت
را نقصان ظاهر شود و خلل در همه تن پدید آید دوم آنست که آب بسیار چون

باطعام آمیخته شود و در رگها ماساریقا بجگر رسد قعه میزه که در جگر بود آن
ابها بتمامت از غذا جدا نتواند کرد پس آبها زیادتی با غذا آمیخته شود و اگر
در میانه پوست شکم و غشاء زیرین باند استسقاء زقی پدید آید و اگر همچنان
بجمله عضوها رسد استسقاء لحمی پدید آید و چون گرده تمیز نتواند کرد تمامت گرده
ضعیف شود و ادرار بول پدید آید سیوم آنست که چون آب بسیار خورده
شود و طعام را پیش از هضم بجگر رسد پس طعام ناهضوم باندرون رگها رسد
و مایه بلغمی مستحکم شود و بدان سبب بیماریها بزرگ حاصل شود و بقراط گوید که بهترین
آبها آب باران بود خاصه که از زمینی نیکو گیرند و قطره وی اندک اندک بود در
ماه کانون و وی سرفه را نافع بود خاصه چون اشربه جدید فرا از وی بپزند و
آب برف سرد بود بطبع و تکثیف اگر باعتدال یا شامند مر معده و جگر بود و
بر هضم قعه دهد و مضر بود دندان و حنجره و سینه و نفس و امراض حشا بارد
و عصب و مصلح وی ریاضه و استحمام بود و نشاید که ناشتا آب خورند که گزاز
آورد و نافض و معده ضعیف و بدن ضعیف که گوشت اندک داشته باشند
فالحهان و صاحب سبرز و یرقان و استسقاء و بواسیر نشاید که آب سرد خورند
مگر بعد از جماعت و حرکات محکم نشاید که خورند که مضعف حرارت غریزی بود
و نشاید که در شب تشنگی سخت که حادث شود آب خورند که حرارت غریزی بنشاند
و استسقاء آورد الا اگر سبب آن چیزی گرم و خشک یا شور خورده باشند اگر اندکی
باز خورند شاید و آب گرم نیکوترین سیم گرم بود که حرارت وی لذید بود و وی
گرم بود بعرض طبیعت براند خاصه چون با نبات یا عسل بود و چون با آب سرد
ممزوج کنند مصروع را نافع بود و ورم حلق و ملازه و سینه و اگر با آب سرد ممزوج
نکنند مصروع را مضر بود و تشنگی ساکن نکند و اگر بسیار خورند مفسد مزاج بود و
مرخی معده و دماغ را از بخار پر کند و هضم را فاسد کند و بسبب فساد هضم
لون را زرد گرداند و سبرز و جگر متورم کند و مهیج رعاف بود و نباید که با گلاب
بیامیزند تا مرخی معده نبود **ماء اللحم** باید که از گوشتی محمود بود مانند بره و جوجه
و حشی و سودمندترین چیزها جهة ضعف دل خفقان بقع انبیق گیرند و آن ناب
عرق بود و در غایت منفعت بود **ماء الشعیر** پارسی جواب گویند و فعل وی تند کننده
الشعیر بود که از آنچه جو گویند و در کاف کنند و وی سرد و مرطب بود و حده
اخلاط بشکند و بول براند و تبهاء حاده را نافع بود سادهٔ آن و اگر بلغمی بود با
کرفس و رازیانه نافع بود و وی جگر گرم را نافع بود و خون معتدل صالح از وی متولد

شود و تشنگی بنشاند و زود بگذرد و از معده و معا بیرون آید و اخلاط سوخته با وی
مستفرغ شود و مضر بود با حشاء سرد و منفخ بود و معده سرد را بد بود و دفع ضرر
وی بگلقند کنند **ماء الجبن** پارسی آب پنیر گویند کلف و جرب را نافع بود خوردن
و طلا کردن و مسهل صفرا بود و سیقمونیا سودا دهد و با افتیمون مسهل سودا سوخته
بود و حرارت جگر بنشاند و حدة صفرا و فاضلترین خوردن آن بهار بود و
مقدار شربتی از وی در هر روز سه نوبت یک رطل بغدادی بود میان هر نوبتی
دو ساعت بود با وانگی یک هندی و نیکوترین آن بود که از بز سرخ جوان
گیرند ازرق چشم که علف خورده باشد و اگر احتیاج بود بعلف از جو و کا
و خیار و رازیانه یک هفته و صفة آن بستانند شیر تازه دو رطل بغدادی و در دیگ کنند
و آتش آهسته در شب آن کنند و چون شیر بجوشد و بر سر آرند چهل درم سکنجبین
قندی و کمی سرکه بر آن ریزند و شیر بریده شود و پنیر جمع شود بعد از آن بالای
بالا آید پس گرد آن بگیرند و دیگر باره بر سر آتش نهند و کف بگیرند و بعد از آن مستعمل کنند
ماء الورد پارسی گلاب گویند نیکوترین آن نصیبینی که بطعم تلخ بود و طبیعت
سرد بود و گویند گرم بود و این هردو قول جالینوس است و گویند سرد بود
در اول و معتدل بود در گرمی و بیوست مایل برطوبت بود و مقوی دماغ و مسکن صداع
گرم بود ببوییدن و طلا کردن و مقوی دل و معده بود ببوییدن و خوردن و طلا
کردن و التهاب را راحت کند و درد چشم را ساکن کند و حرارت آن بنشاند و چون
بپاشند غشی و نفث دم را نافع بود و خفقان گرم و مقوی چشم بود بعطر یعنی
و قبضی که در وی هست و چون بر سر ریزند خمار را التحلیل دهد و صداع را ساکن
گرداند و بسیار بوی وی رنجش موی را سفید گرداند و گلاب مقوی معده و کشش
سینه بود و مصلح وی گلاب نبات بود **ماء الکافور** نیکوترین آن بود که مانند
روغن بلسان بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم منفعت وی آنست
که دفر بیرون آورد و مضرة وی آنست که محرور مزاج را درد سر آورد و دفع
مضرة وی بروغن بنفشه کنند که با وی خلط کنند و سرد مزاج و پیر را و در مستان
و شهرهای سرد سیر موافق بود و ماء سرچوبه و بیوخیا و رازی گویند درخت کافور چون
بشکافند این آب از وی روانه گردد و گویند کافور بود که با پوست درخت
مخلوط شده باشد بپزند و صافی کنند و آن آب مهی رنگ از وی بگیرند و خاصیت
وی آنست که چون در طعامی کنند نکس گرداند تکرد و **ماء النوابی** آب ابی کبود
را ما نوون خوانند و آن مانند مری بود در اکثر حالات در گرمی و خشکی وی کمتر از مری

شعیری بود وچون بدان حقنه کنند درد رگ وعرق النسا وقرحهٔ امعا را نافع
بود وریشها متعفن که در امعا بود خشک گرداند ومقطع بلغم بود ماء الملح
قوه وی مانند نمک بود وقایم مقام آب دریا بود در منفعت ماء العسل گرم
بود قوه معده سرد بدهد واشتها بیاورد وبول براند ومرضهای سده را نافع
بود ومسهل طبیعت بود چون خلطی باشد که مستعد دفع بود وشکم ببندد وچون
در معده قوه بفود غذا بدن بود واگر زن بیاشامد اگر واقر نزدیک باف شیدا
کند آبستن بشد واگر نه ابستن شود ومضر بود باصحاب مرار وورم گرم ومصلح
ان ربوب میوا که حامض بود ومنفعت ان یک جزو عسل ودو جزو آب گیرند
بجوشانند تا ثلثی برود ودو ثلث بماند فرو گیرد وبپالاید واگر خواهد که گرمی وی
زیاده گردد مصطکی وزعفران وزنجبیل وقرنفل ودارفلفل از هر یک قدری در خرقه
بسته بجوشانند ماء الحدید دوصل است وگفته شد ماء القراطین شلریت
که انرا حنفیقون گویند وصاحب منهاج گه از خرما از شش معیبل وداروها گرم
سازند وصاحب جامع که ماء العسل است وگفته شد ماء آجله بپارسی آب کمه گویند
صاحب جامع که از جماعت بازرگانان شنیدم که بطرف هند متردد بودند واز غیر
ایشان از اقلیمها دیگر که ان آبیست خاکستری رنگ بغایت با حسن شبوی وچون
کهن گردد سیاه شود ومعلف که ان از شکم ماهی گیرند که ان ماهی را جمه خوانند و
در بحر چین بود واگر ان ماهی را خرین مثل جوال دوزی بزنند در حال درست گردد
ودر اندرون وی مانند کیسه بود بر این اب واز خواص وی انست که هر عضوی
که شکسته گردد مقدار دو مثقال بیاشامند وبر مالند که بدندان رسد که دندان را
مضر بود در زمان آن عضو درست گرداند اما باید که بازجای شکسته بسته باشند ودر حال
بیاشامند فتبارک الله احسن الخالقین ونشان ان آب انست که چون خورد پندار
حال ان شخص که استخوان وی شکسته است داند که آب رسید تا موضع شکسته
واین مجربست مالی عسل است وگفته شد ماء السوفلن با ورشنوبه خوانند وگفته
شد ماء ناهیج ماهی را است شد مار وانرا مار ماهی خوانند ماطوسون درخت
قنب است وصفت قنه گفته شد متک اتبع است وگفته شد متک سوس
است وگفته شد مثنان درخت گرمانا است ومان نوعی از زیرین است
وگرمانه تخم وی بود وگفته شد مثلث آب انگور بود که بجوشانند وگفت
وی بگیرند با چهار دانگ بسوزد ودو دانگ بماند بعد از ان فرو گیرند واستعمال کنند
ومنافع وی نزدیک بمنافع خمر بود ومضر بی صاحب درشش از وی متولد شود وهضم غذا

بکند وچون با آب بپایند مجرورای را نیکو بود مجنج نوعی از ریاحین است
بپارسی خوش نظر گویند طبیعت ان سرد وخشک است از دوم وگویند ترست
وی قابض بود منع خون رفتن بکند وطبیعت ببندد وجراحتهای تر را اصلاح
آورد وریش انرا خشک گرداند وچون عصاره وی در گوش چکانند کرم
بکشد وریش انرا خشک گرداند ودرد زایل کند مج ماش است وگفته شد
محروث اصل الانجدان است ووی بقوه ومنفعت حلتیث بود وبهترین
از سفید سبک بود طبیعت ان گرم وخشک بود وهضم باری دهد ومعده
را پاک گرداند ومعا محلل ریاح منفخ بود ومقدار مستعمل از وی نیم مثقال بود
وانسیق که مضر بود بشش ومصلح وی کتیبل بود محلب درخت است
بید وشکل وی سفید بود وتخم انرا حب المحلب خوانند وگفته شد صفت ان در
حا محموده سقمونیا است وگفته شد محاجم اهل اندلس مخلصه را بدین اسم
خوانند مخلصه محاجم خوانند وآلبج گویند وان سه نوعست ومعلف که یک
نوع شیرازی کازرسک خوانند وبپارسی عبل شالی گویند ویک نوع کشیر کدبی
گویند ویک نوع تریاق گدی وهر سه نوع تخم ایشان مشابه یکدیگر بود اما در نبات
ایشان وجای رستن ایشان اندک تفاوتی بود ونبات کازرسک خشن
بود وتخم وی بغایت تلخ بود وشکل وی ارزن بود ودر کوه وشکستها روید
ونبات کشیر کدبی املس بود وبقد بزرگتر بود وتخم وی هم بزرگتر بود وتلخ
بود ودر مرغزارها روید که در دامن کوه بود وشکل وی بسرخی زند ونوع سیم
ارزیل روید ونبات وی کوچکتر بود وشکل وی سفیدی بود که در وی زردی
وسیاهی بود ومعلف گوید بهترین ان شاهنکاره بود که از کهستان شاهنکاره
آرند وخواص وی انست که هر کس که شش از وی بیاشامد از گزندگی مار وعقرب
وافعی ومجموع گزندگیها یکسال ایمن باشد واگر مار یا عقرب یا افعی گزیده باشد
ویک شربت از وی بیاشامد البته خلاص یابد از مضره سم آن وشربتی از وی
ازیکو تا یک مثقال بود با روغن زیت ومجربست وبکرات امتحان کرده ومجربست
بوده تجربه علی ذلک کیشرا و مولف که شخصی از شغل اقتاب بجل سه روز هر روز
یک مثقال مخلصه با شراب بجرعه کرد در ان سال چند نوبت وی را زهر دادند و
بروی کارگر نشد مثل دو دانگ الماس وبرادادند ویک نوبت یک زهره افعی
وچند سمیات دیگر وبروی هیچ عمل نکرد وچون تفحص کردند در اول سال مخلصه

۱۸۷

خرده بود چنانچه یاد کرده شد واین مجربست بتحقیق و مخلصه ویرا از بهران نام نهاده
اند که ان همه زهری خلاص دهد و مؤلف که حجر التیس که بپارسی پادزهر خوانند
وازایل کوهستان شبانکاره چیز چون ببودن باخرچه در میان ان دانه یا
قدری چوب بود وان دانها چرب ازان مخلصه بود وبدان دانه پادزهر جمع
شود وبمرور ایام می بندد وبزرگ میگردد وغذای ان گوسفند گویند بغیر از مار
ومخلصه نیست فی الجمله تریاقیست اروی پست **مخاط** محیطا گویند ودبق نیز
خوانند وبهترین ان سبستان است وگفته شد **مخ** بپارسی مغز گویند ووی
لذیذتر از دماغ ونیکوتر بود وموافق ترین مغز ساق گوساله وایل بود بعد از ان
گاو پس از پس گوسفند وطبیعت ان گرم وتر بود ومسمن وملین صلابات بود و
کثیر الغذا وبهترین ان بود که در آخر یا کشتن باشند وچون زن بخود برگیرد وفرج
از مغزهای محمود وصلابه رحم را نافع بود واعضای صلب را نرم گرداند ومجموع وتشقاق
دستها وپایها را نافع بود وملین معده بود ومشهی ومغثی چون بسیار بخورند ومصلح
وی با زیر گرم بود وصعتر ونمک واجدان **مخیض** بشیرازی دوغ خوانند و
نیکوترین آن بود که از شیر گاو وجوان بود وصفت ان در لبن حامض در لام
گفته شد **مداد** نیکوترین مداد ان بود که سبک وزن وسیاهی بغایت بود
وطبیعت همه انواع ان گرم بود ومجفف الاهندی که بولس ویرا از مرداسنگ
شرده است وچون بدرم کهنه طلا کنند نافع بود **مرجان** در باب با در صفت
بسد گفته شد انواع ان **مرزنجوش** مردقوش گویند بپارسی مرزنگوش خوانند
وبعضی اذان الفار وگفته شد در الف وطبیخ وی استسقا را نافع بود و سه درم
ازوی شربتی بلغمی را سود دهد وعسر البول ومغص را نافع بود واستخوان که مصر بود
بنانه ومصلح وی لحم خرفه بود وبدل ان افسنتین رومی بود وگویند دو وزن
ان مرماحوز وگویند بدل ان یاسمین بود وگویند بدل آن شاهبانک است وگویند
نیم وزن ان فلفل **مران** مالیا خوانند وان درختیست باریک ودراز واز
چوب وی نیزه سازند ورنگ شام بسیار بود وورق وی زرد بود
ودر وی قبضی بود وتخفیفی وعصاره ورق ان چون بپاشند یا ورق ان
با شراب ضماد کنند گزندگی افعی را نافع بود وبعست درخت وی چون بسوزانند
وبا آب بسرشند البته قلع کند ونشانه چوب وی کشنده بود وچون بپاشند
مر صمغیست که یونانی سمرنا خوانند ووی قابض بود ومغشوش بود وغش ان

بعضی از سیوعات کنند که انرا بارناشی خوانند وفارفالیس گویند وان نوع کشنده
بود ونیکوترین مران بود که سرخ مایل بود وخوشبوی ورزین وصافی بود
وبغایت تلخ باشد وطبیعت ان گرمست در سیوم وخشکست در دوم مفتح و
محلل ریاح بود ودروی قبض والزاق بود ودر داروهای بزرگ مستعمل گشته
از بسیاری منفعت ان ووی منع عفونت کند تا بحدی که میت را نگاه دارد
از تغیر وتن واثر ریشها زایل کند وچون در دهان نگاه دارند بوی دهان خوش
کند وورمهای بلغمی را نافع بود واگر با افسنتین یا ترمس یا عصاره سداب
حقنه کنند حیض براند وبچه بیرون آورد بزودی واگر مقدار یا قلامی که آن
بوزن دوازده قیراط بود بیاشامند سرفه مزمن وعسر النفس ودرد پهلو و سینه
واسهال وقرحه امعا را نافع بود وچون در شب زیر زبان بنهند وانچه حاصل میشود
فرو می برد خشونه قصبه شش را نرم گرداند وآواز صافی کند وکرم بکشد وچون
با شراب بیامیزند ودر شب بغل بمالند گند بغل زایل کند وچون با شراب وزیت
مضمضه کنند دندان ولثه را محکم گرداند وچون بر ریشهای سر باشند نیکو گرداند
وچون با افیون وجند بیدستر [illegible] بیامیزند [illegible] که از گوش آید وورم
انرا نافع بود وبا سلیخه وعسل بر [illegible] بمالند سودمند بود وچون با سرکه [illegible]
بمالند نافع بود واگر با لادن وخمر وروغن مورد بر موی بمالند از سقوط منع کند
ووی ریش که در چشم بود وتاریکی وسفیدی انرا زایل کند وان جا که [illegible]
سحق کنند وبا آب مواد دوکشند ودرم بخود برگیرد بوی دهن که از [illegible] وی
دهد زایل کند واگر در زیت فلسطینی بسرشند ومرد طلا کند بر انگشت ابهام پای
راست دفعه مجامعت تمام بدهد تا دام که بر ابهام وی بود وچون سحق کنند بسرکه
نیکو تا مانند مرهم شود وبر سپید بمالند ودر پیس وضد عین که سبب ان ندانند زایل
کند ودرافی که درد کرده ومثانه را نافع بود ونفخ معده ومغص ودرد رحم ومفاصل
را زایل کند وزهرها را نافع بود وکرمها را بیرون آورد ومحلل اورام بود و
ورم سپرز را بغایت نافع بود وچون با شراب بیاشامند گزندگی عقرب
واسترخا معده را سود دهد ومسهل آب زرد بود واگر زن نیم درم باززده
تخم مرغ نیمبرشت بیاشامد منع خون رحم بکند [illegible] وبار بندد واگر با عسل
فرزجه سازند وزن بخود برگیرد بچه بیندازد واگر با آب تره تیزه حل کنند وبر چشمی
که در شب چشم منعقد شده باشد طلا کنند تحلیل دهد واگر بر کلف طلا کنند وبدان
مداومت نمایند زایل شود وخشک گرداند وچون با سرکه وروغن گل حل کنند وبر جرب

ریش شده وحکه وغیر آن طلا کنند ساکن گرداند واگر با سرکه و روغن گل و زعفران
بجوشد و برگیرند تر حررا نافع بود که از رطوبت بود و ۲ لیکه وی مصدع مصدر و محموم
بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل وی بوزن وی صمغ بادام
تلخ بود ویا قصب الذریره و قسط تلخ و مقاح اذخر مرداسفرم آس بری است
و در قوه مانند بافاورد بود و بهترین آن رومی بود وطبیعت آن گرم و
خشک بود در دوم صرع را نافع بود و مقوی معده و جگر بود و چون بخود
برگیرد کرم مقعد بکشد مریافلن معنی آن ذو الف ورقه و صاحب جامع که
حزنیل است و گفته شد و طرقیان از اصدانه خوانند مرایه هوم المجوس است
و هوم الدابه خوانند و گویند طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و در وی قبض
بغایت بود و مجوسی که سنگ مثانه بریزاند و بول براند و صاحب منهاج گوید که
آن گل وی بود و الجبانه بود و طبیعت آن سرد و خشک بود باعتدال خون
ببندد از جراحتها چون بکوبند و بر آن نهند و چون بپزند و آب آن بیاشامند
بول براند و فضول را بگدازد و معرفت وی در باب ها گفته شود انشاء الله مرو
انواع است نوعی خوشبوی وی مرماحوز خوانند شیرازی مرو خوش گویند و گفته
شود و نوعی دیگر که بوی وی کمتر بود و از اشموسا خوانند و طبیعت آن گرم و تر
بود و تخم آن شیرازی مرو رستنک خوانند و نوعی دیگر از دارابو و داریک نیز
خوانند و آن مرو سفید بود و وی معتدل بود در حرارة و رطوبه و در وی تفریح
بود و گویند درستی که لسان الثور است و گفته شد و یک نوع دیگر خراسا گویند
و گفته شد و یک نوع دیگر اردشیدار و اردشیران نیز گویند و آن شیرازی
مرو تلخ خوانند و بلغت دیگر مرماهان و مرماهوس گویند و طبیعت آن گرم و خشک است
در دوم مخفف و محلل بلغم بود و بلغم و سده بگشاید و صداع ببرد و درد معده که از
بلغم بود و سود دهد و اسحق بن عمران که دارابو مرو سفید است و جوز وی هم سفید
بود و مولف که انواع مرو را هیچ کدام جز سفید نیست الا مرو تلخ که خود و
هر دو سفید اند و این نوع مشهور مرو سفید بس بدین تقدیر مرو سفید غیر لسان
الثور باشد و نوعی دیگر هست که از ما مشبهار خوانند و آن کا و چشم است و گفته
شد مرقیشیا و هی فضی و نحاسی و صدیدی و کشی بود و هر جنسی بمثابه بود که گوهر
وی که بوی منسوب بود در لون و آن از حجر النور و حجر الروشنایی خوانند از بهر روشنایی
چشم و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم مقوی چشم بود و دیسقوریدوس که
قوه وی سوخته یا ناسوخته مسحق و محلل بود و چشم را جلا دهد و مسفح او رام جاسیه

بود و چون با رانج خلط کنند و گوشت زیاده بخورد و در ریشها و رازی که چون
آن گردن کودک بپا و ببرند نترسد و اگر سحق کنند بسرکه و بر برص طلا کنند زایل
کند و گویند محلل ماده بود که در شب چشم بود و دفعه چشم دهد و بر مشکها سرکه
طلا کردن سود دهد و در مرهمها کردن محلل بود و قاطع دم بود و بدل آن
مغنیسا بود مرداسنج مرگ گویند بپارسی مرداسنگ و سوایانی لیندرجورش
خوانند و نیکوترین آن اصفهانی بود براق که بسرخی زند و طبیعت وی سرد
بایل بود و منقول وی آن جمال سرد بود و قابض و مجفف و از خواص وی
آنست که چون در سپید که اندازند سرکه شیرین شود و اگر در بوزه بود و بدر از سیاه
گرداند و وی ماده مرهمها بود و بوی بدن خوش کند خاصه بوی بغل و کلف
را زایل کند و اثر سیاهی و خون مرده و اثر آبله زایل کند و منع عرق بکند و گو
در ریشها برویاند و منقول وی چشم را جلا دهد و خوردن وی کشنده است از بهر آنکه
کشنده بود و بول ببندد و پیچ در شکم و خالس پیدا کند و قبض زبان بکند و باشد
که قولنج آورد و ایلاوس و باشد که اطلاق بول و غایط کند و خناق آورد و
مداوای وی قی کنند بعد از آن شراب و زنجبیل حنی و اسفیدباج و چون طلا
کنند در شب بغل بر و فضلها سوی دل کند بس اولی آن بود که با روغن گل
بیامیزند و رازی که کسی که آن خورده باشد معالجه وی قی کنند با آن که در وی
شبت و انجیر بخت باشد و بعد از آن مقدار سه درم مرتاب نیم گرم بیاشامد
و بلوم الجرفان و سپرکه خمر سیاه از عقب بدهند مری بپارسی آبکامه کار
خوانند و ابکامه رومی خوانند و انجه از جو سازند گرم و خشک بود در سیوم و گویند
گرم است در اول و خشک است در دوم اخلاط غلیظ را بزداید و نشف بلغم کند
و پاک گرداند و بوی دهان خوش کند و ریشها عفن را نافع بود و در دوار و
و عرق النسا و رطوبه معده را عظیم مفید بود و در حقنها قولنج مستعمل کنند
مناسب بود و گزیدن سگ دیوانه را نافع بود و رازی که مری عمل نمک کند الا از
وی الطف و اقوی بود و شکم براند و قطع لزوجات بکند و ملطف اغذیه غلیظ بود
و معطش و مسخن معده و جگر که مخفف آن بود و چون ناشتا اندکی بیاشامند
کرمها بکشند و اگر در چشم کسی کشند که وی را آبله بیاد کرده باشد هیچ در چشم وی بر نیاید
و اگر برآمده باشد بگدازاند و چون بدان غرغره کنند جذب بلغم بسیار بکند از دماغ و
حنک و ورم بغایت پاک گرداند چون منضج شده باشد مرار نوعی از سکاعا
و بافاورد کو در فعل نزدیکست بآن مرطیس سکیست که در وی خشونت صخری

بود و بلون لاجورد بود و چون سحق کنند بوی خمر کند و اگر بوزن سه جو از وی
بیاشامند درد را نافع بود **مردقوش** مرزنجوش است و گفته شد **مرنج** جوز
هندی است و آن حیست هندها نند و فوه و طبیعت آن گرم و خشک است
در سیوم حیض براند و سده جگر و سپرز بگشاید **مرباحوز** نوعی از مرو است بپارسی
مروخوش خوانند نیکوترین آن بستانی بود سبز و طبیعت آن گرم و خشک است از
سیوم و گفته‌اند در دوم و گویند خشکی وی در چهارم بود و گویند گرم بود در اول
و وی لطیف بود و محلل و مسکن ریاح بود و سده‌ها بگشاید و چون سر را بر بخار
آن دارند صداع سرد را نافع بود و وی مسقط رطوبه معده بود و مقوی آن
و مقدار مستعمل از وی یک ... بود و منع قی بکند و حوزی که چون در شراب خیسانند
و بیاشامند مستی سخت کند و گویند وی مصدع بود و مصلح آن ریاحین ... بود
بود و بدل آن مرزنگوش بود و اگر از جهة سکر بود بوزن آن اشنه و دانگی
آن زعفران و مرزنگوش و مرباحوز و جمسوم و مجنسک و بادرنجویه همه قائم مقام
یکدیگرند در ابدال **مرعزی** جامه مرعزی گرم و تر بود جالی وی از صوف نیکوتر
بود و ملایم طبع انسان بود و بدن را نیکو دارد و ازین بسیار که در وی هست ...
کرده و مقوی پشت بود **مرمر** نوعی از رخام سفید است و نیکوتران بود که از
معدن جمع آورند و بیونانی اسطربطیس خوانند و بعضی گویند اسطربطیس جمع ا
وفرسطیس که اسطیس چون بسوزانند و با نمک اندرانی سحق کنند نیکو و دندان
و لثه را بدان مالند سودمند بود و لثه را محکم دارد و سوختگی آتش را سود
چون بکوبند و سحق کنند و بر موضع سوختگی افشانند و سفوررشوس که چون
بسوزند و با رابیج و زفت بیامیزند و ورمهای صلب بگدازاند و چون در موم روغن
کنند و بر معده را ساکن کند **مرارات** سالم‌ترین زهرهای مرغان زهره مرغ
و دراج و کبک بود اما مراره جوارح بغایت قوه ... بود خاصه کبار از ایشان
و اخیار آن بود که لون وی زردی طبیعی بود و اگر زنگاری و لاجوردی بود
... و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و تیز و چون با نطرون و قیمولیا
بیامیزند جرب ریش شده را سود دهد و زهرها مجموع تاریکی چشم را نافع بود خاصه
مراره جوارح خصوص چون خشک کرده و ابتداء نزول آب را مفید بود و مجموع مرارها
طبع براند مراره السحق که بقوه‌ترین زهرها چارپایان زهره ... بود و بعد از آن گفتار
بز گاو و بس گرگ پس خوک پس خرس پس ... هر یک بجای خود گفته
شود **مراره الظباء** سودمندترین زهرها جهة چشم زهره آهو بود **مراره حمار الوحشی**

زهره خرگور داء الثعلب و داء الحیة را سودمند بود و ... البدن و برانش ورمها طلا کردن
مراره الدب زهره خرس تشنج و کزاز که از جراحت عصب بود دفع کند و وی نافع بود
و شریف که زهره وی چون با عسل و فلفل بگدازند و بر قطعه طلا کنند زایل
کند و موی نیکو برویاند خاصه چون سه شش نوبت تکرار کنند و اگر با سکنجبین
بیاشامند درد جگر را نافع بود و دیسقوریدوس که زهره خرس در منفعت
نزدیک بزهره گاو بود و چون لعق کنند صرع را نافع بود و در خواص این زهر
آورده است که چون در چشم کشند با عسل و آب رازیانه چشم را روشن کند
مراره البقر بقوه‌ترین زهره چارپایان زهره گاو بود و پس گفتار ... خرس پس
بز و گوسفند و نیکوترین آن زهره گاو نر بود و آن در مرهمها کنند جهة منع جراحتها
و دردها سخت و با نطرون و قیمولیا چون سر را بدان بشویند حزاز را نافع بود و با
عسل چون بدان تحنک کنند خناق را نافع بود و مفتح افواه بواسیر بود و زبان
گزندگیها بود و مقدار مأخوذ از وی تا دانگی بود و وی وطنین و درد گوش که
از سردی بود و چون با روغن گل در گوش چکانند نافع بود و چون با عسل بیامیزند
ریشهای بد و درد فنج و ذکر و بوست حصیه را نافع بود و وی مضر بود بجگر و زهره
و مصلح وی کتیرا بود و بدل عسل **مراره التیس** نیکوترین آن زهره و که جوان بود و که ...
آن را ادیس خوانند و هنوز گشن نکرده باشد و طبیعت آن گرم و خشک بود و وی
داء الفیل را نافع بود و داء های بزرگ ... بود و زهره بز کوهی تریاق گزندگی
بود و مقدار مأخوذ از وی تا دو دانگ بود و مضر بود بگرده و زهره و مصلح
وی انیسون بود و عسل **مراره الخنزیر** ریش گوش را نافع بود و چون طلا کنند با عسل
و فلفل بر ... کل موی برویاند و مجرب است **مراره کلب الماء** زهره سگ آبی
که چون آدمی مقدار عدسی بخورد بعد از یک هفته بکشد و مداوای وی بروغن گاو
و حلتیت ... و دارصینی و شراب کهن کنند و بروغن ... خوشبوی تنقیح کنند و
تریبهای لطیف **مراره الضبع** زهره کفتار نیکوترین آن بود که از کفتار بزرگ
گیرند و آن گرم و خشک بود و مسهل بلغمی بود که در اسد باشد و مقدار مستعمل از وی
تا دو دانگ بود و مضر بود بزهره و مصلح وی عسل و صبر بود **مراره الاسد** زهره
شیر نیکوترین آن بود که از شیر جوان گیرند و آن گرم و خشک بود و تاریکی چشم
را نافع بود و ابتداء نزول آب و انتشار خاصه زهره گنجشک که آن سودمندترین
زهرها بود و در این نحت **مراره الشبوط** شبوط ماهی است که در دجله بغداد باشد
و آن را بیونانی قلو نونوس خوانند زهره وی تاریکی چشم و ابتدا نزول آب و انتشار

راسودمند بود و گویند چون بگیرند از وی مقدار دانکی معده را پاک کند و قوة
دل بدهد و گویند خوردن آن مضر بود زهره و مصلح وی کثیرا و سرکه بود مرارة
الکرکی زهره کلنگ گرم و لطیف چون با سرمه در گوش سعوط کنند لقوه را نافع
بود مرارة الکبش زهره کبش که بشیرازی غوچ خوانند در گوش گران شنودی بود چون
با قدری عسل در گوش چکانند نافع بود مرارة القنفذ زهره خارپشت که بپارسی
زهره چکاسه خوانند اثر ریشها که در چشم بود زایل کند و مجذوم را نافع بود چون بیاشامند
مرارة الارنب زهره خرگوش چون با آرد حواری و کندر و سداب بیامیزند و در آن
شراب بیاشامند بخواب نرود و همیشه و اگر خواهند که از آن خلاص یابند سرکه و سداب
و بدل وی تیس بود مرارة النمر والافعی والارنب البحری گرم و کشنده و هلاک باشند
کسی آن خورده باشند تلخی دهان عارض شود و زردی چشم و نزو و باشد که بکشند
و اگر باقی ماند پیش از چهار ساعت شان خلاص است و بهر حال زهره افعی بود عجب
بود اگر از آن خلاص یابند و مداوای بشیر تازه و معجون طین مختوم و تریاق فاروق
و رب به و سیب و شیر تخم نورگ و جلاب کنند و اگر غشی متواتر بود و باز الشیح قوارنج
دهند و شراب با اندکی مسک و دوا المسک نیز مناسب باشد مرارة الرخم زهره رخمه
که بپارسی مردارخوار گویند و بشیرازی خرور و بعضی … گیر خوانند نافع بود و بارت
جه گران گوش و باد معین بعشه چون در گوش مخالف چکانند در … را مفید بود
و باسپید چون بر چشم کشند سپیدی زایل کند و این طرایق که چون زهره وی
خشک کنند در طرف آبگینه در سایه و در چشم مسوع کشند در جانب گزیده سود دهد
و اگر جای گزیده بود و دیگری که نجیبی است و بعضی گویند مجرب بود … کردم
و مار و زنبور و بدان نافع بود مصاحب منهاج که طن من آنست که تطلع آکشند
مریق عصفر است و گفته شد مرقد جزء مل ما افیون را بدین اسم خوانند
مرار الصحرا و مرار الصخر نیز گویند و آن حنظل است و گفته شد مرو… یعضید
است و آن نوعی از هندبا بری بود و بغایت تلخ بود و رازی که مرو… صنفی از
کاهو تلخ است که شیر از وی روانه بود مزر عومنی خوانند و آن نبید ست که از
گندم و جو مکا و درس مغیران سازند و بکار … انرا بعده و اکثره و خوش … نیز
خوانند و مست کننده بود مزمار الراعی زباره الراعی خوانند و گویند عصی الراعی
است و گفته شد مزج درخت بادام تلخ است و در لوز مر گفته شد مسک
بپارسی مشک خوانند و نیکوترین آن ختی بود و گویند صینی و این واقد نقل از مسعودی
کند که در کتاب مروج الذهب و معادن الجوهر آورده که مصنف مسک ختی بر صینی بر

دو وجه است یکی آنکه آهوی تبت بر سنبل چرا کند و همچنین و آهوی چین بر گیاهای دیگر
چرا کند دوم آنکه اهل تبت قطعا از نافه بیرون بیاورند و همچنین رها کنند و اهل چین
از نافه بیرون آورند و مغشوش کنند بخون و غیر آن از نوعهایی که غش توان کرد و
نیز چینی را راه دور است و در دریا گذشتن و بسبب نم و اختلاف هوا بوی آن و قوة
آن ضعیف گردد و نیکوترین مسک آن بود که لون وی زرد بود و رایحه وی تفاحی
بود و آن آهویی گیرند که چران بود و بعد از غایت نضج بود چون از وی گیرند و فرق میان
این آهو که نافه دارد و آهوان دیگر در لون و شکل و شاخ و صورت هیچ نیست الا
بغیر از یک چیز این آهو را دو دندان پیش بود بشکل دندان فیل و خوک باشند یک وجب
زیاده و کمتر بود و گویند قوم آنجا بشکار روند اگر بگیرند نافه وی ببرند و چون که
در نافه بود خام بود و بچه و رسیده نباشد بوی وی سهوکی و اشته باشد پس چند
زمان رها کنند تا بوی سهوکه از وی زایل شود و مازاده آهو مستحیل مسک گردد و این
و تمثیلست که میوه که بر درخت نارسیده باشد و نتوان خورد چون از درخت فرو
گیرند و چند روز رها کنند رسیده گردد و توان خورد و بالجمله نیکوترین مسک آن
بود که در وعاء خود نضج یافته باشد و در نافه خود مستحکم شده باشد و از حیوانی بود که مستحکم
و تمام المواد بود و طبیعت مسک گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم و قلیلی که
مسک گرمست در دوم و خشکست در سیوم ابن ماسه که تحقیق را اختیار کرد و
قوه دل بدهد و شجاعت زیاده کند و سوداء زایل کند و چون با ادویه بود که مصلح وی
بود در آن بحث مسحق اعضا و مقوی اعضاء خارجی بود چون بر وی نهند و اعضای
باطنی بیاشامد و جماعتی از اطبا فارس و اهواز ذکر کرده اند که در وی رطوبتی هست
و بدین سبب است که باه را یاری دهد و اگر قدری از وی با روغن خیری بگدازند و
بر سر قضیب و سوراخ طلا کنند یاری دهد بر مجامعت بسیار کردن و سرعت انزال و
رازی که چون در طبیخ حل کنند و بیاشامند ذهن را گشاده کند و سودمند بود علتهای
پیر و کار پیر باشند و غشی و سقوط قوه را نیکو بود و طبری که بلطف مقوی اعضا
بود و سبب بوی خوش و چون بدان سعوط کنند مقدار نیم عدس از وی با مخ ذات عصفران
صداع که از سردی بود زایل کند و قوه دماغ بدهد و حکمی حی که در ادویه ها چشم کنند
قوه چشم بدهد و سپیدی که در چشم بود خاصه در زمان پیری که در سبز و سپید و مصلح جلا آن
محرور که مزاج بود خاصه در زمان گرم و در گرمسیرها و بالجمله سودمند بود مجموع علتهای
پیر و کودک … بود و سده بگشاید فراخ بود و جهت ریاحی که عارض شود در چشم و در جمله
جسد و شکم ببندد و زردی روی زایل کند و عمل سموم باطل کند و خفقان را نیکو بود و تشنج

الرئيس کوید اصل تریاق مش هلاهل بود و قرون سنبل و منفع بود و بدل وحش را سود مند
بود و تعدیل کرمی بکافور کنند و اران حسکی بروغن بنفشه و بروغن کل مکویند چون
بدان سعوط کنند مفلوج را و اصحاب سکته پیر و را نافع بود و دماغ را پاک کرداند با دویه
که بدان سعوط کنند و چون در روغنهایی که منفعت باشد حل کنند و بقفا و پشت مالند حذر و فالج
را سود دهد و اگر بدان مداومت نمایند افلاغ زایل کند و ابن رضوان که بر بواسیر
ظاهر طلا کردن نافع بود و ابن رشد که ریاح غلیظ که متولد شود در امعا نافع بود
چون بیاشامند مصاحب منهاج که مقدار ماخوذ از وی قیراطی بود و شرب وی مضر
بود بدماغ کرم و مصلح وی کافور بود و کویند بدل آن چند سنبل و ارد و عصب او
همه فعلها الا در بوی خوش نها باشد در فعلها بدل مسک بود و کویند بدل آن مرزنکوش
است **مسواک الراعی** کویند رفغا است و کویند بتحقیق شیطرج است و کفته شد
مسقوره و مسقار و مسقلان اسمهای بربری است زراوند طویل را **مسک الجن**
بزبان اندلسی جعده کوچک را بدین اسم خوانند و شواصر انیز مسک الجن خوانند و کفته
مسواک العود اشنه است و کفته شد **مسواک العباس** کویند رعی الابل است و کفته
شد و نوارس را نیز بدین اسم خوانند **مسطار** شراب بد است افشرده زود دست
کشیده بود **مستعجل** بوزیدان است و کفته شد **مسحقونیا** مسحوقینا و مسحقونیا نیز
کویند و آن زبد القواریر است بپارسی کف آبکینه کویند و ماء الزجاج کویند و آن آن
بود که بر روی آبکینه ماند کف پیدا کرد و بعضی کویند آب خرما سنبر است هنکام ساختن
و بعضی کویند ریم آبکینه است آنچه محقق است کف آبکینه است و بغایت جالی مجلا بود
سفیدی چشم زایل کند و مجفف رطوبة بود و حکه و جرب را نافع بود و چون در حمام
اعضا طلا کنند و بدل آن آبکینه سفید است و قلیه کازران **مسقاطون** عود هندی
است و کفته شد **میس** سنکیست الوان کرکار و شمشیر و غیر آن بدان تیز
کنند حکاکان جوهر بستان آنکار را طلی کنند و خصیه کودکان را که بزرک کردد
و اگر بر داء الثعلب طلی کنند موی بر وباند و اگر بسرکه بیاشامند ورم سپرز بکدازاند
و صرع را نافع بود و امامس ریم … سنکشته کنند پس بریان کنند با نمک و سحق
کنند با سرکه … حکه و قروح و خنازیر و سرطان و آکله را نافع بود و چون سحق
نها در چشم کشند سفیدی چشم زایل کند و از بهایست که شیافات که جهت چشم سازند
بروی سایند و اکر … تحق کنند … آتش … شند سود مند بود
بپارسی زردالو کویند و فیقصی خوانند و به یونانی ارمنیاقن و نیکوترین آن ارمنی بود و
آن سپید و … بود در روم … که خوش طعم تر از شفتالو بود و بمعده

نیکوتر از وی بود و چون نیک پخته نشود صفرا و مولد اخلاط غلیظ بود و خشک کرده وی
چون بخیسانند و نقیع آن بیاشامند مسکن تشنگی بود و صبر و معده بغایت و تبهاء حاده
را نافع بود و اگر در معده طعامی بود فاسد کند و بکند و اولی آن بود که اگر در معده تنقیتی
طعام بود نخورند و از پی آن سکنجبین بخورند و کویند نیم درم مصطکی و نیم درم انیسون با شراب
سیب ممسک خورند و اگر مغز استخوان وی بخورند غثیان و غشی آورد و اما دوای وی تقیه
کنند پس ربوب فواکه ترش مانند غوره و اترج و لیمو و روغن استخوان وی بواسیر
را نافع بود **مسک هندی** سعد هندی است و کفته شد **مشط الراعی** و دیسا…
است و کفته شد **مشکطرامشیع** و مشکطرامشیر نیز خوانند و آن فودنج جبلی بود و …
نیک کویند و از خواص وی آنست که چون کوسفند بوی آن کند بعوض شیر خون از پستان
وی آید و طبیعت آن کرم و خشک بود در سیوم و کویند خشکی وی در چهارم بود و رطوبات
… از سینه و شش بیرون آورد و شرابی عظیم سودمند بود و غشی و کرب را و وی
حیض و بول و دم نفاس بیرون براند و سنک کرده بریزاند و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال
بود و وی از غایت افراط ادرار که در وی هست بعضی بول خون براند و مصلح آن
رب مورد بود یا بلوط و جهت درد رحم نافع بود و جالینوس که چون دانکی از وی سحق کنند
و با روغن بلسان بسرشند و در بنورجه کنند و بکیرد درد زایل کند و استحق که قوی بیخ را نافع
بود چون دانکی سقمونیا و دانکی از وی سحق کرده و یکو کثیرا با ده درم خمر … بسرشند
و با آب کرم بیاشامند و ارسانیوس که کسی که شهوتش منقطع شده باشد در بمرسه روز یک
روز نیم درم از وی سحق کرده با سه درم تخم جزر و ده درم مسکه بیش و بیست درم عسل بخورد
شهوتش زیاده کردد و چون بیاشامند مسکر و مخمور کنند چنانچه از دو وی مضر بود و بعضی
کویند اصلاح وی بسرکه خمری کنند و بدل وی کویند قردمانا است و جالینوس که بدل آن
در ادرار عدس مرّ است در وزن آن و شابور که بدل آن اکلیل الملک است و کویند آن
شقایق است **مصطکی** بپارسی کندر رومی خوانند و بتازی کیاو رومی بطیخ و بیونانی
سحیوس کویند و آنرا علک رومی خوانند و کویند آن صمغیست سفید بود و سیاه بود
آنچه رومی بود سفید بود و آنچه سیاه بود معروفست به نبطی بود و بهترین آن …
سفید بود و قوت قبض در وی کمتر بود و وی لطیف و سودمند تر از کندر بود و کویند هست
هیچ وی کمتر از مجموع صمغها بود و طبیعت آن کرم و خشک بود در دوم و کویند سرد
و قبض در اجزاء وی یکسان بود و بیخی از عروق و ورق و قضبان و اغصان و اطراف
و ثمرها آن و عصاره ورق آن و قشور بیخ آن قایم مقام اقاقیا و عصاره لحیة التیس
بود جهت قرحه امعا و استطلاق بطن و نفث دم و زنانی که خون از رحم ایشان کشوده بود

ورحم ومقعد که بیرون آید و دیسقوریدوس گوید قوه مجموع درخت وی قابض بود و قوه
ثمره وی و ورق و قشر بیخ وی مساوی بود و اگر طبیخ ورق وی بر ریشهای کهن و بر
استخوان شکسته و بر اعضای مسترخی ریزند نافع بود و قطع سیلان رطوبات مزمن
از رحم بکند و بول براند و چون بدان مضمضه کنند دندان متحرک را محکم گرداند و جرب را
نافع بود و آنچه گوید که حب معاشی و سنک واکر از شاخهای وی مسواک سازند دندانرا
جلا دهد و جالینوس گوید مرکب بود از قوی متضاده یعنی از قوه قبض و تسخین و قوه تلیین
و بدین سبب است که اورام معده و مقعد و امعا و جگر را نافع بود و خاییدن وی بلغم از
سر بکشد و سده بلغمی را سودمند بود و نفث دم و مقوی معده و جگر بود و بوی دهان
خوش کند و بن دندان محکم گرداند و مسخن معده و جگر بود و محلل رطوبات معده و مسکن
مغص که از رطوبه بود و چون با روغن رشق سعوط کنند صداع بارد را نافع بود و چون
بازیت بگدازند سعاق لهارا نافع بود و چون در ضمادات کنند ورم امعا را نافع بود
و چون با آب بپزد و ساشامند رطوبت معده دفع کند و اشتها بیاورد و بلغم بگداراند و ورم
جگر را و نفث دم را نافع بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی آن بود که بسرکه خوسانند
و خشک کنند و با کتیرا مستعمل کنند و صاحب نعیم گوید که بسیار از وی مشش را بد بود و مصلح
از صمغ عربی و قند بود و بدل آن یک وزن و نیم آن صمغ البطم است و گویند بوزن آن لبان
که آن کندر است برایی خوانند **مصع**: ثمر عوسج است قابض بود و شکم ببندد و اگر زیاده خورند
قولنج آورد و سخت **مصل** طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و آنچه ماسه که بسیوم
سوداوی خواجه بود و مضر بود بعصب و سفل و کیموس بد دهد و اگر با گوشت فربه پزند
ضرر آن کمتر شود **مصباح الروم** کهربا است و گفته شد **مطبوخ** عقید العنب خوانند و
میبختج گویند و گفته شد و **مطحث**: لعوق مطجیثا خوانند و آن لعوق لوز است و در
مرکبات گفته شود **مطجن**: نیکوترین آن بود که برسیمه تر بود و آن حسکتر از حسته
بود و آنچه باشد که مکرعیا بود گرم و خشک بود و آنچه بری بود لیکن که بغایت گرم و
خشک بود و وی ملطف بلغم بود و منشف رطوبات معده و آنچه بازیر بود و بتحوار
هضم بود و تشنگی آورد و اگر با سرکه بجوشانند بعد از آن بریان کنند تشنگی نیاورد و آنچه
بی سرکه با آب بجوشانند بعد از آن مطجن کنند و مری و دارصینی بریان کنند تشنگی آورد **مظ**
جلنار است و گفته شد **معشوق** از احجار است جمست گویند و گفته شد و از نبات
ماهو دانه و آن نیز گفته شد **معقار** صمغ اجاص است و گفته شد **معد** خصی الثعلب
است و گفته شد **معین** مازریون است و گفته شد **معاء** نیکوترین روده آن
بود که از حملی گوسفند گیرند طبیعت آن سرد و خشک بود و عصبی و مصلح کشیمی بود که غذای

وی دخانی بود و وی دوالی در ساقین احداث کند از بهر آنکه خون که از وی متولد
شود بد بود و میل بسردی داشته باشد و باید که با آب بشوید نیکو و سکنجبین بخورد و
اباز بر **معده** وی چون معا بود در احوالها و وی صالحتر از معا بود و بسرد و خشک
بود **مغاث** بهترین آن بغدادی بود و سفیدی بود که میل بزردی داشته بود
و طبیعت آن گرم و تر بود در دوم و گویند خشک بود مقوی اعضا بود و مسخن
و ضماد کردن شکستگی و کوفتگی و الم و تقویت و صلابه مفاصل و تشنج را نافع بود و تلیین
صلابه حلق و سمین کند و باه را برانگیزد و خاصه تخم وی و مقدار ماخوذ از وی یکم
بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و در ضمادات بدل وی علک کند
مغره نوعی از طین است سرخ رنگ و بیونانی میلطوس خوانند و بطیقون
گویند و بشیرازی گل سرخ گویند و نجاران مستعمل کنند و نیکوترین آن بود که سرخ روشن
بود و نه تاریک و گویند نیکوترین آن مصری بود و طبیعت آن شیخ الرئیس که سرد بود
در اول و خشک بود در دوم و فولس گوید در قبض و تجفیف نیکوتر از طین مختوم بود و جراحتها را
باصلاح آورد و گرم بکشد و چون در سرکه حل کنند و بر جمره و مجموع ورمها گرم طلا کنند
نافع بود و مجرب خواه ریش شده و خواه ریش نشده و اگر بر سوختگی آتش کنند دفع
ماده بکند و ورم بگدازد و ریش را خشک کند و چون سحق کنند و با لحم ترنج نیمبرشت
بیاشامند خون را ببندد و اگر با آب لسان الحمل بود قرحه امعا و مثانه را سودمند بود
و طبیعت ببندد و ورم جگر را نافع بود و اگر با آب لسان الحمل حقنه کنند قطع افراط
خون حیض بکند و همچنین اگر حقنه کنند قرحه امعا و خون که از امعا سفلی روانه
بود قطع کند **مغروه** فلیا و نجال است **مغنیسیا** صاحب منهاج گوید مانند مرقشیثا
بود و نیکوتر و گویند گلیست سیاه رنگ که از کوه کاشان می آورند و مولف که
الجه محقق است سنگیست الوان بغایت سست و اکثر سیاه رنگ بود که سرخی زند و
نقطهای سفید بدان باشد و آنکه که آنرا استعمال کنند جهت آنکه آبگینه را سفید کند و آبگینه
گران آنرا سنگ معنی خوانند و زنگ بکان خوانند و در ولایت شیراز در قریه فاروق
دهیست که آنرا بکان خوانند و از آن ده خیزد و آنرا سنگ بکان از بهر این گویند
و معنی قابض و مبرد و مجفف بود و مقوی معده بود و سنگ براند و در داروهای
چشم مستعمل کنند و مقدار ماخوذ از وی یا نیم درم بود و مضر بود بدل و گویند مصلح وی عسل
و بدل آن مرقشیثا است **مغناطیس** حجر المغناطیس خوانند و گفته شد **مغاث هندی**
کلاست و گفته شد **مغد** لفاح بری است و گویند بادنجان است و گویند نوعی از گیاه
کوچکیست لیکن قول اول و دوم صحیح است و صاحب منهاج گوید بادنجان است و گفته شد

ملفاح بری را مغد خوانند و هم گفته شد **مغدود** نوعی از گیاه که عجکست بد بود
خوردن وی **مغج** چون مفرح مطلق گویند لسان الثعد بود و گفته شد **معرح قلب**
المحزون ریحان است و بادرنبویه نیز گویند و گفته شد **مقل** صمغیست که انرا
کور احوانند و معروف بود بمقل ازرق و مقل مکی و بمقل الیهود و عربی بود و صقلی
بود و غیر مقل مکی که ان تمر مقل دوم است و گفته شود و نیکوترین وی انست که صافی
بود و بلون اسرنشیم بود از رق که بسرخی مایل بود و زود حل شود و هیچ جرکی و چوبی
در وی نبود و چون بخور کنند خوشبوی بود مانند اظفار الطیب و رایحه عطر کنند
و طبیعت ان گرم بود در سیوم و گویند در آخر درجه اول و خشک بود در سیوم
و گویند سرد بود و گویند تر بود و رازی گوید گرم و تر بود در دوم طاعون را نافع بود
و دیسقوریدوس گوید چون بلعاب هان روزه دار حل کنند انضمام رحم بگشاید و بچه بیرون آورد
و هر رطوبت که باشد پاک کند و چون بیاشامند سنگ گرده و مثانه بریاند و بول و حیض
براند و اگر در مسهلات کنند منع پیچ کند و اگر بیاشامند گزند کی جانور را نافع بود و سرفه کهن
را نافع بود و قوه مجامعت بدهد و فربهی آورد و منفخ سده گرده و مثانه بود و مسهل بلغم
و مقعد را اگر از وی تناول کنند نیکو باشد و وی خنازیر را نافع بود و باسرکه بر سعفه
طلا کردن نافع بود و فسخ عضله و صلابت اعصاب و انعقاد ان و کزاز و درد پهلو و ریاح
را نافع بود و چون بیاشامند و بخور کنند و بخود برگیرند بواسیر را نافع بود و چون ابل
بینید و محلل اورام سفل و اشنین و خون بسته بود و عرق النسا و نقرس را نافع بود و ایهی
مضر بود بجگر و مصلح ان زعفران و گوید مضر است بشش و مصلح وی کثیرا بود و بدل ان بوزن
ان صمغ البطم و نیم وزن ان کندر دریایی بود **مقل مکی** ثمر مقل دوم است و صاحب
منهاج گوید ثمر درخت مقل بهش خوانند چون تر بود و چون خشک گردد و رفل گویند و از
اندرون وی استخوانی بود و انچه تخته بود خایج ان در مکه خورند و لذیذ بود و در اندلس
رسیده خورند عفوصتی تمام داشته باشد و ابی ان ذلک و بغایت خشن بود و قابض
باد و شکم ببندد و قوه معده بدهد و بعیت وی تخته تقطیر البول را نافع بود و این
را مقل مکی خوانند **مقلونیا** ملونیا گویند و گفته شود **مقلیا ثا** بسریانی حرف گویند
و گفته شد **مقر** نبات صبر است و عسلی خوانند و گفته شد **مقدونس** و مقدونس
نیز گویند و ان کرفس ماقدونی است منسوب با مقدونیا روم بود و ان فطراسالیون را
و گفته شد **ملک الاندر** سیکران الحوت است و گفته شد مقلوس و بوصیر نیز گویند
و ان بهیرهج است و گفته شد **ملکه قرشیه** مخلصا است و گفته شد **ملح** بپارسی
نمک گویند و ان انواعست ملح عجینی و ملح اندرانی و سیاه نفطی و سیاه غیر نفطی و ملح هندی

۱۹۲

سرخ رنگ و ملح مر و انچه تلخ بود نزدیک سپیده بود و نیکوترین ان درانی بود و سفید
نمک بپارسی انرا نمک طبرزد خوانند و طبیعت ان گرم و خشک بود در دوم و دیسقوریدوس گوید
قوه وی قابض بود و جلا دهد و محلل و منقی بود و گوشت زیاده از ریشها بخورد و در کوارشها
جرب مستعمل کنند و اورام بلغمی و حکه و نقرس و جذام و قوبا سودمند بود و نمک باروغن
بکنند و منع عفونت کند و سودمند بود غلیظ اخلاط را بگدازاند و چون بازیت و سرکه
و عسل بیامیزند و بدان تحنک کنند خناق را ساکن کند و اگر با عسل بود درم لهاه و نغانغ
را نافع بود و اگر با جو سوخته بعسل ضماد کنند اکله و قلاع و انتشار الشعر را مفید بود و
با بزرکتان بر گزیدن عقرب ضماد کردن نافع بود و با بوذنه گزیدن و زرد گزیدن افعی
نیز را سود دهد و با رفت و قطران با عسل بر گزیدن مار شاخ دار نافع بود و با سرکه و عسل
دفع مضره سم هزار پای و گزیدن زنبور بکند و چون با میعه و عسل ضماد کنند و امیل را
نضج دهد و با فتح و خربا عسل منضج اورام بلغمی بود که در انثیین عارض شود و گزیدن
نهنگ را سودمند بود و چون تحت کرده در خرقه کتان کنند و در سرکه نیز فرو برند
و بر عضو گزیده مالند نافع بود و چون با سکنجبین بیاشامند دفع مضره افیون و قطر
کند و ابو جریح گوید چون با غذایی که سرد بود باشد بخورد و بابی و کوامیخ حلط کنند طبیعه
حد بکند و با غذائی که گرم و خشک کرده و مبراسهال رقی یاری دهد و بلغم لزج از معده
و سینه دفع کند و معا را تلطیف دهد و هضم طعام را یاری دهد و موافق مرطوبی مزاج بود و تخار را
مضر بود و چون ببرکه حل کنند و بدان مضمضه کنند قطع خون که از بن دندان آید و خونی
که بسبب دندان برکندن بود ببندد و اگر گرم کنند و در دهن نگاه دارند درد دندان را
نافع بود و چون بدان غرغره کنند بلغم را قطع کند و دماغ را پاک گرداند و چون صوف
با نمک بدان تر کنند و بر جراحتهایی که ناکن بود و خون روانه باشد بدان بر نهند خون را
ببندد و نمک اندرانی چشم را تیز کند و ناخنه و سفیدی چشم را تنک و ضعیف گرداند و
سبل را سودمند بود و درد معده سرد را نافع بود و مسهل بلغم عفن خام بود و سودا
و مقدار شربت نیم درم بود و نمک سوخته دندان را جلا دهد و صفت سوختن وی نیکوتر
ان بود که نمک را بشویند یکبار و رها کنند تا خشک گردد و بس از دیگی کنند و سر دیگ
بنهند و بر سر آتش نهند و آتش سوخته گردد بر گرد دیگ کنند و رها کنند تا از حرکت
باز ایستد ان زمان سوخته بود و بعضی نمک را در خمیر گیرند و در میان آتش سوخته
بنهند و رها کنند تا خمیر سوخته گردد و بیرون آورند و نمک تلخ مسهل سودا بود و نقوه و دراز کم
بسیار خوردن نمک بتحقیق دم بود و مضعف بصر و مقلل منی بود و حکه و جرب آورد و صاحب
منهاج گوید مضر دماغ و بصر و شش بود و مصلح وی ان بود که بشویند و سعتر اضافه کنند و گویند

ان نیم وزن ان نوشادر است وکویند نیم وزن ان بوره ملح الدباغین سوده ملح است
وکفته شد ملح الصاغه سکار است وکفته شد ملح بورینه نوشادر است وکفته شود
ملح سبخی ملح عجینی است وکفته شد ملح الغرب بوره درخت غرب خوانند وروی
اقوی ترین بورها بود وکفته شد ملح هندی نمک هندی کرم وخشک بود ووی
کرمتر ولطیفتر از انواع ملح بود ملح نفطی نیکوترین ان بود که منتن الرایحه بود وطبیعة
ان کرم وخشک بود قی را یاری دهد ومسهل سودا بود ومقدار شربت ان نیم درم بود
ومضر بود بمعا ومصلح وی هلیله زرد بود ملاح قاقلا است وکفته شد ملوخیا انکه
کویند ملوخیا نوعی از خبازی است و ان بستانی بود وبستانی خطمی کوچک خوانند ودر
وی ... شد درخت خطمی بود اما کل وی سرخی کوچک بود ونیکوترین ملوخیا ان بود که
سبز وبزرگ بود وقضبان وی پر ... بود وطبیعت ان سرد بود در اول وتر
بود در دوم وکویند سرد وتر بود در سیوم التهاب را نافع بود وچون بر سینه ومعده
ضماد کنند وسیلان حیض را نافع بود واختلاف دم وصداع ودرد چشم کرم را سود دهد
چون با ... ضماد کنند واسحق که سده جکر وزهره بکشاید چون اب وی ... درم
بیاشامند وکه مضر بود بمثانه ومصلح وی کل بود یا کلاب مل ابن مولف که اهل اندلس
... را امل خوانند وخمر را نیز هم مل خوانند وکفته شد لمطاه مشط الراعی است
کفته شد ملوبیا مقلوبیا خوانند و ان خرنبه دراز بود وبستانی انرا خیار دراز خوانند
وانرا خیار زه بود وطبیعت ان سرد وتر بود وزود هضم شود ممسک الارواح
... الارواح خوانند وان اسطوخودوس است وکفته شد منج نبات است وپارسی
منک عنبر در باب الف کفته شد من هر طلی که بر درخت افتد یا ... ازان من خوانند
مانند ترنجبین وکزنکبین وشیرخشت وبید انکبین وامثال ان وطبیعت ان ... که
کرم بود در اول معتدل بود در ... وبرطوبه سینه را نیکو بود وتشنگی را ...
آن بزداید وحقنه ... ان نرم کرداند و... که از رطوبت بود زایل کند و... الحسین
که کرم بود در اول دوم وخشکی وی نزدیک بکرمی وی بود ونیکوترین ان بود که لون
وی صافی بود وهیچ چوب درخت وی امیخته نبود واسترخاء معده را نیکو بود وطبیعة
محکم دارد و... را سود دهد چون بیاشامند وضماد کنند بر شکم وچون سعوط کنند
... دماغ را پاک کند وبادهاء غلیظ از وی بیرون کند ومقوی ادویه بود وچون
با وی خلط کنند در شربت وسعوط ووی خلط کنند با ادویه بزرک از بسیاری منفعت
آن در بدن نسم در باب حاء رجل النسیم کفته شد منج ... بود که کافوری است ودر
مرکبات کفته شود منجوشه سنبل رومی است وکفته شد مندعوره پرمع است وکفته شود

وبرودی مندرا عوریس خوانند منشور خیری را بدین اسم خوانند وکفته شد ونوعی
از خیاشیم هست که انرا مشور خوانند مندلی عود است وکفته شد منج منج است
وکفته شد منج زراوشان تخم خیری است وکفته شد موز درختی است مانند نخل و
ثمر وی را موز خوانند ودر طرف دریا بسیار باشد وبطعم شیرین بود ومانند خیار
با پوست بود وطبیعت وی ابن ماسویه که کرم بود در وسط درجه اول وتر بود در
اخر ان غذا اندک دهد وریش حلق وسینه وشش ومثانه وسرفه خشک را نافع بود
وباه را تحریک دهد وکرده را نیکو بود وبول براند وشکم ... بسیار خوردن مولد
سده بود وصفرا وبلغم زیاده کند بحسب مزاج ووی بر معده ثقل بود ونفاخ
ومصلح وی نبات بود وکه باوی بخورند یا عسل وپیش از طعام باید خورد وبعد از و
سکنجبین بخورند وبعد از غذا شاید که خورند یا ان زمان که غذا بکذرد وبخاصیت
سم کلاب است مورد اسپرم مورد بری است ونیکوترین ان رومی بود وطبیعة
ان کرم وخشک است در دوم صرع را نیکو بود ومقوی معده وجکر بود وصرع
ورطوبات دماغ را نافع بود وچون بخود بکیرند کرم را بکشد معو ... بیدی
خوانند وبعضی اطبا میطقون خوانند وساق وی وورق وی مانند شبت بود
لیکن ساق وی غلیظتر بود وبد ... ودکر بود و... خوانند وبوزن لزان و
عاریقون بود ولیکن بزردی مایل بود واندک تلخی داشته باشد وخوشبوی بود
واین بیخ مستعمل است وطبیعت ان صاحب منهاج که کرم وخشک است در سیوم
ودر وی رطوبتی غیر نضیج بود وجالینوس که کرم بود در دوم وخشک بود در
سیوم ونیکوترین ان سپید ... بود پاک بود وبول وحیض براند وملطف بود و...
ازسنبل بود وقابض تر در مفاصل را نافع بود وجکر سرد را سود دهد خوردن و
طلا کردن وعسر البول را نافع بود واشامیدن وضماد کردن ودرد مثانه وکرده را
نافع بود وچون بجوشانند یا بکوبند وبیاشامند واکر بکوبند وبا عسل بسرشند ولعوق
کنند بادی که در معده بود ومغص ودرد رحم ودرد مفاصل وسینه را سود مند بود
وچون بجوشانند وزن دراب ان نشیند حیض براند وچون ضماد کنند بر زهار
کودکان بول براند واکر زیاده مستعمل کنند صداع آورد واسحق که مضر بود بسر
ومصلح وی تخم کرفس بود وبدل ان نیم وزن ان جزبوا مومیایی نیکوترین معدنی
بود که از ولایت داراجرد خیزد ودسقوریدوس که مومیایی نقعه رفت وقیر
بود وچون با هم بیامیزند وطبیعت ان بود الا مومیایی منفعتی بسیار تمام دارد و
طبیعت ان کرم بود در سیوم ولطیف بود ومحلل وشیخ الرئیس که کرم بود در اخر

درجهٔ دوم و خشک بود و در اول مقوی روح بود و بخاصیت سودمند بود و در دردهای
باطنی و اوجاع و کبر و سقطه و ضربه و فالج و لقوه خوردن و طلا کردن و درد شقیقه و
صداع سرد و صرع و دوار را سودمند بود و چون حبه با آب مرزنگوش سعوط کنند
و گرانی زبان را فایده کند و چون بطبیخ سعتر پارسی بیاشامند نافع بود و منع نفث دم از سینه کند
و خناق و درد حلق و غرغره از وی با سکنجبین یا رب توت سودمند بود و غرغره
از وی با آب کمون خفقان را نافع بود و جهت اروی (?) فواق را زایل کند چون بطبیخ کرفس
بیاشامند و غرغره از وی بشیر تازه بیاشامند تنقیه مثانه را نافع بود و دو درم
از وی با غرغره کردن عقرب با شراب صرف بیاشامند یا مثلث و تنجیدان با روغن
بر موضع گزندگی بمالند و جهت کسی چون بیاشامند زود نفوذ کند با موضع گزیدگی
و در آن که انیسون در جوشانیده باشند حل کنند و بر شکم مستسقی طلا کنند نافع بود و جهت
احتباس بول هر روز دو درم با آنکه تخم کرفس حلبه و مقل و اذخر در آن جوشانیده باشند
بیاشامند و ابتداء جذام و برص و داء الفیل هفت روز پیاپی بطبیخ افتیمون هر روز سه دانگ
بیاشامد و در معده که از سردی بود و سوء الهضم دو حبه هر روز بشراب صافی بیاشامد
و گزندگی مار و عقرب و کسی که زهر خورده باشد هر روز دو حبه با آنکه انیسون و ورق
در میه (?) و بوته کوهی در آن پخته باشند بیاشامد و رعشه که ظاهر گردد در اعضاء سه روزه
هر روز دو حبه با آنکه سعتر پارسی و راسن جبلی در آن پخته باشند و حماحم (?) و رحم و تجمع
علتها که زنان را باز دارد و تشنج و آنچه از سردی (?) بود دو حبه با آب سداب هندی بیاشامد و جهت
ربع کهن هر روز سه دانگ که پسته باد آورد در آن پخته باشند بیاشامند و این خاصیتها و
زیاده تر از این دارد و اینجا کوتاه کردیم لیکن آنچه از ولایت دارابجرد آورند و معروف
بشبانکاره بود این منفعتها دارد و غیر آنکه آن معمول از ادویه است و غیر انواع دیگر که از
کوهها یا از آب خیزد و آن قفر الیهود بود و منافع آن در رنگ بومیایی بود و گفته
صفت آن **مولوبدانا** نیکوترین آن بود که بلون مرداسنگ بود و جالینوس گوید
بقوة مرداسنگ بود و در مرهمها گوشت زیاده برویاند و معاف که (?) ... ارزا (?)
گویا اخوانند و چون با آب بسایند و در شب بغل بمالند گند آن ببرد **موم** شمع است و
گفته شد **موش ورزبدی** موش ورزبدی است و گفته شد **موبی** (?) حمل است و گفته
شد **مورامون** گرز البار (?) است و گفته شد **موفیون** نوعی از سموم است
... پیش و مداوای که آن خورده باشد مداوای بیش کنند **مها** صاحب منهاج گوید
سنگی است جنس بلور و گویند بلور است و صاحب جامع گوید نوعی از آبگینه است که در معدن
مغنیسیا جمع می شود و منی میگردد و در بحر احمر یابند و در صعید مصر و آن سنگی است سفید

یک رنگ و نوعی دیگر هست که حسن و رنگ وی کمتر باشد و صلبتر که چون نگاه
کنند ظن برند که ملح اندرانی است و نوع اول که گفته شد بلور است تحقیق و ابو
طالب بن سلیمان گوید که مهی بخاصیت چون زن در زمان زائیدن از خود باز دارد
زائیدن بروی سهل گردد و هر مس که گرانی زبان را و کسی که سخن بتباه گوید چون سحق
کنند نیک و بیک درم زعفران و نوشادر و با عسل حل کنند و زبان را بدان تحنیک
دهند چند نوبت آن زحمت زایل گردد و کسر قراطیس که مهی سودمند بود از تعاش (?)
و سبل که عارض شود کودکان را و ری را که شیر و شحوار از پستان آید چون بر آن
مسح کنند شیر از پستان بیاید و مهمی (?) که چون با آب سحق کنند سفیدی چشم را زایل کند **مهد**
نوعی از عرطنیثا است که معروفست براحد الا بیسه (?) و اهل مشرق قیلبق خوانند
میس درختیست بزرگ و بیونانی لوطوس خوانند و ثمر وی بزرگتر از فلفل
بود و سیاه رنگ و مغز وی سفید و شیرین بود و معده را نیکو بود و شکم ببندد و
وی لطیف و مجفف بود و نشاره چوب وی زنان را نافع بود و قرحه امعا
و درب و دسقوریدوس گوید طبیخ نشاره چوب وی چون بیاشامند یا حقنه
کنند سودمند بود و جهت قرحه امعا و زنانی که رطوبات مزمن از رحم ایشان روان
بود و موی را سیاه گرداند و شکم ببندد **میعه** بیونانی میعه سایله را اصطرک خوانند
و عسل لبنی نیز گویند و ثقل وی را میعه یابسه خوانند و نیکوترین آن خوشبوی بود و
شیرازی انزاگور (?) خوانند و در وی قبض و تلطیف بود و طبیعت آن گرم و خشک بود
و گویند تر بود و مسخن و ملین و منضج بود و گویند دماغ را پاک گرداند و طعام را نافع بود
و طبیعت ببندد و مقدار مستعمل از وی تا یک مثقال بود و سرفه و زکام و نزله که از رطوبت
بود سود دهد و چون بیاشامند یا بخور بر گیرند حیض فرود آورد و از خاصیت وی
آنست که بخور کردن وی قطع رایحه عفن میکند و بار اسو ومند (?) بود لیکن صداع آورد
و اسحق گوید مضر است بشش و مصلح وی مصطکی بود و صفت میعه سایله در لبنی گفته شد
میشبهار کاو چشم است و گفته شد و صاحب جامع میشار و میشبهار طیلافیون
است که آن نوعی از حی العالم است و گفته شد **میسم** منسم است و در حب المنسم گفته شد
میبختج بپارسی پخته بش (?) خوانند **میویزج** زبیب جبلی خوانند و صاحب جامع گوید
حب الراس است و این خلافست حب الراس غیر آنست و میویزج بپارسی میوبرک خوانند
و نیکوترین آن مصری بود و سیاه رسیده و معروف بود و میویزج حجری و طبیعت آن گرم
و خشک بود در سیوم و محرق و اکال و حریف بود و بخاصیت شپش را بکشد خاصه
چون با روغن بود و شیاف بر جرب ریش شده کردن نافع بود و چون با جدوار (?) ازوی

پاشامند قی کیموس لنبج آورد و وی مضر بود بسبز و مصلح وی کثیرا بود و بدل آن گویند
عاقرقرحا بود و در خوردن وی خطر بود که قرحه مثانه پیدا کند میبوس شراب سوس است

باب النون نارجیل

نارجیل گویند و رانج نیز گویند و آن جوز هندی است بپارسی نارگیل گویند و شیرازی گردو
هندی و نیکوترین آن تازه بود که بغایت سفید باشد و آبی که در آن بود شیرین
باشد و طبیعت آن گرم بود در اول درجه دوم و تر بود در اول باه را زیاده کند و غذا
بسیار دهد و منی بفزاید و مسخن گرده بود و تقطیر البول را نافع بود و روغن وی بواسیر
را سود دهد و کهن وی کرم را بکشد و حب القرع بیرون آورد و طبع ببندد و وی
بر معده ثقیل بود و پوست مغزی هضم نشود از بهر آنست که پوست وی البته باید
خراشید و با شکر بخورند و کهنه وی غثیان و کرب و غشی آورد و مداوای وی قی کنند
بعد از آن سیب خورند اگر ترش ناخواه نانخواه و نانوجه و نانخواه گویند بشیرازی زنیان
خوانند و نانخواه اسمی پارسی است معنی آن طالب الخبز بود یعنی طلب کننده نان و نیکوترین
آن زرین تازه خوشبوی بود که مایل بسرخی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند
گرمی وی در دوم بود و سده بگشاید و در ادویه بهق و برص استعمال کنند و دیسقوریدوس گوید
چون با شراب بیاشامند مغص و عسر البول و گزندگی جانوران را نافع بود و حیض براند
و ابو جریج گوید طبیخ وی نفخ را بکشد بدالبته و وی تنها کهن را نافع بود و چون طبیخ وی بر
گزندگی عقرب ریزند در حال درد ساکن کند و فارسی گوید قطع قی کند در سینه و معده بود و بکشد
و مسکن ریاح بود و طعام را هضم کند و درد دل را و غثیان عظیم نیکو بود و کسی که طعم طعام
نداند و بولس گوید مسخن معده و جگر بود آشامیدن وی و ابن ماسویه گوید گرده و مثانه را گرم
کند و طبری گوید سنگ بگدازاند و کرم و حب القرع بیرون آورد و صاحب منهاج گوید با آب
بول براند و آب وی چون در چشم چکانند خون بسته بگدازاند و مقدار مأخوذ از وی یک
مثقال بود و اسحق گوید مثقل لثه بود و مصلح وی ترمس بود و چون سحق کنند و با عسل
لتر کنند و طلا کنند بهر دردی که باشد در هر موضع که بود و ورم را تحلیل دهد و چون زنان
بدان حقنه کنند رحم را پاک گرداند و رطوبات عفن خشک گرداند و بعضی آن جوش
کنند و چون بر روی طلا کنند بثور لبنی را زایل کند و چون بکوبند با کرکان سوخته
بخورند نفس حار را نافع بود نارنج صاحب منهاج گوید پوست وی گرم بود در دوم و
مکیف سرد و خشک بود در اول محلل ریاح سرد بود و از دباغ و وی لطیف از اترج بود
و مانند وی بود در فعل و شریف که درخت وی مشهور است و ثمر وی مرکب بود از قوی
مختلف بود و پوست زرد وی گرم و لطیف بود و حماض وی سرد و خشک در سیوم

و تخم وی مغز وی گرم و خشک بود پوست وی خشک کرده سحق کنند و با آب گرم بیاشامند
محلل مغص بود در زمان و اگر آن را شربتی کنند با زیت گرم در آذان ریزند درد را
آورد و پوست نارنج چون تر بود در روغن خیسانند و سه هفته در آفتاب نهند
در صنعت باشد روغن نارنج بود و چون از وی دو مثقال بیاشامند گزندگی عقرب
و مجموع گزندگیها که سم ایشان سرد بود نافع بود و دانه وی چون بیاشامند سود
بود سمهایی که عارض شود بسبب گزندگیها و حماض وی ناشتا خوردن جگر را
ضعیف کند و معده سرد مزاج را بد بود و التهاب معده گرم را نافع بود و اشتهای
از جانب صفرا سیر دو اگر سنگ در وی خیسانند بگدازد و اگر عرق با زیت وی جمع
کنند و خشک کرده سحق کنند و با شراب بیاشامند سودمندترین دوایی باشد جهت
دفع زهرهای کشنده که سبب آن سردی بود نارمشک ناعیست خوانند و آن اقاقیا
زبان هندی است و تاویل آن بپارسی مشک الوان بود و صاحب منهاج گوید فقاحی و ششوری
و اقاقیا است مانند بسباسه اما مولف گوید فقاحی است مانند تخمی سرخ رنگ و اندک بزرگ
در میان آن بود و اسحق بن عمران گوید از خراسان خیزد فی الجمله منفعت وی مانند منفعت سنبل
و نیکوترین آن خوشبوی بود و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در سیوم لطیف
بود و معده و جگر سرد را عظیم نیکو بود و ملطف اخلاط بود و محلل آن و شیخ الرئیس گوید
بدل آن و الکیمیم زنجبیل و نیم وزن آن بسته و دانگی آن سنبل بود و ابن عمران گوید بدل آن نیم وزن
آن کمون کرمانی بگد و دو دانگ آن قسط بحری و گویند بدل آن نیم وزن آن سنبل و نیم وزن
آن زنجبیل و نیم وزن آن قسط و گویند بدل آن نیم وزن قسط است نارفارسین نوعی از
مر است که مغشوش کرده اند بعضی از ینبوعات و آن کشنده بود ناردین سنبل رومی است
و مولف گوید آن نجی است بلون مشابه بامیران و عروق الصفر بود و بشکل اسارون
ریشه بسیار داشته باشد لیکن ریشه وی باریکتر از ریشه اسارون بود و نیکوترین آن
تازه خوشبوی بود و آنچه بسفیدی مایل بود بد باشد و طبیعت ناردین گرم بود در دوم
و خشک بود در سیوم چون در کحلها کنند موی مژه برویاند و وی بول و حیض براند و
ورم رحم را نافع بود و در طبیخ وی بنشیند و بکذرم ازوی فالج و لقوه را نافع بود و اسحق گوید
مضر است بشش و مصلح وی کثیرا بود و با عسل و بدل آن سنبل هندی بود نامغث و گفته شد
است گفته شد نارگیوا بزبان اصفهان خوانند و آن حشیشی است و گفته شد و نارگیوا
حشیش سیاه است ناب الکلب دندان پیش سگ دیوانه و غیر دیوانه در باب عین
در صفت عظام گفته شد ناعیست نارمشک است گفته شد ناطف بپارسی قبیطه
خوانند انجار شکر بود معتدل بود موافق جوانان و کهلان و پیران بود و مزاجهای سرد

وکرم وی سرفه که از حرارت بود و آنچه بحتی اش بود سودمند بود اصحاب نزله را
و حرقه بول را نافع بود و آنچه از عسل بود موافق مزاجهای سرد و پیران بود لیکن
صداع آورد و مولد صفرا بود خاصه حارّ را و آنچه از نعنع بود نافع بود کسی را که در
سینه و شش او سده و خلطی بلغم بود و آنچه از سکنجبین بود کثیر الغذا بود نافع بود سرفه و
سینه را لیکن مثقل بود و مرخی معده و آنچه از کردکان بود بغایت گرم بود معده
بلغمی را نافع بود و کرده لیکن صداع آورد و تعدیل آن بخشخاش کنند و آنچه
با دام بود اندک گرمی داشته باشد سرفه که از رطوبت بود نافع بود نبق رطب بپارسی
کنار تر خوانند و عرب نبق و ما خوانند و طبیعت آن سرد بود در اول و تر بود و گویند
خشک بود در اول و آنچه شیرین بود سردی وی کمتر بود و آنچه مایل بحموضه بود سخت
سرد بود و وی طبیعت براند و گویند حکم وی و سبب و امرود مساوی بود و آنچه بعد
بود از وی شکم ببندد و غیر معتدل نافع قوی بود از بهر آنکه هضم نشود و مهیج صفرا بود
و وی مولد بلغم بود از بهر آنست که محرور مزاج بعد از وی سکنجبین بخورد و سرد مزاج گلنگبین
نبق یابس کنار خشک سرد و خشک بود و سردی وی کمتر از سردی تر بود و در
تخفیف و تلطیف بود و قابض بود و قوه معده بود و شکم ببندد و منع سیلان اسهال
که از ضعف معده بود بکند خاصه چون بریان کنند و با استخوان بکوبند و غذا اندک
دهد نبات الارز حب الصنوبر است که گفته شد نبید التمر شراب خرمایی نیکوتر آن
بود که از رطب سازند و طبیعت آن گرم و تر بود و بدن را فربه کند و مسهل بود و غذا
بسیار دهد و سخن بود و وی غلیظتر نبیدها بود و بغایت دوشاب و سده آورد و
مولد خونی تیره سوداوی بود و مضر بود با عصاب و مغانه و المرتش مضره وی
کم کند نبید دوشابی نیکوتر آن بود که از سیلان رطب سازند و آن گرم و تر
بود حرارت وی کمتر از خرمایی بود و مسهل طبیعت بود و چون بگذرد غذا بسیار دهد
و غلیظتر از خرمایی بود و دیرتر بگذرد و باد انگیزتر بود و مولد سده خاصه چون تازه
بود نبید العسل گرم بود بغایت گرمتر از خمر بود و خشک باشد رطوبه معده و سرد
مزاج و مرضهای سرد و بلغمی را نافع بود خاصه چون با افاویه سازند و وی خمار آورد
مثل از خمر و مضر بود محروری مزاجان و مولد صفرا بود و صداع آورد و ازاله آن بود
که نقل با رب غوره کنند و نقل آن نبید انار بود و اگر خمار عارض شود رب فواکه ترش
مانند رب غوره و انبج و با ناردان خورند نبید الفانید والتین مسهل طبیعت بود
و صفراوی مزاجان را موافق بود و کسی که علت کرده داشته باشد و سینه و شش را نیکو بود
و مسخن بدن بود و سمن وی و جرب و حکه آورد و فی الجمله جمیع نبیدها مقصر باشند

از شراب نبید الزبیب گرم و تر بود و حرارت وی دون حرارت خمر غلیظ سیاه بود
و چون افاویه در وی کنند پس بطبع وی باشد رطوبه معده را نافع بود ولیکن منافع وی
نزدیک بود بخمر و مسهل بود و اگر عسل با وی بود گرم و خشک بود سرد مزاجان را
و مرضهای سرد و بلغمی را نافع بود و ادرار بول کند و مسخن گرده و مثانه بود و سنگ
و فضولی که بود بیرون آورد و شکم ببندد و آنچه از مویز مجوس سازند غذا بیشتر دهد
و خونی که از وی متولد شود متین و غلیظتر از خونی بود که از شراب و نبید مسخن شود
خلط سیاه که بر وی خون خوانند و بعد از آن مسحیل بود و اگر دو سوداوی مزاج
باید که احتاب نماید از وی نبید النارجیل مسکر نیکو بود و مسخن و ملین بود
سودمند بود جهت درد پشت و گرده که از خلطی سرد بود نبات بهترین آن سفید
شفاف پاک سنگ بود و طبیعت وی معتدل بود و حلق را صاف کند و سرفه را نافع
بود و موافق سینه و شش و قصبه آن بود و اگر با افاویه اضافه وی کنند سودا را
نافع بود و مضر بود بمعده ماری و مصلح آن فواکه مز بود نبات الرعد کماه است
و گفته شد نجب بپوست تلخه بود و نجب اسم هر قشری بود و مخصوص بود به
طب نجم و نجیل و نجیر این هر سه اسم ثیل است و گفته شد در ثا نحاس بپارسی
مس گویند و آن انواع است یک نوع سرخ بود که بر روی زنند و معدن آن قبرس بود
و آن فاضلترین انواع مس بود و یک نوع سپید روشن بود و یک نوع سیاهی
مایل بود که بصنعت زرد کنند و یک نوع طالیقون است و آن گفته شد و مس چون بسوزند
روسختج گویند و وی حریف بود و در وی قبض بود و چون بشویند نافع بود و نیکوتر
آن شبهی رقیق الکس سرخ بود و از هر دو طرف طبیعت آن گرم و خشک بود در
سیم و در وی حده و قبض بود و شرب کردن از طرف مس مسهل بود و باید
که حذر کنند از آنچه خبرها در وی رها کنند از شوربی و تلخی و ترشی و شیرینی مجلی و که
ما دلیل آن بود که چون چیزی در وی بپزند چون گرم بود از وی بیرون آورند و رها
نکنند که در آن سرد شود که مضر بود و زنگار وی سم است و گفته شد در زا نحاس
محرق روسختج خوانند و گفته شد نخام معروف آبی بود و ابن ماسویه گفته وی اکرم
لحم طیر بود و افضل آن گرم بود و جرب و تقوه جسم دهد و منی بیفزاید و مصلح بدل
بود و صاحب منهاج گوید صحیح آنست که دیر هضم شود و از بهر آنست که بازار مستعمل کنند
و مازل آن مثلث خورند با بعضی از جوارشات نخاع بپارسی پشت مار و گویند
و طبیعت آن سرد و خشک بود نخاله بپارسی سبوس گویند طبیعت وی گرم و خشک
بود در اول و در وی جلا و تلیین بود و منقیه بسیار سینه را نرم گرداند خاصه حسوی که از

آب وی وسپکر سازند ووی محلل ریاح وبلغم بود وچون در موضعی که نفخی بود گرم کرده در کیسه
کند وتکمید کنند بدان موضع نفخ را تحلیل دهد وبا سرکه بر جرب متقرح ضماد کنند نافع بود و
چون با شراب بپزند ضماد کنند بر پستانی که شیر در وی بسته بود ورم ان ساکن گرداند
وشیر روان کند وبخاله با ورق تربزه بزنند وبر گزندگی عقرب ضماد کنند درد ساکن
گرداند واگر با آب تنها همین سبیل واگر بسبوس از سرکه خوب بپایند وبر آتش نهند ودود
ان در بینی کسی برند که زکام داشته باشد شفا یابد **ند** بپارسی کشته خوانند وان
مرکب از عود ومسک وعنبر بود بخور وی مقوی قلب بود ودافع سموم **نوع** صعتر
بری است که گفته شد **نرجس** عبهر خوانند بپارسی نرگس گویند نیکوترین ان مضاعف
بود وشرابی از ان هفت رزده خوانند وطبیعت وی معتدل بود در گرمی وخشکی ولطیف
بود وگویند گرم وخشک بود در دوم وگویند در سیوم واین مضاعف که نرجس بود
یک نوع را شاه نرگس گویند ویک نوع را نرگس مسکین ویک نوع کافوری ویک نوع را
بهاری گویند اما نرجس مضاعف چنان کارند که پیاز نرگس میان سوراخ کنند وپیاز
دیگر در میان وی نهند وبکارند چون بروید مضاعف بود وسده دماغ را بگشاید و
زکام سرد را نافع بود ودر وی تحلیلی قوی بود وصداعی که از رطوبت بود سود دهد
وصداع سرها را گرم بود ومصلح وی بنفشه وکافور بود **نرد** طلاییست مرکب از صندل
سرخ وگل ارمنی ومورد واقاقیا وحصرم وسفیداج ومرداسنگ وورمهای گرم را نافع
بود ودر مرکبات گفته شد **نزوک** معلف که صاحب منهاج وصاحب جامع
صفت وی گفته اند ان گیاهیست که ورق ان بورق خیار زه ماند وبیخ وی با
دوا النمر خوانند وگویند بنک را زائیدن دشوار باشد چون یکبار بزاید بقدره حق
تعالی بداند که چون این بیخ بخورد دیگر ابستن نگردد ان گیاه را طلب کند وبیخ ان
برکند وبخورد دیگر ابستن نگردد بقدره حق تعالی وهمه در بن وی پیدا شود وگویند
در بن بید می باشد وگویند در بن دنب وگویند در شیردان بود ودر میان سرگین
می یابند ومولف گوید انچه محقق است در بن دنب می بود باقی خلافیست وازا تجر
النمر خوانند بپارسی زرک بنک گویند خاصیت ان بسیار است بر جراحتی که ناسور
شده باشد از ابتدا ببندد یاب وبر جراحت طلا کنند نیکو سود دهد وهر زنی که هلیله وی
لعق کند دیگر ابستن نشود وهر مردی که با خود دارد هیچ زن از وی بار نگیرد وامتحان
کرده اند که ترشید گوسفندان بخورند شیر ریخته شود واگر کسی با خود دارد ودر اندرون
دکان خباز رود نانها در تنور افتد وزرک از دندانه سیر کوچک بود نه بسیار ودرکها
داشته باشد ولوریان علی سازند وعلی را بکار رود وتوان ترشید وزرک بتوان سرانید و

ومطلق رنگ زرگ بود وسیاه وسفید **نسرین** ورد صینی
خوانند وان دو نوعست یک نوع بپارسی گل مشکین خوانند ویک نوع نسرین وبوی
وی نزدیک یاسمین بود وروغن وی مانند روغن نرگس بود وطبیعت وی گرم
وخشک بود در اول وشیخ الرئیس گوید در دوم وگویند در سیوم ووی منقی وملطف
بود وسردی اعصاب را نافع بود وکرم گوش بکشد وطنین گوش را ووی راسو دمند
بود وسده بینی را بگشاید ودرد دندان را نافع بود ومسکن قی وفواق بود وچون
چهار درم از وی بیاشامند خاصه بری ووی اصحاب سودا که سبب ان از
عفونت بلغم باشد سود دهد ومسخن دماغ ومقوی دل ودماغ بود وچون ادمان بوئیدن ان
می کنند ومحلل ریاحی بود که در سینه بود وبعطسه بیرون آورد وچون مسحوق
کرده در حمام در خود مالند بوی بدن خوش کند وعرق وچون بکوبند وبر کلف
رومی الند زایل کند وچون خشک کنند وهر روز نیم مثقال از وی بیاشامند چند
روز بپایان جای را نگاه دارد ومانع شیب بود **نسر** شریفیست عظیم
بغایت بزرگ وثقیل الطیران بود بپارسی انگس گویند ودر طیران چون بلند گردد
از مشرق بمغرب پرواز کند وهم دران روز بازگردد واین از عجایبهاست گوشت
وی گرم وخشک بود چون بخورند شب را نافع بود وغلیظتر از گوشت مرغان بود ودیر
هضم شود وکیموس بد دهد ومولد سودا بود ونزدیک بگوشت کلنگ باشد وهم
جنس وی وگویند زهره وی چون در چشم کشند هفت نوبت با آب سرد وطلا
پیرامون چشم سودمند بود جهة نزول آب واگر با همخدان عصاره بیدقیا میزند و
بشویند وکحل کنند تاریکی چشم را نافع بود وغلط اخهان وجرب ان وپیه وی چون
بگدازند ودر گوش چکانند کرم گوش را نافع بود خاصه چون سپال این عمل کنند **نشا**
یونانی اامولن گویند بپارسی نشاسته گویند نیکوترین وی سفید بود که از اسنرا
خوانند وطبیعت ان سرد وخشک بود در اول وگویند سرد بود در دوم وتر بود
چون با زعفران بر کلف روی طلا کنند زایل کند وچون بپزند با پیه خیار آب
بغد وروغن بادام اضافه کنند سرفه وخشونت سینه وحلق وقصبه شش را نافع
بود ووی ریش خشم را نافع بود وچون بریان کنند شکم ببندد وچون با شراب بپزند
انجه طلا کنند سودمند بود وگویند نشا غذا اکمترد از هرچه از گندم سازند ودیر
بگذرد ودیر هضم شود وسده آورد وگویند مولد سودا بود ومصلح وی چرب
بود مانند شکر وعسل وبدل ان گرد آسیاب بود وگویند ارز مغسول **نشاره** طبع وی
طبع درخت بود ونشانه چوب کهن خورده که مانند آرد بود وچون ضماد کنند بر ریش

تن بصلاح آورد و نیکو گرداند و چون با همچندان انیسون شراب بسرکه بسرشند
و در خرقه کتان کنند و بسوزند و سحق کنند و بر قرحه بلیه افشانند مفید بود و بر نقرس گ
نشاره چوب ارز گرم و خشک بود چون با خایه بیامیزند و بر جرب تر مالند زایل
کند و چون دود کنند گزندگان بگریزند و پشه نکشد و منفعت نشاره عاج در
صفت فیل گذشت **نضار** درخت گز چون در کوه روید نضار خوانند و چون
در زمین روید اثل خوانند و گفته شد **نطرون** بوره ارمنی است و گفته شد
نعنع بیونانی منثی خوانند و هیرازها گویند بشیرازی راقوبه گویند و نیکوترین
آن بستانی بود دانه و نیکوترین خشک وی آن بود که در سایه خشک کرده باشند و
طبیعت وی معتدل بود و در وی رطوبتی فضلی بود و گویند گرم و خشک بود در
دوم و گویند گرم بود در سیوم و خشک بود در اول و در وی قوه مسخن و قابض
و مانع بود و وی لطیفترین بقول خورنده بود و دسقوریدوس گفت که عصاره وی
چون با سرکه بیاشامند قطع نفث دم بکند و کرم دراز بکشد و محرک شهوه جماع بود
و چون با آب انار ترش دو شاخ یا سه شاخ بیاشامند فواق و غثیان و هیضه ساکن
کند و اگر با سویق ضماد کنند بر دنبلات بگدازد و اگر بر پیشانی نهند با ثبت جو صداع
را زایل کند و اگر بر پستان که شیر بسته بود ضماد کنند ورم آن ساکن کند و چون
با نمک ضماد کنند بر گزندگی سگ دیوانه مفید بود و چون بر زبان بمالند خشونت زبان
زایل کند و چون زن بخود برگیرد پیش از مجامعت منع آبستنی بکند و اگر دو شاخ
از وی در شیر بمالند و رها کنند شیر را نگاه دارد از خرابی و وی بغایت معده را نیکو
بود و شریف که چون بخایند درد دندان را نافع بود بغایت و چون بر موضع گزندگی
عقرب نهند عظیم مفید بود و چون سعوط کنند صاحب جاشر که ظاهر بود بر گرد
وی سه نوبت هر نوبتی داکی از عصاره ورق وی با روغن بغایت کمال مفید بود
و نافع بود و صاحب بواسیر را عظیم نیکو بود بورق وی ضماد کردن و نیکوترین
معالجه وی بود و گویند بغایت موافق معده بود خوردن و ضماد کردن و قطع
بکند که از بلغم و خون و ضعف معده بود و چون با قرص عود یا مصطکی
فواق و خفقان زایل کند و مقوی دل بود و مفرح و سیقا را نافع بود و بسیار
خوردن وی حکه در حلق پیدا کند و گویند مولد ریاح بود و مضر بود بسپرز و مصلح
وی کرفس بود و گویند بدل وی پودنه جویی بود **نعام** بپارسی شترمرغ گویند
و جالینوس گفت گوشت بط و نعام کثیر الفضول و غلیظ و دیر الهضم بود و رازی گفت گوشت
وی غلیظ بود و بغایت باید که اصلاح از آن کنند اصلاح گوشت بط کنند و این حیوان که

پیه وی چون بگیرند در اول ماه بستان و آخر بهار و در هر موضع که بنهند مار و افعی
بگریزد و چون بوی وی بشنوند غشی آورد و گویند پیه وی محلل اورام جاسیه
بود و بلغمی محلل قوی و بر گزیدن عقرب ضماد کردن و آشامیدن نافع بود و دردها
که از سردی بود سودمند بود **نفط** سیاه بود و سفید بود و نیکوترین آن سفید بود
و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و آنچه که تر است وی لطیف و محلل
بود و سده بگشاید و درد ورکین و مفاصل و النقرس و فالج و سفیدی که در چشم بود و منع
نزول آب در بود و پیه فرکهن را نافع بود و چون نیم مثقال از وی با آب گرم بیاشامند
مغص را ساکن کند و بادها را بشکند و پیه دبی مثانه را سود دهد و بچه مرده و
مشیمه بیرون آورد و بر گزندگیها طلا کردن نافع بود و کرم دراز و حب القرع را
بکشد و اسحق گفت که مضر بود بشش و مصلح وی سکه و کثیرا بود و بدل نفط سیاه قطران
بود **نقد** عصفر است و گفته شد **نمک** سنج نعو رواست و گفته شد **نمام** نمام
الملک خوانند و نماما گویند و آن سیسنبر است و نیکوترین وی آن بود که سبز و
تر بوی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و شیخ الرئیس گفت
دفع عفونات بکند و شش بگشاید و دردهای سرد را نافع بود و قلقونی گفت صلب
و کرم را بکشد و حب القرع بیرون آورد و بچه مرده و سنگ بریزاند و گویند چون
بسرکه بپزند و با روغن گل بیامیزند و بر سر طلا کنند نسیان و صداع و اختلاط ذهن
را نافع بود و چون با شراب بیاشامند فواق که از امتلا بود زایل گرداند و تحریر
تخم وی و بر گزندگی زنبور طلا کردن با یک مثقال با سکنجبین آشامیدن بغایت نافع
بود و بوییدن وی صداع سرد را نافع بود و محلل فضلات بلغمی بود از دماغ و بدل
آن بادرنج بود **نمل** بپارسی مور گویند شریف گفت که از قول تادوق که مور در
کوزه کور سیاه بود چون سحق کنند و بر برص لطوخ کنند بعد از آنکه سعیه کرده
باشند نغوذ زایل کند و چون صد عدد از وی بگیرند و در پنج درم روغن زیت
اندازند و غرق کنند و پس هفته رها کنند بعد از آن در عضب بمالند نغوظ آورد
و اعصاب عضب را قوه دهد و چون سحق کنند با آب و بر شب بعل طلا کنند
بعد از آنکه موی برکنده باشند دیگر نروید و اگر بروید ضعیف بود و چون بمیرز
کنند دیگر نروید **نمر** بپارسی پلنگ گویند ابن مولف که پلنگ ترکی ضعیف
دارد و استخوان پشت ندارد و تجربه شد و چون کسی را زخم زنند چهارده روز
از موش نگاه باید داشت که اگر مجروح را دریابد بول بر جراحت کند متعفن گردد
و سیاه شود و اگر زهره پلنگ خشک کرده با آب خاص انجره بسایند و در بینی کشند دماغ

نافع بود و اگر موی وی در خانه دود کنند کژدم بگریزد ارسطاطالیس گوید خون وی چون
بکلف مالند و ریم گشته را خشک کرد و زایل گرداند و مغز وی چون بگدازند بروغن زیت
و بخود برگیرند درد رحم را نافع بود و پیه وی گرم و خشک بود چون بدان دخان کنند
فالج را نافع بود و هیچ معالجه نیکوتر ازین نبود در این زحمت و جاحظ گوید اگر آدمی پیه
کفتار را در اعضاء خود بمالد و در آب بر پلنگ رود در جایگاه وی و بیشتر وی نتواند پلنگ
را قدرة نبود که حرکت کند و بر خیزد و زهره وی سم قاتل بود و گفته شد و نیز گفته
نیز در صفت نمر گفته شد **نمیقن** کبر است و گفته شد **نوارس** نوعی
از عشا و بزرگست و ما را شجر القدس خوانند و سواک العباس و مسواک المسیح گویند و صفة
عشا در قاف گفته شد **نوره** کلس است بشیرازی آهک خوانند و نیکوترین آن
سفید سست بود و آب نزیده وی بغایت گرم بود و ملطف و محرق بود و اگر سفید
وی چون دو روز یا سه روز بوی بگذرد نه محرق بود بلکه مسخن بود و مغسول وی مجفف
بود بی لذع که شست زیاده نخورد و سد حکه اش را نافع بود و مغسول وی معتدل بود
و خشک و نوره بهر موضع که خون روانه بود چون بدان نهند قطع خون بکند و وی مضر
بود بعصب چون در حمام طلا کنند و اولی آن بود که بعد از آن روغن بنفشه و گلاب
و ثفل عصفر و تخم خربزه و آرد برنج و گلاب بمالند و اگر اعضا بسوزاند و آبله بیرون
کند پس روغن گل و آرد عدس و سرکه و گلاب طلا کنند نافع بود و خوردن وی
بود علامت خوردن وی آن بود که دهن خشک شود و درد معده و سوزش آن و عسر
البول و مغص و اسهال خون بسبب قرحه امعا پیدا کند و بول با بول بیرون آید و سستی
اعضا و غشی احداث کند و خفقان و مداوای وی قی کنند با آب گرم و روغن [illegible]
زبان و روغن گل و جلاب و آشهای چرب از مرغ و روغن بادام و لعابات نافع بود
نوشادر معدنی بود و عملی باشد و ابن تلمید گوید نیکوترین آن طبیعی خراسانی صافی بود
بلور و [illegible] گوید گرم و خشک بود در آخر سیوم ملطف و منضج بود و سفیدی چشم را نافع
بود و ملازه افتاده را محکم گرداند چون در حلق دمند با ادویه دیگر و خناق بلغمی را سودمند
بود و ملطف جالی بود و چون در آب حل کنند و در خانه بیفشانند مار از آنجا بگریزد
و اگر در سوراخ ایشان ریزند بمیرند و چون سحق کنند با آب سداب و بیاشامند علق که
در حلق چسپیده بود بکشد و شریف گوید چون بروغن بپرورند و بر [illegible] مالند
در حمام زایل کند و چون بخایند و در دهان [illegible] نگاه دارند زود و چون با روغن گل
بیامیزند و بر برص مالند بعد از تنقیه برص را زایل کند خاصه چون بدان ادمان کنند
و دارویی که بدل آن بود بوزن آن شب و بوزن آن بوره و بوزن آن نمک اندرانی بود

نو التمر بپارسی استخوان خرما گویند گرم و خشک بود و در وی قبضی معتدل بود و چون
بسوزند ریشهای بد را نافع بود و اگر سوخته وی غسل کنند و سحق کنند و بمیل بر چشم کشند
موی برویاند و چون در چشم کشند ریش چشم را نافع بود و اگر خلط کنند با سنبل الطیب
نیکوتر بود در مژه رویانیدن و طبیخ وی سنگ بیرون آورد **نو الاهلیلج الکابلی** استخوان
هلیله کابلی نیکوترین آن بود که بزرگ بود و آن سرد و خشک بود در دوم [illegible]
البول را سودمند بود و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بسپرز
و مصلح وی شراب بود **نوع** ابلابست گفته شد **نهق** صاحب منهاج گوید جرجیر
الماء است و صاحب جامع جرجیر البر است و هر دو گفته شد **نهشل** جوز بری
است و گفته شد **نیلوفر** لینوفر خوانند و بسریانی کرنبک الماء و بیونانی نمفا گویند
و حب وی را حب العروس خوانند و گویند خلاف است و نیکوترین نیلوفر بغدادی بود
که گل وی آسمانگونی بود و طبیعت آن سرد و تر است در دوم و سردی وی زیاده
بود از تری و گفته شد و گویند سردی وی در سیوم بود و بیخ وی با آب بر بهق کنند
نافع بود و نیلوفر ورمهای گرم را نافع بود و گل وی منوم بود و صداع گرم را سودمند
بود و منع احتلام بکند و شهوه باه بشکند چون [illegible]
و منی ببندد و بخاصیتی که در وی است و بیخ وی و تخم وی درد مثانه را نافع بود و ضماد کردن
تخم وی نزف را سود دهد و چون در آب بجوشانند و بر سر ریزند خواب آرد
کند و نیلوفر [illegible] مضر بود بمعده که بنفشه و خوردن وی مضر بود بمثانه و مصلح
وی نبات بود و بدل وی [illegible] یا خطمی سفید و اصل نیلوفر هندی [illegible]
باشد و نیلوفر از ادویه قلبی بود و [illegible] زعفران و دارصینی [illegible] **نیلج**
عصاره نیل است **نیمقا** نیلوفر است و گفته شد **نیون** ادرک است و گفته
نیل حشیشة العصاره و بیانیلج خوانند و شجره وی را [illegible] خوانند و نیکوترین وی ورق
وی سبز بود که مایل بسرخی بود و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم
و گویند سرد است در اول و گویند سرد است با اعتدال و متوسط بود میان تری و خشکی
و قابض بود و منع نفث دم بکند و کلف و بهق زایل کند و داء الثعلب و [illegible] سودمند
بود و [illegible] گنده نافع بود و عصاره وی نیز [illegible]
مسحوق چون بیاشامند سود دهد [illegible] و اگر عصاره وی با سرکه حل کنند
و [illegible] مالند نافع بود و اگر ادمان کنند بر خنازیر [illegible] ضماد کردن [illegible] صلابت
آن بگدازد و نیکو گرداند و اسحق بن عمران گوید بدل نیلج بوزن آن آرد جو دو دانگ
آن [illegible] بود والله اعلم بالصواب

باب الواو و الجيم

بلغوا ابن ابی البابت وگفته شد **وبر** فرواست گفته شد در فا **وبر الارنب**
پشم خرگوش چون بر شریان ارنده نهند باصبر و قاق کنند و سفیده تخم مرغ منع خون
رفتن بکند **وبر اللقاح** پشم شتر سوخته چون سحق کنند و در بینی دمند خون باز بند و **وج**
عود البیخ خوانند و سیونانی اکوزون و بپارسی اگر خوانند و قوه وی نزدیک بابرسیا و د
وزراوند و نیکوترین وی فربه سنبر خوشبوی سفید بکه بود و طبیعت ان گرم و خشک
بود در اول از درجه دوم و گویند در سیوم لون را صافی کند و مخفف رطوبات مفاصل بود
و باه را زیاده کند و گرانی زبان را سود دهد و بهق و برص و تشنج و درد پهلو و سینه و جگر
و صلابت سپرز و مغص و فتق را نافع بود و بول و حیض براند و گزندگی جانور را سود
دهد و سفیدی چشم زایل کند و تاریکی که از رطوبت بود و اسحق گوید صفرا و بلغم را سود دهد
و شربتی از وی یک درم بود و گویند مضر بود بشش و اصلاح وی تخم رازیانه کند و بدل وی
در شکستن ادهام و تقویه جگر بدل آن بوزن آن کمون کرمانی و دو دانگ وزن آن زرنباد
صینی و اسحق زعفران که بدل ان بوزن ان و ربع وزن ان عود قرنفل بود و گویند
بدل بوزن ان کمون و دو دانگ ان زراوند بود **وخشیرق** در بینه خراسانی بود
طبیعت ان گرم و خشک بود و حب القرع بیرون آورد و شربتی از وی یک مثقال
بود و بدل وی شکاع ارمنی بود **ودع** بپارسی کجک خوانند و بتری که وی سفید مهره و گو
وی شیرازی گوش ماهی خوانند و ان نوعی از حلزون است و حلزون شبیه بود و وی
باطن مجوف بود و ودع دراز مجوف بود و در قوه مانند صدف باشد و بخاصیت
مانند شبح **ودح** زوفا رطب است گفته شد **ورل** شیخ الرئیس گوید بشکل وزغ
و سام ابرص بود و دنب وی دراز بود و سر وی کوچک و وی غیر سوسمار است
و مخالف وی در شکل سر و بدن و گوشت وی بغایت گرم بود و فربه و سمین بود و گو
وی سوی خاصه چون طلا کنند و در وی قوه جاذبه بود و جذب پیکان و شوک بکند و سر
وی مانند سرگین سوسمار بود و سفیدی چشم را زایل کند و موی بر داء الثعلب برویاند و
سرگین وی کلف و وضح و قوبا را نافع بود و شریف که چون بکشند و همچنان با خون
در دیگ ابدارند و با روغن بزند تا مهرا شود در جه فرطیه که در سر کودکان بود
هیچ معالجی نیکوتر از این نبود و رازی گوید سر وی چون در مضب النشا البیغی بعات
قضیب را بزرگ گرداند و بدل سر وی سقنقور بود **ورل مایی** سقنقور است
وگفته شد **ورل جالور** گوزه البیضا است و گفته شد **ورطوری** سطراخیس است
و گفته شد **ورس** نباتی یمنی بود و نبات وی مانند نبات کنجد بود و گویند سپال

بکارند و ده سپال باقی بود و شیرینی و نیکوترین وی آن بود که تازه و سرخ رنگ
بود و که بزردی زند باشد لون عصفر و بشکل گل نابوت بود جرد و طبیعت ان گرم و خشک
بود در دوم قابض و لطیف بود و کلف و نمش را نافع بود طلا کردن و چون بپاشانند
وضح را سود دهد سنگ بریزاند و درد گرده و مثانه سرد را نافع بود و مقدار شربتی از وی
یک بود و اسحق گوید مضر است بشش و مصلح وی عسل بود و گویند خاصه که بوی رنگ کنند
مقوی باه بود و بوشیدن ان **ورد** جل خوانند بپارسی گل گویند و بهندوی و زهرل
که بو دانند و ورد خوانند و گل سرخ را حرح خوانند و گل سفید را و تیر و نیکوترین آن
تازه فارسی بود که هنوز تمام نشکفته باشد و رایحه وی قوی بود و نغایت سرخ بود
و طبیعت ان مسیح بن الحکم گوید سرد بود در اول و خشک بود در اول از درجه دوم و گویند در
سیوم و متوسط بود در غلظ و لطافت و تخفیف وی اقوی بود از قبض و وی مقوی اعضای
باطن بود و لثه و اسنان و مصلح بن عرق بود در حمام چون بجوشانند و قطور تالیل بکند
چون سحق کرده مستعمل کنند و مسیح بن زان و بغل نافع بود و وی معده و جگر را نیکو بود
سیمه که در جگر بود از حرارت نشاند و حلق را نیکو بود و چون با عسل بپزند و بدان غرغره
کنند و مسکن وجع مقعد بود و چون بپرمغ طلا کنند و بطبیخ وی حقنه کردن قرحه امعا را
نافع بود و تر وی مسهل بود ده درم از وی ده مجلس براند و سه درم از وی جلاب
را نافع بود و خشک وی نه مسهل بود و چون با عسل بپزند و بر معده ضماد کنند قطع
نافع بود و چون در دهان نگاه دارند تشنج و قلاع را زایل کند خاصه چون با عدس مکافور
بود و بوییدن تازه وی صداع گرم را ساکن کند و قوه دل و دماغ بدهد و در بعضی مردمان
زکام آورد و در بعضی نیز ... مصلح وی بوییدن کافور بود و چون بر روی وی بخسبند
قطع شهوت باه بکند و دفع مضره وی تخم الزلم کنند و شیخ الرئیس گوید جوهر وی مرکب بود
از گرم و سرد مانند معده سردی وی از دوم بود و گرمی در اول و در وی تلیین بود
و... بود و بعطره ملایم جوهر روح بود و غشی و خفقان گرم را نافع بود و چون آب
وی اندک اندک بجرع کنند **ورد الحار** ورد النفیر خوانند و ابن ماسویه گوید آن گلیست که
اندرون وی سرخ بود و بیرون زرد و طبیعت وی سرد و خشک بود و شیرازی ازرا
گل محمه خوانند و دو روی گویند و رازی گوید بهار است **ورد منتن** گلیست بدبوی بلون
مانند گل ... و آنرا انقون خوانند و طبیعت وی گرم و خشک بود و بیخ وی محرق بود
مانند عاقرقرحا **ورد الحمیر** نوعی از عود الصلیب است که آنرا ذکر خوانند و گفته شد
ورد الزینه گل خطمی است و ورد زوانی خوانند و گفته شد **ورد دفا** شقایق النعمان
است و گفته شد **ورد الجب** کبیکج است و گفته شد **ورد صینی** نسرین است و گفته شد

کوش

ورشان، بپارسی مرغ الّهی خوانند گوشت وی شکم ببندد و دشواری هضم بود و تا
که بپزند ورق الخوخ برگ شفتالو چون بر بدن طلا کنند قطع بوی نوره بکند و اگر
آب آن در چکانند کرم گوش بکشد چون بر ناف ضماد کنند کرم شکم بکشد ورق الدفلا برگ
کز یابس و قابض بود چون بپزند و بر سر نهند یا آب آن بر وی ریزند نافع بود
و مقوی لثه مسترخی بود ورق الدلب برگ چنار نیکوتر آن بانه بود و طبیعت آن
سرد و خشک بود و ورمهای گرم که در زانو بود نافع بود ضماد کردن و چون بکوبند
نیکو و بر ریشهای تر افشانند خشک گرداند و سوختگی آتش را نافع بود و وی بد بود
بحلق و بینی و چشم و گوش و از خواص وی آنست که خفاش از وی بمیرد ورق الغرب
برگ ورک چون بکوبند و بر جراحت باشند گوشت برویاند و آب وی چون بیاشامند
کسی که علق خورده باشد از حلق بیرون آورد ورق الکرم برگ رز چون نیکو بکوبند
و ضماد کنند صداع که از گرمی بود ساکن کند و ضماد کردن با آنک بر تن گذارند قطع اسهال
بکند و خاییدن وی مقوی لثه مسترخی بود ورق البرد نیکوترین آن بود که از بیرون
کهن گیرند و طبیعت وی معتدل بود در سردی و گرمی و گویند گرم و خشک بود و فعل
محکم پی لذع ورق الاجاص برگ آلو چون با شراب بپزند و بدان غرغره کنند قطع سیلان مواد
از لهاة و حلق بکند و چون مضمضه کنند منع سیلان مواد از لثه بکند ورق العلیق
صفت آن در علیق گفته شد ورق البلوط سرد و قابض بود و اندک تخفیف آن
باشد چون بکوبند و بر جراحت باشند گوشت برویاند و بجال صحت آورد و در ریشها
و شخوار با صلاح آورد ورق الزیتون معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در
دوم و چون بسوزند قایم مقام توتیا بود در دارو ها، چشم و چون ببرگ به بپزند و در وقت انزال
نافع بود و آب پخته وی چون در دهان نگاه دارند قلاع را زایل کند و ورق زیتون
بری چون بر داخس طلا کنند سود دهد و چون با سرکه بپزند چندانکه مانند عسل گردد
و بر دندان خورده طلا کنند قلع کند ورق شوکة المصریة برگ درخت اغیلانست گفته
شد ورق البسیم برگ کنجید سرد و تر بود چون بکوبند و موی را بدان بشویند دراز و نرم گرداند
و خشکی وی زایل کند ورق الکبر منفعت آن در کبر گفته شد ورق الحنظل صفت آن
در حنظل گفته شد ورق السورنجان در صفت شنبلید گفته شد ورق الاتنج در اتنج
گفته شد منفعت آن ورق التوث در توث گفته شد ورق الجوز مجفف بود و در وی
قبض بود و چون بخایند و بر ریش نهند سود مند بود و جهت ریشها که در دهن بود نافع باشد
ورق الزیتون الهندی و ورق طالیسفر است گفته شد ورق الغار صفت آن در غار
گفته شد ورق النبق، برگ کنار معتدل مجفف و قابض لطیف بود و مقوی شعر گردد

٢٠٧

و منضج اورام و در وی تحلیل بود ورق شجر البق در دردار گفته شد ورق المصطکی در مصطکی
گفته شد ورق حبة الخضرا در حبة الخضرا گفته شد منفعت وی ورق السوسن معتدل بود
در گرمی و سردی و خشک بود در اول مجفف قرحها و بثرها بود و چون بکوبند و بر آن
باشند زایل کند و ورق سوسن سفید صلابة رحم را نافع بود ورق الخلاف برگ
بید در وی حرارة و اندک قبض بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و عصاره وی
در دو سبزه و صلابة آن و سعه آن نافع بود و مسهل صفرا محرق و سودا و بلغم بود
و نافض و صرع و کزندگی عقرب را نافع بود و چون ساشا منجر از وی با یکدیگر ب
و چون ضماد کنند از بیرون هم سودمند بود و وی بول براند با سکنجبین و احتیاق
رحم را نافع بود و مفاصل و نقرس و اد و بهار گفته شد ورق المازریون در مازریون
گفته شد ورق السرمق سرمق است و گفته شد ورد العلیق گل پیچ گل سرد و خشک
بود و قابض و مجفف اخلاف ام را نافع بود و مغثیان و ذرب و ضعف معده
ورد اللوز بهار بادام سرد بود و مقوی دل و دماغ بود ورد السفرجل هم سرد بود و
مقوی دل و دماغ ورد التفاح سرد بود و مقوی دل و دماغ بود ورد الکمثری طبیعة
و منفعت بهار بادام و سیب به و امرود مانند یکدیگر بود ورد الخرنوب در خا گفته شد
ورد الباقلا گل باقلا سرد و تر بود و مسکن حرارة دماغ بود و چون سحق کنند در بادام
رصاصی و با آفتاب نهند خضاب نیکو بود و موی را سیاه گرداند بغایت ورد
الخشخاش سرد و تر بود و مسکن گرمی و خشکی بود که در دماغ حادث شود و چون
بر سر ضماد کنند سهر را نافع بود و منوم بود و مسکن صداع گرم وزغ نوعی از سالامندرا
است و نخیلی کوچکتر از وی بود و از خواص وی آنست که عقرب فرو برد و گوشت وی
سم مهلک است و اگر در شراب افتد و بمیرد آن شراب سم قاتل باشد و گویند وزغه حربا
تحقیق گفته شد صفت آن و مداوا از آن وسخ نباتیست که وی که در سنگ روید در بهار
و بوی لیمو کند مولف که شیراز اثر الیمو دارو خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود
وسمه ورق النیل است و طبیعت آن گرم و خشک بود گرم بود در اول و خشک
بود در دوم و در وی قبض و جلا بود و موی را خضاب کند خاصه چون با حنا بود
خضاب نیکو و آسان باشد وسخ الاذن چرک گوش چون بر داخس طلا کنند نافع بود
و بر شقاق لب طلا کردن سودمند بود و بر گزندگی افعی بغایت کمال نافع بود چون
بکاوند و چند نوبت بر آن نهند وسخ کوار النحل این سخن که عکبر است و گفته شد
و صاحب جامع که خطا است و مولف که تحقیق از امور میان نحلی گویند و بزبان مکس
و آیدان انزابر خوانند و دسقوریدس صفت وی کند که آن علکی خوشبوی بود باشد

سپید وان بحقیق موميای نخلی است و صفت وی در صفت عکبر گفته شد و صفت عکبر
گفته شد و طبیعت و سمع انگور گرم بود در دوم و در دیگر بسیوم و جذب بلیغ کند از بهر
انکه جوهر وی لطیف بود و اگر بخور کنند سرفه کهن را نافع بود و چون بر قوبا بمالند
زایل کند و مولف گوید در دفع خوف و کسر و افتادن از جای همان عمل موميای میکند
و بکرات امتحان رفته **وشج** اشق است و گفته شد **وشق** قوه وی گرم و خشک بود
و منحنی قوی ها بشد و در وی اعانه باه بود و محرک جماع و کرده و پشت را کیلو بود و
محرورین را جامضر بود و تداویان نوشیدن وی ایمن باشند از بواسیر **وغد**
بادنجان است و گفته شد **وقل** مقل خشک است و در صفت مقل گفته شد
ولیع جدال است و گفته شد **وین** انگور سیاه است و در عنب گفته شد **ویشد**
گل سفید است و در ورد گفته شد و طبیعت ان سرد و تر بود در دوم والله اعلم بالصواب

باب الها

قاقلا است و گفته شد **هاکول** گویند جعفیل است و گویند بحقیق تراب الهالک صغیر
است و گفته شد **هبید** حب حنظل است و در حنظل گفته شد **هدب** حمار قبان
خوانند و معرب قبان وان جانوری است کوچک بسیار پای که در شب و جهای اب بسیار
بود و چون با شراب بیاشامند عسر البول و تقطیر را نافع بود و چون سحق کنند و از
پوست انار کنند با روغن گل و گرم کنند و در گوش چکانند درد گوش را نافع بود
و اطمو رسفس که اگر در خرقه بخند و بر صاحب تب بندند زایل کند **هدهد** پارسی
مرغ سلیمان خوانند عامی که گوشت وی چون بر زیتاب و پشت مصاحب قولنج کو
بخورد و اب ان بیاشامد نافع بود و در خواص آورده اند که چشم وی بر کسی بندند که نسیان
بروی غالب بود دفع ان بکند و اگر به بندند بکسی که از رنج جذام بترسد مادام که با وی
بود ایمن باشد و اگر نر انتد اگر ده باشد موافق بود و اگر پر وی بخور کنند در خانه
گزندگان بگریزند و اگر ادمی با خود دارد و برابر خصم رود بر وی ظفر یابد و فا جهان
وی گزارده شود و خون وی چون در سفیدی چشم چکانند زایل کند و اگر منخ وی بخور
کنند در برج کبوتر هیچ حیوان موذی گرد ان نگردد و اگر جگر ه خشک شده بنجان ان زرست بر
در خانه بیاویزند هر که در ان خانه بود از چشم بد ایمن بود و اگر معا ه خشک کنند
و سحق کنند با سوسن و با روغن گنجید سایند و بعد از یک ساعت بغسل رند و بر موی بمالند
سیاه و جعد گرداند و اگر جگر ه شپشی با خود نگاه دارند دهان وی را دوست دارند و اگر
بال وی نزد کسی که نمیخواهد بخور کنند بگریزند و گوشت وی چون بخور کنند مسحور را نافع بود و کسی
که بر زن بسته باشند گشاده گردد و دل وی چون خشک کنند و بکوبند و با طلا بیامیزند

قوه باه بدهد و طیه شب وزبان و دراز ترین پی که در بال وی بود در پوست بنهند
و مرد بر ران راست بندد چون خواهد که مجامعت کند قوت دهد **هرنوه** قرنوه
خوانند و ان ثمر درخت عود است و بمقدار فلفل بود و اندکی کوچکتر و بزد وی مایل
بود و از وی بوی عود اید و طبیعت وی معتدل بود و گویند گرم و تر بود و صاحب
منهاج گوید مقوی معده و هضم بود و مطیب وی بول براند و سنگ بریزاند و استحق بن عمران گوید
درد حلق را نافع بود و شکم براند و بول وی بوزن وی قاقله صغار بود **هرد** عروق
الصفر است و گفته شد **هرقلوپس** بقلة الیهودیه گویند و ان نوعی از هندبا
بری است و بعضی گویند نوعی از اسفاناخ است و بقلة یهودیه شریف که قصعه است
و انچه محقق است ان از اجر قلعه خوانند و پارسی تره کشتی وان از انواع کاسنی
بری بود و در هندبا گفته شود **هرفلیون** نام است و گفته شد **هرطان**
قرطان گویند و ان حبی است میان گندم و جو و طبیعت وی معتدل بود میان گرمی
و سردی و میل تری دار شده باشد و گویند سرد بود و گویند بغایت گرم بود و
خشک و وی مجفف بود و بغیر لذع و در وی قبض و تحلیل بود **هزارجشان** و هزار
فشان نیز گویند و معنی ان پارسی هزار گز بود و سریانی فاشرا گویند و گفته شد
هزار اسفند حرمل است و گفته شد **هشتیفیل** حشیفیل است و گفته شد
هشت دهان عود هندی است و طبیعت ان گرم و خشک بود در سیوم
بخاصیت نقرس را عظیم سود مند بود و بول وی قیطور یون باریک بود **هفت**
بنج بادر یون است و گفته شد **هلیون** بطیخ است و گفته شد **هلفیفا**
هندبا است و گفته شد **هلوت** حلیم است وان سلق جبلی است و در خاص
گفته شد **هلیانه** شاهترج است و گفته شد **هلیون** پارسی مارچوبه
گویند و مارکیا خوانند و اهل مغرب ماندلس اسفراج گویند نیکوترین ان بستانی
بود و انه و طبیعت وی گرم و تر بود و گویند معتدل بود و گویی گرم بود و ورق
ان نابند و رق را زیانه بود و صفت تخم وی گفته شد و وی منفخ احشا و محلل ان
بود و طبیخ وی عرق النسا و یرقان و درد معلا را نافع بود و خاصه طبیخ اصل وی
و چون با شراب بپزند و طبیخ ان بیاشامند گرده کی ریگ را نافع بود و چون
بطبیخ وی مضمضه کنند درد دندان را ساکن گرداند و تخم وی همین عمل کند و گویند
وی سنگ بشکند و گویند سود مند بود به تنقیه بلغمی و ریح و تقطیر البول را نافع بود
و باه را زیاده کند و نحاری نادن را سود دهد و مسحق کرده و مثانه بود و سحی
معتدل و تقطیر البول که از برودت بود و پیری سود دهد و درد پشت و رگ کلی

شده را نافع بود و سینه و شُشش را نیکو بود و طبیخ وی چون سبک بپاشند بکشند و کویند
چون شیر و کنش پاره کنند و در شب خاک کنند هلیون در آنجا بروید و آب وی با تخم
وی سنگ کرده و مثانه بریزاند چون با عسل و قدری روغن بلسان بیاشامند و وی
معده را مضر بود و اولی آن بود که بجوشانند و بعد از آن با گوشت بپزند و مری و
زیت اضافه کنند مطری گوید اگر بیخ وی خشک بر دندان نهند قلع کند بی وجع و فلاحه
گوید اگر بیخ وی سحق کنند و بر دندان نهند اگر فاسد شده باشد قلع کند و اگر درد
بود درد ساکن کند و مجهول که طبیخ اصل وی باه را زیاده کند و بدل آن جنجل بود
هنک بزبان هندی حلیث است گفته شد **هندبا** بپارسی کاشنی خوانند
بری بود و بستانی بود بری را سریانی بقولس و مخوریون گویند و ورق وی پهن تر
از بستانی بود و بمعده نیکوتر و بستانی را سریانی اندیقیا خوانند و آن دو نوع بود
یک نوع ورق وی پهن بود نزدیک بکاهو و یک نوع ورق وی باریکتر بود و در
طعم وی تلخی بود و نیکوترین آن بستانی شیرین بود و فاضلترین آن شامی بود
و آن را انطونیا خوانند و طبیعت آن سرد و تر بود در آخر درجه اول و گویند سرد و خشک
بود در اول و گویند خشکی وی در دوم بود و بری را طرخشقوق خوانند و بپارسی
تلخ مرازی که اقوی بود از بستانی در جمیع افعال و عصارهٔ وی استسقا را نافع بود
و سده جگر بگشاید و دفع سمها بکند چون بیاشامند خاصه عقرب و زنبور و مار و
تب ربع را زایل کند و بر گزندگی عقرب ضماد کردن نافع بود و چون آب وی با ر
بیاشامند باد زهرها و بیها کشنده بود و مقوی قلب و لین وی سعیدی حشم را زایل
کند و بستانی بمعده در وی بیشتر بود که بری مقوی معده بود و سده بگشاید جگر
و سبزی و حرارهٔ خون و صفرا بنشانند و چون آب وی بگیرند و بجوشانند و کف از وی
بگیرند و با سکنجبین بیاشامند سده بگشاید و رطوبات عفن را پاک گرداند و تبهای
دراز را سودمند بود و کاشنی کیموس نیکو دهد و فاضلتر از کاهو بود در فتح
سده و در تابستان تلخی وی زیاده گردد و سبب گرما بس اندک میل بحرارت داشته
باشد نزدیک اعتدال و ضماد کردن خفقان را سود دهد چون با آرد جو ضماد کنند
و با اسفیداج طلایی سرد بود و ضماد کردن بر نقرس نافع بود و درد چشم گرم را ضماد
کردن سود دهد و هندبا مسکن غثیان و هیجان صفرا و حرارت معده بود و مسکن
بند و تب ربع را نافع بود و گزندگی عقرب و مجموع جانوران و زنبور و مار و سام
ابرص ضماد کردن با سویق نافع بود و چون آب کاشنی خیار چنبر بگدازد و بدان
غرغره کند ورم حلق را سودمند بود و مسکن عطش و هیجان صفرا بود و هندبا

بطی الهضم بود و مصلح وی ریشا بود و نوعی از کاشنی بری هست که آن را خندریل
خوانند و گفته شد و کاشنی شامی که آن را انطونیا خوانند معتدلترین کاشنیها بود و
کیموس وی نیکوتر بود و مسیح گوید میان کاشنی و کاهو بود و طبری گفت لطیفتر از
کاهو بود و غذا اندک تر دهد و چون ورق وی بکوبند و بر ورم گرم نهند بگدازد
و سرد کند و آب وی با اب رازیانه سریقا را نافع بود و بیخ وی از تخم وی بقوة اتر بود
در منفعت بوستان و بیخ وی مستعمل بود **هوم المجوس** حرانه است و گفته شد و آن از حبیبیت
که در حوالی فارس می روید مانند درخت یاسمین و مجوس و برادر وقت زمزمه استعمال
میکنند و شکوفه آن بسبک طرامشیع ماند **هوفاریقون** هیوفاریقون خوانند و او
فاریقون و اندروسامن نیز گویند و قوریون هم خوانند و آن وادی رومی است
و آن ضیاءانی و زهری و حشی است سرخ رنگ برنگ سماق بغدادی بغایت سرخ
اگرچه صاحب منهاج آورده که سرخی وی کمتر از سرخی سماق بود و نیز آورده که
بلسان است و هر دو سهو است و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشکست در آخر
آن ملطف و محلل اورام بود و ضماد کردن ورق آن سوختگی آتش را نافع بود و چون
بزنند و با شراب بیاشامند چهل روز پیاپی عرق النسا را نافع بود و حیض و بول براند
و کزاز را سودمند بود و ثمرهٔ وی مسهل مره بود و بجه منداری دو آب ورق وی
چون بیاشامند نقرس را عظیم سودمند بود و بد نقرس که بدل وی بوزن
وی بیخ اذخر و نیم وزن وی بیخ کبر بود **هوجه** هوفقسیداس نیز گویند و آن عصی الراعی
است و گفته شد **هوفسطیداس** صاحب منهاج که عصاره لحیة التیس است و گفته
شد **هلوفیلوس** خس الحمار است و گفته شد **هیضمان** فجل بری است و گفته شد
هیل بوا هال بوا است و آن قافله کوچک بود و گفته شد **هیشر** کنگر بری است
و درازی قد آن از یک گز زیاده تر بود و میانه آن تهی بود و شکوفه وی پهن بود
بلون بنفشه و باخر سفید شود و میان آن شکوفه مانند عنبه شود و اگر آن را بند در
گوش کسی رو دکری آورد **هیل** هال است و گفته شد **هیرون** قصب است و گفته شد
هیزارا نعنع است و گفته شد والله اعلم و احکم بالصواب

باب الیا

یاسمون شد
یاسمین است و سجلاط نیز گویند شیرازی گل یاسم خوانند و آن سفید بود و زرد بود و کو
ازرق نیز بود و عیسی بن ماسه که دو نوع است زرد و سفید و سفید بقوة تر بود در حرارت
و بپوست و خوشبوی تر بود و مسیح بن الحکم که طبیعت وی گرم و خشک بود در آخر درجه
دوم و اول سیوم ملطف رطوبات بود و کلف زایل کند و صداع بلغمی را نافع بود و بیندان

در باه غلیظ که در دماغ بود تحلیل دهد و مقوی دماغ بود و اصحاب القوه را نافع بود و منع
سده بود و عرق النسا را نافع بود و نوع زرد وی محلل و مسخن هر عضو سرد بود و مرکوم
را نافع بود و محرورین را جا صداع آورد و مصلح وی روغن گل و سرکه بود و سقور سرکه
خشک کرده و با عسل بسرشند و بیاشامند و سرفه که بلغمی بود و سحق کنند و از آب
وی بیاشامند سه روز هر روز مقدار ده درم قطع نزف ارحام کند و چون خشک
کرده سحق کنند و بر موی سیاه باشند سفید گرداند **یاقوت** نیکوترین آن سرخ
رمانی بود وسواس سوداوی و خفقان و ضعف دل را بغایت نافع بود و گویند
چون از خود با و برند منع جمود دم میکند و وی بغایت منفع بود و با کیسی که در دهان
نگاه دارند تفریح بخشد **یبروح** دو نوع است یک نوع بیخ لفاح خوانند و یکی یبروح
الصنم گویند و آن بیخ لفاح بری است و بصورت انسان بود و از یبروح الصنم
از بهر آن خوانند و سر لف که در حدود گرمسیر شیراز نزدیک قلعه شهاریار میباشد و قد
آن از یک وجب کوتاه تر بود و دو دست و پای داشته باشد و بلون سفید بود و
بعضی گویند وی را سگ کند از زمین و از آن سگ کند خوانند و این معقول نیست و نیکوترین
وی آن بود که فربه باشد و طبیعت وی سرد بود در سیوم و خشک بود در اول سیوم
مخدر و مسبت بود و اگر بورق وی برتش را بمالند یک هفته زایل کند بی آنکه ریش
کند و بر ورمهای صلب و دبیلات و خنازیر طلا کردن نافع بود و یبروح را چون کوفته
بر مفاصل ضماد کنند زایل کند و اگر کسی را احتیاج بود بقطع عضوی در شراب بیاشامد
بیخود شود و از خوردن وی همان عارض شود که از خوردن افیون و وی مسبت
و منوم بود و بوییدن ورق آن که سفید بود و از آماس شود فند کر خوانند مسبت بود و
مداوای وی قی کنند باب گرم و عسل و سبت و مصطکی و سعتر و مر و سفید و شیر تازه آشامند
و یبروح بر کنند در زمان هر عضو یبروح که بینداز دان شخص را همان عضو جدا کنند و خیلی خاص
دیگر دارد که غیر طبی است همان سبب آنجا نیاوردیم **یتوع** هر نباتی که وی را لبنی محرق و مسهل
منقطع بود و آنرا یتوع خوانند مانند شبرم و غشر و لاعیه و مازریون و عرطنیثا و ماهودانه
و علقا و امثال آن و اصناف آن بسیار است همه بیابانی و اقوی ترین از یتوعات لبن
بود بعد از آن تخم بعد از آن بیخ بعد از آن ورق و طبیعت آن گرم و خشک است در چهارم
و آن بود که در دوم یا سیوم و از خواص وی آنست که در برکه آب اندازند کا ماهی در آن
بود بر روی آب افتد ولیکن وی موی سپید و چون بدان لطوخ کنند خاصه در اعقاب
و آنچه بعد از آن برویه ضعیف بود و اگر مکرر کنند دیگر نروید و اگر بر دندان خورده چکانند
قلع کنند و بواسیر را قلع کنند و مسهل بلغم و اخلاط غلیظ بود و منفعت هر یکی از یتوعات

در باب خاء گفته شد و گویند بعلان را استفراغ بلغم باشد نیم وزن آن سکبینج بود **یحضض**
نوعی از کرفس بزرگ است و آنرا مشرقی خوانند و انواع کرفس گفته شد در کاف و گویند بطرا
سالیون است **یده** قیسوس است و گفته شد **یذق** خاماالقلی است و گفته شد
یربوع بپارسی موش دشتی گویند گوشت وی غذا بسیار دهد و شکم براند **یراع** قصب
است بپارسی نی گویند و در قاف گفته شد **یامیع** هلیون است و گفته شد
ینا حنا است و گفته شد **یشف** یشب خوانند و در جیم الیشب گفته
یعقوب کبک نر است و گفته شد در قبج **یعضید** هندبای است و گفته شد
یغیصاء ریباس است و گفته شد **یقطین** نزدیک بعضی کدو بود و در لغت هر
که وی را ساق افراشته نبود مانند کدو و خربزه و حنظل و خیار یکدو و امثال آن بود
یلنجوج عود هندی است و گفته شد **یام** شغنین است و گفته شد
ینبوت خرنوب نبطی است و صفت خرنوب نبطی و شامی گفته شد و طبیعت
وی سرد و خشک بود در سیوم و گویند خشکی وی در دوم بود و گویند گرم بود و
آن در صحراها و بر دیوار بستانها روید و ثمر وی مانند کرده گوسفند گوئی که کمتر بود
ملون بسرخی بود که بسیاهی زند و در مصر حب الکلی خوانند و دانه وی و دانه خرنوب
شامی مانند یکدیگر بود و طبیخ وی مضمضه کردن درد دندان را نافع بود و در طبیخ وی
نشستن مقوی مقعد بود و وی سودمند بود جهت سیلان حیض و مفرط خوردن
و بخود بکرفس و منعص اسهال را نافع بود و ... البدن سخت زایل کند و خلط وی
بد و ثقیل بود و خاصه چون تر بخورند و شیرازی گوز ... خوانند **ینتون** نافسیا است
و گفته شد در تا **ینوخ** بلغت اهل اندلس انجره است و گفته شد در الف **ینم**
نباتیست که شیرازی سنبل دارو خوانند و در جراحتها مستعمل کنند و زخمها تا نه

والله اعلم بالصواب

تمت

مجلد الاول من کتاب الموسوم باختیارات فی یوم الجمعه سادس عشرین
رمضان المبارک سنه عم ۸۹ ببلده شیراز
علی ید العبد الفقیر الحقیر المذنب علی بن قوام بن
احمد الملقب بو امیرک الطبیب الشیرازی
اصلح الله شانه و عفو ذنبه
فی الدارین آمین
والحمد لله علی نعمایه و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین

و به نستعین اما بعد بدانکه این رساله دوم از اختیارات که ذکر خواهیم کرد
در مرکبات مستعمل است والله الموفق المعین و الیه المصیر

باب الاول فی المفرحات مفرح یاقوتی خفقان و وسواس
را سودمند بود و دل را قوه دهد و نشاط آورد و خاصیت این بسیار است اینجا
کوتاه کردیم صنعت آن مروارید ناسفته هشت و بسد چهار درم یاقوت رمانی دو درم
زر محلول و نقره محلول از هر یک یک مثقال جدوار [?] و ... یک مثقال نیم لعل و عقیق
و ... از هر یک سه درم طباشیر سفید و صندل مقاصری از هر یک پنج درم
کهربا و گل نیلوفر و زرشک ... دانه از هر یک سه درم صندل سرخ و طین مختوم از
هر یک دو درم کشنیز خشک و تخم گل از هر یک سه درم در بعضی نسخها افتیمون ... درم
میکنند و در بعضی نسخها ساذج هندی و زرنباد و درونج عقربی از هر یک یک عود
هندی و پوست اترج و گاوزبان از هر یک سه درم بهمن سرخ و سفید از هر یک
دو درم بادرنجبویه و ریوند چینی از هر یک ده درم تخم کاسنی و کافور قیصوری
و عنبر اشهب از هر یک سه درم مشک ترکی نیم مثقال ابریشم سوخته سه درم شیر آمله و
بلیله کابلی از هر یک بیست ... گلاب و نبات مصری از هر یک یک من شراب سیب حامض
و آب انار شیرین از هر یک ده مثقال اگرچه در نسخها شراب سیب یک من و آب
انار چهل درم گفته باشند اما این نسخه مستعمل است شراب به ... داروها کوفته و بیخته
مجموع با نبات و گلاب بسرشند و شراب سیب و به و آب انار اضافه کنند و در ظرف
چینی کنند و چهل روز در میان جو نهند بعد از آن استعمال کنند شربتی نیم مثقال یک

مفرح معتدل خفقان و وسواس و ضعف دل زایل کند و نشاط آورد صنعت
آن مروارید ناسفته و بسد از هر یک پنج درم کهربا دو درم نیم صندلین و آمله مقشر
طباشیر از هر یک چهار درم گاوزبان پنج درم تخم ... دو درم ... و درونج عقربی یک
ساذج هندی دو درم نیم افتیمون و ورق گل سرخ از هر یک ... درم زرنباد دو درم
تخم بالنگو و تخم ... از هر یک دو درم نیم در بعضی نسخها ... سه درم میکنند و در
بعضی زعفران و عنبر اشهب از هر یک یک کافور نیم درم مشک ... عود
خام پنج درم کشنیز خشک دو درم نیم ... سفید و ... گل ارمنی از هر یک
دو درم زر و نقره ورق ... و اگر زر و نقره هر یک یک مثقال بود ...
لعل نیم مثقال ... شراب سیب حامض شراب حامض بسرشند شربتی ...

مثقال و اگر شراب سیب خواهند صد و شصت مثقال شراب سیب و اگر شراب
حامض صد و شصت و پنج مثقال باید و اگر نیمی شراب سیب نیمی شراب حامض کنند بهتر
بود مفرح بارد خفقان گرم را سودمند بود و قوه دل دهد صنعت آن ورق
گل سرخ و طباشیر از هر یک ده درم کشنیز خشک بریان کرده و صندل مقاصری از
هر یک نه درم تخم خیارین و ... دانه کدو از هر یک چهار درم تخم ... بوزن آن همه
سفید و گاوزبان از هر یک دو درم زرشک ... دانه ... درم مروارید ناسفته و کهربا و
بسد از هر یک نیم درم و در بعضی نسخها کافور نیم درم و زعفران دانگی میکنند و در بعضی
مجموع کوفته و بیخته نبات ... سه من بقوام آورده داروها بدان بسرشند شربتی
یک یا یک مثقال

مفرح گرم خفقان سرد و ضعف دل را سودمند بود صنعت
آن گاوزبان بالنگو ... از هر یک هشت ... خرما ... خشک کرده
و بریان کرده ... تخم ... هشت عود قماری ده درم گل مختوم و مروارید ناسفته
از هر یک یک مثقال زعفران یک و قرنفل بسد کهربا زرنب کشنیز خشک از هر یک دو درم
کبابه سه درم ورق گل سرخ و صندل مقاصری از هر یک پنج درم عسل اهلیلج چهار ...
یاقوت و زر محلول و نقره محلول از هر یک نیم درم دارصینی دو درم زرنباد سه درم درونج
عقربی یک و نیم ... بهمن ... سفید ... نیم کهربا و بسد باید که سوخته باشد داروها کوفته
و بیخته قند صافی کنند و بقوام آورده عسل هلیله و ... کوفته بسرشند ... حل
کنند و داروها بدان بسرشند شربتی یک مثقال

مفرح جواهر نسخه خواجه رشید خفقان
و وسواس و ضعف دل سودمند بود و جگر و گرده و مغز را قوه دهد و لون بغایت
صافی کند و نشاط تمام آورد و بادها و سوداوی دفع کند و جهت قوت دل بغایت سودمند
بود و خواص او بسیار است اینجا کوتاه کردیم صنعت آن یاقوت سرخ دو مثقال یاقوت
زرد چهار مثقال یاقوت کبود چهار مثقال یاقوت سفید چهار مثقال لعل سه مثقال
فیروزه سه مثقال زمرد یک مثقال نیم عقیق چهار مثقال جزع ... سه مثقال لولو ناسفته
چهار مثقال بسد دو مثقال کهربا دو مثقال جدوار زرد دو مثقال تخم فرنجمشک پنج
مثقال ابریشم محرق سه مثقال ورق ... قرنفل سه مثقال پوست بیرون پسته چهار مثقال
آمله مقشر دو مثقال بادرنجبویه چهار مثقال گل نیلوفر سه مثقال صندلین و تخم
بادرنجبویه قرنفل و دارصینی کبابه چینی از هر یک سه مثقال گاوزبان پنج مثقال و
عصاره زرشک پانزده مثقال عود قماری چهار مثقال بادروج دو مثقال درونج
عقربی چهار مثقال طین ارمنی دو مثقال طین مختوم چهار مثقال طباشیر سفید پنج مثقال
عنبر اشهب چهار مثقال مشک ترکی یک مثقال نیم زر ورق و نقره ورق و گل ارمنی

از هر یک چهار مثقال کافور قیصوری نیم مثقال قاقله کبار سه مثقال سنبل الطیب و ساذج
هندی و بهمن سرخ از هر یک دو مثقال بهمن سفید چهار مثقال آب سیب اصفهانی یک من آب
به اصفهانی یک من آب حماض یک من گلاب یک من عرق بید مشک دو من نبات مصری دو من
نبات با عرقها و آب سیب به قوام زیاده آورد و چون فرو گیرد آب حماض
بران ریزد و داروها بدان سرشته شربتی نیم درم نیکو نافع بود **مفرح دلگشا مستعمل**
ضعف و وسواس سوداوی و خفقان زایل کند و دل را قوت دهد و نشاط و هر چه تمام‌تر
آورد و صنعت آن مروارید ناسفته سه درم بسد یکو نیم کهربا یکو لعل یک مثقال یاقوت
زرد نیم مثقال ابریشم یکو قرنفل یکو بهمن سفید دو م اکیابه صینی و بهمن سرخ از هر یک
یکو زرنباد نیم م تخم بادرنجبویه درم ساذج هندی یکو درونج عقربی نیم مثقال […]
بیرون سه م پوست اترج سه درم گاوزبان پنج م صندلین از هر یک […] کشنیز خشک
دو م ورق گل سرخ […] دارصینی یکو آمله مقشر […] عصاره زرشک ده م طین ارمنی
دو م تخم فرنجمشک […] طباشیر سفید دو م عود خام یک مثقال کافور قیصوری
نیم م زعفران دانگی عنبر اشهب نیم مثقال مشک ترکی دانگی زر ورق و نقره ورق از
هر یک نیم مثقال شربت حماض مصری […] سیب اصفهانی چهار مثقال شراب اصفهانی
شصت مثقال داروها کوفته و بیخته بدان سرشته شربتی یکو نافع بود **مفرح دوالمسک**
حلو ضعف دل و مرضهای سوداوی را سود دارد و بادی که زبان را بسته را
پیدا شود نافع بود و صنعت آن مروارید ناسفته کهربا بسد ابریشم مقرض زرنباد
درونج عقربی از هر یک یک مثقال بهمنین سنبل الطیب قاقله قرنفل ساذج هندی
اشنه از هر یک […] و در بعضی نسخه نیم م مینویسند دارفلفل زنجبیل
از هر یک نیم م مشک خالص نیم م و اگر دانگی بود شاید کوفته و بیخته با سه چندان
عسل شهد که آتش ندیده باشد سرشته شربتی یک مثقال و قوه این تا سه سال باقی است
دواءالمسک تلخ مستعمل سرد شده بود خفقان و ورم حلق و رطوبت معده صنعت آن
سنبل الطیب مر و مشک ترکی و ساذج هندی از هر یک دو درم زعفران […]
و تخم کرفس از هر یک چهار درم صبر اسقطری و افسنتین رومی از هر یک هشت درم ریوند
صینی شش درم جمله […] مجموع کوفته و بیخته بغیر از مر را تنها بسایند و جدا […]
و بیالایند و […] کنند و با سه چندان عسل مصفی سرشته شربتی نیم درم تا یکو
و قوه این دواءالمسک تا سه سال بماند **مفرح مسیحی نسخه مولف** قوت دل و دماغ
و جگر و معده بدهد و معده […] و گرده زیاده کند و نعوظ تمام آورد و منی سیاله
و باه را قوه دهد و اشتها طعام پدید کند و هاضمه را قوت دهد صنعت آن قرنفل پنج درم

قلنجان و کبابه قرنفل جوز الطیب و قاقله کبار و صغار تخم فرنجمشک […]
از هر یک سه درم مصطکی سه درم بهمنین از هر یک چهار درم ساذج هندی دو درم زنجبیل
دارفلفل از هر یک یکو پوست اترج سه درم ورق گل سرخ پنج درم سعد هندی یکو نیم
خصی الثعلب لسان العصافیر و بسباسه از هر یک سه درم عنبر اشهب دو درم مشک
ترکی نیم درم لعل یکو مروارید ناسفته دو درم کهربا یکو بسد یکو زر ورق نیم مثقال
نقره ورق نیم مثقال جزو حب سی مثقال اگر بعسل خواهند دو وزن ادویه عسل
و اگر قندی خواهند سه وزن ادویه قند و اگر معجون خواهند چنانچه معلوم کند سرشته
روغن بادام داروها کوفته و بیخته بدان حب کنند و اگر بقند خواهند چنانچه پخته
باشند ده درم […] با ادویه یکو بدو به پزد و بقند بسازد نیکو بود ان شاء الله

باب الثانی فی المعاجین معجون […] الملا المولی
المعظم المرحوم معین الدین طبیب علیه الرحمه باه را قوت دهد و نشاط زیاده کند و گرده
و پشت و دل و دماغ را قوت دهد و نعوظ تمام آورد و صنعت آن […] مثقال بهمنین […]
سورنجان و بسباسه از هر یک پنج درم تودری زرد و سرخ از هر یک چهار درم […]
سقنقور بالجده مثقال خصی الثعلب بالجده درم کبابه سه درم قرنفل قصب […]
گرده […] مغز چلغوزه مغز حبة الخضراء مغز نارجیل لسان العصافیر […]
قاقله کبار تخم شلغم دارفلفل از هر یک پنج درم زنجبیل سه درم […] فرنجمشک قرنفل
پنج بادرنجبویه تخم هلیون اسارون قرفه درونج عقربی […] قرفه ورق […]
[…] اشنه سفید از هر یک پنج درم زعفران بالجده درم سعد هندی […] تخم
بادرنجبویه زرنباد و مصطکی کهنه تخم گزر تخم اشبت از هر یک سه درم عود خام پنج درم
عنبر اشهب ده درم مشک ترکی یک مثقال سنبل الطیب ده درم ساذج هندی سه درم
لعل یکو نیم یاقوت ارزق یکو […] سه درم لولو ناسفته پنج درم کهربا سه درم بسد سه درم
زر محلول سه درم نقره محلول سه درم جزو اعظم صد مثقال عسل بقدر حاجت **معجون**
لبوب این نسخه هم از املاء مولی المرحوم است منی را فزاید و گرده و پشت را قوه دهد
و مثانه را پاک گرداند از بلغم و ریگ و نعوظ تمام آورد و دل و دماغ را قوت دهد و نشاط
تمام آورد و صنعت آن مغز پسته مغز فندق مغز بادام مغز چلغوزه مغز […]
مغز گردکان مغز حب […] از هر یک پنج درم مغز نارجیل ده مثقال خصی الثعلب
ده مثقال […] سه درم خولنجان سه مثقال دارصینی پنج مثقال شقاقل پنج مثقال بهمن
سرخ پنج مثقال بهمن سفید ده مثقال تودری سرخ و سفید از هر یک پنج مثقال گاوزبان پنج درم
لسان العصافیر دو مثقال مغز دماغ گنجشک پنج مثقال […] ده مثقال بوزیدان سه مثقال

تخم بابونه پنج مثقال فرنجمشک پنج درم حسک مزی پنج مثقال زرنباد و درونج زنجبیل و نفل
بسباسه تخم بادروج از هر یک سه درم عنبر اشهب پنج مثقال مسک ترکی نیم مثقال عود
خام ده درم زعفران یکصو مصطکی دو مثقال مروارید ناسفته پنج درم لعل دو درم یاقوت
کبود یک مثقال زر محلول دو مثقال نقره محلول سه مثقال عنبر یمنی و اگر بعسل خواهند
همین سبیل **معجون اسرار الاطبا** این نسخه ازان مولانا مسیح الزمان شمس الملة والدین ابن
هلال اردبیلی نور الله قبره خاصیت این معجون بسیار است اما مخصوص است بکند چیز
که گفته شود اول آنکه باه را زیاده کند و مجامعت و دل و دماغ را قوت دهد و نشاط زیاده
کند و قضیب محکم دارد و گونه روی نیکو گرداند و استعمال کنند بعد از مجامعت یا از
عرق النسا و نقرس و نقصان مجامعت و نقصان منی و از جمله مرضهای عصبانی ایمن
گردد ان شاء الله صنعت آن شقاقل و خولنجان خصی الثعلب بهمن لسان العصافیر
از هر یک سه درم پسته سقنقور سه مثقال حب البان و حب البلسان فلفل سفید
مغز حب ... مغز تخم خیارین تخم حرچیر تخم خرنجم کندنا تخم پیاز تخم شلغم تخم اسبست
خشخاش سفید خسکدانه تخم تربه تخم شبت تخم خرشاف تخم هلیون حسک مزی از
هر یک ده درم دارصینی قرنفل سنبل الطیب اسارون بسباسه کبابه صینی سعد کوفی دار
فلفل و قرفه جوز الطیب ... عود خام عنبر اشهب زعفران از هر یک یک مثقال مسک
ترکی دارچینی نارجیل مغز بادام مغز پسته مغز جلغوزه مغز ... موج القطن کنجد مقشر
از هر یک ... زنجبیل بوزیدان قسط شیرین مغز حب الخضرا ... عاقر قرحا از هر یک دو
درم ادویه را هم بکوبد و مغزها را هم و عنبر و مسک و زعفران را هم بعد از آن با سه
چندان عسل کف گرفته بسرشند و در ظرف ... چینی نگاه دارد شربتی از سه درم تا پنج مثقال
باذن بود ان شاء الله و این معجون را این خواص که ذکر کرده شد از ... مجرب
معجون العلوی این نسخه ازان جالینوس است این معجون را بغایت منفعت است
قضیب را سخت کند و ... را بگشاید و اعصاب دماغ را قوت دهد و شهوه زیاده
کند و در خون تغییری عظیم پیدا کند ... منی بلذت ... بیرون آید و نعوظ
بسیار آورد و دوستی مرد در دل زن زیاده کند صنعت آن مروارید ناسفته و بسد از
هر یک یک مثقال انیسون بهمن سفید از هر یک ... کاکنج و اصل اللبلاب از هر یک نیم
مثقال [illegible] از هر یک نیم درم ... دارصینی اسارون مصطکی
[illegible] صمغ عربی ... از هر یک ... عسل کف گرفته بسرشند و در ظرف
آبگینه کنند و در وقت خواب ... مجامعت یک مثقال ... و این معجون ...
است ... ذکر رفت **معجون عطایی** جهة دفع سرعت انزال نظیر ندارد صنعت آن

نعوظ کلنار شونیز لبان ذکر از هر یک ده درم کمون کرمانی و نانخواه ... از
هر یک پنج درم پوست هلیله و پوست هلیله زرد و آمله مقشر و هلیله سیاه از هر یک
سه درم کشنیز خشک ده درم مجموع کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی
دو مثقال یا دو و شبانگاه بعد از غذا و نوبت کباب مناسب باشد **معجون لبوب**
کبیر این نسخه مولف کتابت کرده را قوت دهد و پشت را محکم گرداند و قضیب
سخت کند و نعوظ تمام آورد و صنعت آن مغز بادام و مغز فندق مغز پسته مغز حب
فلفل مغز حب الخضرا مغز گردکان مغز نارجیل مغز ... مغز جلغوزه مغز تخم خربزه
مغز ... کنجد مقشر ... از هر یک ده درم ... خولنجان و قرنفل شقاقل
مصری از هر یک پنج درم مصطکی بسباسه لسان العصافیر سنبل الطیب از هر یک سه درم بهمن
سرخ و سفید و تخم هلیون و تودری سرخ و سفید و زرد و بوزیدان و مغاث و تخم جرجیر
و تخم شلغم و تخم اسبست و تخم پیاز از هر یک شش درم خصی الثعلب ... خرنوب
ده مثقال ... خشک ... و قضیب گاو خشک کرده سوده از هر
چهار درم مغز دماغ گنجشک نر که در وقت هیجان گرفته باشند ده درم زعفران و زنجبیل و
نارمشک و ... دارفلفل از هر یک سه درم عسل بقدر الحاجة شربتی دو مثقال و
غذا ... بیاز **معجون فلاسفه** و باده الجهود
... خوانند و این معجون منسوب است بفلاسفه و مقوی نفس ... و خاصیت این
معجون ... خاصه ... و مخصوص ...
بلغمی ... صنعت آن فلفل و دار فلفل زنجبیل دارصینی پوست هلیله ... مقشر
شیطرج هندی زراوند مدحرج عود بابونه خصی الثعلب ... مغز جلغوزه مغز ... از
هر یک ده درم بابونه پنج درم ... عسل کف گرفته سه وزن ادویه و در بعضی
نسخها ... پنج درم **معجون انوشدارو** که اجزا ... مفرح خوانند و مفرح گندی نیز
گویند و از معاجین هندی است پیش از طعام و بعد از طعام شاید خورد و معده
را قوت دهد و غذا را هضم کند و رنگ روی سرخ کند و بوی دهان خوش کند صنعت
آن ورق گل سرخ شش درم سعد کوفی پنج درم قرنفل و مصطکی و اسارون از هر یک
سه درم هیل و قاقله و بسباسه و جوزبوا و قرفه و زعفران و سنبل الطیب ... از
هر یک ... درم شیر آمله یک رطل ... رطل آب بجوشانند تا بسه رطل آید ... و
... کنند ... که ... بعد از طعام ...
... و اگر بعسل کنند ... شاید و قدری مسک اضافه کنند و بعضی
... مروارید ناسفته و ... هندی از هر یک دو درم اضافه میکنند شربتی دو مثقال

معجون انقردیا کبیر سودمند بود فالج ولقوه وصرع وتریاق همه رنجهاست
کا از سردی بود وباه را قوه دهد تمام چنانچه بلغمی مزاج را هیچ معجون در امر باه به از این
مشهور نیست و از ابلاذری بزرگ خوانند صنعة آن عاقرقرحا سونیز قسط فلفل دار
فلفل پنج از هریک ده درم ورق سداب خطیانا رومی حلتیت زراوند مدحرج حب
الغار حب بلسان شیطرج هندی خردل از هریک پنج درم عسل بلادر چهار مثقال
روغن کوفته وبیخته بروغن گردکان چرب کنند وباسه چندان عسل کف گرفته بسرشند
وبعد از شش ماه استعمال کنند شربتی نیم تا یک مثقال وهرچند کهن شود بهتر بود و
مولف کتاب گفته باه کسانی که بلغمی مزاج بودند این معجون را کنم واستعمال کردند و
نفعات بسند داشتند ودر قوت حفظ وذهن ودفع نسیان وفالج ولقوه وهمه
رنجها که از سردی بود سودمند است بغایت **معجون افلونیا رومی** سودمند بود
قولنج را وعسر البول وسنگ وسبل [illegible] ودرد جگر سودمند بود ودرد دندان چون
بروی بمالند ساکن گرداند ودرد احشا ساکن کند وسرفه وخناق زایل کند اخلاط آن
زعفران پنج درم فلفل سفید بزر البنج از هریک بیست افیون ده درم فطراسالیون چهار درم
تخم کرفس [illegible] سه درم سنبل الطیب چهار درم ساذج هندی سلیخه عاقرقرحا حب بلسان فربیون
از هریک نیم درم کوفته وبیخته بروغن بلسان چرب کرده باسه چندان عسل کف گرفته
بسرشند وبعد از شش ماه استعمال کنند شربتی یک نخود از بهر قولنج ودرد گرده با آب
کرفس دهند وبعضی از اطبا بدل تخم کرفس [illegible] قوی سکنند وقوت این معجون از سه ماه تا
سال بماند **معجون برشعثا مستعمل** این نسخه بیشتر مستعمل است که نسخه حکیم ابو البرکات
واین نسخه منسوبست بشیخ الرئیس علیه الرحمه والغفران اخلاط آن فلفل سفید بزر البنج
از هریک [illegible] افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال سنبل الطیب عاقرقرحا فربیون
از هریک یک مثقال مجموع کوفته وبیخته با دو چندان عسل کف گرفته بسرشند وبعضی سه وزن
از عسل کنند وبعد از شش ماه که در میان جو نهاده باشند استعمال کنند **معجون انقرع** این
معجون از جمله مفرحات است واز معاجین کبار است وبعضی اطبا این معجون را از تریاقات
شمرده اند صنعة آن قرنفل زنجبیل فوفل سنبل الطیب دارفلفل خیربوا جوزبوا قاقله
کبابه شیطرج هندی دارصینی ساذج هندی لسان العصافیر درونج عقربی بادرنجبویه بهمن
البتور مصطکی خولنجان [illegible] مروارید ناسفته صندل زرد [illegible] سلیخه یاقوت
رمانی ورق [illegible] از هریک [illegible] درم [illegible] شش درم پوست اترج سه درم زعفران
پوست بلیلا زرد [illegible] عنبر اشهب مسک تبتی [illegible] کوفته
مجموع [illegible] بعسل مصفی بسرشند شربتی یک مثقال **معجون زرعونی**

واین معجون خاصیت بسیار دارد وانجا که گفته کوتاه کردیم وخاص است جهت باه و
قوت گرده بدهد ومنی زیاده کند ونعوظ بسیار آورد ودل ومعده ومغز را قوت دهد
اخلاط آن تخم کرفس تخم گزر تخم شبت انیسون رازیانه مغز تخم خربزه مغز تخم خیار بالنگ
تخم کرفس از هریک پنج مثقال بسباسه قرنفل دارفلفل کبابه عاقرقرحا از هریک سه درم
[illegible] زعفران کندر مصطکی عود از هریک چهار درم تخم حلیون شقاقل بوزیدان بهمن
تودری زرد وسرخ وسفید لسان العصافیر از هریک پنج درم زنجبیل تخم شلغم تخم اسپست
تخم جرجیر تخم تره تیزک تخم پیاز حب الرشاد گزنه تخم گندنا خولنجان [illegible] قرفه
دارفلفل از هریک سه درم بصل الفار مشوی [illegible] مغز حب [illegible] مغز نارجیل مغز
جلغوزه مغز بادام [illegible] از هریک پنج مثقال خصی الثعلب [illegible] خشک کرده سه ده
مغز [illegible] گنجشک نر خشک کرده که در وقت هیجان گرفته باشند [illegible] گوشت
خرما از هریک ده مثقال عنبر اشهب دو درم مسک تبتی نیم درم مجموع کوفته وبیخته
فانید بوزن ادویه عسل بوزن مجموع معجون سازند شربتی گرم مزاج را دو درم و
سرد مزاج را پنج درم وباید که یک کاسه شیر گاو تازه وده درم شکر سفید اگر
گرم مزاج بود پیش از آنکه معجون تناول کند شیر وشکر بیاشامد وبعد از آن معجون
فرو برد واگر سرد مزاج بود اول معجون فرو برد ودر عقب آن یک کاسه ماء العسل
بیاشامد که مفید افتد ودر قوت باه وامر مجامعت بهتر از این معجون نیست
وبکرات مولف این کتاب خواص این مشاهده کرده وتجربت **معجون**
حجر الیهود خاصیت وی آنست که ریگ گرده ومثانه ریزان کند صنعة آن
مغز تخم خیار بالنگ ومغز تخم خربزه ومغز تخم کدو وحب کاکنج از هریک پنج درم حجر
الیهود پنجاه درم کوفته وبیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند **معجون کاکنج**
سودمند بود زردی گرده ومثانه را صنعة آن بزر البنج رازیانج از هریک [illegible] مغز
تخم خیار زه پنج درم تخم حماض افیون مغز جلغوزه بریان کرده ومغز فستق بریان کرده
مغز بادام بریان کرده زعفران از هریک سه درم حب کاکنج بیست [illegible] عدد کثیرا
چهار درم مجموع کوفته وبیخته بمیفختج بسرشند وبعد از شش ماه استعمال کنند **معجون**
عقرب مستعمل جهت مثانه بغایت نافع بود [illegible] عقرب صنعة آن عقرب
سوخته سه درم خطیانا رومی [illegible] زنجبیل [illegible] فلفل دارفلفل از هریک دو درم
حب کاکنج پنج درم [illegible] چهار درم مجموع کوفته وبیخته بعسل کف گرفته بسرشند وبعد
از شش ماه استعمال کنند بالغ را شربتی [illegible] بود ونابالغ را [illegible] **معجون سنجرنیا**
مستعمل سودمند بود درد معده وسوء الهضم وقولنج وحبس البول وجمله مرضهای بلغمی

وبادها غلیظ واین معجون را از تریاقات شمرده اند واز معاجین کبار است صنعت آن جند
بیدستر افیون دارصینی اسارون [illegible] از هر یک یک مثقال مر فلفل و دار فلفل
قسط از هر یک شش مثقال مجموع کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از دانکی تا یک
مثقال بعد از شش ماه استعمال کنند **معجون نجاح مستعمل** خاصه مسهل سودا است و بلغم
لزج و خلطهای غلیظ صنعت آن هلیله سیاه پوست هلیله پوست هلیله کابلی آمله مقشر
افتیمون از هر یک ده درم اسطوخودوس بسفایج تربد سفید مجوف از هر یک پنج درم
غاریقون سه درم حجر لاژورد حجر ارمنی مغسول از هر یک ده درم نیم سقمونیا سه درم عسل
کف گرفته صد و پنجاه درم **معجون خیارشنبر مستعمل** تربد سفید مجوف خراشیده بروغن
بادام چرب کرده چهل درم [illegible] خشک پسته نمک هندی رب السوس از هر یک
هفت درم رازیانه انیسون مصطکی از هر یک پنج درم سقمونیا ده درم عسل خیارشنبر صد
درم روغن بادام چهل درم داروها کوفته و بیخته و بعضی با سقمونیا سحق کرده باید
مجموع داروها کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کنند و بعسل خیارشنبر بسرشند و عسل
صد درم و شکر صد درم بقوام آورده بر سر آن کنند و معجون سازند و باید که عسل
خیارشنبر از کشنیده باشد شربتی پنج مثقال تا هفت مثقال **معجون سورنجان مستعمل**
مخصوص است بادهای نقرس و مفاصل و عرق النسا و درد پشت صنعت آن سورنجان
مصری سی مثقال فلفل سیاه دار فلفل ورق حنا از هر یک دو مثقال کمون کرمانی و شیطرج
هندی از هر یک دو درم پوست بیخ کبر دو مثقال [illegible] دو مثقال نیم کف دریا دو مثقال
تربد سفید مجوف بروغن بادام چرب کرده خراشیده چهل درم زنجبیل [illegible] بوزیدان
پنج درم سقمونیا سه درم پوست هلیله زرد پنج مثقال کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف
گرفته بسرشند شربتی هفت مثقال **معجون [illegible]** جهت هضم طعام و قوت مجامعت
و قوت پشت و گرده بغایت سودمند بود و اشتها طعام را زیاده آورد صنعت آن
قرنفل پنج درم خولنجان قرفه هفت [illegible] شقاقل مصری پنج درم مصطکی پنج درم حب زبیب ده
درم [illegible] پنج درم [illegible] هفت زنجبیل سه درم قاقله سه درم لسان العصافیر پنج درم سنبل الطیب
ده درم دار فلفل سه درم عاقرقرحا پنج درم نارمشک سه درم پوست اترج پنج درم زعفران
سه درم عنبر [illegible] مشک نیم درم جوز [illegible] نخاله [illegible] درم روغن بادام ده درم عسل [illegible] اوزان
و نیم [illegible] شربتی بقدر کفایه والله اعلم **الباب الثالث فی الجوارشات**
جوارش قنطوریون مستعمل [illegible] کند کرده [illegible] و باه زیاده کند و نعوظ تمام
آورد و خاصیت این بسیار است اینجا کوتاه کردیم صنعت آن تخم هلیون تخم [illegible] تخم کندنا
تخم شلغم تخم اسپست تخم جرجیر حب الرشاد [illegible] لسان العصافیر کنجد مقشر

تخم تربه مغز جلغوزه از هر یک سه درم زنجبیل شقاقل مصری خولنجان دار فلفل از هر یک
پنج درم دارصینی و سنبل الطیب [illegible] از هر یک دو درم [illegible] اسقنقور پنج درم خصی الثعلب
ده درم ذکر گاو خشک کرده سوده ده درم داروها کوفته و بیخته با سه چندان عسل
کف گرفته بسرشند و ادویه جوارشات باید که خشک تر از ادویه معاجین بود و بعضی
اطبا در این نسخه اسقیل بریان کرده می نویسند و شربتی از این جوارش دو درم بود
نسخه دیگر جوارش اسقنقور این جوارش کسی که شهوتش منقطع شده باشد از زن و [illegible]
شهوتشان برانگیزد صنعت آن بگیرد تخم خندقوقی شقاقل مصری تخم شلغم تخم [illegible] تخم پیاز
سفید تخم جرجیر خشخاش تخم گزر [illegible] خصی الثعلب از هر یک دو مثقال نیم [illegible] اسقنقور [illegible]
قسط شیرین از هر یک یک مثقال نیم فلفل سفید کنجد مقشر دار فلفل زنجبیل زعفران از
هر یک یک مثقال [illegible] خروس بچه [illegible] مغز [illegible] از هر یک پنج
مثقال [illegible] یک مثقال نیم [illegible] و گوشت [illegible] از هر یک پنج مثقال و اگر [illegible]
و گوشت [illegible] دیگر گاو خشک کرده و [illegible] خشک کرده از هر یک
ده درم بدل آن کنند و اسقیل مشوی کنند یک مثقال [illegible] اما مولف این کتاب استعمال نمی
کند پس [illegible] را با پنج مثقال [illegible] بگدازند و مغزها همه [illegible]
کنند و بمالند و بعد از آن با ادویها خمیر کنند و با سه چندان عسل بسرشند و در ظرف کاشی یا
صینی یا آبگینه کنند و سر ظرف محکم کنند و بعد از چهل روز سر ظرف بگشایند و استعمال کنند
شربتی یک مثقال تا هشت مثقال با آب جرجیر یا با شیر تازه یا با ماء العسل [illegible]
کرده باز [illegible] و غذا [illegible] اسفیدباج [illegible] و پیاز و روغن گاو [illegible]
خورند و این جوارش در غایت [illegible] یاد کرده شد **جوارش خبث الحدید مولف**
و این را [illegible] خوانند سودمند بود جهت استرخاء معده و بواسیر و تباهی مزاج
و باه را زیاده کند و کهنه [illegible] صافی کند و دفع سرعت انزال کند و چون که چهل روز [illegible]
استعمال کنند صنعت آن پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه و پوست هلیله و آمله مقشر
و شیطرج هندی و سنبل الطیب فلفل دار فلفل زنجبیل سعد کوفی از هر یک ده درم تخم [illegible]
تخم گندنا از هر یک چهار درم خبث الحدید [illegible] چهار ده شبانروز بعد از آن خشک
کرده در سایه و بریان کرده با روغن بادام و دیگر بار سحق کرده صد درم عسل سه وزن
ادویه داروها بدان بسرشند بعد از آن مشک تبتی دو درم اضافه کنند و در ظرف آبگینه
یا قلعی صینی کنند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی دو درم [illegible] **جوارش**
زردعونی مستعمل [illegible] کند کرده و پشت را و معده را قوی کند و بلغم دفع کند و بوی دهان
خوش کند و [illegible] از دهان باز دارد و بادها بشکند و ساکن گرداند و سردی [illegible]

پاک کند و تخمه و ناگواریدن طعام ببرد و آب پشت بیفزاید و جگر و گرده و مغز را
قوی کند و نقاطی که هر که در سالی چند روز از این معجون بخورد و هیچ طبیب محتاج نباشد
و اگر ده کیرک دارد همه خشنود کند صنعت آن تخم کرز تخم کرفس تخم شبت نانخواه رازیانج
معنج خربزه معنج خیار بانگ از هر یک دو درم بسباسه قرنفل و فلفل و کبابه
از هر یک سه درم عنبر اشهب یکی کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند
و بعد از دو ماه استعمال کند شربتی دو درم تا دو مثقال **جوارش جالینوس مستعمل**
و این جوارش را خاصیت بسیار است همه اندامها قوت دهد و بوی دهان خوش کند
و بادها بشکند و بسیاری بول که از سردی بود باز دارد و وسواس بلغمی ببرد و باه را
قوت دهد و لون صافی کند و بادها را ناصور و دیوانگی ببرد و درد پهلو که از سردی
بود ببرد و نقرس و قولنج و بهق سودمند بود و بواسیر و ریگ گرده دفع کند و
سیاهی موی نگاه دارد هر که نشسته یک روز استعمال کند از این بیماریها که ذکر رفت
ایمن گردد و بعد از ده روز که ساخته باشند استعمال کند صنعت آن سنبل الطیب قاقله
سلیخه دارصینی خولنجان قرنفل سعد کوفی زنجبیل زعفران فلفل سفید دارفلفل قسط
بحری عود بلسان اسارون جبالاپین حصب الذریره از هر یک دو درم مصطکی
ده درم قند بوزن ادویه مجموع کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی دو مثقال
پیش از طعام و بعد از طعام شاید خورد **جوارش کمونی مستعمل** سودمند است جهت
سردی معده و تبهای بلغمی و سوداوی و پهلو درد و فواق که از کثرت بلغم بود زایل
گرداند و ارمعج نهار رویات صنعت زیره کرمانی در سرکه خیسانیده یک شبانروز بعد
از آن در سایه خشک کرده و بریان کرده دو رطل نعناع و فلفل سی درم زنجبیل چهل درم
ورق سداب خشک چهل درم بوره ارمنی ده درم مجموع کوفته و بیخته با سه چندان عسل
کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال تا دو مثقال مناسب بود **جوارش سفرجلی مسهل**
معده را قوت دهد و اشتها طعام باز دید آورد و قولنج بگشاید مخصوص است بقولنج
صنعت آن به اصفهانی پاک کرده و از پوست و دانه یک رطل پاره کنند و در دو رطل سی
بجوشانند تا مهرا شود و بعد از آن فرو گیرند و از دیگ بیرون آورند و بکوبند و بمنخل مو
بیرون کنند و یک من عسل صافی بر سر آن کنند و بجوشانند تا نزدیک انعقاد دیگر فرو
گیرند و این داروها کوفته و بیخته بر آن افشانند و بکفچه بزنند تا یکسان شود اخلاط
آن زنجبیل دارفلفل دارصینی از هر یک دو درم هیل قاقله زعفران از هر یک سه درم
مصطکی پنج درم سقمونیا مشوی ده درم تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب
کرده سی درم شربتی از این جوارش از پنج مثقال تا هفت مثقال به آب گرم نافع بود

جوارش سفرجلی ممسک مستعمل شکم ببندد و معده را قوت دهد و قی باز دارد و رنگ
روی نیکو گرداند و اشتها طعام باز دید آورد صنعت آن به اصفهانی از دانه پاک
کرده دو رطل پاره کنند و سرکه بر سر آن کنند و بجوشانند تا مهرا شود و بکوبند و
یک رطل مصفی بر سر آن کنند و بجوشانند با آتش آهسته تا نزدیک انعقاد چون منعقد
شود فرو گیرند و زنجبیل فلفل دارفلفل از هر یک چهار درم تخم کرفس و نانخواه
از هر یک یکی زعفران دو درم مجموع کوفته و بیخته بر آن افشانند و بکفچه نیک یکسان
شود شربتی چهار مثقال **جوارش مری مستعمل** قولنج و عسر البول بگشاید صنعت آن
بوره ارمنی و زیره کرمانی و فطراسالیون زنجبیل فلفل سفید از هر یک دو درم سقمونیا
پنج درم خیارشنبر بیرون بی دانه مغز بادام سفید کرده ورق سداب از هر یک ده درم تمر
سرکه خیسانیده یک شبانروز و بکوبند و مغز بادام فرو بزنند و عسل کف گرفته بسرشند و زان
ادویه را بسرشند و داروها بر آن بسرشند شربتی پنج مثقال تا هفت مثقال به آب گرم
جوارش شهریاران مستعمل سودمند بود سردی معده و جگر و مسهل قولنج است
خاص صنعت آن زنجبیل قرفه قرنفل دارصینی سلیخه سنبل الطیب جوز بوا هیل مصطکی
قاقله جوز بلسان زعفران از هر یک چهار درم سقمونیا پنج درم تربد سفید مجوف خراشیده
بروغن بادام چرب کرده هشته جوز النیل هشته قند سفید بوزن ادویه کوفته
و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از چهار درم تا هفت مثقال بحسب مزاج به آب گرم
جهت قولنج نافع بود **جوارش عود مستعمل** هاضمه را قوت دهد و اشتها طعام باز دید
کند و معده را قوت دهد و بلغم و رطوبت دفع کند صنعت آن قرنفل سه درم قاقله کبار
دو درم عود خام پنج درم زعفران یکی سنبل الطیب دو درم مصطکی سه درم بسباسه دو
درم جوز الطیب یکی قرفه دو درم پوست اترج پنج درم زنجبیل یکی دارفلفل یکی نبات
دو من **نسخه دیگر جوارش عود** قرنفل دو درم عود خام پنج درم پوست اترج دو درم
قرفه صینی دو درم نبات یک من **نوعی دیگر** عود خام پنج درم نبات یک من **جوارش عنبر مستعمل**
عنبر اشهب یک مثقال نبات یک من نبات را بقوام آورد و از سر آتش فرو گیرد و چاشنی
بشناسد تا برست آید و عنبر در آن اندازد و عنبر تر را با تکه حل کند و در دیگ
بعد از آن بر روی سنگ ریزد و بکارد ببرد و بردارد و استعمال کند **جوارش مصطکی**
سودمند بود سردی معده و جگر و بادها را و بلغم دفع کند و آب دهن از دهان باز
دارد صنعت آن مصطکی دو مثقال نیم قند سفید یک من مصطکی را باریک کنند و باید و
آن زمان که قند را تیز زده باشد و گر دیگ آن بود که بر سنگ ریزد مصطکی بر آن
افشانند و اگر بغایت گرم بود که مصطکی بر آن افشانند هیچ شود باید که نیم گرم بود

چون مصطکی بکار برد و بعد از ان بر سنگ ریزد و بردارد و استعمال کند جوارش
فواکه مستعمل مولف کتاب که این جوارش پیش از من کسی ترکیب نکرده است
معده را قوه دهد و قی باز دارد و جگر و دل و روده را قوه دهد و دفع صفرا کند
و تنقل بیان کردن دفع خمار کند صنعه ان اب انار ترش و شیرین و اب سیب و به
اصفهانی و بلخی و اب غوره و آب ریواس و آب سماق و اگر گل بود آب گل نیز
اضافه کند مجموع مساوی بجوشانند تا یکمن یا ریکه چهار یک اید بعد از ان از سر اتش
فرو گیرد و قند صاف کرده بقوام آورد چنانچه رسم است و فرو گیرد و در ... ان
ابهای ریزد تا چندانکه خواهد پس بر روی سنگ ریزد و ببرد و بردارد و استعمال
کند و باید که ابها که جوشانند همه با هم بجوشانند بغیر حماض و لیمو و بعد از انکه فرو گیرد از
سر اتش اب لیمو و حماض بر سر ان کند و بکار برد چنانچه ذکر رفت باب الرابع
فی الاطریفلات اطریفل بزرگ مستعمل سودمند بود بواسیر را و لون نیکو گرداند و باه
را زیاده کند و معده را قوت دهد اخلاط ان پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
پوست هلیله آمله مقشر فلفل دارفلفل از هر یک سی درم زنجبیل بوزیدان بسباسه
شیطرج هندی شقاقل مصری بوزیدان ... و سفید لسان العصافیر مغز حب فلفل نخود
مقشر ... سفید خشخاش سفید بهمنین از هر یک ده درم مجموع کوفته و بیخته بروغن
بادام چرب کرده با سه چندان عسل کف گرفته سرشته شربتی یک مثقال تا دو مثقال
بعد از دو ماه استعمال باید کرد و قوه این اطریفل تا پنج سال بماند اطریفل کوچک
سودمند بود جهت استرخاء معده و رطوبات ان و بواسیر را دفع کند و ذهن را نیکو
گرداند صنعه ان پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست هلیله زرد آمله مقشر پوست
بلیله از هر یک ده درم کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده با سه چندان عسل کف
گرفته سرشته و بعد از دو ماه استعمال کنند و قوت این اطریفل تا دو سال بماند
شربتی یک مثقال تا دو مثقال نافع بود اطریفل کشنیزی مستعمل جهت صداع که از
بخار معده بود و عظیم نافع بود و قوت معده بدهد صنعه ان پوست هلیله کابلی
پوست بلیله آمله مقشر هلیله سیاه کشنیز خشک اخماسا و بعضی هلیله سیاه
نمی کنند مجموع کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده با سه چندان عسل کف گرفته
سرشته و بعد از دو ماه استعمال کنند شربتی یک مثقال تا دو مثقال نافع بود
اطریفل دیدان مستعمل جهت دفع کرمها خرد و بزرگ بغایت مفید بود صنعه
ان بسبایج کابلی مقشر ده درم حب النیل سبستان سفید مجوف خاشیه قنطوریون
از هر یک ... درم فنطل ترمس افسنتین رومی شیح ارمنی افتیمون اقریطی ملح هندی

خردل سفید شحم حنظل سعد هندی راسن خشک از هر یک سه درم کوفته و بیخته با دو چندان
عسل کف گرفته سرشته شربتی از دو درم تا چهار مثقال شاید باب الخامس
فی المربات اهلیلج مربا اولی ان بود که در تنی از امتلی کنند و اگر یافت نشود
ضروری بود بستانند هلیله کابلی بزرگ صد عدد و در ظرفی سبز کنند و چندان آب بر
سر وی کنند که از ان بپوشاند و بعد از ان پنجاه درم خاکستر چوب رز یا چوب بلوط بر
سر ان کنند و هر سه روز بدل میکنند اب و خاکستر تا دوازده روز چهار نوبت بدل
کنند بعد از ان بچند اب بشوید آهسته چنانکه پوست از وی جدا نشود و ... تا تیله
کند و اب بر سر ان کند و یک مشت جو کوفته بر سر ان کند و بجوشانند تا چون کشکاب
پخته گردد دیگر فرو گیرد و آهسته بشوید چنانکه پوست از وی جدا نشود و هر هلیله
را ده سوزن بزند و در ظرفی چینی یا کاشی کند و چندان عسل بر سر ان کند که ان را
بپوشاند و بیست روز رها کند بعد از ان بیرون آورد و از عسل سبب انکه آبی که در
هلیله باشد بعسل آمیخته شده باشد و عسل رقیق شده دیگر عسل تازه بر سر ان کند
چنانکه از ان بپوشاند و ده روز دیگر رها کند بعد از ان بجوشانند دو سه جوش نیک
و فرو گیرد و در ظرف کند و این داروها که یاد خواهیم کرد بر ان افشانند دار چینی
زنجبیل قرنفل قاقله فلفل ... جوز الطیب مصطکی عود هندی از هر یک ده درم زعفران
یک مثقال مشک نیم مثقال مجموع کوفته و بیخته بر ان افشانند و بعد از چهل روز استعمال
کند و هر روز بیرون ظرف بشوید اترج مربا مستعمل طبیعت وی گرم و خشک
بود قوه معده بدهد خاصه که با پوست مربا کرده باشند بستانند اترج بزرگ که ... له
خوانند و با تو کویند و زردی ان پاک کند و ترشی جدا کند بعد از ان گوشت پاک
در دیگ اندازد و با اب بجوشانند تا نیم پخته شود پس بیرون آورد و بفشارد و عسل
شهد سفید بر سر ان کند و با آتشی نعات آهسته میجوشانند تا بقوام اید و اگر بعضی
خواهد همین عسل الادویات مثل اترج و هلیله و شقاقل و جز و جوز و امثال ان
بعسل بهتر بود که بغیر ... هر چه تر هندی و الوجه و سیب و به و بلخی و امثال ان بعسل
بهتر بود شقاقل مربا مستعمل مجامعت را قوه دهد و باه را زیاده کند و نعوظ آورد
بستانند شقاقل تازه و اگر تازه نبود از ان خشک بخیسانند یک شبانروز در آب ریزد
و یک شبانروز دیگر بخیسانند و سیوم روز همچنین کند و بعد از ان از ان مقشر کند و بجوشانند
تا نیم پخته شود و بعد از ان عسل مصفی بر سر ان کند و با اتش نرم بجوشانند تا بقوام اید و فرو
گیرد و در ظرفی سبز کند یا چینی تا چهل روز بعد از ان استعمال کند جزر مربا مستعمل باه
را زیاده کند و استسقا را نافع بود و قوه پشت بدهد و سینه را نیکو بود صنعه ان

بستاند جزر تر خوب بزرگ و پوست آن بخراشند و پاره‌ها بمقدار انگشت کوچک کند
و چوب اندرون آن بیندازد و با قدری آب و عسل بجوشانند تا نیم پخته گردد و بعد از آن بیرون
آورد و دیگر عسل صافی بر سر آن کند و اندک جوشی بجوشاند و فرو گیرد و در ظرف
کند و تا چهل روز بیرون ظرف نشوید **تفاح مربی** جهت قوت معده و دل بغایت نافع
بود و صنعت آن بستانند سیب اصفهانی پنجاه عدد یا صد عدد آن مقدار که خواهد و در دیگ
کند و با آب بجوشانند تا نیم پخته گردد و قند صافی کرده بر سر آن کند و بجوشانند چندانکه
سیب بگدازد و پژمرده شکل شود و بعد از آن فرو گیرد و در ظرف چینی یا سبز کند و بعد از
چهل روز مستعمل کند و باید که پوست سیب بخراشد **سفرجل مربی** قوت وی زیاده تر از
سیب مربی بود در تقویت معده بستانند به اصفهانی شیرین و پاره کند پاره‌ها کوچک و با آب
بجوشانند تا بقوام آید فرو گیرد و در ظرف کند و بعد از چهل روز استعمال کند **کشمش مربا**
مستعمل جهت قوت معده بغایت نافع بود و صنعت آن بستانند بلخی اصفهانی [illegible] کرده و با آب بجوشانند
تا نیم پخته گردد و قند صافی کرده بر سر آن کند و بجوشانند چندانکه رنگ بگرداند و پژمرده
شکل گردد و بعد از آن فرو گیرد و در ظرف سبز کند و بعد از چهل روز استعمال کند و باید که از
شستن دست باز ندارد **ادرک مربی** حرارت ساکن گرداند و طبیعت نرم دارد
و تشنگی بنشاند صنعت آن بستانند آلوچه اصفهانی بخارایی و با آب بجوشانند تا نیم پخته گردد
و قند صافی کرده بر سر آن کند و بجوشانند باتشی آهسته تا بقوام آید و جلاب باید که تنک
باشد که هرچه سیب بلخی و به است باب است و از جوشیدن رطوبتی باز ماند و آلوچه
نه **قرع مربی مستعمل** سینه را بغایت سودمند بود و خشونت مثانه را سودمند بود که
از روی صلابت باشد بستانند کدو تازه نازک و پوست آن بخراشند و مغزان بیندازد و پاره
کند بمانند انگشت و در دیگ کند و با آب بجوشانند تا نیم پخته گردد و عسل بر سر آن کند
و قدری آب بجوشانند تا بقوام آید و اگر بعد خواهد همین سبیل **مطبخ زقی مربی مستعمل**
دفع حرارت کند و تشنگی بنشاند بستانند پوست خیار کدو و سه شبانروز در آهک و آب خیساند
و بعد از آن بیرون آورد و یک شبانروز در نمک آب نهد و دیگر بیرون آورد و سه شبانروز
در آب صافی نهد بعد از آن بر سر آتش نهد و قدری عسل و آب بر سر آن کند و بجوشانند
تا نیم پخته شود و بعد از آن فرو گیرد و بنهد تا آب بپالاید و دیگر در عسل مصفی اندازد و بر
سر آتش نهد و بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرد و در ظرف کند و بعد از چهل روز استعمال
کند **مج مربی مستعمل** جهت قولنج ریحی بغایت نافع بود و مصروع را بغایت سودمند
بود و بستانند مج ترکی فربه و سه شبانروز در آب خیسانند و بعد از آن بیرون آورد و قدری
آب و عسل بر سر آن کند و بر سر آتش نهد و اندکی بجوشانند تا نیم پخته گردد و بیرون آورد

٢١٤ و عسل مصفی بر سر آن کند و بجوشانند تا بقوام آید و بعد از چهل روز استعمال کند **جوز**
مربی مستعمل سودمند بود و معده پیر را و گرده سرد را و باه زیادت کند بستانند
گردکان تر که هنوز پوست آن صلب نشده باشد و پوست از وی جدا کند و در دیگ
اندازد و عسل مصفی بر سر آن کند و بجوشانند باتشی آهسته دو سه جوش و بعد از آن
در ظرف کند و بعد از چهل روز استعمال کند و ظرف پی شوید همه روزه **لوز مربی مستعمل**
سودمند بود و سرفه را بستانند بادام فربه و مقشر کند و در دیگ اندازد و دوشاب
و آب چندانکه اورا بپوشاند بر سر آن کند و بر سر آتش نهد و دو سه جوش سبک بزند
و فرو گیرد و سه روز رها کند بعد از آن بیرون آورد و از دوشاب و در دیگ اندازد
و عسل بهتر بر سر آن کند و دو سه جوش سبک بزند و فرو گیرد و در ظرف کند
و تا چهل روز ظرف مشوی و بعد از آن استعمال کند **بنفشه مربی مستعمل** سینه را نرم
کند و سرفه که از حرارت بود زایل گرداند و خشونت حلق دفع کند بستانند گل بنفشه خوب
تازه و باید که قطعا دنبال آن نبود و در دست بمالد تا کسته شود و اگر خواهد با قند
بکوبد در هر یک من بنفشه دو من قند سفید و بعضی در هر یک من بنفشه چهار من قند
میکنند و در آفتاب نهد تا چهل روز و هر بامداد و شبانگاه در هم میکنند و بعد از
چهل روز استعمال کند **جلنجبین السکری** سودمند بود و بلغم را و قوت معده بدهد و بعد
باضمه را نافع بود بستانند ورق گل تازه یکمن و قند سفید دو من و اگر خواهد چهار من و
همچنانکه در حریره بنفشه گفته شد بسازد و **جلنجبین العسلی** سودمند بود و سردی معده
و استسقا و سردی جگر و سوء الهضم که از سردی بود و صنعت همچنان که گفته است که گفته
شد **جلنجبین السفرجلی** قوت دل و دماغ و معده بدهد و از جمله مفرحات است بستاند گل
به و همچنانکه گل انگبین بسازد بسازد و **جلنجبین لسان الثور** از ادویه قلبی است و مادهٔ سودا
را دفع کند و خفقان زایل کند و سرفه بلغمی را نافع بود بستانند گل گاوزبان و در هر یک من
گل گاوزبان دو من قند اضافه کند و بکوبد و هر جلنجبین که گل لسان الثور است
البته باید که قندی بود و اگر عسل خواهند نیم عسل و نیم قند اضافه کنند بهتر بود والله اعلم
باب الیادس فی الاشربة شراب عناب سرد و تر بود و جهت سرفه و
غلبه خون و اصحاب ماشرا و جدری و حصبه و درد سینه بغایت نافع بود و صنعت آن بستانند
عناب جرجانی یک چاریک در دو من آب بجوشانند تا از ده دانگ آن آید و صافی
کند و یکمن قند صافی کرده بر سر آن کند و بجوشانند تا بقوام آید شربتی از ده درم تا [illegible] استعمال
نماید **شراب نیلوفر** سرد و تر بود و سودمند بود جهت سرفه و [illegible] و سینه [illegible]
نرم دارد و جهت معده و خشونت سینه بغایت مفید بود و بستانند نیلوفر خوب تازه یک [illegible]

وبجوشانند وصافی کنند ویکمن قند صافی کرده بر سر ان کنند وبجوشانند تا بقوام اید شربتی
از ده درم تا ده مثقال نافع بود **شراب بنفشه** معتدل بود در سردی وتری بود وسود مند
بود جهة ذات الجنب وذات الریه ودرد کرده وبول براند وشکم نرم دارد وسینه
وجهه وسرفه که باشد بود عظیم نافع بود ستانند بنفشه تازه مکمل ان بکیرند یک
جاریک من بیرد وبپالاید ویکمن قند صافی کرده بر سر ان کنند وبجوشانند تا بقوام
اید واکر خواهد که مسهل بود بیخ توت بنفشه تکرر کنند چنانکه یکمن جاریکی بنفشه نود
واکر بنفشه تر نبود بنفشه خشک بکیرند وقیه بوزن سی مثقال عوض بنفشه تر جاریکی
کنند نافع بود **شراب دینار مستعمل بود** حرارة جکر بغایت نافع بود وطبیعت نرم
دارد وتشنکی بنشاند وسوء القنیه واستسقا سود مند بود ستانند تخم کاشنی بسته
بوست کاشنی تازه سی درم نیلوفر ده درم کاوزبان ده درم ورق کل سرخ بیست مثقال
تخم کشوت در کتان بسته پنج درم ریوند صینی پنج درم واکر پنج مثقال بود شاید ودوباره
تغار ریوند بجوشانند وصافی کنند وقند صافی کرده یکمن بر سر ان کنند وبجوشانند تا
بقوام اید وریوند صینی بجریر بخته شیره بکیرد وبر سر ان کنند **شراب بزوری** بوست
بیخ کاشنی سی درم تخم کاشنی بسته رازیانه ده درم بوست بیخ رازیانه بسته تخم کشوت
پنج درم در کتان بسته بوست بیخ کبر ده درم تخم کرفس ده درم بوست بیخ کرفس ده درم بجوشانند
وبپالاید ویکمن قند صافی کرده بر سر ان کنند وبجوشانند تا بقوام اید واین شربت
جهت مستسقی بغایت سود مند بود وجهة معده وجکر مفید بود وبادها بشکند وجهة مفاصل
نافع بود **شراب زوفا** جهة ضیق النفس وربو وسعال کهن وسعال بلغمی بغایت سود مند
بود ستانند عناب سی دانه سبستان سی دانه انجیر سفید بیست دانه مویز طایفی بی دانه
پنجاه عدد بنفشه چهار درم پرسیاوشان هفت تخم خطمی تخم خباری از هر یک پنج درم
سنبل چهار درم کاوزبان پنج درم بیخ مهک خراشیده بهم زوفا خشک بسته در خرقه
دیکر فراسیون پنج درم اضافه میکنند بجوشانند وصافی کنند ویکمن قند صافی کرده
بر سر ان کنند وبجوشانند تا بقوام آید **شراب خشخاش** سرد وتر بود سود مند بود سعال
ودماغ کرم وبی خوابی ونزله ودرشتها سینه بغایت نافع بود وحرارة بنشاند ستانند خشخاش
بزرک با بوست صد عدد وهم کوفته کنند وبجوشانند در دو من ونیم اب اکر اب باران بود
بهتر باشد تا باز دو دانک ان آید وفرو کیرد وبپالاید وقند صافی کرده دو من بر سر
ان کنند وبجوشانند تا بقوام اید وبعضی شیره خشخاش کیرند وچون قند بقوام امده
باشد فرو کیرند وبر سر اتش نرم شیره خشخاش بخورد قند دهند وان مکاری باید
واکر خشخاش با بوست نباشد خشخاش بی بوست هم کوفته کنند وبجوشانند چنانکه ذکر رفت

وبسازند نافع بود **شراب صندل** سود مند بود جهة ضعف دل وجکر کرم وتب محرق
بستانند صندل مقاصری وبتوهان بسایند بیست مثقال واکر بکلاب خواهند یکمن ناروز
در کلاب خیسانند واکر ترش خواهند باب غوره یا سرکه هر کدام که خواهند صندل در ان
خیسانند ان مقدار که کفایت باشد بعد از ان بپالاید وقند صافی کرده یکمن بر سر ان
کنند وبجوشانند تا بقوام اید **شراب لیمو** سرد وخشک بود واندک حرارت دارد
باشد قوة معده بدهد وصفرا بشکند وهاضمه را یاری دهد ودفع قی بکند خمار را سود مند
بود ونتهاء صفراوی را زایل کند وتشنکی بنشاند بستانند لیمو خوب واب ان بکیرد وقند
صافی کرده بقوام زیاده اورد وقدری کلاب واب لیمو ان مقدار که کفایت بود بر
وی ریزد واکر رنکی وجوش نزند شاید واکر خشک خواهد از آتش فرو کیرد
وبر سر آتش اهسته نهد واب لیمو بران می ریزد وتیر می زنند تا ان زمان که تمام
شود **شراب حامض** ترکیب ان مانند شراب لیمو بود ومنافع ان هم منافع لیمو است
بلکه زیاده تر **شراب سیب** بهترین ان بود که وی را از سیب شامی یا اصفهانی برند
وطبیعت ان سرد وخشک بود وقوة معده بدهد وخفقان را سود مند بود وقی
ساکن کرداند بستانند سیب اصفهانی خوب شیرین ومعطر کنند ودانه از وی بیرون
اورد وبکوبد واب ان بکیرد وهر یکمن اب را یکمن قند بنهد وبجوشانند تا بقوام آید
شراب به صنعت ان مانند شراب سیب است که کفته شد واما به ترش وشیرین بهم
ببایدکه کنند **شراب فواکه** قوة معده ودل وجکر بدهد وقی دفع کند وصفرا
بشکند وزبان ابسن را سود مند بود بکیرد آب به وسیب ملحی واب انار میخوش
سماق وزرشک واب کیل مساوی یکدیکر واکر اب غوره وحامض ولیمو قدری
اضافه کنند شاید ابها بجوشانند تا نیمه اید وبهر یکمن آب یکمن قند صافی کرده بر سر
ان کنند واکر یمن کنند بهتر باشد وبجوشانند تا بقوام اید **شراب تمر هندی** طبیعت
نرم دارد وصفرا بشکند ودفع حرارت بکند وقوة معده بدهد بستانند تمر هندی
زرد بانه پاک کرده از دانه وخوشه یکمن ودر چهار من آب سرد تا باز دو دانک
ان آید وفرو کیرد وبپالاید ودو من قند صافی کرده بر سر ان کنند وبجوشانند تا
بقوام آید **شراب انار ترش** قی باز دارد وقوة معده بدهد بستانند اب انار ترش
وبجوشانند تا باز نیمه اید وبهر یکمن اب یکمن قند صافی کرده بر سر ان کنند وبجوشانند
تا بقوام آید **شراب اجاص** بستانند آلو سیاه خوب ده یکمن وبشویند پاک ودر پنج من
اب بجوشانند تا باز دو دانک اید وفرو کیرد وبدست بمالند وصافی کنند ویکمن ونیم
قند صافی کرده بر سر ان کنند وبجوشانند تا بقوام اید **شراب کل مکرر** وآن مسهل

صفرا بود و تشنگی بنشاند بستانند ورق گل سرخ خوب تخم یک رطل و در سه من
آب بجوشانند یک جوش برآید و دیگر یک رطل بسر آن کنند همچنان کنند تا هفت
نوبت تکرار کنند بعد از آن قند صافی کرده دو من بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام
آید شربتی سی درم تا چهل درم شاید با سکنجبین قدری و آب برف **شراب ریباس**
شکم ببندد و قی باز دارد و دفع خمار بکند صنعت آن بستانند ریباس قلانی خوب و پیر
و بن آن بیندازد و یکبار در چرمین پاک کنند و بهاون چوبی یا سنگین بکوبند و بکتان
بفشارد و در قدحی چینی کنند مزمانی رها کنند و باز بقدحی دیگر بپالاید همچو وجه تو
بپالاید و هربار آنچه در بن قدح باشد می ریزد تا تمام صاف شود بعد از آن قند صافی
کرده باید که بقوام زیاده آورده باشند دیگ سفالین آن زمان آب ریباس صافی
بسر آن ریزد و باید که دیگ سنگین یا سفال و هیچ نه نشده باشد و آتش وی آهسته
بود تا تمام شود **شراب غوره** قایم مقام ریباس است در طبیعت بگیرد آب غوره
خوب صافی کنند و بجوشانند تا باز بنیمه آید و بپالاید و صافی کنند و بهر یک من قند یک من آب غوره
بران نهند و بجوشانند تا بقوام آید و اگر خواهد که بغایت ترش نبود بهر یک من قند یک من
آب غوره بران نهند تا ترش کم بقوام آورد **شراب مورد** بگیرد مورد دانه تازه و بکوبد
و آب آن بگیرد و صافی کند و بجوشانند تا باز بنیمه آید و اگر دانه مورد تازه نبود بستانند
دانه خشک یک من و در چهار من آب بپزد تا یک من باز آید و فرو گیرد و بدست بمالد و صافی
کند و یک من قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرد و استعمال
کند و این سرد و خشک بود و سرفه و سینه سودمند بود و قوه معده بدهد بغایت
و شکم ببندد **شراب ترش** بستانند ترش سیاه و آب آن بگیرد و صافی کند
و بپزد تا بنیمه آید و پنج رطل از آن سه رطل قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام
آید سودمند بود جهت درد گلو و خناق و ورم گرم بغایت مفید بود **شراب
انار عذب** بستانند انار عذب پنج من و صافی کنند و بجوشانند تا باز بنیمه آید و بهر یک من
آب انار جوشیده یک من قند اضافه کنند و بجوشانند تا بقوام آید **شراب انجیر** قوة
کرده بدهد و باه بیفزاید و منعوظ تمام آورد و منی بیفزاید و مثانه را پاک کند و از
علت وجع مجامعت بدهد بستانند نخود یک من و در پنج من آب بپزد تا باز دو دانگ آید
و بعد از آن بستانند انجیر خوب دو من و در پنج من آب بجوشانند تا یک من و نیم باند بپالاید
و طبیخ نخود بر سر آن کنند و نخود و انجیر بیندازد و یک من و نیم عسل یا شهد بر سر آن کنند و دار صینی
و خولنجان و قرنفل و سنبل الطیب از هر یک سه درم زعفران شاخ نیم درم مجموع کوفته
در صره بندد و در آن اندازد و بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرد و استعمال کنند شربتی

شربتی پنج مثقال لعق کنند پیش از غذا و بعد از غذا نیز شاید و اگر با آب گرم خورد
هم شاید **شراب گاوزبان** دل را قوت دهد و توحش سوداوی را زایل کند بگیرد آب
لسان الثور معتصر یک من و آب بادرنجبویه یک من عسل صافی یک من بر سر آن کنند و بجوشانند
تا بقوام آید و زعفران یک درم در آن حل کنند و اگر بعقید خواهد شاید و اگر آب گاوزبان
ترش نبود بستانند گاوزبان خشک چهل مثقال و در یک من گلاب خیسانند و بجوشانند
و بپالاید و قند صافی کرده یک من بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید شربتی ده درم
نافع بود **شراب بالنگو** بستانند بالنگو تازه یک من و گاوزبان خشک سی درم
بجوشانند و اگر بالنگو خشک بود سی مثقال و بپالاید و یک من عسل کف گرفته بر سر
آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و بعضی در شراب بالنگو زعفران و مصطکی کنند
و اولی آن بود که نکنند اگر احتیاج به آن بود و طبیعت ترکیب آن و اگر قندی خواهد
همین سبیل که گفته شد **رب سیب** آب سیب کافوری بجوشانند تا بقوام آید
و فرو گیرد و در ظرفی کنند و استعمال کنند **رب به** بگیرد آب به ترش و شیرین
و خالص گرفته رب سیب سازد و از آن همه ربوب بدین نوع بود **رب غوره**
بگیرد آب غوره و بجوشانند در دیگ سنگین تا باز ربع آید و بپالاید و دیگر بجوشانند
تا سه یکی باند بر دارد و استعمال کنند و اگر تنک بود در ظرفی سر کنند و در آفتاب
نهد **رب مورد** بستانند مورد دانه تازه و بکوبد و آب آن بگیرد و بجوشانند تا باز
ربع آید فرو گیرد و صافی کنند و بجوشانند تا تمام شود **میبه** آب به ترش
و شیرین ده رطل شراب کهن خوشبوی پنج رطل ثقل به در شراب خیسانند یک شبانه روز
بعد از آن بجوشانند و بپالاید و باز شراب به کنند و با هم بجوشانند تا بنیمه باز آید فرو گیرد
و بپالاید و باز بر سر آتش نهد و عسل یا قند آنچه خواهد دو رطل هم در آن اندازد
و داروها زنجبیل نیم درم هیل نیم درم قرنفل نیم درم مصطکی نیم درم عود نیم درم زعفران
ربع دانگ مشک دانگی در صره بسته اگر خواهد در آن اندازد و بجوشانند و آن
زمان که داروها را لذت تمام شود **سکنجبین ساده** تب زایل کند و سده بگشاید
و تشنگی بنشاند و بلغم از معده پاک کند و مشروب را چاره موافق بود و جگر را قوت دهد
و صفرا بنشاند و صحت محرور ازانگاه دارد و لیکن باه را نقصان دارد صنعت آن قند
صافی کرده را سرکه سفید آن مقدار که کفایت بود بر سر آن کنند و قدری گلاب و اولی
آن بود که در دیگ سنگین سازند و بجوشانند تا بقوام آید و باید که سرکه در اول کنند
که قند صافی کرده باشد تا چون بقوام آید سرکه خالص نباشد **سکنجبین به** معده
و جگر بدهد و تشنها باز دارد و سده بگشاید و تپ ها را اعظم سودمند بود بگیرد به اصفهانی

طبیب بوده

وکعاری خوب خوش‌بوی واز دانه و پوست پاک کند و بکوبد و آب آن بگیرد و یکمن
آب دیگر و یکمن قند صافی کرده و یک چهاریک سرکه بر سر آن کند و بجوشانند تا بقوام
آید و اگر چند پاره به تران اندازد شاید **سکنجبین بزوری سرد** سده بگشاید و
استسقا و سوء القنیه زایل کند و بول براند و تشنگی بنشاند و تبهای تیز را سودمند
بود صنعت آن تخم کاسنی و تخم خربزه و تخم خیارین و خیار بالنگ از هر یک پنج درم تخم
کاسنی و پوست بیخ رازیانه از هر یک ده درم مجموع نیم کوفته کنند و در سه رطل آب
و سی مثقال سرکه بخیسانند یک شبانروز و بعد از آن بجوشانند و بپالایند و یکمن قند
صافی کرده بر سر آن کند و بجوشانند تا بقوام آید **سکنجبین بزوری گرم** سده جگر
و معده بگشاید و بول براند و معده را از فضول پاک کند و استسقا و سوء القنیه
را نافع بود و تشنگی بدروغ ساکن گرداند صنعت آن پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس
پوست بیخ رازیانه از هر یک هفت تخم کرفس رازیانه انیسون تخم کاسنی تخم کشوث
از هر یک پنج درم عصاره غافت ریوند صینی از هر یک دو درم مجموع نیم کوفته در
سه رطل آب چهاریکی سرکه خیسانند و همچنان که در سکنجبین بزوری سرد گفته شد
بسازند **سکنجبین بزوری ریوندی** تخم کاسنی تخم خربزه تخم خیارین تخم خیار بالنگ از
هر یک ده درم نیم کوفته رازیانه سه درم پوست بیخ کاسنی سه با نجه درم پوست بیخ رازیانه
ده درم زرشک [illegible] دانه با نجه درم ریوند صینی پنج مثقال نبات یکمن سرکه چهل درم
جلاب کنند بر دو ریوند شیره بگیرد و جلاب در شراب دینار دیگر رفت **سکنجبین
بزوری معتدل** سده جگر و سپرز بگشاید و بول براند و تبهای مرکب نافع بود صنعت آن
تخم کاسنی تخم کرفس رازیانه از هر یک سه درم تخم خیارزه و خیار و خربزه از هر یک پنج
درم پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کاسنی از هر یک ده درم مجموع نیم کوفته با یک چهاریک
سرکه و سه رطل آب جلاب دیگر رفت با یکمن قند صافی کرده بقوام آورد **سکنجبین
عنصلی** سرکه عنصل یک چهاریک عسل مصفی یکمن بجوشانند تا بقوام آید جهة ضیق النفس
و استسقا و ربو و سعال بلغمی و سعال قدیم بغایت نافع بود انشاءالله **باب السابع
فی اللعوقات لعوق سبستان** سودمند بود خشونت حلق و سرفه و سینه و شش
نرم دارد و سرفات الصدر را نافع بود سبستان دویست عدد مویز طایفی
بی دانه چهل درم ملعوس خیار چنبر ده مثقال پنج بهک خراشیده نیم کوفته چهل درم مجموع در
شش رطل آب [illegible] بپزد تا باز دو دانگ فرو گیرد و در دست بمالد و صافی کند و یکمن
قند سفید بر سر آن کند و بجوشانند تا بقوام آید **لعوق زوفا** سودمند بود در ربو
و خرخره کهن و سینه و شش را از اخلاط غلیظ پاک کند بستانند ایرسا و زوفا خشک از

هر یک پنج ایرسا نیم کوفته کند و با سه رطل آب بجوشانند تا باز یک رطل آید و بدست
بمالد و صافی کند و یکمن قند صافی کرده بر سر آن کند و بجوشانند تا بقوام آید
لعوق اسقیل سودمند بود ربو و سرفه کهن چون از رطوبه غلیظ بود
بگیرد اسقیل بریان کرده سه درم ایرسا دو درم فراسیون و زوفا از هر یک
یک کوفته و بیخته بعسل مصفی بسرشند و استعمال کنند **لعوق خیار چنبر** بنفشه
پنج مثقال عناب پنجاه دانه سبستان پنجاه دانه مویز طایفی سی دانه پنج بهک
خراشیده ده درم خشخاش نیم کوفته بیست مثقال زوفا سه مثقال رازیانه سه مثقال
ایرسا نیم کوفته سه درم کثیرا سه مثقال صمغ الکو سیاه دو درم پرسیاوشان پنج مثقال
انجیر سفید بیست عدد بجوشانند و بدست بمالد و صافی کند مغز فلوس خیار چنبر
بیست مثقال در آن حل کند و قند سفید نیمن اضافه کند و باز دو سه جوش بدهد
و مغز تخم خیارین و مغز بادام شیرین از هر یک پنج درم مغز به دانه سه درم باقلا سفید
کرده ده مثقال جاوزی سه درم گل خطمی پنج درم حلیمو یک درم کوفته و بیخته بدان بسرشند
و بیست مثقال روغن بادام شیرین اضافه کنند **لعوق خشخاش** سودمند بود
نزله و ریشهای شش و حرق رعش و سرفه گرم مفید بود بستانند صد عدد خشخاش
بزرگ و دانه آن بیرون آورد و در پنج رطل آب خیسانند یک شبانروز و بجوشانند
تا باز نیمه آید و در دست بمالد و صافی کند و در هر یکمن آب خشخاش نیمن قند صافی
کرده و نیمن ترنجبین بر سر آن کند و بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرد صمغ عربی
کثیرا نشاسته از هر یک پنج درم کوفته و بیخته بدان بسرشد **لعوق رب السوس**
سودمند بود فضول نزج که در سینه جمع شده باشد رب السوس کثیرا صمغ بادام
مغز سفید کرده تخم رازیانه از هر یک جزوی کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بسرشند
و روغن بادام اضافه کنند شربتی یک مثقال تا دو مثقال بطبیخ زوفا بیاشامند
نافع بود انشاءالله **باب الثامن فی السفوفات سفوف حب الرمان**
سودمند بود اسهالی که از ضعف معده و روده بود و قوه آن بدهد بستانند
انار دانه ترش و شیرین بریان کرده بیست تخم مورد بلوط سماق زیره کرمانی
بسرکه خیسانیده یک شبانروز و خشک کرده و بریان کرده ثبت کنار ربسیجه
کشنیز بریان کرده خرنوب نبطی شامی از هر یک ده درم سک معود و دانک از
هر یک یک مثقال کوفته سفوف سازند شربتی از پنج درم تا پنج مثقال و مجموع سفوفات
قوه آن تا دو ماه باقی است بعد از آن ضعیف شود **سفوف مقلیاثا** سودمند
بود اسهال کهن و ترحر و ضعف معده و بواسیر را بغایت نافع بود صنعت آن حب الرشاد

بریان کرده یک چهاریک زیره کرمانی مدبر که پیت مثقال بزر کتان و بزر کرفس
و اهلیلج اسود از هر یک ده مثقال مصطکی پنج درم هلیله سیاه در روغن زیت
بریان کنند و داروها کوفته و بیخته بغیر از حب الرشاد که آن نیم کوفته باشد و بعضی هلیله
کابلی در روغن زیت بریان کرده اضافه میکنند شربتی یک مثقال تا دو مثقال بآب
آب سرد باز خورد **سفوف الطین مستعمل** سودمند بود و سحج را و اسهال مراری و
انرا سفوف نشاسته خوانند تخم ریحان تخم مرو نشاسته تخم حماض صمغ عربی گل ارمنی
طباشیر از هر یک ده درم صمغ عربی گل ارمنی طباشیر نشاسته تخم حماض نیم کوفته کنند
و تخمها دران میان ریزند خلط کنند و باید که مجموع بریان کرده بود بغیر از طباشیر و گل
ارمنی که انرا احتیاج نیست بریان کردن و بگلاب تر کنند و بروغن گل چرب کنند
شربتی سه درم تا پنج مثقال فرو برد و اگر برب به یا رب مورد خورد شاید و بعضی
بارهنگ اضافه میکنند **سفوف الخرنوب** سودمند بود اسهال و استطلاق معده
خرنوب نبطی حب دانه و زیره کرمانی مدبر که خانچه رسمت و سماق و پست کنار
حب الاس و بلوط و کشنیز خشک بریان کرده و مصطکی از هر یک مساوی کوفته و بیخته
شربتی یک مثقال تا ده درم برب مورد تر شده ولعق کند **سفوف ابزارین** سودمند
بود ضعف معده و قوت می بدهد و شکم بندد با تخواه و سماق زرشک انار دانه
ترش بریان کرده و پرسیاوشان دانه پست کنار را از هر یک دو درم قند سفید سه مجموع
کوفته و بیخته استعمال کنند **سفوف السماق مستعمل** سودمند بود جهة اطلاق سماق ده درم
تخم مورد انار دانه ترش بریان کرده از هر یک پنج درم خرنوب نبطی سی درم صمغ عربی
جلنار از هر یک یک مثقالین مجموع کوفته و بیخته شربتی پنج درم استعمال کنند **سفوف**
هلیله مستعمل خاص مسهل کف پس و مفاصل و عرق النسا است سورنجان مصری
هفت بوست هلیله زرد هفت مثقال سنا مکی ده مثقال بوزیدان سه درم گل سرخ
پنج درم بوست پنج کبر سه مثقال ورق خاپه درم زعفران یکم مغز بادام مقشر سه درم
قند سفید شصت سقمونیا مشوی یک مثقال مجموع کوفته و بیخته بعاقبت اسحق کرده سه
دو مثقال برسد آب سرد باز خورد و بعضی سقمونیا می کنند **سفوف سورنجان کاب**
این مسهل هم جهة مفاصل و نقرس و عرق النسا بغایت نافع بود سورنجان مصری ده درم
سنا مکی هفت مغز بادام مقشر سه درم بوست هلیله زرد سه درم زعفران نیم درم
قند سفید سی درم سقمونیا مشوی یکم اگر ماده بلغمی بود احتیاج سقمونیا نیست و مرکب
باید که داند که چون ماده بلغمی بود تربد عوض سقمونیا کنند پنج درم شربتی دو مثقال بر
آب سرد **سفوف السرطان** جهة مسلول بغایت نافع بود سرطان نهری سوخته

ده درم طین قبرسی صمغ عربی حسک سفید و سیاه مغز تخم خرفه از هر یک پنج درم
کوفته و بیخته استعمال کنند و باید که سرطان بجا کشته بر بسته باشد بعد از ان
سوخته کنند و بعضی بعوض مغز تخم خرفه کثیرا سه درم میکنند و این سفوف مسلول را بغایت
نافع بود **باب التاسع فی الحبوبات حب ایارج مستعمل**
سودمند بود درد سر و معده را پاک کند از همه خلطها ایارج فیقرا یک مثقال
تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده یکم حب النیل و انیسون و غاریقون
سفید از هر یک نیم درم نمک هندی دانکیم شحم حنظل دانگی کوفته و بیخته بآب رازیانه
تر کرده شود و حب سازند هر یک بمقدار نخودی و این یک شربت است اگر خواهد در عسل
گردانیده فرو برد و اگر خواهد در مشاش شکر سحق کرده فرو برد و همه حبوب مسهل
قوه ان تا دو ماه می ماند بعد از ان ضعیف شود و بهتران بود که در روز ساخته باشند
و در پشت غربال در سایه نگاه دارند تا سه روز بعد از ان استعمال کنند **حب صبر**
مستعمل صبر اسقوطری یک مثقال تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب
کرده یکم حب النیل غاریقون انیسون از هر یک نیم درم شحم حنظل نمک هندی از هر
دانکیم مقل و کثیرا از هر یک دانگی کوفته و بیخته بآب کرفس تر کرده شوند و حب سازند
و این یک شربت است **حب سورنجان مستعمل** سودمند بود درد مفاصل
و نقرس و عرق النسا را صبر اسقوطری و تربد سفید و سورنجان مصری از هر یک
یک مثقال و هر چه حب یکم حب النیل و غاریقون از هر یک نیم درم کثیرا شحم حنظل از هر
دانگی نمک هندی دانکیم کوفته و بیخته بآب کرفس تر کرده شوند و حب سازند و این یک شربت
است **حب بنفشه مستعمل** جهة درد چشم و سر و شقیقه سودمند بود و دماغ را
پاک کند و درد گوش نافع بود بنفشه خشک دو درم تربد سفید یکم رب السوس
و پوست هلیله زرد و انیسون از هر یک نیم درم سقمونیا مشوی دانگ کوفته و بیخته
بآب خالص تر کرده شوند و حب سازند و این یک شربت است **حب شبیار مستعمل**
سودمند بود جهة درد معده و سر صبر اسقوطری سه درم پوست هلیله زرد و ورق
گل سرخ تربد سفید مجوف مصطکی از هر یک یکم کوفته و بیخته تر کرده شوند و حب سازند و
در سایه نگاه دارند تا خشک شود شربتی از یک مثقال تا سه درم در وقت خواب فرو
برد و بخسبد **حب مقل مستعمل** هلیله سیاه پوست هلیله زرد آمله مقشر پوست بلیله
از هر یک یکم مقل ازرق چهار درم مقل را در آب گندنا خیسانیده بعد از ان در هاون
کنند و باید با مقل حل شده داروها کوفته و بیخته بدان تر کرده و حب سازند شربتی دو
درم **حب منتن** از کامل الصناعه جهة فالج و استرخا نافع بود سکبینج اشق جاوشیر

مقل حبل شحم حنظل از هر یک سه درم صبر تربد از هر یک پنج درم فرفیون جند بیدستر از هر
یک درم نیم ادویه خشک کوفته و صمغ با آب کندنا حل کرده بسرشند و حب سازند شربتی
سه درم با آب گرم **حب غاریقون** نسخه صاحب ذخیره سدها بگشاید و صداع و استسقا
و بیماریها جگر سودمند بود غاریقون پنج درم مصطکی پنج درم ریوند پنج درم ایارج فیقرا
سه درم ایارج فیقرا پنج درم فراسیون سه درم شحم حنظل دو درم انیسون پنج درم افتیمون
دو درم سقمونیا مشوی یک کوفته و بیخته حب سازند شربتی دو درم و صداع و بیماریها
ماه را نافع **حب اصطمخیقون** سودمند است همه مرضها که از بلغم غلیظ و سودا
بود و صرع را بگشاید حب بلسان و عود بلسان سلیخه سنبل الطیب اسارون دارصینی زعفران
مصطکی پنج درم خربق عصاره افسنتین نمک هندی زراوند دحرج از هر یک صبر
اسقوطری باجده درم سقمونیا مشوی و غاریقون سفید شحم حنظل از هر یک سه درم افیمون
اقریطی سفایج فستقی از هر یک شش درم کوفته و بیخته حب سازند و در ظرفی آبگینه نگاه دارند
بعد از آن که در سایه خشک کرده باشند شربتی دو درم نیم **حب قوقایا مستعمل** و این
حب جالینوس است سودمند بود درد سر که از بلغم بود و چشم روشن کند و خلطهای
غلیظ لزج از بدن پاک کند صبر سقوطری عصاره افسنتین یا ورق افسنتین
مصطکی از هر یک ده درم سقمونیا مشوی شحم حنظل از هر یک نیم کوفته و بیخته با آب کرفس
بسرشند و حب سازند شربتی یک مثقال و بعضی در این نسخه عصاره افسنتین
یا ورق افسنتین از هر دو یکی استعمال میکنند **حب المسک مستعمل** بوی دهن خوش
کند سنبل الطیب فخنکشت قرنفل مشک کباره قرفه بسباسه قاقله جوز بوا خولنجان سعد
کوفن از هر یک نیم درم جوزالطیب از هر یک نیم درم بیست پنج زنجبیل سادج از
هر یک مشک یک نیم درم با آب و گلاب و صمغ عربی حب سازند **حب
الیعال** سرفه و بلغم رنجانده سودمند بود رب السوس کتیرا از هر یک سه درم نشاسته
کتیرا صمغ عربی مغز بادام از هر یک نبات مصری هم وزن داروها کوفته و بیخته
بلعاب به دانه بسرشند و حب سازند **نسخه دیگر حب الیعال** و این حب جهت سرفه
حار منفعت دارد مغز بادام سفید کرده مغز تخم خیار نشاسته صمغ عربی خشخاش سفید از هر
یکی رب السوس دو درم یا بنفشه سه درم کوفته و بیخته بلعاب بسپغول بسرشند و حب
سازند **نسخه دیگر حب الیعال** و این جهت سرفه و منفعت دارد بوست بیخ ....
تخم کرفس رب السوس بسیار نشاسته مغز بادام تلخ کوفته و بیخته با آب خالص حب سازند
نسخه دیگر جهت سرفه و این سودمند بود نشاسته صمغ عربی رب السوس اخراسانی با آب
خالص حب سازند **حبی** که مجامعت را تقویت دهد و این حب جالینوس است سودمند باشد

کنجشک نر که در وقت هیجان گرفته باشند شقاقل مصری تخم پیاز سفید کنش خانگی
کوفته و بیخته بسرشند و هر زمان که خواهد سه حب از این در شراب حل کرده بیاشامد که نعوظ
تمام حاصل شود **باب العاشر فی الاقراص قرص اندروخورون**
این نسخه از آن حنین بن اسحق شیرازی است اختیار نسخهها و این قرص از ادویه تریاق فاروق
است دارشیشعان اسارون از هر یک شش مثقال فقاح اذخر دوازده مثقال عود
بلسان قصب الذریره از هر یک شش مثقال دارصینی بیست و چهار مثقال فو شش
مثقال حماما بیست و چهار مثقال سلیخه شش مثقال اقحوان سفید بیست مثقال مصطکی
شش مثقال زعفران دوازده مثقال مجموع کوفته و بیخته بشراب ریحانی صافی بسرشند
یا ماء العسل و در قرص سازند و دست به دهن بلسان چرب کنند و بعد از آن در سایه
خشک کنند و این قرص را قوه تا دو سال باقی است بعد از آن ضعیف شود
قرص اندروخورون که در تریاق عنصره مستعمل تا بعد سفید و سبغ و سماق و مر و انیسون
و قصب الذریره و عیدان بلسان از هر یک مساوی کوفته و بیخته بمثلث بسرشند و سه
روز هر روز یکبار بسرشند و بعد از آن قرص سازند و بعد از آن در ظرفی آبگینه نگاه دارند
و قوه این قرص هم تا دو سال باقی ماند **قرص الافاعی که در تریاق فاروق مستعمل است**
و این قرص بعد از دو ماه استعمال کنند و قوه این تا دو سال باقی است بعد از آن ضعیف
شود افعی اشقر جوان ماده و نشان نری و مادگی آنست که نر را دو قلاب باشد و ماده
را چهار قلاب و هر دو قلاب در یک غلاف بود و نشان افعی آن بود که سر وی
پهن بود و چشم وی سرخ بود و کشیده و شکم وی صلب بود و نشان جوانی وی آن
بود که سریع الحرکه بود و در رفتن سر وی بلند چهار انگشت از زمین برداشته بود و
باید که در موسم بهار صید آن افعی بعجل آید و یا بگیرند تا تغیر نشاید ولیکن چون آفتاب
بجوزا رسد نشاید فی چون بگیرند باید که هم در آن روز ها در آن زمان و یا بکشند
که اگر رها کنند حدت سمیت وی زیاده شود و کشتن وی چنانست که سر و دنبال
هم نهند و یک ضرب سر و دنبال وی بزنند چهار انگشت جدا کنند تیشه چنانکه تیشه تیز
بر وی نهند و سنگی محکم بر تیشه زنند تا جای محکم چنانکه قطعا هیچ پوست بر وی باند و یک
ضرب جدا شود و بعد از آن پوست از وی بکشند و الات شکم آن بیندازند و چند
نوبت بشویند با آب شیرین و اگر بجای کسی یک نوبت بشویند شاید و بعد از آن که پاک
شسته باشند در دیگ سفال کنند با نمین ملح داده و آب بر سر وی کنند چنانکه کفایت
بود و چوب شبت چند شاخ در انداز و نمک بجوشانند و اگر نخود چند در اندازد و شاید
بجوشانند تا مهرا شود و بعد از آن فرو گیرد و از دیگ بیرون آورد و استخوان از وی جدا کند

وان گوشت می بکوبد که فنی بغایت و بوزن ان نان خشک کوفته اضافه کند و دیگر
بکوبد یک بعد ازان اگر خشک صفت بود قدری ازان اب که در وی حل شیده
است اضافه کند بعد ازان قرص سازد قرصها سنک مثل نخود بزرگ و باید که د
روغن بلسان چرب کرده باشد در قرص ساختن و در پشت غربال در سایه نگاه دارد
تا خشک شود و باید که قطعا اثر نم در وی نمانده باشد بردارد و در ظرف آبگینه نگاه
دارد و بعد ازان استعمال کند **قرص اسقیل که در تریاق مستعمل است** بستاند
پیاز عنصل کوهی که در خمیر گیرد و در تنور نهد تا پخته شود بعد ازان بگیرد مغز ان که بجا
نرم شده باشد و در هاون بساید و بوزن ان آرد کرسنه اضافه کند و قدری آب
بران کند [illegible] و دست بروغن گل چرب کند و قرص سازد و بعد از دو ماه استعمال
کند و قوه این قرص تا دو سال باقی است **قرص قوفیون که در مثرودیطوس مستعمل است**
وازا قومون حماما سیوسطایتی یا دانه چار درم علک البطم [illegible] چار درم مر [illegible]
یک دوازده درم دارصینی مقل اظفار الطیب [illegible] سنبل رومی اکلیل الملک سعد ج
الغار از هر یک سه درم قصب الذریره نه درم زعفران یک [illegible] دو درم نیم انچه
کوفتنی باشد بکوبد و انچه نقوع کردنی باشد نقوع کند در مثلث و با سه وزن ان عسل
کف گرفته بسرشند و بعضی از اطبا مثلث تنها می سرشند و قرص می سازند و در سایه
خشک کنند **قرص طباشیر ملین مستعمل** سودمند بود تبهای ملتهب صفراوی و دموی
و تشنگی ساکن گرداند و سرفه و خشونت سینه بغایت نافع بود طباشیر چار درم تخم
سه درم مغز تخم خیارزه مغز تخم خیار بادرنگ مغز دانه کدو از هر یک دو مثقال نشاسته صمغ عربی
کتیرا [illegible] از هر یک [illegible] کوفته بیخته بلعاب [illegible] بسرشند و قرص سازد شربتی
یک مثقال **قرص طباشیر معتدل** سودمند بود تبهای تیز [illegible] رفتن از شکم باز دارد
بود ورق گل سرخ شش درم صمغ عربی نشاسته کتیرا از هر یک چار درم تخم حماض [illegible]
از هر یک سه درم کوفته بیخته بلعاب [illegible] بسرشند و قرص سازد شربتی یک مثقال **قرص
طباشیر ممسک** سودمند بود [illegible] اسهال صفراوی و دموی صمغ عربی ده درم نشاسته ده درم
تخم حماض ده درم ورق گل سرخ [illegible] درم سماق زرشک دانه از هر یک [illegible] مجموع کو
فته بیخته بگلاب قرص سازد و قوه این قرص تا شش ماه باقی است شربتی یک مثقال
قرص کهربا [illegible] مستعمل [illegible] رفتن خون از شکم باز دارد کهربا [illegible]
[illegible] تخم [illegible] از هر یک [illegible] درم شاخ بزکوهی سوخته پوست تخم مرغ سوخته کتیرا صمغ عربی
از هر یک سه درم [illegible] سفید و سیاه از هر یک شش درم و [illegible]
[illegible] از هر یک دو درم کوفته بیخته بلعاب [illegible] بسرشند و قرص سازند شربتی یک مثقال

و قوه این هم شش ماه می ماند **قرص طباشیر کافوری** سودمند بود جهة تبهای محرق
و دق و تشنگی بنشاند و سعال زایل کند طباشیر ورق گل سرخ صندل مقاصری مغز تخم
خیارزه مغز تخم خیار بادرنگ تخم کاسنی تخم کاهو تخم نورک از هر یک چهار مثقال کافور
یک کوفته بیخته بلعاب [illegible] بسرشند شربتی یک مثقال و قوه این هم شش ماه می ماند
قرص گلنار مستعمل خون رفتن از شکم باز دارد و سلیخه رومی گل ارمنی صمغ عربی
از هر یک چهار درم ورق گل سرخ جلنار اقاقیا از هر یک سه درم کتیرا دو درم کوفته
بیخته با ب گلنار بسرشند و قرص سازد شربتی یک مثقال و قوه این هم شش ماه باقی
است **قرص انجبار** جهة [illegible] بغایت سودمند بود عرق الانجبار چهار درم ورق گل سرخ
صمغ عربی کهربا از هر یک سه درم [illegible] گل ارمنی [illegible] طباشیر رب السوس گلنار از هر یک
دو درم اقاقیا یک [illegible] کوفته بیخته [illegible] بسرشند و قرص سازد شربتی یک
مثقال و قوه این قرص هم شش ماه می ماند **قرص زرشک بزرگ** سودمند بود تبهای [illegible]
[illegible] کهن و ورم جگر و معده عصاره زرشک مغز تخم خربزه و مغز تخم خیارزه از هر یک
سه درم ورق گل سرخ [illegible] از هر یک شش درم تخم کشوث رب السوس طباشیر
تخم کاسنی مصطکی سنبل الطیب عصاره غافت از هر یک دو درم [illegible]
صینی از هر یک دو درم زعفران یک [illegible] کوفته بیخته با ب [illegible] قرص سازد شربتی یک
مثقال و قوه این تا شش ماه می ماند **قرص زرشک کوچک** زرشک [illegible] دانه [illegible] درم تخم
کاسنی تخم نورک مغز تخم خیار بادرنگ از هر یک سه درم ورق گل سرخ [illegible] درم ریوند صینی
سنبل الطیب از هر یک [illegible] کوفته بیخته بلعاب [illegible] بسرشند و قرص سازد و تا شش
ماه قوه ان باقی است شربتی یک مثقال **قرص بنفشه** بلغم و صفرا دفع کند و دماغ
را پاک گرداند از اخلاط و تاریکی چشم زایل کند و درد سر صفراوی را بغایت مفید بود
بنفشه خشک چهل درم تربد سفید محکوک خراشیده بروغن بادام چرب کرده [illegible]
رب السوس ده درم پوست هلیله زرد ده درم سقمونیا بریان کرده چهار درم کوفته و بیخته
شربتی دو مثقال [illegible] ده درم شکر سرخ و باید که در شب قرص سازد و در پشت
غربال نگاه دارد و صبحگاه در جلاب یا سکنجبین حل کرده باز خورد و قوه این قرص تا چهار
ماه باقی است **قرص گل مستعمل** مسهل صفرا و بلغم است ورق گل سرخ [illegible] عصاره
غافت طباشیر سنبل از هر یک [illegible] رب السوس چهار درم کوفته و بیخته [illegible] قرص سازد و
شربتی یک [illegible] و قوه این شش ماه می ماند **قرص ریوند مستعمل** جهة تبهای کهن و صلابت جگر و
ورمهای ان و دردان بغایت سودمند بود ریوند صینی شش درم [illegible] مغز تخم
کرفس انیسون عصاره غافت از هر یک دو درم کوفته و بیخته با ب [illegible] بسرشند شربتی یک مثقال [illegible]

وقوه این هم شش ماه بماند **قرص حشیشا مستعمل** سود مند بود ریشهای سینه
و شش و تب و درد سینه و درد مثانه زایل کند ورق گل سرخ صمغ عربی از هر یک
چهار درم نشاسته کثیرا رب السوس از هر یک دو درم حب کشوث سفید و سیاه از هر یک
سه درم طباشیر پنج درم زعفران دانگی کوفته و بیخته به آب سرشته و قرص سازند شربتی
یک مثقال و قوه این قرص تا شش ماه باقی است **قرص غافت مستعمل** سود مند بود
بهار کهن و تب ربع و سده بگشاید و یرقان و درد جگر و سپرز زایل کند عصاره غافت
سته سنبل الطیب ده درم طباشیر چهار درم کوفته و بیخته قرص سازد شربتی یک و قوه
این هم شش ماه بماند **قرص کاکنج مستعمل سرالف** مغز تخم خیار بالنگ حب کاکنج مغز
بادام سفید کرده رب السوس نشاسته صمغ عربی کثیرا دم الاخوین کندر و گل ارمنی از هر
ده درم تخم کرفس دو درم افیون مصری یکی کوفته و بیخته قرص سازد شربتی یکی یا یک مثقال
و بعد از شش ماه استعمال کنند وقوه این تا دو سال بماند **قرص سرطان مستعمل**
جهت مسلول بغایت مفید بود طین ارمنی طین مختوم طین رومی نشا ورق گل سرخ از هر یک
شش درم سرطان سوخته ده درم کثیرا طباشیر لعاب مغسول از هر یک پنج درم رب
السوس سه درم کوفته و بیخته به آب کتان الحل سرشته قرص سازد شربتی دو درم با آب
انار عذب جهت سل و دق و نفث خون مفید بود ان شاء الله **باب الحادي**
عشر في الايارجات ايارج روفس مستعمل سود مند بود اخلاط سوداوی
و بلغمی و داء الثعلب را عظیم نافع بود و بعضی ایارجه دوایی الهی است و ایارجه سهلتر
ترا از حبوب و مطبوخات بود صنعه آن شحم حنظل هشت صبر اسقوطری پنج درم
سکبینج جاوشیر از هر یک هشت خربق سیاه ده درم کمادریوس سه فلفل سفید
فطراسالیون زراوند مدحرج دارصینی سلیخه زعفران زنجبیل جعده مصطکی از
هر یک دو درم کوفته و بیخته صمغها در آب خیسانند تا حل شود و با عسل کف گرفته
بسرشند عسل سه وزن ادویه شربتی دو مثقال تا چهار مثقال بابی که افتیمون و شاهتره
و هلیله سیاه و میویزطانی و اسطوخودوس و کمافیطوس و بسفایج و گاوزبان
و نیم درم نمک هندی بجمع فراید و قوه این ایارجه بعد از شش ماه تا چهار سال بماند
ایارج فیقرا سود مند بود جمله امراض سر و رطوبت معده و درد مفاصل و قولنج
و دق بلغمی و فالج و لقوه و استرخا و گرانی زبان صنعه آن مصطکی زعفران سنبل الطیب
حب بلسان اسارون سلیخه دارصینی عود بلسان از هر یک یک مثقال صبر اسقوطری
هشت مثقال بعضی شانزده مثقال میکنند کوفته و بیخته در ظرفی آبگینه کنند و قوه آن
تا چهار سال باقی باشد شربتی یک مثقال تا دو درم با ادویه‌ها دیگر که صفت آن در ایارجه

کنند **ایارج جالینوس** سود مند بود فالج و لقوه و تشنج و استرخا و خلطهای بلغمی
دفع کند و مثانه را سود مند بود و نافع بود کسی را که منی بی‌اراده از وی جدا شود
صنعه آن شحم حنظل غاریقون اسقیل مشوی اشق سقمونیا خربق سیاه هوفاریقون
افسون از هر یک شانزده درم بسفایج افتیمون مقل ازرق کمازریوس سلیخه و استیلن
از هر یک ده درم مصطکی سکبینج زراوند طویل فلفل سیاه و سفید دارفلفل دارصینی
جاوشیر جندبیدستر فطراسالیون از هر یک چهار درم و بعضی ابا طباشیر زعفران و
از هر یک چهار درم میکنند کوفته و بیخته صمغ در مثلث حل کنند و داروها کوفته و بیخته
بعسل کف گرفته بسرشند و مجموع با هم یک سرشته کنند شربتی از دو مثقال تا چهار مثقال
بابی که هلیله کابلی و افتیمون میویزطانی و نیم درم نمک در آن جوشانیده باشند بیاشامند
و این ایارجه بعد از شش ماه تا چهار سال قوت دارد **ایارج لوغاذیا** این ایارجه
مبارکست بسیار منفعت بدن را پاک کند از همه اخلاط و فضلها مختلف از عفونت
پاک کند و خلطهای لزج عفن محرق دفع کند و این مسهل بی‌زحمت بود و سود مند
بود فالج و رعشه و لقوه و تشنج و صرع و جذام و داء الفیل و برص و بهق و قوباء و سعفه
و شقیقه و صداع و دوار و صمم و وسواس و شهوه کلبی و تغیر عقل و عسر نفس و درد
گرده و مثانه و نقرس و درد مفاصل و عرق النسا و درد گوش و داء الثعلب و داء
الحیه و ربع و تبهای کهن بدین نافع بود و حیض بسته بگشاید صنعه آن شحم حنظل ده درم اسقیل
مشوی غاریقون سقمونیا خربق سیاه اشق اسقوردیون از هر یک دو درم افتیمون
اقریطی کمازریوس مقل ازرق صبر سقوطری از هر یک سه درم جاشا هوفاریقون
فراسیون جعده سلیخه فلفل سفید و سیاه دارفلفل زعفران دارصینی جاوشیر
بسفایج سکبینج جندبیدستر مصطکی فطراسالیون زراوند طویل عصاره افسنتین
افسون سنبل حاما زنجبیل حطیانا رومی اسطوخودوس از هر یک دو درم کوفته
و بیخته صمغ در شراب خیسانند تا حل شود و همه را بعسل کف گرفته بسرشند شربتی
چهار مثقال و قوه آن بعد از شش ماه تا چهار سال بماند و اولی آن بود که شبانگاه
قرص و مصباح جلاب از بسفایج و زوفا و افتیمون و پوست هلیله کابلی و گاوزبان
و اسطوخودوس و میویزطانی و قدری نمک بجوشانند نافع بود **باب**
الثانی عشر فی الاشیافات شیاف اکبر بوره ارمنی پنج درم کندر سی درم خطمی
مسته شکر سیح پنجاه درم شحم حنظل پنج درم **شیاف خیار چنبر** خطمی بنفشه از هر
سه درم بوره ارمنی نیم درم سنا مکی دو درم عاقل خار چنبر پنج درم شکر سرخ پنج درم
شیاف ذخیره شادنج عدسی اسفیداج مرد زعفران شیاف ابیض اقاقیا کندر

دربایی افیون از هریک جزوی باب مورد ترباب کشنیز ااب سماق کبر شد
مهر شیافی را قدری ریسمان با ان سافه سازد و استعمال کند باب الثالث
عشر فی التریاقات تریاق فاروق تریاق بزرگ خوانند وطبیعت ان گرم و خشک
بود سودمند بود گزندگی جانوران مجموع زهرها و ادویها کشنده و شربتی از ان بقدر
حاجت بود ماندگان یک تسوج است و زیاده ان دو مثقال وچون بموضع گزندگی
طلا کنند سودمند بود و قوه دل بدهد وجمیع مرضهای سر درا سودمند بود و اگر خناق
ان شده شود دراز کرد و سعال و عسر نفس و درد سینه و تشنج و منع معده وقولنج و استسقا
و برص و بهق و جذام و اوجاع مفاصل و مجموع مرضها که از سودا و بلغم بود نافع باشد و
صرع و صداع و تاریکی چشم و درد شقیقه و بواسیر نافع بود و بول براند و حیض بگشاید
صنعت ان اقراص عنصل [illegible] هشت مثقال اقراص افاعی اقراص اندروخورون فلفل
سیاه افیون مصری از هریک بیست و چهار مثقال ورق گل سرخ تخم شلغم بری ثوم بری [illegible]
غاریقون رب السوس روغن بلسان از هریکی دوازده مثقال دارصینی بیست و چهار مثقال
و بعضی دوازده مثقال میکنند مر زعفران زنجبیل ریوند صینی قنطافلون فودنج جبلی فراسیون
قسط فطراسالیون اسطوخودوس فلفل سفید دار فلفل کندر ذکر مشک طرامشیع فقاح
اذخر صمغ البطم سلیخه سود اسنبل الطیب جعده از هریک شش مثقال لبنی تخم کرفس سیساالیوس
حب بلسان [illegible] کمادریوس [illegible] کمافیطوس عصاره لحیه التیس ناردین اقلیطی شیح جبلی
سائج هندی [illegible] طین مختوم زاج محرق که تمام سوخته باشد حماما [illegible]
حب بلسان فو جعده فاریقون صمغ عربی قردمانا انیسون اقاقیا از هریک چهار مثقال
دوقو [illegible] بقل الیهود جاوشیر قطوریون باریک زراوند مدحرج سکبینج از هریک
دو مثقال جندبیدستر دو مثقال و بعضی چهار مثقال میکنند عسل که از گل چاشنی باشد
ده رطل شراب کهن [illegible] هشت مثقال صمغها و عصارات بشراب خیسانند با عسل [illegible]
و عسل برسان کنند و کشبانند و دررها کنند بعد از ان ادویه کوفته و بیخته بروغن بلسان
چرب کنند و بعسل مطبوخ سرشته و در ظرفی نقره یا صینی یا رصاصی یا ابگینه کنند و با
که ظرف بر کنند و استعمال کنند بعد از یک سال و بعضی جایز داشته اند بعد از شش
ماه و بعضی گفته اند که نشاید که استعمال کنند تا پنج سال بران بگذرد و تا هفت سال و بعضی
گویند که نشاید مستعمل کنند الا بعد از ده سال تا دوازده سال و ان زمان در غایت [illegible]
وقوه باشد تا سی سال و [illegible] گذشت تا شصت سال بعد تا ان باقی است
و هر خواصی که گفته اند همچنان داشته باشد لیکن بعد از شصت سال همه مرضها که بدان نافع
است همان عمل کند اما دفع سموم و لدغ و نهوش کند و ان زمان بقوه معاجین بزرگ

بود تریاق اربعه تریاق کوچک خوانند سودمند بود گزندگی جانوران خصوص
عقرب و باد غلیظ که در معده بود و درد روده و درد جگر و سپرز و صرع و خفقان سودمند
بود و اگر زنی را بچه بزبان رفت باشد [illegible] مثقال فرو برد سهل گردد
صنعت ان جنطیانا رومی جنطیانا مصافی زراوند طویل اجزا مساوی کوفته و بیخته
با سه چندان عسل کف گرفته سرشند شربتی یک مثقال باب سرد و بعد از دو سال عمل
وی باطل گردد تریاق عزوه مستعمل سودمند بود جهه گزندگی جانوران و باد غلیظ
که در روده بود و درد جگر و سپرز و صرع و خفقان و لقوه و فالج سودمند بود صنعت
ان حماما مصافی سنبل هندی و سائج لک [illegible] ریوند صینی قیمولیا قسط تلخ
جنطیانا رومی از هریک دوازده مثقال فقاح اذخر عصاره لحیه التیس بقل [illegible]
از هریک هشت مثقال عاقرقرحا دارصینی تخم رازیانه تخم کرفس کوکرد حب تخم
اسارون قردمانا افسون ناردین الکلیلی فقاح الکرم گل [illegible] تخم کرفس
کوهی دوقو افتیمون اقریطی از هریک سه مثقال کثیرا خشخاش سفید فلفل سیاه از
هریک سی مثقال بزر البنج بیست و هشت مثقال سلیخه ورق گل سرخ اقراص اندروخورون
از هریک [illegible] مثقال تخم سداب یک مثقال دانه اتیج مقشر سماق شامی [illegible] از هریک
دو مثقال روغن بلسان بیست چهار مثقال عصاره قیصوم بیست مثقال فقاح المرجان
مثقال [illegible] ورق اتیج سیزده مثقال صموغ و عصارات در [illegible] خیسانند و باقی ادویه
کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی دارو را بروغن بلسان چرب کنند و بعسل سرشته
و در ظرفی صینی کنند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی یک مثقال شاید و قوت این
تا هفت سال باقی باشد بعد از ان باطل گردد مثرودیطوس که ان از تریاق
شمرده اند سودمند بود زهرها مختلف و گزندگی جانوران و سگ دیوانه و قولنج بگشاید
و فالج و لقوه و استرخا نافع بود و سده جگر بگشاید و ورم سپرز صلب نرم کند و سینه را از
اخلاط پاک کند و رطوبتی که در شکم بود دفع کند و درد معده و امعا دقاق و غلاظ و خون
[illegible] باز دارد و قوه باه بدهد و گونه روی نیکو گرداند و اشتها طعام باز دید کند و سنگ
مثانه ریزان کند و بچه در رحم نگاه دارد و دهن صافی کند و جوانی نگاه دارد و دفع سمها
بکند و خاصیت این نزدیک است به تریاق فاروق صنعت ان مر زعفران غاریقون زنجبیل و
دارصینی علک البطم کثیرا از هریک ده درم سنبل الطیب کندر ذکر خردل سفید عیدان
بلسان اسطوخودوس اذخر قسط سیسالیوس کمافیطوس قنه رانج دار فلفل عصاره لحیان
فسطیداس جند بیدستر جاوشیر سائج از هریک [illegible] سلیخه فلفل سیاه و سفید سور
جعده اسقوردیون دوقو اکلیل الملک جنطیانا دهن بلسان حب بلسان قوفیون مقل

از هر یک پنج درم سداب ده درم تخم سداب ده درم اشق بارزد ین اقلیطی مصطکی صمغ عربی
فطراساليون قردمانا افتمون تخم رازیانه ورق گل سرخ مشک طرامشیع از هر یک پنج درم
انیسون وج فو سکبینج اسارون از هر یک سه درم اقاقیا جمعا ریقون سه
سقنقور از هر یک چهار درم صمغها در شراب کهن بجای حل کنند دارو با کوفته و بیخته با چندان
عسل مصفی سرشته و بعد از شش ماه استعمال کند شربتی یک مثقال وقوه این تا هفت
سال باقی ماند تریاق جهت گزندگی عقرب سودمند بود بستانند زراوند مدحرج و پوست
بیخ کبر از هر یک سه درم کوفته و بیخته با شراب بیاشامند باب الرابع عشر
فی السنونات سنونی که دندانرا جلا دهد بغایت شاخ بز کوهی سوخته و نمک اندرانی
و کف دریا از هر یک جزوی بیخ نی سوخته دو جزو ساذج ربع جزوی سفال چینی جزوی
همه را سحق کرده سنون سازد سنونی که دندانرا جلا دهد و بیخ ان محکم دارد نمک اندرانی
بساید و در کاغذ بندد و بر سر خاکستر گرم اندازد تا پخته شود بردارد و چون خشک
شود در قطران اندازد پس جزوی ازان و از کف دریا و سعد و دارصینی و مرو خاکستر
درمنه از هر یک جزوی کافور عشر جزوی سحق کرده سنون سازد سنونی که دندانرا
جلا دهد و سیاهی بردارد آبگینه شامی کف دریا از هر یک جزوی بساید و سنون سازد
که گوشت بن دندان نگاه دارد تا سوده نگردد سنونی که جهت دندانی که متحرک بود نافع باشد
و قوه ان بدهد قرن ایل سوخته نمک اندرانی بعسل سرشته و سوخته کرده از هر یک جزوی
گلنار تخم خرنوب پوست هلیله زرد ورق گل سرخ از هر یک جزوی سحق کرده بر بیخ دندان افشاند
که نیکو بود سنونی که بوی دهان خوش کند و بیخ دندان محکم دارد شاخ بز کوهی سوخته
و نمک بعسل سرشته سوخته از هر یک ده درم زعفران سنبل مصطکی سداب خشک از هر یک
دو درم گلنار سماق از هر یکی سعد و جو سوخته از هر یک سه درم کوفته و بیخته سنون
سازد سنونی که گوشت بن دندان که ریزیده باشد برویاند و محکم دارد زراوند مدحرج
ایرسا بیخ سوسن آسمانگونی دم الاخوین مساوی کوفته و بیخته بسکنجبین عنصلی سرشته و بر
بیخ دندان طلا کند بر روی بنفشه بایه سنونی که بوی دهان خوش کند و بن دندان محکم
دارد صندل سفید پوست بیخ خشک اذخر املج از هر یک سه درم عاقرقرحا کبابه بسباسه
قرنفل عود هندی مصطکی مشک از هر یک دو درم کوفته و بیخته سنون سازد سنونی
که سیاهی دندان ببرد قنبیل ده درم فلفل چهار درم حماما پنج درم ساذج دو درم مازو سوخته
نه درم سحق کرده بمسواک بمالد سعوطی که گند بینی قطع کند مر قطار سنگ پوست انار
قصب الذریره قرنفل نسرین سناوی بکوبد و بپزد و بینی را فتیله که شراب ریحانی تر کرده
باشند تر کند و ازان دارو کوفته به بینی اردم و فتیله دیگر بدان دارو با پیاغازد و در بینی

نهد سنونی جهت جوشیدن دهن قرنفل اقاقیا سماق پنج دانه طباشیر گلنار ورق
گل سرخ آرد جو مجموع مساوی کوفته و بیخته اول قدری سرکه و دو چندان گلاب
نیم گرم کنند و بکنان بایه بدان دهن بشوید و بعد ازان سنون سازد باب
الخامس عشر فی الادهان روغن بنفشه بستانند بادام شیرین و سفید کنند و هر یک بادام
بدو نیمه کنند و خشک کنند و بهر یک من بادام نیم من گل بنفشه در میان ان کنند و شب در سبب
جامه آب بی اندازد و روز تیمچان بهم کنند و چون ده روز بگذرد و اگر بنفشه بگیرد
کنند بهتر بود و با چهل روز پرورش دهد بعد ازان روغن بگیرد و اگر بعضی بادام مغز دار
گرد باشد شاید بلکه در وی رطوبت زیاده بود که در بادام روغن گلبادام بادام اندر
میان گل چنانکه در بنفشه ذکر رفت پرورش دهد و روغن بگیرد روغن گل سرخ
ورق گل سرخ خانه در قنینه کنند و روغن کنجد بر سر ان کنند و چهل روز در آفتاب
آویزد روغن گل سپید همچنانکه روغن گل سرخ گفته شد بسازد و روغن یاسمین
و خیری و سوسن و زنبق و نسرین و نرجس و شقایق و امثال ان بدین نوع سازند
روغن شاهسپرغم آب ریحان یک من روغن کنجد چهار یک آب قدری بر سر ان کنند
و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند روغن کدو آب کدو یک من و چهار یک روغن
بادام یا کنجد بر سر ان کنند و قدری آب و بجوشانند تا آبها بسوزد و روغن بماند
روغن خشک زنجبیل چهار درم خشک نیم کوفته ده درم بجوشانند و صافی کنند و نیم من روغن
کنجد بران نهد و بجوشانند تا آب بسوزد روغن قسط بزرگ سودمند بود درد
جگر و معده و سردی مفاصل و استرخاء ان قرنفل ده درم سنبل ساذج میعه سایله ایرسا
و فقاح اشنه قسط از هر یک بیست و راسن خشک سلیخه عیدان بلسان از هر یک ده درم
سی و پنج درم مجموع نیم کوفته یک شبانروز در سه من آب خیسانند و بعد ازان بجوشانند از
اول روز تا آخر روز باتش آهسته و صافی کنند و دو من روغن زیت با کنجد بر ان
نهد و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند روغن قسط نوعی دیگر که عصبها را محکم
دارد و درد جگر و معده که از سردی بود سودمند بود و موی برویاند چون
طلا کنند قسط مر صد درم سلیخه شش درم ورق مرماحوز چهل مثقال نیم کوفته در شراب
کهن خیسانند یک شبانروز پس باتش آهسته بجوشانند و صافی کنند و نیم من روغن
یا کنجد بران نهد و بجوشانند تا آب بسوزد روغن مصطکی جهت ضعف معده نافع
بود روغن کنجد نیم من مصطکی ده مثقال در قنینه کنند و دیگی پر آب کنند و ان قنینه
در میان آب نهد و بزد و باتش نرم میجوشانند تا مصطکی بگدازد روغن بابونه
بابونه در سایه خشک کرده بیست در روغن کنجد نیم من کند در قنینه و در آفتاب آویزد

تا چهل روز و بعضی پسته هلیله اضافه میکنند و اگر بابونه تر نبود بابونه خشک بسته
با چهار من آب بجوشانند تا باز من آید و بدست بمالد و صافی کند و یک رطل روغن کنجید
بر سر آن کند و بجوشانند تا آب بسوزد **روغن شبت** روغن کنجید یک من تخم شبت در
سایه خشک کرده در قنینه کند و چهل روز در آفتاب آویزد **روغن حنا** ورق حنا
بجوشانند و صافی کنند و روغن کنجید بران نهد **روغن زرده تخم مرغ** زرده پخته بدست بمالد
و قدری نوشادر سوده بروی ریزد و در قنینه کند که بگل حکمت اندوده باشد و قدری
موی لیف بر سر قنینه نهد و در پشت قنینه آتش کند تا روغن بچکد **روغن مورد**
آب مورد سه رطل روغن کنجید یا بادام یک رطل بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند
پس پنج درم لادن دران بگدارد و اگر مورد خشک بود دو من نیم مورد بجوشانند و
صافی کند و یک رطل روغن بران نهد **روغن نارگیل** و روغن بادام و گردکان
و امثال آن بطریقه روغن کنجید باید گرفت **باب الحادی عشرین فی**
المراهم **مرهم شادنج مستعمل** جهت بواسیر و شقاق عظیم نافع بود روغن بنفشه
روغن گل بادام از هر یک ده درم عصاره لحیة التیس گل قبرسی گل ارمنی شادنج شسته
از هر یک سه درم افیون نیم مثقال و چهار حبه موم سفید پنج درم اسفیداج دو درم عقاقیا
یکه داروها کوفته و بغایت سحق کرده موم با روغنها بگدارد و در هاون کند و بتدریج
و داروها بدان می ریزد و سحق میکند تا یکسان شود **مرهم سفید** گوشت برویاند
و جراحت را نافع بود موم سفید اسفیداج از هر یک دو درم روغن گل چهار درم موم
بروغن بگدارد و اسفیداج بران ریزد و در هاون بمالد و اگر حرارت زیادت بود
قدری کافور اضافه کند و اگر جهه سوختن بود و گزیدن جانوران مرداسنج پنج درم
اضافه کند و چون بسازد و سرد شود قدری سفیده تخم مرغ با آن بیامیزد **مرهم**
سیاه گوشت فاسد بخورد و گوشت برویاند و پشت جراحتها را سود مند بود
مرداسنج نیم رطل زیت صافی یک رطل و ربع موم صافی ربع رطل زفت رومی بسته
علک پنج درم موم و زفت با زیت بگدارد و مرداسنج بران ریزد و در هاون بمالد تا منعقد
شود **مرهم اخل** گوشت برویاند و ریش خشک کند مرداسنج ده درم کوفته و بیخته
با چهل درم سرکه و چهل درم زیت در هاون کند و بباید بالغه تا یکسان شود
و اگر خواهد دو درم قار زرد کوفته و بیخته اضافه کند و بغایت سحق کند و استعمال
کند **مرهم داخلیون** جهت خنازیر و سلاع بغایت نافع بود و جهت ورمها بستاند
حلبه و بزرکتان و خطمی سفید از هر یک کیله و هر یک بکوبیانند یک شبانروز بعد ازان
بگیرد لعاب هر یکی یک رطل نیم و از مرداسنج یک رطل نیم و بغایت سحق کند و با پیه

رطل زیت بجوشانند تا نزدیک انعقاد و لون آن تغیر کند بعد ازان لعابات بجوشانند
پس مرداسنج و روغن و لعابات بر سر پدری می ریزد اندک اندک و بآتش نرم
میجوشانند تا منعقد شود **مرهمی** که جهت سوختن بغایت نافع باشد هر اعضا که
سوخته بود اسفیداج ارزیز دم الاخوین چکیده مرداسنج از هر یک مساوی بغایت
سحق کرده موم سفید قدری و روغن کنجید و موم باهم بگدارد و در هاون کند و چند
نوبت با آب شیرین بشوید بعد ازان داروها سوده بران افشاند و مبالغه بباید
و دیگر بار بشوید و استعمال کند ه والله اعلم بالصواب

تمت

الکتاب الموسوم باختیارات بدیعی فی عشر آخر
شوال سنه ۹۹ علی ید العبد الفقیر الحقیر
المذنب علی بن قوام بن احمد الملقب بمولی
میرک المطبیب اصلح الله احواله
فی الدارین و عفا ذنبه ه

والحمد لله علی نعمائه و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین ه

م م م م م